

آینده‌نگار

مجله تخصصی اقتصاد - قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۲۴ | آبان ۱۴۰۱

ISSN: 2322-3316

شماره ۱۲۴

فرسودگی اقتصاد

پرونده ویژه آینده‌نگر:

اقتصاد ایران چگونه می‌تواند به ریل توسعه باز گردد؟

اندیشه‌های بنیادی ادام اسمیت

اقتصاد
به زبان ساده

جیمز اتسون

مترجم: مرصده خدادادی

ویراستار علمی: جعفر خیرخواهان



آینده‌نگر



www.tccim.ir

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

توییتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کد پستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
 مدیرمسئول: مسعود خوانساری
 شورای سیاست گذاری: بهمن عشقی، مصطفی درویشی
 سردبیر: بهراد مهرجو
 تحریریه: رضا معطران، محمد عدلی، رحبانه یاسینی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی
 آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان، محبوبه فکوری، نسیم بنایی، ولی خلیلی
 متین دخت والی نژاد، زینب کوهیار، سعید ارکان زاده

آلتیه طراحی
 مدیر هنری: رضا دولت زاده
 ویرایش عکس: علیرضا لاجورد
 ویراستاری: بابک آتشین جان
 ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آیندهنگر می توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.

Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالداسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲
 اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
 تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس | تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سر مقاله	
اقتصاد دیجیتال در تنگنا	
کامنت	۰۴
گاز: بحران در راه است	
اعداد ماه	۰۹
کاهش ناچیز تورم در ایران	
آینده ما	۱۹
پایان ماه عسل	
آکادمی	۲۹
پارادوکس فقر و توسعه	
روایت	
مرثیه‌ای برای بانکداری	۴۷
راهبرد	
در جست‌وجوی زندگی	۵۵
توسعه	۶۵
دانشگاه بدون کارکردهای آموزشی	
نگاه	
موج بلند مهاجرت	
مسئولیت اجتماعی	۹۳
الگوی خدمت‌رسانی بخش خصوصی	
چشم‌انداز	۱۰۲
مدل مسافرت چگونه تغییر کرد؟	۱۰۷
همسایه‌ها	۱۱۱
از استعمار تا استقلال	۱۱۵
کار آفرین	
مسیر سخت	
تجربه	۱۲۹
بهترین معلم من	
آینده پژوهی	۱۳۵
بازگشت نیروگاه‌های هسته‌ای	
عصر جدید	
چرا چرخه بعدی بیت‌کوین غافلگیرتان می‌کند	۱۵۳
اکونومیست	
عصر دون کورلئونه	۱۶۲
کتاب ضمیمه	
اندازه‌گیری همه چیز	
چهره‌ها	۱۷۵
مدیر دوحزبی	
ژورنال	۱۸۲
تحلیل ساعات کار مردان دارای همسر شاغل	۱۸۹



برای دریافت اشتراک

آیندهنگر

با شماره

۱۸۶۶

تماس بگیرید





ایمن‌الظہرین فراخوان هفتمین جشنواره کارآفرینی

کارآفرینی، احیای سرمایه اجتماعی و ترویج گفتمان اقتصادی

برای ثبت نام به سایت اتاق تهران مراجعه کنید

www.tccim.ir

توئیتر: twitter.com/TCCIM @اینستاگرام: [instagram.com/TCCIM.pr](https://www.instagram.com/TCCIM.pr)

تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸



اقتصاد دیجیتال در تنگنا

نگاهی به خسارت‌های اقتصادی و اجتماعی محدودیت اینترنت در کشور و درس‌هایی که باید از آن گرفت



مسعود خوانساری

مدیر مسئول ماهنامه آینده‌نگر
و رئیس اتاق تهران

یکی از چالش‌های بزرگ اقتصاد ایران بی‌ثباتی، بلاتکلیفی و گرفتن تصمیمات خلق الساعه است که عملاً هرگونه برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت را برای مردم و فعالان اقتصادی و کسب و کارهای خرد و کلان ناممکن می‌کند. نمونه بارز این بی‌ثباتی و بلاتکلیفی را می‌توان در خصوص پیوستن کشور به FATF یا مذاکرات هسته‌ای که بیش از ۲۰ سال از شروع آن می‌گذرد و همچنان ادامه دارد دید؛ موضوعاتی که باعث شده سال به سال شاهد افزایش فرار سرمایه از کشور و کاهش سرمایه‌گذاری خارجی باشیم، تا جایی که طبق آخرین آمارهای وزارت صمت، حجم سرمایه‌گذاری خارجی در نیمه نخست امسال نسبت به سال گذشته معادل ۸۲/۷ درصد کاهش یافته است.

از دیگر نمونه‌های بی‌ثباتی و تصمیم‌گیری‌های ناگهانی که در یک ماه و نیم گذشته شاهد آن بوده‌ایم، می‌توان به محدودیت شدید و قطع ناگهانی اینترنت و بستن تعدادی از پلتفرم‌ها که در سال‌های گذشته به محل کسب و کار اقشار مختلف، از زنان روستایی گرفته تا جوانان، هنرمندان و... تبدیل شده بود، اشاره کرد. این اتفاق خسارت‌های شدیدی به کسب و کارهای خرد و کلان و اقتصاد ایران وارد کرده و خروجی آن افزایش ناامیدی اقتصادی-اجتماعی بوده است.

براساس آمارهای رسمی بانک مرکزی ۳,۳ درصد تولید ناخالص ملی به صورت مستقیم به اقتصاد حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات گره خورده است و با توجه به این عدد، برآوردهای کارشناسی نشان می‌دهد محدودیت در شبکه اینترنت کشور و عدم دسترسی به برخی پلتفرم‌های پربازدید طی یک ماه، ۳۵ هزار میلیارد تومان به طور مستقیم به اقتصاد حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات خسارت وارد کرده است. از طرفی خسارت غیرمستقیم به کسب و کارهای خارج از صنعت فناوری اطلاعات و ارتباطات که از خدمات این بخش استفاده می‌کنند هم تا ۴۵ هزار میلیارد تومان برآورد می‌شود.

علاوه بر این گفته می‌شود بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار کسب‌وکار دیجیتال که در پلتفرم‌های اینترنتی فعالیت می‌کنند، در کشور وجود دارند که با توجه به محدودیت‌های ایجادشده، همگی در معرض خطر قرار گرفته‌اند؛ کسب‌وکارهایی که پیش‌بینی می‌شود به صورت مستقیم حداقل یک میلیون شغل و به صورت غیرمستقیم حداقل ۸ میلیون شغل ایجاد کرده‌اند و نکته مهم این است که در این کسب‌وکارها عمدتاً جوانان و اقشار ضعیف روستایی و شهری فعالیت می‌کنند و هرچقدر محدودیت‌ها بیشتر ادامه پیدا کند، حتماً ضربه شدیدتری به اقتصاد و کسب‌وکار جوانان کشور وارد خواهد شد.

همچنین تحقیقی که از سوی سازمان نظام صنفی رایانه‌ای استان تهران (نصر تهران) صورت گرفته نشان می‌دهد تقریباً ۹۰ درصد شرکت‌های زیرمجموعه این تشکل در بازه زمانی ۳۱ شهریور تا ۱۰ مهرماه، که با بیشترین محدودیت‌های اینترنتی روبه‌رو بوده‌ایم، حداقل ۲۵ درصد کاهش فروش داشته‌اند و تقریباً نیمی از شرکت‌ها، بالای ۵۰ درصد کاهش فروش را تجربه کرده‌اند. نظرسنجی نصر تهران درباره میزان خسارت روزانه‌ای که به شرکت‌ها وارد شده هم نشان می‌دهد، ۵۳ درصد کسب و

کارها روزانه تا ۵۰ میلیون تومان، ۲۱ درصد بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان، ۱۸ درصد بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ میلیون تومان و حدود ۸ درصد روزانه بیش از ۵۰۰ میلیون تومان متحمل خسارت شده‌اند.

در کنار مشکلات گسترده اقتصادی، محدودیت اینترنت و فعالیت پلتفرم‌های خارجی تبعات اجتماعی گسترده‌ای هم داشته و دارد که مهم‌ترین آن‌ها ناامیدی بیشتر در جامعه، افزایش میل به مهاجرت به‌خصوص در بین جوانان، تعطیلی شرکت‌های کوچک و بزرگ حوزه فناوری‌های دیجیتال و افزایش نرخ بیکاری است. پلتفرم‌های دیجیتال همچون اینستاگرام در سال‌های گذشته محل کسب و کارهای جمعیت انبوهی از روستاییان بودند که با فروش صنایع دستی، محصولات خوراکی، اجاره خانه‌های روستایی و... مشغول به کار شدند و حتی به ادامه زندگی در روستا و عدم مهاجرت به شهرها امید بستند؛ اما محدودیت فعالیت پلتفرم‌ها و ادامه آن می‌تواند باعث یأس و کاهش شدید درآمد آن‌ها و افزایش چالش‌های معیشتی‌شان شود.

علاوه بر این با توسعه اقتصاد دیجیتال در کشور در سال‌های گذشته، شاهد اشتغال هزاران جوان نسل دهه هفتادی و هشتمادی در شرکت‌های استارت‌آپی بوده‌ایم که محدودیت اینترنت کار آن‌ها را با مشکل مواجه کرده است. این اتفاق، هم می‌تواند باعث سرخوردگی آن‌ها و تشویقشان به مهاجرت شود و هم می‌تواند آن‌ها را با خطر بیکاری روبه‌رو کند، زیرا بعد از محدودیت‌های اعمال‌شده، شرکت‌های استارت‌آپی با زیان کلان مواجه شدند و بخشی از مدیران استارت‌آپی‌ها به دلیل نبود چشم‌انداز آینده به فکر تعطیلی یا محدود کردن مجموعه‌های خود افتادند و برنامه‌های توسعه را به کلی متوقف کرده‌اند.

یافته‌های نظرسنجی‌ای که رصدخانه مهاجرت ایران از نزدیک به ۶ هزار مدیر ارشد و میانی بخش خصوصی به عمل آورده است، نشان می‌دهد که میل به مهاجرت در بیش از ۷۰ درصد از مدیران بنگاه‌های اقتصادی «زیاد» یا «خیلی زیاد» شده است. اما نکته مهمی که در این بین وجود دارد این است که هم‌زمان با اینکه ما با سوءمدیریت و حکمرانی نامطلوب، جوانان و نخبگان کشور را به مهاجرت تشویق می‌کنیم، دیگر کشورها از جمله کشورهای همسایه مانند امارات متحده عربی و ترکیه با فراهم کردن شرایط و ویزاهای استارت‌آپی، به دنبال جذب جوانان و مدیران حوزه‌های فناوری و استارت‌آپی هستند تا اقتصادشان را توسعه دهند.

راهکار مشخص و شفاف خروج از این وضعیت، پایان دادن به نگاه سیاسی در حوزه فناوری اطلاعات و برداشتن محدودیت‌ها و اطمینان خاطر دادن به افراد جامعه نسبت به عدم اعمال مجدد قطع یا محدودیت اینترنت در کشور است. ما در عصر ارتباطات و دهکده جهانی زندگی می‌کنیم و باید در نظر داشته باشیم که با اعمال محدودیت دسترسی به اینترنت، تنها کشور را از مسیر توسعه و رقابت‌های جهانی عقب نگه می‌داریم و راه را برای پیشرفت و توسعه اقتصادی دیگر کشورها با می‌کنیم.

بدون شک مهم‌ترین موانع برای رسیدن به امنیت پایدار و پیشرفت کشور، از راه اقتصاد قوی میسر خواهد شد و اقتصاد پویا به‌جز با تکیه بر سرمایه اجتماعی بالا به‌خصوص جوانان امیدوار، افزایش اعتماد عمومی، دیپلماسی قوی و گسترش روابط خارجی از جمله با کشورهای همسایه و فراهم کردن زیرساخت‌های لازم برای کسب‌وکارها مانند دسترسی به فضای وب و دیجیتال و واگذاری اقتصادی به مردم و بخش خصوصی به‌جای تکیه بر دولت، حاصل نخواهد شد. ■

چه می خوانید؟

چرا باید آینده نگر بخوانید و چه مطالبی می خوانید؟

پیشنهاد نویسندگان
آینده نگر به شما



بهراد مهرجو

سردبیر

«التیام» یا «فقدان». دو کلمه‌ای که شبانه‌روز ذهن و جان خیلی از مردم ایران را درگیر خود کرده است. زخم‌های زیادی روی دست خانواده‌ها و کشور باقی مانده که التیام نیافته است. به جای آن، انگار دستگاه غم‌سازی در وجود، هرکس نصب شده که دائما کارش تولید هورمن برای غم‌گساری بیشتر است. اندوهی که به سادگی از یاد نمی‌رود و هر روز عمیق ابعاده تازه‌تری هم پیدا می‌کند. بحران دوم، زندگی در این زمانه سخت، درد فقدان است. فقدان هرکس و هر چیز. انگار دست قطع شده‌ای که شبح وجودش دائما در اعصاب و روان فعال است و مثلا می‌گوید نوک انگشتان را حرکت بدهید. کدام انگشت؟ اصلا دستی در کار نیست. دست قطع شده است. این فقدان‌ها عجیب زمانه و زیست انسان را درگون می‌سازد. حالا در سال ۱۴۰۱ بخش قابل توجهی از انسان‌هایی که در این خاک نفس می‌کشند، درگیر التیام و فقدان شده‌اند. در این وضعیت قرمز چرا و چطور باید از اقتصاد و کسب و کار و آینده حرف زد برای ملت التیام نیافته و فقدان دیده.

ولی‌الله خلیلی

دبیر بخش کارآفرین ایرانی

این شماره مجله در میانه اعتراضات، قطعی اینترنت، حوادث زاهدان، شیراز و... منتشر می‌شود. روزهایی که کسب و کارها بیش از همیشه نسبت به آینده ناامید هستند و حتی امروزشان را به سختی شب می‌کنند و با ضرر و زیان بسیاری روبه‌رو شده‌اند؛ به خصوص کسب و کارهای اینترنتی که به‌یکباره متوجه شدند سایششان بالا نمی‌آید و کانالشان که روی پلت‌فرم‌هایی مثل اینستاگرام بوده فیلتر شده است. یک ماه از شروع این شرایط می‌گذرد و هیچ‌کس نیست که برای آن زن روستایی که سوزن دوزی‌هایش را در کانالش می‌فروخت، صیاد جوان جنوبی که صید روزش را در فضای مجازی

به خرجی خانواده بدل می‌کرد، پیرمردی که مغازه لباس‌فروشی داشت که حالا سوت و کور است و مشتری ندارد... جوابی داشته باشد. سوال امروز همه این است: آینده کشور چه می‌شود؟ آن هم در شرایطی که اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی در بین بخش مهمی از جامعه از بین رفته و هیچ چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای هم برای آینده وجود ندارد و از طرف دیگر به نظر می‌رسد که مذاکرات هسته‌ای هم به بن‌بست رسیده و خروجی همه این‌ها یعنی فردایی سخت‌تر از امروز.

کاوه شجاعی

دبیر بخش آینده پژوهی

این روزها اقتصادهای جهان با مشکلات ریز و درشت بی‌سابقه‌ای دست و پنجه نرم می‌کند که یکی از مهم‌ترین آنها رشد شاخص دلار است. U.S. Dollar Index یا DXY معیاری است که قدرت دلار را در داد و ستد نشان می‌دهد و حالا آنچنان بالا رفته که بازارهای ارزی را دچار بحران کرده و ارزش باقی سرمایه‌های پریسک (مثل بیت‌کوین) را به پایین کشیده است. در گزارش ویژه «عصر جدید» تبعات DXY قوی را بررسی کرده‌ایم.

در این شماره تبعات بروز شدید در چند کشور (از جمله ژاپن) را که با تداوم جنگ اوکراین و خیم‌تر هم شده است بررسی کرده‌ایم. همچنین گزارشی داریم درباره اینکه بالاخره اقتصاد چین کی می‌تواند از اقتصاد آمریکا سبقت بگیرد و احتمالاتی مثل سال ۲۰۳۰ یا ۲۰۳۳ را از نظر کارشناسان در این مورد مورد توجه قرار داده‌ایم. همین‌طور از منظر جدیدی به جنگ آب در کوهستان‌های جهان و ژئوپلیتیک نامنی آب در آسیا نگاه کرده‌ایم.

سعید ارکان‌زاده یزدی

دبیر بخش کتاب‌ضمیمه و بخش رآوی

عصر مدرن دوره کمیت‌ها و اندازه‌گیری‌ها است و ابزارهای اندازه‌گیری در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی در

جنبه‌های مختلف زندگی انسان ایجاد شد تا بتواند زندگی خود را بهتر بسنجد و بهتر درباره آینده آن برنامه‌ریزی کند. کمیت‌ها و اندازه‌گیری کمیت‌ها توانستند دنیای انسانی را که بیشتر به خودش و مادیت جهان اهمیت می‌داد بهتر منعکس کنند. در بخش کتاب ضمیمه این شماره به کتابی پرداخته‌ایم که به اندازه‌گیری در حوزه‌های مختلف زندگی ما نظر انداخته است و می‌گوید انسان قرن بیست‌ویکم آن‌قدر در اندازه‌گیری و ایجاد مقیاس راه افراط را پیموده است که حالا برایش تبدیل به یک دست‌انداز و مانع شده است. فوردیسم و تیلوریسم نیز یکی از نمادهای این کمیت‌گرایی و سنجش‌گری است که در اوایل قرن بیستم شروع شد و همچنان در مدیریت و صنعت و اقتصاد ادامه دارد. مضمون اصلی کتاب این است که ما به این کمیت‌گرایی وابسته شده‌ایم و نمی‌توانیم آن را ترک کنیم و زندگی‌های ما وابسته به این کمیت‌ها و اندازه‌گیری‌ها شده است.

محمد عدلی

دبیر بخش آینده‌ما

دولت سیزدهم با عبور از دوران ماه عسل به پایان یک سال فعالیت خود رسید و حالا می‌توان ارزیابی دقیق‌تری نسبت به فعالیت‌های آن ارائه داد. با بررسی شاخص‌های کلان و جهت‌گیری بازارهای مرجع می‌توان تصویری از شیوه حکمرانی دولت ابراهیم رئیسی به دست آورد. معمولا با تغییر دولت‌ها پیش از آنکه سیاست‌های عملی از سوی دولت جدید تأثیر مستقیم بر اقتصاد بگذارد، فضای حاکم بر نگاه سیاسی آن‌هاست که جهت‌گیری بازارهای مالی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در یک سال گذشته بازار طلا و ارز با اندکی افزایش قیمت مواجه شده‌اند که نشان دهنده نگاه این بازارها به سیاست‌های دولت است. با وجود اینکه مذاکرات احیای برجام از سوی دولت ابراهیم رئیسی دنبال شد اما امیدواری زیادی به حصول این توافق در میان فعالان اقتصادی بوجود نیامد. نرخ تورم مسیر



صعودی را ادامه داد و حتی در آغاز سال ۱۴۰۱ با اعمال سیاست حذف ارز ترجیحی، رشد قابل توجهی را از سر گذراند. نرخ رشد اقتصادی اما وضعیت مناسبی را تجربه کرده است. البته از ابتدای سال ۱۴۰۰ و پیش از روی کار آمدن دولت سیزدهم، این جهت گیری در رشد اقتصادی نمایان شده بود که دلیل اصلی آن را می توان در تخلیه آثار تحریم از این شاخص و همچنین پایان فشار کرونا بر بخش خدمات، جست و جو کرد. وضعیت شاخص های رشد اقتصادی، تورم، بیکاری و نقدینگی طی یک سال اول فعالیت دولت سیزدهم در فصل «آینده ما» به صورت تفکیکی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین شرایط تجارت خارجی و جهت گیری بازارهای طلا، ارز و بورس نیز در این فصل واکاوی شده است.

لیلا ابراهیمیان
دبیر بخش توسعه و آکادمی

بی حوصلگی مشکل امروز خیلی از مردم است؛ بی حوصله، خشمگین و ناامید؛ دانشگاه هم چون جامعه این روزها حال و حوصله بازسازی خود را ندارد و بازبینی در اعمال خود و هزار راه رفته و نرفته؛ راهی که گاه به اجبار در آن گام گذاشته و گاه چون تکاپوی این روزهای همه را غافلگیر کرده از خونی که در رگ هایش جریان داشته است. میراثی ۱۱۰ ساله، با تاریخی پر فراز و فروردغ تاریخی از روزهای طلایی و انقلابی اش تا پیشگامی در تحولات مدنی؛ از روزهای خونین تا روزهای سرد و یخبندان؛ از اخراج استادان دانشگاه و آسمان پر ستاره اش تا این روزهایی که بار دیگر هم گام با جامعه طی طریق می کند. اما با همه این ها، دانشگاه و نهاد علم در این چون بقیه ارکان جامعه بیمار است و توان رفتنش نیست به جلو. خیلی ها معتقدند که این روزها علم، شبه علم است و علم، همان آموزش نیست. آموزش از نیازهای جامعه عقب مانده و فاصله

دانشگاه و صنعت، فاصله های معنادار است و مهارت ها کم توان از پاسخ دهی به نیاز جامعه. ایدئولوژی حاکم بر جامعه سایه انداخته و تولید علم، سیاست زده شده و کیفیت به مسلخ کمیت رفته است. افتخار این بار نه به کیفیت که به تعداد پرشمار مقاله ها بستگی دارد؛ مقاله هایی که جعل آن حدیث مفصل است. در این شماره از ماهنامه «آینده نگر» دو پرسش «آیا دانشجویان در ایران برای بهبود آینده اقتصادی کشور تربیت می شوند؟» و «آیا آموزش علم اقتصاد و رشته های مرتبط با آن در دانشگاه های ایرانی کاربردی است؟» به بحث و بررسی گذاشته شده است؛ پاسخ این پرسش را استادان علم اقتصاد، جامعه شناسی و دانشجویان اقتصاد داده اند. در بخش راهبرد درباره حضور مهاجران افغانستانی در جامعه و بازار کار ایرانی گفته ایم و در بخش آکادمی به چند پرسش اقتصادی، پاسخ داده ایم. با ما همراه باشید.

زینب کوهیار
دبیر بخش نگاه

پیدا کردن این بچه ها کار سختی نیست. فقط کافی است چند نفری از اهالی اکوسیستم استارت آپی ایران را بشناسید. ده ها شماره از آدم هایی که رفتن را به ماندن ترجیح می دهند، سرازیر می شود. یکی در آمریکا، یکی در استرالیا، دیگری در آلمان، آن یکی در نیوزیلند، دوفتر دیگر در هلند و فنلاند. استارت آپیست ها دارند از ایران می روند. آن هایی که خواب نوآوری می دیدند، جایی برای پیشرفت در ایران نمی بینند. فضای رانتهی در محیط کسب و کار ایران، بی توجهی به ایده های نو، بی اعتنایی به افراد مستقل و بی رابطه و در نهایت شرایط سخت اقتصادی باعث شده آن ها رفتن را انتخاب کنند. این روزها رقابت کشورها در سراسر جهان برای جذب اهالی نوآوری هم به کمک آمده تا جوان های بیشتری از کشورهایی مثل ایران، در

کشورهای توسعه یافته مشغول به کار شوند. نگاه این شماره در این باره است. آن را بخوانید هر چند خواندنش درد دارد.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

یکی از ظریف ترین وظایف ملکه الیزابت، احیای سلطنت به شکلی آرام و تدریجی بود و حالا دشوارترین وظیفه فرزند او، یعنی چارلز، تداوم این روند است. چشم انداز مثبتی به چشم نمی آید. میراث به جا مانده از امپراتوری فاسد خواهد شد و این مسئله کشورهای مشترک المنافع را به خطر می اندازد. جنگ بر سر استقلال اسکاتلند بیش از هر لحظه ای نزدیک به نظر می رسد. برگزیت حفره هایی را در قانون اساسی بریتانیا نشان داد و حتی وضعیت حقوق بنیادین بسیاری از بریتانیایی ها مورد تردید قرار گرفته است. چارلز قدرت حل این مشکلات به تنهایی را ندارد، اما می تواند در حل مسالمت آمیز آن ها نقشی ایفا کند. او خوشبخت است که الیزابت راه را برایش روشن کرده است. اما آیا می تواند نظام پادشاهی بریتانیا را حفظ کند؟

محبوبه فکوری
دبیر بخش روایت

مجلس به دنبال طرحی است که بتواند بر مبنای آن دستی به سر و روی طرح بانکداری جمهوری اسلامی ایران بکشد. این طرح که در صحن علنی ارائه شده و در حال حاضر نیز در نهاد قانون گذاری کشور در دست بررسی است، نگرانی فعالان اقتصادی را به دنبال داشته است؛ طرحی که به گفته برخی از صاحب نظران، راهکارهای امید آفرین بخش خصوصی برای تقویت این طرح، حذف شد و کمیسیون اقتصادی مجلس با تصویب نسخه دیگری، نگرانی ها در این بخش را تشدید کرده است. ■



بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار کسب‌وکار دیجیتالی که در پلت‌فرم‌های اینترنتی فعالیت می‌کنند در کشور وجود دارند که با توجه به محدودیت‌هایی که ایجاد شده همگی در معرض خطر قرار گرفته‌اند؛ کسب‌وکارهایی که اشتغال‌های بالایی را هم به همراه دارند.

در سونهمین نشست هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران مطرح شد

مهوریت اقتصاد فناوری در روزهای محدودیت اینترنت

نمایندگان بخش خصوصی و دولتی در نشست مهرماه خود در اتاق بازرگانی تهران، با استماع گزارش حسابرس قانونی به تفریق بودجه سال ۱۴۰۰ این نهاد رأی دادند و آن را مصوب کردند. آنها همچنین در این نشست با پرداختن به مسائل و مشکلات حوزه اقتصاد فناوری و نوآوری، از محدودیت‌های اعمال شده بر اینترنت در هفته‌های اخیر، انتقاد کردند و از زبان‌های جبران‌ناپذیر این رویکرد برای سرمایه‌های مالی و نیروی انسانی کشور گفتند. نمایندگان بخش خصوصی اعمال محدودیت در اینترنت و فیلترینگ پلت‌فرم‌ها و شبکه‌های اجتماعی را موجب صدمه وارد شدن به کسب‌وکارها به‌ویژه کسب‌وکارهای خرد و کوچک دانستند که درآمد خانوارهای کمتربرخوردار شهری و روستایی را تحت تاثیر قرار داده است. آنها همچنین نسبت به دلسرد شدن قشر جوان و کارآفرین هشدار دادند و این رویکرد را موجب وارد آمدن صدمات جبران‌ناپذیر به نیروی انسانی و تحمیل زیان‌های مالی به اقتصاد کشور تفسیر کردند. مسعود خوانساری رئیس اتاق تهران درباره مشکلاتی که این روزها کسب‌وکارهای دیجیتال با آن روبه‌رو شده‌اند، گفت: گفته می‌شود

در نشست توسعه همکاری‌های تجاری ایران و فدراسیون روسیه مطرح شد - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱



در نشستی که توسط اتاق بازرگانی تهران و با حضور یک هیئت تجاری از روسیه و فعالان بخش خصوصی ایران برگزار شد، علاوه بر مذاکرات مستقیم بین دو طرف، رئیس سازمان توسعه تجارت از ابلاغ مصوبه سران سه قوه برای لغو ممنوعیت‌های وارداتی کشور از منطقه اوراسیا خبر داد. محمد امیرزاده نایب‌رئیس اتاق ایران و عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران طی سخنانی با اشاره به اینکه هموار کردن راه تجارت وظیفه سیاست‌گذاران و متولیان امر اقتصاد است، گفت: پیشرفت برخی امور نظیر توسعه ترانزیت، نیازمند سرمایه‌گذاری است؛ از طرفی ارزان‌ترین راه مبادلات تجاری آبراه است؛ بنابراین لازم است دولت‌های ایران و روسیه برای افزایش بارده رویداد وگه به عنوان بستر مبادلات اقتصادی دو کشور سرمایه‌گذاری و با یکدیگر همکاری کنند.

هشتاد و نهمین جلسه شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان تهران - ۰۴/۰۸/۱۴۰۱

در هشتاد و نهمین جلسه شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان تهران، مشکلات صادرکنندگان خدمات فنی و مهندسی به عراق، مشکل تعهد ارزی صادرکنندگان محصولات کشاورزی و... مطرح شد و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در ابتدای این جلسه، استاندار تهران گفت: در حفاصل این جلسه و جلسه پیشین، دولت با حذف عوارض تغییر کاربری در شهرک‌های صنعتی خصوصی موافقت کرد. در ادامه مسعود خوانساری رئیس اتاق تهران نیز به ظرفیت‌های شرکت‌های خدمات فنی و مهندسی اشاره کرد و گفت که ظرفیت صادرات این بخش در یک سال به ۴ میلیارد دلار می‌رسد و در سال دیگر به ۳۰۰ میلیون دلار تنزل می‌کند و این فراز و فرود به دلیل موانعی است که عمدتاً از سوی دولت ایجاد می‌شود. این شرکت‌ها نه‌قدر به دریافت ضمانت‌نامه داخلی هستند و نه به دلیل تحریم‌ها می‌توانند ضمانت‌نامه خارجی دریافت کنند. در حالی که اگر دولت به دنبال آزادآوری است باید صدور ضمانت‌نامه برای این شرکت‌ها را تسهیل کند.



نشست چالش‌های قطعی اینترنت و اثرات آن بر کسب‌وکارها - ۰۳/۰۸/۱۴۰۱



نمایندگان بخش خصوصی و فعالان اقتصادی حوزه فناوری و کسب‌وکارهای دانش‌بنیان و استارت‌آپ‌ها، در نشستی که با عنوان چالش‌های قطعی اینترنت و آثار آن بر فضای کسب‌وکار در اتاق ایران برپا شد، به مشکلات عدیده‌ای که برای این کسب‌وکارها در نتیجه قطعی اینترنت و فیلترینگ پلت‌فرم‌ها ایجاد شده، اشاره کردند و پیشنهادهایی چون اینترنت امن، طبقاتی یا پرداخت خسارت را ناکارآمد دانستند. افشین کلاهی رئیس مجمع تشکلهای دانش‌بنیان ایران گفت: پاساژی را که در آن ۴۰ مغازه فعالیت می‌کنند نمی‌توان به یکباره بست و به مغازه‌داران گفت به جای دیگری بروند؛ حالا چطور می‌توان ۵۰۰ تا ۷۰۰ شغل مستقیم در اینستاگرام را یکباره مسدود کرد؟ این اقدام مانند این است که در یک لحظه ۳ تا ۴ هزار مرکز خرید را در کشور مسدود کنیم.

در همایش تجاری ایران و بلاروس در اتاق تهران مطرح شد - ۰۲/۰۸/۱۴۰۱

در دیدار و گفت‌وگوی فعالان اقتصادی و نمایندگان بخش خصوصی ایران و بلاروس در اتاق بازرگانی تهران، دو طرف بر توسعه همکاری‌ها و مبادلات در حوزه تولیدات صنعتی به ویژه در بخش ماشین‌آلات و همچنین مواد غذایی و محصولات دامی و کشاورزی برای رونق مناسبات دو کشور تاکید کردند. پس از بحث و گفت‌وگوی مقامات دو کشور در رابطه با فرصت‌های گسترش مناسبات اقتصادی و تجاری دو طرف، فعالان صنعتی و اقتصادی از دو کشور برای بررسی همکاری‌های مشترک به مذاکره مستقیم نشستند. طی ماه‌های اخیر، این چندمین هیئت تجاری از جمهوری بلاروس است که به تهران سفر کردند و در محل اتاق تهران مذاکرات بنگاه‌های دو کشور برگزار شده‌است. آن‌گونه که معاون بین‌الملل اتاق تهران نیز خبر داد، طی آبان‌ماه امسال نیز هیئتی تجاری از اتاق تهران برای شرکت در رویداد اکسپو بلاروس غارم مینسک می‌شود.



نشست مشترک سه کمیسیون تخصصی اتاق تهران - ۰۷/۰۷/۱۴۰۱



سه کمیسیون «بازار پول و سرمایه»، «صنعت و معدن» و «بهبود محیط کسب‌وکار و رفع موانع تولید» اتاق بازرگانی تهران در نشست مشترک با حضور نمایندگان از وزارت صمت و بانک مرکزی، ظرفیت‌های موجود در تفاهم‌نامه سه‌جانبه وزارت صنعت، معدن و تجارت، وزارت امور اقتصادی و دارایی، و بانک مرکزی کشور را مورد بررسی قرار دادند. علی نقیب، رئیس کمیسیون صنعت و معدن اتاق تهران با اشاره به اینکه برخی اختلافات وزارت صمت و بانک مرکزی به مانعی برای تامین مالی فعالان اقتصادی تبدیل شده است، گفت: ظاهراً در توافق سه‌جانبه‌ای که اخیراً میان دو وزارتخانه صمت و اقتصاد و همچنین بانک مرکزی صورت گرفته، بخشی از این مشکلات برطرف شده است. محمدرضا نجفی‌منش، رئیس کمیسیون بهبود محیط کسب‌وکار و رفع موانع تولید اتاق تهران نیز با تاکید بر اینکه فشار نقدینگی به واحدهای تولیدی طی یک ماه اخیر به دلیل کاهش فروش صماغف شده است، ادامه داد: در مقابل سرمایه‌های بانک‌ها نیز منفی است و به بیان دیگر ضرر و زیان بانک‌ها از میزان سرمایه‌شان پیشی گرفته و این مسئله برای فعالان اقتصادی ایجاد نگرانی کرده است.

نمایشگاه ایران فارما برگزار شد - ۱۷/۰۷/۱۴۰۱

محمود نجفی‌عرب، رئیس کمیسیون اقتصاد سلامت اتاق بازرگانی تهران، با اشاره به برپایی نمایشگاه ایران فارما از ۱۸ تا ۲۰ مهرماه ۱۴۰۱ حضور فعالان اقتصادی و شرکت‌های خارجی در این نمایشگاه را یک ویژگی ممتاز آن برشمرد. او گفت: یکی از بزرگ‌ترین اهداف نمایشگاه‌های تخصصی از جمله نمایشگاه تخصصی حوزه دارو توسعه صادرات است که رسیدن به آن نیازمند حضور فعالان اقتصادی و شرکت‌های خارجی است. متأسفانه این



بستر در شرایط فعلی در بیشتر نمایشگاه‌های کشور اتفاق نمی‌افتد و ایران‌فارما کوشیده تا با دعوت از نمایندگان کشورهای خارجی ضعف موجود در این حوزه را پوشش دهد که در این زمینه موفق بوده است. وی درعین‌حال از تحریم‌های موجود به‌عنوان مانعی بزرگ در این راستا نام برد و افزود: بی‌شک اگر این مانع از مسیر فعالان عرصه داروسازی حذف شود و برنامه‌ریزی مدون و هدف‌گذاری‌های مشخصی برای تحقق این امر وجود داشته باشد، می‌توان شاهد پیشرفت‌های بیشتری در صنایع دارویی کشور بود.



گاز: بحران در راه است



جان کمپ

تحلیل گروینترز

تولیدکنندگان نفت و گاز شیل در آمریکا این روزها حساسی به تکاپو افتاده‌اند. مشتریان گاز از آمریکا و اروپا، عرضه‌کنندگان را کاملا تحت فشار قرار داده‌اند. به دنبال حمله روسیه به اوکراین، ارسال گاز به اروپا دچار مشکل شده و اکنون اروپایی‌ها دست به دامن آمریکا شده‌اند. اما نکته اینجاست که آمریکا توانایی تولید همه گاز مورد نیاز اروپا را ندارد و همین حالا هم با فشار افزایش تقاضا برای گاز روبه‌رو شده‌است. علاوه بر آن، اتمام تعطیلی‌های کرونایی باعث شده دوباره کسب‌وکارها به صورت جدی آغاز به کار کنند. به همین خاطر نیاز و تقاضای آن‌ها برای گاز و انرژی افزایش یافته‌است. در نتیجه، تولیدکنندگان بیش از سال گذشته تحت فشار قرار دارند. با توجه به توان تولیدی عرضه‌کنندگان انرژی در سال‌های گذشته، به نظر می‌رسد زمستان سختی برای غربی‌ها در راه است.

ایران: چند گام نزدیک‌تر به چین و روسیه



نادین ابراهیم

تحلیل گرسی‌ان‌ان

ایران سعی دارد به قدرت‌های جهان شرق بپیوندد و از طریق نزدیکی بیشتر به چین و روسیه، عدم احیای برجام را جبران کند. عضویت ایران در سازمان همکاری‌های شانگهای دقیقا نشان می‌دهد که ایران سعی دارد بیش از پیش به چین و روسیه نزدیک شود. مقامات سیاسی در ایران معتقدند قدرت گرفتن جهان شرق می‌تواند جلوی یکه‌تازی‌های غرب را بگیرد. البته عمده تمرکز روی آمریکا است که بیش از سایر نقاط جهان قدرت گرفته. هرچند هنوز در مورد ایران و غرب، امیدهایی در زمینه احیای برجام وجود دارد اما به هر حال این امید کم‌رنگ‌تر از گذشته شده و به همین خاطر ایران بیش از پیش به دنبال جبران است تا در صورت عدم وقوع توافق، متحدانی بر قدرت داشته باشد. به این ترتیب جهان به سمت دوقطبی بزرگی حرکت می‌کند که از زمان جنگ سرد تاکنون سابقه نداشته‌است.

سلطنت: ملکه بی‌گناه نبود



پریاموودا گوپال

تحلیل گر الجزیره

ملکه الیزابت دوم برای مردم بریتانیا و سایر افرادی که خاندان سلطنتی بریتانیا را قبول دارند، نقطه اتصال بود. آن‌ها همواره ملکه را می‌دیدند و به او باور داشتند. اما حالا با مرگ ملکه، زمزمه‌هایی به گوش می‌رسد که می‌گویند او همیشه بی‌گناه نبوده و در بسیاری از جرم و جنایت‌های خاندان سلطنتی بریتانیا دست داشته است. اصولا برخی پرسش‌ها هیچ‌وقت مطرح نمی‌شوند تا زمانی که فردی از میان برود. پرسش درباره درست یا غلط بودن بسیاری از کارهای ملکه هم‌اکنون و پس از مرگش مطرح شده‌است. این روزها شاهد موجی از مشکلات و فجایع هستیم اما آن‌چه در صدر خبرهای جهان قرار دارد، مرگ ملکه است. در این بیمارستان خبری درباره ملکه، این نکته را به خاطر داشته باشیم که او بی‌گناه نبود و احتمالا دست به کارهایی زده که اکنون پس از مرگش، مردم درباره آن سوالاتی را مطرح می‌کنند.

جنگ: بمب هسته‌ای روسی در اوکراین؟



سامیون تیدال

تحلیل گر گاردین

جنگ روسیه و اوکراین با یک خطر جدی همراه است: بهره‌گیری از سلاح‌ها و بمب‌های هسته‌ای. روسیه یکی از بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین دارندگان بمب اتم و بمب‌های هسته‌ای در جهان شناخته می‌شود. البته این کشور بارها تاکید کرده که نیازی به استفاده از بمب هسته‌ای در این جنگ ندارد. اما این امکان وجود دارد که همانند اقدام ناگهانی این کشور برای جنگ با اوکراین، به صورت ناگهانی از بمب هم بهره بگیرد. به همین خاطر است که ناتو باید به اوکراین کمک کند تا بیش از این تحقیر نشود. این اقدام باید از سمت جو بایدن، رئیس‌جمهوری آمریکا آغاز شود. او باید هر چه سریع‌تر نشان دهد که آمریکا اقدامی جدی در واکنش به روسیه خواهد داشت. اما تا زمانی که شاهد اقدامی اساسی از سوی بایدن نباشیم، بعید است تغییری در رفتارهای روسیه رخ بدهد.

تجارت: رشد در شرق و افول در غرب



آنجانئی تریپاتی

تحلیل گر بلومبرگ

از زمان شیوع بیماری کرونا تاکنون، شاهد افول زنجیره تامین در جهان هستیم. بسیاری از کسب‌وکارها تعطیل شده‌اند و به همین خاطر زنجیره تامین دچار مشکل شده‌است. اما این مسئله الزاما در همه‌جای دنیا یکسان نیست. در حالی که آمریکا سعی دارد دوباره تجارت را به خانه‌اش بازگرداند و اقتصادش را زنده کند، اقتصادهای آسیایی در مسیر رونق گام برمی‌دارند. به‌ویژه مسائل ژئوپلیتیک در حال حاضر بیش از آن‌که به ضرر غرب باشد، به نفع شرق و آسیا تمام شده‌است. به همین خاطر اقتصادهای آسیایی دچار مشکلات بزرگی نشده‌اند. اما در غرب، قضیه کاملا متفاوت است. کشورهایی نظیر آمریکا، سعی دارند اقتصاد خود را از بحران تورم نجات دهند و همچنان آن را زنده نگه دارند. به این ترتیب اکنون شاهد جریان سرمایه در اقتصادهای آسیایی هستیم و غرب چشم‌انتظار بهبود زنجیره تامین است.

روسیه: اکنون درد احساس می‌شود



راوی آگراوال

تحلیل گر فارن‌پالیسی

غرب از لحظه آغاز جنگ روسیه و اوکراین و حتی پیش از آن، موضع خود را مشخص کرده بود و در همین راستا تصمیم داشت در دفاع از اوکراین، روسیه را به لحاظ اقتصادی تحت فشار قرار دهد. تحریم‌های کشورهای غربی علیه روسیه پس از مدت کوتاهی اعمال شد. اما اثرات آن بر اقتصاد و زندگی مردم روسیه هنوز مشخص نبوده‌است. اکنون می‌توان گفت به مرحله‌ای رسیده‌ایم که فشار این تحریم‌ها مشهود شده و می‌توان اثرات آن را در زندگی روزمره مردم این کشور مشاهده کرد. حالا غربی‌ها تصمیم گرفته‌اند شدت تحریم‌ها را بیشتر کنند و امیدوارند از این طریق بتوانند به این جنگ پایان بدهند. البته روسیه توانسته با سیاست‌های بانکی و پولی، شرایط را به نفع خودش پیش ببرد. اما می‌توان گفت که اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که می‌توان فشار بر روس‌ها را مشاهده کرد.



کاهش ناچیز تورم در ایران

نهمین کشور گران جهان

جدیدترین آمار صندوق بین‌المللی پول از نرخ تورم ۱۹۳ کشور جهان نشان می‌دهد، نرخ تورم ایران در سال جاری میلادی کاهش یافته و رتبه ایران نیز نسبت به سال گذشته ۲ پله بهبود یافته است. ایران در سال ۲۰۲۱ با نرخ تورم ۴۰٫۱ درصد در جایگاه هفتم در میان کشورهای جهان قرار داشت که امسال با نرخ تورم ۳۹٫۹ درصد در جایگاه نهم قرار گرفته است. گفتنی است هرچه رتبه در این گزارش بیشتر باشد نشان‌دهنده تورم کمتر است و پرتورم‌ترین کشور در جایگاه نخست قرار دارد. بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول، زیمبابوه با ۲۸۴٫۹ درصد تورم در رتبه نخست قرار گرفته است، ونزوئلا با تورم ۲۱۰ درصدی و سودان با تورم ۱۵۴٫۹ درصدی در جایگاه‌های دوم و سوم ایستاده‌اند.

۳۹٫۹ درصد

صندوق بین‌المللی پول نرخ تورم ایران در سال جاری میلادی را ۳۹٫۹ درصد برآورد کرده است

تحدید رفاه

نابرابری افزایش دستمزد و تورم

در جریان تدوین لایحه بودجه سال ۱۴۰۲، افزایش حقوق کارکنان دولت در سال آینده علی‌الحساب به طور متوسط ۲۰ درصد اعلام شده است؛ البته این رقم می‌تواند در تدوین نهایی لایحه و در جریان بررسی بودجه در مجلس دستخوش تغییر شود. گفتنی است بخشنامه بودجه کل کشور در ماه مهر به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ شد تا برآورد بودجه سالانه خود را به سازمان برنامه و بودجه اعلام کنند و بر اساس ضوابط و پیوست‌های بخشنامه بودجه سال ۱۴۰۲، دستگاه‌های اجرایی موظف شدند افزایش ضریب ریالی حقوقی را علی‌الحساب به طور متوسط ۲۰ درصد لحاظ کنند.

۲۰ درصد

میزان رشد دستمزد کارمندان و کارگران در بودجه سال آینده حدود ۲۰ درصد برآورد می‌شود

کارنامه تجارت با همسایه‌ها

عربستان، نخستین مقصد صادراتی ایران

در نیمه نخست امسال، ۳۸ میلیون و ۵۶۰ هزار تن کالا به ارزش ۲۴ میلیارد و ۱۹۸ میلیون دلار بین ایران و ۱۵ کشور همسایه ایران تبادل شد که نسبت به نیمه نخست سال قبل از لحاظ ارزش ۷ درصد رشد داشته است. این در حالی است که بر اساس آخرین گزارش منتشر شده از گمرک جمهوری اسلامی ایران، با وجود رشد ۷ درصدی در ارزش تجارت غیر نفتی کشور با کشورهای همسایه، شاهد کاهش ۱۸ درصدی در وزن هستیم. همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیشترین میزان رشد در صادرات مربوط به عربستان با رشد ۵۳۲ درصدی و بیشترین میزان تغییر در واردات مربوط به پاکستان با رشد ۳۵۰ درصدی در ۶ ماه نخست امسال بود.

۷ درصد

ارزش تجارت ایران با همسایگان در نیمه نخست سال جاری رشد ۷ درصدی را تجربه کرد

در مسیر تشدید کسری بودجه

مهيار تورم سخت‌تر شد

بررسی وضعیت فروش اوراق در شش‌ماهه نخست امسال نشان می‌دهد که دولت در این مدت نسبت به سال گذشته حدود ۴۰۰ میلیارد تومان کمتر اوراق فروخته است. به گزارش بانک مرکزی، در این مدت ۱۷ حراج اوراق مالی اسلامی برگزار شده و در مجموع ۴۲ هزار و ۸۲۷ میلیارد تومان اوراق فروخته شده. این در حالی است که در شش‌ماهه نخست سال گذشته با برگزاری ۱۴ حراج حدود ۴۳ هزار و ۲۴۵ میلیارد تومان اوراق مالی اسلامی دولتی به فروش رفته است.

انتشار اوراق و گسترش بازار لازمه قرار گرفتن در مسیر کاهش کسری بودجه، بدون ایجاد تورم است که تداوم اصولی آن می‌تواند حتی از اقتصادی مثل اقتصاد ایران، تورم‌زدایی کند.

۴۰۰ میلیارد تومان

دولت در شش‌ماهه نخست سال جاری ۴۰۰ میلیارد تومان کمتر از شش‌ماهه نخست سال گذشته اوراق فروخته است

کسادی بازار مسکن

خانه‌ها روی دست صاحبانشان مانده‌اند

ارزش بازار مسکن شهر تهران در شهریور ۱۴۰۱ به عنوان کسادترین مقطع در نیمه اول سال جاری به بیش از ۲۰ هزار میلیارد تومان رسید. در شهریورماه امسال، ۶۰۳۳ معامله صورت گرفت که ۵۳۰ فقره آن واحدهایی با قیمت بیش از ۸۰ میلیون تومان در هر مترمربع بود. از سوی دیگر اگرچه متوسط قیمت مسکن در تهران ۴۳٫۲ میلیون تومان اعلام شد ۴۱ درصد معاملات به واحدهای بالای متری ۴۵ میلیون تومان تعلق داشته است. همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که در خصوص فراوانی معاملات بر اساس ارزش هر واحد مسکونی، بالاترین سهم به آپارتمان‌های ۱ تا ۱٫۵ میلیارد تومان با سهم ۱۳٫۹ درصد از کل معاملات تعلق داشت و این در حالی است که ۸۰٫۸ درصد قراردادهای را خانه‌های با ارزش بالای ۱٫۵ میلیارد تومان به خود اختصاص دادند و ۷٫۹ درصد از این رقم را خانه‌های با ارزش بیش از ۱۰ میلیارد تومان از آن خود کردند.

۲۰ هزار میلیارد تومان

ارزش بازار مسکن شهر تهران در شهریور سال جاری حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان برآورد شد

دولت بدهکار

تسویه بدهی‌ها ادامه دارد

بر اساس آماري که مرکز مدیریت بدهی‌های عمومی و روابط مالی دولت در وزارت اقتصاد منتشر کرده، از ابتدای سال جاری تا هفته نخست مهرماه مبلغ بیش از ۹۳ هزار میلیارد تومان از تعهدات مربوط به اوراق با تضمین دولت در سال ۱۴۰۱ تسویه شده است.

این ۹۳ هزار میلیارد تومان شامل مبلغ ۷۰ هزار میلیارد تومان بابت اصل اوراق فروخته شده و ۲۳ هزار میلیارد تومان بابت سود آنها بوده است. مبلغ باقی مانده تا پایان سال ۱۴۰۶، ۵۴۳ هزار میلیارد تومان است که شامل ۴۶۰ هزار میلیارد تومان بابت اصل اوراق و ۸۳ هزار میلیارد تومان بابت سود آنها است.

۹۳ هزار میلیارد تومان

بیش از ۷۰ هزار میلیارد تومان از بدهی‌های دولت پرداخت شد

دخل و خرج نامتوازن

درآمدها و هزینه‌های دولت همخوانی ندارد

صندوق بین‌المللی پول از افزایش ۲۱ میلیارد دلاری تراز حساب‌های جاری ایران در سال ۲۰۲۲ خبر داد. این صندوق انتظار دارد تراز حساب‌های جاری ایران در سال ۲۰۲۲ با افزایش ۲۱ میلیارد دلاری نسبت به سال قبل مواجه شود و به ۳۲ میلیارد دلار برسد. این نهاد تراز حساب‌های جاری ایران در سال قبل را ۱۱ میلیارد دلار اعلام کرده است. بر اساس این گزارش درآمدهای دولت ایران در سال ۲۰۲۲ با رشد ۵۳ درصدی نسبت به سال قبل مواجه شده و به ۸۲۹ هزار میلیارد تومان خواهد رسید. درآمد دولت ایران در سال قبل ۵۳۹ هزار میلیارد تومان برآورد شده بود. هزینه‌های دولت ایران نیز در سال ۲۰۲۲ با رشد ۵۱ درصد مواجه می‌شود و از ۸۲۶ هزار میلیارد تومان در سال ۲۰۲۱ به ۱۲۴۸ هزار میلیارد تومان در سال جاری می‌رسد.

۲۱ میلیارد دلار

تراز حساب‌های جاری ایران، در سال جاری ۲۱ میلیارد دلار افزایش یافت

افزایش ناچیز وام‌دهی بانک‌ها

تسهیلات اعطایی ۳۴ درصد رشد کرد

رشد مانده تسهیلات اعطایی بانک‌ها از ۱۹ درصد در ۵ ماه نخست سال گذشته به ۸٫۲ درصد در ۵ ماه نخست سال ۱۴۰۱ کاهش پیدا کرد که این کاهش نشان‌دهنده افت ۵۷ درصدی خلق پول توسط بانک‌ها است. بر اساس اعلام وزارت امور اقتصادی و دارایی، در ۵ ماه اول امسال نسبت به مدت مشابه سال گذشته، سرعت رشد سپرده‌ها ۳۴٫۵ درصد، سپرده‌ها پس از کسر سپرده قانونی ۳۶٫۹ درصد و مانده تسهیلات اعطایی ۵۶٫۸ درصد کمتر شده است. همچنین در یک سال منتهی به مردادماه سال ۱۴۰۱، رشد سپرده‌ها ۳۵٫۵ درصد، رشد سپرده‌ها پس از کسر سپرده قانونی ۳۴٫۹ درصد و رشد مانده تسهیلات اعطایی ۳۴٫۹ درصد بوده است.

۵۷ درصد

رشد خلق پول توسط بانک‌ها، ۵۷ درصد کاهش پیدا کرد

رشد ملایم

تولید فلزات اساسی افزایش یافت

طبق بررسی پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی، رشد تولید در صنایع بوری در شهریور امسال بیش از ۶ درصد اعلام شد. آمارهای پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی نشان می‌دهد میزان تولیدات شرکت‌های بوری در شهریور ماه سال جاری در مجموع ۵٫۳ درصد بیشتر از مردادماه بوده است. در شهریور ماه نسبت به ماه مشابه سال قبل، فلزات اساسی ۹٫۴ درصد، صنایع شیمیایی ۱٫۳ درصد، خودرو و قطعات ۲۱٫۹ درصد، کانی‌های غیرفلزی ۷ درصد، صنایع دارویی ۱٫۹ درصد، لاستیک و پلاستیک ۳٫۷ درصد، ماشین‌آلات و تجهیزات ۱۶٫۲ درصد، فرآورده‌های نفتی ۱۴٫۸ درصد و محصولات فلزی ۵ درصد رشد تولید داشته‌اند. البته در همین دوره مورد بررسی، تولید در صنایع غذایی ۵٫۶ درصد، دستگاه‌های برقی ۱٫۶ درصد، و محصولات کاغذی ۹٫۷ درصد کاهش یافته است.

۶ درصد

رشد تولید در صنایع بوری در شهریور امسال به بیش از ۶ درصد رسید

در آستانه سقوط معدنی‌ها

تحریم‌ها تولید بخش معدن را کاهش دادند

ماشین‌آلات معدنی کشور با عمر کمتر از پنج سال در حال حاضر، زیر ۱۰ درصد است و ۹۰ درصد عمر بالاتر از پنج سال و ۱۰ سال دارند. بر اساس اعلام صندوق بیمه سرمایه‌گذاری فعالیت‌های معدنی، تولید ماشین‌آلات معدنی سنگین در داخل کشور بسیار محدود است و سازندگانی که ادعا دارند تولید ماشین‌آلات معدنی در کشور امکان‌پذیر است عمق ساخت داخلشان به واسطه ساخت بدنه، بخشی از بدنه و ساخت بادی است. در شرایط فعلی که کشور در تحریم به سر می‌برد برای تولیدکننده داخلی صرفه اقتصادی ندارد که وقت و سرمایه خود را برای ساخت ماشین‌آلات معدنی در داخل کشور صرف کند و این شرایط تولید بخش معدن و حجم استخراج مواد معدنی کشور را در آینده نزدیک تحت تاثیر قرار خواهد داد.

۹۰ درصد

بیش از ۹۰ درصد ماشین‌آلات معدنی کشور فرسوده هستند

سازمان‌ها

یونسف هشدار داد

نیاز فوری کودکان پاکستانی به حمایت

اخیرا پاکستان با سیل‌های مرگ‌بار و ویرانگری روبه‌رو شده که آسیبی جدی به شهروندانش وارد کرده‌است. براساس گزارش‌های به دست آمده، سیل پاکستان یکی از بدترین فجایع بشری در دهه‌های اخیر بوده و به دنبال وقوع آن بیش از ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار کودک به کمک‌های فوری نیاز پیدا کرده‌اند. در این بحران، بیش از یک هزار و ۵۰۰ نفر جان باخته‌اند که بیش از ۵۰۰ نفر از آن‌ها را کودکان تشکیل داده‌اند. برخی از مقامات پاکستانی هشدار داده‌اند که امکان دارد تعداد جان‌باختگان باز هم افزایش پیدا کند. شیوع بیماری پس از این سیل هم یکی دیگر از مسائلی است که مقامات پاکستانی نسبت به آن هشدار داده و ابراز نگرانی کرده‌اند. در حال حاضر بسیاری از مدارس تعطیل شده‌اند و در نتیجه کودکان به دلیل سیل از تحصیل محروم شده‌اند.

۳,۴ میلیون کودک در پاکستان

به دنبال سیل مرگ‌بار در این کشور
نیازمند دریافت کمک شده‌اند

پارلمان اروپایی اعلام کرد

مجارستان دیگر دموکراسی نیست

مجارستان در حال حاضر به عنوان یک دموکراسی کامل شناخته نمی‌شود. پارلمان اروپایی بر این باور است که اقدامات کم و غیر قاطعانه از سوی این نهاد باعث شده مجارستان از وضعیت دموکراتیک خود خارج شود. بسیاری از حقوق اولیه انسانی در مجارستان دچار مشکل شده‌اند و به نوعی شاهد گسست دموکراسی در مجارستان هستیم. این مسئله باعث شده بسیاری از کمک‌های پارلمان اروپایی به مجارستان هم قطع شود. بسته‌های کمکی و رونق‌بخشی به اقتصاد این کشور، عمدتاً متوقف شده‌اند. در حال حاضر شاهد اجماع میان اروپایی‌ها در مورد وضعیت وخیم مجارستان هستیم. پارلمان اروپایی اعلام کرده که از این به بعد، توجه بیشتر و ویژه‌تری به مجارستان خواهد داشت تا این کشور دوباره در مسیر دموکراتیک قرار بگیرد.

۶ میلیارد یورو از بودجه‌ای که برای

رونق بخشی در دوران کرونا به بودا پست تعلق گرفته بود
به دستور پارلمان اروپایی توقیف شده‌است

تازه‌ترین خبرها از اوپک

صعود طلای سیاه

هر تصمیمی که اوپک به عنوان سازمان کشورهای صادرکننده نفت خام می‌گیرد، منجر به افزایش یا کاهش قیمت این کالا در بازارهای جهانی می‌شود. در حال حاضر، اوپک تصمیم گرفته تولید نفت خود را کاهش دهد. این امر می‌تواند به کاهش عرضه نفت در بازارهای جهانی ختم شود که در نهایت افزایش قیمت نفت را به همراه خواهد داشت. اقدامات اوپک برای کاهش ۱۰۰ هزار بشکه نفت در روز، باعث شده قیمت آن رشد ۳ درصدی را تجربه کند. این تصمیم اوپک در حالی اعلام شده که در آستانه زمستان قرار داریم و ورود به فصل سرما می‌تواند افزایش قیمت را به همراه داشته باشد.

۹۵,۷۴
دلار

قیمت هر بشکه نفت
برنت حوزه دریای
شمال در اواخر تابستان
بود که به دلیل اقدامات اوپک،
روندی صعودی را
در پیش گرفت

اعلام وضعیت قرمز از سوی بانک جهانی

اقتصاد جهان در آستانه رکود

از ابتدای امسال تاکنون، نرخ تورم در اکثر اقتصادهای جهان، روندی صعودی را در پیش گرفته‌است. عمده اقتصادهای توسعه‌یافته و بزرگ جهان با افزایش بی‌سابقه نرخ تورم روبه‌رو شده‌اند. اصلی‌ترین و تنها راهکاری که برای مقابله با آن دارند، نرخ بهره است. همه بانک‌های مرکزی ناگهان به افزایش نرخ بهره روی آورده‌اند که این امر می‌تواند هم‌زمان با کاهش نرخ تورم، منجر به کاهش رشد اقتصادی هم بشود. به همین خاطر است که اکثر نهادهای اقتصادی در جهان از جمله بانک جهانی، نسبت به خطر رکود، هشدار داده‌اند. حتی برخی از تحلیل‌گران می‌گویند اقتصادهای بزرگ مانند آمریکا همین حالا هم در میانه رکود قرار دارند و ادامه روند افزایش نرخ بهره، رکود اقتصادی را محتمل‌تر و جدی‌تر خواهد کرد.

۳,۲ درصد، رشدی که برای اقتصاد جهان

در سال ۲۰۲۲ پیش‌بینی شده و می‌تواند
کاهش پیدا کند

برآوردهای صندوق بین‌المللی پول نشان داد

قله‌زنی‌های تورم در جهان

چشم‌انداز تورم در جهان چندان روشن نیست. صندوق بین‌المللی پول برآورد کرده که نرخ تورم در اقتصادهای توسعه‌یافته امسال به رقم ۶,۶ درصد برسد. برای اقتصادهای نوظهور هم پیش‌بینی شده به رقم ۹,۵ درصد می‌رسد. البته در ماه گذشته رقم‌های کمتری برآورد شده بود اما وخامت وضعیت اقتصادهای جهان باعث شده صندوق بین‌المللی پول در برآوردهای خود در زمینه نرخ تورم، تجدیدنظر کند. افزایش نرخ تورم اقتصادهای جهان را تحت فشار قرار داده و استانداردهای زندگی را در سرتاسر جهان تحت تاثیر خودش قرار داده‌است. سیاست‌گذاران معتقدند به دلیل افزایش نرخ تورم، سال ۲۰۲۳ هم سال سختی خواهد بود.

۶,۶ درصد، رقمی که برای

نرخ تورم اقتصادهای توسعه‌یافته
پیش‌بینی شده و بسیار بالاست

در دنیای مدرن و عصر دیجیتال، تراشه‌ها اهمیتی ویژه دارند. اما ساخت تراشه‌ها به فناوری‌های پیشرفته‌ای نیاز دارد که هر کشوری از آن برخوردار نیست. در حال حاضر چین تلاش دارد سلطه را در زمینه تولید تراشه در جهان به دست آورد، هرچند آمریکا در مقابل آن ایستادگی می‌کند.

رسانه‌ها

تحلیل بلومبرگ از اقتصاد استرالیا بازگشت امید به زندگی

امید به زندگی مردم استرالیا بازگشته‌است. تا همین چند وقت پیش نرخ تورم در استرالیا به ۶٫۱ درصد رسیده بود که در ۲۱ سال گذشته سابقه نداشت. این افزایش ناگهانی نرخ تورم باعث شد بانک مرکزی این کشور هم‌سو با بانک مرکزی آمریکا در راستای افزایش نرخ بهره اقدام کند. افزایش شدید و ناگهانی نرخ بهره به این اقتصاد کمک کرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که وضعیت اقتصادی استرالیا بهبود پیدا کرده و در مسیر پیشرفت گام برمی‌دارد. اقدام بانک مرکزی این کشور برای افزایش نرخ بهره، بیشترین اثر را روی این اقتصاد داشته و باعث شده دوباره شاهد تکاپو و فعالیت اقتصادی در این کشور باشیم.

رشد اقتصادی سالانه در استرالیا منتشر شده و نشان‌دهنده بهبود در این اقتصاد است

رویتز بررسی کرد تورم آمریکا نزولی می‌شود؟

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کشورهای توسعه‌یافته در حال حاضر، نرخ تورم است. آمریکا یکی از کشورهایی است که تلاش دارد از طریق افزایش نرخ بهره با افزایش نرخ تورم مقابله کند. اخیرا بررسی‌ها نشان می‌دهد که نرخ تورم آمریکا کند شده و در مسیر نزولی قرار گرفته‌است. البته عمده افزایش نرخ تورم در این کشور و سایر کشورهای توسعه‌یافته به قیمت‌های انرژی مربوط می‌شود. اکنون به نظر می‌رسد که نرخ تورم آمریکا روندی نزولی در پیش گرفته و به مرور کاهش پیدا خواهد کرد. فدرال رزرو یا همان بانک مرکزی آمریکا هم تلاش دارد با افزایش فوری نرخ بهره، هر چه سریع‌تر نرخ تورم را به حداقل برساند.

که آمریکا اخیرا تجربه کرده و طی چهار دهه گذشته در تاریخ این کشور سابقه نداشته‌است

الجزیره گزارش داد

جریمه چند میلیون دلاری اینستاگرام

اخیرا داده‌هایی منتشر شده که نشان می‌دهد طبق قوانین ایرلندی، اینستاگرام برخی از حقوق و استانداردهای مربوط به کودکان را نقض کرده و به همین خاطر باید جریمه بپردازد. این قوانین به صورت کلی مربوط به اتحادیه اروپاست که در ایرلند پیگیری می‌شود. عمده این قوانین به حریم خصوصی مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، اینستاگرام حقوق کودکان را نقض کرده و به همین دلیل جریمه‌ای ۴۰۲ میلیون دلاری برای آن در نظر گرفته شده‌است. البته شرکت مادر اینستاگرام یعنی متا، فعلا با این جریمه مخالفت کرده و آن را نپذیرفته‌است. اما پیگیری‌های قانونی از طرف ایرلند ادامه دارد.

رقم جریمه‌ای که ایرلند برای اینستاگرام در نظر گرفته و دلیل آن انتقال داده‌هایی در مورد کودکان بوده‌است

الجزیره اعلام کرد

هند به هدف نرسید

اقتصاد هند در میانه نگرانی‌ها در زمینه کاهش فعالیت‌های اقتصادی، رشدی کم‌سابقه را تجربه کرده‌است. این اقتصاد در سه‌ماهه آوریل تا ژوئن، رشد ۱۳٫۵ درصدی داشته که طی یک سال گذشته سابقه نداشته‌است. عمده رشد اقتصادی این کشور مربوط به بخش کشاورزی و همچنین بخش تولیدی می‌شود. دلیل اصلی هم کاهش محدودیت‌های ناشی از همه‌گیری کروناست. در واقع هم‌زمان با بهبود شرایط و از سر گیری فعالیت‌های اقتصادی در این کشور، دوباره شاهد رشد اقتصادی آن هستیم. اما نکته اینجاست که هند هنوز به هدف نهایی خود در زمینه نرخ رشد اقتصادی دست پیدا نکرده‌است.

اعلام شده اما ظاهرا این کشور باز هم به هدف اصلی خود در این زمینه نرسیده‌است

سی‌ان‌ان بررسی کرد

یورو در کف ۲۰ ساله

ارزش یورو عمدتا بیشتر از دلار بوده اما اخیرا این روند تغییر کرده‌است. ظاهرا یورو در مسیر نزولی قرار گرفته و با قدرت گرفتن دلار، ارزش آن در برابر ارز رایج آمریکایی‌ها کاهش پیدا کرده‌است. دلیل اصلی کاهش ارزش یورو به جنگ روسیه و اوکراین و عدم دسترسی اروپایی‌ها به گاز مربوط می‌شود. در واقع، کمبود گاز منجر به افزایش تورم و بی‌ارزش شدن پول اروپایی‌ها یعنی یورو شده‌است. این جریان در حالی ادامه پیدا کرده که ارزش دلار در برابر اکثر ارزهای جهان افزایش یافته و به عنوان یک دارایی امن در مسیر صعود قرار گرفته‌است. در نتیجه همه این موارد دست به دست هم داده و باعث شده یورو به کف قیمت خود در ۲۰ سال گذشته برسد.

تا بیست‌سال گذشته و سقوط یورو در برابر دلار را نشان می‌دهد



سریال گرانی مسکن ادامه دارد افزایش ۵.۸ درصدی قیمت آپارتمان

قیمت مسکن در تهران نسبت به ماه قبل افزایش قابل توجهی پیدا کرد. در شهریورماه متوسط قیمت مسکن در تهران ۱.۱ درصد رشد کرد تا شیب ملایم گرانی در بازار مسکن همچنان صعودی باشد. طبق گزارش بانک مرکزی در شهریورماه سال ۱۴۰۱ تعداد معاملات آپارتمان‌های مسکونی شهر تهران به ۶ هزار واحد مسکونی رسید که نسبت به ماه قبل ۲۲.۹ درصد و نسبت به ماه مشابه سال قبل ۲۲.۵ درصد کاهش را نشان می‌دهد. در میان مناطق ۲۲ گانه شهرداری تهران، بیشترین متوسط قیمت یک متر مربع زیربنای مسکونی معامله شده معادل ۸۷.۱ میلیون تومان به منطقه ۱ و کمترین آن با ۲۱.۵ میلیون تومان به منطقه ۱۹ تعلق داشته است. این ارقام نسبت به ماه مشابه سال ۱۴۰۰ به ترتیب ۲۶.۴ و ۱۸.۸ درصد افزایش را نشان می‌دهند. بررسی شاخص کرایه مسکن اجاری در شهر تهران و کل مناطق شهری در شهریور ماه سال ۱۴۰۱ نشان‌دهنده رشد این شاخص به ترتیب معادل ۴۰.۹ درصد در تهران و ۴۶.۸ درصد در کل مناطق شهری نسبت به ماه مشابه سال قبل است.

۴۹.۴

درصد

سهم واحدهای مسکونی با ارزش کمتر از ۳ میلیارد تومان از معاملات مسکن در شهریور

۱۴۰۱

۵۴.۴

درصد

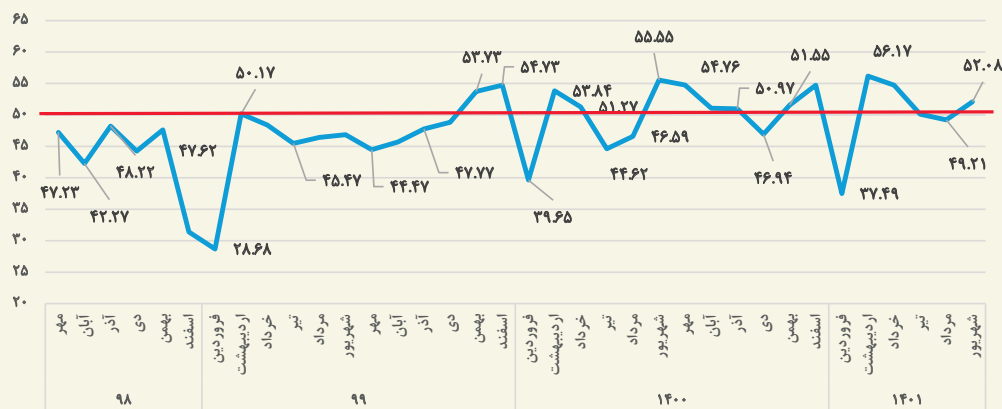
سهم خانه‌های معامله شده با سطح زیربنای کمتر از ۸۰ مترمربع در تیرماه ۱۴۰۱

وضعیت معاملات مسکن در شهر تهران - بانک مرکزی				
درصد تغییر	مقطع زمانی			متوسط قیمت هر متر مربع (میلیون تومان)
	نسبت به ماه قبل	نسبت به ماه مشابه سال قبل	شهریور ۱۴۰۱	
۳۶.۳	۱.۱	۴۳.۲	۴۲.۷	۳۱.۷
۲۲.۵-	۲۲.۹-	۶۰۳۳	۷۸۲۵	۷۷۸۹

شاخص مدیران خرید افزایش یافت رشد سفارش‌های ثبت شده در حوزه فلزات

با وجود تداوم برخی مشکلات بنگاه‌های اقتصادی، شامخ اقتصاد در شهریورماه ۱۴۰۱ به ۵۲.۰۸ واحد و شامخ صنعت به ۵۳.۲۵ واحد رسید که به ترتیب نسبت به مردادماه، ۴.۰۲ و ۴.۸ واحد افزایش نشان می‌دهد. در شهریورماه ۱۴۰۱ بالاترین عدد شامخ به دست آمده مربوط به گروه صنایع فلزی بوده است. (۵۹.۴) مقدار تولید محصولات بهبود قابل ملاحظه‌ای داشته است (۶۳.۳) و میزان سفارش‌های جدید نیز با ثبت عدد ۶۰.۳ بیشترین میزان در بین تمام صنایع را رقم زده که حاکی از رشد قابل ملاحظه سفارش‌های ثبت شده در شهریورماه نسبت به مردادماه است. سرعت انجام و تحویل سفارش‌ها نیز افزایش یافته (۵۹.۳) و موجود مواد اولیه کاهش اندکی را تجربه کرده است (۴۵.۹). میزان استخدام به کارگیری نیروی کار نیز افزایش قابل توجهی داشته است (۶۰).

مقایسه شامخ کل اقتصاد



۴۱.۶

واحد

کمترین عدد به دست آمده برای شاخص گروه صنایع پوشاک و چرم در شهریور ۱۴۰۱

۴۷.۷

واحد

شامخ کل گروه پلاستیک و پتروشیمی در شهریور ۱۴۰۱

تداوم تورم ۴۰ درصدی تورم ماهانه شهريور افزایش یافت

نرخ تورم همچنان در محدوده ۴۰ درصدی قرار دارد. آخرین گزارش مرکز آمار ایران از شاخص قیمت‌ها نشان می‌دهد نرخ تورم سالانه شهريور ماه ۱۴۰۱ به ۴۲.۱ درصد رسیده که نسبت به همین اطلاع در ماه قبل، ۰.۶ واحد درصد افزایش را نشان می‌دهد. نرخ تورم نقطه‌ای در این ماه به عدد ۴۹.۷ درصد رسیده است که در مقایسه با ماه قبل ۲.۵ واحد درصد کاهش یافته است. نرخ تورم نقطه‌ای گروه عمده «خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات» با کاهش ۵ واحد درصدی به ۷۵.۵ درصد و گروه «کالاهای غیر خوراکی و خدمات» با کاهش ۱.۵ واحد درصدی به ۳۵.۴ درصد رسیده است. در شهريور ۱۴۰۱، نرخ تورم ماهانه به ۲.۲ درصد رسیده که در مقایسه با همین اطلاع در ماه قبل، ۰.۲ واحد درصد افزایش داشته است. بررسی آمارها نشان می‌دهد نرخ تورم در گروه‌های مختلف کالایی همچنان در مسیر افزایش قرار دارد.

جزئیات نرخ تورم در کالاها و خدمات مختلف

گروه‌های اصلی	تغییر شهريور ۱۴۰۱ نسبت به مرداد ۱۴۰۱	تغییر شهريور ۱۴۰۱ نسبت به شهريور ۱۴۰۰
خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها	۲.۲	۴۹.۷
دخانیت	۱.۶	۴۶.۶
پوشاک و کفش	۲.۷	۴۸.۴
مسکن، آب، برق و سایر سوخت‌ها	۳.۳	۳۱.۰
اثاث، لوازم و خدمات مورد استفاده در خانه	۱.۸	۳۶
بهداشت و درمان	۱.۵	۳۸.۹
حمل و نقل	۰.۲	۳۳.۹
ارتباطات	۰.۸	۱۰.۴
تفریح و امور فرهنگی	۲.۶	۳۲.۳
تحصیل	۲.۹	۳۴.۱
رستوران و هتل	۴.۹	۸۴.۴
کالاها و خدمات متفرقه	۱.۳	۳۵.۸

۱۲۶

درصد

نرخ تورم روغن‌ها و چربی‌ها در ۱۲ ماه منتهی به شهريور ۱۴۰۱

۷۷.۹

درصد

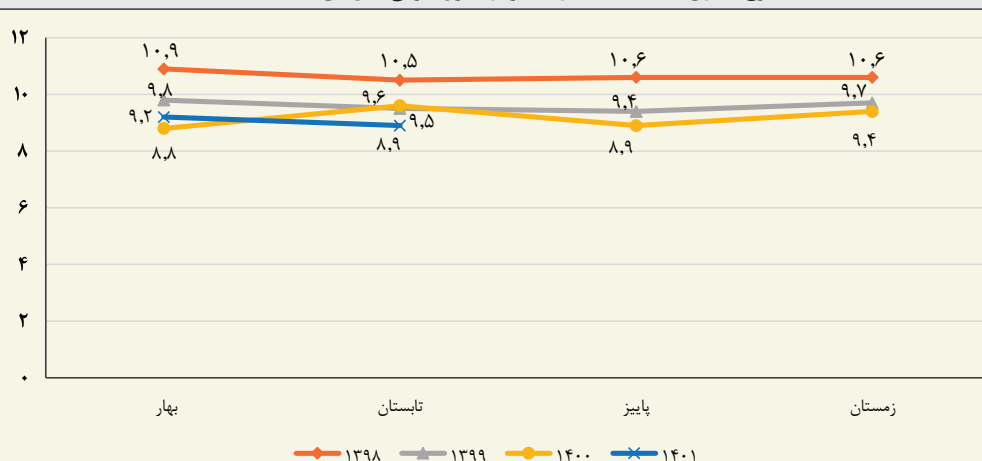
نرخ تورم خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات شهريور ۱۴۰۱ نسبت به ماه مشابه سال قبل در بخش روستایی

نرخ بیکاری تکریمی ماند

مشارکت اقتصادی ۰.۱ درصد کاهش یافت

در تابستان ۱۴۰۱، به میزان ۴۱.۰ درصد جمعیت ۱۵ ساله و بیش تر از نظر اقتصادی فعال بوده‌اند، یعنی در گروه شاغلان یا بیکاران قرار گرفته‌اند. بر اساس آخرین گزارش منتشر شده از مرکز آمار ایران، بررسی تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی حاکی از آن است که این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل (تابستان ۱۴۰۰) ۰.۱ درصد کاهش یافته است. همچنین بررسی نرخ بیکاری افراد ۱۵ ساله و بیش تر نشان می‌دهد که ۸.۹ درصد از جمعیت فعال (شاغل و بیکار)، بیکار بوده‌اند. بررسی روند تغییرات نرخ بیکاری حاکی از آن است که این شاخص، نسبت به فصل مشابه در سال قبل (تابستان ۱۴۰۰)، ۰.۷ درصد کاهش یافته است. بررسی سهم جمعیت ۱۵ ساله و بیش تر دارای اشتغال ناقص نشان می‌دهد که در تابستان ۱۴۰۱، ۹.۲ درصد جمعیت شاغل، به دلایل اقتصادی (فصل غیر کاری، رکود کاری، پیدا نکردن کار با ساعت بیش تر و...) کم تر از ۴۴ ساعت در هفته کار کرده و آماده برای انجام کار اضافی بوده‌اند.

نرخ بیکاری جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر در فصول متوالی سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱



۲۹.۲

درصد

نرخ بیکاری جوانان ۲۵-۱۵ ساله در تابستان ۱۴۰۱

۶۸.۷

درصد

سهم زنان فارغ‌التحصیل بیکار ۱۵ ساله و بیشتر، از نرخ بیکاری در تابستان ۱۴۰۱



بلومبرگ بیزینس‌ویک: ماشین‌های خودران

چطور می‌شود که یک ابرپروژه فناوری سردرگم می‌ماند؟

آخرین شماره بلامبرگ بیزینس‌ویک که یک هفته‌نامه آمریکایی در حوزه اقتصاد است، روی جلد خود را به ماشین‌های خودران اختصاص داده است و تیتراژ نیز این است که این ماشین‌ها به هیچ‌جا نمی‌رسند. طرح روی جلد یک خودروی خودران است که دارد دور خودش می‌چرخد و هیچ مقصد خاصی ندارد و گیج می‌زند. اتومبیل‌های خودران یکی از مهم‌ترین ابرپروژه‌های سال‌های اخیر شرکت‌های فناوری است که تلاش می‌کنند نسخه‌های مناسب‌تر و دقیق‌تری را ارائه کنند و رقابت شدیدی نیز در این عرصه در جریان دارد. این شرکت‌ها از بیش از یک دهه پیش سرمایه‌گذاری‌های کلانی روی ماشین‌های خودران انجام داده‌اند اما هیچ یک به نتیجه نرسیده‌اند. البته پیش‌بینی‌هایی شده است که مثلاً تا پنج سال آینده این خودروها به بازار عرضه شوند اما هنوز نتیجه خاصی از این پروژه گرفته نشده است. ماشین‌های خودران بحث ایمنی خیلی زیادی دارند و باید اطمینان از آن‌ها به قدری زیاد باشد که مردم بتوانند با خیال راحت سوار آن شوند. در این مدت، چند حادثه تصادف مربوط به نسخه‌های آزمایشی ماشین‌های خودران راننده‌ها را نگران‌تر از گذشته کرده است. خودران بودن ماشین‌ها یکی از پروژه‌هایی است که در حوزه خودرو آغاز شده اما به نتیجه نرسیده است، برخلاف ابرپروژه دیگری در حوزه خودرو که ماشین‌های برقی باشد. ماشین‌های الکتریکی مدت‌هاست که بازار عرضه شده‌اند و هر سال نیز فناوری‌های جدیدی به این حوزه اضافه می‌شود. ماشین‌های برقی توانسته‌اند رونق زیادی به بازار خودرو ببخشند و اگر ماشین‌های خودران به بازار عرضه شوند، این رونق و شکوفایی بسیار بیشتر خواهد شد اما فعلاً طبق گزارش‌هایی که رسانه‌ها می‌دهند، خبری از خودران‌ها نیست. بیزینس‌ویک در مطلب این شماره خود نوشته است که تاکنون ۱۰۰ میلیارد دلار برای صنعتی‌شدن ماشین‌های خودران هزینه شده است اما این تزریق سرمایه هنوز جواب لازم را نداده است. بحث دیگری که در این شماره مجله مطرح شده این است که پروژه بزرگ بعدی شرکت‌های فناوری چیست. شرکت فیس‌بوک از چند ماه پیش شروع کرد به معرفی و عرضه متاورس و تب متاورس بسیاری از رسانه‌ها و کارشناسان را به خود مشغول کرد اما اکنون بحث‌هایی مطرح شده است که این پروژه حتی در خود شرکت فیس‌بوک هم محبوب نیست. حالا این مطالب بیزینس‌ویک در پی این است که کشف کند پروژه بعدی شرکت‌های حوزه فناوری چه می‌تواند باشد و چطور باید با آن مواجه شد و چقدر سرمایه به آن تزریق شده است.



فارن افرز: عصر عدم اطمینان

اتفاقات بنیادین و آخرالزمانی برای جهانی بحران‌زده

شماره آخر مجله «فارن افرز» درباره جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم و هر روز با بحران‌های بیشتری مواجه می‌شود. این شماره مسایل بین‌المللی را به چند بخش تقسیم کرده و هر نویسنده یک بخش را تحلیل و پیش‌بینی کرده است. فارن افرز مجله‌ای است که بیشتر به موضوع سیاست خارجی آمریکا می‌پردازد اما بخش‌های پررنگی نیز درباره مسایل و امور بین‌الملل دارد. در این شماره تلاش کرده است که تحلیل‌هایی درباره چین و روسیه داشته باشد و شرح بدهد که جایگاه این دو کشور در عرصه جهانی در حال حاضر چیست و چه تغییراتی کرده است. مطلبی که درباره چین نوشته شده است می‌گوید که چطور شی جین‌پینگ رهبری چین را به قبضه خود درآورده و تلاش می‌کند که سومین دوره رهبری این کشور را هم به دست بیاورد. می‌گوید که شی موانع زیادی در در این راه دارد و کارش اصلاً ساده نیست، مخصوصاً به این علت که سیاستمداران رده‌بالای چین هم از او راضی نیستند. مطلبی که درباره روسیه است، طبعاً به ماجراجویی‌های پوتین در اوکراین و تلاش او برای اثرگذاری بر سیاست جهانی می‌پردازد. نویسنده این مطلب می‌گوید که اشتباهات پوتین در برداشت از گذشته روسیه باعث شده است که نسبت به آینده این کشور نیز توهم داشته باشد. مطلبی درباره جنگ اوکراین در این شماره به انتشار رسیده است که درباره دو طرف جنگ است و نویسنده در نهایت آن را به جنگ بین دموکراسی و نیهیلیسم تفسیر کرده است. در مطلبی که در این شماره فارن افرز درباره سیاست خارجی آمریکا در عصر حاضر نوشته شده است، به تله چینی برای آمریکا اشاره شده است و اینکه اگر آمریکا در تله درگیری با چین بیفتد وارد بازی‌ای می‌شود که در نهایت مجموع ضرر و زیان آن صفر است و هیچ آورده‌ای برای ایالات متحده ندارد. در این شماره مجله فارن افرز، مطلبی درباره دهه حاضر که نویسنده آن را دهه‌های خطرناک توصیف کرده است. نویسنده می‌گوید جهان در یک بحران فرورفته که ابعاد مختلفی دارد و کشورهای زیادی را در خود درگیر کرده است. حالا باید گشت دنبال سیاست خارجی‌ای که راه‌حلی برای این بحران باشد. مطلب دیگری به نظم نوین جهانی اشاره کرده است و نیاز به نظم دیگری که باید در نظام بین‌الملل حاکم شود تا بتواند پاسخگوی نیازهای جهان امروز باشد. مطلب جالبی هم در همین شماره درباره خطاهایی که هوش مصنوعی در تصمیم‌گیری‌های ایجاد می‌کند منتشر شده است و اینکه چطور هوش مصنوعی دیکتاتورها را خطرناک‌تر می‌کند.



هاروارد بیزینس ریویو: استراتژی‌های دوران پر آشوب

چطور می‌شود شرکت‌ها را از دریای متلاطم آشفتگی‌ها به سلامت عبور داد

آخرین شماره ماهنامه «هاروارد بیزینس ریویو» درباره دوران بحرانی و آشوب‌زده است. هر چه می‌گذرد، آدم‌ها بیشتر می‌بینند که دوران‌شان با یک نوع آشفتگی همراه می‌شود که بحران پس از بحران آن را به آشوب‌های دائمی تبدیل کرده است. بنابراین شرکت‌ها دنبال این هستند که چطور باید در این مسیر پدیدانداختن کار خود را پیش ببرند. به همین علت، هاروارد بیزینس ریویو روی جلد و تیتر یک خود را به استراتژی‌های دوران بحران و آشوب اختصاص داده است. روی جلد این شماره یک صندلی اداری را کشیده است که چند کمربند ایمنی بر آن نصب شده است. یکی دیگر از مطالب این شماره درباره اکوسیستم‌های کشاورزی نوین است و از مصادیق و تجربه‌هایی با فناوری‌های جدید سخن به میان آورده است که به کمک کشاورزی کنونی آمده‌اند. فروش اجناس شرکت‌های کوچک‌تر در وبسایت آمازون هم از دیگر موضوعاتی است که در این شماره به آن پرداخته شده است. یک مطلب دیگر هم درباره بازاریابی در رسانه‌های اجتماعی تیک‌تاک و تانوپائو است که پلتفرم‌هایی چینی به شمار می‌روند. چین بازار بسیار وسیعی برای تمام تولیدکنندگان جهان به شمار می‌رود و طبیعی است که شرکت‌ها برای بازاریابی دیجیتال خود به این رسانه‌های اجتماعی این کشور یا رسانه‌هایی که خاستگاه چینی دارند بسوق پیدا کنند. ایجاد پلتفرم‌های اختصاصی برای یک برند هم در این شماره یکی از موضوعات خواندنی است. این مطلب سعی کرده است با ارایه تصویر دقیق و توصیف کارهایی که برندها می‌کنند، راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی نیز برای برندها ارائه کند. سازمان‌های فروش شرکت‌ها از سال‌ها پیش خود را دیجیتالی کرده‌اند و با آمدن هر ابزار جدیدی در عرصه فناوری سعی می‌کنند که فروش خود را بیش از گذشته به حوزه دیجیتال وارد کنند. در این شماره هاروارد بیزینس ریویو هم مطلبی منتشر شده است درباره اینکه چطور شرکت‌ها سازوکارهای فروش خود را دیجیتالی کنند. مطلب جالب‌توجه دیگری که در این شماره منتشر شده است درباره تعادل بین بهره‌وری و همکاری است و نویسنده آن می‌گوید که نباید به هوای بهره‌وری بالا کارهایی بکنیم و سیاست‌هایی را اعمال کنیم که باعث شود هماهنگی کارکنان شرکت‌ها لطمه بخورد. حل مشکلات کار با نیروی انسانی همواره یکی از سخت‌ترین کارهای شرکت‌ها بوده است و در این شماره هم مطلبی درباره اینکه چطور می‌توان دعواهای بین همکاران را رتق و فتق کرد چاپ شده است.



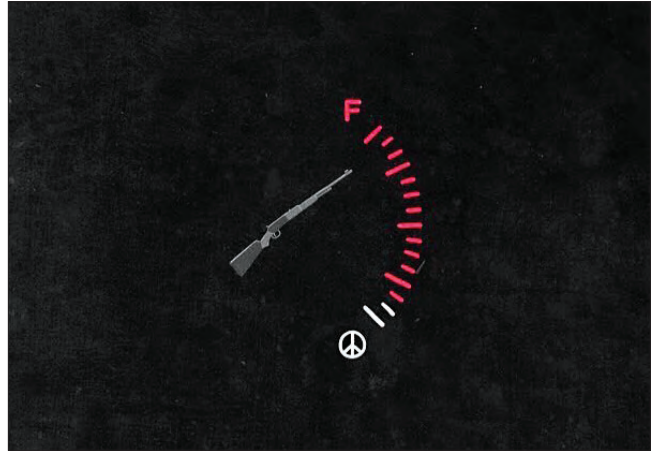
اکنون‌میست: دنیایی که چین می‌خواهد

چطور چین نظارت‌ها را هم در داخل کشور و هم در خارج آن اعمال می‌کند

طرح جلد آخرین شماره مجله اکنون‌میست درباره کنگره سراسری حزب کمونیست چین است که هر پنج سال یک بار تشکیل می‌شود و در آستانه این گردهمایی، مجله منتشر شده است. طرح جلد هیئت‌ریسه حزب کمونیست چین را نشان می‌دهد که جلوی آن دیواری کشیده شده است و تیتر نیز شرح می‌دهد دنیایی که چین می‌خواهد چطور می‌تواند باشد. در این کنگره بحث خواهد شد که آیا دوره رهبری شی جین‌پینگ برای بار سوم ادامه پیدا کند یا نه. مطلب اکنون‌میست می‌گوید که چین به شدت کادرهای رهبری را تحت نظارت داشته و به طور کلی با یک سیستم نظارتی در سراسر کشور تلاش کرده است که اقتدار خود را حفظ کند. این نظارت و محدودیت همیشه در تاریخ چین معاصر بوده اما اکنون‌میست می‌نویسد که در دوره شی جین‌پینگ عمیق‌تر شده است. بنا به تفسیر این مجله، چین نظارت‌ها را هم در داخل کشور و هم در خارج آن اعمال می‌کند. چین در داخل کشور یک ماشین سرکوب عظیم را درست کرده است که بر تمام افراد دارای ظرفیت مخالف نظارت می‌کند و آن‌ها را در موقع مقتضی سر جای خود می‌نشاند. در خارج اما این کشور تلاش می‌کند در داخل نظم جهانی وارد شود و جای بیشتری را در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی برای خود و سایر کشورهای اقتدارگرا باز کند. مفسر اکنون‌میست می‌نویسد که جهان غرب به خوبی این مسئله را فهمیده است و به این نتیجه رسیده است که هیچ کشوری در تاریخ معاصر به اندازه چین کنونی نتوانسته است دست به رقابت و تلاش برای نشستن در جایگاه‌های جهانی باشد. به همین دلیل است که تمام حرکات چین را زیر نظر گرفته است و حتی مسایلی مثل فناوری در این کشور نیز یک مسئله در حوزه امنیت ملی برای کشورهای غربی است. بنابراین ماجراهایی مثل سرمایه‌گذاری در حوزه ساختن مدارهای الکترونیکی باید روشن‌تر و دقیق‌تر مورد ارزیابی قرار گیرد. برای چین نیز این مسایل دارای اهمیت زیاد است و به شدت آن‌ها را دنبال می‌کند و به پیشرفت و توسعه در این حوزه حساس است. مطلب دیگری که در این شماره منتشر شده است، درباره بازار نوظهور است که به کشورهای پول‌شویی و بهشت مالیاتی جدید تبدیل شده‌اند و نظام‌های اقتصادی جهان به دنبال آن هستند که جلوی این فرارهای مالیاتی را بگیرند. مطلبی هم درباره قانونی شدن استعمال کوکائین در این شماره اکنون‌میست چاپ شده است که می‌گوید حالا که ماریجوانا در کشورهای زیادی از جهان قانونی شده است، حالا نوبت ماده مخدر کوکائین است.



مذاکره نابرابر اثر اگنس گرک



جنگ نفت محور اثر سرژیو اینگریول



اتحادیه پناهندگان اثر مینگلیانگ لی



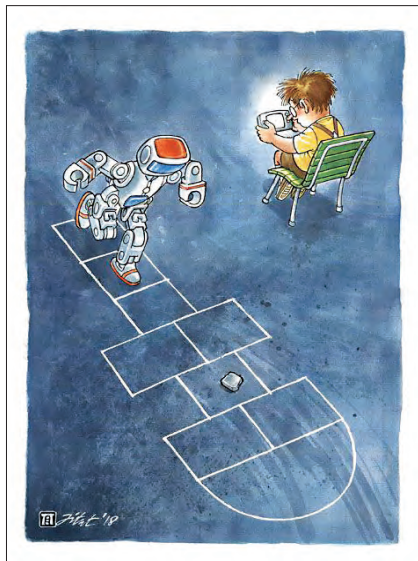
مهاجرت اثر علیرضا نصرتی



اشباع اثر ویکتور بوگوراد



آتش‌بس اثر سیوانو ملو



بازی اثر بیتت کوش‌تانا



دخانیات می‌کشد، ناشناس

..... آینده ما

پایان ماه عسل

شاخص‌های کلان و بازارهای مرجع در یک سالی که از فعالیت دولت سیزدهم سپری شده است، چه شرایطی داشته‌اند؟

به لطف نفت

افزایش قیمت جهانی نفت، تخلیه شوک ناشی از تحریم‌ها و کرونا و احیای بخش خدمات رشد اقتصادی را مثبت کرد



مانده آمینی

خبرنگار بخش آینده ما

چرا باید خواند:

- شاخص‌های اصلی
- تظیر رشد اقتصاد،
- نورم و بیکاری به
- همراه جهت گیری
- بازارهای مالی، می تواند
- نشان دهنده تاثیر
- سیاست‌های اعمال
- شده از سوی دولت
- باشد. وضعیت این
- شاخص‌ها طی یک
- سالی که از عمر دولت
- سیزدهم گذشته
- چه علائمی را نشان
- می دهد؟

رشد کشاورزی منفی بود، منفی ماند

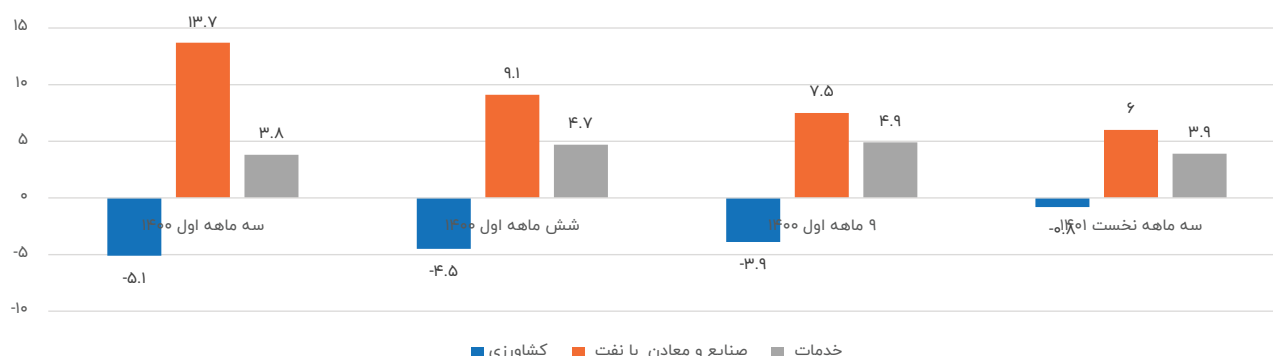
در فصل بهار ۱۴۰۱ رسته فعالیت‌های گروه کشاورزی رشد ۰.۸-، گروه صنایع و معادن ۴.۲ و گروه خدمات ۳.۹ درصد نسبت به فصل بهار سال ۱۴۰۰، رشد داشته است. این در حالی است که در بهار ۱۴۰۰ نرخ رشد گروه کشاورزی، ۲.۷- درصد، گروه صنایع و معادن ۶ درصد و گروه خدمات ۴.۵ درصد برآورد می‌شود. رشد اقتصادی پاییز و زمستان ۱۴۰۰ هم در کارنامه دولت سیزدهم جای می‌گیرد. بر اساس گزارش‌های منتشر شده از مرکز آمار ایران، نرخ رشد اقتصادی پاییز سال گذشته برای گروه کشاورزی ۳- درصد، برای صنعت و معدن ۴.۴ درصد و برای گروه خدمات ۵.۱ درصد برآورد می‌شود. در زمستان سال مورد بحث هم نرخ رشد گروه کشاورزی ۲.۲- درصد، صنایع و معادن ۲ درصد و خدمات ۳.۴ اعلام شده است. تحلیل گزارش‌های منتشر شده از مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که رشد بخش کشاورزی به واسطه تداوم خشکسالی‌های اخیر به مسیر منفی بودن ادامه داد. گفتنی است رشد اقتصادی سال گذشته در مجموع به ۴.۳ درصد محصول ناخالص داخلی با نفت و ۲.۵ درصدی محصول ناخالص داخلی بدون نفت رسیده است.

چرا رشد اقتصادی مثبت شد؟

رشد اقتصادی تقریباً یک سال است که به مثبت شدن ادامه می‌دهد اما تاثیر این رخداد اقتصادی در معشیت دهک‌های مختلف درآمدی جامعه دیده نمی‌شود؛ رشد اقتصادی مثبت تنها روی کاغذ تاثیرات خود را نشان داده است، به نظر می‌رسد قرار گرفتن رشد اقتصادی در مسیر مثبت شدن بیش از آنکه ناشی از بهبود در وضعیت اقتصادی یا بزرگ شدن میزان تولید ناخالص داخلی در مسیر سازنده باشد ناشی از خالی شدن شوک ناشی از تحریم و کرونا و تطابق یافتن اقتصاد با شرایط تازه آن بوده است. از سوی دیگر با واکنسیناسیون گسترده و مهار نسبی کرونا - البته بعد از تعلل‌های طولانی و از دست رفتن جان بسیاری از آدم‌ها - کم‌کم شرایط تولید و صادرات ایران به سایر کشورها فراهم شد و ایران توانست اندکی از درآمدهای ارزی از دست رفته را جبران کند. همچنین به واسطه مهار نسبی کرونا بخش خدمات که بیشترین سهم را در رشد اقتصادی ایران دارد از انزوا و رشد منفی خارج شد و مشاغل خرد و درشت با بازگشت به چرخه اقتصادی توانستند مسیر رشد تولید ناخالص داخلی را عوض کرده و در مسیر رشد قرار گیرند. یکی از مهم‌ترین زمینه‌سازان مثبت شدن رشد اقتصادی افزایش قیمت هر بشکه نفت در بازارهای منطقه‌ای است که مهم‌ترین علت آن جنگی است که بین روسیه و آکراین در جریان است. ■

رشد اقتصادی، تنها نقطه نیمه‌روشن کارنامه دولت سیزدهم است. نقطه‌ای که آغاز اصلاح آن حداقل روی کاغذ - به بیش از یک سال قبل برمی‌گردد که با فروکش کردن ویروس کرونا و تخلیه اثر تحریم‌ها بر صفحه اقتصاد ایران گذاشته شده بود. گزارش‌های منتشر شده از مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که در سه ماهه نخست سال جاری، رشد اقتصادی با احتساب نفت ۳.۸ درصد و بدون احتساب نفت ۴.۳ درصد برآورد می‌شود. البته در مدت مشابه سال گذشته و در بهار سال ۱۴۰۰، اعداد روایت‌های بهتری داشتند. گزارش منتشر شده از سه ماه نخست سال گذشته نشان می‌دهد که رشد اقتصادی با احتساب نفت در مدت زمانی مورد بحث ۷.۶ درصد و بدون نفت ۴.۶ درصد بوده است. در تمامی یک سالی که از عمر دولت سیزدهم می‌گذرد اما رشد اقتصادی بر مدار مثبت شدن باقی مانده این در حالی است که اثرات این رشد مثبت در زندگی افراد جامعه خود را نشان نمی‌دهد. به نظر می‌رسد رشد اقتصادی کسب شده بیش از آنکه ناشی از افزایش ارزش افزوده در کشور باشد، ریشه در افزایش قیمت نفت دارد. تجربه بررسی اقتصاد نفت‌محور ایران نشان داده که در بسیاری از موارد جهت رشد ارزش افزوده نفتی با جهت رشد غیرنفتی کشور همراه است؛ یعنی وقتی اوضاع فروش نفت خوب است، سایر بخش‌های اقتصاد هم به حرکت بیشتری درمی‌آیند و رشد مثبت دارند. اما در مقاطعی که درآمد نفتی کم می‌شود، رشد بخش غیرنفتی اقتصاد ایران هم منفی است. اما از آنجا که درآمدهای نفتی ایران در یک سال اخیر تغییر دندانگیری نکرده است به نظر می‌رسد تنها چیزی که رشد اقتصادی ایران - چه با احتساب نفت چه بدون آن - را مثبت نگه داشته است، افزایش قیمت جهانی نفت است.

تغییرات رشد اقتصادی بخش‌های مختلف در دولت سیزدهم - درصد - (مرکز آمار ایران)



بیشترین نرخ تورم نقطه‌ای از مرداد سال گذشته تا مرداد سال جاری در تیر ماه سال ۱۴۰۱ ثبت شده که نرخ آن ۵۴ درصد اعلام شده است.

شاخص بی‌رکورد

شتاب رشد قیمت‌ها طی سال‌های اخیر به قله‌های جدید رسیده است



هزینه‌های کل کشور نشان می‌دهد که دامنه تغییرات نرخ تورم سالانه در مرداد ماه ۱۴۰۰ برای دهک‌های مختلف هزینه‌ای از ۴۴.۶ درصد برای دهک ششم تا ۵۰.۰ درصد برای دهک دهم برآورد شده است. در مقابل اما دامنه نرخ تورم سالانه در مرداد ماه ۱۴۰۱ برای دهک‌های مختلف هزینه‌ای از ۳۹.۵ درصد برای دهک دهم تا ۴۶.۴ درصد برای دهک اول متغیر بوده است.

معیشت جامعه و سرانجام برجام

در حالی که سیاست‌مداران کنونی اصرار می‌کنند که معیشت مردم را به سرانجام برجام گره نمی‌زنند، موفقیت یا شکست مذاکرات تاثیر انکارناپذیری بر نرخ تورم دارد. در شرایط فعلی دو سناریوی کاملا متفاوت پیش روی اقتصاد ایران است، یک سناریو شکست مذاکرات و تداوم وضعیت کنونی است. در این حالت تورم همچنان خواهد تاخت و احتمال گذر آن از مرز ۵۰ درصدی وجود دارد. ماحصل این شرایط مخدوش‌تر شدن معیشت طبقات متوسط به پایین است. این وضعیت معلول محدودیت‌هایی است که از چند سال پیش برای دولت در دسترسی به منابع مالی به وجود آمده است، در چنین شرایطی دولت که همیشه هزینه جاری به شدت سنگینی دارد، ناگزیر از خلق نقدینگی است و در نتیجه جامعه مدام با تورم بی‌سابقه روبه‌رو می‌شود.

واقعیت این است که در این شرایط هر قدر هم که دولت بر حقوق و دستمزدها بیفزاید، بازهم روند صعودی قیمت‌ها ادامه خواهد داشت و در عمل از فشار اقتصادی بر مردم چیزی کم نخواهد شد و حتی اصرار دولت بر اجرای اصلاحات اقتصادی به وخیم‌تر شدن اوضاع منجر می‌شود.

در مقابل اما اگر تحریم‌های اقتصادی برداشته شود، یعنی فضای کسب و کار تاحدودی مساعد شود، حتی دولت قادر خواهد بود تا طبق پیش بینی بودجه، درآمدهای خود را تامین کند، نتیجه اینکه منابع مالی جایگزین خلق پول بدون پشتوانه خواهد شد و بدین ترتیب روند صعودی تورم متوقف می‌شود.

تنها در این صورت است که برنامه‌های اصلاحات اقتصادی دولت می‌تواند تا حدودی به بهبود وضعیت اقتصادی منجر شود. ■

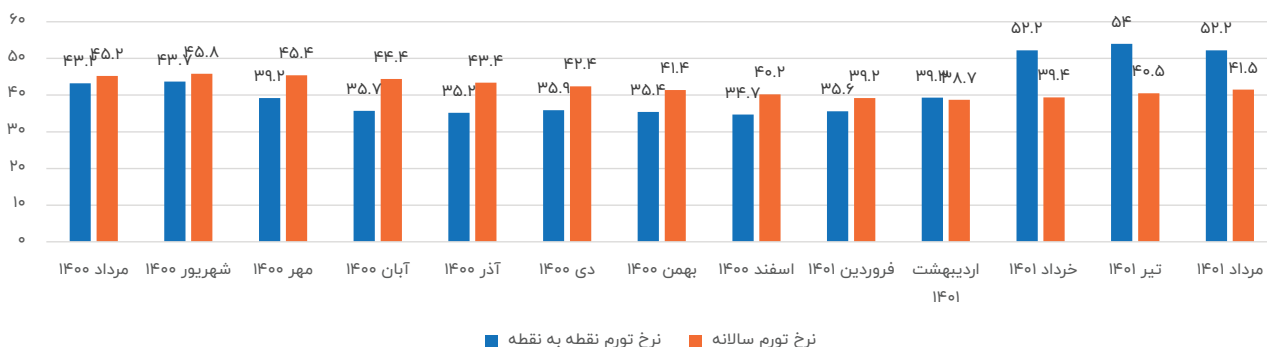
نرخ تورم در دولت سیزدهم رکوردهای تازه‌ای به ثبت رسانده است. شاهد مثال این ادعا نرخ تورم نقطه‌ای گروه عمده «خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات» است که در تیر ماه امسال از مرز ۸۶ درصد عبور کرده یا نرخ تورم سالانه در مرداد ماه است که به محدوده ۴۱ درصدی رسیده است. بررسی گزارش‌های مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که بیشترین نرخ تورم نقطه‌ای از مرداد سال گذشته تا مرداد سال جاری در تیر ماه سال ۱۴۰۱ ثبت شده که نرخ آن ۵۴ درصد اعلام شده است.

بررسی شاخص تورم در کارنامه یک ساله دولت ابراهیم رئیسی نشان دهنده این است که این شاخص اگرچه در نیمه دوم سال گذشته در مسیر ملایم ثبات و کاهش قرار داشته اما در نهایت از ابتدای سال جاری با آهنگ افزایشی ادامه پیدا کرده است. نرخ تورم نقطه به نقطه از ۳۳.۷ درصد در شهریور ماه ۱۴۰۰ تا ۳۴.۷ درصد در اسفند ماه رسیده اما ورق در ادامه این مسیر طوری برگشته که دومین ماه از سال جاری میزبان تورم ۵۲.۲ درصدی بوده است. همه این اعداد در حالی مطرح می‌شود که تابستان امسال، ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور در سالگرد تشکیل دولت خود، اعلام کرد که تورم در این دولت، ۲۰ درصد کاهش یافت است. آمارهای مرکز آمار آن را تایید نمی‌کند.

میان دو مرداد

تورم نقطه به نقطه، بهتر از هر شاخص دیگری آنچه در این یک سال گذشته رخ داده را روایت می‌کند. تورم نقطه به نقطه مرداد سال گذشته، ۹ درصد کمتر از تورم نقطه به نقطه سال جاری گزارش شده است. تورم سالانه اما (تورم ۱۲ ماه منتهی به مرداد ۱۴۰۰) حکایت از کاهش ۳.۷ درصدی دارد. جزئیات شاخص تورم اما در یک سالی که گذشت حکایت از آن می‌کند که بیشترین اصابت نرخ تورم به گروه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها بوده است. در حالی که نرخ تورم نقطه‌ای گروه عمده «خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات» ۵۸.۴ درصد برآورد شده بود، در دومین ماه از تابستان سال جاری، نرخ تورم نقطه‌ای این گروه از مرز ۸۰.۴ درصد گذشته است. اما در مورد تورم ماهانه مرداد ماه قاعده اندکی فرق می‌کند. تورم ماهانه مرداد سال جاری با رقم ۲ درصد از تورم مرداد ماه سال گذشته با رقم ۳.۲ درصد در مقام پایین‌تری ایستاده است. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران، بررسی درصد تغییرات شاخص قیمت در دهک‌های

تغییرات نرخ تورم در اولین سال دولت سیزدهم



شاخص بیکاری یک بعد تاریک دیگر هم دارد. وضعیت اشتغال زنان در مسیر زوال قرار گرفته به گونه‌ای که در حال حاضر تنها حدود ۱۵ درصد شاغلین کشور را زنان تشکیل می‌دهند.

ذبح امید

سرخوردگی در پیدا کردن شغل مناسب با کاهش ۰.۵ درصدی نرخ مشارکت اقتصادی خود را نشان داد



بیکاری

۲-

درصد

رشد سهم زنان از اشتغال در بخش صنعت در پاییز ۱۴۰۰ نسبت به ماه مشابه سال قبل

افزایش نرخ بیکاری از ناحیه شهرها

نرخ بیکاری در مناطق شهری کشور در بهار سال گذشته ۹.۶ درصد بوده است، اکنون این نرخ در بهار سال جاری به ۱۰.۱ درصد رسیده است. همچنین بیکاری در مناطق روستایی کشور در بهار امسال ۶.۴ درصد برآورد شده است، بر اساس آمار نرخ بیکاری روستاها در بهار ۱۴۰۰ نیز در همین رقم قرار داشته است، در نتیجه وضعیت بیکاری در مناطق روستایی کشور تغییر نکرده است. با توجه به اینکه نرخ بیکاری کل در بهار ۱۴۰۱ نسبت به بهار ۱۴۰۰ افزایش یافته است و از سمتی دیگر نرخ بیکاری در مناطق روستایی تغییر نکرده است، می‌توان ادعا کرد که افزایش بیکاری از ناحیه بدتر شدن وضعیت اشتغال در شهرهای کشور بوده است و برای بهبود این شاخص باید به وضعیت شهرها توجه بیشتری داشت.

قصه پاییز و زمستان بی‌کاری

به جز بهار امسال، نرخ بیکاری دو فصل دیگر نیز در کارنامه سال نخست دولت سیزدهم جای می‌گیرد؛ پاییز و زمستان که گذشت. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران در پاییز سال ۱۴۰۰، نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله حاکی از آن است که ۲۳.۶ درصد از فعالان این گروه سنی در این فصل بیکار بوده‌اند. بررسی تغییرات فصلی نرخ بیکاری این افراد نشان می‌دهد، این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل (پاییز ۱۳۹۹) ۰.۱ درصد کاهش پیدا کرده است. البته این کاهش نرخ بیکاری بیش از آنکه ریشه در ایجاد شغل پایدار داشته باشد ریشه در خروج جمعیت فعال از بازار کار دارد. آمارها می‌گویند در پاییز سالی که گذشت نرخ مشارکت اقتصادی ۰.۵ درصد کاهش را تجربه کرده. در فصل مورد بحث، حدود ۲۴۲ هزار زن از بازار کار خارج شده‌اند. همچنین در زمستان ۱۴۰۰، به میزان ۴۰.۴ درصد جمعیت ۱۵ ساله و بیش‌تر از نظر اقتصادی فعال بوده‌اند، یعنی در گروه شاغلان یا بیکاران قرار گرفته‌اند. در واقع، بررسی نرخ بیکاری افراد ۱۵ ساله و بیش‌تر نشان می‌دهد که ۹.۴ درصد از جمعیت فعال (شاغل و بیکار)، در این فصل بیکار بوده‌اند. واکاوی روند تغییرات نرخ بیکاری حاکی از آن است که این شاخص، نسبت به فصل مشابه در سال قبل (زمستان ۱۳۹۹)، ۰.۳ درصد کاهش یافته است که البته این کاهش هم مثل فصل پاییز بیش از آنکه ریشه در ایجاد شغل پایدار داشته باشد ریشه در خروج جمعیت فعال از بازار کار دارد. آمارها می‌گویند در زمستان سالی که گذشت نرخ مشارکت اقتصادی ۰.۵ درصد کاهش را تجربه کرده.

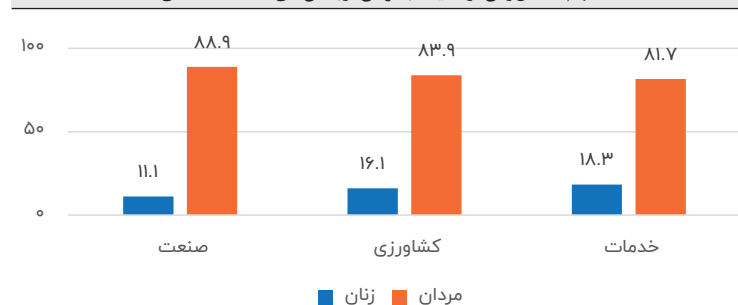
سهم زنان کم‌تر و کم‌تر می‌شود

شاخص بیکاری یک بعد تاریک دیگر هم دارد. وضعیت اشتغال زنان در مسیر زوال قرار گرفته به گونه‌ای که در حال حاضر تنها حدود ۱۵ درصد شاغلین کشور را زنان تشکیل می‌دهند. این امر نشان دهنده وضعیت نامناسب زنان در بازار کار کشور است. آمار چنین نشان می‌دهد نقش آفرینی زنان در بخش خدمات نسبت سایر بخش از همه بیشتر و در بخش صنعت از همه کمتر است. تعداد زنان بیکار در بهار امسال بالغ بر ۷۰۸ هزار نفر برآورد شده که نسبت به سال گذشته ۳۸ هزار نفر افزایش پیدا کرده است.

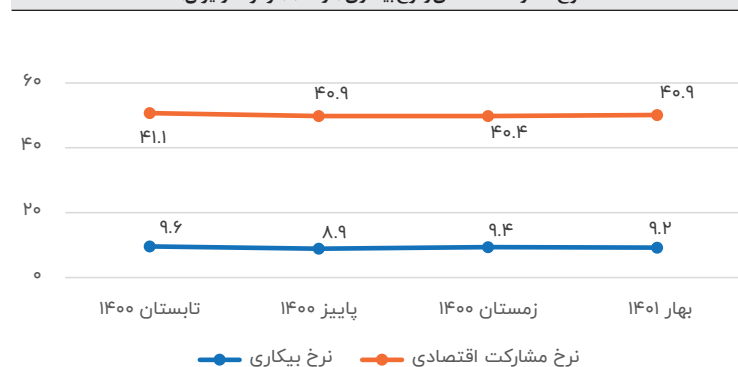
جمعیت فعال اقتصادی کشور کاهش پیدا کرده است. این گزاره یعنی نیروی کار در اقتصاد ایران در حال خروج از بخش فعال اقتصادی است و دیگر جایی در آمارها ندارد. این در حالی است که در بهار سال گذشته سنگینی سایه وپروس کرونا بسیار بیشتر از بهار امسال بر سر اقتصاد ایران حس می‌شده است. به روایت مرکز آمار ایران در بهار امسال نرخ مشارکت اقتصادی ۴۰.۹ درصد بوده و همین رقم در بهار سال گذشته ۴۱.۴ برآورد شده است. در بهار امسال، بیش از ۵۹ درصد جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر غیرفعال بوده‌اند. با وجود اینکه کاهش جمعیت فعال اقتصادی می‌تواند به شکل مصنوعی نرخ بیکاری را پایین نگه دارد اما در بهار ۱۴۰۱، نرخ بیکاری هم افزایش ۰.۴ درصدی را تجربه کرده و از ۸.۸ درصد در بهار سال گذشته به ۹.۲ درصد رسیده است. کاهش نرخ مشارکت اقتصادی همزمان با افزایش نرخ بیکاری به معنی بدتر شدن وضعیت بازار کار و اشتغال در اقتصاد کلان است.

واکاوی گزارش‌های منتشر شده از مرکز آمار نشان می‌دهد که تعداد جمعیت بیکار در بهار امسال نسبت به فصل مشابه سال قبل بالغ ۱۰۷ هزار نفر افزایش یافته است و این جمعیت به ۲ میلیون و ۳۹۹ هزار نفر رسیده است.

سهم اشتغال زنان در مقایسه با مردان در بخش‌های مختلف اقتصادی



نرخ مشارکت اقتصادی و نرخ بیکاری (درصد) (مرکز آمار ایران)



در تیرماه سال جاری نقدینگی موجود در کشور را بانک مرکزی ۵۲۵۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرده که نسبت به تیر سال گذشته، ۳۷.۴ درصد افزایش و نسبت به اسفند ماه سال ۱۴۰۰ بیش از ۸.۵ درصد افزایش را تجربه کرده است.

اسکناس‌های سمی

در یک سال گذشته به طور میانگین ماهانه ۱۱۰ هزار میلیارد تومان به حجم نقدینگی افزوده شده است



رشد نقدینگی به مدت حداقل دو سال کنترل شود، می‌توان آثار آن را در نرخ تورم مشاهده کرد.

۲۶.۲

درصد

افزایش شاخص پایه پولی در تیر سال جاری نسبت به تیر ۱۴۰۰

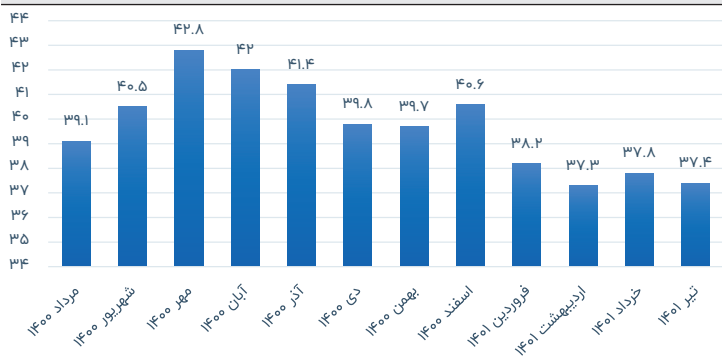
ماشین خلق پول روشن است

پایه پولی با پول پایه کل پول ایجاد شده توسط بانک مرکزی است. پایه پولی می‌تواند با اشکال مختلفی همچون سپرده در حساب‌های بانکی یا به صورت نقد در دست مردم نگه داری شود. متغیرهای بسیار مهمی همچون تورم و نقدینگی، تابعی از سطح و میزان پایه پولی هر ملت‌اند. پایه پولی هم در یک سالی که از عمر دولت سیزدهم می‌گذرد در مسیر افزایش - با شیب کمتری نسبت به نقدینگی - قرار داشته است. بر اساس گزارش‌های منتشر شده از بانک مرکزی، میزان پایه پولی در مرداد سال گذشته ۵۱۵.۹ هزار میلیارد تومان بوده که بعد از حدود یک سال در تیر سال جاری به ۶۵۳ هزار میلیارد تومان رسیده است. همچنین میزان رشد پایه پولی در پایان سال ۱۴۰۰، بر اساس اعلام بانک مرکزی ۳۰.۵ درصد برآورد می‌شود.

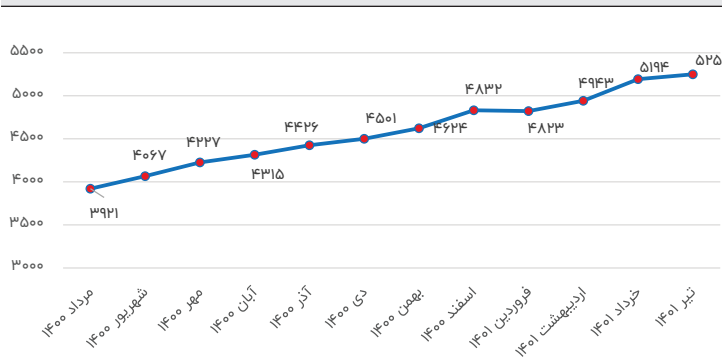
پایه پولی بر اساس گزارش بانک مرکزی در تیر سال جاری نسبت به تیر سال گذشته ۲۶.۲ درصد رشد را تجربه کرده است. ■

ساختار اقتصاد ایران، حالا دیگر نیم قرن است که گرفتار نقدینگی سمی است. تقریباً در همه سال‌های بعد از انقلاب، مسئله نقدینگی یکی از اصلی‌ترین مسائل اقتصادی کشور بوده که در نهایت هیچ دولتی نسبت به حل و فصل ریشه‌های این مشکل اقدام نکرده است. در دهه ۹۰، متوسط رشد نقدینگی به روایت بانک مرکزی، بیش از ۲۸ درصد بوده که رکورد دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰ را شکسته است اما سیاست‌های تدوین شده و نشده نشان می‌دهد که اقتصاد ایران در دهه پیش رو هم احتمالاً قرار است همین رویه را دنبال کند. در سالی که گذشت هم، کشور با همین قاعده اداره شده است. در واقع با وجود همه تلاش‌هایی که رسانه‌های دولتی برای تولید خبر کاهش نقدینگی کرده‌اند بررسی گزارش «متغیرهای پولی» بانک مرکزی که به شکل ماهانه منتشر می‌شود نشان‌گر آن است که نقدینگی همچنان به حرکت خود در مسیر افزایش ادامه می‌دهد. در تیرماه سال جاری نقدینگی موجود در کشور را بانک مرکزی ۵۲۵۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرده که نسبت به تیر سال گذشته، ۳۷.۴ درصد افزایش و نسبت به اسفند ماه سال ۱۴۰۰ بیش از ۸.۵ درصد افزایش را تجربه کرده است. بر اساس این گزارش، شاخص پایه پولی نیز در تیر ماه سال جاری نسبت به ماه مشابه سال قبل ۲۶.۲ درصد و نسبت به اسفند ماه سال قبل ۸.۱ درصد افزایش پیدا کرده است. همچنین بررسی‌های آینده‌نگر نشان می‌دهد که در یک سال گذشته، ماهانه به طور میانگین ۱۱۰ هزار میلیارد تومان به حجم نقدینگی کشور افزوده شده که نرخ افزایش هر ماه نسبت به مدت مشابه سال قبل، به طور میانگین حدود ۳۹ درصد برآورد می‌شود.

میزان رشد نقدینگی در ماه‌های صادرات دولت سیزدهم نسبت به ماه مشابه سال قبل (درصد)



حجم نقدینگی (هزار میلیارد تومان)



هر کاهش‌ی خوشایند نیست

نقدینگی پول مخلوق بانک‌هاست. در تمامی یک سال گذشته این پول هرگز کاهش پیدا نکرده مگر در ماه فروردین سال جاری نسبت به اسفند سال ۱۴۰۰. دلیل این کاهش تعطیلات نوروز، کم شدن فعالیت بانک‌ها و کاهش پرداخت تسهیلات ناشی است که این کاهش هر ساله تقریباً رخ می‌دهد و غیرطبیعی نیست. در واقع بانک‌ها همچنان به سیاق سابق در سالی که گذشت به خلق پول مشغول بوده‌اند و کارنامه دولت سیزدهم تا اینجای کار افزایش حدود ۴۰ درصدی نقدینگی را در خود به ثبت رسانده است.

واقعیت این است که تداوم روند کاهش‌ی نرخ رشد نقدینگی به اصلاحات ساختاری نیاز دارد. مهم‌ترین عامل رشد نقدینگی بانک‌ها هستند زیرا مشکل جدی در بانک‌ها وجود دارد که آن، منفی بودن نرخ بهره واقعی است و تا زمانی که این نرخ منفی باشد، تقاضا برای وام بالا خواهد بود که نقدینگی را نیز افزایش می‌دهد. همچنین نباید این نکته مغفول بماند که کاهش نقدینگی لزوماً اتفاق خوبی برای اقتصاد یک کشور به خصوص کشوری با شرایط ایران نیست. کاهش نقدینگی اگر از مسیر انضباط پولی بانک‌ها و انضباط مالی دولت باشد هم سازنده است و هم پایدار، اما اگر ناشی از کاهش تقاضای اعتبار تولید و تهدید رکود (با توجه به عطش سرمایه در گردش ناشی از حذف ارز ۴۲۰۰ وجهش قیمت‌های جهانی) باشد باید شدیداً نگران بود. گفتنی است بر خلاف ادعای رسانه‌های دولتی کاهش نرخ تورم به واسطه کاهش نرخ نقدینگی (به خصوص از نوع کاهش یک ماهه) در کوتاه مدت اتفاق نخواهد افتاد و اگر

افزایش هزینه‌های تولید مثل افزایش قیمت زمین، نرخ ارز و دستمزد نیروی کار می‌تواند آمار صادرات یک کشور را پایین نگه دارد که نتیجه این فرآیند کاهش درآمد ارزی و در نهایت افزایش نرخ تورم است.

ناترازی تجارت

با کاهش بیش از ۳ درصدی صادرات، تراز تجاری ایران در مدار منفی باقی ماند



صادرات عقب ماند

افزایش هزینه‌های تولید مثل افزایش قیمت زمین، نرخ ارز و دستمزد نیروی کار می‌تواند آمار صادرات یک کشور را پایین نگه دارد که نتیجه این فرآیند کاهش درآمد ارزی و در نهایت افزایش نرخ تورم است. تراز تجاری ایران، در ۵ ماه نخست سال جاری منفی ۷۴۱ میلیون دلار برآورد می‌شود. بر اساس گزارش‌های منتشر شده از گمرک جمهوری اسلامی، در پنج ماهه نخست سال ۱۴۰۱، میزان صادرات قطعی کالاهای غیرنفتی کشور، بیش از ۴۴ میلیون تن به ارزش ۲۰ میلیارد و ۹۲۴ میلیون دلار بوده است که در مقایسه با مدت مشابه ۱۴۰۰، کاهش ۳۵ درصدی در وزن و افزایش ۲۱۳۲ درصدی در ارزش دلاری داشته است. کاهش واردات اما با وجود همه تحدیدها و مانع‌تراشی‌ها، نتوانست به پیشی گرفتن صادرات از واردات منجر شود. داده‌های استخراج شده از گزارش گمرک جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که میزان واردات کشور در این مدت، با کاهش ۸۵ درصدی در وزن و افزایش ۱۹۶۵ درصدی در ارزش دلاری در مقایسه با مدت مشابه ۱۴۰۰ به ارقام ۱۴ میلیون و ۶۵ هزار تن و ۲۱ میلیارد و ۶۶۵ میلیون دلار رسیده است.

منفی ۴ میلیارد دلار؛ تراز تجاری سال گذشته

در پنج ماه نخست ۱۴۰۰، میزان صادرات قطعی کالاهای غیرنفتی کشور، بیش از ۴۵ میلیون و ۶۷۴ هزار تن به ارزش ۱۷ میلیارد و ۶۶۱ میلیون دلار بوده که در مقایسه با مدت مشابه سال ۱۳۹۹، افزایش ۱۹۸۱ درصدی در وزن و ۶۲ درصدی در ارزش دلاری داشته است. میزان واردات کشور در این مدت، ۱۵ میلیون و ۳۷۷ هزار تن بوده که ارزش این میزان به ۱۸ میلیارد و ۱۰۶ میلیون دلار رسیده. تراز تجاری ۵ ماه نخست سال گذشته بر این اساس منفی ۴۴۵ میلیون دلار برآورد می‌شود. اما کارنامه کلی سال ۱۴۰۰ که هفت ماه آن در صادرات دولت سیزدهم قرار دارد، تراز تجاری ایران منفی ۴ میلیارد و ۳۹۴ میلیون دلار برآورد می‌شود. تراز تجاری مثل بیشتر ماه‌های مورد بحث این گزارش، در پایان ۱۴۰۰ هم منفی بود و منفی ماند. در سال گذشته، ۱۲۲ میلیون و ۷۷۵ هزار تن به ارزش ۴۸ میلیارد و ۶۱۹ میلیون دلار صادرات در کارنامه تجارت ایران ثبت شده است. همچنین میزان واردات در همین بازه زمانی ۴۱ میلیون و ۱۹۹ هزار تن به ارزش ۵۳ میلیارد و ۱۳ میلیون دلار بوده است.

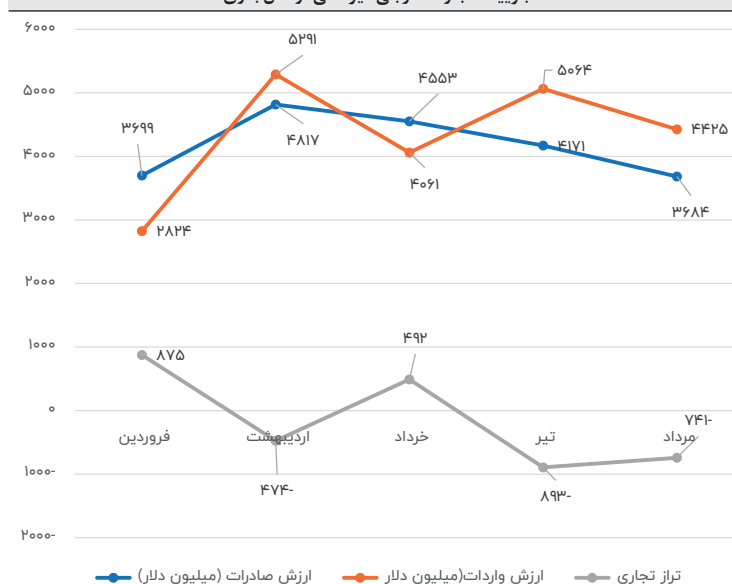
همچنین بر اساس گزارش‌های منتشر شده از سازمان توسعه تجارت، در فروردین ۱۴۰۱ متوسط قیمت هر تن کالای صادراتی ۵۰۵ دلار که نسبت به سال قبل ۳۸۷ درصد افزایش داشته است و متوسط قیمت هر تن کالای وارداتی ۱۲۵۴ دلار برآورد شده که نسبت به سال قبل ۸۰۴ درصد کاهش را تجربه کرده است. ■

یک سال است که تراز تجاری ایران در سراسری نزول حرکت می‌کند. از ابتدای روی کار آمدن دولت سیزدهم، و تقریباً در همه یک سال گذشته، تراز تجاری ایران روی مدار منفی باقی مانده و این درحالی است که رسانه‌های نزدیک به دولت تلاش دارند از افزایش صادرات ایران در یک سال گذشته خبر دهند. معادله صادرات و واردات اما پیچیدگی‌های خودش را دارد. برای مثال افزایش ارزش دلاری صادرات به معنای افزایش صادرات نیست و ریشه در افزایش نرخ ارز دارد.

یا برای مثال از آنجا که نیمه اول سال گذشته، بیشترین سهم از واردات به گوشی‌های تلفن همراه اختصاص داده شده بود امسال با تحدید واردات تلفن همراه، آمار واردات به شکل مصنوعی پایین نگه داشته شده است. در واقع، با وجود همه محدودیت‌ها و موانعی که سر راه واردات قرار داده‌اند همچنان ارقام کارنامه تجارت ایران ناامید کننده است.

از سوی دیگر در حالی در شش ماه نخست سال جاری با کاهش ۳۵ درصدی صادرات -در وزن- مواجه بودیم که در شش ماه نخست سال ۱۴۰۰ هنوز مشکلاتی که شیوع ویروس کرونا برای تجارت بین‌المللی کشورها ساخته بود، برقرار بودند که این استدلال می‌تواند نشان‌دهنده میزان واقعی پایین بودن سطح صادرات در یک سال اخیر باشد که حکایت از وضعیت بحرانی تولید و درآمد ارزی در کشور می‌کند.

جزئیات تجارت خارجی غیرنفتی در سال جاری



بررسی کارنامه ابراهیم رئیسی نشان می‌دهد که در یک سالی که گذشت دلار اگرچه نوسان‌های متعددی را تجربه کرده اما در نهایت این ارز استراتژیک در مسیر افزایش قرار داشته است.

سال صعود



نوسان در سیگنال‌های برجام فراز و فرودهای بسیاری در نرخ طلا و ارز ایجاد کرد

۳۳

هزار تومان
بیشترین نرخ دلار
در سال نخست
دولت سیزدهم

مسعود پزشکیان نماینده مردم تبریز در مجلس شورای اسلامی در این باره گفته است: تورم که در حوزه کالاهای اساسی با حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی از قبل قابل پیش بینی بود؛ مجلس با شرایط خاصی مجوز حذف ارز ترجیحی را صادر کرد و دولت بدون مهیا کردن زمینه آن، اقدام به عملیاتی کردن ارز کرد.

نرخ طلا هم به واسطه وابستگی به نرخ جهانی تا حدود با بازدهی کمتری نسبت به دلار رشد را تجربه کرد اما در نهایت در یک مسیر افزایشی قرار داشت. شاخص‌هایی مثل طلا و ارز سریع‌ترین واکنش را نسبت به مسائل سیاسی نشان می‌دهند. تعلیق در مذاکرات و رفت و برگشت‌های بسیار که در نهایت منجر به ایجاد ناامیدی نسبت به احیای برجام در جامعه شد بعد از ایجاد یک دوره طولانی نوسانی برای بازارهایی مثل طلا و ارز در نهایت این بازارها را نسبت به اخبار سیاسی بی‌تفاوت کرد. در نیمه دوم کارنامه رئیسی به نظر می‌رسد بازارها اعتماد خود را از دست داده و دیگر سیگنال‌های مربوط به اتفاقات سیاسی به خصوص برجام را دریافت نمی‌کنند. ■

نرخ دلار در یک سال نخست دولت سیزدهم حدود ۱۶ درصد رشد را تجربه کرد. کابینه ابراهیم رئیسی در حالی کار خود را آغاز کرد که نرخ دلار در حوالی ۲۵ هزار تومان به ثبات نسبی رسیده بود اما در همان صد روز اول دولت سیزدهم دلار ۱۰ درصد افزایش قیمت را تجربه کرد.

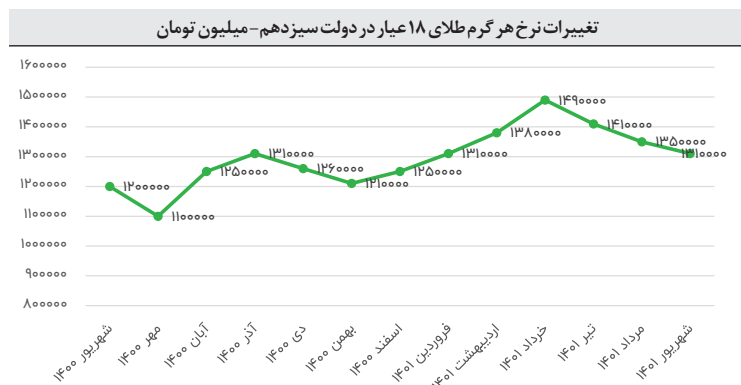
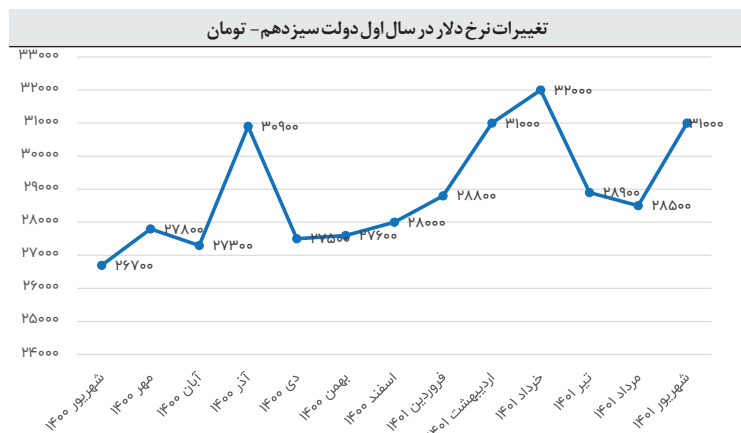
بررسی کارنامه ابراهیم رئیسی نشان می‌دهد که در یک سالی که گذشت دلار اگرچه نوسان‌های متعددی را تجربه کرده اما در نهایت این ارز استراتژیک در مسیر افزایش قرار داشته است. کمترین نرخ دلار از شهریور سال گذشته تا شهریور سال جاری در گام اول حدود ۲۵ هزار تومان (ماه آغاز به کار دولت جدید) و در گام دوم حدود ۲۶ هزار تومان برآورد می‌شود. این در حالی است که بعد از گذشت چند ماه این رقم به ۳۱ هزار تومان در آذرماه ۱۴۰۰ و به ۳۳ هزار تومان در خرداد سال جاری هم رسید تا رکوردهای تازه‌ای از افزایش قیمت این اسکناس آمریکایی در کارنامه سال اول صادرات دولت سیزدهم به جای بماند.

نرخ هر گرم طلای ۱۸ عیار اما اگر چه در نقشه راه کلی تا حدودی به تبعیت از نرخ دلار حرکت داشته اما در نهایت بازدهی کمتری را نسبت به دلار به همراه نوسان کمتری را تجربه کرده است. بیشترین افزایش نرخ طلا در سال نخست دولت سیزدهم مربوط به ماه خرداد سال جاری است که در آن هر گرم طلا به یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان نزدیک شد. اما دورنمای کارنامه دولت درباره این شاخص به نوعی ثابت است چرا که از یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان در شهریور ۱۴۰۰ به یک میلیون و ۳۰۰ هزار تومان رسیده؛ حدود ۸ درصد بازدهی مثبت.

تبعات یک حذف

یکی از مهم‌ترین بخش‌های کارنامه اقتصادی رئیسی در سال اول ریاست جمهوری، حذف ارز دولتی بود. ارز ۴۲۰۰ تومانی مدت‌ها بود که تبدیل به محلی برای رانت و فساد بسیاری از افراد بدنه حاکمیت شده بود و باید در دستور حذف یا اصلاح قرار می‌گرفت اما شیوه شتابزده حذف آن، نه تنها کمکی به کاهش تورم نکرد بلکه آسیب‌های جبران‌ناپذیری هم برای دهک‌های کم درآمد جامعه به وجود آورد.

موضوع حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی باید از تمام جنبه‌ها، مورد بررسی قرار گرفته و مدیریت درستی برای آن در نظر گرفته می‌شد چرا که امروز بهای حذف ارز دولتی را در حال حاضر مردم به ویژه اقشار ضعیف جامعه می‌پردازند. در واقع اگر چه حذف ارز ترجیحی تصمیم درستی بود که می‌توانست در راستای اصلاحات اقتصادی گام مهمی باشد اما شیوه اجرا کردن آن وقتی از مسیر نادرست و غیراصولی گذشت، آسیب‌های جبران‌ناپذیری به خصوص در حوزه قیمت کالاهای اساسی مثل برنج، تخم مرغ، روغن یا حتی دارو رقم زد. برای مثال در سال اول دولت ابراهیم رئیسی، یک لیتر روغن مایع حدود ۴۰۰ درصد، یک کیلو تخم مرغ حدود ۱۵۰ درصد و یک کیلو برنج حدود ۲۰۰ درصد گران‌تر شدند.



خلاف دستور

به رغم وعده‌های دولت سیزدهم برای اصلاح وضعیت بورس، این بازار در یک سال گذشته زیان ده بود



در آذرماه و پس از ارائه لایحه بودجه ۱۴۰۱ توسط دولت، شاخص بورس تهران در یک هفته بیش از ۵۰ هزار واحد ریزش کرد و از کانال ۱،۳ میلیونی به کانال ۱،۲ میلیونی واحدی سقوط کرد. در چنین شرایطی بسیاری از سهامداران تصمیم به خروج از بازار گرفتند و صف‌های فروش طولی‌تر از قبل شد. رکورد ۱۵ روز پیاپی خروج پول حقیقی ثبت شد که در این ۱۵ روز کاری بیش از ۵ هزار میلیارد تومان از بازار سهام خارج شد.

لایحه بودجه مورد انتقاد شدید فعالان بازار سرمایه قرار گرفت. افزایش نرخ انرژی صنایع بزرگ، افزایش مالیات سستانی (خصوصاً تصمیم دولت برای اعمال مالیات بر صادرات) و پیش بینی دولت برای افزایش حق انتفاع از بخش معدن از جمله موارد لایحه بودجه بود که به بورس شوک منفی داد. تمامی بخش‌های بودجه که برای بورسی‌ها مهم است برای معامله‌گران سیگنال منفی داشت.

پس از واکنش منفی بورس و بالا گرفتن اعتراضات، ستاد اقتصادی دولت در ۲۸ آذر ماه، طرحی ۱۰ بندی را به تصویب رساند. مصوبه ستاد اقتصادی دولت قرار بود به صورت اصلاحیه بودجه به مجلس ارائه شود و طی چند روز تأثیر مثبتی بر بازار سهام داشت، اما با گذشت ۳ هفته از تصویب آن همچنان خبری از ارائه اصلاحیه نبود. روند نزولی تا بهمن ماه سال گذشته هم ادامه پیدا کرد تا اینکه در شب ۱۲ بهمن ماه ابراهیم رئیسی در گفت‌وگوی تلویزیونی اعلام کرد که فردا وزیر اقتصاد خبرهای خوبی برای بورسی‌ها خواهد داشت. روز ۱۳ بهمن وزیر اقتصاد اعلام کرد که مطابق تصویب هیئت دولت نرخ خوراک پتروشیمی‌ها ۵ هزار تومان و نرخ سوخت گاز ۲ هزار تومانی خواهد بود. تصمیمی که پیش از این در بند اول مصوبه ۱۰ بندی ستاد اقتصادی هم آمده بود. پس از آن، محمد مخبر، معاون اول رئیس جمهوری، در نامه‌ای به وزیر اقتصاد، وزیر صنعت، معدن و تجارت، وزیر نفت، سازمان برنامه و بودجه کشور و رئیس کل بانک مرکزی سیاست‌های حمایتی دولت از بورس را ابلاغ کرد.

از بهمن ماه و پس از مصوبه حمایتی دولت از بورس، کم روند بورس صعودی شد و شاخص کل در بهمن ۰،۲ درصد رشد کرد. شاخص در اسفند ۶،۶ درصد صعود کرد و در فروردین به سطح یک میلیون و ۵۱۲ هزار واحد رسید و رشد ۱۰،۶ درصدی را ثبت کرد. در اردیبهشت نیز ۴،۴ درصد بالا آمد تا چهارمین ماه صعودی بورس را رقم بزند. تحلیل‌گران اصلی‌ترین عامل رشد قیمت‌ها در ابتدای سال را انتظارات تورمی فعالان اقتصادی و معامله‌گران بورس می‌دانند. این افزایش بنوسان‌های نسبی ادامه پیدا کرد و در نهایت تاجایی پیش رفت که در اردیبهشت سال جاری رکورد تازه‌ای برای شاخص بورس بعد از گذشت یک سال به ثبت رسید: شاخص کل در مرز یک میلیون و ۶۰۰ واحدی در ۲۸ اردیبهشت ایستاد.

تنها یک ماه بعد اما بازی دوباره عوض شد و شاخص بورس دوباره ساز کاهش کوک کرد تا اینکه در سی‌ام شهریور ماه امسال شاخص به یک میلیون و ۳۰۰ واحد بودن، بسنده کرد.

خرداد ماه سال ۱۴۰۰، وقتی ابراهیم رئیسی در نخستین روزهای تأیید صلاحیتش در ساختمان بورس حاضر شد، خیلی‌ها به این باور رسیدند که دولت سیزدهم قرار است در مسیر اصلاح بورس قدم‌های مهمی بردارد. بازار سرمایه بر خلاف شعارهای بسیاری که در ابتدای روی کار آمدن کابینه ابراهیم رئیسی داده می شد یکی از کم بازدهترین بازارها در بین بازارهای مالی بود که از شهریور سال گذشته تا شهریور سال جاری زیان قابل توجهی نصیب سهامدارانش کرد. بازار سرمایه در مدت زمانی مورد بحث، ۱۰ درصد رشد منفی را در کارنامه سال نخست ابراهیم رئیسی باقی گذاشته است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در یک ساله فعالیت دولت سیزدهم، از ۱۲ مرداد ۱۴۰۰ تا ۱۲ مرداد ۱۴۰۱ در ۲۴۱ روز کاری، ۶۳ هزار و ۲۳۸ میلیارد تومان پول حقیقی از بورس تهران خارج شده است.

بر بازار سرمایه چه گذشت؟

شاخص بورس در مردادماه و در ابتدای فعالیت دولت سیزدهم روند صعودی داشت. در پایان مرداد ۱۴۰۰، شاخص کل نسبت به آخرین روز کاری تیر ماه بیش از ۱۴ درصد رشد کرد.

پس از رشد ۱۴ درصدی شاخص در مرداد، شاخص در شهریور ماه نزولی بود و ۸،۵ درصد پایین آمد. اما در مهرماه شاخص بار دیگر رشد کرد و ۳،۶ درصد بالا آمد.

بورس تهران در آبان ماه ۳،۴ درصد ریزش کرد و در آذر ۴،۹ درصد پائین آمد. دی سومین ماه نزولی پی در پی شاخص بود و ۲،۹ درصد افت کرد.

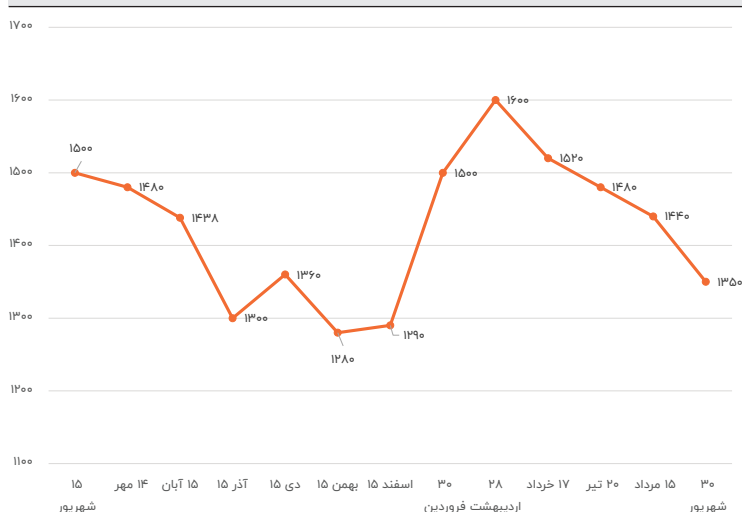
۱،۲

میلیون واحد
کمترین میزان
شاخص کل بورس
در سال نخست
دولت سیزدهم

۱۰

درصد
بازدهی بازار
سرمایه از شهریور
۱۴۰۰ تا شهریور
۱۴۰۱

روند تغییرات شاخص کل بورس در سال نخست دولت سیزدهم - (میلیون واحد)



بر اساس گزارش وزارت جهاد کشاورزی، طی چهار ماهه اول سال ۱۴۰۱ (منتهی به آخر تیرماه) صادرات بخش کشاورزی و غذایی از نظر وزنی ۹.۵۸ درصد و ارزشی ۱۵.۴۱ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل کاهش نشان می‌دهد.

در انتظار تحقق شعارها

آیا دولت واقعا در مسیر جراحی اقتصادی قرار دارد؟



فاطمه یاسبان

اقتصاددان

بیش از یک سال از عمر دولت سیزدهم گذشته و همه مردم کشور اعم از تولیدکننده، تاجر، کارگر، معلم، کارمند و... منتظر تحقق شعارهای انتخاباتی دوره ریاست جمهوری رئیس دولت سیزدهم بودند از جمله: وعده ایجاد شفافیت حداکثری در اقتصاد، خشکاندن ریشه‌های فساد و رانت خواری، لغو تحریم‌ها علیه ملت ایران، بهبود معیشت و سفره مردم، گسترش نشاط ملی و شور اجتماعی در جامعه، آغاز ساخت یک میلیون مسکن ارزان قیمت برای سال ۱۴۰۰ بدون احتساب قیمت زمین،

فرمان کاهش پلکانی مالیات بر عملکرد واحدهای تولیدی و...

در واقع همه منتظر بودند تا برنامه‌هایی از دل تحقیق و مطالعه و مشارکت فکری و اندیشه‌ای متخصصان موضوع احصا شده باشد و ارائه شود که تصمیم عقلایی بر اساس خرد جمعی و بهترین گزینه باشد. در همین رابطه اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۱ دولت اعلام نمود که درصدد جراحی اقتصادی یعنی «حذف ارز ترجیحی» و «اصلاح نظام یارانه‌ها» است و مجلس با طرح دولت موافقت نمود و دلار ۴۲۰۰ تومانی را از گروه‌های کالایی لبنیات، خوراک دام و تولید مرغ، تخم‌مرغ و روغن و بخشی از دارو و تجهیزات پزشکی حذف کرد (کالاها با عنوان کالاهای اساسی در سبد خانوار شناخته می‌شوند). پیش از این تصمیم، یارانه آرد کالاهایی مانند ماکارونی، انواع کیک، نان‌های حجیم و محصولات قنادی در فروردین ماه نیز از لیست مشمولان دریافت ارز ترجیحی خارج شده بودند. همچنین دولت با تقسیم‌بندی جامعه به ۱۰ دهک به دهک‌های اول تا سوم ۴۰۰ هزار تومان و مابقی ۳۰۰ هزار تومان یارانه پرداخت نمود. هدف این طرح توانمندسازی اقشار ضعیف و محروم جامعه و نیز جلوگیری از رانت و فساد و قاچاق کالاهای اساسی به کشورهای دیگر از جمله کشورهای همسایه بود.

گرچه واقعی سازی قیمت‌ها و تخصیص بهینه منابع از الزامات ساختار اقتصاد رقابتی و سالم است اما در ایران به دلایل مختلف این طرح به هدف خود دست نیافت.

نگاهی به آمار و اطلاعات منتشر شده تأکیدی بر این واقعیت است که اقشار ضعیف و محروم توانمند نشدند (اگر توانمندی را افزایش قدرت خرید واقعی و امکان پس انداز خانوار در نظر بگیریم) و وضع اقتصادی کشور بهبودی نیافته است.

افزایش قیمت غذا و کاهش دسترسی به غذا به دلیل نداشتن قدرت خرید مردم در ایران نیز به شدت نگران کننده شده است به طوری که اطلاعات آماری مرکز آمار نشان می‌دهد که افزایش شدید تورم در خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات اتفاق افتاده است که از سال ۱۳۹۵ به بعد افزایش فزاینده داشته و در سال ۱۴۰۰ از تورم کل کشور پیشی گرفته و به رقم ۵۳.۷ درصد رسیده که ۳۰ درصد بیشتر از تورم کل کشور است. اطلاعات مرکز آمار نشان می‌دهد که در دوازده ماه منتهی به مرداد ماه سال ۱۴۰۱ تورم در خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات به عدد ۵۶.۹ درصد رسیده که از تورم کل کشور یعنی ۴۱.۵ بیشتر است. افزایش قیمت شدید کالاهای اساسی، احتمال حذف این اقلام خوراکی از سبد مصرفی خانوار به خصوص در دهک‌های پایین درآمدی را به دنبال دارد که امنیت غذایی خانوار را تهدید می‌کند. از سوی دیگر با افزایش قیمت اقلام خوراکی و کاهش تقاضای موثر برای آنان، بازار فروش محصولات محدود و تولیدکننده را با مشکل فروش مواجه می‌سازد.

گرچه ادعا می‌شود با حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی فقط قیمت همان اقلام افزایش می‌یابد و بر تورم تأثیری ندارد.

اگر از منظر تولید و درآمد کشور نگاهی به آمار بیاندازیم بر اساس گزارش مرکز آمار ایران در فصل بهار ۱۴۰۱ رشته فعالیت‌های گروه کشاورزی رشد منفی ۰.۸، گروه صنایع و معادن ۴.۲ و گروه خدمات ۳.۹ درصد نسبت به فصل بهار سال ۱۴۰۰ رشد داشته است. ملاحظه می‌شود فعالیت‌های گروه بخش کشاورزی با کاهش رشد مواجه شدند یعنی تولید کمتر غذا؛ که هم معیشت تولیدکنندگان را به مخاطره می‌اندازد و هم امنیت غذایی کشور را.

از طرف دیگر بر اساس گزارش وزارت جهاد کشاورزی، طی چهار ماهه اول سال ۱۴۰۱ (منتهی به آخر تیرماه) صادرات بخش کشاورزی و غذایی از نظر وزنی ۹.۵۸ درصد و ارزشی ۱۵.۴۱ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل کاهش نشان می‌دهد. در واقع کاهش صادرات و از دست دادن بازارهای خارجی می‌تواند بر رشد اقتصادی بخش کشاورزی تأثیر منفی داشته باشد. نکته قابل توجه در صادرات بخش کشاورزی از دست دادن بازارهای فروش خارجی که قدمت دیرینه دارد، است.

بر اساس نتایج طرح آمارگیری نیروی کار بهار ۱۴۰۱ مرکز آمار ایران، نرخ مشارکت اقتصادی (نرخ فعالیت) جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر نشان می‌دهد این شاخص در بهار ۱۴۰۱ (۴۰.۹ درصد) نسبت به مدت مشابه سال قبل (۴۱.۴ درصد) در حدود ۰.۵ درصد کاهش داشته است و وضعیت نرخ مشارکت اقتصادی برای مردان ۱.۱ درصد کاهش و برای زنان ۰.۱ درصد افزایش داشته است. اطلاعات نشان می‌دهد نرخ مشارکت اقتصادی کشور کاهش داشته و این کاهش برای مردان بیشتر بوده است. از طرف دیگر نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله برای مردان در بهار ۱۴۰۱ نسبت به مدت مشابه سال قبل در حدود ۱.۸ درصد و برای زنان ۲.۸ درصد افزایش داشته است، یعنی وضعیت اشتغال بدتر شده است.

با توجه به آمار موجود و وضعیت شتابان افسار گسیخته تورم و کاهش ارزش پول ملی که غیر اقتصادی نمودن بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی و توجیه ناپذیر کردن بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها را به همراه دارد انتظار می‌رود اگر سیاست‌های جبرانی و مکمل تدوین و اجرایی نشود شکست جراحی اقتصادی اتفاق خواهد افتاد.

اما چرا چنین شد؟ این طرح شتابزده و بدون تمهید مقدمات اجرایی و بستر سازی لازم برای دستیابی به هدف بود و بیشتر یک آرزو بود تا یک سیاست اصلاح اقتصادی. نه شرایط بیمار رصد و پایش شده بود که توانایی تحمل جراحی را دارد و چه نوع جراحی و چه زمانی و در چه ابعادی و نه پزشکان حاذقی بر سر بیمار حاضر شدند که با خرد جمعی و علم و دانش و تجربه خود بهترین مسیر نجات بیمار را شناسایی، جمع بندی و عملیاتی کنند. علاوه بر این به نظر می‌رسد یک خطای استراتژیک سیاستی را هم در زمان ارائه طرح جراحی اقتصادی دولت و مجلس انجام داده است چون توانمندسازی قشر ضعیف و محروم و مبارزه با قاچاق و رانت و فساد، مسیر و روش کار خودش را دارد و بایستی به صورت سیستمی علل اصلی و ریشه‌ها شناسایی و برای آنها سیاست گذاری شود.

آیا با جراحی اقتصادی فساد و رانت و قاچاق حذف شد؟ آیا مردم توانمند شدند؟ متأسفانه هنوز در سطح تصمیم سازی و سیاست گذاری به دلیل نبود افراد توانمند علمی، آزمون و خطاست و نگاه جزیره ای به جای نگاه سیستمی حاکم است و هنوز خبری از مشارکت متخصصان دلسوز و توانمند در عرصه سیاست گذاری نیست و بازی با کلمات رایج است به جای خرد جمعی تخصصی و علمی. ■

مسیرهای کنترل تورم

آیا سیاست‌گذاری و اقدامات دولت مشکل تورم را در اقتصاد ایران حل می‌کند؟



مرتضی افقه

اقتصاددان

دولت ابراهیم رئیسی از زمان مبارزات انتخاباتی، وعده کنترل تورم را به عنوان مهم‌ترین هدف اقتصادی دولت اعلام کرد. تیم اقتصادی دولت نیز از زمان استقرار، تلاش‌های متعددی برای عمل به وعده انتخاباتی در کاهش تورم انجام داده است. البته تمرکز عمده بر سیاست پولی و از طریق کنترل نقدینگی و پایه پولی بوده است اما علاوه بر سیاست پولی، دولت از طریق سیاست مالی و افزایش مالیات‌ها از یکسو، و محدود کردن افزایش حقوق کارکنان دولت با نرخ به مراتب کمتر از نرخ تورم، از دیگر سو، سیاست ضد تورمی خود را دنبال کرده است. دولت اما در اقدامی کاملاً متضاد با شعار تورم زدایی خود، با اصرار عده‌ای اقتصادخوانده اقتصاد نفهمیده و به رغم توصیه تعدادی دیگر از اقتصاددانان، ارز ترجیحی را حذف کرد و اجازه داد تا قیمت ارز و به تبع آن قیمت بسیاری از کالاها به خصوص کالاهای اساسی و مورد نیاز مردم تا چندین برابر افزایش یابد. همین اقدام تورم زا موجب شد تا تورم رکوردی تاریخی را در خردادماه تجربه کنیم؛ عددی که از بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون سابقه نداشته است. به رغم تمامی اقدامات دولت در جهت کنترل نقدینگی و تورم، هنوز بسیاری از قیمت‌ها به خصوص کالاهای اساسی و مورد نیاز طبقات متوسط و محروم، در حال افزایش است. طبق برخی ارزیابی‌ها، اگرچه دولت در کنترل نقدینگی زایی بانک مرکزی نسبتاً موفق نشان داده اما از طریق بانک‌های تجاری، همچنان نقدینگی در حال پمپاژ به اقتصاد و تورم زایی است. از همان ابتدا معلوم بود که علت تورم الزاماً نقدینگی زیاد نیست بلکه معیوب بودن نظام حاکم بر ساختارهای حاکمیتی خود نقدینگی زاهستند و بنابراین، دولت عملاً قادر نخواهد بود که نقدینگی را بیشتر از حدی کاهش دهد. به همین دلیل پیش بینی این است که تا پایان سال جاری حجم نقدینگی همچنان افزایش یافته و بنابراین تورم نیز در حال افزایش باشد. یکی از دلایل مهمی که دولت بیش از حد معینی نمی‌تواند نقدینگی و بنابراین تورم را کاهش دهد، حجم عظیم نان خورهای بودجه‌ای است که طی دهه‌های گذشته با فشارها و لابی‌های سیاسی، فرهنگی و مذهبی خود را به ردیف‌های بودجه‌ای تحمیل کرده‌اند. از طرف دیگر، وجود ناشایسته سالاری در نهادها و دستگاه‌های ارتزاق‌کننده از بودجه، بهره‌وری خدمات حاکمیت را به شدت کاهش داده و بنابراین برای جبران این کاهش، به تعداد واحدها و نیروهای بودجه خوار جهت انجام خدمات تعهدشده، مرتب افزوده می‌شود. بنابراین، این که دولت می‌تواند با کنترل نقدینگی تورم را مهار کند امری است که سال‌ها تجربه شده و حاصلی نداشته است. نکته دیگر آنکه، در شرایط فعلی، بخش قابل توجهی از وجود تورم کشور ناشی از کاهش تولید و عرضه است نه الزاماً بالا بودن تقاضا، تا با کنترل نقدینگی قابل مهار باشد. بنابراین، غفلت از بخش عرضه و تلاش در کنترل میزان تقاضا که در دولت فعلی از کنترل نقدینگی و افزایش مالیات‌ها و محدود کردن بسیاری از دستمزدهای کارکنان به میزانی بسیار کمتر از نرخ تورم، حتی اگر موجب کاهش ظاهری تورم شود اما کاهش رفاه و برخورداری مردم را در پی خواهد داشت. در واقع،

کنترل تورم به قیمت افزایش رکود و بیکاری و فقر، افتادن جامعه از آن سوی بام خواهد بود. بنابراین، پا توجه به ساختاری و مزمن بودن تورم کشور، اقدامات ظاهری و صرفاً اقتصادی، در بهترین حالت تورم را بسیار محدود و البته به صورت موقت کنترل خواهد نمود. اما دولت اگر به صورت واقعی و طولانی مدت به دنبال افزایش رفاه مردم از طریق کنترل و مهار تورم است دو مسیر کوتاه و بلند مدت در پیش رو خواهد داشت: اول اینکه بدون حل مشکل تحریم‌ها، تورم به معنی افزایش قدرت خرید مردم حتی در کوتاه مدت کنترل و مهار نخواهد شد. به خصوص آنکه دولت، ارز ترجیحی را حذف و قیمت‌ها را به شدت افزایش داد. و از آنجا که دولت خود به دلیل گستردگی دستگاه‌ها و سازمان‌ها و ادارات دولتی و نیز ناکارآمدی، بیشترین تقاضا را در بازار دارد، پیش بینی می‌شود هم در ماه‌های باقیمانده از سال و هم در بودجه سال آینده با افزایش شدید هزینه‌ها و در نتیجه کسری بودجه شدید مواجه شود که خود بستری برای افزایش نقدینگی و تورم بیشتر خواهد بود. بنابراین بدون حل مشکل تحریم‌ها و برخورداری از تجارت خارجی عادی، امکان کنترل تورم وجود نخواهد داشت. حتی اقداماتی همچون گسترش روابط اقتصادی با همسایه‌ها و با بلوک شرق از جمله پیوستن به پیمان شانگهای یا هر پیمان منطقه‌ای دیگر که دولت از قبل وعده داده بود و هم اکنون در تلاش برای عملیاتی ساختن آن برآمده، بدون حل مشکل تحریم‌ها و انجام توافق، به نتیجه مطلوب حتی در کوتاه‌مدت نخواهد رسید.

راه دوم، حل مشکلات اقتصادی از جمله کاهش تورم و افزایش رفاه و برخورداری مردم در بلند مدت نیازمند تدابیر و اقداماتی عمیق و گسترده در ساختارهای حاکم بر نظام اجرایی، اداری، نظارتی و در مجموع در ساختارهای ارزشی حاکمیت است. بنابراین، دولت به جای محدود کردن رسانه‌های رسمی از انعکاس روند افزایش قیمت‌ها، بهتر است به دنبال انجام سیاست‌هایی باشد که هم در کوتاه مدت و هم در بلند مدت موانع داخلی و خارجی افزایش تولید رفع گردد تا با افزایش عرضه (نه الزاماً کاهش تقاضا) کشور در مسیر رشد و رفاه اقتصادی و غیراقتصادی قرار گیرد. زیرا، ایجاد محدودیت برای رسانه‌های رسمی کشور در انعکاس روند واقعی تورم و افزایش قیمت‌ها تنها صورت مسئله را پاک کرده است. به علاوه، در شرایط فعلی حاکم بر نظام اطلاع رسانی جهانی، مردم از طریق انبوه رسانه‌های غیررسمی و شبکه‌های اجتماعی به اخبار دسترسی دارند و کتمان واقعیات اخبار تنها موجب کاهش سرمایه اجتماعی حاکمیت خواهد شد.

در نهایت، همانگونه که ذکر شد، راه حل کنترل تورم با هدف افزایش رفاه جامعه، در کوتاه مدت از طریق عادی سازی تجارت خارجی (هم کالا و خدمات و هم مالی و پولی) با حل مشکل تحریم‌ها و FATF میسر است، اما در بلند مدت بدون افزایش تولید و عرضه از طریق ایجاد تحولات عمیق و وسیع در ساختارهای ضد تولید و ضد توسعه حاکم بر نظام تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی کشور امکان پذیر نخواهد بود. ■

دولت به جای محدود کردن رسانه‌های رسمی از انعکاس روند افزایش قیمت‌ها، بهتر است به دنبال انجام سیاست‌هایی باشد که هم در کوتاه مدت و هم در بلند مدت موانع داخلی و خارجی افزایش تولید رفع گردد

..... آگادمی

پارادوکس فقر و توسعه

چرا برنامه‌ریزی اقتصادی به رفع فقر منجر نمی‌شود؟



توسعه پذیر نشدیم

با ورشکستگی آب، ستون فقرات توسعه شکسته است

برنامه‌ریزان در برنامه هفتم توسعه به مسائل اقتصادی کشور و مسئله آب چه نگاهی داشته‌اند؟ پاسخ این پرسش را در مقاله پیش روی بخوانید.

تجارت



احمد آل یاسین

کارشناس ارشد توسعه

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید درباره

مسائل و مشکلات

توسعه در ایران و

برنامه هفتم توسعه

بخوانید، این مقاله به

شما توصیه می‌شود.

انتظار می‌رفت بعد از انقلاب ۱۳۵۷، با تنومند شدن پیکره عقلانیت و خردورزی جامعه نخبگان، فرهیختگان و کارشناسان، حاکمیت با سهمیم کردن آنان در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌ها، فرایند توسعه موزون در همه بخش‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی را شتاب ببخشد تا رفاه، آسایش و رضایت مردم و پیشرفت کشور به گونه‌ای مطلوب تامین شود.

البته این انتظارات از نظام برنامه‌ریزی کشور بر پایه گذشته تاریخی درخشان و موقعیت برجسته ژئوپلیتیک و برخورداری از امتیازات و امکاناتی که لیست آن در زیر می‌آید، انتظار بی‌پایه‌ای نبود. این موارد عبارتند از:

- ▶ کشوری پهناور با اقلیم متنوع، واقع شده بر سر راه شرق و غرب، دارای بهترین موقعیت ژئوپلیتیک و برخورداری از ۵۸۰۰ کیلومتر سواحل آبی
- ▶ منابع مالی فراوان
- ▶ پیشینه برنامه‌ریزی موفق پیش از انقلاب و برنامه‌های ۵ ساله بعد از انقلاب، تنظیم سند فاخر چشم‌انداز بیست ساله (۱۳۸۴-۱۴۰۰)، تصویب بیش از ۵۰ فقره سیاست‌گذاری‌های کلان در بخش‌های گوناگون و سابقه دیرینه آمایش سرزمین
- ▶ ایران قبل از انقلاب در حوزه برنامه‌ریزی توسعه یافته‌تر از کشورهای ترکیه، کره جنوبی، مالزی، سنگاپور و... بود.
- ▶ چهارمین تولید کننده نفت با دارا بودن ده درصد ذخایر نفت جهان و ۱۵ درصد ذخایر گاز جهان.
- ▶ سرمایه انسانی کارآمد، با تجربه فراوان.
- ▶ جامعه پرجمعیت نخبگان، فرهیختگان، روشنفکران و کارشناسان

- ▶ ۲۵۰۰ موسسه دانشگاهی، ۶۵ هزار مدرس دانشگاه و ۴،۵ میلیون دانشجو؛ آمارهای آموزشی از چندین برابر شدن جمعیت دانشگاهی نسبت به پیش از انقلاب حکایت می‌کنند: تعداد دانشجویان ۲۶ برابر، تعداد مؤسسات دانشگاهی ۱۱ برابر، تعداد اساتید و مدرسان ۶،۷ برابر و جمعیت دانش‌آموخته دانشگاه‌ها چندین برابر شده‌اند.

- ▶ وجود ۳۸۰ نهاد علمی و تخصصی
- ▶ وجود بیش از ۱۰۰۰ نهاد مردمی و صنفی.

اما با تأسّف، آن گونه که انتظار می‌رفت، از این همه امکانات وسیع برای توسعه، استفاده نشد. نه تنها ایران راه توسعه پیش از انقلاب را ادامه نداد، بلکه بوروکراسی ناکارآمد و عوامل دیگر سبب

شد تا علاوه بر عقب ماندن از کشورهای ترکیه، کره جنوبی، ویتنام، مالزی، سنگاپور و... با ابربحران‌های بسیاری در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، محیط زیستی روبه‌رو شود. مشوق‌های افزایش جمعیت، روند تخریب محیط زیست، زوال طبقه متوسط کشور به سبب گسترش روزافزون فقر و از همه مهم‌تر ورشکستگی آبی یا خرد شدن استخوان‌بندی توسعه پایدار کشور، به شدت «پایداری ایران» را مورد تهدید قرار داده است.

متأسفانه با انباشت انبوه ابربحران‌ها که گسیختگی جامعه و نارضایتی عمومی را در پی آورده، در هنوز بر همان پاشنه می‌چرخد: هنوز دولت‌ها نپذیرفته‌اند که اتخاذ تصمیم بر پایه رهنمون‌های آمایش سرزمین، کاربرد علوم اجتماعی، انسانی و مشارکت مردم، خرد جمعی نخبگان جایگزین تصمیم‌گیری‌های شخصی، سیاسی و رانتی در کشور و در مدیریت آب، محیط زیست، اقتصاد و غیره شود.

▶ هنوز دولت‌ها عزم غیر کارشناسی بر افزایش جمعیت خودکفایی گندم و امنیت غذایی در داخل کشور دارند.

▶ هنوز از پیکره قدر نخبگان و کارشناسان علوم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، توسعه، آب و محیط زیست کشور، برای حل هیچ یک از معضلات گوناگون کشور به سان تورم، فقر، مهاجرت، تخلیه روستاها و حاشیه نشینی، کودکان خیابانی و توده مردم زباله‌گرد و بی‌خانمان، آب سطحی، خشکسالی، آب زیرزمینی، بهره‌وری، سرمایه اجتماعی، نهادهای مدنی، پرورش جوانان توسعه‌گرا، مدیریت نهادها و حکمروایی کشور دعوت نمی‌شود.

در دهه‌های گذشته علی‌رغم تلاش‌های نخبگان و کارشناسان توسعه، سرانجام توسعه‌پذیر نشدیم و در شرایط فعلی هم توسعه‌پذیری دیگر کارکرد ندارد زیرا در وضعیت ورشکستگی آبی اولین اقدام حذف اندیشه و عزم توسعه از دستور کار کشور است، چون در وضعیت ورشکستگی آبی، از فرایند توسعه موزون و توسعه پایدار در کشور عبور کرده‌ایم. زیرا ستون فقرات توسعه ایران منابع آب است که با ورشکستگی آب، ستون فقرات توسعه شکسته و از دست رفته است. زیرا توسعه‌یافتگی محصول عزم حاکمیت، خرد جمعی، کار گروهی، هم‌گرایی و تفاهم میان دولت پاسخگو، مردم، نهادهای مدنی و بخش خصوصی است. تا زمانی که نهادهای مدنی، اقتصادی، انجمن‌های صنفی و تخصصی نتوانند آزادانه فعالیت کنند، هماهنگی فکری و مدنی میان کارشناسان، اندیشه‌وران و نخبگان جامعه به وجود نخواهد آمد. در نتیجه توسعه مطلوب و

هنوز از پیکره قدر نخبگان و کارشناسان علوم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، توسعه، آب و محیط زیست کشور، برای حل هیچ‌یک از معضلات گوناگون کشور به سان تورم، فقر، مهاجرت، تخلیه روستاها و حاشیه‌نشینی، کودکان خیابانی و توده مردم زباله‌گرد و بی‌خانمان، آب سطحی، خشکسالی، آب زیرزمینی، بهره‌وری، سرمایه اجتماعی، نهادهای مدنی، پرورش جوانان توسعه‌گرا، مدیریت نهادها و حکمروایی کشور دعوت نمی‌شود.

جامعه آرمانی پدیدار نخواهد شد. مخترعان، نظریه‌پردازان و نخبگان رشد نخواهند کرد؛ زیرا توسعه محصول تفکر منظم، سیستماتیک، انضباط جمعی، آزادی و قاعده‌مند بودن جامعه است. توسعه قابل جمع بستن و ترکیب با ایدئولوژی‌های چپ و راست و رادیکال و ... نیست. توسعه‌نیافتگی امروز و عمل نشدن به برنامه‌ها نشان دهنده آشفتگی و ناکارآمدی سازمان اداری کشور با غلبه عناصر بی‌تفاوت و کم‌کار در یک نظام بوروکراسی دست‌وپاگیر و ناکارآمد است.

از طرفی روشنفکران هیچ‌گاه نتوانسته‌اند با هیچ زبانی پنجره گفت‌وگو و تعامل را میان جامعه روشنفکری و بین «جامعه روشنفکری» از یک سو و «حاکمیت» از سوی دیگر بگشایند. زیرا روشنفکران دغدغه‌مند نتوانستند با برهم‌افزایی فضایل و دانش خود در نهادهای روشنفکری صاحب چنان اقتدار معنوی شوند که حاکمیت صلب را مشتاق شنیدن صدای خود کنند. اگر چنین برهم‌افزایی حاصل شده بود، روشنفکران قادر می‌شدند تا با سهیم کردن عناصر اهل تساهل پیرامون و درون حاکمیت (میانجی)، از فاصله مردم و نهادها با حاکمیت کاسسته و پنجره گفت‌وگوهای سازنده با حاکمیت را بگشایند.

در اوج وضعیت نامساعد کنونی انباشت ابربحران‌ها و معضلات عدیده کشور و مردم، خلاصه مدیریتی برنامه هفتم توسعه و سیاست‌های کلی مصوب برنامه هفتم در ۷ سر فصل «اقتصادی»، «امور زیربنایی»، «فرهنگی و اجتماعی»، «علمی، فناوری و آموزشی»، «سیاسی و سیاست خارجی»، «دفاعی و امنیتی»، «اداری، حقوقی و قضایی» و ۲۶ بند در روزهای پایانی شهریور ۱۴۰۱ انتشار یافت.

نکنه ظریف قابل توجه حذف واژه‌های توسعه و فقر در متن سیاست‌های کلی و حفظ آن‌ها در خلاصه مدیریتی جای تأمل دارد. مجمع مصلحت نظام ۲۶ فقره سیاست‌های کلان برنامه هفتم توسعه را برای چه فضایی، چه جمعیتی، چه مکانی، چه وضعیتی و بر چه بستری و با چه درجه اطمینانی، با چه پیشینه تاریخی استوار بر چه آینده‌نگری، با چه بودجه‌ای و با چه ساختار اجرایی و نظارتی تدوین و به تصویب رسانده است؟ ۲۶ سرخط سیاست‌های مصوب برنامه هفتم، سیاست‌های اجرایی در شرایط کنونی کشور نیستند، بلکه ۲۶ فقره آرزوهای آرمانی دست‌نیافتنی در بوروکراسی ناکارآمدی هستند که سبب گمراهی مسئولین هم می‌شود. برخی سرخط‌ها چنان آرمان‌گرایانه و آرزومندانه نگارش شده که نشان دهنده ناآگاهی از امکانات و مقدرات کشور است، در غیر این صورت به گونه دیگری نوشته می‌شد.

سیاست‌گذاری هنگامی معنی و مفهوم پیدا می‌کند که از پیش اعتبارات، منابع، امکانات، الزامات و مقتضیات اجرایی آن‌ها برای دستیابی به اهداف برنامه در بازه زمانی مورد نظر فراهم باشد. از این رو، هر برنامه توسعه از جمله برنامه هفتم توسعه نیازمند الگویی است که ضمن سازگاری با ساختار اداری و اجرایی کشور، محصول یک جمع‌گرایی و کارزار کارشناسی باشد تا با رویکردها و تجارب تخصصی و عملیاتی از زوایای گوناگون، دستیابی به اهداف برنامه را میسر سازد. زیرا اقتصاد کشور در مقایسه با ده سال پیش نه تنها ناتوان تر شده، بلکه با رقبای توسعه یافته تر و توانمند تر هم ناگزیر به تعامل خواهد بود.

در متون منتشر شده سیاست‌های کلی و خلاصه مدیریتی برنامه هفتم، عبارت‌ها تفسیرناپذیر، متقن و رسا به نظر نرسیدند و

لذا برداشت‌های متفاوت ممکن است به بروز دشواری‌ها و اختلاف نظرها منجر شود. برای مثال:

آیا دستیابی به ویژگی‌های رشد فراگیر (محور برنامه هفتم) از طریق ۸ سرخط الزامات عنوان شده در بن پیکره برنامه در وضعیت کنونی کشور به نظر برنامه‌سازان محترم متصور و میسر است؟ در مضمون اصلی برنامه هفتم توسعه به رشد فراگیر و دانش‌بنیان، ثبات اقتصادی بر پایه آمایش سرزمین تأکید شده، در وضعیتی که الزامات آمایش آرمانی اولیه سال‌هاست سپری شده، کشور با ورشکستگی آبی، تخلیه آبخوان‌ها، ممنوعیت ۴۰۰ دشت، کاهش روان آب‌ها، خشکی تالاب‌ها و دریاچه‌ها، افزایش بیابان‌زایی، انتقال آب حوصه به حوصه، مدیریت آب استانی در غیاب مدیریت حوضه‌های آبریز، تمرکز صنایع آب بر در مناطق کویری و... روبرو شده است، برنامه‌سازان محترم احتمال دستیابی به رشد فراگیر پیش‌بینی شده را چگونه دیده‌اند؟

در جدول اهداف چهارگانه و راهبردهای ویژه هدف‌ها به دو هدف کلیدی «ارتقای حکمرانی و توانمندسازی نهاد دولت» و دیگری «تقویت جامعه» اشاره شده است. از نظر برنامه‌سازان محترم، آیا الزامات و امکانات لازم برای دستیابی به اهداف آرمانی در کشور وجود دارد و در پایان برنامه هر دو هدف محقق خواهد شد؟ در مجموع چون متون منتشر شده برنامه هفتم توسعه، بسیار آرمانی و آرزومندانه تهیه شده و با امکانات موجود کشور سازگاری مناسبی ندارد، به نظر می‌رسد دولت، توزیع هرگونه رانت و امتیاز را متوقف نکند و در جایگاه دولت واقعی، منتخب مردم، مسئولیت‌پذیر، شفاف و... قرار نگیرد و در فضای رقابتی اقتصادی با حذف انحصارات دولتی، وظیفه ارشادی، نظارت عالی و سیاست‌گذاری برای حمایت از فضای آزاد کسب‌وکار بخش خصوصی و رشد طبقه متوسط کشور را ایفا نکند، دستیابی به سیاست‌های کلی مصوب برنامه هفتم غیرممکن خواهد بود.

اما اگر اهداف آرمانی برنامه هفتم توسعه محقق شوند، می‌توان گفت دموکراسی و آزادی از راه «رشد فراگیر»، «ارتقای حکمرانی و توانمندسازی نهاد دولت» و «تقویت جامعه»، تشکیل سرمایه اجتماعی، توسعه انسانی و در بستر تعامل و همکاری نزدیک حکومت و جامعه دست‌یافتنی است. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ توسعه محصول تفکر منظم، سیستماتیک، انضباط جمعی، آزادی و قاعده‌مند بودن جامعه است. توسعه قابل جمع بستن و ترکیب با ایدئولوژی‌های چپ و راست و رادیکال و ... نیست.

▶ توسعه‌نیافتگی امروز و عمل نشدن به برنامه‌ها نشان دهنده آشفتگی و ناکارآمدی سازمان اداری کشور با غلبه عناصر بی‌تفاوت و کم‌کار در یک نظام بوروکراسی دست‌وپاگیر و ناکارآمد است.

▶ متون منتشر شده بر نامه هفتم توسعه، بسیار آرمانی و آرزومندانه تهیه شده و با امکانات موجود کشور سازگاری مناسبی ندارد، به نظر می‌رسد دولت، توزیع هرگونه رانت و امتیاز را متوقف نکند و در جایگاه دولت واقعی، منتخب مردم، مسئولیت‌پذیر، شفاف و... قرار نگیرد.

▶ اگر اهداف آرمانی برنامه هفتم توسعه محقق شوند، می‌توان گفت دموکراسی و آزادی از راه «رشد فراگیر»، «ارتقای حکمرانی و توانمندسازی نهاد دولت» و «تقویت جامعه»، تشکیل سرمایه اجتماعی، توسعه انسانی و در بستر تعامل و همکاری نزدیک حکومت و جامعه دست‌یافتنی است.

روشنفکران

هیچ‌گاه

نتوانسته‌اند با

هیچ زبانی پنجره

گفت‌وگو و تعامل

را میان جامعه

روشنفکری

و بین «جامعه

روشنفکری» از یک

سو و «حاکمیت»

از سوی دیگر

بگشایند. زیرا

روشنفکران

دغدغه‌مند

نتوانستند با

برهم‌افزایی

فضایل و دانش

خود در نهادهای

روشنفکری

صاحب چنان

اقتدار معنوی

شوند که حاکمیت

صلب را مشتاق

شنیدن صدای

خود کنند

چیستی و چگونگی رابطه فرهنگ و توسعه

نظریه‌های توسعه چه می‌گویند؟

مفهوم توسعه و توسعه متوازن چگونه به مسئله توسعه نگاه می‌کند و چه تاثیری روی آن دارد و فرهنگ چگونه توسعه را ارزیابی می‌کند؟ پاسخ این پرسش را در مقاله پیش روی بخوانید.

تجارت



عبدالحسین آذرنگ

پژوهشگر و عضو شورای علمی
دانشنامه ایران

چرا باید خواند:

رابطه فرهنگ با

توسعه چیست و

برنامه‌های توسعه‌ای

چه تاثیری در فرهنگ

دارد؟ این مقاله را

بخوانید.

مهم ماکس وبر جامعه‌شناس و فیلسوف آلمانی، را نمی‌توان از نظر دور داشت که اخلاق پُرتستانی چگونه بر سامانه سرمایه‌داری تأثیر گذاشته است. اگر این اخلاق در جامعه جامه‌ای افتاد و به بخشی از فرهنگ تبدیل نمی‌شد، سامانه سرمایه‌داری هم شکل نمی‌گرفت.

اوضاع و احوال فرهنگی حاکم بر جامعه، که فعالیت اقتصادی هم نمی‌تواند از تاثیرهای آن برکنار بماند، در تولید و محصول اقتصادی نقش دارد. مثال گویا در این باره این است: جامعه‌هایی که روحیه فرد-بنیاد یا جمع-بنیاد بر آن‌ها حاکم است، کارکردهای اقتصادی و صنعتی‌شان با هم فرق دارد، و این فرق از تفاوت‌های فرهنگی ناشی می‌شود. تحولی که پس از جنگ جهانی دوم در صنعت و اقتصاد ژاپن رخ داد و سپس در کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور و بعد هم در چین، از دیدگاه فرهنگی و عامل‌های فرهنگی مؤثر بر این تحول، موضوع مطالعات فراوانی قرار گرفته و نتیجه آن‌ها تفاوت تأثیر آن‌دو روحیه را نشان داده است.

کوشش‌های انسان‌شناسان فرهنگی هم به سهم خود بر دیدگاه‌های مربوط به فرهنگ تأثیری گسترده بر جای گذاشت. آن‌ها با مطالعاتشان در باره فرهنگ‌های مختلف در بخش‌های بسیاری از جهان، نشان دادند که فرهنگ تا چه حد متنوع و متکثر است و فرهنگ با سازوکارهای مختلف‌اش چگونه در همه فعالیت‌ها و همه شئون زندگی رسوخ دارد. استیون کینر^۱ (۱۹۵۵ م -)، استاد دانشگاه کیمبریج، می‌گوید: قلمرو تولید اقتصادی را دیگر نمی‌توان از قلمرو ایدئولوژی یا فرهنگ جدا کرد، زیرا نه فقط محصولات و ساخته‌های فرهنگی، که همه تصویرها، بازنمودها و بازنمایی‌ها، حتی عواطف و ویژگی‌های روحی و روانی ما از حوزه تأثیر اقتصاد بیرون نیست. در واقع مرزهای میان پدیده‌های مختلف چنان تغییر کرده و به هم ریخته است که به قول ژان بودریار^۲ (۱۹۲۹ - ۲۰۰۷ م)، جامعه‌شناس فرانسوی، فیلسوف و نظریه‌پرداز فرهنگی، دیزنی‌لند در آمریکا «واقعی» تر از خود آمریکاست که دیزنی‌لند از آن تقلید می‌کند.

دستاوردهای مختلف، مبتنی بر مشاهدات، مطالعات، پژوهش‌ها، مقایسه‌ها و تاملات در بسیاری از عرصه‌ها، اهل فن را به بازاندیشی در باره عامل‌های تأثیرگذار بر فرهنگ و نیز تأثیر فرهنگ بر فعالیت‌ها و جنبه‌های مختلف زندگی، واداشت. در دهه ۱۹۷۰ م موضوع «توسعه پایدار» از مباحث مهم اصلی بحث درباره توسعه بود، به‌ویژه با توجه به کشورهای درحال توسعه. در دهه ۱۹۸۰ م درباره توسعه و شاخص‌ها و معیارهای آن بازاندیشی رخ داد و مفروضات سه دهه پس از جنگ جهانی دوم در این باره با تجدیدنظر روبه‌رو شد. برنامه‌های توسعه هیچ‌کدام به همان هدف‌هایی که تعیین کرده بودند، عیناً دست نیافته بودند. اشکال کار در کجا بود؟ برنامه‌های توسعه با این چالش روبه‌رو شده

در دو شماره قبلی ماهنامه «آینده‌نگر» به ارتباط میان توسعه اقتصادی و فرهنگ اشاره شد و از چند مورد از نظریه‌ها در این باره یاد شد. در این جا به نظریه‌های دیگری در باب همان ربط اشاره می‌شود. فرهنگ پدیده‌ای است که بر هر فرد و بر گروه‌هایی که افراد عضو آن‌ها هستند تأثیر می‌گذارد. رفتار فردی و جمعی در هیچ کجای جهان نمی‌تواند از دایره تاثیرهای فرهنگ بیرون بماند. این اصل مهم را باید به عنوان یکی از مبنای تعیین‌کننده در بحث در نظر داشت. از کارکردهای دیگر فرهنگ این‌که ارزش‌های مشترک ایجاد می‌کند و این ارزش‌ها در میان اعضای هر گروهی عامل همبستگی، هم‌نواپی و اقدام مشترک است. هر چه ارزش‌های فرهنگی گسترده‌تر، نیرومندتر و تأثیرگذارتر باشد، نتیجه عمل مشترک به همین نسبت گسترده‌تر خواهد بود. از این روست که فرهنگ با همین سازوکارهایش می‌تواند از راه‌های مختلف بر اقتصاد و توسعه اقتصادی تأثیر بگذارد، از جمله از این راه‌ها:

• فرهنگ در جامعه‌ای که آن را پذیرفته است هدف‌ها و ارزش‌های مشترکی ایجاد می‌کند و در نتیجه، در میان اعضای آن جامعه همسویی به بار می‌آورد؛

• فرهنگ می‌تواند کارآمدی و بهره‌وری اقتصادی را افزایش دهد. بررسی جامعه‌های مختلف نشان داده است اگر در فرهنگی ارزش‌های کارکردن نیرومندتر باشد، مانند جامعه‌هایی در شرق آسیا، بازده تولیدی بیشتر، با کیفیت‌تر و ارزش‌مندتر است؛

• اصول اخلاقی مشترک در گروه می‌تواند سطح همکاری، همیاری، تعاون و برابری را اعتلا بخشد و در نتیجه، بازده اقتصادی را بالا ببرد. در همه کشورهایی که توسعه و رشد اقتصادی داشته‌اند، عامل‌های فرهنگی دخیل و تأثیرگذار بوده‌اند، به شهادت مطالعات متعددی که در این زمینه انجام گرفته است. برای مثال، رابطه مستقیم میان فرهنگ و اقتصاد را در توسعه و رشد اقتصادی چشمگیر کشورهای شرق آسیا بهتر می‌توان دید.

سطح فرهنگ در همه جامعه‌های جهان یکسان نیست. هر چه جامعه اقتصادی‌تر، صنعتی‌تر و از جنبه اقتصادی و فنی توسعه‌یافته‌تر باشد، فرهنگ هم به همان نسبت پیچیده‌تر است. جامعه‌های پیچیده، فرهنگ‌های پیچیده‌تری دارند. عامل‌هایی چون تنوع و تکثر فرهنگی و قومی، مهاجرپذیری، اقتصاد مبتنی بر فعالیت‌های مشترک و چندملیتی به سهم خود بر پیچیدگی‌های فرهنگی می‌افزاید.

انسان به عنوان عامل اقتصادی، در محیط و فضایی زندگی می‌کند و نفس می‌کشد که فرهنگی است. محیط، مکان و زیست‌بوم او بر شکل دادن به اندیشه‌ها، احساس‌ها، ارزش‌ها دوری‌ها و رفتارهای اجتماعی و فردی‌اش تأثیر می‌گذارد. درباره نقش فرهنگ در اقتصاد، این نظر بسیار

برنامه توسعه همه‌سویگر، با توجه به همه متغیرها، و پیش‌بینی دقیق همه عامل‌های دخیل، اگر درست به اجرا درآید و در عین حال، انعطاف‌پذیر و امکان‌بازنگری و تعدیل و تصحیح در آن باشد، می‌تواند با خود و برای ملتی خوش‌بختی به همراه بیاورد.

بود که چرا انسان محور اصلی برنامه‌ها نبوده و چرا افزایش تولید و کالا محور قرار گرفته است؟ چرا فرهنگ در حاشیه قرار گرفته و ویژگی‌های آن مد نظر قرار نگرفته است؟ اگر برنامه‌های توسعه به غنای فرهنگی، گسترش دامنه دید مردم به مسائل، به آینده‌نگری، به تنش‌زدایی درون جامعه، به انسجام و همبستگی اجتماعی کمک نکنند، پس فایده این گونه برنامه‌ها چه خواهد بود؟

جامعه‌هایی که برنامه‌های توسعه در آن‌ها به اجرا گذاشته شده، ثروت‌مندتر و حتی مرفه‌تر هم شده‌اند، سطح زندگی مادی در آن‌ها بالاتر رفته، اما مردم در آن جامعه‌ها خوش‌بخت‌تر نشده‌اند، یا شاخص‌ها نشان نمی‌دهد که احساس خوش‌بختی و رضایت در آن‌ها افزایش یافته باشد. احساس خوش‌بختی و رضایت با سایر شاخص‌های فرهنگی همخوانی دارد، اما تجربه سی ساله در عمل نشان داده است که توسعه اقتصادی با توسعه فرهنگی همراه نبوده است. جسم و جنبه‌های مادی انسان موضوع برنامه بوده، اما جان او از نظر دور مانده است. کاستی و نقصی که بر آن تاکید شد، این بود که جنبه‌های اقتصادی، صنعتی و فرهنگی در چارچوبی قرار بگیرد که با یکدیگر هماهنگی و سازگاری داشته باشند. البته دست یافتن به معادله‌ای که بتواند این هماهنگی و سازگاری را تأمین کند، اصلاً کار ساده‌ای نبود؛ به‌ویژه آن‌که خلاهای بسیاری دیده می‌شد که مطالعات فرهنگی باید آن‌ها را بر می‌کرد.

نظریه‌های جدید توسعه

این نظریه‌ها با توجه به رویدادها، به‌ویژه از دهه ۱۹۶۰ م به بعد، پرداخته شد. در دهه ۱۹۶۰ م تحولاتی رخ داد که روند آن هنوز هم به گونه‌ها و نسبت‌های مختلف ادامه دارد. این تحولات را شاید بتوان این‌گونه برشمرد:

- افزایش جمعیت جهان پس از راه نسبی بعد از جنگ جهانی دوم؛
 - بالا رفتن سطح بهداشت عمومی؛
 - تقسیم جهان به دو بخش اصلی کانون‌های تولید صنعتی و کانون‌های تولید کشاورزی؛ کشورهای جهان سوم در بخش کشاورزی قرار داشتند؛
 - افزایش شمار مهاجران و پناه‌جویان به سبب جنگ‌های داخلی و برخوردهای قومی در برخی نقاط زیر نفوذ دو ابرقدرت جهانی ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی؛
 - افزایش مصرف و ترویج اقتصاد مصرفی که بر سیاست‌گذاری‌های عمومی و بر الگوهای تولید و مصرف تأثیر مستقیم گذاشت؛
 - آغاز جنبش‌های اسلامی و احیای ارزش‌های دیرین اسلامی، به ویژه در کشورهای مسلمانی که مستعمره کشورهای غربی شده بودند؛
 - توسعه و تقویت حقوق مدنی و جامعه مدنی در کشورهایی که سامانه‌های مردم‌سالار و انتخابات آزاد و سالم داشتند؛
 - رشد پدیده چندفرهنگی و تکثر و تنوع فرهنگی؛
 - رشد جنبش‌های اعتراضی و خرده‌فرهنگ‌های مرتبط با آن‌ها؛
 - و گسترش جنبش‌های جوانان و دانشجویان، زنان و اقلیت‌های قومی، اعتقادی و فرهنگی.
- برخی از تحولات رخ داده در دهه ۱۹۶۰ م به اندازه‌ای پرتأثیر و دامنه‌دار توصیف شده است که به نظر عده‌ای از تفسیرگران تفاوتی، یا تفاوت چندانی با رازی، با انقلاب نداشته است، از جمله:
- جنبش مدنی ضد جنگ در آمریکا که پیامدهای فرهنگی و رفتاری وسیعی داشت و بسیاری از الگوها را، حتی در رفتار، پوشاک، مناسبات میان افراد و میان آن‌ها و نهادهای دولتی و حکومتی، در

سامانه‌های آموزشی و فرهنگی تغییر داد؛

طغیان دانشجویی در ۱۹۶۸ م در فرانسه که به دانشگاه‌های چندین کشور دیگر هم سرایت کرد و بر سامانه دانشگاهی و برنامه‌ها و ضوابط آموزشی، پژوهشی و اداری دانشگاه‌ها تأثیر گذاشت؛

انتقال کارگری - دانشجویی در ۱۹۶۹ م در ایتالیا، که رویکرد دیگری را به سوسیالیسم رایج و متداول نشان داد؛

جنبش‌های خواستار برقراری مردم‌سالاری در اسپانیا، چک‌وسلواکی و کشورهایی که گرفتار استبداد، اختناق و سرکوب بودند؛

بالاگرفتن انتقاد از آیین کاتولیک رومی در آمریکای جنوبی، جایی که حتی سنت و تعصبات مذهبی در آن شدید بود؛

بروز نخستین نشانه‌های جنبش برابری خواه، جنبش زنان و جنبش زیست‌محیطی که به تغییر یافتن سیاست‌هایی در دهه ۱۹۷۰ م انجامید.

این‌ها همه نشانه‌های تغییرهای تازه‌ای در راه بود. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م که دیدگاه‌ها و ارزش‌های عصر مدرن آماج انتقادهای تازه‌تر و کوبنده‌تری قرار گرفت و اندیشه‌های پسامدرن با رویکردی متفاوت به صحنه آمدند، نظریه‌های پیشین توسعه و تغییر فرهنگی و اجتماعی هم با چالش‌های بسیاری روبه‌رو شدند و بسیاری از آن نظریه‌ها را یکی پس از دیگری از موضوع بحث محافل دانشگاهی و پژوهشی بیرون گذاشتند؛ اگرچه شمار زیادی از حزب‌ها و تشکل‌های سیاسی هنوز به آن‌ها پای‌بند مانده بودند و حاضر نبودند تحلیل‌های دانشگاهی - پژوهشگاهی مبتنی بر تحقیقات و اطلاعات و داده‌های حاصل از پژوهش‌ها و بررسی‌ها، و حتی مشاهدات عینی، را بپذیرند؛ یا حتی فقط درست بشنوند و بدون تعصب و پیش‌دوری آن‌ها را بررسی کنند. البته جای تعجب هم ندارد، در اطراف خود ما فراوان‌اند کسانی که به فلسفه‌ها، دیدگاه‌ها، تفسیرها، و راه‌حل‌های پیشنهادی سده ۱۹ م، همچنان باورمند و وفادار باقی مانده‌اند و باورهای بی‌کاربرد را، به‌سان جزئیات اعتقادی، با وفاداری و سرسپردگی پاس می‌دارند.

در دهه ۱۹۸۰ م، به موازات تکوین اندیشه‌های انتقادی و پسامدرن و به چالش خواندن «روایت‌های بزرگ» که مدعی تغییر در مقیاس‌های

نکته‌هایی که باید بدانید

- اوضاع و احوال فرهنگی حاکم بر جامعه، که فعالیت اقتصادی هم نمی‌تواند از تأثیرهای آن برکنار بماند، در تولید و محصول اقتصادی نقش دارد. مثال گویا در این باره این است: جامعه‌هایی که روحیه فرد-بنیاد یا جمع-بنیاد بر آن‌ها حاکم است، کارکردهای اقتصادی و صنعتی‌شان با هم فرق دارد، و این فرق از تفاوت‌های فرهنگی ناشی می‌شود.
- توسعه نیافتگی فقط یک علت و یک عامل ندارد، بلکه معلول علت‌های متعدد و معمولاً درهم‌تافتنه و به‌هم‌تنیده است. باز کردن کلاف پیچیده این‌ها از هنرها و مهارت‌های تحلیل‌گری است.
- احساس خوش‌بختی و رضایت با سایر شاخص‌های فرهنگی همخوانی دارد، اما تجربه سی ساله در عمل نشان داده است که توسعه اقتصادی با توسعه فرهنگی همراه نبوده است. جسم و جنبه‌های مادی انسان موضوع برنامه بوده، اما جان او از نظر دور مانده است.
- جامعه‌هایی که برنامه‌های توسعه در آن‌ها به اجرا گذاشته شده، ثروت‌مندتر و حتی مرفه‌تر هم شده‌اند، سطح زندگی مادی در آن‌ها بالاتر رفته، اما مردم در آن جامعه‌ها خوش‌بخت‌تر نشده‌اند، یا شاخص‌ها نشان نمی‌دهد که احساس خوش‌بختی و رضایت در آن‌ها افزایش یافته باشد.

فرهنگ می‌تواند کارآمدی و بهره‌وری اقتصادی را افزایش دهد. بررسی جامعه‌های مختلف نشان داده است اگر در فرهنگ‌های ارزش‌های کارکردن نیرومندتر باشد، مانند جامعه‌هایی در شرق آسیا، بازده تولیدی بیش‌تر، باکیفیت‌تر و ارزش‌مندتر است

هدف اصلی توسعه فقط افزایش تولید ناخالص ملی، افزایش درآمدها و بهبود رفاه مادی نیست. اگر انسان بیش از پیش احساس آسودگی نکند، اگر تنش‌ها، تعارض‌ها و برخوردها در جامعه کاهش نیابد، اگر مردم آرامش، امنیت، اعتماد، اطمینان، زندگی بی‌دغدغه و میزان مقبولی از خوش‌بختی را احساس نکنند، برنامه توسعه تحقق نیافته است

گسترده در زمینه‌های مختلف و در سراسر عالم بودند، انتقاد از کاستی‌های نظریه‌های مدرن‌شدن و وابستگی هم آغاز شد و در دهه بعد گستردگی بیش‌تری یافت. تحلیل‌ها و دیدگاه‌های پسااستعماری به اندازه‌ای دقیق، منتقدانه، نیرومند، انسانی، برابری‌خواه و پرتاثیر بود که اندیش‌مندان و پژوهش‌گران منصف، غیروابسته و بی‌طرف را به بازاندیشی در برداشت‌هایشان واداشت.

در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ م از موج‌های نوی در ۱۰ سال پیش سخن به میان آمد که بازاندیشی و بازنگری در نظریه‌های مربوط به جنبش‌های اجتماعی را لازم می‌دانست. رابطه میان تغییر ساختاری و تحولات در برخوردها و تعارض‌های اجتماعی، نقش نمادها و بازنمودهای فرهنگی در برخوردها و تعارض‌ها، چگونگی شناختن مسائل و مشکلات اجتماعی از راه اعتراض‌های جمعی، چگونگی پی‌بردن به سرچشمه‌های فرهنگ و ارزش‌های جنبش‌های اجتماعی، از جمله نکاتی بود که ضرورت بررسی مجدد و نظریه‌پردازی جدید درباره آن‌ها را ایجاب کرد. بحران‌های زیست‌محیطی ناشی از روند لگام‌گسیخته صنعتی‌شدن و توسعه بازار سرمایه منفعت‌جو، بی‌توجهی به حق، سهم، توان و تاب‌آوری طبیعت در رویارویی با هجوم بی‌امان و بی‌سابقه صنعتی، افزایش آلودگی، نابودی منابع جبران‌ناپذیر و نیز ناکامی‌های در بسیاری از جنبه‌های برنامه‌های کوتاه‌مدت توسعه، به خوش‌بینی‌های پیشین برای پیشرفت، رشد و رفاه جامعه پایان داد.

آن فرهنگی هم که از دیدگاه برخی مکتب‌های فکری روساخت تلقی می‌شد و برای ایجاد تغییر و تحول در آن، تغییر در حوزه‌های دیگری را لازم می‌دانست، در پرتو دیدگاه‌ها و تحلیل‌های جدید، بررسی و بازنگری، و به نقش تاثیرگذار و دگرساز آن از نگاه دیگری متفاوت که گذشته توجه شد. در بعضی نظریه‌پردازی‌ها حتی تا جایی پیش رفتند که نقش اول را از عامل‌های زیرساختی پس گرفتند و به عامل‌های فرهنگی سپردند. درست یا نادرست، افراطی یا تفریطی، همین تغییر یافتن نقش، رویدادی بی‌سابقه در بحث توسعه بود.

دیدگاه‌هایی که برای برطرف کردن نابرابری در سراسر جهان و توسعه یافتن سراسر جهان بر پایه یک الگو یا الگوهای همسان نظریه‌پردازی می‌کردند، از چندسئو آماج انتقادهایی گسترده قرار گرفتند. با ارائه آمار، ارقام، شواهد و دلایل مختلف، این گونه نظریه‌ها را واقع‌بینانه ندانستند و راه‌حل‌های پیشنهادی آن‌ها را تحقق‌ناپذیر خواندند. دیدگاه‌های بسیاری با روندهای پسا صنعتی و پسامدرن تکوین یافت که نکات مربوط به توسعه و فرهنگ در آن‌ها بازاندیشی و بازنگری شده بود. در ادامه بحث به نکته‌های مهمی در این خصوص اشاره می‌شود.

اکنون، در همین زمان ما، بحث درباره توسعه در روزگار پسااستعماری، پسا صنعتی، پسامدرن، با توجه به تجربه‌های مثبت و منفی گذشته، و نیز جبران غفلت از توجه لازم و کافی به جنبه‌های فرهنگی، دیگر در ادامه مسیر پیشین نیست. نظریه‌های جدید توسعه اکنون با نگاهی نقادانه‌تر، همه‌سونگرتر، زیست‌محیطی‌تر، فرهنگی‌تر، و هشیارانه‌تر در قبال مسائل ملی، قومی، بومی، جنسیتی، جمعیتی و نظایر آن، به توسعه می‌نگرند. از الگوبرداری و تقلید از نمونه‌های جامعه‌های توسعه‌یافته و صنعتی‌شده غربی، یا حتی تعمیم دادن الگوهای موفق به سراسر جهان، می‌پرهیزند و بر توان، استعداد، امکانات، جنبه‌های تاریخی و فرهنگی، انگیزه‌های خاص و بهترین استفاده از امکانات و مقتضیات بومی هر ناحیه با توجه به همه ویژگی‌های آن‌ها توجه می‌کنند. همین تغییر مسیر و مدار بحث توسعه، رویدادی است

که به سهم خود می‌تواند به یافتن راه‌های مناسب‌تر توسعه و رشد فرهنگی کمک کند.

«نظریه جدید توسعه اقتصادی»^۳ بر چندین عامل تاکید دارد که به هم پیوسته و مکمل یکدیگرند و این‌ها شرط لازم برای توسعه هستند. عامل‌های بسیاری باید سرمایه‌گذاری کنند تا هر یک از عامل‌های مؤثر به نتیجه برسد. «نظریه توسعه منطقه‌ای»^۴ می‌گوید نخست باید نابرابری‌های میان مناطق را از میان برد، یا به حداقل ممکن کاهش داد، تا توسعه عمومی کشور به منزله سامانه‌ای کلی امکان‌پذیر شود. هیچ‌گاه امکان ندارد که رشد در همه‌جا همزمان و یکسان باشد. فعالیت‌های اقتصادی از راه‌ها و در مسیرهای مختلف پیامدهای همسان بر رشد و توسعه منطقه ندارد. «نظریه قطب‌رشد»^۵ با نابرابری در رشد اقتصادی نواحی مختلف یک کشور مخالفت کرده است. قطب رشد به منزله متغیر بسیار تاثیرگذار در این نظریه است. مجموعه‌ای از شرکت‌های بزرگ و کارخانه‌های صنعتی که ورودی و خروجی آن‌ها کاملاً به هم وابسته باشد و روانه تولیدشان در هماهنگی با هم باشد. این‌ها از جمله نظریه‌های تازه در باره توسعه اقتصادی است که برای نمونه از آن‌ها یاد شد.

نتیجه

برای رشد و توسعه نمی‌توان فقط از یک راه، مسیر و هدف مشخص صحبت کرد؛

علت‌های توسعه‌نیافتگی کشورهای مختلف عیناً یکسان نیستند. این علت‌ها را باید درست و بر پایه پژوهش‌ها و بررسی‌های دقیق شناخت و آن‌ها را در برنامه‌ریزی‌ها و جبهه نظر قرار داد؛

از همه کشورها نمی‌توان خواست که برای توسعه یکسان و مانند هم عمل کنند. هر کشوری تاریخ، فرهنگ، پیشینه و ترکیب‌های ساختاری اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نگرشی خاص خود را دارد که کاملاً متمایز از کشورهای دیگر است. تشخیص درست این تمایز ضرورت دارد؛

توسعه‌نیافتگی فقط یک علت و یک عامل ندارد، بلکه معلول علت‌های متعدد و معمولاً درهم‌تافته و بهم‌تنیده است. باز کردن کلاف پیچیده این‌ها از هنرها و مهارت‌های تحلیل‌گری است؛

روند توسعه ثابت و بلا تغییر نیست. سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهبردهای توسعه اگر انعطاف‌پذیری لازم و کافی را نداشته باشند، یا با شکست یا با دشواری‌هایی روبه‌رو خواهند شد؛

هدف اصلی توسعه فقط افزایش تولید ناخالص ملی، افزایش درآمدها و بهبود رفاه مادی نیست. اگر انسان بیش از پیش احساس آسودگی نکند، اگر تنش‌ها، تعارض‌ها و برخوردها در جامعه کاهش نیابد، اگر مردم آرامش، امنیت، اعتماد، اطمینان، زندگی بی‌دغدغه و میزان مقبولی از خوش‌بختی را احساس نکنند، برنامه توسعه تحقق نیافته است؛

برنامه توسعه همه‌سونگر، با توجه به همه متغیرها، و پیش‌بینی دقیق همه عامل‌های دخیل، اگر درست به اجرا درآید و در عین حال، انعطاف‌پذیر و امکان‌بازنگری و تعدیل و تصحیح در آن باشد، می‌تواند با خود و برای ملتی خوش‌بختی به همراه بیاورد. ■

پی‌نوشت‌ها

1. Steven Connor
2. Jean Baudrillard
3. New Theory of Economic Development
4. Theory of Regional Development
5. Growth Pole Theory

توسعه انسانی به طور جدانشدنی با ذخیره‌سازی و کنترل آب همراه است. طی قرن بیستم، برای توسعه زیرساخت‌های آبی در اثر عوامل متعددی که برجسته‌ترین آن‌ها جمعیت‌شناسی، سیاسی و اقتصادی بودند، اقداماتی انجام شد. این اقدامات به تغییرات بسیار هیدرواکولوژیکی با طیف وسیعی از پیامدها منجر شد.

آب؛ دغدغه دوام زندگی

چگونه می‌توان از نابودی محیط زیست جلوگیری کرد؟

وضعیت آب آشامیدنی و آب‌های تجدیدپذیر در کشورهای در حال توسعه چگونه است؟ آیا بر آوردی از هزینه زیست‌محیطی برای آلودگی آب انجام شده است؟ این مقاله را بخوانید.

تاریخ



انوش نوری اسفندیاری

تحلیل‌گر حوزه آب

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید درباره

مسئله توسعه و آب

در ایران بخوانید، این

مقاله به شما توصیه

می‌شود.

انسان از حدود ده‌هزار سال قبل، آموخت به جای جمع‌آوری، غذای خودش را کشت کند. شهر و تمدن تأسیس کند و جمعیتش را زیاد کند. اما در ۲۰۰ سال گذشته تاکنون رشد جمعیت انسان‌ها و شهرنشینی نسبت به گذشته بسیار زیادتر شده است. یعنی افراد بیشتری تغذیه شدند و آب بیشتری برای هر نفر تقاضا می‌شود. در انتهای هزاره دوم میلادی، مصرف انسانی به دو برابر آنچه که در دهه ۱۹۶۰ میلادی استفاده می‌شد، افزایش یافت. چون «آب در دسترس» بین انسان‌ها و اکوسیستم‌های طبیعی مشترک است، انسان درباره آبی که در اکوسیستم‌های طبیعی برای نگهداری آن باید باقی بماند، دچار دغدغه شد. یعنی احساس کرد در حال نزدیک شدن، و در مواردی عبور کردن از حد توانایی است که قادر باشد بیش از این سهم آب محیط زیست را کاهش دهد و همچنان سلامت آن و به نوعی خودش را حفظ کند. با شروع هزاره سوم این دغدغه‌ها افزایش یافت و ضرورت صیانت و حفاظت از سهم آب اکوسیستم‌ها شکل جدی‌تری پیدا کرد. همچنین در سطح جهانی برآورد شده است مقدار آبی که در مناطق مختلف از محیط زیست کاسته می‌شود در سال ۲۰۲۵ حدود ۱/۳ برابر میزان برداشت سال ۲۰۰۰ است. این افزایش برای مناطقی چون آسیا با انتظار رشد اقتصادی بالاتر آن، بیش از رقم میانگین پیش‌بینی می‌شود. بنابراین جامعه انسانی با روندی از مصارف انسانی روبرو است که از نظر کمیت به جد تداوم حیات در اکوسیستم‌ها را در آینده نیز بخطر می‌اندازد.

علاوه بر کاهش کمیت آب در دسترس محیط زیست، آلودگی آب‌ها دارای پیامدهای گستره بر محیط انسانی و محیط زیست است. هر گونه تغییر فیزیکی، شیمیایی و بیولوژیکی در آب که به گونه‌های پیامدهای مضر برای انسان، حیوانات، گیاهان و سایر موجودات داشته باشد به عنوان آلودگی آب شناخته می‌شود. پس از استفاده، آب به فاضلاب تبدیل می‌شود. فاضلاب می‌تواند خانگی باشد، مانند آب استفاده شده در توالت، استخر یا دوش گرفتن، یا مصارف تجاری، کشاورزی یا صنعتی. فاضلاب همچنین به آب بارانی گفته می‌شود که روغن، چربی، نمک، جاده، مصالح یا مواد شیمیایی را از سطح زمین شسته و به آبراهه‌ها منتقل می‌کند. سازمان ملل تخمین می‌زند که ۸۰ درصد فاضلاب بدون تصفیه یا استفاده مجدد به اکوسیستم بازمی‌گردد.

کشاورزی یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان آب شیرین است و حدود ۷۰ درصد از آب مصرفی دنیا و ۹۰ درصد کشور را به عهده دارد. کشاورزی همچنین منبع اصلی آلودگی رودخانه‌ها و جویبارها است. یکی از راه‌هایی که کشاورزی باعث آلودگی آب می‌شود از طریق آب باران است. وقتی باران می‌بارد، آلاینده‌ها مانند کودها، ضایعات حیوانات و سموم دفع آفات از مزارع به داخل مجاری آب شسته می‌شوند و باعث آلودگی آب می‌شوند. آلودگی‌های حاصل از کشاورزی معمولاً حاوی مقادیر زیادی فسفر و نیتروژن هستند که موجب رشد جلبک می‌شوند. این جلبک‌ها سمومی تولید می‌کنند که باعث از بین رفتن ماهی، پرندگان دریایی و پستانداران دریایی می‌شود و به انسان آسیب می‌رساند. علاوه بر این، هنگامی که این شکوفه‌های جلبکی می‌میرند، باکتری‌های تولید شده در هنگام تجزیه جلبک‌ها از اکسیژن موجود در آب استفاده

تمامی اشکال زندگی در سیاره زمین به آب نیاز دارند. اما چون منابع آب در دسترس، محدود و بین انسان‌ها و اکوسیستم‌های طبیعی مشترک است، جوامع درباره سهم و کیفیت آبی که برای نگهداری اکوسیستم‌های طبیعی باید تأمین شود، دچار تأمل و دغدغه روزافزون شده‌اند. اکنون این دغدغه و ضرورت صیانت و حفاظت از آن، بسیار جدی‌تر از گذشته تلقی می‌شود. طرفه آنکه هرچه وضعیت ایران پرمخاطره‌تر شده است، هشیاری حکومت و مردمان در این باره کمتر. در ایران، با عبور از مرز بهره‌برداری بدون تنش یا کم‌تنش از منابع آب تجدیدپذیر که دو تا سه دهه پیش اتفاق افتاد و تقریباً قطع جریان لازم برای اکوسیستم‌ها در حال حاضر، خشک شدن تالاب‌ها و دریاچه‌های متعدد، تخلیه مخازن آب زیرزمینی و آلودگی آن‌ها و منابع آب سطحی، کاهش شدید رطوبت خاک، تشکیل کانون‌های انتشار غبار و ریزگرد و تشدید فرایند بیابان‌زایی در کشور مزمین شده است. نوشتار حاضر به دلایل بروز این وضعیت از دیدگاه رابطه آب و محیط زیست (سامانه پشتیبانی از حیات، اکوسیستم‌های خشکی و اکوسیستم‌های آبی) و اهمیت آن برای تداوم زندگی، می‌پردازد. به عبارتی، تمرکز این مقاله تحلیل رابطه‌های میان جامعه انسانی، منابع آب و اکوسیستم‌ها، برای روشن کردن چرایی و چگونگی اجبار به حفظ و احیای اکوسیستم‌های زندگی بخش است و آنکه چگونه این تلاش‌ها باید در مسیر مدیریت به‌هم‌پیوسته منابع آب بارز و برجسته باشد. زیرا، بنیادی‌ترین وظیفه در استفاده پایدار از یک سرزمین، به رسمیت شناختن وابستگی انسان‌های ساکن آن سرزمین به سامانه پشتیبانی‌کننده از زندگی است که بدون آن نه غذا، نه سوخت و چوب، نه حیات وحش، نه گرده‌افشانی گیاهان و نظایر آن وجود نخواهد داشت. این سامانه‌های دوام زندگی عبارت‌اند از: مناطق ساحلی، رودها، دریاچه‌ها، مصب رودها، آبخوان‌ها.

آب، آغاز و ادامه زندگی

از زمانی که موجودات تک‌سلولی حدود ۳٫۵ میلیارد سال پیش پا به عرصه زندگی گذاشتند، آب و انرژی مصرف کردند و رشد و تولید مثل کردند. تا هزاره‌های بعد، نوعی موازنه بین نیازهای زندگی و «آب شیرین در دسترس» بود. منظور از «آب شیرین در دسترس» یک درصد از کل منابع و ذخایر موجود آب در کره زمین است که به راحتی می‌توان از آن استفاده کرد. یعنی با اینکه ۷۵ درصد سطح زمین را آب فرا گرفته، ۹۸ درصد آن شور و فقط ۲ درصد شیرین و بیشتر آب‌های شیرین منجمد است و انسان و طبیعت فقط کمتر از ۱ درصد ذخایر آبی را می‌توانند استفاده کنند.

می‌کنند. این کمبود اکسیژن باعث ایجاد «مناطق مرده» در آبی می‌شود که ماهی‌ها نمی‌توانند در آن زندگی کنند

مواد نفتی، فاضلاب و رسوبات مواد شیمیایی و کودهایی که از طریق چرخه آب به درون دریا و پیکره‌های آبی می‌ریزند بدون شک حیات آبزیان و پرندگان و سایر جانداران محیط‌های آبی را به مخاطره می‌اندازند و مواد ناشی از پسماندها موجب رشد خزه‌های دریایی شده در نتیجه باعث نابودی حیات دریایی می‌گردد. از طرف دیگر آلودگی آب‌های زیرزمینی ناشی از نشت و نفوذ شیرابه در جایگاه‌های دفن زباله، از معضلات عمده‌ای است که مسائل بهداشتی زیست محیطی عدیده‌ای را ایجاد نموده است. در اثر فعل و انفعالات و واکنش‌های مختلف در درون گودال‌ها و انبارهای زباله و نزدیک بودن سطح بسته گودال‌ها به آب‌های زیرزمینی، شیرابه به سهولت در این آب‌ها نفوذ کرده و هرگونه مصارف آبی را غیر ممکن می‌سازد. این مسئله از آن جهت اهمیت بیشتری می‌یابد که در اغلب کشورهای در حال توسعه مانند ایران، جداسازی مواد سمی، صنعتی و بیماری‌زای مراکز بهداشتی درمانی، از پسماندهای شهری انجام نمی‌شود و مراکز دفع زباله، پذیرای هرگونه زوایدی هستند. به طوری که این مواد با ایجاد تغییرات نامطلوب در خواص فیزیکی و شیمیایی و بیولوژیکی کیفیت آب را پایین می‌آورند. نزول کیفیت آب در درجه اول جامعه انسانی را در معرض خطر قرار می‌دهد. به گزارش سازمان بهداشت جهانی تقریباً از هر سه نفری که در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند یک نفر آب آشامیدنی سالم در دسترس ندارد. هر سال سه میلیون کودک زیر ۱۰ سال بعلت کمبود آب سالم و امکانات بهداشتی از بین می‌روند.

در کشورهای جهان سوم ۸۰ درصد کل بیماری‌ها مربوط به مصرف آب آلوده است که ۳۳ درصد کل مرگ و میر در این کشورها را باعث می‌شود، یعنی در واقع ۲۵ هزار نفر در روز بدلیل استفاده از آب آلوده از بین می‌روند. در این میان، هزینه‌های اقتصادی تخریب محیط زیست بسیار زیاد است و همچنان افزایش می‌یابد. بر اساس مطالعات بانک جهانی برای کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هم‌اکنون این خسارت‌ها بین ۲/۱ درصد تولید ناخالص داخلی در تونس تا ۷/۱ درصد تولید داخلی در ایران برآورد شده است. تمام این خسارت قابل تبدیل به ارزش‌های پولی نیست و فقط بخشی از آن‌ها خود را در بودجه عمومی، بودجه خانوار، قدرت رقابت اقتصادی، و عدالت بین نسلی خود را نشان می‌دهد. در صورت ادامه روند موجود و زوال محیط زیست، بخش مهمی از این امکانات ممکن است در آینده در دسترس نباشد.

چرخه آب در «آب‌کره»

زمین سیاره‌ای از منظومه شمسی است که دارای اقیانوس‌هایی متشکل از آب مایع و بزرگ‌ترین مکانی است که حیات بر روی آن جریان دارد. از نظر جغرافیای فیزیکی، لایه‌های زمین عبارت‌اند از زیست‌کره، جوکره، سنگ‌کره و آب‌کره. زیست‌کره به آن قسمت از کره زمین گفته می‌شود که در آن زندگی وجود دارد. این لایه زیستگاه و پرورنده حیات انسان‌ها، حیوانات، پرندگان، ماهیان، خزندگان، حشرات، باکتری‌ها و سایر موجودات و اشکال حیات است. بیوسفر تا لایه‌ها و اقلش زیرین زمین که ریشه‌های درختان و دیگر موجودات زنده در آن است، ادامه دارد. بیوسفر در اراضی سخت لیتوسفر (سنگ‌کره) فقط تا عمق چندمتری ادامه دارد، به استثنای برخی انواع باکتری‌ها که در لایه‌های عمیق‌تر نیز حضور دارند. زیست‌کره در لایه‌های آب‌کره، جوکره و سنگ‌کره قرار دارد. آب‌کره یا هیدروسفر مجموعه آب موجود در زیر، رو و فضای یک سیاره است. زمین تنها سیاره در نظام شمس است که مقادیر زیاد آب مایع در سطح آن وجود دارد. میان آب‌کره و دیگر لایه‌های زمین رابطه متقابلی است که در اینجا تمرکز بر رابطه بین آب‌کره و زیست‌کره است.

آب‌کره منشأ زندگی و تداوم آن در کره زمین است و از دو بخش ثابت و متحرک تشکیل شده است. آب شور اقیانوس‌ها بخش اعظم ذخایر آبی ثابت کره زمین یا آب‌کره را تشکیل می‌دهند. بخش عمده منابع آب شیرین نیز به صورت ثابت است

که در قطب‌ها یا اعماق زمین قرار دارد و به راحتی در دسترس نیست. با تبخیر آب از اقیانوس‌ها و سایر پیکره‌های آبی، ذخایر متحرک آب شیرین و پاک در چرخه آب وارد می‌شوند. آب تبخیرشده در این چرخه در جو زمین حرکت می‌کند. بخار آب متراکم و تبدیل به ابر می‌شود، می‌بارد و در سطح و زیر زمین حرکت می‌کند و دوباره به اقیانوس می‌پیوندد. حجم آب ورودی به این چرخه در طول یک سال نسبت به کل ذخایر آب کره زمین بسیار بسیار کم (حدود چهارصدم درصد حجم آب کره) است. آب ورودی به چرخه آب در طبیعت با توده‌های آب و هوایی، اقیانوس‌ها و دریاها، کوه‌ها و دشت‌ها ارتباط مستمری دارد. مبنای آب تجدیدپذیر، همین چرخه آب است (البته پس از کسر بارش‌های مربوط به اقیانوس‌ها) که به شکل کارآمدی آب را در زیست‌کره در دسترس جانداران و موجودات سطح خشکی‌ها، از جمله انسان، قرار می‌دهد. نسبت آب تجدیدپذیر ۲۰ درصد از کل حجم آب در گردش سالانه بدون در نظر گرفتن تبخیر و نزدیک به ۸ درصد پس از کسر تبخیر از سطح خشکی‌هاست. بدین ترتیب حجم منابع تجدیدپذیر آب در قاره‌ها با کسر تبخیر ۴۴ هزار و ۸۰۰ میلیارد مترمکعب در سال است که ۹۵ درصد آن به صورت جریان‌های سطحی ظاهر و فقط ۵ درصد آن به صورت نفوذ مستقیم در آبخاوها (ذخایر آب زیرزمینی) ذخیره می‌شود. از این نظر است که ذخایر آب شیرین قابل دسترس زیست‌کره، محدود تلقی می‌شود. بهره همه قاره‌ها و کشورهای از این منبع محدود، یکسان نیست. از این نظر توجه به امکانات و محدودیت‌ها الفبای مدیریت جدید آب است. سهم ایران از سطح خشکی‌های جهان ۱،۲ درصد و از جمعیت جهان یک درصد و از آب تجدیدپذیر ۰،۳ درصد است. با توجه به کاهش میانگین بارش‌ها در دو الی سه دهه گذشته و کاهش بیشتر روان‌آب‌ها نسبت به بارش‌ها، برآوردها از منابع آب تجدیدپذیر ایران رو به کاهش است.

آب تجدیدپذیر، محصول چرخه آب

توجه به امکانات و محدودیت‌های آب تجدیدپذیر، الفبای مدیریت جدید آب و ابزارهای مهم ارزیابی و نمره‌دهی آن شناخته می‌شود. درحالی که جمعاً حدود ۱۰ درصد از منابع آب تجدیدپذیر جهان در هرسال برای استفاده‌های مختلف برداشت می‌شود، این نسبت برای کشور ایران بیش از ۸۰ و حتی ۹۰ درصد اعلام شده است. اما برآستی چرا با تاکید توصیه می‌شود که هر جامعه در هر مکانی باید برای حفظ پایداری طبیعی خود با منابع آب تجدیدپذیر سازگار شود؟ چون با ناسازگاری، جامعه امنیت آبی خود را در معرض مخاطراتی قرار می‌دهد که برخی از آن‌ها در ایران و چند کشور دیگر - بدون توجه به خشکسالی و ترسالی - در طول چند دهه گذشته تجربه شده و در صورت عدم اصلاح سیاست‌ها و رویه‌ها، این روندها ابعاد وسیع‌تر و مهیب‌تری نیز خواهند یافت. مخاطره اصلی، پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افزایش ناترازی مستمر میان عرضه و تقاضای آب است. دیگر مخاطره‌های سنتی چرخه آب شامل سیل و خشکسالی و رانش زمین و مخاطره‌های جدیدتر ناشی از نشست زمین، خشک شدن تالاب‌ها، کاهش رطوبت خاک و توسعه محل‌های پیدایش گردو غبار، آلودگی منابع آب و باران‌های اسیدی است که معمولاً در فرایند توسعه جوامع شدت یافته و بطور مستقیم یا با واسطه، تحت تأثیر نشانگر تنش آبی، می‌توانند بیشتر فعال شوند و بر جامعه آثار مخرب‌تری برجای بگذارند. اما نشانگر تنش آبی چیست؟

برای مشخص کردن درجه و میزان ناسازگاری هر کشور با منبع آب تجدیدشونده‌اش، سازمان ملل ۵ درجه برای شدت مخاطره‌ها قائل شده است. یعنی کشورهای بدون تنش، کشورهایی هستند که کمتر از ۲۵ درصد آب تجدیدپذیر خود استفاده می‌کنند، کم تنش (۲۵ تا ۵۰ درصد)، تنش متوسط (۵۰ تا ۷۵ درصد)، تنش زیاد (۷۵ تا ۱۰۰ درصد) و بحرانی (بیش از ۱۰۰ درصد). بنابراین اگر بخواهیم به عقب برگردیم، کشور ایران که در دهه ۱۳۴۰ «کم‌تنش» محسوب می‌شد، در دهه ۱۳۷۰ به کشورهای با «تنش متوسط» پیوست، اکنون در زمره جوامع با «تنش زیاد» است و ممکن است قبل از چند دهه به گروه «بحرانی» ملحق شود.

برای اطمینان از محیط زیست آبی پایدار برای جامعه و اکوسیستم‌ها، به توسعه محیط سیاست‌گذاری برای حکمرانی بهتر آب، نیاز است. منظور بر خورداری از اطلاعات مناسب و سامانه‌های مدیریتی دارای برنامه مشخص با کارآمدی و قابلیت اجرا و ارزیابی است.

آب و اکوسیستم

اکوسیستم مجموعه‌ای از موجودات زنده و محیط زندگی آن‌هاست. اکوسیستم‌ها دارای ساختار ترکیبی از کارکردهای بهم‌پیوسته‌اند که توسط میلیون‌ها موجود زنده متفاوت ایجاد می‌شود. سامانه‌های انسان‌ساخت در مقام مقایسه با اکوسیستم‌ها، مجموعه ساده‌ای با اثربخشی محدود است. بزرگ‌ترین اکوسیستم شناخته‌شده، زیست‌کره است. اکوسیستم‌های زیست‌کره به دو دسته بزرگ اکوسیستم‌های آبی و اکوسیستم‌های خاکی تقسیم می‌شوند.

اکوسیستم خشکی، اکوسیستم آبی (آب سبز و آب آبی)

در یک آبخیز/حوضه آبریز، بارش بین طبیعت و جامعه انسانی و بین سامانه خشکی و آبی به اشتراک گذاشته می‌شود. بنابراین آبخیز، حوضه واحدی است که در آن توازن بین انسان و طبیعت می‌تواند محقق شود. تمامی بارش‌ها بعد از رسیدن به سطح زمین به دو بخش آب سبز و آب آبی تقسیم می‌شود. آب سبز جریان آب تبخیرشده‌ای است که اکوسیستم‌های خشکی را پشتیبانی می‌کند و آب آبی روانابی است که اکوسیستم‌های آبی را پشتیبانی می‌کند و برای مصارف انسانی در دسترس است.

سامانه جریان آب سبز بیانگر آب مصرفی جنگل‌ها، مراتع و اراضی دیم‌کاری است. به طور کلی این آب اکوسیستم‌های خشکی را و به طور اخص تولیدات دیم را برقرار نگاه می‌دارد. تولید دیم ۶۰ درصد تولید مواد غذایی دنیا را تشکیل می‌دهد. این نسبت برای کشور ایران به دلیل شرایط اقلیمی و مدیریتی آن حدود ۱۰ درصد است. آب آبی از بالای بلندی‌ها به پایین، از زمین به سیستم‌های آبی در جایی که برای مصارف جوامع انسانی در دسترس است، جریان می‌یابد. با برداشت آب برای پشتیبانی از فعالیت‌های وابسته به آب انسان، آب آبی، ذخیره‌سازی و استحصال می‌شود و به مناطق شهری و صنعتی انتقال می‌یابد.

اکوسیستم‌ها، حتی آن‌هایی که سکونتگاه برای گیاهان و جانوران در بیابان فراهم می‌کنند، به آب وابسته‌اند. برخی از اکوسیستم‌ها مانند جنگل‌ها، باتلاق‌ها، یا مراتع، به آب باران و برخی دیگر مانند تالاب‌ها، به آب زیرزمینی یا تلفیق متفاوتی از آب شور و شیرین در اکوسیستم‌های ساحلی وابسته‌اند.

دهش‌های محیط زیستی

اکوسیستم‌ها نهاده‌های اساسی برای بشر مانند توسعه اقتصادی-اجتماعی و سامانه پشتیبانی از زندگی تأمین می‌کنند. نهاده‌هایی برای توسعه اقتصادی-اجتماعی با استفاده از ظرفیت مولد اکوسیستم‌های خشکی (مانند هیزم، دارو و گیاه) و اکوسیستم‌های آبی (ماهی، غذاهای دریایی و نظایر آن) ارائه می‌شود. ظرفیت مولد این اکوسیستم‌ها باید حفظ شود.

اکوسیستم‌های خشکی نقش اساسی در فرایند تولید روان آب به عهده دارند، چون آن‌ها مقادیر کلانی از آب سبز را مصرف می‌کنند (یعنی دو سوم بارش‌ها بر خشکی‌ها) و در ازای آن هنگام بارش و ایجاد رواناب تأثیر خود را بر متعادل‌سازی جریان آب آبی می‌گذارند. به عنوان مثال هم‌کنون جنگل‌زدایی آفریقای جنوبی فعالیت‌های بالقوه کاهنده روان آب‌ها عنوان می‌شود. چنان‌که اشاره شده، خدمات اکوسیستمی، علاوه بر پشتیبانی از حیات، به طور مستقیم جنبه‌های مولد برای توسعه اقتصادی و اجتماعی نیز دارد. اکوسیستم‌های مناظر طبیعی ممکن است بر اساس خصوصیاتشان کاملاً از یکدیگر متفاوت باشند، بر اساس تفاوت اصلی میان مراتع و جنگل‌ها و بر اساس خصوصیات پوششی با گونه‌های غالب که با تغییر آب و هوا تغییر می‌کنند. سامانه‌های آبی و اکوسیستم‌های آبی که از آن‌ها میزبانی می‌کنند، نه تنها منافع «در جریان» مانند استفاده‌های تفریحی، تریبری، رقیق‌سازی آلوده‌کننده‌ها، ایجاد سکونتگاه‌هایی چون تالاب عرضه می‌کنند، بلکه منابع زنده‌ای مانند ماهی، پرندگان آبرزی، صدف‌دارها و غیره از آن‌ها صید می‌شوند. دهش‌های محیط زیستی مهمی در چرخه آب بعضاً مربوط به تالاب‌ها است.

این تالاب‌ها می‌توانند در خشکی یا در مناطق ساحلی باشند. وسعت تالاب‌های جهان ۵۷۰ میلیون هکتار است که تقریباً چهار دهم درصد مساحت خشکی‌های کره زمین را تشکیل می‌دهند. طبق تقسیم‌بندی کنوانسیون رامسر ۴۲ تیپ تالاب در سه دسته اصلی «تالاب‌های ساحلی-دریایی»، «تالاب‌های داخل خشکی» و «تالاب‌های مصنوعی» در جهان وجود دارد. ۳۰ درصد گیاهان و جانوران کره زمین در تالاب‌ها زندگی می‌کنند و تالاب‌ها ۲۰ درصد وزن خود قابلیت ذخیره‌سازی کربن دارند. خدمات محیط زیستی تالاب‌ها در مسیر توسعه اقتصادی و اجتماعی معمولاً در چهار گروه تأمین و تدارک (آب و غذا)، تنظیم و حفاظت (ریزغبار، امواج دریا و سیل، تغییرات آب و هوایی، آلودگی‌ها و امراض)، پشتیبانی (چرخه غذایی و گرده‌افشانی) و فرهنگی (احساس آرامش، تفریح و تفرج و احترام به طبیعت) مورد توجه قرار می‌گیرند. در گذشته دیدگاهی منفی به تالاب‌ها وجود داشت و با توجه به سابقه بیماری‌هایی چون مالاریا، عموم معتقد بودند که آن‌ها مکانی بی‌ارزش و حتی زبان‌بار و محل پرورش حشرات موزی و موجب آلودگی‌های محیط زیستی‌اند. اما امروز دیدگاه‌ها در حال تغییر است و حتی متخصصان اقتصاد محیط زیست ارزش تالاب‌ها را ده برابر جنگل‌ها و دویست برابر زمین‌های زراعی برآورد می‌کنند. در ایران بیش از ۸۴ تالاب با اهمیت بین‌المللی با وسعت تقریبی ۳ میلیون هکتار شناسایی که از بین آن‌ها تاکنون ۳۵ تالاب در قالب ۲۴ عنوان با مساحت یک میلیون و نیم هکتار در کنوانسیون رامسر ثبت شده‌اند. در حال حاضر ۶ تالاب بین‌المللی به لحاظ شرایط در وضعیت مطلوبی نیستند و در لیست منتهو به عنوان تالاب‌های در معرض خطر قرار گرفته‌اند.

واژه «خدمات» در اصطلاح «خدمات اکوسیستمی» مضمون اقتصادی دارد. جنبه قابل اندازه‌گیری و سنجش دارد تا برای مخاطبان عمومی و حتی برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران بیشتر قابل لمس کردن باشد. این کارکردها ارزش اقتصادی و مالی دارند و می‌توانند برای تعریف و راه‌اندازی کسب و کارها مورد توجه قرار گیرند. این دیدگاه در طرح حفاظت از تالاب‌های ایران از سال ۱۳۸۴ بوده، در ۳ پایلوت اولیه اجرا شده، برای ۱۴ تالاب برنامه تهیه شده و برای ۴ تالاب دیگر در دست تهیه است. در همین طرح، پرداختن به موضوع «تدوین طرح‌های کسب و کار» و «پرداخت برای خدمات اکوسیستمی» قرار است به طور پایلوت آغاز شود، با این دیدگاه که چنانچه

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ به گزارش سازمان بهداشت جهانی تقریباً از هر سه نفری که در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند یک نفر آب آشامیدنی سالم در دسترس ندارد. هر سال سه میلیون کودک زیر ۱۰ سال به علت کمبود آب سالم و امکانات بهداشتی از بین می‌روند.

▶ در کشورهای جهان سوم ۸۰ درصد کل بیماری‌ها مربوط به مصرف آب آلوده است که ۳۳ درصد کل مرگ و میر در این کشورها را باعث می‌شود، یعنی در واقع ۲۵ هزار نفر در روز به دلیل استفاده از آب آلوده از بین می‌روند. در این میان، هزینه‌های اقتصادی تخریب محیط زیست بسیار زیاد است و همچنان افزایش می‌یابد.

▶ اکوسیستم‌ها مقادیر زیادی منابع تجدیدپذیر و خدمات اکوسیستمی تولید می‌کنند که به‌زیستی جامعه انسانی بر پایه آن‌ها استوار است. استفاده انسانی از این منابع و خدمات به وجود، نگهداری و بهره‌برداری از اکوسیستم‌های چندکاره‌ای وابسته است که گردش آب در آن‌ها به مثابه «جریان خون» در بدن، حیاتی است.

▶ سیلاب‌ها و رسوب‌های همراه آن‌ها می‌توانند زیست‌بوم‌های طبیعی را دوباره از آب فراوان کنند و باعث انباشت خاک حاصل‌خیز برای گیاهان (شامل نباتات غذایی) باشند.

بسیستم، برای توسعه زیرساخت‌های آبی در اثر عوامل متعددی که برجسته‌ترین آن‌ها جمعیت‌شناسی، سیاسی و اقتصادی بودند، اقداماتی انجام شد. این اقدامات به تغییرات بسیار هیدرواکولوژیکی با طیف وسیعی از پیامدها منجر شد.

فشار مستمر ناشی از برداشت آب برای پشتیبانی از توسعه جوامع انسانی، باعث تخریب تنوع زیستی و زیست‌بوم‌های وابسته به آب در سراسر جهان شده است. هم‌زمان با آن زوال کیفی آب و افزایش درجه حرارت باعث کاهش ظرفیت زیستگاه‌های حیاتی می‌شود و به سرعت گونه‌هایی را نابود می‌کند. نواحی واقع در مجاورت آبراهه‌ها پاک و هموار می‌شوند، و زیستگاه‌های حاشیه‌ای، غنی از تنوع محیط زیستی، به آسانی از دست می‌روند. در شرایطی که ارزیابی اقتصادی از چنین محدوده‌هایی قابل انجام است، این ارزیابی نمی‌تواند پیچیدگی به لحاظ اکولوژیکی ناشناخته‌ای را که جزء ذاتی تصمیمات انسانی درباره نحوه استفاده و مدیریت آب و خاک است در خود منعکس کند.

در چند دهه آینده پیش‌رسان‌های قوی به صورت ادامه رشد جمعیت، جهانی شدن، صنعتی شدن و تلاش برای محو فقر و گرسنگی قابل پیش‌بینی هستند که حتی تغییرات محیط و مناظر طبیعی را بیشتر می‌کنند. همه این‌ها ورود به رویکردهای منطقی‌تر به محیط زیست را الزامی می‌سازد، چگونه؟ با در نظر گرفتن موضوعاتی که به یکدیگر وابسته‌اند.

کیفیت آب ورودی به اندازه کمیت آب بااهمیت است. تغییرات زیست‌بوم ممکن است در اثر تغییرات جزئی در کیفیت آب باشد. آلودگی‌های چندگانه معمولاً به طور هم‌افزایی با هم ترکیب می‌شوند و پیامدهای شدت یافته یا متفاوتی بروز پیدا می‌کند، نسبت به آثار جمعی که هر آلوده‌کننده به صورت تفکیکی ممکن است داشته باشد. استمرار ورود آلودگی‌ها، سرانجام از تاب و توان تحمل زیست‌بوم فراتر می‌رود و به خسارت‌های فراوان و احتمالاً برگشت‌ناپذیری ختم می‌شود. سامانه‌های آب زیرزمینی به ویژه منابع آب شیرین آسیب‌پذیر هستند؛ وقتی آلوده شدند، برگشت به شرایط قبلیشان، تقریباً ناممکن است.

مدیریت سازگار اکوسیستم‌محور

برای اطمینان از محیط زیست آبی پایدار برای جامعه و اکوسیستم‌ها، به توسعه محیط سیاست‌گذاری برای حکمرانی بهتر آب، نیاز است. منظور برخورداری از اطلاعات مناسب و سامانه‌های مدیریتی دارای برنامه مشخص با کارآمدی و قابلیت اجرا و ارزیابی است. محیط زیست آبی شامل مناطق ساحلی، رودها، دریاچه‌ها، مصب رودها، آب زیرزمینی، آب موجود در خاک و حتی جو زمین، جزئی از چرخه آب هستند. مدیریت این محیط برای منفعت پایدار انسان آشکارا به توسعه سیاست‌های محیط زیستی مشوق سلامت اکوسیستم‌ها و ایمنی انسان‌ها نیازمند است، طبق مدیریت و بهره‌برداری از تسهیلات و سامانه‌های مرتبط. در دهمین سمپوزیوم بین‌المللی رودها و کنفرانس نیاز محیط زیستی، برگزار شده در بریس‌بین استرالیا، در ۳ تا ۶ سپتامبر ۲۰۰۷ حدود ۷۵۰ دانشمند، اقتصاددان، مهندس، مدیر منابع و سیاست‌گذار از ۵۰ کشور بیانیه معروف به «بیانیه بریس‌بین» را صادر کردند که نکات کلیدی آن درباره اهمیت، اختطارها، توجهات و تدابیر لازم، در ۱۵ بند تنظیم شد که در تدوین شیوه مدیریتی مورد نظر در این بخش، از آن‌ها نیز استفاده شده است. در مجموع شیوه مدیریتی مطلوب باید دارای جامعیت و کل‌نگری، توانمندی از نظر تشخیص دادوگرفت میان کارکردهای مختلف اکوسیستمی و توانمندی از نظر اصول مدیریت تطبیق‌پذیر با توجه به یادگیری اجتماعی، انعطاف‌پذیری و تاب‌آوری اکوسیستم‌ها باشد.

جامع‌نگری

از دهه ۱۹۷۰ توجه به آثار توسعه منابع آب بر محیط زیست جلب شد و روش‌هایی برای ارزیابی اثر محیط زیستی طرح‌های آب بسط و گسترش پیدا کرد. در این میان کوشش‌های به مراتب کمتری صرف ارزیابی آثار محیط زیستی استراتژی‌های مدیریت منابع آب شد که لازم است به ویژه در کشور ایران، این کاستی برطرف شود. به علاوه قبلاً اکوسیستم‌های خشکی به طور سنتی به عنوان بخشی از کاربری اراضی

معیشت جوامع محلی و بومی با محیط زیست و تالاب گره بخورد، این جوامع خود به بهترین شکل ممکن وظیفه حفاظتی خود را انجام می‌دهند. به تبعیت از این دیدگاه، ممکن است مناطقی بتوانند به نحوی اداره شوند که نیازشان به منابع عمومی و دولتی کمتر شود و به ظرفیت‌ها و امکانات محلی متکی شوند. این برنامه برای ۵ تالاب «کانی برزان» آذربایجان غربی، «زریوار» کردستان، «چغاخور» چهارمحال بختیاری، «حله» بوشهر و «شادگان» خوزستان در دست تهیه و یا تدوین شده است. بنیادی‌ترین وظیفه در استفاده پایدار از یک سرزمین، به رسمیت شناختن وابستگی انسان‌های ساکن آن سرزمین به سامانه پشتیبانی‌کننده از حیاتی است که بدون آن نه غذا، نه سوخت و چوب، نه حیات وحش، نه گرده‌افشانی گیاهان و نظایر آن وجود نخواهد داشت. مناطق ساحلی، رودها، دریاچه‌ها، مصب رودها، آبخوان‌ها، اجزایی از چرخه آب هستند که فواید زیادی برای جوامع انسانی دارد. فوایدی چون ماهی‌گیری، ترابری، فعالیت‌های تفریحی.

ناسازگاری و دستبرد به اکوسیستم‌ها

در قرن گذشته، منابع آب برای افزایش رفاه اقتصادی و اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت، بدون آنکه سازگاری آن با پایداری اکوسیستم‌های حیاتی مورد توجه قرار گیرد. شهرنشینی و سایر تغییرات در کاربری اراضی، عملیات کشاورزی نادرست، و صنعتی شدن از فعالیت‌هایی بودند و هستند که می‌توانند رژیم‌های کمی و کیفی آب را در زیست‌بوم‌ها تغییر دهند و در نتیجه آن‌ها را به شکل نامطلوبی دچار دگرگونی سازند. مداخلات انسانی از نظر تاثیرات اکوسیستمی آب مدخل‌های متعددی دارد، برخی به صورت مستقیم از طریق مداخله در جریان‌ها و مسیرهای محلی آب و برخی غیرمستقیم از طریق مداخله در نفوذپذیری خاک، پوشش گیاهی و تولید روان‌آب. چون کارکردهای اکولوژیک آب به طور مستمر توسط فعالیت‌های انسانی به صورت تغییر کاربری اراضی، تولید زیست توده، آلودگی و زوال کیفیت آب دچار اختلال می‌شود، مقابله با به هم پیوستگی زیستی بین آب شیرین در گردش و اکوسیستم‌ها چالشی کلیدی است. بر این اساس، بین کارکردهای گوناگون آب، نیاز به «دادوگرفت» است، وظیفه‌ای که انجام آن حتی از تلاش‌های متعارف برای تحویل آب به خانوارها، صنعت و کشاورزی پیچیده‌تر است.

آب، غذا و مواد اولیه لازم برای امنیت معیشتی انسان، از محیط زیست پیرامون مراکز جمعیتی سرچشمه می‌گیرد. هر چند که این منابع نمی‌توانند بدون تغییر دادن بخش‌هایی از مناظر طبیعی (حفر چاه‌ها، انتقال آب با تونل، ساخت سدهای مخزنی، وجین کشتزارها، پاک‌سازی جنگل برای استفاده از چوب، زه‌کشی، تسطیح اراضی و نظایر آن) مورد بهره‌برداری واقع شوند. این تغییرات اکوسیستم‌های محلی را به هم می‌زند. هرچقدر غذای بیشتری برای تغذیه جمعیت رو به رشد باید تولید شود، اول به مصرف کود شیمیایی و بعد علف‌کش‌ها تکیه دارد تا محصولات گیاهی بیشتری تولید شوند. آب استحصال شده پس از استفاده به صورت فاضلاب و آب برگشتی به سیستم منابع آب بازمی‌گردد، مگر آنکه روی آن در حد بالایی عملیات پالایش انجام شود. آب آبی همچنین برای آبیاری برداشت می‌شود. طی استفاده از بخشی از این آب - بهره‌برداری مصرفی - به جریان آب سبز برمی‌گردد در شرایطی که مازاد آن (بخش مصرف‌نشده) آب برگشتی به آب آبی را تشکیل می‌دهد. آب برگشتی به طور معمول با موارد شیمیایی عملیات کشاورزی و مواد غذایی موجود در خاک آلوده می‌شود. در مناطق خشک که برای تولید کشاورزی، اراضی «آبیاری» می‌شوند، این اقدام نیز به آثار جنبی محیط زیستی می‌انجامد (خوراک‌وری، آلودگی آب، زهدار شدن اراضی، شوری خاک و آب و نظایر آن). برخی از این آثار قابل اجتناب و برخی اجتناب‌ناپذیر است.

تولید پسماند (زباله‌های انسانی، صنعتی و...) نیز موجب به هم ریختگی بیشتر اکوسیستم‌های محلی می‌شود. با رشد جمعیت این به هم ریختگی تشدید می‌شود، و آثار جنبی اکولوژیکی افزایش می‌یابد که توجه بیشتر بخش‌هایی از اقشار اجتماعی را به اهمیت این موضوعات جلب می‌کند.

توسعه انسانی به طور جدانشدنی با ذخیره‌سازی و کنترل آب همراه است. طی قرن

حجم منابع تجدیدپذیر آب در قاره‌ها با کسر تخمیر ۴۴ هزار و ۸۰۰ میلیارد مترمکعب در سال است که ۹۵ درصد آن به صورت جریان‌های سطحی ظاهر و فقط ۵ درصد آن به صورت نفوذ مستقیم در آبخوان‌ها (ذخایر آب زیرزمینی) ذخیره می‌شود. از این نظر است که ذخایر آب شیرین قابل دسترس زیست‌کرو، محدود تلقی می‌شود.

محلی است. مشابه «موازنه اکوسیستمی»، انگاره حفاظت بیشتر از اکوسیستم‌ها به طور ثابت و متواتر به تدریج جای خود را به رویکردهای مدیریت اکوسیستم‌محور داده است.

می‌دانیم مدیریت آبخیزها به عنوان دارایی نیز مطرح است. برخی از این خدمات با یکدیگر هم‌فرونی دارند و برخی در تعارض‌اند. بنابراین، انجام دادگرفت هدفمند از دیدگاه انسانی لازم است تا موازنه جدیدی در محیط طبیعی اکوهیدرولوژیکی، ریشه‌دار شود. خدمات اکوسیستمی و منابع آب باید به شکل به هم پیوسته مدیریت شود. آبخیز و آبریز باید به روشی تطبیقی مدیریت شوند تا تاب‌آوری سامانه پشتیبانی از حیات در قبال حوادث غافلگیرکننده و تکانه‌ای، حفاظت و از سوختن دادن اکوسیستم‌ها به سمت شرایط آسیب‌پذیر تر، پرهیز شود.

تعیین و ارتقای معیارها

معیارهایی برای حفاظت از ظرفیت تولید پایدار پشتیبانی از زندگی، باید انتخاب و ارتقاء پیدا کنند. این به معنی تشخیص کارکردهای کلیدی برای تولید کالاهای اجتماعی و اقتصادی مهم، خدمات اکوسیستم‌های خشکی مهم از نظر اکولوژیکی، کالاهای اجتماعی و اقتصادی مهم اکوسیستم آبی و خدمات اکوسیستمی آبی مهم از دیدگاه‌های مختلف، ضروری است. در این میان، سیل و خشک‌سالی نوعی به هم ریختگی اکوسیستم است که می‌تواند پیامدهای زیادی بر زیست‌بوم‌های تالابی و جنگلی داشته باشد. دوره‌های خشک‌سالی و سیل، بخش طبیعی زیست‌بوم‌ها هستند و زیست‌بوم‌ها خود را با آن‌ها سازگار می‌کنند و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند. سیلاب‌ها و رسوب‌های همراه آن‌ها می‌توانند زیست‌بوم‌های طبیعی را دوباره از آب فراوان کنند و باعث انباشت خاک حاصل خیز برای گیاهان (شامل نباتات غذایی) باشند. انسان از طریق فعالیت‌های رژیم‌های به هم‌ریزی که موجودات زنده را در طول زمان تغییر می‌دهد، به وجود می‌آورد. به هم ریختگی متنوع است: به هم ریختگی طبیعی، غیرطبیعی، و ترکیبی. بنابراین نیاز به تأمین «کشسانی یا انعطاف‌پذیری» کافی اکوسیستم نسبت به تغییرات ناگهانی در شرایط محیطی مانند طوفان، آتش‌سوزی، خشک‌سالی یا حوادث ناگهانی آلوده‌کننده وجود دارد. اکولوژیست‌ها از این «کشسانی» به عنوان «تاب‌آوری» نسبت به به هم ریختگی یاد می‌کنند.

بهره‌سختن

آب از طریق کارکردهای گوناگونش، نقش‌های چندگانه‌ای در دینامیک اکوسیستم‌ها و سامانه‌های اجتماعی دارد. کارکرد تعیین‌کننده و اکسیر زندگی اکوسیستم‌های خشکی، به عنوان حامل مواد غذایی، و اکوسیستم‌های آبی به عنوان به عنوان زیستگاه. در سامانه‌های اجتماعی آب کارکردهای اجتماعی بنیادی برای پشتیبانی زندگی انسان، تولید غذا و تولید انرژی و به عنوان محیط واسط برای حمل‌ونقل و ترابری و حلالی روان و جاری وجود دارد. اکوسیستم می‌تواند «عامل تولید» اصلی و پویایی برای توسعه اجتماعی و اقتصادی باشد. اکوسیستم‌ها مقادیر زیادی منابع تجدیدپذیر و خدمات اکوسیستمی تولید می‌کنند که بهزیستی جامعه انسانی بر پایه آن‌ها استوار است. استفاده انسانی از این منابع و خدمات به وجود، نگهداری و بهره‌برداری از اکوسیستم‌های چندکاره‌ای وابسته است که گردش آب در آن‌ها به مثابه «جریان خون» در بدن، حیاتی است. در این زمینه، چگونگی حفظ تاب‌آوری سامانه پشتیبانی‌کننده از زندگی آبخیز یا به طور مشخص کارکردهای کلیدی تولیدی آن سامانه، مهم است و باید در برنامه‌ها به آن توجه شود. موضوع کلیدی، تأمین و توسعه ظرفیت نهادی برای ایفای وظیفه برجسته در این خصوص، یعنی «مدیریت سازگار آبریزمحور» با هدف حرکت به سمتی است که حق انتخاب‌ها را برای آینده به طور مطمئنی، بتوان حفظ کرد. باید از فروپاشی و نابودی کامل سیستم به هر طریقی اجتناب کرد تا هم از تزلزل بیشتر معیشت اقشار آسیب‌پذیر جوامع محلی کاسته و هم منابع آب و خاک برای نسل آینده حفاظت شود. ■

عنوان می‌شدند، بدون توجه به مقادیر عمده آبی که آن‌ها از طریق فتوسنتز مصرف می‌کنند. اما توجه به آب سبزی، اکوسیستم‌های خشکی را در برنامه‌های مشترک مدیریت به هم پیوسته آب و خاک حائز اهمیت کرده است.

تاکنون، مهندسان عمران و محیط زیست به مطالعه بخشی از سیستم و طراحی اجزای مشخص یک سامانه مهندسی توجه داشته‌اند. از حالا به بعد، توجهات فراتر از کارکرد اجزای منفرد می‌رود و کارکرد کل سیستم‌ها و تعامل سیستم‌ها با یکدیگر در نظر گرفته می‌شود - برای نمونه، به تأثیر بهره‌برداری از طرح‌های بزرگ آبی بر مصب رودخانه و ماهی‌گیری ساحلی توجه می‌شود، بر این اساس آبی که به دریا می‌ریزد، «تلف» نمی‌شود، چون این درک به وجود آمده که تغییر جریان آب به سمت اکوسیستم‌های آب و مصب رودخانه‌ها بر کارکرد آن‌ها تأثیر دارد و باید برای آنها نیز سهمی قائل بود.

توانایی در تشخیص دادگرفت‌ها

در مواقع کمبود آب، کاهش آب تخصیص‌یافته مجموعه‌ای از مصارف به منظور حفظ وضعیت مناسب مورد نظر ضرورت پیدا می‌کند. این ممکن است موجب بروز تعارض و یا دادو گرفت میان مصارف شود. در چنین مواقعی به همکاری سطح بالایی میان مدیران آب، مصرف‌کنندگان، و اکولوژیست‌ها ضروری است تا تشخیص داده شود چه مقدار آب از یک مصرف - بدون اثرگذاری غیر قابل جبران - می‌تواند کسر شود. یعنی، چنان‌که از هم‌کنشی انسان‌ها و پدیده‌های اکولوژیکی در سامانه پشتیبانی از زندگی برمی‌آید، دادوگرفتی باید در فرایندهای مدیریت به هم پیوسته اتفاق بیفتد. در این فرایند، باید به ابعاد مهم بالادست/پایین دست توجه شود. بخش بالادستی آبخیز (آبریز) میزان تعدادی فعالیت متأثر از آب است، شامل تغییر کاربری اراضی، تعدیل جریان‌ها، بار آلودگی، و نظایر آن. همه آن‌ها با هم بر جریان رودخانه، از نظر تغییرات فصلی و کیفیت جریانی که به منطقه پایین دست می‌رود، اثر می‌گذارند. گروه‌داران (Stakeholders) پایین دست در تعدادی از فعالیت‌ها و پدیده‌های وابسته درگیرند: هم در استفاده مستقیم برای مصارف خانگی، خدمات شهرداری‌ها، صنعت، کشت آبی و نظایر آن و هم خدمات اکولوژیکی در تالاب‌های مجاور آبره‌ها، اکوسیستم‌های آبی و اکوسیستم‌های ساحلی. دو نقطه تمرکز مکمل در مقیاس اکوسیستم باید از یکدیگر تفکیک شوند: در یک طرف حفظ یک اکوسیستم در مکان معین برای نیازهای مشخص جامعه محلی؛ و در طرف دیگر، هنگامی که تمرکز بر ظرفیت تولید پایدار سامانه حیات در مقیاس آبخیز/آبریز قرار دارد. به همین منظور، ایجاد ظرفیت انسانی و نهادی برای انجام بررسی‌ها و مشارکت فعال گروه‌داران و یادگیری از تجربیات گذشته و مستندسازی آن‌ها، در فرایند تشخیص و تصمیم‌گیری درباره دادوگرفت‌ها، توصیه می‌شود. می‌توان تعارض رو به افزایشی را بین استفاده‌های «در جریان» و «خارج از جریان» آب برای حفاظت از اکوسیستم‌ها پیش‌بینی کرد. مطالعات نقش آب در اکوسیستم‌ها، توانایی ما را برای ارزش‌گذاری آن و درک فرایندهای اکوسیستمی بزرگ‌مقیاس، درازمدت و میزان جریان آب مورد نیاز آن‌ها ارتقا داده است.

مدیریت تطبیق‌پذیر

انگاره متعارف قبلی برای تأمین «موازنه اکوسیستمی»، یعنی ثبات دائمی و حفاظت مطلق، امروز دیگر نمی‌تواند هواداری داشته باشد، چون انسان آموخته است که با تغییر زندگی کند. پژوهش تأثیرگذار در این تغییر نگاه از آن «واندر لی یو و همکاران» است که مفهوم‌سازی «هم‌تحویلی فرایند جامعه و محیط زیست» نتیجه آن بود. براساس نتایج این بررسی، جهان‌بینی گذشته در باره جامعه و طبیعت که آن‌ها را سیستم‌هایی نزدیک به تعادل فرض می‌کرد، کنار گذاشته شد و بجای آن نگرش پویایی انتخاب شده است. در نگاه جدید «ثبات» که احتمالاً باید استثناً تلقی شود و از این رو نیاز و ارزش تحلیل ویژه دارد. از این مقدمه باید دریافت که ثبات یک استثنا در شرایط تشدید پیوندهای میان کنش‌های انسانی و شرایط اکوسیستم‌های

رابطه سرمایه اجتماعی و دموکراسی

راهکارهای تولید سرمایه اجتماعی چیست؟

تجارت

چگونه می‌توان سرمایه اجتماعی تولید کرد؟ راهکارها و سازوکارهای مولد سرمایه اجتماعی در جامعه چیستند؟ و چگونه می‌توان با بهره‌گیری از آن‌ها به موجودی سرمایه اجتماعی افزود تا بر کیفیت حکمرانی افزوده شود؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.



حسین ایمانی جاجرمی

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:

گرچه مسائل

اجتماعی و کیفیت

حکمرانی در ایران

علاقه‌مند هستید،

خواندن این مقاله به

شما توصیه می‌شود.

یکی از مسائل مهم برای همه کسان یا نهادهایی که نگران کاهش کیفیت حکمرانی هستند، این است که چگونه می‌توان با افزایش اعتماد عمومی میان شهروندان و در نتیجه افزایش موجودی سرمایه اجتماعی، حکومت «کارا» و «ثربخش» داشت. این نگرانی یک پرسش اصلی را مطرح می‌کند: «چگونه می‌توان سرمایه اجتماعی تولید کرد؟» به عبارت دیگر راهکارها و سازوکارهای مولد سرمایه اجتماعی در جامعه چیستند؟ و چگونه می‌توان با بهره‌گیری از آن‌ها به موجودی سرمایه اجتماعی افزود؟ و در آن سرمایه‌گذاری کرد تا بر کیفیت حکمرانی افزوده شود؟ منظور از حکمرانی با کیفیت، قاعده امور بر قانون، مشارکت شهروندان، شفافیت سازوکارهای تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری مقامات حکومتی است. بو روشتاین در کتاب مشهور «دام‌های اجتماعی و مسئله اعتماد» تلاش کرده تا به این پرسش پاسخ دهد. به نظر او پاسخ به پرسش چگونگی سرمایه‌گذاری در سرمایه اجتماعی به آسانی سرمایه‌انسانی و مادی نیست و مسئله‌ای دشوار است. در اینجا چکیده‌ای از مباحث او را می‌آوریم.

فرآیندهای روان‌شناختی مولد اعتماد

سازمان‌ها و افرادی که ادعا می‌کنند قابل اعتماد هستند معمولاً به جای ایجاد اعتماد، بدگمانی را در گیرنده پیام برمی‌انگیزانند و به چنین اشخاص یا سازمان‌هایی به دیده تردید نگاه می‌شود زیرا به نظر می‌رسد آن‌ها ایرادی در کار خود دارند و الا چنین ادعایی را طرح نمی‌کردند. تولید اعتماد بر فرآیندهای روان‌شناختی پیچیده‌ای استوار است. اعتماد اجتماعی که بعد کیفی سرمایه اجتماعی را تشکیل می‌دهد، موضوعی اعتقادی است. اعتقادات افراد بر دو پایه «دانش کسب شده» و «جهان‌بینی اخلاقی» استوار هستند. اعتقادات نه به راحتی و نه به اجبار پدید می‌آیند. ریشه عقاید فرد درباره اعتماد اجتماعی، بیشتر در اعتقادات شخصی موجود در اعماق وجود ریشه دارند که ممکن است در دوران اولیه کودکی القا شده باشند یا از تجربیات شکل‌دهنده زندگی برخاسته باشند. از این رو تغییر در ذهنیت افراد یکی از دشوارترین کارها است. اگر فردی، مردم‌گریز باشد و نسبت به درست‌کاری بشر گمان بد بورزد، تغییر اعتقاد او دشوار است و این کار سخت‌تر هم می‌شود هنگامی که فرد مورد نظر عضو گروه‌هایی شود که اعضای آن به یکدیگر بی‌اعتماد و حتی از یکدیگر متنفر باشند. یافته‌های تحقیقاتی گسترده نشان می‌دهند که نفرت و بی‌اعتمادی بین گروهی مبتنی بر قومیت، اثر خود تقویت‌کنندگی بر عقاید افراد دارد و در نتیجه به بخش و جزئی از هویت و منطق بسیج گروه تبدیل می‌شود.

ابزارهای سیاسی مولد سرمایه اجتماعی

با این وجود امکان به کار گرفتن «ابزارهای سیاسی» برای آسان‌تر یا دشوارتر کردن مواجهه مردم با یکدیگر وجود دارد، مثلاً می‌توان فضاهای عمومی مثل پارک و کتابخانه ایجاد و یا در ساخت آن‌ها تسهیل کرد تا تعاملات میان مردم بیشتر شود. یا می‌توان به سازمان‌های داوطلبانه کمک کرد. با این حال سودمندی کمک‌های مالی دولت به این سازمان‌ها مشخص نیست. این کمک‌ها حتی می‌تواند اثر منفی ناخواسته داشته باشد. برای مثال حمایت‌های مالی دولت سوئد از جنبش مردمی مقابله با مصرف مشروبات الکلی سبب ایجاد این درک عمومی شد که سازمان‌های مدنی مشارکت‌کننده در این جنبش، اقتدار دولتی را گسترش می‌دهند و همین مسئله به جای افزایش مشارکت مدنی سبب کاهش آن شد. پس در بسیاری موارد کمک‌های دولتی به سازمان‌های مدنی می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد و به جای افزایش مشارکت مدنی سبب کاهش آن شود. در تجربه‌ای دیگر مشارکت سازمان‌های حمایتی بین‌المللی مانند بانک جهانی در سیاست‌گذاری‌ها برای افزایش سرمایه اجتماعی در کشورهای در حال توسعه از طریق شبکه‌های اجتماعی و سازمان‌های داوطلبانه نوپا، نتیجه معلومی نداشته است. گزارش بانک حاکی از آن است که موفقیت پژوهش‌های انجام شده درباره سرمایه اجتماعی بیشتر در نشان دادن اثرات مفید این سرمایه بوده تا تدوین و تهیه آیین‌نامه و خطوط راهنما درباره چگونگی سرمایه‌گذاری در آن. به عبارت دیگر پژوهش‌ها نتوانسته‌اند سازوکارهای تولید سرمایه اجتماعی را نشان دهند.

سرمایه اجتماعی در سطح فردی

مطالعات این سطح نتایج غیرمنتظره داشته است. تصور این است که سرمایه اجتماعی در طبقات کارگر بیشتر است زیرا آن‌ها حس همبستگی اجتماعی توسعه‌یافته‌ای دارند و صاحب‌فهم تاریخی اهمیت سازمان یافتن در اتحادیه‌ها هستند. وجود این ویژگی‌ها به سبب سطح بالای اعتماد اجتماعی است. پس عاقلانه است که فکر کنیم بالاترین میزان اعتماد در میان آن دسته از گروه‌های اجتماعی دیده می‌شود که نسبت به سایر گروه‌ها، درآمد‌های به نسبت پایین و تحصیلات اندک دارند. فرض عام نخست این است که کم‌درآمدها با تحصیلات پایین اما سازمان‌یافته مانند طبقات کارگر بیشترین میزان اعتماد اجتماعی را دارند. فرض دوم این است که افراد موفق از نظر اقتصادی، سطوح پایینی از اعتماد اجتماعی و تعهد مدنی دارند. اما نتایج تحقیقات خلاف این دو فرض را نشان می‌دهد. سطح بالایی از اعتماد اجتماعی و گستره وسیع شبکه‌های اجتماعی میان مردمی با تحصیلات و درآمد‌های به نسبت بالا وجود دارد. «برندگان» و افراد موفق جامعه، آن‌هایی هستند که در جرات بالایی از اعتماد را

برخی نهادهای اجتماعی برای مجازات افرادی که رفتارهای فرصت‌طلبانه و خیانت‌آمیز دارند سبب می‌شوند مردم رغبت بیشتری برای تعامل با دیگران متفاوت داشته باشند

تحقیقات نشان داده‌اند که اعتماد اجتماعی بالا با دموکراسی باثبات، فساد اندک و درجه پایین نابرابری اقتصادی ارتباط دارد. اعتماد سیاسی، یعنی اعتماد به نهادهای دموکراتیک مانند پارلمان، احزاب سیاسی و حکومت. تحقیقات دریافته‌اند بین اعتماد سیاسی و اعتماد اجتماعی همبستگی قوی وجود ندارد.

ویژگی‌های افراد با اعتماد عام‌گرا	ویژگی‌های افراد با اعتماد خاص‌گرا
نقطه مقابل دسته اول!	اعتماد به دایره بسیار کوچک از افراد که معمولاً خانواده، دوستان بسیار نزدیک و گروه‌های هم‌تای قومی را در بر می‌گیرد بی‌اعتمادی به کل مردمی که خارج از دایره هم‌تایان نزدیک قرار دارند بدبینی نسبت به آینده بویژه به فرصت‌هایشان برای شکل دادن به زندگی خودشان بی‌اعتمادی نسبت به بیشتر نهادهای اجتماعی باور به این که آن نهادها بر خلاف منافع شخصی آن‌ها ساختار یافته‌اند انسان‌گریزند باور به این که جهان خارج، خطرناک و تهدیدآمیز است و بنابراین خارج از کنترل آن‌هاست. به غریبه‌ها بدگمان هستند

نسبت به دیگران از خود بروز می‌دهند. «بازندگان» و افراد ناموفق این ویژگی‌ها را ندارند. منزلت اجتماعی بالا، خوش بینی، نگرش مثبت نسبت به دموکراسی و خرسندی عمومی با سطوح بالایی از اعتماد اجتماعی رابط‌های مثبت دارند.

مطالعات اجتماعی-روان‌شناختی درباره علل اعتماد اجتماعی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، مدعی‌اند سرمایه اجتماعی در دوران کودکی از طریق فرآیند اجتماعی شدن در خانواده به وجود می‌آید. برای مثال اوسلاتر اعتماد را به دو دسته خاص گرا (اعتماد به افراد خاص) و عام‌گرا (اعتماد به عموم مردم) تقسیم می‌کند. او با بهره‌گیری از داده‌های پیمایشی وسیع در آمریکا نشان می‌دهد که تفاوت‌های بافاده‌ای در عقاید و ارزش‌های خاص گرایان و عام‌گرایان وجود دارد.

دوراهی اجتماعی، موقعیتی است که در آن منافع جمعی در برابر منافع خصوصی قرار می‌گیرد و تحقیقات روان‌شناختی-اجتماعی تجربی زیاد روی رابطه میان اعتماد و دوراهی مذکور انجام شده است. محقق به نام سالی نتایج حدود ۱۶۰ آزمایش را با تعدادی در حدود ۵۰۰۰ آزمودنی مورد فراتحلیل قرار داد و ۴ نکته از آن‌ها بیرون کشید:

کنش منفعت‌طلبانه به آن گسترده‌تری که نظریه انتخاب عقلانی تصور کرده، متداول نیست و ۲۵ تا ۳۰ درصد افراد حتی در آزمایش‌های انعطاف‌ناپذیر معمای زندانی، راهبرد همکاری را انتخاب کرده‌اند. فرصت برقراری ارتباط بوضوح درصد افرادی را که گزینه همکاری را انتخاب می‌کنند، افزایش می‌دهد. القای قبیله‌گرایی یا اعتماد خاص گرایانه بسیار ساده است، کافی است افراد را به گروه‌هایی تقسیم کرد که تنها مجاز به برقراری ارتباط درون گروهی هستند و از ارتباط با اعضای خارج از گروه منع شده‌اند. همکاری برای افراد محدود شده به ارتباطات درون گروهی هنگامی که آن‌ها به انتهای مجموعه‌ای از تعاملات مکرر می‌رسند، کاهش می‌یافت.

نتیجه مهم این بود که ارزش‌های فرهنگی یا هنجاری شخص در انتخاب گزینه آن‌ها مهم و اثرگذار است. برای مثال ویتنامی‌ها نسبت به آمریکایی‌ها تمایل بسیار بیشتری برای همکاری دارند.

هوش اجتماعی

یک عامل دیگری که به آن برای سرمایه اجتماعی نیاز هست، هوش اجتماعی است. بر اساس تعریف توشیو یاماگیچی به توانایی کشف و تفسیر علائم صادر شده از سوی مردم، هوش اجتماعی گفته می‌شود. علائمی که فرد بر اساس مواجهه با آن‌ها اطلاعاتی را درباره قابل اعتماد بودن یا نبودن دیگران به دست می‌آورد. از آن جایی که هرچه اعتماد اجتماعی بیشتر، هوش اجتماعی هم بیشتر و در نتیجه عملکرد بالاتر، پس از منظر سیاسی از آن جایی که هوش اجتماعی، توانایی است که مردم آن را از طریق تعاملات گسترده با دیگران به ویژه آن‌هایی که همانند با آن‌ها نیستند، کسب می‌کنند، پس اگر دولت‌ها خواهان سرمایه‌گذاری

در سرمایه اجتماعی هستند باید شرایطی را پدید آورند که در آن، افراد در سال‌های نخست زندگی شان به کرات با افرادی که شبیه خودشان نیستند، تعامل کنند. چنین نتیجه‌گیری حداقل دو شرط نهادی را در سطح جامعه پیشنهاد می‌کند:

- ▶ فراهم کردن امکان تعاملات میان افسراد متفاوت از نظر قومی یا طبقاتی و جلوگیری از تفکیک فضای
- ▶ وجود برخی نهادهای اجتماعی برای مجازات افرادی که رفتارهای فرصت‌طلبانه و خیانت‌آمیز دارند. چنین نهادهایی سبب می‌شوند مردم رغبت بیشتری برای تعامل با دیگران متفاوت داشته باشند.
- پس در جوامعی که به اعضای خود فرصت‌های تعاملات خارج از چارچوب‌های معمول و درونی شده می‌دهند، در مقایسه با سایر جوامع، احتمال افزایش سطح هوش و اعتماد اجتماعی، بیشتر است. یک نتیجه دیگر از تحقیق یاماگیچی این است که در جستجوی منبع اعتماد اجتماعی، باید به سطوح سیاسی و اجتماعی هم توجه کرد. از نظر پاتنام و بسیاری دیگر، جامعه مدنی در این زمینه اهمیت زیادی دارد. اینگلههارت دموکراسی را مهم می‌داند. اوسلاتر از قوی‌ترین عوامل پیش‌بینی‌کننده اعتماد اجتماعی، به برابری اقتصادی و برابری فرصت‌ها اشاره می‌کند.

جامعه مدنی و نقش آن در تولید سرمایه اجتماعی

نظریه‌های مربوط به اهمیت جامعه مدنی برای نخستین بار به کتاب مشهور «دموکراسی در آمریکا» اثر الکسی دو توکویل بازمی‌گردد که کارآمدی دموکراسی آمریکایی‌ها را ناشی از زندگی انجمنی آن‌ها می‌دانست. این نظریه در تحلیل علل تجزیه شوری اعتبار خوبی پیدا کرد. رابرت پاتنام در مطالعه خود درباره حکومت‌های منطقه‌ای در ایتالیا، منبع سرمایه اجتماعی را تراکم و وزن جامعه مدنی دانست. مهم‌ترین

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ در جوامعی که به اعضای خود فرصت‌های تعاملات خارج از چارچوب‌های معمول و درونی شده می‌دهند، در مقایسه با سایر جوامع، احتمال افزایش سطح هوش و اعتماد اجتماعی، بیشتر است.
- ▶ تولید اعتماد بر فرآیندهای روان‌شناختی پیچیده‌ای استوار است. اعتماد اجتماعی که بعد کیفی سرمایه اجتماعی را تشکیل می‌دهد، موضوعی اعتقادی است.
- ▶ در بسیاری موارد کمک‌های دولتی به سازمان‌های مدنی می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد و به جای افزایش مشارکت مدنی سبب کاهش آن شود.
- ▶ برای تولید سرمایه اجتماعی نمی‌توان تنها به جامعه مدنی اتکا کرد و نقش دولت به ویژه کارآمدی، عاری بودن از فساد و بهره‌مندی از سیاست‌های مشوق تعاملات و ارتباط میان گروه‌های اجتماعی مختلف و توجه به زیرساخت‌های اجتماعی، در این موضوع اهمیت زیادی دارد.

حمایت‌های مالی
دولت سوئد از
جنبش مردمی
مقابله با مصرف
مشروبات
الکلی سبب
ایجاد این درک
عمومی شد که
سازمان‌های مدنی
مشارکت‌کننده در
این جنبش، اقتدار
دولتی را گسترش
می‌دهند و همین
مسئله به جای
افزایش مشارکت
مدنی سبب کاهش
آن شد

غفلت از مصرف بهینه

جایگاه مدیریت انرژی در اقتصاد ملی

کشورهای مختلف دنیا نسبت به انرژی چه رویه‌هایی را دنبال می‌کنند؟ مدیریت انرژی چه جایگاهی دارد و چه باید کرد؟ پاسخ را در این مقاله بخوانید.



به‌خوبی می‌دانیم که انرژی یک موضوع استراتژیک برای هر کشوری است و اهمیت آن فقط به حوزه اقتصادی محدود نمی‌شود. از همین رو، همه کشورها سال‌هاست که در پی طراحی مکانیزم‌هایی برای منطقی کردن مصرف انرژی بوده‌اند و ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. پس مدیریت انرژی در واقع یک برنامه سیستماتیک است که جهت کنترل مصرف انرژی، چه از لحاظ فردی و چه فرآیندی در هر کشور اجرا می‌شود. جالب اینجاست که در کشورهای صنعتی، مدیریت مصرف انرژی خود به‌عنوان یک منبع انرژی در نظر گرفته می‌شود. به‌بیان دیگر مدیریت انرژی و صرفه‌جویی‌های حاصل از آن را به‌عنوان منبع ششم انرژی در کنار انرژی‌های فسیلی و تجدید پذیر قرار می‌دهند. زیرا مدیریت انرژی می‌تواند منجر به چنان صرفه‌جویی‌هایی شود که گویی خود یک منبع جدید انرژی است. چراکه مفهوم انرژی یکی از ستون‌های مهم حیات اقتصادی، صنعتی و علمی در دنیای امروز است که بدون آن، بی‌تردید زندگی و به‌طور خاص عرصه صنعتی و اقتصادی با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد شد.

تجارب دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که با افزایش استفاده از منابع انرژی در جهان و ذخایر محدود سوخت‌های فسیلی، دیگر نمی‌توان به منابع محدود انرژی متکی بود، اگرچه نفت و سایر سوخت‌های فسیلی می‌توانند حداقل تا چند دهه آینده نیازهای انرژی دنیا را تأمین نموده، اما چالش‌های عمیق‌تری که نظام انرژی جهان را شکل می‌دهد، مسائل محیط‌زیستی و تولید گازهای گلخانه‌ای است. این مهم ضرورت نگاه بایسته و شایسته چگونگی استفاده از انرژی را به تدبیر پردازان متذکر می‌گردد. بر این اساس، از آنجایی که استفاده درست و بجا از انرژی، متضمن توسعه پایدار در هر جامعه‌ای است، حفظ منابع با ارزش انرژی و مدیریت صحیح مصرف آن یکی از مهم‌ترین موضوعات در دستور کار تمامی تدبیرپردازان کشورهای جهان بوده و کلیه سیاست‌گذاران، دولت‌مردان و دست‌اندرکاران بخش انرژی را بر آن داشته تا چاره‌ای جهت روبرویی با مشکل افزایش بی‌رویه مصرف و در نتیجه کنترل هزینه‌های انرژی ببینند. از مهم‌ترین موضوعاتی که می‌تواند کل چرخه تولید، توزیع تا مصرف انرژی را تحت کنترل داشته و به بهترین نحو ممکن از این منابع گرانبها استفاده نمود «مدیریت انرژی» است که امروزه مهم‌ترین ابزار جهت مواجهه با افزایش بی‌رویه مصرف و جلوگیری از هدر رفت است، بطوری که استقرار و به‌کارگیری آن، تضمین‌کننده بهینه‌سازی مصرف و انتخاب الگوی صحیح و اعمال سیاست‌های درست در مصرف انرژی است. به‌بیان دیگر، بهینه‌سازی انرژی از تولید تا توزیع و در نهایت مصرف به معنای به‌کارگیری پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها و استفاده از علوم نوین مدیریت است و به تعبیری دیگر بهینه‌سازی انرژی، افزایش آگاهی، ایجاد



رضا پدیدار

رئیس کمیسیون انرژی و محیط‌زیست اتاق تهران

چرا باید خواند:

گرمی خواهید درپاره

جایگاه انرژی در جهان

توسعه‌یافته و صنعتی

و ایران بدانید، خواندن

این مقاله به شما

توصیه می‌شود.

ایده این نظریه این است که انجمن‌های داوطلبانه سبب تولید سرمایه اجتماعی می‌شوند.

اما این ایده سه نقیصه دارد:

مسئله مفهومی، ناتوانی در تفکیک میان سازمان‌های مولد سرمایه اجتماعی و آن‌هایی که مولد عدم اعتماد اجتماعی هستند. مانند بسیاری از سازمان‌های داوطلبانه دارای ماهیت مذهبی، سیاسی، قومی و جنسیتی که وجودشان تا حدودی مبتنی بر تفکیک از سایر گروه‌هاست، یا مبتنی بر بی‌اعتمادی، به عبارت دیگر، سرمایه اجتماعی در برابر سرمایه ضد اجتماعی. مشارکت در انجمن‌ها می‌تواند منجر به تولید، حفظ یا فرسایش سرمایه اجتماعی در جامعه شود.

مسئله تجربی، اثبات هم‌بستگی بین مشارکت در انجمن‌های داوطلبانه و اعتماد اجتماعی بالا در سطح فردی به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست!

اگر جامعه مدنی تولید‌کننده نوعی از باورهاست که برای وجود یک دموکراسی کارآمد و با ثبات ضروری است، پس دموکراسی‌های تازه استقرار یافته باید بخش داوطلبانه پویا و قوی داشته باشند. اما مطالعات مربوط به فرآیندهای دموکراتیک شدن برزیل و اسپانیا نشان می‌دهد که آن‌ها از نظر شاخص‌های جامعه مدنی، رتبه بالایی ندارند. در اینجا به نظر می‌رسد آن چه اهمیت دارد «قانون اساسی و نهادهای سیاسی» هستند.

دولت و سرمایه اجتماعی

آیا نهادهای دولتی، سرمایه اجتماعی را تولید می‌کنند؟ ماهیت دولت‌ها اهمیت دارد. تحقیقات نشان داده‌اند که اعتماد اجتماعی بالا با دموکراسی با ثبات، فساد اندک و درجه پایین نابرابری اقتصادی ارتباط دارد. اعتماد سیاسی، یعنی اعتماد به نهادهای دموکراتیک مانند پارلمان، احزاب سیاسی و حکومت، تحقیقات دریافته‌اند بین اعتماد سیاسی و اعتماد اجتماعی همبستگی قوی وجود ندارد. سیاست در دموکراسی نمایندگی ماهیتاً منفعت‌گرا و حامی‌گراست. نکته این است که اثر نهادهای اجرایی بر نحوه عملکرد و مشروعیت دموکراسی به میزان زیادی دست‌کم گرفته شده است. در بیشتر جوامع عموم مردم اغلب با نهادهای اجرایی دموکراسی تماس دارند تا نهادهای نمایندگی آن. استان کاملین نشان داده که تجربیات مستقیم شهروندان از نحوه رفتار با آن‌ها از سوی نهادهای مختلف خدمات عمومی، تأثیرات قابل توجهی بر دیدگاه‌های سیاسی و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک آنان دارد و در شکل‌گیری عقاید سیاسی افراد، تأثیر تجربیات آنان از نهادهای خدمات اجتماعی در مقایسه با موقعیت اقتصادی آنان اهمیت بیشتری دارد. وظیفه نهادهای اجرایی به طور محسوس و مشخص، تأمین حقوق دموکراتیک و اجتماعی شهروندان است. آنچه این نهادها را قابل اعتماد می‌کند، نه جنب‌داری متعصبانه، بلکه بی‌طرفی است. در انصاف در رویه‌ها و اجتناب از فساد، مشتری‌گرایی، خویشتن‌دگرایی و تبعیض. برای مثال در سوئد، اعتماد به نظام حقوقی و باور به عدم رواج رشوه‌گیری و فساد، حتی در صورت کنترل سطح تحصیلات پاسخ‌گویان، تأثیر چشمگیری بر اعتماد بین فردی دارد.

به عنوان یک نتیجه کلی از همه این مباحث می‌توان گفت از نظر بو روشتاین برای تولید سرمایه اجتماعی نمی‌توان تنها به جامعه مدنی اتکا کرد و نقش دولت به ویژه کارآمدی، عاری بودن از فساد و بهره‌مندی از سیاست‌های مشوق تعاملات و ارتباط میان گروه‌های اجتماعی مختلف و توجه به زیرساخت‌های اجتماعی، در این موضوع اهمیت زیادی دارد. ■

منبع

رونستاین، بو (۱۳۹۲). دام‌های اجتماعی و مسئله اعتماد، ترجمه لادن رهبری و همکاران، تهران: آگه.

رقم ذخایر اثبات شده نفت ایران در حدود ۱۵۸ میلیارد بشکه و ذخایر گازی ایران در سطح میلیارد بشکه و ذخایر گازی ایران در سطح ۳۴ تریلیون متر مکعب است. ایران بیش از ۹ درصد کل ذخایر نفتی اثبات شده جهان را در اختیار دارد و همچنان چهارمین مالک بزرگ ذخایر نفتی در جهان محسوب می‌شود؛ در بخش گاز کشورمان نزدیک به ۱۸٫۲ درصد کل ذخایر گازی جهان را در خود جای داده و بزرگ‌ترین دارنده ذخایر گازی جهان به شمار می‌رود.

فرهنگ صحیح و در نتیجه مدیریت صحیح بر منابع و مصارف انرژی است که نیاز مهم امروز اقتصاد ایران نیز محسوب می‌شود. از طرفی در بعد انرژی در کشور فقط مشکل مصرف را نداریم و اگر یک پروسه را از زمان تشخیص برای فرآیند تولید و فرآیند توزیع در نظر بگیریم و پس از آن به فرآیند مصرف برسیم، اعتقادمان این است که تمام این مراحل مهم هستند. یعنی از زمانی که یک فناوری را برای تولید انرژی انتخاب می‌کنیم، باید دقت کافی در نوع فرآیند و تکنولوژی مبذول شود. به عبارت دیگر اگر فرآیندها و ساختارهایمان در به کار گیری مصرف منابع از جمله مصرف انرژی درست باشد به‌طور حتم عملکرد سازمان در بهره‌وری انرژی بالاتر خواهد بود. بر این پایه و با نگاه فرآیندی و سیستمی، اعتقاد داریم که اگر مادر سالم داشته باشیم، کودک سالم هم خواهیم داشت. این نگاه مادر سالم برای کودک سالم از همه ابعادش مهم است نه فقط محصول درست و با کیفیت، بلکه استفاده درست از منابع و امکانات از جمله انرژی. به هر تقدیر انتظار می‌رود مدیریت مصرف انرژی همانند سایر موضوعات الویت دار، به یکی از دغدغه‌های مهم مدیران سازمان‌ها بدل شده و شاهد افزایش بهره‌وری در حوزه بسیار مهم انرژی در کشور باشیم تا بدین ترتیب بتوانیم از منابع متوسط، ستانده عالی داشته باشیم نه از منابع عالی ستانده متوسط. اما با آنچه که از نظر گذشت می‌توان گفت که مدیریت حلقه مفقوده مصرف انرژی در اقتصاد ملی ایران است. بد نیست مجدداً یادآوری نمایم که ایران در مجموع بزرگ‌ترین دارنده ذخیره‌گاه نفت و گاز در جهان است. این مهم همه ساله از سوی آژانس‌ها و مراکز بین‌المللی معتبر بررسی و اعلام و مهر تأیید بر آن زده می‌شود. رقم ذخایر اثبات شده نفت ایران در حدود ۱۵۸ میلیارد بشکه و ذخایر گازی ایران در سطح میلیارد بشکه و ذخایر گازی ایران در سطح ۳۴ تریلیون متر مکعب است. ایران بیش از ۹ درصد کل ذخایر نفتی اثبات شده جهان را در اختیار دارد و همچنان چهارمین مالک بزرگ ذخایر نفتی در جهان محسوب می‌شود؛ در بخش گاز کشورمان نزدیک به ۱۸٫۲ درصد کل ذخایر گازی جهان را در خود جای داده و بزرگ‌ترین دارنده ذخایر گازی جهان به شمار می‌رود. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، کشور از حیث ذخایر نفت و گاز در وضعیتی بسیار ایده‌آل و استثنایی قرار دارد، اما در موضوع مدیریت مصرف انرژی و شدت مصرف این انرژی‌های پایان‌پذیر، در شرایط پایدار و رضایت بخشی قرار نداریم و ارقام مصرف انرژی در ایران همواره در دنیا رکورد زده است! رکوردی منفی و تأسفبرانگیز... لذا این همه ثابت می‌کند که صرف داشتن ذخایر بی نظیر و بکر، موجب امتنان و افتخار نیست، چه اینکه کشور نگون بخت ونزولاً با ذخایر بی‌بدیل ۳۰۰ میلیارد و ۹۰۰ میلیون بشکه‌ای، معادل ۱۷٫۷ درصد کل ذخایر نفت جهان را در خود جای داده و در رتبه نخست جهان حتی بالاتر از عربستان و کانادا قرار گرفته است، اما این کشور از تورم بیش از ۸۰۰-۷۰۰ درصدی به شدت رنج می‌برد و هر آن ممکن است که شاکله این کشور از هم بپاشد. بر این اساس، حلقه مفقوده‌های به نام «مدیریت انرژی» و سپس «بهره‌وری انرژی» در همه ابعاد انسانی و صنعتی بیش از پیش نمایان می‌شود. متأسفانه ما در ایران از آنچه که مدیریت درست مصرف انرژی و بهره‌وری بهینه است در چالش و رنج هستیم و نتوانسته‌ایم این موضوع مهم را به درستی حل و فصل کنیم. با نگاهی به شدت مصرف انرژی در ایران و مقایسه آن با کشورهای توسعه یافته و یا در حال توسعه در می‌یابیم که فاصله‌ای بعید در این خصوص وجود دارد. شدت مصرف ما حدود ۹ برابر کشوری مثل ژاپن است (که کمترین شدت انرژی را در دنیا دارد) و حدود چهار برابر شدت انرژی متوسط دنیاست. تنها در بخش ساختمان، بیش از ۴۰ درصد انرژی کشورمان به صورت بی‌رویه مصرف می‌شود که علت

اصلی آن به نوع ساخت و بی‌توجهی به مبحث ۱۹ و عدم توجه به معاینه فنی دوره ای موتورخانه‌ها است. موردی که متأسفانه در بخش ساختمان داریم این است که در حین ساخت، مقررات مربوط به مصرف انرژی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در مقررات ملی ساختمان مبحثی به نام نوزده را داریم که ناظر بر اجرای آیین‌نامه‌هایی مثل استفاده از شیشه‌های دوجداره، عایق‌بندی دیوارها و نظایر آن است که این مبحث مربوط به حین ساخت است که مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر تلفات انرژی در شبکه انتقال و توزیع هم در نوع خود زیاد است و در مجموع به حدود ۱۵ تا ۱۷ درصد می‌رسد. از این میزان حداقل ۱۲ درصد مربوط به شبکه توزیع و فوق توزیع است. حدود ۳ تا ۵ درصد هم مربوط به شبکه انتقال که اگر با تدابیری ویژه می‌توانستیم مجموع تلفات توزیع و انتقال را به حدود میانگین جهانی ۷ تا ۸ درصد برسانیم، این هم نیز کمک شایان توجهی به مدیریت مصرف انرژی می‌گردد. به اعتقاد نگارنده، روش‌های بهینه‌سازی مصرف انرژی با هدف مقابله با شدت مصرف انرژی به‌طور معمول به دو دسته قیمتی و غیر قیمتی تقسیم می‌شوند. بر این اساس، اصلاح ساختارها و قوانین، ارتقای فناوری و اصلاح رفتار مصرف‌کنندگان به‌عنوان سه راهکار عمده غیر نفتی و سیاست‌های مالیاتی (یارانه‌ای) و آزاد سازی قیمت‌ها به‌عنوان مهم‌ترین ابزارهای قیمتی شناخته شده و توصیه می‌شوند. در همین حال بسیاری از صاحب نظران، عدم اجرای توأم دو روش قیمتی و غیر قیمتی را دلیل عدم موفقیت سیاست‌های بهینه‌سازی مصرف انرژی در ایران و پایین بودن بهره‌وری آن می‌دانند.

اما در کلام پایانی اینکه، اصلاح الگوی مصرف و مدیریت انرژی در ایران و جایگاه منطقی آن در اقتصاد ملی ایران نیازمند اراده و عزمی جدی است. با توجه به رشد مصرف انرژی در کشور، توجه به بهینه‌سازی مصرف انرژی به منظور حفاظت از محیط‌زیست، تأمین امنیت عرضه و صیانت از منابع بی‌بدیل و ثروت‌های ملی به یکی از اولویت‌های مهم کشور تبدیل شده است. در این میان، ابزار قیمت تنها انگیزه کافی برای رشد بهره‌وری را از طریق جایگزینی بین عوامل تولید فراهم می‌کند. اگر در این شرایط ساختار اقتصادی و امکانات لازم برای ارتقای کارایی موجود نباشد نمی‌توان انتظار داشت که الگوی مصرف انرژی و موقعیت آن در اقتصاد ملی ایران اصلاح شود. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ مفهوم انرژی یکی از ستون‌های مهم حیات اقتصادی، صنعتی و علمی در دنیای امروز است که بدون آن، بی‌تردید زندگی و به‌طور خاص عرصه صنعتی و اقتصادی با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد شد. اما مدیریت انرژی می‌تواند منجر به چنان صرفه‌جویی‌هایی شود که گویی خود یک منبع جدید انرژی است.
- ▶ با نگاهی به شدت مصرف انرژی در ایران و مقایسه آن با کشورهای توسعه یافته و یا در حال توسعه در می‌یابیم که فاصله‌ای بعید در این خصوص وجود دارد. شدت مصرف ما حدود ۹ برابر کشوری مثل ژاپن است (که کمترین شدت انرژی را در دنیا دارد) و حدود چهار برابر شدت انرژی متوسط دنیاست.
- ▶ در بخش ساختمان، بیش از ۴۰ درصد انرژی کشورمان بصورت بی‌رویه مصرف می‌شود که علت اصلی آن به نوع ساخت و بی‌توجهی به مبحث ۱۹ و عدم توجه به معاینه فنی دوره‌ای موتورخانه‌ها است.
- ▶ با توجه به رشد مصرف انرژی در کشور، توجه به بهینه‌سازی مصرف انرژی به منظور حفاظت از محیط‌زیست، تأمین امنیت عرضه و صیانت از منابع بی‌بدیل و ثروت‌های ملی به یکی از اولویت‌های مهم کشور تبدیل شده است.

تلفات انرژی در شبکه انتقال و توزیع هم در نوع خود زیاد است و در مجموع به حدود ۱۵ تا ۱۷ درصد می‌رسد. از این میزان حداقل ۱۲ درصد مربوط به شبکه توزیع و فوق توزیع است

سازمان دهی کسب و کارهای روستایی؛ فرایند و مقیاس

از محله تا مرکز؛ چه باید کرد؟

توسعه روستایی چگونه، با چه ابزار و مقیاسی ممکن است؟ نقش محله‌ها و مرکز چیست و چه باید بکنند؟ پاسخ این پرسش‌ها را در مقاله زیر بخوانید.

تجارت



محمدامین خراسانی

استادیار دانشکده جغرافیا،
دانشگاه تهران

چرا باید خواند:

اگر به توسعه روستایی علاقه‌مند هستید و می‌خواهید درباره راه‌های توسعه روستاها در ایران بدانید، خواندن این مقاله به شما توصیه می‌شود.

مقدمه

کسب و کارهای روستایی امروزه به دلایل متعدد، توجه ویژه دولت‌ها، بخش خصوصی و شهروندان را به خود جلب کرده‌اند. فرصت‌های ویژه و بکر موجود در این نواحی، ارزان بودن منابع و هزینه‌های تولید در قیاس با شهرها، درخواست‌های رو به فزونی برای گردش و تفریح و فراغت در روستاها، ارتقای سطح دسترسی روستاها به واسطه توسعه حمل و نقل و اتصال دیجیتال را می‌توان در زمره مهم‌ترین این عوامل به حساب آورد. اما همین جذابیت باعث شده تا نوعی در هریرختگی در فرایند شکل یابی اکوسیستم کسب و کار در نواحی روستایی شکل بگیرد. این مقاله در پی پاسخ به این سؤال است که فرایند سازمان دهی کسب و کارهای روستایی چگونه باید باشد و برای تحقق آن، در کدام مقیاس‌ها باید چه اقداماتی صورت پذیرد؟

مقیاس کلان: سیاست‌های دولت و توسعه کسب و کارهای جدید

دولت می‌تواند نقش مهمی در شکل یابی محیط مناسب کسب و کار در نواحی روستایی داشته باشد. روستاها به واسطه انزوای جغرافیایی، نیازمند توجه ویژه دولت‌ها خصوصاً از جنبه گسترش زیرساخت‌های زیست و فعالیت هستند. اما این امر نباید به مداخلات گسترده و قوانین دست و پاگیر دامن بزند. در کشورهایی که قوانین و مقررات آن‌ها در حداقل ممکن قرار دارد، احتمال به وجود آمدن کسب و کارهای تازه بیشتر است. البته دولت همواره با حمایت از فعالیت‌های کشاورزی در روستاها به شکل عدم اخذ مالیات، کوششیده است زمینه تداوم کسب و کارهای کشاورزی را مهیا نماید، اما به دلیل تنوع روزافزون کسب و کارهای روستایی، ضروری است که دولت در زمینه مدیریت تقاضا برای محصولات این کسب و کارها، مداخلات به موقع و هوشمندانه داشته باشد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های محیطی تقاضا است. دولت می‌تواند در این زمینه سیاست‌هایی را اتخاذ کند. آنچه برای حفظ حداکثر میزان تقاضا بسیار اهمیت دارد، اتخاذ سیاست‌هایی در زمینه رشد است. این سیاست‌ها به معنای تورم کمتر، محدودیت‌های کمتر برای فعالیت‌های کسب و کارها و مالیات‌های کمتر است. یا اینکه دولت در هنگام خرید کالاها و خدمات برای کسب و کارهای داخلی اولویت قائل شود. دولت در عوامل محیطی مرتبط با تقاضا، مهارت‌ها، ارزش‌های اجتماعی، سرمایه، تکنولوژی، اطلاعات، دانش، مقررات موجود، منابع و زیرساخت‌ها، سیاست‌ها و مقررات دولتی تأثیر گذار است و می‌تواند در بهبود شرایط محیط برای ایجاد کسب و کارهای جدید در نواحی روستایی تعیین کننده باشد.

مقیاس میانی: زیست‌بوم کار آفرینی و توسعه پایدار منطقه‌ای

به طور سنتی، مطالعات کار آفرینی بر کار آفرینان و ویژگی‌های ذاتی آن‌ها تمرکز دارد. با این حال، انتقادات نسبت به تأکید بیش از حد بر ویژگی‌های فردی موجب افزایش توجه به محیط‌های اجتماعی-اقتصادی که فعالیت‌های کار آفرینانه در آن انجام می‌شود شده است. در نتیجه تغییر از نگاه فردی به توجه به نقش منابع و شرایط منطقه‌ای در حمایت از کار آفرینان و فعالیت‌های کار آفرینانه، افزایش یافته است. این تأکید بر محل و مناطق در مطالعات اکوسیستم کار آفرینی تقویت شده و پایداری بلندمدت یک منطقه به توانایی آن منطقه در واکنش و سازگاری با تغییرات و شوک‌ها یعنی «تاب‌آوری منطقه‌ای» بستگی دارد. بنابراین، در حالی که کار آفرینی ممکن است به عنوان یک نیروی محرکه برای نوآوری و ایجاد شغل در نظر گرفته شود، توسعه اقتصادی منطقه‌ای می‌تواند به طور قابل توجهی تحت تأثیر عوامل خارجی مختلف مانند اعمال سیاست‌های جدید، رکود اقتصادی، تغییرات اجتماعی-فرهنگی، تغییرات صنعتی و فناوری و بلاای محیطی باشد. بنابراین، تاب‌آوری نقش کلیدی در توسعه پایدار منطقه روستایی در بلندمدت ایفا می‌کند. نکته قابل توجه دیگر در مقیاس میانی، انتقال کارکردهای مرتبط سطح ملی به این سطح است. در حال حاضر، انبوهی از برنامه‌های محرومیت‌زدایی و توسعه روستایی که بسیاری از آن‌ها از ادبیات کسب و کار و کار آفرینی روستایی بهره می‌برند، در نواحی روستایی کشور در حال انجام هستند. ویژگی مشترک همه آن‌ها - فارغ از این که توسط نهادهای دولتی در حال اجرا هستند یا نهادهای حاکمیتی - اتکا به منابع سطح ملی و برنامه‌ریزی متمرکز است. گرچه تعریف پروژه‌ها غالباً در سطح ملی و به اتکای فرایندهای مشارکتی روی می‌دهد، اما به واسطه وابستگی مالی و اعتباری پروژه‌ها به تأیید و تصویب در سطح ملی، تمرکزگرایی همچنان تداوم می‌یابد. انتقال اختیارات و اعتبارات به سطح منطقه‌ای، گام مهمی است که باید برداشت تا زمینه توجه به تنوعاتی که در مقیاس محلی مورد بررسی قرار می‌گیرد، مهیا شود. این فرایند دو مزیت ایجاد خواهد نمود: ۱. به توان افزایش بدنه کارشناسی دولت در سطح محلی منجر می‌شود؛ ۲. انطباق پروژه‌ها با نیازها، ظرفیت‌ها و اولویت‌های محلی افزایش پیدا خواهد کرد.

مقیاس محلی: تنوعات روستاها و فراگرد مدبریتی بهینه

شرایط توسعه کار آفرینی در مناطق خاصی از فضای جغرافیایی به دلیل تنوع در شرایط فعال شدن فرایندهای اقتصادی، متفاوت است. جغرافیا با فرایندهای تفکیک فضای طبیعی (فیزیکی - جغرافیایی)، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سروکار دارد. شرایط متفاوت به عنوان مثال توسط ساختار زمین‌شناسی و منابع معدنی مشخص، پتانسیل جمعیت شناختی برای ایجاد سرمایه انسانی و اجتماعی، کیفیت شبکه سکونتگاهی برای امکان تصمیمات ویژه در مورد مکان؛ کیفیت منابع فرهنگ معنوی برای ایجاد اصول اخلاقی در کسب و کار؛ کیفیت آگاهی‌های عمومی برای ایجاد ساختارهای اقتصادی فرهنگی مدرن در ارتباط با گرایش‌های معاصر تمدن و مانند این‌ها، ایجاد می‌شود.

طبقه‌بندی نواحی روستایی بر اساس شرایط موجود برای آغاز یا توسعه کسب و کارها، کمک شایانی به مکان‌گزینی دقیق کسب و کار می‌نماید. چهار موقعیت اساسی را می‌توان، به عنوان مرجع اصلی طبقه‌بندی مناطق روستایی به منظور سازمان دهی کسب و کارهای روستایی در نظر گرفت:

مهم‌تر از کمیت و کیفیت حضور دستگاه‌ها و نهادهای متولی توسعه و پیشرفت، تنوع و تکثر وام‌ها و منابع اعتباری، برنامه‌ها و طرح‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای در قالب ادبیات توسعه منطقه‌ای مانند خوشه‌های کسب‌وکار و نواحی نوآوری و توانمندسازی جوامع محلی، این ظرفیت‌های جامعه محلی است که می‌تواند زمینه رواج کسب‌وکار روستایی را مهیا کند.

نظر بین مالکین دارد، مدیریت محلی باید به حل این اختلافات کمک نماید.

قرارگیری روستا در کریدور گردشگری / تولیدی / کارگاهی

برخی از روستاها فرصت‌های چندانی برای سرمایه‌گذاری ندارند، اما چون در مسیر گردشگری قرار گرفته‌اند یا در مسیر یک روستای برند تولید کالا و خدمات و محصول خاصی واقع شده‌اند، می‌توانند از این مزیت هم‌جواری و در مسیر قرار گرفتن، بهره ببرند. دهباران و اعضای شورای روستاها باید از ظرفیت برند روستاهای دیگر برای روستای خود بهره ببرند. برای مثال با تعریف نقش‌ها و عملکردهای مرتبط و ارائه خدمات حمل‌ونقلی، اقامتگاهی موقت، فروش محصولات و... از مزیت‌های قرارگیری در مسیر روستاهای گردشگری بهره ببرند.

جمع‌بندی

زمینه شکل‌گیری کسب‌وکارهای روستایی مانند سایر کسب‌وکارها متأثر از عواملی در مقیاس‌های گوناگون است، اما به دلیل ویژگی‌های متنوع روستاها متأثر از شرایط جغرافیایی مختلف در سرزمین پهناوری مانند ایران، ضروری است که وزن فرایند ساماندهی به کسب‌وکارهای روستایی در مقیاس محلی متمرکز شود. بر این اساس ضروری است که مدیریت محلی توانمند و آگاه نسبت به ادبیات کسب‌وکار مدرن، نیازهای زیربنایی و روستایی روستاها جهت توسعه کسب‌وکار، ظرفیت‌های محیط طبیعی و انسانی روستا جهت تأمین نیازهای منطقه، در دهباری‌ها و شوراهای اسلامی روستاها مستقر شوند. بیره نیست اگر این ادعا را طرح کنیم که از این پس باید انتخاب این مدیران چه در قالب انتخابات‌ها و چه در قالب انتصاب‌های اداری، بیش از هر معیار و مبنایی بر اساس بلوغ و وزن دیدگاه کسب‌وکاری ایشان باشد. حضور هم‌زمان سازمان‌های متعدد در زمینه محرومیت‌زدایی و توسعه معیشت و کسب‌وکار روستایی، هم‌زمان فرصت‌ها و تهدیدهای را برای سازمان‌دهی کسب‌وکار و فعالیت اقتصادی در این نواحی ایجاد نموده که جز با راهبری مدیریت محلی در یک فرایند مشارکتی و آگاهانه، به شکل یابی فضای مساعد کسب‌وکار و توسعه شبکه‌ها / خوشه‌های کسب‌وکاری روستایی منجر نخواهد شد.

نگارنده بر این باور است که مهم‌تر از کمیت و کیفیت حضور دستگاه‌ها و نهادهای متولی توسعه و پیشرفت، تنوع و تکثر وام‌ها و منابع اعتباری، برنامه‌ها و طرح‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای در قالب ادبیات توسعه منطقه‌ای مانند خوشه‌های کسب‌وکار و نواحی نوآوری و توانمندسازی جوامع محلی، این ظرفیت‌های جامعه محلی است که می‌تواند زمینه رواج کسب‌وکار روستایی را مهیا کند. در این فرایند، مدیران محلی به‌عنوان تسهیلگرانی که گروه‌های هدف گوناگون مانند زنان و جوانان روستایی، سرمایه‌گذاران و استارت‌آپ‌های شهری، سمن‌ها و نهادهای خیریه محلی و منطقه‌ای را پای کار می‌آورند، در کنار هم می‌نشانند و زبان گویای ایشان هستند، نقش بی‌بدلی را در تحقق روستای کارآفرین و خلاق، ایفا می‌کنند. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

در بسیاری از روستاها زمین‌ها و فضاهای خالی و متروکه‌ای وجود دارد که به‌صورت بالقوه و حداقلی برای استقرار و جانمایی و جایابی برخی از کسب‌وکارها مناسب است. مکان‌یابی انواع کارگاه‌ها و کاربری‌های صنعتی (در مقیاس روستا)، تولیدی و حتی خدماتی در این فضاهای خالی امکان‌پذیر است.

یکی از راه‌های جذابیت‌بخشی به روستا، کمک به توسعه کسب‌وکارهای هدفمند است. در واقع دهباران و اعضای شورای روستاها باید سعی کنند روستاها را در یک نوع خاصی از کسب‌وکارها تقویت کنند. آنچه برای حفظ حداکثر میزان تقاضا بسیار اهمیت دارد، اتخاذ سیاست‌هایی در زمینه رشد است. این سیاست‌ها به معنای تورم کمتر، محدودیت‌های کمتر برای فعالیت‌های کسب‌وکارها و مالیات‌های کمتر است. یا اینکه دولت در هنگام خرید کالاها و خدمات برای کسب‌وکارهای داخلی اولویت قائل شود.

مناطق روستایی با دسترسی و منابع فیزیکی ضعیف: این مناطق عمدتاً کوهستانی یا نیمه کوهستانی با تراکم جمعیت پایین و شرایط زندگی نامطلوب هستند. همچنین برخی نواحی مرزی را نیز شامل می‌شوند.

مناطق روستایی با یک پایگاه تخصصی اقتصادی: این مناطق از نظر موقعیت و شرایط زندگی دارای ویژگی‌های بسیار متفاوتی هستند، اما وجوه مشترکی دارند. شرایط رکود ساختاری یا تجدید ساختار شدید فعالیت‌های موفق و پررونق قبلی: کشاورزی، معدن و صنایع تولیدی، گردشگری.

مناطق روستایی با پایه اقتصادی متنوع: این مناطق به دلایل تصادفی یا به دلیل موقعیت نسبی، توسعه خود را بر پایه مجموعه فعالیت‌های نسبتاً متنوعی استوار کرده‌اند که معمولاً از یک بازار پویای منطقه‌ای ناشی می‌شوند و شرایط را برای رشد و تنوع کسب‌وکارهای محلی ایجاد می‌کنند.

مناطق روستایی نزدیک به مجموعه‌های شهری با اندازه قابل توجه: این مناطق از نظر عملکردی با شهر و کلان‌شهر دارای پویایی‌های توسعه، یکپارچه هستند.

مدیریت محلی و توسعه کسب‌وکار روستایی

برای اینکه بتوان تحولات و تغییرات ملموس در روستاها رقم زد بایستی یک برنامه میان‌مدت و یا بلندمدت برای اداره روستا داشت. شوراهای روستا و دهباران منتخب آنان از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین گروه‌ها در آینده روستاها به شمار می‌آیند. دهباران و اعضای شورای روستا بایستی یک برنامه اقتصادی برای روستای خود تهیه کنند. مقصود داشتن یک برنامه اقتصادی کاربردی و قابل اجرا که در آن رؤس برنامه اقتصادی و توسعه کارآفرینی روستا مشخص شده است. ضروری است این برنامه با توجه به گونه شناسی روستاها بر اساس موقعیتشان که پیش از این ذکر آن رفت، صورت پذیرد.

در حال حاضر، بسیاری از قوانین، مقررات، وام‌ها، تسهیلات، دستورالعمل‌ها در حوزه اقتصاد روستایی و اشتغال‌زایی و کارآفرینی است. بنابراین انتظار احاد روستاییان اعضای شورا و دهباران روستاها این است که برای بهبود کسب‌وکار و بهبود شرایط اشتغال در روستا یاری‌رسان باشند. یکی از اقداماتی که اعضای شورا و دهباران اتفاقاً در چارچوب وظایف قانونی خود می‌توانند در حوزه اقتصاد روستایی داشته باشند، تاثیرگذاری و ارائه توصیه‌ها و پیشنهادها در تهیه و اجرای طرح هادی، بازنگری، بهسازی روستاها است. دهباران و اعضای شوراهای روستاها با موضع فعال نسبت به این طرح‌ها، در مطالعات مربوط به طرح‌های مختلف روستایی (از جمله طرح هادی روستا) مشارکت جدی داشته و دغدغه‌های مردم روستا و صدای کارآفرینان و شاغلین و فعالین روستا باشند و درخواست‌ها و دغدغه‌های آنان را در طرح‌های مربوط به روستای خود به‌گونه‌ای بگنجانند.

افزایش جذابیت سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارهای روستایی

شناخت مجموعه توانمندی‌ها، ظرفیت‌ها، فرصت‌ها، تهدیدها و تنگناها باعث می‌شود که مدیران روستاها به یک برآورد و شناخت نسبی از وضعیت روستای خود یا روستاهای منطقه برسند. حال سؤال این است که با وضعیت فعلی چگونه می‌توان بر جذابیت‌های سرمایه‌گذاری در روستا افزود و زمینه حضور سرمایه‌گذاران و کارآفرینان داخل روستا و خارج از روستا را فراهم کرد:

ترویج و توسعه هدفمند کسب‌وکارهای روستایی

یکی از راه‌های جذابیت‌بخشی به روستا، کمک به توسعه کسب‌وکارهای هدفمند است. در واقع دهباران و اعضای شورای روستاها باید سعی کنند روستاها را در یک نوع خاصی از کسب‌وکارها تقویت کنند. به‌عنوان مثال وقتی در یک روستا ارائه محصول کالا و خدمات خاصی صورت می‌گیرد، کمک به رونق و توسعه و تکثیر چنین فعالیت‌های مشخصی بر جذابیت‌های کسب‌وکاری روستا می‌افزاید. می‌توان جوانان روستایی اعم از مردان و زنان را به سمت چنین کسب‌وکارهایی تشویق کرد.

در اختیار قرار دادن فضاها و زمین‌های خالی روستا

در بسیاری از روستاها زمین‌ها و فضاهای خالی و متروکه‌ای وجود دارد که به‌صورت بالقوه و حداقلی برای استقرار و جانمایی و جایابی برخی از کسب‌وکارها مناسب است. مکان‌یابی انواع کارگاه‌ها و کاربری‌های صنعتی (در مقیاس روستا)، تولیدی و حتی خدماتی در این فضاهای خالی امکان‌پذیر است. اگر این زمین‌ها مسائل حقوقی، ارث و مشاعات و اختلاف

گرفتار در تله رکود تورمی

نشانه‌های گرفتاری اقتصاد ایران چیست؟

شرایط فعلی اقتصاد ایران چیست و برای خروج از شرایط رکود و تورمی چه باید کرد؟ پاسخ را در این یادداشت بخوانید.

تجارت



محسن جلالپور

فعال اقتصادی

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید درباره

شرایط اقتصاد ایران

و اینکه در ماه‌های

آینده چه چیزی در

انتظار آن است، بدانید،

خواندن این یادداشت

به شما توصیه

می‌شود.

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ **شرایط کنونی اقتصاد کشور را این گونه تصور کنید که نقدینگی با سرعت زیاد در حال افزایش است و تورم در سطح بالایی قرار دارد و اقداماتی نظیر حذف ارز ترجیحی و تشدید انتظارات تورمی هم مزید بر علت شده‌اند تا احتمال کاهش تورم در ماه‌های آینده دور از انتظار باشد.**
- ▶ **در شرایطی که عوامل زیادی دست به دست هم می‌دهند تا اقتصاد ایران وارد فاز رکودی شود، عوامل دیگری هم به طور همزمان مشغول کارند تا تورم را شعله ور کنند. به این ترتیب دیری نمی‌پاید که اقتصاد ایران به طور همزمان وارد فاز «رکود تورمی» خواهد شد.**
- ▶ **گزارش‌ها نشان می‌دهد در حال حاضر موجودی انبار بنگاه‌ها در حال افزایش است و سفارش‌های جدیدی نیز ثبت نمی‌شود. اقتصاد ما در حال حاضر در شرایط رکود تورمی قرار دارد و این شرایط، حاصل تصمیماتی است که دولت گرفته و در این چند ماه اخیر اجرا کرده است.**
- ▶ **در ماه‌های گذشته همزمان با افزایش روزافزون تورم در کالاهای مصرفی جامعه، تورم بخش تولید نیز به شدت افزایش یافته است. افزایش هزینه در بخش واقعی اقتصاد دلایل زیادی از جمله افزایش تورم جهانی، افزایش حقوق و دستمزد، تحولات نظام مالیاتی و حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی داشته است.**

در ماه‌های گذشته همزمان با افزایش روزافزون تورم در کالاهای مصرفی جامعه، تورم بخش تولید نیز به شدت افزایش یافته است. افزایش هزینه در بخش واقعی اقتصاد دلایل زیادی از جمله افزایش تورم جهانی، افزایش حقوق و دستمزد، تحولات نظام مالیاتی و حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی داشته است. دو مورد اول هزینه غالب بنگاه‌ها را افزایش داده و تغییر نرخ ارز، بخش‌های بزرگی از تولید که به آن یارانه تعلق می‌گرفته مثل کشاورزی را تحت تأثیر قرار داده است. این تصمیمات مزایایی هم داشته اما به هر حال شوک‌هایی را به اقتصاد وارد می‌کند که در نهایت هزینه بخش تولید را افزایش می‌دهد.

معمولاً رکود تورمی که ابتدا با شتاب گرفتن تورم به وجود می‌آید، بعد از مدتی با تأخیر وارد فاز رکود می‌شود. بنابراین با توجه به ویژگی‌هایی که برشمردیم، این احتمال وجود دارد که در ماه‌های آینده بنگاه‌های اقتصادی برای فروش کالاهایشان با مشکل مواجه شوند. گزارش‌ها نشان می‌دهد در حال حاضر موجودی انبار بنگاه‌ها در حال افزایش است و سفارش‌های جدیدی نیز ثبت نمی‌شود. در مجموع می‌توانیم بگوییم که اقتصاد ما در حال حاضر در شرایط رکود تورمی قرار دارد و این شرایط، حاصل تصمیماتی است که دولت گرفته و در این چند ماه اخیر اجرا کرده است. این تصمیمات به اقتصاد شوک وارد می‌کند و هزینه‌های زیادی برای بنگاه‌ها ایجاد می‌کند. این موضوع منجر به افزایش در هزینه تولید شده و در نهایت محصول با قیمت تمام‌شده بیشتری به خریدار می‌رسد. اثر کلان این اتفاق تشدید همان رکود تورمی خواهد بود که درگیر آن بودیم. بنابراین شاید شرایط برای تکرار وقایع سال ۱۳۹۱ و ورود اقتصاد ایران به فاز رکودی-تحریم کاملاً مهیا شده است. احتمالاً نخستین نشانه‌های رکود را از دو سمت عرضه و تقاضا می‌توان مشاهده کرد. کاهش درآمدهای نفتی، محدودیت واردات قطعات و مواد اولیه و شکستن زنجیره تولید و افزایش شدید هزینه‌های تولید، کاهش سرمایه‌گذاری به دلیل شرایط ناپایمانی، نشانه‌های محتمل رکودی شدن اقتصاد ایران در سمت عرضه هستند. در شرایطی که عوامل زیادی دست به دست هم می‌دهند تا اقتصاد ایران وارد فاز رکودی شود، عوامل دیگری هم به طور همزمان مشغول کارند تا تورم را شعله ور کنند. به این ترتیب دیری نمی‌پاید که اقتصاد ایران به طور همزمان وارد فاز «رکود تورمی» خواهد شد.

با این حال در صورت حرکت هم‌زمان سیاستمدار به سمت گشایش‌های بین‌المللی و اصلاحات داخلی -در حوزه سیاست پولی، ایجاد استقلال در سیاست‌گذاری پولی و شکل‌دهی اعتماد آحاد اقتصادی به آن و در حوزه قیمت‌گذاری، کاهش مداخلات دولت- این روند می‌تواند وارونه شود. ■

.....روایت.....

نگاهی به طرح بانکداری مجلس که حاشیه‌های زیادی به همراه داشته است

مرثیه‌ای برای بانکداری

مجلس در سال جدید خیز جدیدی برای اصلاح قوانین بانکداری در ایران برداشت؛ خیزشی که به گفته بسیاری از کارشناسان و صاحب نظران، به نظر نمی‌رسد در انتهای کار با توجه به مجموعه دیدگاه‌هایی که در این حوزه اعمال کرده است، بتواند از پس کار به خوبی برآید، به خصوص اینکه به تازگی در طراحی که از سوی مجلس آماده‌سازی شده، نظرات بخش خصوصی هم نادیده گرفته شده و به نظرم می‌رسد با تصویب آن، ظرفیت قانونی مورد نیاز برای ثبات بخشی به اقتصاد کلان، کنترل تورم و تحقق سلامت بانکی طی سال‌های آتی، از کشور سلب خواهد شد. حالا فعالان اقتصادی، معترض به راهی که مجلس برای تصویب این طرح در پیش گرفته است، بر این باورند که نباید فرصت تاریخی تصویب این طرح برای تامین زیرساخت‌های قانونی و بازگرداندن ثبات به اقتصاد ایران را در کنار برقراری جریان روان، شفاف و منصفانه اعتباری از دست داد؛ موضوعی که باید دید در مجلس چقدر مورد توجه قرار گرفته و خروجی آن چیست.



ماجرای یک فرصت‌سوزی دیگر

اگر طرح بانکداری ایران به‌درستی اصلاح نشود، چه فرصت‌هایی از دست ایران خواهند رفت؟

محبوبه فکوری

دبیر بخش روایت

اشاره: مردادماه امسال بود که اعلام شد دولت و مجلس برای اصلاح نظام بانکداری ایران توافق کرده‌اند، موضوعی امیدوارکننده که بارقه‌های امید را در دل فعالان اقتصادی روشن کرد و به روزهایی امیدوار نمود که با اصلاح قوانین بانکداری در ایران بتوانند فضای متعادل‌تری را به لحاظ قوانین و مقرراتی که در یک اقتصاد بانک محور همچون ایران تجربه می‌کنند، پیش روی خود ببینند؛ اما اکنون ورق برگشته و مجلس راه دیگری را در پیش گرفته که به گفته فعالان اقتصادی به ترکستان می‌رود و حتی دیگر نمی‌توان امیدوار بود که از این فرصت تاریخی پیش آمده از این توافق دولت و مجلس و گام پارلمان برای اصلاحات نظام بانکی را به بهترین شکل بهره گرفت. در واقع، پیش فرض فعالان اقتصادی این است که با تصویب این اصلاحیه به شکل مناسب، می‌توان ظرفیت قانونی مورد نیاز برای ثبات بخشی به اقتصاد کلان را پیش رو داشت، اما اکنون این ظرفیت با اشتباهاتی که مجلس انجام داده خیلی قابل دسترس نیست.

نسخه نهایی اصلاح طرح بانکداری ایران به مجلس رفته است. طرحی که می‌توانست اصلاحات مناسبی را برای اقتصاد ایران به ارمغان بیاورد، اما اکنون امیدها را بیشتر از گذشته ناامید کرده است. در واقع، نسخه نهایی طرح بانکداری ایران در حالی به مجلس رفته که راهکارهای امیدآفرین بخش خصوصی برای تقویت این طرح، حذف شده و کمیسیون اقتصادی با تصویب نسخه اخیر خود در این حوزه، نگرانی‌ها در این بخش را تشدید کرده است.

مروری بر طرحی که کمیسیون اقتصادی مجلس برای اصلاح قوانین بانکداری در ایران به تصویب رسانده به نحوی است که موانع بیشتری را نسبت به گذشته بر سر راه تامین ثبات پولی و مالی و همچنین سلامت بانکی قرار می‌دهد و ظرفیت نظام اعتباری را دستمایه اهداف سیاسی کوتاه مدت و تامین نیازهای مالی دولت می‌کند.

این انتقاداتی است که فعالان اقتصادی به طرح جدید بانکداری وارد می‌دانند و بر این باورند که یکپارچگی و انسجام بانک مرکزی، وجه‌المصالحه ذی‌نفعان بیرونی قرار گرفته و در عین حال، با تعمیم ساختار مالی-مدیریتی شرکت‌ها به بانک مرکزی، رئیس کل بانک مرکزی را در کسوت مدیرعامل، پاسخگوی ارزش شرکت به سهامداران می‌داند.

اینجا است که به باور کارشناسان، در چنین ساختاری، نه تنها رأی رئیس کل بانک مرکزی در مورد صورت‌های مالی بانک مسموع نیست، بلکه ممکن است در جلسات مجمع نیز به او اجازه اعلام نظر هم داده نشود؛ به همین دلیل است که بخش خصوصی ایران معتقد است که سلطه مالی و سیاسی دولت بر نظام پولی و اعتباری کشور، برای ده‌ها سال تنفیذ شده و ریشه اصلی تورم و پولی کردن کسری بودجه دولت از طریق ساز و کارهای قانونی در بطن اقتصاد ایران مستقر خواهد شد.

این تمام انتقادات فعالان اقتصادی نسبت به اصلاحیه جدید نیست، بلکه آنها بر این باورند که تنزیل جایگاه و اعتبار رئیس کل بانک مرکزی به عنوان مهم‌ترین نهاد تصمیم‌گیری پولی و بانکی کشور و مداخله قوای مقننه و قضائیه در تصمیمات کلان این نهاد با انتصاب نمایندگان خود در مجمع عمومی بانک مرکزی است و حال آنکه، بر اساس این طرح، منصوبان دیگری از مجلس و دیگر نهادهای حکمیتی در جلسات هیات عالی بانک مرکزی

مستقر خواهند شد که در برابر اختیار تأثیرگذاری بر سیاست‌های پولی، مالی و اعتباری کشور، التزامی به پاسخگویی برای آنان متصور نشده است. حالا علیرغم این انتقادات، طراحان و مصلحان طرح هم همچون فعالان اقتصادی، بر این باورند که یکی از چالش‌های اقتصاد ایران از سمت نظام بانکی، تورم بالا و بی‌انضباطی اقتصاد کلان بوده و تورم و نقدینگی نیز با یکدیگر ارتباط دارند؛ به نحوی که برای کنترل تورم، ابتدا باید جلوی رشد نقدینگی گرفته شود؛ چراکه علت تداوم رشد نقدینگی نیز ناترازی در بخش دولتی و خصوصی است و بخش‌هایی امکان ناترازی دارند که به بانک مرکزی متصل باشند. به همین دلیل اگر دولت بتواند ناترازی خود را به بانک مرکزی تحمیل کند، نقدینگی هم رشد خواهد کرد و به سبب امکان خلق پول، باید نظارت درستی به طرح دیگر که بانکها هستند صورت گیرد تا نقدینگی بیش از این افزایش نیابد.

در این میان، کشورهایی که در دنیا توانسته‌اند در اجرای چنین اصلاحاتی موفق بوده و به تبع آن، تورم پایینی را تجربه کنند، حتماً رشد نقدینگی را هم کنترل کرده‌اند؛ این در حالی است که در علم اقتصاد چاله‌هایی وجود دارد که لازم است برای پر کردن آنها پول چاپ شود و اینها درست، مواردی از ناترازی بودجه دولت هستند که در نهایت، ناترازی بخش‌های شبه دولتی و ناترازی در نظام بانکی را رقم خواهند زد.

از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که ناترازی بانکها به بانک مرکزی سرایت کرده و در سال‌های اخیر رشد داشته است. از نظر زیان انباشته و سلامت و ثبات نظام بانکی نیز بانکها شرایط خوبی ندارند؛ به نحوی که نسبت کفایت سرمایه بانکها در کشورهای مختلف بسیار قابل توجه است و این در حالی است که بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس کفایت سرمایه در کشور ما منفی است و با اینکه تعدادی از بانکها در اسناد مالی خود کفایت سرمایه خود را مثبت نشان می‌دهند، تنها پنج تا شش بانک در کشور کفایت سرمایه مثبت دارند.

در واقع، موضوعی که سبب زیان انباشته بانک‌ها می‌شود، مطالبات غیرجاری است؛ به این معنا که بخشی از تسهیلات بانک باز پرداخت نمی‌شود. برخی برآوردهای انجام شده نشان می‌دهد که ۵۰ تا ۶۰ درصد تسهیلات پرداخت شده جزو مطالبات غیرجاری است. در این میان، نگاهی به سیاست‌گذاری پولی منفعل در برابر دولت و بانک‌ها به خوبی نشان می‌دهد طی یک دوره بلند مدت سهم خالص دارایی‌های خارجی بانک مرکزی در اجزای پایه پولی حدود ۷۰ درصد بوده و این درحالی است که سهم بدهی بخش دولتی به بانک مرکزی در سنوات اخیر بسیار محدود شده و از طرف دیگر سهم بدهی بانکها به بانک مرکزی مقداری رشد کرده و حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد اجرای پایه پولی مربوط به این شاخص است.

کارشناسان بر این باورند که کشور در بخش سیاست‌گذاری پولی با مشکل محدودیت ابزارهای بانک مرکزی و لنگر اسمی مواجه است و در عین حال، ارزش به عنوان لنگر تورم عمل می‌کند؛ در حالیکه بانک‌های مرکزی لنگر اسمی را به سمت بهره بین بانکی برده‌اند؛ هر چند در خصوص سیاست‌گذاری ارزی نیز نظام بانکی مشکلات مختلفی دارد؛ به این معنا که در این بخش بازار متشکل و نظارت بانک مرکزی، سلطه ارزی دولت بر بانک مرکزی،

پس از پنج‌دهه قرار است قانون بانک مرکزی در مجلس یازدهم اصلاح شود. منتقدان این طرح معتقدند که جایگزینی هیات عالی بانک مرکزی با شورای پول و اعتبار، اختیارات دولت را کاهش می‌دهد

منتقدان طرح اصلاح قانون بانکداری بر این باورند که یکپارچگی و انسجام بانک مرکزی، وجه‌مصلحه ذی‌نفعان بیرونی قرار گرفته و در عین حال، با تعمیم ساختار مالی - مدیریتی شرکت‌ها به بانک مرکزی، رئیس کل بانک مرکزی را در کسوت مدیرعامل، پاسخگوی ارزش شرکت به سهامداران می‌داند.

در بحث استقلال بانک مرکزی نیز باید توجه داشت که شخص رییس کل توسط رییس جمهور تعیین می‌شود و اعضا غیر اجرایی نیز با تایید دولت تعیین می‌شوند. در حقیقت در شور دوم، استقلال بانک مرکزی در طرح کاهش یافته است. وقتی این استقلال تضعیف شود امکان نظارت نیز کاهش می‌یابد. شورای فقهی نیز در شور دوم در چارچوب ارکان بانک مرکزی قرار گرفته است.

در بحث راهکارها اولین مورد شفافیت و پاسخگویی بانک مرکزی است. در حال حاضر بانک مرکزی مستقل نداریم. ضمن اینکه پاسخگویی به نهادهای ناظر نظیر دیوان محاسبات نیز وجود ندارد. همچنین پاسخگویی به مجلس نیز علاوه بر این موارد در طرح اصلاح قانون بانک مرکزی قرار گرفته است. در طرح نیز اصل بر غیرمحرمانه بودن مصوبات هیئت عالی است. از ابتدای سال ۹۲ تا ۹۹ تنها چهار مصوبه شورای پول و اعتبار در تارنمای بانک مرکزی قرار گرفته است. در حوزه شفافیت در طرح گفته شده است که آرای اعضای هیئت عالی، اسامی حاضرین و غایبین و معامله با بانک‌ها باید شفاف باشد. در خصوص کنترل تعارض منافع در طرح گفته شده است که همه کارکنان بانک مرکزی تا سه سال پس از اتمام خدمت در بانک مرکزی نمی‌توانند وارد بانک‌ها شوند، ضمن اینکه افراد نمی‌توانند سهامدار بانک‌ها باشند، سپرده‌های در بانک داشته باشند و یا تسهیلاتی از بانک‌ها دریافت کنند. اراده بر خورد در برخی موارد به دلیل همین تعارض منافع وجود ندارد که با این قاعده‌گذاری موارد این چنینی کاهش خواهد یافت.

در این میان، استقلال بانک مرکزی ۷ بخش دارد که یکی از آنها استقلال مالی است. به این معنا که دولت نباید از نظر مالی به بانک مرکزی وابسته باشد و خرید ارز یا تنخواه خود را از بانک مرکزی تأمین کند. از سوی دیگر، در طرح ذکر شده که بانک مرکزی در چارچوب سیاست‌های پولی خود می‌تواند به دولت تنخواه بدهد در غیر این صورت الزامی برای آن وجود ندارد. سه درصد بودجه عمومی می‌تواند به دولت تنخواه بدهد و سالانه نیم درصد کاهش خواهد یافت؛ به این معنا که پس از ۶ سال تخصیص تنخواه بانک مرکزی عملاً از ساختار بودجه عمومی حذف خواهد شد. در این حالت باید امکانات دیگری مانند امکان استفاده از اوراق با سررسیدهای کوتاه مدت به دولت داده شود.

دولت بانک مرکزی را الزام به دریافت ارز و پرداخت ریالی آن می‌کند حتی اگر امکان وصول ارز وجود نداشت. در طرح اصلاح قانون بانک مرکزی گفته شده است که بانک مرکزی اختیار دارد تا عملیات ارز دولت را قبول کند و نکته دیگر این است که تأکید شده بانک مرکزی نمی‌تواند تا زمانی که ارز وصول نشده به دولت ریال بدهد.

در حال حاضر از جمله پیشنهادهایی که در خصوص تقویت استقلال طرح بانک مرکزی مطرح شده، این است که عزل رییس کل بانک مرکزی با تایید مقام معظم رهبری باشد که بعید است به تصویب مجلس برسد و پیشنهاد دیگر این است که عزل رییس کل بانک مرکزی با تایید سران سه قوه اتفاق بیفتد اما این موضوع با توجه به مغایرت با قانون اساسی نیاز به تایید مجمع تشخیص مصلحت نظام دارد که بعید است، مورد تایید قرار بگیرد. با توجه به این شرایط باید دید که در نهایت بحث استقلال بانک مرکزی به چه نحو مورد تایید نمایندگان مجلس قرار خواهد گرفت. به هر حال، پس از پنج دهه قرار است قانون بانک مرکزی در مجلس یازدهم اصلاح شود. منتقدان این طرح معتقدند که جایگزینی هیئت عالی بانک مرکزی با شورای پول و اعتبار، اختیارات دولت را کاهش می‌دهد. هر چه باشد، نسخه نخستین این طرح ۱۲۲ ماده داشت و نسخه نهایی به ۶۷ ماده کاهش یافته است. به هر حال، باید دید که در ادامه مسیر، چه سرنوشتی در انتظار این طرح اصلاحی مهم اقتصاد ایران قرار خواهد گرفت. ■

تکلیف بانک مرکزی به خرید ارز دولت و عدم پایبندی به نظام ارزی شناور مدیریت شده از جمله مسائل اساسی است.

در این میان تجربه نشان می‌دهد که دولتها، چند سال نرخ ارز را ثابت نگه می‌دارند و پس از مدتی که فشار تورمی افزایش می‌یابد، اقتصاد ایران شاهد شوک نرخ ارز می‌شود، ضمن اینکه در ساختار حکمرانی نیز تعارض منافع بانک مرکزی با دولت و بانک‌ها وجود دارد. سلطه مالی و کسری بودجه ای که دولت دارد می‌تواند به بانک مرکزی سرایت کند. البته نباید تعارض منافع با بانک‌ها را هم از یاد برد که اتفاقاً بسیاری از مصادیق تعارض منافع در هیئت انتظامی بانک‌ها وجود دارد. از سوی دیگر، قسمتی که در ضعف اقتدار نظارتی بانک مرکزی در آن وجود دارد، شامل حلقه‌های کشف تخلف، رسیدگی و بازدارندگی است. ساختار هیئت انتظامی این گونه است که بازرس هیچ نقشی در آن ندارد، در نتیجه انگیزه‌های برای کشف تخلف باقی نمی‌ماند. از سال ۹۵ تا ۹۶ سازمان بازرسی در بانک مرکزی مستقر شد و مجموعه از تخلفات بانک‌ها را کشف کرد.

این موضوع نشان می‌دهد که فرآیند کشف تخلفات در بانک مرکزی مشکل دارد. در بخش رسیدگی که وارد می‌شوید دبیر کل مسئول هیئت انتظامی است و اعضای این هیئت نیز به گونه‌ای تعیین نشده‌اند که توانایی لازم جهت رسیدگی به تخلفات تخصصی را داشته باشند. حال بانک در مرحله رسیدگی می‌تواند برود در دادگاه معمولی علیه بانک مرکزی شکایت کند. این فرآیند یعنی بانک مرکزی اقتدار لازم را ندارد.

شاید گفته شود که به طور مثال کافی است شش ابزار جدید به اختیارات بانک مرکزی اضافه شود تا این مشکل حل شود اما در قانون برنامه ششم این اتفاق رخ داد. بانک مرکزی اختیارات بازدارنده را دریافت کرد اما تا امروز از این اختیارات استفاده نکرده چرا که آیین نامه مربوط به تصویب هیئت انتظامی نرسیده است. این موضوع نشان می‌دهد که اگر ساختار اصلاح نشود، هر چقدر هم که به بانک مرکزی اختیار بدهیم، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

در این میان البته، در خصوص نظام تصمیم‌گیری حوزه بانکی کشور شورای پول و اعتبار وجود دارد که وزرای غیر مرتبط در آن حضور دارند، ضمن اینکه تصمیماتی که گرفته می‌شود متناسب با وضعیت اقتصادی نیست. طبیعتاً اگر تصمیم غلطی نیز گرفته شود هزینه‌های بابت آن پرداخت نمی‌شود. همچنین در مورد شورای پول و اعتبار دو مسئله وجود دارد: اول اینکه باید افراد متخصص وارد آن شوند و به صورت دائم در آن حضور داشته باشند. در دوره‌هایی شاهد حضور وزیر آموزش و پرورش در شورای پول و اعتبار بودیم و این وزیر حق رای داشته است. ضمن اینکه هر دو هفته یک بار جلسات تشکیل می‌شود که روند تصمیم‌گیری را به شدت کند می‌کند. مروری بر آنچه که به اصلاح طرح بانکداری گذشته نشان می‌دهد که در ساختار اصلی طرح بانک مرکزی، مجمع عمومی در راس قرار دارد و هیئت نظارت، هیئت عالی و شورای فقهی زیر نظر آن قرار دارند. هیئت نظارت باید پیگیری مصوبات مجمع عمومی را انجام دهد. در هیئت عالی نیز وزیر اقتصاد، رییس سازمان برنامه و بودجه و رییس کل بانک مرکزی حضور دارند که اعضای اجرایی را تشکیل می‌دهند.

همچنین چهار عضو غیر اجرایی نیز حضور دارند که با پیشنهاد رییس بانک مرکزی و تایید رییس جمهور انتخاب می‌شوند. این موضوع سبب می‌شود تا پنج فرد همسو با بانک مرکزی در هیئت عالی حضور داشته باشند و این هیئت جایگزین شورای پول و اعتبار شده است. در حقیقت مرجع تصمیم‌گیری در حوزه اجرایی این هیئت خواهد بود. در واقع، هیئت عالی باید به صورت دائم جلسه داشته باشد و وزیر و رییس سازمان برنامه و بودجه نیز اگر نتوانند شرکت کنند باید نماینده‌ای را از قبل معرفی کرده باشند.

بدر نظر گرفتن
اصلاحاتی که
مجلس برای طرح
اصلاحیه قانون
بانکداری در نظر
گرفته، تنزیل
جایگاه و اعتبار
رئیس کل بانک
مرکزی به عنوان
مهم‌ترین نهاد
تصمیم‌گیری پولی
و بانکی کشور
و مداخله قوای
مقننه و قضائیه
در تصمیمات کلان
این نهاد با انتصاب
نمایندگان خود در
مجمع عمومی بانک
مرکزی، است

یاسر مرادی، کارشناس ارشد حقوق بانکی در گفت‌وگو با آینده‌نگر

ایستاده در غبار

مخالفان طرح بانکداری چه می‌گویند؟



دولت و مجلس دست به کار شده‌اند تا قوانین نظام بانکی ایران را مورد بازنگری قرار دهند؛ موضوعی که البته به گفته برخی منتقدان خیلی نمی‌توان با توجه به پیش‌نویس‌هایی که آماده شده، امیدوار بود که اصلاحات عمیقی را در نظام بانکی به وجود آورد. به خصوص اینکه برخی از قواعد و قوانینی که در ذیل قوانین موجود بانکداری در ایران پیاده‌سازی می‌شوند، تنها اسم بانکداری بدون ربا را یدک می‌کشند و قراردادهای صوری است و نه بانکدار و نه مشتریان به شرایط اجرای آن پایبند نیستند و این‌جا است که باید در بازنگری در این قوانین اهتمام جدی‌تری داشت. یاسر مرادی، کارشناس ارشد حقوق بانکی در گفت‌وگو با آینده‌نگر از نقطه‌ضعف‌های قوانین بانکداری کنونی در ایران می‌گوید. او معتقد است که این انتقاد وجود دارد که این عقود، صوری و تشریفاتی است و اتفاقاً این انتقاد هم وارد است و نه نظام بانکی ما و نه افراد تسهیلات‌گیرنده این عقود را به صورت جدی پیاده‌سازی نکرده و به نوعی نگاه ابزاری به این عقود دارند و آن را کاملاً صوری پیاده می‌کنند و تا زمانی که ما نگاه این را نداشته باشیم که عقدهای ما تابع قصد ما باشد به هیچ نتیجه‌ای نخواهیم رسید. باید اعتقاد داشته باشیم که نظام بانکداری ما مبتنی بر بخش واقعی اقتصاد باشد که اگر پیاده‌سازی شود، ما به سمت یک نظام بانکی پویا خواهیم رفت. اما در حال حاضر نمی‌توان ادعا کرد که نظام بانکداری ایران اسلامی است و نه بانکداران ما به این موارد اعتقاد عمیقی دارند لذا انتقادات جدی به نظام فعلی وارد است.

ایران وجود دارد که به عملیات بانکی ورود کرده است و قانون عملیات بانکی بدون ربا است که در ابتدای دهه ۶۰ تصویب شده و یک سال بعد از تصویب آن، به اجرا رسیده است. نکته حائز اهمیت در این زمینه آن است که کل عملیات بانکی را مبتنی بر نظام بانکداری بدون ربا تعریف کرده و به همین خاطر هم، نام قانون عملیات بانکی بدون ربا بر روی آن نهاده شده است. این قانون، در کل نظام بانکداری متعارف دنیا به این نحو است که پول را می‌دهند و بعد از مدتی که بانک تعیین می‌کند، سپرده‌گذار پول را با سود مشخص دریافت خواهد کرد؛ اما این قانون در ایران وقتی که نوشته شده است، حضرت امام خمینی (ره) به آیت‌الله رضوانی که آن زمان مسئولیت این کار را به عهده داشته‌اند تکلیف کرده‌اند که زمینه‌ها به نحوی فراهم شود که به چرخه پول و گردش پول سود نیاورد و اگر این پول بخش واقعی اقتصاد را به تحرک درآورد و مبتنی بر گردش واقعی بخش اقتصادی باشد، سودی که در قانون بانکداری بدون ربا حاصل می‌شود، شرعی بوده و ربا به شمار نمی‌رود و شبهه ربوی بودن را ندارد. بنابراین هر گونه پولی که بانک‌ها به مردم می‌دهند یا تسهیلاتی که در ایران به مشتریان ارائه می‌شود، باید مبتنی بر عقدی باشد که تمامی این عقود در قانون عملیات بانکی بدون ربا آمده است. پس روح حاکم بر قانون عملیات بانکی بدون ربا، این است که هر عملیات بانکی مبتنی بر یک عقد باشد و سودی که از این عقدها ایجاد شده، بخش واقعی اقتصاد را به گردش درآورد و باعث شود که بانک‌ها مستحق به پرداخت یا دریافت سود باشند. آنچه در قانون عملیات بانکی بدون ربا آمده است، کل عملیات بانکی را به سه قسم تبدیل کرده است که فعالیت‌های بانکی یا به تجهیز منابع، یا تخصیص منابع یا خدمات بانکی مربوط می‌شوند. در حوزه تجهیز منابع، قانون عملیات بانکی بدون ربا دو عقد در نظر گرفته شده است که مربوط به حساب‌هایی است که افراد نزد بانک‌ها باز می‌کنند یا قرض الحسنه است که ماهیت عقد این قراردادهای همان قرض الحسنه است که در حقوق مدنی ما آمده که ماهیت تملیکی دارد که مشتری پول را به بانک تملیک می‌کند و در موعد یا سررسیدی که به وسیله کارت بانکی یا دستگاه ای تی ام یا پوز، یا اینترنت بانک یا موبایل بانک از بانک مطالبه می‌کند، بانک مکلف است که به میزان ارزش پول آن را به مشتری برگرداند. این ماهیت دسته اول حساب‌ها است که خود تقسیم به حساب قرض الحسنه پس‌انداز

■ مجلس وارد بررسی طرحی شده است که بتواند در قالب آن اصلاحات نظام بانکی را پیش برد و شرایط کنونی نظام بانکی را که انتقادات جدی به آن وارد است، اصلاح کند. سوال اول این است که قوانین بانکداری در ایران میراث‌دار چه تفکری هستند و چقدر با شرایط امروز نظام بانکی دنیا فاصله دارند؟

در جمهوری اسلامی ایران دو قانون بانکداری وجود دارد که یکی از آنها قانون قانون پولی و بانکی کشور است که بیشتر به ضوابط و قوانین ناظر بر بانک‌های کشور و بعد نظارتی در حوزه پولی و بانکی می‌پردازد و سیاست‌گذاری‌های کلانی را تعیین کرده و در عین حال از باب انضباطی و تخطفاتی که بانک‌ها انجام می‌دهند، مسئولیت‌هایی را متوجه بانک مرکزی دانسته و به موازات آن، اختیاراتی را نیز به این بانک داده است و یک نکته دیگری که در مورد این قانون وجود دارد، آن است که پایه‌گذاری را در باب مسئولیت بانک‌ها قرار داده که می‌توان گفت این بخش یکی از مهم‌ترین بندهای این قانون است که می‌توان از آن یاد کرد. این بند، در واقع پایه‌گذار مسئولیت محض بانک‌ها است. اگر بخواهیم به زبان ساده و غیر حقوقی در مورد این بند صحبت کنیم، باید به این نکته اشاره کنیم که هر وقت خسارتی به مشتریان بانک‌ها وارد شود، آن بانک مسئولیت جبران خسارت آن فرد را دارد بدون اینکه نیازی باشد که قصور و تقصیر بانک اثبات شود، یعنی صرف اینکه خسارتی وجود داشته باشد و در عین حال، این خسارت ناشی از عملیات بانکی باشد، اینجا تبصره ذیل ماده ۳۵ قانون پولی و بانکی، مسئولیت را متوجه بانک دانسته و این مبنا برای بانک‌ها با کل نظریه‌ای که در ماده یک قانون مسئولیت مدنی ایران آمده است که در آن ماده، مبتنی بر نظریه تقصیر بیان شده که اگر یک فرد بخواهد که فردی یا نهادی را مکلف به جبران خسارت کنید، باید اثبات کنید که تقصیر یا قصوری وجود داشته تا بتوان فرد را مکلف کرد که نسبت به جبران خسارت اقدام کند. این ماده یک قانون مسئولیت مدنی ایران است؛ در حالی که تبصره ذیل ماده ۳۵ قانون پولی و بانکی، بانک‌ها را مستثنی کرده و نظریه مبتنی بر نظریه تقصیر، مسئولیت محض بانک‌ها را یادآوری کرده و اگر خسارت به فرد ناشی از عملیات بانکی وارد شود، بانک باید جبران خسارت کند. در باب هیئت انتظامی بانک مرکزی و وظایف شورای پول و اعتبار در قانون پولی و بانکی آمده است؛ اما در کنار همه اینها، قانون دیگری در نظام بانکی

منتقدین در این زمینه به صورت جدی حضور دارند؛ به این معنا که این انتقاد وجود دارد که این عقود، صوری و تشریفاتی است و اتفاقاً این انتقاد هم وارد است و نه نظام بانکی ما و نه افراد تسهیلات‌گیرنده این عقود را به صورت جدی پیاده‌سازی نکرده و به نوعی نگاه ابزاری به این عقود دارند و آن را کاملاً صوری پیاده می‌کنند. تا زمانی که ما نگاه این را نداشته باشیم که عقود ما تابع قصدمان باشد به هیچ نتیجه‌ای نخواهیم رسید. باید اعتقاد داشته باشیم که نظام بانکداری ما مبتنی بر بخش واقعی اقتصاد باشد که اگر پیاده‌سازی شود، ما به سمت یک نظام بانکی پویا خواهیم رفت. اما در حال حاضر نمی‌توان ادعا کرد که نظام بانکداری ایران اسلامی است و نه بانکداران ما به این موارد اعتقاد عمیقی دارند لذا انتقادات جدی به این نظام فعلی وارد است. اما اینکه چه نظامی را جایگزین و پیاده‌سازی کنیم، خود این شاید ابهامات را بیشتر کند.

■ **مدل‌هایی که اکنون در قالب طرح‌ها و لوایح ارائه می‌شوند آیا می‌توانند مشکلات را حل کنند؟**

به صراحت باید گفت خیر. کل مدل‌هایی که در پیش‌نویس‌ها و لوایح جدید آمده است، هیچ‌یک از اینها نمی‌تواند خواسته امروز شبکه بانکی ما را برآورده کند. عقد مرابحه که به عنوان کریدیت کارت یا کارت‌های اعتباری که تعریف شده است، شاید تا حدودی مبتنی بر نظام بانکی متعارف دنیا نوشته شده است و می‌گوید مردم هریک می‌خواهند از بانک پول بگیرند، بانک به او وکالت بدهد که به وکالت از بانک همه خرید و فروش‌ها را انجام دهد و همه کارها را به سرانجام برساند و پول بانک را با سود برگرداند. مسئولیت را متوجه مشتری کرده است که این به بانکداری متعارف دنیا نزدیک‌تر است و ۹۰ درصد پوشش تسهیلاتی ما را به عهده می‌گیرد و اگر فردی هم تخلفی کرد و نخواست که تسهیلات را در محل خود مصرف کند، مسئولیت متوجه خود فرد است و بانک در این زمینه مسئولیتی نخواهد داشت؛ هرچند که نباید از این نکته غافل شد که بانک‌ها در کل دنیا وظیفه تأمین مالی کوتاه‌مدت را بر عهده دارند و در تعریف بازار پول هم این شرط در نظر گرفته شده که بازارهایی که تأمین مالی زیر یک سال را به عهده دارند بازار پول تعریف می‌شوند و بالاتر از یک سال بازار سرمایه تلقی می‌شوند و تأمین مالی در بازار سرمایه و پروژه‌های بلندمدت باید در بازار بورس صورت گیرد. اما چون در ایران بازار سرمایه، قوی نیست و منابع مالی به صورت عمده در بازار پول متمرکز است بیشتر به بانک‌ها به چشم صندوق برای تأمین مالی اقتصاد نگاه می‌کنند و چشم امید برای تأمین مالی به بانک‌ها است و تلاش می‌شود تا تأمین مالی پروژه‌های بزرگ از طریق بانک‌ها صورت گیرد، در حالی که این فرآیند در کل دنیا یا در بانک‌های توسعه‌ای یا در بازار سرمایه متمرکز است. بر خلاف اینکه در قبل انقلاب بانک توسعه‌ای در ایران فعالیت می‌کرده است، اما هم‌اکنون بانک توسعه‌ای در کشور نداریم و تا حدودی بانک صنعت و معدن این نقش را قبلاً ایفا می‌کرد که آن هم با مشکلات عدیده‌ای مواجه شده است و اکنون در طرح بانکداری، ایجاد بانک‌های توسعه‌ای تعریف شده است. امید می‌رود که با آغاز به کار این طرح جدید و بانک جدید توسعه‌ای، تأمین مالی پروژه‌های بزرگ را به این سمت سوق دهیم و این بانک‌ها همان کار تأمین مالی کوتاه‌مدت را با رعایت سود و زیان بخش واقعی اقتصاد و با نرخ دستوری شورای پول و اعتبار، فعالیت خود را به سرانجام برسانند. به هر حال بانکداری اسلامی یک رکن رکن دارد و آن این است که بازار نرخ سود را تعیین می‌کند و هرچه در بازار بود، نرخ قراردادهای خواهد بود. اما اکنون وقتی که شورای پول و اعتبار به عنوان مرجع سیاست‌گذاری پولی کشور، این نرخ را به جای بازار تعیین می‌کند و نرخ سود دستوری بر اقتصاد حاکم می‌شود، بانکداری اسلامی به صورت کامل محقق نخواهد شد. ضمن اینکه ما تلاش می‌کنیم جمع‌آوری نقدینگی سرگردان جامعه را به نرخ سود دستوری گره بزنییم و یا اینکه اگر بخواهیم بازار سرمایه را مدیریت کنیم، نرخ سود را دستوری تعیین می‌کنیم و از بالا رفتن آن جلوگیری می‌کنیم تا بورس نریزد. یا مواردی که وجود دارد و می‌خواهیم پروژه‌های ارزان تمام شود، بانک‌ها را مکلف می‌کنیم تا با نرخ بهره غیرواقعی به آنها وام دهند و این باعث می‌شود روز به روز بانک‌های کشور ضعیف‌تر شوند و بانک‌های سوءاستفاده‌کننده نسبت به جمع‌آوری منابع ارزان قیمت از مردم اقدام می‌کنند و نرخ تورم در حالی که بین ۴۰ تا ۵۰ درصد است، به خودشان یا شرکت‌های وابسته به زیرمجموعه‌های خود تسهیلات می‌دهند و منابع سمت مردم نمی‌رود. ■

یا قرض‌الحسنه جاری تقسیم می‌شود که خود قرض‌الحسنه جاری هم یا بدون دسته چک یا با دسته چک است. نوع دوم حساب‌هایی که نزد بانک‌ها سپرده‌گذاری می‌شوند حساب‌های سپرده‌گذاری است که ماهیت حساب‌های سپرده‌گذاری، وکالت است که به دو دسته بلندمدت و کوتاه‌مدت تقسیم می‌شوند. به این معنا که پولی که افراد نزد بانک‌ها می‌گذارند، بانک به وکالت از آنها پول را سرمایه‌گذاری کرده و بر مبنای قانون عملیات بانکداری بدون ربا، نسبت به اعطای تسهیلات اقدام می‌کند و ۴ درصد کارمزد خود را برمی‌دارد و مابقی را به سپرده‌گذاران تقدیم می‌کند. این خود البته ماهیت «استخر پول» دارد که برخی فقها مباحث حقوقی و شرعی نسبت به آن دارند. اگر این پول نزد بانک سپرده‌گذاری شود، بانک با این پول‌ها با شرایط عملیات بانکی بدون ربا بر خورد خواهد کرد. یعنی عملیات بانکداری بدون ربا تعریف کرده که این پول‌ها باید در قالب عقود اسلامی هزینه شده و بانک بر مبنای آن نسبت به اعطای تسهیلات از این منابع اقدام کند که بانک اینها را به عقود مبادله‌ای و عقود مشارکتی تقسیم کرده و نوع سوم تسهیلات نیز تسهیلات قرض‌الحسنه است. در حوزه عقود تسهیلات قرض‌الحسنه شرایط به نحوی است که بانک با همان منابع قرض‌الحسنه‌ای که در اختیار دارد و جمع‌آوری کرده نسبت به اعطای تسهیلات اقدام می‌کند و تسهیلات هم قرض‌الحسنه است و ۱۰۰ درصد این منابع باید تسهیلات قرض‌الحسنه باشد. در مقابل این منابع، دسته دوم عقود هستند که عقود مبادله‌ای که به مرابحه، خرید دین، سلف، جعاله، اجازه به شرط تملیک و استثنا تقسیم‌بندی می‌شوند که غیر از جعاله و اجازه به شرط تملیک ماهیت تمام عقود مبادله‌ای مبتنی بر عقد بیع یا همان خرید و فروش است و همان قواعد بر آن حاکم است و در این عقود اینکه پروژه بانک چقدر سود یا زیان کرده باشد، هیچ تاثیری در سود دریافتی بانک ندارد و بانک ۱۰۰ درصد سود را دریافت می‌کند. اما در عقود مشارکتی، طرفین در سود و زیان شریک هستند و سود در پایان دوره تعیین می‌شود و بانک صرفاً یک سود مورد انتظاری برای پروژه تعیین می‌کند و در پایان، سود خود را به صورت اینکه چقدر این پروژه سود کرده است، دریافت می‌کند. چون بانک‌ها عملاً امکان سود و زیان واقعی پروژه را ندارند و عملاً از نگاه‌داری منع شده و کار بانک ورود به حساب و کتاب این پروژه‌ها نیست، با این عقد به شکل صوری در بانک‌ها اجرا می‌شود و بانک همان نرخ سود مورد انتظار را که از ابتدا تعیین شده است در پایان دوره دریافت می‌کند و با ماده ۱۱ قرارداد مشارکت مدنی و قرارداد مضاربه می‌گوید که شریک باید پروژه را به نحوی اداره کند که هم اصل سرمایه و هم سود مورد نظر را که در ابتدای قرارداد اعلام کرده است به صورت کامل حاصل کند و اگر این اجرا نشود، باید به صورت مجانی از اموال خود به بانک‌ها بپردازد و صلح کند که این مورد انتقاد قضات و فقها است، ولی شورای نگهبان تأیید کرده و هم‌اکنون ساری و جاری است. عقود مشارکتی نیز به عقود مشارکت مدنی و مضاربه تقسیم می‌شود که هریک جایگاه و ویژگی‌های خاص خود را دارند که عقد مشارکت مدنی برای پروژه‌های بلندمدت‌تر و عقد مضاربه برای تسهیلات کوتاه‌مدت ۶ ماهه یا یک‌ساله است که این هم ماهیت عقود مشارکتی است. آخرین خدمتی که بانک‌ها ارائه می‌دهند خدمت بانکی است که در انتشار اوراق تعریف می‌شود که در قالب عقود مشارکت یا اوراق مرابحه یا صکوک منتشر می‌شود که ابزارهای مشتقه یا نوین هستند. خیلی از آنها بین بازار پول و سرمایه به صورت مشترک وجود دارد و در عین حال برخی دیگر از خدمات بانکی مثل ال سی یا ضمانت‌نامه است که اینها هم در قالب جعاله تنظیم می‌شدند که الان نظام بانکی به جای جعاله یا مرابحه انجام می‌دهد. خدمات دیگری مثل صندوق امانات نیز در حوزه کاری خدمات بانکی قرار می‌گیرند که هریک به جای خود نیازمند اصلاحاتی هستند و این خدمات بانکی ماهیت دوگانه دارد که همه آنها در قالب عقود اسلامی در حال پیاده‌سازی است. این کلیاتی است که اگر بخواهیم اصلاحاتی در نظام بانکی صورت دهیم باید به آنها کاملاً توجه داشته باشیم.

■ **به هر حال انتقادات بسیاری به همین عقودی که شما هم به تفصیل از آن یاد کردید، وجود دارند که منتقدان هم سرسختانه و جدی موضوع را پیگیری می‌کنند و حتی مجلس هم به دلیل تعلل دولت نسبت به انجام این اصلاحات، طرحی را در دست بررسی دارد. این قوانین نیاز به پوست‌اندازی در چه حوزه‌هایی از نظام بانکی دارند؟** به هر حال اینکه هریک از این عقود چقدر با شرایط امروز نظام بانکی ایران فاصله دارند،

بانکداری زیر تیغ جراحی

نگاهی به طرح مجلس برای اصلاح قوانین بانکداری در ایران



میثم خسروی
کارشناس بانکی

مشاهده عملکرد بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های پس از تصویب قانون ۱۳۵۱ و مقایسه آن با سایر بانک‌های مرکزی، فاصله معنادار آن از عملکرد بانک‌های مرکزی دیگر کشورها را تأیید می‌کند. برآوردها نشان می‌دهد که از سال ۱۳۵۱ تاکنون، قدرت خرید ریال که بانک مرکزی بر اساس قانون، موظف به حفظ ارزش آن بوده، ۳۳۲۰ مرتبه ضعیف‌تر شده است و نرخ متوسط تورم کشور بسیار بیشتر از نرخ تورم متوسط جهانی رقم خورده است؛ اگرچه بانک مرکزی از تمامی ظرفیت‌های قانون پولی و بانکی مصوب ۱۳۵۱ استفاده نکرده و عملکرد ضعیف بانک مرکزی تماماً ریشه در قانون نداشته، اما منشأ بخشی از ناکارآمدی و عدم توفیق بانک مرکزی در رسیدن به اهداف، قانون پولی و بانکی مصوب ۱۳۵۱ بوده است.

پس از تعلل دولت در ارسال لایحه اصلاح قانون پولی و بانکی، مجلس شورای اسلامی برای برطرف کردن آسیب‌های مذکور، طرح بانکداری جمهوری اسلامی ایران را تهیه و تدوین نمود که در مجلس دهم پس از بررسی‌های متعدد به نتیجه نرسید و مجدد در آغاز مجلس یازدهم اعلام وصول شد. بخشی از اصلاحات صورت گرفته در طرح، مربوط به ساختار حکمرانی بانک مرکزی بوده و قسمت بانک مرکزی طرح بانکداری سعی کرده است مبتنی بر تجربه دنیا در اداره بانک مرکزی و تنظیم روابط آن با سایر نهادهای حاکمیتی، بانک مرکزی را مستقل از اشخاص تحت نظارت و به طور نسبی مستقل‌تر از دولت نسبت به وضعیت فعلی، پاسخگو و شفاف و در امر نظارت مقتدر نماید. در کنار این موارد، کنترل تعارض منافع ارکان بانک مرکزی و همچنین اصلاح فرآیند و چارچوب تصمیم‌گیری بانک مرکزی و تقویت تخصص‌گرایی در آن را می‌توان مهم‌ترین اصلاحات ایجاد شده در ساختار حکمرانی بانک مرکزی قلمداد کرد. بخش دیگر اصلاحات در این طرح، ناظر به وظایف بانک مرکزی یعنی سیاست‌گذاری پولی، ارزی و احتیاطی است که البته نسبت به اصلاحاتی که در ساختار حکمرانی انجام شده در درجه دوم اهمیت قرار دارد. با این حال به نظر می‌رسد اعمال برخی اصلاحات می‌تواند احکام مربوط به بانک مرکزی را در این طرح ارتقا بخشد که شامل «افزایش میزان استقلال بانک مرکزی از دولت»، «تقویت شفافیت و پاسخگویی» و «ایجاد سازمان نظارت بر مؤسسات اعتباری» است. در واقع، این طرح به دلایلی از سلب حق عزل رئیس کل از رئیس جمهور خودداری کرده و همچنان رئیس جمهور حق عزل رئیس کل را دارد؛ اما با این حال در مقایسه با وضعیت موجود با تعبیه الزامات و فرآیندهایی، استفاده از این حق، برای رئیس جمهور پرهزینه‌تر شده است. باوجود این، به واسطه اهمیت استقلال بانک مرکزی در ثبات اقتصاد کلان و سیاست‌گذاری اقتصاد در کشور، پیشنهاد می‌شود به منظور افزایش میزان استقلال بانک مرکزی، حق عزل از رئیس جمهور سلب شود و در صورت ایراد مغایرت با قوانین بالادستی از حیث حقوقی، از فرآیندهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی برای تصمیم‌گیری این موضوع مهم استفاده شود.

در حوزه تقویت شفافیت و پاسخگویی، موارد دیگری در راستای ارتقای شفافیت در ارکان مختلف بانک مرکزی می‌توان به طرح افزود

که مهم‌ترین آنها عبارت از «تعیین قواعد محرمانگی از سوی نهادهای غیر از هیئت عالی بانک مرکزی» و «تعریف معیار و سقف زمان محرمانگی برای مصوبات هیئت عالی بانک مرکزی» است؛ البته شفاف‌سازی آراء، مصوبات و مذاکرات هیئت عالی به تنهایی کافی نیست و باید ضوابط شفافیت به شوراهای تخصصی ذیل هیئت عالی (موضوع مواد ۱۹ و ۲۰ طرح) نیز تعمیم داده شود که این ارتقای شفافیت، پاسخگویی هیئت عالی به عموم را افزایش می‌دهد و موجب خواهد شد هیئت عالی، اختیارات خود را در راستای منافع عمومی به کار گیرد.

از سوی دیگر، ایجاد سازمان نظارت بر مؤسسات اعتباری مدنظر قرار گرفته که بر این اساس، برای ارتقای نظارت بر مؤسسات اعتباری دو رویکرد وجود دارد، رویکرد نخست ارتقای معاونت نظارتی بانک مرکزی است و رویکرد دوم ایجاد یک سازمان با استقلال نسبی از نظر سازمانی به گونه‌ای که رئیس سازمان نسبت به رئیس کل بانک مرکزی دارای استقلال کافی در نظارت بر مؤسسات اعتباری و برخورد با تخلفات آن‌ها باشد که رویکرد دوم با توجه به آسیب‌شناسی صورت گرفته از نظارت بانک مرکزی در ایران و برخی تجربه‌های بین‌المللی توصیه می‌شود. در مجموع بررسی‌ها نشان می‌دهد قسمت بانک مرکزی طرح بانکداری در بسیاری از محورها وضعیت موجود را از نظر قانونی بهبود می‌بخشد و با توجه به اصلاحات مناسب و مطلوب صورت گرفته در طرح، موافقت با کلیات آن و تسریع در تصویب آن در مجلس شورای اسلامی مورد پیشنهاد است. در عین حال در برخی محورها و مواد طرح، پیشنهادهای اصلاحی وجود دارد؛ هر چند برخی از پیشنهادها اصلاحی مطرح شده در این گزارش، در جریان بررسی این طرح در کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی مورد توجه قرار گرفته و توجه به سایر پیشنهادها اصلاحی می‌تواند در تصویب یک قانون مطلوب برای بانکداری مرکزی در کشور مثرتر باشد.

در این میان بدون تردید، اصلاح و ارتقای عملکرد بانک مرکزی به عنوان بالاترین مقام سیاست‌گذاری پولی و عالی‌ترین مقام نظارت بر بانک‌ها و مؤسسات اعتباری غیربانکی، یکی از مهم‌ترین اصلاحات ساختاری اقتصاد ایران تلقی می‌شود که می‌تواند ضمن فراهم کردن ثبات قیمت‌ها و سلامت بانک‌ها، رشد اقتصادی کشور را شتاب بخشد؛ این در حالی است که متأسفانه بانک مرکزی در نیل به اهداف تعیین شده در قانون پولی و بانکی کشور موفق نبوده و اگرچه قانون مزبور حفظ ارزش پول را به عنوان اولین هدف بانک مرکزی تعیین کرده است، اما ارزش پول ملی از حیث قدرت خرید در بازه سال‌های ۵۱ تا ۹۸ یعنی دوره پس از تصویب قانون، ۳۳۲۰ مرتبه تضعیف شده است؛ یعنی قدرت خرید هر ۳۳۲۰ ریال پول ملی در سال ۹۸ معادل ۱ ریال در سال ۱۳۵۱ است. در واقع، حفظ ارزش پول ملی به معنای نسبت برابری ریال و سایر ارزها نیز که البته به مهار تورم کاملاً مرتبط بوده و مستقل نیست، گواه بر عملکرد ضعیف بانک مرکزی در این بازه زمانی است؛ چراکه در سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۹۸ ارزش پول ملی در مقایسه با دلار آمریکا ۱۸۷۲ برابر تضعیف شده است.

فاز نخست
احیای کریدور
شمال-جنوب با
اختصاص ۳۰۰
دستگاه کانتینر از
سوی کشتی‌رانی
جمهوری اسلامی
ایران، آغاز شده
است

شفافیت و پاسخگویی که یکی از شرایط لازم برای زمینه‌سازی در به‌کارگیری این اختیارات در راستای منافع عامه است، به خوبی دیده نشده و نیازمند تکمیل و تقویت است.

به حکمرانی اولویت اول را خواهند داشت. یعنی اگر حکمرانی خوب در بانک مرکزی وجود نداشته باشد واضح است که وظایف ناظر به سیاست‌گذاری پولی و ارزی و مقررات‌گذاری و نظارت بانکی به درستی انجام نخواهد شد. در این میان، هر چند اصلاح قانون تمامی مشکلات حاکم بر بانک مرکزی و سیاست‌گذاری پولی و ثبات مالی کشور را حل نمی‌کند و از سوی دیگر، اصلاح قانون پولی و بانکی نیز تمامی موانع قانونی پیش روی عملکرد مطلوب بانک مرکزی را رفع نمی‌کند، اما اصلاح قانون بانک مرکزی که مجلس شورای اسلامی در پی تعلل دولت در ارسال لایحه به آن ورود کرده است، بخشی از برنامه بهبود عملکرد مقام پولی کشور بوده و بدون تردید، گام بسیار بزرگ و موثری در این راستا قلمداد می‌شود و در صورت برداشتن گام‌های بعدی، عملکرد بانک مرکزی را به عملکرد مطلوب نزدیک می‌نماید. در این میان ممکن است اینگونه بیان شود که طرح در برخی از حوزه‌ها نظیر استقلال بانک مرکزی از دولت ایده‌آل نبوده و کماکان بانک مرکزی وابستگی‌هایی به دولت دارد، در این خصوص باید بیان کرد که فارغ از اینکه در خصوص استقلال بانک مرکزی نیز دیدگاه‌های نظری متفاوتی وجود دارد، حتی اگر استقلال کامل بانک مرکزی به لحاظ نظری و کارشناسی مطلوب باشد، از نظر قانون اساسی محدودیت‌ها و الزاماتی وجود دارد که امکان تعریف یک نهاد یا سازمانی که جزو شئون اجرایی کشور است، مستقل از قوه مجریه وجود ندارد و بنابراین این طرح سعی کرده است در چارچوب قانون اساسی و مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام قانون‌گذاری نماید. به هر حال، تغییرات و اصلاحات قانون در محور بهبود حکمرانی را باید مهمترین موارد اصلاحی طرح دانست و قسمت بانک مرکزی طرح بانکداری در این محور نسبت به قانون پولی و بانکی مصوب سال ۵۱ پیشرفت خوبی داشته است؛ ضمن اینکه کنترل جدی تعارض منافع شخص محور و سازمان محور در طرح بانک مرکزی مهمترین نقطه مثبت و موثر در بهبود عملکرد بانک مرکزی است که طرح به نحو قابل قبولی به آن پرداخت است. نکته حائز اهمیت آن است که تاکنون میان بانک مرکزی و شبکه بانکی گردش نیروی انسانی وجود داشته است و هم‌زمان به عنوان نمونه معاون نظارت بانک مرکزی بدون هیچ منع قانونی می‌توانسته سهامدار بانک‌های تحت نظارت خویش باشد که همه اینها به همراه دیگر مصادیق تعارض منافع در قسمت بانک مرکزی طرح بانکداری شناسایی و ممنوع شده است. البته اساساً کنترل چنین تعارض منافی همراه تعریف ابزارهای لازم برای گریز و ورشکستگی بانک‌ها برای بانک مرکزی اقتدار نظارتی ایجاد می‌کند.

استقلال از دولت و همچنین تخصصی شدن هیات عالی و شورای سیاست‌گذاری پولی و ارزی در طرح، در عمل نیز اختیار کافی به بانک مرکزی برای سیاست‌گذاری پولی اعطا کرده و آسیب‌های سیاست‌گذاری پولی کوتاه‌نگرانه را از بانک مرکزی دور می‌کند. به طور کلی، اصلاح ساختار حکمرانی بانک مرکزی موجب می‌شود که بتواند وظایف خود را بسیار بهتر از گذشته انجام دهد اما سوال اینجا است که آیا فراهم کردن زمینه عملکرد صحیح موجب عملکرد صحیح هم خواهد شد، در اینجا اهمیت شفافیت و پاسخگویی مشخص و واضح می‌شود که بر این اساس، تمهیدات بخش بانک مرکزی طرح در رابطه با این دو مقوله، نیازمند تقویت و اصلاح است؛ در واقع اگر چه طرح اختیارات خوبی به هیئت عالی بانک مرکزی به عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیری بانک مرکزی اعطا کرده است، اما شفافیت و پاسخگویی که یکی از شرایط لازم برای زمینه‌سازی در به‌کارگیری این اختیارات در راستای منافع عامه است، به خوبی دیده نشده و نیازمند تکمیل و تقویت است. ■

البته عوامل و نهادهای دیگری نیز در وقوع این کاهش ارزش پول ملی نقش داشته‌اند که مهم‌ترین آنها کسری بودجه دولت و سرایت آن به نظام بانکی است که توسط دولت و مجلس ایجاد شده و پیشران رشد نقدینگی شده است. پیامدهای این عملکرد ضعیف بانک مرکزی در حوزه سیاست‌گذاری پولی و ارزی در حالی بر اقتصاد کشور تحمیل شده که چگونگی مهار تورم از حیث نظری، مسئله‌ای فاقد پاسخ نبوده و راهکارهای آن در کشورهای مختلف در حال توسعه تجربه شده و نتیجه داده است. در این میان برخی از کشورهایی که در سال‌های اخیر تورم پایین را تجربه کرده‌اند، در گذشته نه چندان دور نرخ تورم دورقمی داشته‌اند که با اصلاحاتی که در بانک مرکزی و شبکه بانکی خود داشته‌اند، توانسته‌اند آن را مهار کنند. از سوی دیگر، بررسی‌ها نشانگر آن است که بانک مرکزی در رابطه با نظارت بر بانک‌ها و موسسات اعتباری نیز عملکرد ضعیفی داشته و نمونه‌های متعددی از تخلقات شبکه بانکی از مقررات بانک مرکزی را می‌توان فهرست کرد. برای مثال نسبت سرمایه به دارایی منفی در بانک‌های غیردولتی و در برخی از مقاطع در کل شبکه بانکی، در شرایطی اتفاق افتاده که طبق دستورالعمل بانک مرکزی بانک‌ها موظف به حفظ نسبت کفایت سرمایه حداقل ۸ درصد هستند.

در کنار این موارد می‌توان به میزان اضافه برداشت بانک‌ها نیز اشاره کرد که در سال‌های اخیر به شدت رشد کرده و در پایان شهریورماه سال ۹۹ مانده بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی به ۱۲۹ هزار میلیارد تومان رسیده است. در ارزیابی عملکرد مقام ناظر یکی دیگر از شاخص‌های سلامت بانکی نسبت مطالبات غیرجاری است که این نسبت در ایران به شدت بالاتر از متوسط جهانی و بسیاری از کشورهای در حال توسعه است بنابراین عملکرد بانک مرکزی در حوزه نظارت نیز عملکرد ضعیف و غیرقابل دفاعی است. اگر چه سایر نهادها اعم از دولت، مجلس و قوه قضاییه نیز در رقم خوردن وضعیت نامطلوب شبکه بانکی نقش داشته‌اند، اما قطعاً عملکرد ضعیف و دور از اقتدار بانک مرکزی در مقوله نظارت در ایجاد وضعیت فعلی مهم‌ترین سهم و نقش را داشته است و اساساً خود این مسئله که عملکرد بانک مرکزی به شدت وابسته به نهاد دولت و سایر نهادها است یکی از آسیب‌های حکمرانی پولی و نظارت بانکی در کشور تلقی می‌شود که باید برای حل آن چاره‌جویی کرد. با مشاهده عملکرد نامطلوب بانک مرکزی در وظایف قانونی خود و در مقایسه با عملکرد سایر بانک‌های مرکزی، ضرورت اصلاح ساختار بانک مرکزی که برآمده از قانون پولی و بانکی کشور است، آشکار می‌شود. بنابراین غالب ضعف‌های ساختاری حاکم بر بانک مرکزی نیازمند اصلاح قانون است؛ ضمن اینکه عدم استقلال بانک مرکزی از دولت و اشخاص تحت نظارت که عملاً امکان سیاست‌گذاری پولی، ارزی و نظارت بر بانک‌ها را سلب کرده است، توسط قانون پولی و بانکی کشور به بانک مرکزی تحمیل شده است و برای اصلاح آن باید قانون را اصلاح کرد؛ این در حالی است که موضوع اصلاح قوانین نظام بانکی سابقه طولانی در کشور دارد و دولت‌های دهم، یازدهم و دوازدهم مدت‌ها در پی ارسال لایحه بانک مرکزی بوده‌اند که متأسفانه این اقدام صورت نگرفت و مجلس تصمیم گرفت که از طریق طرح، به این اصلاح اساسی ورود پیدا کند. در این میان، عدم استقلال بانک مرکزی یکی از مشکلات ناظر بر حکمرانی است و خود، علت سیاست‌گذاری پولی و ارزی منفعلانه بانک مرکزی شده است که بر این اساس می‌توان نقاط ضعف حاکم بر بانک مرکزی را اولویت‌بندی کرده و بر این اساس، بدون شک مسائل ناظر

برآوردها نشان می‌دهد که از سال ۱۳۵۱ تاکنون، قدرت خرید ریال که بانک مرکزی بر اساس قانون، موظف به حفظ ارزش آن بوده، ۳۳۲۰ مرتبه ضعیف‌تر شده است و نرخ متوسط تورم کشور بسیار بیشتر از نرخ تورم متوسط جهانی رقم خورده است



نامه رئیس اتاق بازرگانی تهران به رئیس مجلس

دغدغه‌های آینده نظام بانکداری

اصلاح طرح بانکداری که در مجلس درحال بررسی است رئیس اتاق بازرگانی تهران را دست به قلم کرد. طرحی که از ابتدای عملیاتی شدنش در راهروهای مجلس، انتقادات و پیشنهادهای زیادی را دربر داشت و بسیاری را به واکنش برانگیخت. مسعود خوانساری، رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران هم به این جمع پیوسته و نکاتی را در قالب پیشنهادهای کارشناسی به مجلس شورای اسلامی ایران ارسال کرده است.

خوانساری در نامه خود به محمداقبر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی به این نکته اذعان کرده است که تصویب این طرح، ظرفیت قانونی موردنیاز برای ثبات بخشی به اقتصاد کلان، کنترل تورم و تحقق سلامت بانکی را طی سال‌های آتی از کشور سلب خواهد کرد. او به صراحت اعلام کرد که نسخه اخیر طرح بانکداری جمهوری اسلامی ایران که در ۲۵ خردادماه از سوی کمیسیون اقتصادی برای تصویب به مجلس ارائه شده، به دلیل ایرادات فراوان و امکان بروز مشکلات عدیده در اقتصاد کشور، در صورت تصویب، موجب بروز نگرانی فعالان اقتصادی خواهد شد.

او به این نکته هم اشاره کرد که در نسخه ۱۴۰۱ طرح مصوب کمیسیون اقتصادی، نکات امیدآفرین نسخه قبل که از سوی وی به همراه نتایج طرح مطالعاتی مرتبط انجام شده در این اتاق به رئیس مجلس ارائه شده بود، حذف و نگرانی‌ها تشدید شده است؛ به این معنا که این طرح، موانع عدیده بر سر راه تامین ثبات پولی و مالی و سلامت بانکی قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر، آنچه بیش از همه چیز رئیس اتاق بازرگانی تهران را در مورد رفتار مجلس در جریان تدوین و تصویب طرح اصلاح قانون بانکداری ایران نگران کرده است، بی‌توجهی به مجموعه نظرات کارشناسی و انتقاداتی است که فعالان اقتصادی بارها و بارها در حوزه قوانین بانکداری ایران مطرح کرده‌اند، و سبب آن شده است که مشکلات عدیده و پیچیده‌ای در اقتصاد ایران بروز و ظهور کند.

مسعود خوانساری که نتیجه تفکرات کارشناسی و انتقادات منطقی هم‌قطاران خود در اتاق بازرگانی تهران را به مجلس گوشزد کرده، طرحی را که مجلس آماده کرده که در دست بررسی و در شرف تصویب است، موجب بروز نگرانی‌هایی برای فعالان اقتصادی دانسته و عنوان کرده است که تصویب این طرح، ظرفیت قانونی موردنیاز برای ثبات بخشی به اقتصاد کلان، کنترل تورم و تحقق سلامت بانکی را طی سال‌های آتی از کشور سلب خواهد کرد.

او به نسخه‌های از مهم‌ترین ایرادات این طرح که از سوی اتاق تهران و با همکاری گروهی از نخبگان و کارشناسان خبره پولی و بانکی تدوین شده، اشاره کرده و با ارائه آن به رئیس مجلس شورای اسلامی، از وی درخواست کرده تا مساعی خود را در استفاده از فرصت تاریخی تصویب این طرح برای تامین زیرساخت‌های قانونی و بازگرداندن ثبات به اقتصاد کلان، کنترل تورم و ایجاد سلامت بانکی و برقراری جریان روان، شفاف و منصفانه اعتباری کشور، به کار گیرد.

در واقع، نسخه نهایی طرح بانکداری جمهوری اسلامی در حالی به صحن علنی

مجلس برای بررسی راه یافته که اتاق تهران و کمیسیون بازار پول و سرمایه این اتاق، پیشنهادهای بخش خصوصی برای تکمیل و رفع برخی ابهامات نسخه قبلی را ارائه داده بود؛ با این حال، بررسی و مطالعات اتاق تهران و گروه کارشناسان پولی و مالی این اتاق نشان می‌دهد که طرح جدید مجلس برای نظام بانکداری کشور، ایرادات و ابهامات جدی دارد. از جمله آنکه، این طرح با تعمیم ساختار مالی-مدیریتی شرکت‌ها به بانک مرکزی، رئیس کل بانک مرکزی را در کسوت مدیرعامل، پاسخ‌گوی ارزش شرکت به سهامداران می‌داند و در چنین ساختاری نه تنها رأی رئیس کل در مورد صورت‌های مالی بانک مسموع نیست، بلکه ممکن است در جلسات مجمع نیز به او اجازه اعلام نظر داده نشود.

بررسی‌های اتاق تهران همچنین نشان می‌دهد که طرح مجلس، سلطه مالی و سیاسی دولت بر نظام پولی و اعتباری کشور را برای ده‌ها سال تنفیذ کرده و ریشه اصلی تورم و پولی کردن کسری بودجه دولت را از طریق سازوکارهای قانونی در بطن اقتصاد ایران مستقر می‌کند.

از دیگر ایرادات اتاق تهران به طرح جدید بانکداری ایران، تنزیل جایگاه و اعتبار رئیس کل بانک مرکزی به عنوان مهم‌ترین نهاد تصمیم‌گیری پولی و بانکی کشور و مداخله قوای مقننه و قضائیه در تصمیمات کلان این نهاد با انتصاب نمایندگان خود در مجمع عمومی بانک مرکزی، است و حال آنکه، بر اساس این طرح، منصوبان دیگری از مجلس و دیگر نهادهای حکمیتی در جلسات هیئت عالی بانک مرکزی مستقر خواهند شد که در برابر اختیار تأثیرگذاری بر سیاست‌های پولی، مالی و اعتباری کشور، التزامی به پاسخ‌گویی برای آنان متصور نشده است. ■

راهبرد



افغانستاني‌ها جامعه ایرانی را چگونه دیدند؟

در جست‌وجوی زندگی

میلیون‌ها نفر از درگیری‌های خونین فرار و به ایران، پاکستان، ترکیه، اروپا و دیگر کشورهای جهان مهاجرت می‌کنند؛ مهاجرتی همپای تاریخ ۵۰ ساله کشور افغانستان در چندین موج طولانی؛ از زمان حمله روس‌ها به افغانستان تا خروج اشرف غنی از کابل و تسلیم کشور به طالبان. مهاجرت برای حفظ جان و شروع مشکلاتی دیگر از آوارگی تا هجرت؛ از استقبال گرم تا طرد و دل‌سردی. از حسرت نشستن کودکان روی نیمکت‌های درس تا دست‌فروشی و سعی برای اثبات خود در جامعه؛ مدت‌هاست مهاجران سعی می‌کنند سکوت سرد خود را بشکنند برای جست‌وجوی ردپای زندگی.

سوگ مهاجران

از آغاز موج سوم مهاجرت افغان‌ها به ایران با بازگشت طالبان بیش از یک سال گذشت

مهاجرت؛ او خاطرات روزهای سختی خود را برایم زمزمه کرد بود، در میان اشک و حسرت، تلخ و شیرین. او ساکن منطقه غار بود و دغدغه همیشگی‌اش به گفته خودش کودکان کار؛ «دروازه‌غار باعث شد که من خیلی عمیق‌تر به مسائل اطراف خود نگاه کنم. اینجا ترکیبی از فرهنگ افغان، ترک، کرد، لر، غربتی... است که هر کسی را به خلوت خود راه نمی‌دهند. اما من از هر کدام از این فرهنگ‌ها تکه‌هایی را بر خود برداشته‌ام و درباره آن‌ها سؤالات زیادی در ذهن دارم... هنوز هم خیلی از مسائل آنجا، من را ناراحت و مأیوس می‌کند. انرژی من را تحلیل می‌برد. اما وقتی به گذشته نگاه می‌کنم می‌بینم گذر روزها، تجربیات گرانبهایی را برایم به یادگار گذاشته که باعث درک من از جامعه اطرفم شده. آن وقت هست که محکم می‌ایستم و به باور خود ادامه می‌دهم.» روزهای سفرش را به تهران چنین روایت می‌کرد: «دو ساله بودم. جنگ بود و طالبان بر افغانستان حاکم بودند. فضا بوی باروت می‌داد. ما هم تصمیم به ترک خانه و کاشانه گرفتیم. تا مرز هیچ تصویری از سفر به ایران نداشتیم. شهر به شهر و روستا به روستا از کابل دور می‌شدیم تا به حاشیه افغانستان رسیدیم. وقتی به مرز می‌رسیم با تصمیمی آنی قدم به خاک ایران می‌گذاریم و مستقیم به تهران می‌آییم. هنوز چراغ‌های اطراف میدان آزادی را به خاطر دارم...» بغض خود را فرو می‌خورد «آن زمان دو ساله بودم اما صحنه‌ای را هرگز فراموش نمی‌کنم. اینقدر اندوه در این خاطره هست که هرگز یادم نمی‌رود. چند تصویر مبهم از دایم دارم. او آن زمان نوجوان بود. خواهرم نتوانسته بود با او خداحافظی کند و او پشت اتوبوس ما می‌دوید. هنوز جلگه‌زه‌هایی (بادام‌هندی) که دایم برای ما می‌آورد را فراموش نکرده‌ام.» روایت‌هایی که افغانستانی‌ها در ایران تعریف می‌کنند روایت‌ای است از اشک و ماتم: «در ۱۰ سال گذشته (سال‌های ۱۳۸۶-۱۳۹۶) با اینکه ما کارت اقامت داشتیم ولی هر بار با بازی روانی ما را می‌ترساندند که شما را به افغانستان برمی‌گردانیم. یک‌بار برادرم را ۳-۴ ماه به سنگ‌سفید در مشهد منتقل کردند. آن زمان شرایط افغانستان خیلی بد بود. مادرم تلاش می‌کرد که مانع برگشت او به افغانستان بشود. برادرم سه ماه در مشهد بود و برای خانواده سه سال بود.» حالا جمع آنتی‌ها بزرگ‌تر شده و شاید مشکلاتشان هم بزرگ‌تر؛ اما همچنان می‌توان به چراغ انجمن‌های فعال این حوزه دل‌بست؛ همان‌طور که آنتی‌ها به همراه خواهر و برادرش به این چراغ دل‌باخته بود و راه رهایی‌اش را از همان‌جا آغاز کرده بود. اما سوگ در غربت هنوز برای آنتی‌ها سوگ دردناکی است و شاید دیگرانی هم چنین در غربت به سوگ بنشینند؛ در میان کسانی که غربت شاید راه‌هایی آنها باشد از غم و تلخکامی در وطنی که دیگر وطن نیست. ■

آخرین بهانه‌ای که باعث شد دل به راه غربت بدهد، بیست‌و‌چهارم مردادماه ۱۴۰۰ اتفاق افتاد؛ محمد اشرف‌غنی با رسیدن طالبان به دروازه‌های کابل، افغانستان را ترک کرد؛ اگرچه او بعد از خروج از کشور در صفحه فیس‌بوک خود نوشت: «برای جلوگیری از خونریزی کشور را ترک کرده‌است» و مجبور بوده میان «ایستادن مقابل طالبان مسلح» یا «ترک کشور عزیز» یکی را انتخاب کند اما او نه از خونریزی که از مسئولیت فرار کرد و مخالفان غنی، رئیس‌جمهور پشتون را «خائن» خطاب می‌کنند. طالبان آمد و غنی آخرین وعده خود یعنی «مبارزه با فساد مالی و اداری»، «اصلاح اقتصادی» و «تبدیل افغانستان به گذرگاه تجاری» را با خود به همراه برد با چمدان‌هایی از دلار به امارات. طالبان هم خطونشان کشیدند به زنان و دخترکان و کینه‌توزتر از روزهای قبل با آنها، با فعالان مدنی، با مخالفان و منتقدان خود برخورد کردند. آنها اگرچه از اول به فکر این بودند که از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شوند ولی به دلیل نبود قانون و وحدت رویه برخوردها سلیقه‌ای بود. مردم یا بخشی از مردم راه سفر پیش گرفته‌اند؛ سفر نه راه فرار؛ فرار به ترکیه، ایران، پاکستان و اروپا؛ ظرفیت‌هایی از ۲۰ سال نهادسازی که بار دیگر راهی غربت شد در ادامه دو موج قبلی مهاجرت که اولین بار با حمله روس‌ها به افغانستان رخ داده بود و برای بار دوم با قدرت‌گیری طالبان در افغانستان؛ این بار دوباره طالبان برگشته بود با این شعار که «دموکراسی مرد؛ دموکراسی تمام شد». هجوم اخبار، عکس، دل‌نوشته و تحلیل از رخ‌داده افغانستان، تاریخ قدرتمندان و بی‌قدرتها را بار دیگر به رخ می‌کشید: قدرتمندان رومی‌ها بودند؛ ضعفا کارتاژی‌های شجاع اما تک‌افتاده. چون تصویری ثبت شده از پدر و کودک و فرودگاه؛ مردی جامانده و مستأصل و سرگشته، چون زنانی برقع‌پوش که چشمانشان به غارت رفته است. تا اینکه آنها به پشت دروازه‌های شرق ایران رسیدند تا به شهادت آمارهای غیررسمی تعداد مهاجران در ایران به پنج‌میلیون نفر برسد در دوره‌ای که وضعیت اقتصاد کشور، بد بود و تحریم‌ها و شیوع ویروس کرونا روزهای تلخ‌تری برای کشور رقم زده بود.

ابن‌باری موجی از زنان، مردان و کودکان افغانستانی راهی ایران شده بودند که شاید با گذشته فرق داشتند؛ جوانانی تحصیل کرده، تکنوکرات‌هایی از طبقه متوسط جامعه که در پی ورود به بازار کار و تحصیل فرزندانشان بودند در میان مشکلات جامعه ایرانی که بخشی از جامعه با گشاده‌رویی به آنها خوش‌آمد نمی‌گفت چون دهه ۶۰. اما بخش از آنها چون گذشته به راه ایران آمده بودند؛ گذرا، دایمی یا قصد عبور به مقصد سوم را داشتند از راه ایران. یاد «آنتیا» می‌افتم: کودک کاری که دانشجوی روان‌شناسی بالینی شد در زمانه موج دوم

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش راهبرد

چرا باید خواند:

گر می‌خواهید

درباره شرایط

مهاجران افغانستان،

حضور آنها در

بازار کار، فرصت‌ها

و تهدیدهای این

حضور بدانید،

خواندن این پرونده به

شما توصیه می‌شود.

من زمانی که جزو هیئت اجرایی World Food Programme/ WFP بودم، کل کمک‌هایی که به افغان‌های مقیم ایران برای سه سال می‌شد، ۱۸ میلیون دلار بود یعنی کمتر از سالی ۶ میلیون دلار. میلیون‌ها افغان در ایران بودند و جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی کمک چندانی نمی‌کردند.

باید ظرفیت مهاجران افغانستانی در بازار کار شناسایی شود

مهاجران افغانستان؛ فرصت یا تهدید
در گفت‌وگوی آینده‌نگر با محمدحسین عمادی، کارشناس ارشد بین‌المللی در بازسازی و توسعه افغانستان



«از فرصت حضور مهاجران افغانستانی استفاده بجایی نکرده‌ایم»: این را محمدحسین عمادی می‌گوید. او هشت سال مشاور ارشد سازمان‌های بین‌المللی در امر بازسازی افغانستان بود؛ مشاور ارشد سه تن از وزرای افغانستان در دولت کرزای بوده و بنیان‌گذار موسسه توسعه روستایی افغانستان AIRD است که با کمک برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) در سال ۲۰۰۸ میلادی تأسیس شده است. عمادی معتقد است که باید از الگوی کشورهای عربی در ارتباط با مسئله مهاجران در ایران استفاده شود و آن «کفیل» است. عمادی درباره فرصت‌های موج سوم مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران می‌گوید: کسانی که در این موج وارد ایران شده‌اند از نیروهای نخبه کشور افغانستان هستند و می‌توانند در شکل‌یابی مهاجران به دولت ایران کمک کنند. عمادی مقالات و کتب متعددی در مورد افغانستان به زبان انگلیسی تألیف کرده؛ نگاه او به مسائل مهاجرت و افغانستان توسعه‌محور است.

چرا باید خوانند:
فرصت‌ها و
تهدیدهای حضور
مهاجران افغانستانی
برای اقتصاد ایران در
چند دهه گذشته چه
بوده است؟ پاسخ را در
این مصاحبه بخوانید.

روند مهاجرتی ایران چگونه است و چه ارزیابی دارید؟

قبل از هر چیز باید گفت عدم وجود یک استراتژی و سیاست مدون در ارتباط با مهاجرت در کشورمان شاید اولین ابهام و مهم‌ترین مشکل باشد. البته عدم وجود آمار دقیق و شفافیت شرایط موجود اجازه یک تحلیل دقیق و اماری را نمی‌دهد. بدیهی است انتشار اطلاعات دقیق از مهاجرتها و تدوین یک راهبرد و استراتژی مهاجرت بر اساس منافع ملی شاید اصلی‌ترین و مهم‌ترین اولویت باشد. شواهد و آمار کمی موجود نشان می‌دهد هر چند ایران جزو بیست کشور اول مهاجرت‌دوست دنیا نیست اما تحولات اخیر در کشورمان و روند کیفی مهاجران یکی از خطراتی است که آینده کشور را بطور قطع تهدید جدی می‌نماید. در روند مهاجرت فرستی کشورمان در نیم قرن اخیر چندین موج داشته‌ایم که همزمان با انقلاب، شروع جنگ تحمیلی آغاز گردیده اما بهیچ وجه با موج مهاجرت‌های دو دهه گذشته (به دلیل تحولات و محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی) و دو سال قبل (به دلیل محدودیت‌های معیشتی و ناامیدی از آینده) از نظر کیفیت نیروهای مهاجر (سن، تحصیلات) قابل مقایسه نبوده است.

در دنیای امروز یکی از شاخص‌های ارزشیابی در مورد مدیریت کلان کشورها، سیاست‌های مهاجرتی آن کشور است بزبانی دیگر بررسی کیفیت، فرآیند و معدل نظام مهاجرت‌پذیری و «مهاجرت‌فرستی» آن کشورها نشانگر عنصر تدبیر در مدیریت کشور است. کیفیت نیروی انسانی خارج‌شده از هر کشور و نیروی انسانی واردشده به آن نه تنها نمایشگر انتخاب مهاجرین است

به‌عنوان اولین سؤال، نقش و اهمیت مهاجرت نیروی انسانی در شرایط کنونی جهان چگونه است؟

باید به این نکته مقدماتی اشاره کنم که مهاجرت انسان‌ها از نظر تاریخی یک پدیده رایج و یک امر طبیعی و پذیرفته‌شده است و در شاید هیچ‌گاه در تاریخ بشر شاهد این حجم از جابه‌جایی جمعیت و مهاجرت انسان‌ها نبوده‌ایم. در جهان کنونی ده‌ها میلیون مهاجر به دلایل مختلف و به اشکال متفاوت دور از زادگاه خود در دیگر کشورها زندگی می‌کنند. اما نکته مهم سمت‌وسو، کیفیت و مکانیزم مهاجرت است که مبنای تحلیل و داوری قرار می‌گیرد. در جهان کنونی مهاجرت در ارتباط با منافع ملی یک کشور می‌تواند به یک فرصت و در عین حال به یک تهدید تبدیل شود. تحلیل اثرات و نتایج (اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و امنیتی) مهاجرت بر جامعه میزبان و اتخاذ سیاست‌های مدیرانه و بلندمدت مهاجرت‌پذیری و مهاجرت‌فرستی در دنیای کنونی از رموز موفقیت کشورها است. تجربه کشورهایی همچون ایالات متحده، کانادا، استرالیا و بسیاری کشورهای آمریکای جنوبی همچون برزیل، آرژانتین و شیلی نشان‌دهنده نقش تأثیرگذار سیاست‌های هدفمند مهاجرت‌پذیری در رشد و توسعه این کشورهاست. در کنار تجارب موفق کشورهای نیز داشته‌ایم که بخصوص در آسیا و آفریقا مهاجرت بی‌رویه و بدون برنامه ریزی شده به اصلی‌ترین مشکل و مانع توسعه و رشد آن‌ها تبدیل شده و امنیت ملی آن‌ها در معرض خطر جدی قرار گرفته است.

در این خصوص وضعیت کشورمان در رابطه با موضوع مهاجرت و

بلکه نشان دهنده معدل اعتبار آینده آن کشور را هم رزم می‌زند. ایران از کشورهای هست که در این حوزه وضعیت مناسبی ندارد. دلیل این رتبه منفی نه تنها معدل کیفیت نیروهای وارده و تعداد و کیفیت نیروهای نخبه مهاجر از کشور است بلکه به دلیل نداشتن راهبرد مشخص در مقوله مهاجرت مبتنی بر منافع ملی است. در دنیای کنونی برخی کشورها خود را به شرکت‌ها و یا باشگاه‌های ورزشی تشبیه می‌کنند که با خرید و فروش بازیکنان (شهروند) و تغییر در ترکیب تیم ارزش سهام (ارزش گذرانامه) و اعتبار بین‌المللی خود را افزایش می‌دهند. بر اساس اهداف تعیین شده سپس برنامه برای جذب یا اعزام نیروی متناسب انسانی خود در میان مدت و بلندمدت را تعیین می‌کنند. به همین دلیل است که افزایش جمعیت در دنیای کنونی بیشتر از آنکه از طریق تکثیر جمعیت باشد از طریق تغییر در فرآیند مهاجرت فرستی و مهاجرت پذیری ایجاد می‌شود.

شرایط مهاجرت پذیری ایران را به خصوص در ارتباط با تبعه افغانستان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

از زمان اشغال افغانستان توسط روس‌ها در دهه نود میلادی، مهاجرت تبعه افغانستان به ایران را بصورت مستمر اما همراه با تلاطم و امواج همواره داشته‌ایم. شاید بتوان سه موج شاخص در روند مهاجرت چهار دهه گذشته تبعه افغانستان به ایران را شاهد باشیم؛ از ابتدای سقوط حکومت نجیب و شروع جنگ بین گروه‌های مجاهدین طیف خفیفی از مهاجرت به ایران آغاز شد. اما موج اول از زمان حمله روس‌ها و اشغال افغانستان آغاز گردید و بصورت گسترده انجام شد. در نتیجه کودتای کمونیستی در افغانستان خیل عظیمی از مردم شهرنشین و وابستگان به رژیم پادشاهی و نخبگان سیاسی و فکری از طبقه مرفه و متوسط افغانستان این کشور را ترک کردند و مقصد این گروه‌ها نیز عمدتاً از طریق پاکستان به کشورهای غربی بوده است. اما عده‌ای به دلیل قرابت فرهنگی در پاکستان سکنی گرفتند و عده‌ای نیز به ایران مهاجرت کردند که عمدتاً از مناطق مرکزی و غربی افغانستان (هزاره‌ها و تاجیک‌ها) بودند که از ترس سلطه نظام کمونیستی و جنگ و نزاع به ایران پناهنده شدند. در ادامه جنگ سرد و شروع جنگ بلندمدت داخلی علیه دولت مرکزی این پناهندگان موقت به مهاجرین تبدیل شدند.

موج دوم در زمان هجوم طالبان اول و به دلیل ترس از پاک‌سازی نژادی در مزار شریف، هرات و بخش‌های مرکزی و شمالی افغانستان شکل شدیدتری به خود گرفت و جمعیتی بیش از یک میلیون نفر به ایران پناهنده شدند. موج سوم سال گذشته و در زمان اشغال افغانستان توسط طالبان دوم اتفاق افتاد. البته در زمان اشغال افغانستان بعد از حمله یازده سپتامبر از سوی نیروهای غربی نیز، تا حدی مهاجرت به ایران وجود داشت ولی بخش عمده‌ای به امید بهبود شرایط و امنیت به افغانستان بازگشتند.

اصلی‌ترین گروه مهاجران وارده به ایران در دهه اخیر افغان‌ها هستند؛ به نظر شما مهم‌ترین مسئله‌ای که امروز ایران در رابطه با مهاجران افغان با آن درگیر است، چیست؟

دامنه وسیعی از مشکلات ساده و پیچیده در ارتباط با مهاجران افغان در ایران وجود دارد که مهم‌ترین آن عدم وجود شناخت واقع‌بینانه و منطقی از ابعاد موضوع و یک نگرش جامع و همه‌جانبه از ابعاد مختلف حضور مهاجران افغان در بین مردم، مسئولان دولتی و سیاست‌گذاران ملی کشورمان است؛ این در همه موج‌های مهاجرت وجود داشته است. این مشکل معرفتی عملاً باعث شده نظام تصمیم‌سازی و مدیریت با ناهماهنگی ساختاری روبه‌رو شده و تناقضات آشکاری در برخورد با مهاجرین افغان بروز نماید تناقضاتی که زندگی افغان‌ها را سردرگمی و مدیریت امور مهاجرین را با معضلات پیچیده و متعددی روبه‌رو کند.

ویژگی‌های موج سوم مهاجران افغانستان به ایران چیست و بیشتر

حضور حدود چهار میلیون جمعیت مهاجر در یک کشور از همه ابعاد زندگی بر جامعه میزبان و میهمان تأثیرگذار خواهد بود به خصوص ابعاد اقتصادی. تأثیر آن‌ها در بازار عرضه و تقاضای نیروی کار اصلی‌ترین موضوعی است که تاکنون از سوی صاحب‌نظران مورد مطالعه قرار گرفته

در چه گروه‌هایی قرار می‌گیرند؟

موج سوم ویژگی‌های خاصی دارد و مسائل و مخاطب‌شناسی آن هم خیلی مهم است. کسانی که به ایران مهاجرت کرده‌اند در یک گروه نیستند؛ این گروه فرصت‌ها و تهدیدهایی برای ایران دارند. اول اینکه مجموع مهاجران افغانستان در ایران بیشتر از ۴.۵ میلیون نفر است (این عدد و رقم هم دقیق نیست. اما هیچ‌کس کمتر از ۴.۵ میلیون نفر برآورد ندارد).

ما می‌توانیم این‌طور تصور کنیم که نیروهای مهاجرتی که ایران را انتخاب کرده بودند بیشتر در کار بدی بوده و نیروی کارگر بودند و نیروهایی تحصیل کرده برای مهاجرت کشورهای دیگری را انتخاب کردند؟

ما می‌توانیم این مسئله را این‌طوری تبیین کنیم که هیچ‌کدام از نیروهای افغان برای رفتن به کشورهای دیگر و ماندن در آن کشورها با آمادگی نرفته بودند. بیشتر این‌ها با کوله‌باری مختصر کشور خود را ترک کرده بودند و فقط قصدشان حفظ جان بود. اما جنگ ادامه پیدا کرد و سرنوشت آن‌ها نامعلوم بود. بالاخره در شرایط جنگ و ناامنی مجبور به ماندن شدند و برای همین شروع به کار کردند. نیمی از آن‌ها به دلیل قرابت زبانی و فرهنگی کشور پاکستان را انتخاب کردند و نیمی دیگر که به ایران احساس تعلق فرهنگی بیشتری می‌کردند به سمت ایران آمدند و عده‌ای هم به سمت کشورهای اروپای شرقی و غربی و در نهایت آمریکا و کانادا مهاجرت کردند. می‌توانیم این‌طور تقسیم‌بندی کنیم که پشتون‌ها به سمت پاکستان رفته و طبقه متوسط به بالا به سمت کشورهای اروپایی-آمریکایی رفته و هزاره‌ها و تاجیک‌ها به ایران مهاجرت کردند. اما حدود سه الی پنج میلیون افغان در کشور ایران و پاکستان ساکن شدند. البته در اول این تقسیم‌بندی سازمان‌یافته نبود. تنها دسته‌بندی منطقی وضعیت مالی مهاجران بود. کسانی که وضع مالی خوبی داشتند به کشورهای اروپایی و آن‌ها که از وضعیت اقتصادی خوبی برخوردار نبودند به سمت کشورهای ایران و پاکستان آمدند طبقه متوسط و نیمه مرفه نیز به کشورهای ترکیه تاجیکستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس عزیمت نمودند.

البته این سه موج انباشتی بوده.

بله دقیقاً سه موج، به‌صورت انباشتی بوده است؛ نه این که یک موج آمده و برگشته و دوباره یک موج دیگر آمده و برگشته و موج سوم آمده باشد. اما موج سوم ویژگی‌های خاص خود را دارد که کمتر به آن پرداخته شده است. از سپتامبر سال گذشته که با همکاری آمریکا و با برنامه‌ای که در دوحه ریخته بودند، طالبان، افغانستان را تحویل گرفتند. باید همان کسانی که افغانستان را به این وضعیت رسانده و دو دستی کشور را تحویل طالبان دادند، مسئولیت این وضعیت را بپذیرند؛ اما این نیازمند یک دیپلماسی بسیار فعال است. نه گلايه، و نه کشمکش بلکه با یک دیپلماسی فعال خارجی و بین‌المللی ما باید با این موضوع برخورد می‌کردیم.

این سه دسته کدام است؟

آنچه ما با آن روبه‌رو هستیم، این است که بعد از آمدن طالبان دوم، سه دسته از افغانستان به ایران مهاجرت می‌کنند دسته اول شامل چندین گروه و به شرح زیر هستند: اعضای میان پایه دولت سابق، سیاسی‌ها و انتظامی که جانشان در خطر بوده هستند. گروه دوم کسانی که نتوانستند به همراه مترجم‌ها به انگلستان یا به آمریکا بروند و در رده دوم و سوم همکاران اشرف غنی بودند که حقوقشان هم قطع شده و اطلاعات آن‌ها دست طالبان افتاده است؛ این‌ها غیر پشتون‌ها هستند که با دولت کار می‌کردند. این گروه ویژگی خاصی دارند. دسته دوم به دلیل مسائل اقتصادی در افغانستان، با داشتن مهارت‌های اولیه و مقداری پول برای کاروکاسبی به ایران آمده‌اند؛ در واقع انگیزه اصلی این گروه کسب درآمد و تأمین معاش زندگی وابستگان خود

ایران در یک چهارچوب نظام مند و هماهنگ منافع ملی خود را تعریف نکرده، لذا موضع راهبردی بلندمدت، شفاف و مشخصی در قبال حضور مهاجران افغانی نیز ندارد. همین امر باعث شده عملاً میلیون‌ها افغانی در بلاتکلیفی و تردید دائم نسبت به ادامه حضور خود به سر ببرند.

ایران چندین سال بر اساس آمار سازمان ملل اولین کشور مهاجرپذیر جهان بوده است و الآن هم با این نرخ مهاجرت تبعه افغانستان، اولین یادومین کشور مهاجرپذیر جهان است؛ البته با جنگ اوکراین برخی معادلات تغییر کرده است

از افغان‌ها باید فعال شود. پاکستان با تمام مشکلات خود در زمینه مهاجران از ایران موفق تر بوده است. در همه جای دنیا از این ظرفیت استفاده می‌کنند. شاید استفاده از مسئله مهاجران، ابزاری تلقی شود ولی یک واقعیت سیاسی است. در صحنه سیاست ملی و سیاست بین‌المللی واقعیت این است که وقتی کشوری کشور عامل بحران در کشور دیگری است و آن کشور مهاجرانی را به کشورهای همسایه یا منطقه می‌فرستد، طبق کنوانسیون ژنو باید کشور عامل هزینه‌های این اقدام را بپردازد. کنوانسیون ژنو می‌گوید هیچ کشوری حق تجاوز و دخالت در کشور دیگر را ندارد؛ اما اگر هم اقدام به چنین کاری کرد، مثل اشغال افغانستان، توسط شوروی و اشغال افغانستان در ۲۰ سال پیش توسط جامعه جهانی، تمام مسئولیت‌ها به عهده کشور مداخله‌گر است؛ باید هزینه بازسازی، مهاجرت و غیره را پرداخت کنند. اما متأسفانه به دلیل اینکه تعریف درستی از منافع ملی نداشتیم، از این ظرفیت استفاده کافی نکرده‌ایم و پاکستان و ترکیه به‌عنوان اهرم فشار از مسئله مهاجران در جامعه جهانی بهره برده است. ما به دلیل تعریف نشدن منافع ملی مان پالسی مشخصی نداشتیم، در ارتباط با بحث مهاجرت و دیپلماسی بین‌المللی به دلیل این که ارتباطات فعال و موفق و مؤثری با جامعه جهانی و با سازمان‌های مرتبط با سازمان ملل در چهل سال گذشته نداشتیم، باعث شده که نتوانیم در مجامع جهانی سهم و حق خودمان را برای حمایت از افغان‌هایی که وارد کشورمان می‌شوند بگیریم.

■ پس از سه دهه حضور مهاجران افغان‌ها در ایران آن‌ها چه مشکلات عینی دارند؟

به دلیل آنکه ایران در یک چهارچوب نظام‌مند و هماهنگ منافع ملی خود را تعریف نکرده، لذا موضع راهبردی بلندمدت، شفاف و مشخصی در قبال حضور مهاجران افغانی نیز ندارد. همین امر باعث شده عملاً میلیون‌ها افغانی در بلاتکلیفی و تردید دائم نسبت به ادامه حضور خود به سر ببرند. این بلاتکلیفی عدم اعتماد به حتی فردای خود شاید در دناک‌ترین مشکل افغان‌ها بخصوص نسل جوان و زنان باشد. این بلاتکلیفی و سردرگمی عملاً باعث شده بحران‌های روحی فردی و بحران‌های خانوادگی و هویتی فراوانی برای مهاجران افغان در ایران ایجاد شود.

■ به لحاظ تبارشناسی موج سوم چه تفاوتی با موج‌های قبلی دارد، و فرصت‌های این موج برای ایران چیست؟

ایس گروه با گروه مهاجران اول و دوم تفاوت ماهوی جدی دارند. اول این که از نظر سطح تحصیلات به‌طور چشم‌گیری وضعیت بهتری دارند، چه زن چه مرد. در بین این‌ها تحصیلات دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس و نیروهای مجرب در زمینه‌های مختلف اعم از کار فنی، تولیدی، سیاسی و حتی نظامی، وجود دارند. تعداد زیادی درجه‌دار داریم که با مسائل افغانستان آشنایی دارند،

نکته‌هایی که باید بدانید

- جامعه ما در حال پیر شدن است و این باعث می‌شود که نیروی کار مطمئن و قابل اتکا مورد نیاز باشد؛ اما چون افغان‌ها کارت شناسایی ندارند و شناخته شده نیستند، نمی‌توانند جذب بازار کار شوند. اما اگر این‌ها تشکلهایی داشته باشند که از طرف دولت ایران هم ممیزی شوند، می‌توانند خیلی بهتر وارد بازار کار شوند.
- ایران چندین سال بر اساس آمار سازمان ملل اولین کشور مهاجرپذیر جهان بوده است و الآن هم با این نرخ مهاجرت تبعه افغانستان، اولین یا دومین کشور مهاجرپذیر جهان است؛ البته با جنگ اوکراین برخی معادلات تغییر کرده است.
- پاکستان با تمام مشکلات خود در زمینه مهاجران از ایران موفق تر بوده است. در همه جای دنیا از این ظرفیت استفاده می‌کنند. شاید استفاده از مسئله مهاجران، ابزاری تلقی شود ولی یک واقعیت سیاسی است.

در افغانستان است. دسته بعدی هم کسانی هستند که به دلیل منش و روش طالبان در پاکسازی نژادی که در مناطق هزاره‌نشین و تاجیک‌نشین، اعم از پنجشیر تا مزار شریف تا هرات دارد، برای یافتن کار و امرار معاش و ارسال کمک به خانواده‌هایشان در افغانستان به ایران مهاجرت کردند. طالبان به دنبال تصرف اراضی و مناطق است تا پشتون‌ها را در آنجا اسکان دهد، ساکنان این مناطق شامل پاکسازی نژادی و مذهبی شدند. البته آمار دقیقی از این جمعیت در دست نیست. در این میان گروهی از خانم‌هایی هستند؛ کسانی که با سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌هایی که کمک‌های بشردوستانه در افغانستان عرضه می‌کردند و در حوزه حقوق بشر و حقوق زنان فعالیت می‌کردند و طبعاً در بازگشت جانشان در خطر است. تعداد کسانی که به این شکل وارد ایران شدند، کم نیست. این‌ها عمدتاً وابسته به خانواده و همسرشان هستند. عده‌ای هم مجرد هستند یا نتوانستند مسائل مهاجرت خود را حل کنند؛ بنابراین به ایران آمدند و منتظرند که بتوانند قابلی تشکیل بدهند و از ایران به یک کشور اروپایی بروند که در این مورد هم کشورهای اروپایی بعد از جنگ اوکراین فرایند آن را به‌شدت کند کرده است؛ چه انگلستان، چه اتحادیه اروپا و چه آمریکا. یعنی نوع مکاتبات، سرعت مکاتبات و بررسی این‌ها به دلیل تعداد بالا و به دلیل اضافه شدن بحران اوکراین، بسیار کند انجام می‌شود و تعداد افراد بلاتکلیف به این صورتی که گفتیم، الآن در ایران و پاکستان خیلی زیاد است و زنان قربانی اصلی این قضیه هستند. از طرفی محدودیت برگشتن زنان به افغانستان خیلی بیشتر از مردان است. چون باید به همراه یک مرد باشند. بلافاصله پیشینه آن‌ها را جست‌وجو می‌کنند. باید یک تبارشناسی جنسیتی از مهاجران افغانستانی در ایران انجام شود.

■ مهاجرت موج جدید افغانستانی‌ها به ایران در دوره اقتصاد شکننده ما که با پدیده تحریم، بیکاری و رکود-تورمی همراه است، چه ظرفیت‌هایی ایجاد می‌کند؟

ایران چندین سال بر اساس آمار سازمان ملل اولین کشور مهاجرپذیر جهان بوده است و الآن هم با این نرخ مهاجرت تبعه افغانستان، اولین یا دومین کشور مهاجرپذیر جهان است؛ البته با جنگ اوکراین برخی معادلات تغییر کرده است. اما با توجه به چهل و اندی سال، ما بلندمدت‌ترین میزبانی از بیشترین مهاجران جهان را داریم. اگر در اوکراین جنگ تمام شود، مردم اوکراین بلافاصله به کشور خود برمی‌گردند و اروپا آن‌ها را نگه نمی‌دارد، به‌جز تعدادی که به دردش می‌خورد؛ اما از نظر بلندمدت‌تر بودن و تعداد زیاد مهاجر، در سطح جهانی هم می‌پذیرند که ایران یک هزینه سنگین متحمل می‌شود و از خودگذشتگی زیادی دارد، در عین حال که هیچ امتیازی هم در قبال این مسئله از جامعه جهانی نگرفته است. وضعیت اقتصاد کشور در شرایط کنونی هم از ظرفیت مناسب برای پذیرایی برخوردار نبوده و لازم است تدبیری خلاق در این زمینه بیندیشد.

■ ایران نسبت به این حجم از مهاجرت چگونه برخورد کرده است؟ به اعتقاد من ما برآورد و سیاست مشخصی بر مبنای منافع ملی خود در برخورد با پدیده مهاجرانی که وارد ایران می‌شوند و کسانی که از ایران به‌عنوان فرار مغزها، خارج می‌شوند، نداشتیم. وقتی شما سیاست مدون و شاخص ندارید، نمی‌توانید عملکرد مشخصی هم داشته باشید و بدون اصلاح سیاست‌ها تغییر و بهبودی حاصل نخواهد شد.

■ چرا نتوانستیم از این ظرفیت استفاده کنیم؟ ما دیپلماسی عمومی و دیپلماسی خارجی فعالی در ارتباط با مهاجران، به‌خصوص مهاجران افغانستانی‌ها نداریم. دیپلماسی خارجی شامل دیپلماسی دوسویه با کشورهای همسایه، دیپلماسی چندجانبه با کشورهایی که در منطقه منافع مشترک دارند و مهم‌تر از آن، دیپلماسی فعال در سطح سازمان ملل و سازمان‌های بین‌المللی در ارتباط با امتیاز گرفتن برای میزبانی کردن

دارای مهارت‌های نظامی و اطلاعاتی هستند. از طرف دیگر وضعیت مالی آن‌ها هم نسبت به مهاجران سنتی که به ایران می‌آیند بهتر است؛ یعنی با پس‌انداز دلاری که داشتند توان تأمین حد کمترین معاش خود و اجاره کردن یک خانه دارند. البته خود این‌ها هم به دودسته تقسیم می‌شوند. کسانی که از ایران به‌عنوان پلی برای رفتن استفاده می‌کنند و یا کسانی که به دلیل ناامیدی از غرب و نداشتن فامیل در کشورهای اروپایی، به‌احتمال زیاد اگر فرصتی برایشان پیش آید و بتوانند از مهارت‌ها و تجربه و سرمایه اندکی که دارند کاری ایجاد کنند، می‌توانند در ایران بمانند. این گروه ویژگی‌های خاصی دارد و آن هم این است که سنشان به‌طور متوسط کمتر است و با افراد خانواده همراه هستند و با ویزای رسمی هم وارد ایران شده‌اند و معضلات جدی هم دارند.

این معضلات چیست؟

اصلی‌ترین معضل عموم افغانستانی‌ها در ایران بلاتکلیفی است. به دلیل عدم وضوح و شفافیت و ثبات در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور تضمینی برای آینده خود و فرزندانشان در ایران ندارند. چه کسانی چهل سال است در ایران هستند و چه کسانی که در آخرین موج و سال گذشته به ایران آمده‌اند. چون نمی‌دانند که آیا می‌توانند در ایران بمانند یا باید بروند. تنها یک ویزای سه‌ماهه دارند که حداکثر سه ماه دیگر تمدید می‌شود و هیچ آینده روشن و افق شفافی نسبت به آینده خود و فرزندانشان در ایران ندارند.

وضعیت اقتصادی ایران در این بلاتکلیفی چقدر اثرگذار است؟

با توجه به این که ما الآن در ایران با رکود تومی مواجه هستیم. تعداد زیادی جوان بیکار در کشور داریم و قطعاً برای این‌ها هم مشکل است؛ اما از یک طرف دیگر چون نیازمند کار هستند، با دستمزد پایین تر به‌شدت سعی می‌کنند خودشان را وارد بازار کار کنند و کارهایی به‌مراتب پایین‌تر از سطح مهارت و توقع خود انجام دهند. با توجه به اجباری که برای ادامه حیات دارند، مجبور هستند که به کارهای ساده‌تر تن بدهند، درعین حال که استعداد، توان و تخصصشان به‌احتمال زیاد خیلی بیشتر از کاری است که می‌کنند. معضل دیگر این گروه نسل بعدی‌شان، یعنی بچه‌هایشان است. با توجه به این‌که این‌ها کارت اقامت ندارند، حق ثبت‌نام در مدارس ایران را ندارند. این بلاتکلیفی نسل بعدی و عدم ثبت‌نام در مدارس هم برای این‌ها مشکل ایجاد می‌کند؛ درعین حال که ایران خودش هم بعد از کرونا و بازگشایی مدارس با مشکلات جدی در ارتباط با بازگشایی مدارس، فضای آموزشی، بودجه آموزش و پرورش، تعداد معلم و مسائلی از این دست روبرو است. عمده این مهاجران هم تحصیل کرده هستند و می‌خواهند فرزندانشان هم تحصیل کنند و تا حدی حاضرند بخشی از هزینه‌های آن را هم پرداخت کنند؛ ولی متأسفانه به‌شدت در رابطه با ویزا، چه کارت اقامت و چه در ارتباط با استفاده از تحصیلات در ایران بلاتکلیفی به سر می‌برند. در کنار این‌ها خرید نان و بسیاری از اقلام نیاز به کارت‌بانکی دارد. کارت‌بانکی و سیم‌کارت هم مشکل جدی است. برای این گروه به‌هیچ‌وجه کارت‌بانکی صادر نمی‌کنند و بسیاری از خریدوفروش‌ها، حتی خرید مایحتاج روزانه به‌خصوص نان الآن با کارت ملی میسر است و این مشکلات جدی برای آن‌ها ایجاد می‌کند. عده‌ای هم از این مسائل سوءاستفاده می‌کنند. این مسئله مخاطراتی را به وجود می‌آورد که باید مورد توجه قرار بگیرد و شرایط مهاجران دیده شود. به‌هر حال باید ابعاد حقوق بشری و منافع ملی ایرانی‌ها هم در نظر گرفته شود.

چقدر این مسئله مورد توجه سیاست‌گذاران است؟

باید برای گروه مهاجران و ویژگی‌های آن‌ها از بعد امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و بشردوستانه ستادی تشکیل شود و با همکاری افغان‌های تحصیل کرده‌ای که در ایران هستند، اطلاعات بیشتری کسب شود، شرایط را بهتر آنالیز کنند و بر مبنای تصویری کامل و شفاف از وضعیت موجود و

امکانات و پتانسیل‌هایی که مغفول مانده تصمیم بگیرند.

به‌طور مشخص ظرفیت اقتصادی این گروه چقدر است؟

وقتی می‌گوییم سطح مهارت این‌ها بالاتر است، سوادشان بیشتر است و امکانات مالی هم دارند، می‌توانند در شرایط اقتصادی فعلی ایران بدون این‌که بخواهند رقیب نیروی کار ایران شوند، کارهایی را انجام دهند که با همکاری سازمان‌های بین‌المللی این کار میسر است و بخشی از تولیدات و کارهایشان را از طریق سازمان‌های بین‌المللی منتقل کنند و منابع درآمدی برایشان ایجاد شود. تمامی این‌ها نیازمند این است که دیپلماسی ایران هم با سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های متکی به سازمان ملل مرتبط و هماهنگ شود.

چگونه می‌توان از این ظرفیت در یک معادله برد-برد بهره برد؟

این موضوع بیشتر به این برمی‌گردد که ما چه اطلاعاتی از سطح سواد، مهارت‌ها، تخصص‌ها و سرمایه‌ای که این گروه با خود آورده‌اند، داشته باشیم. باید تصمیم‌گیری ما متکی به اطلاعات دقیق از این گروه باشد. البته اطلاعات من هم براساس آمار و سرشماری نیست بلکه براساس آشنایی با افرادی است که به ایران آمده‌اند. اما با همین تصویر ناقص هم ما هم فرصت‌هایی را می‌بینیم. چون این افراد تحصیل کرده هستند، با سازمان‌های بین‌المللی ارتباط دارند. می‌توانند مشکلاتشان را مطرح کنند و صدای خودشان را به دنیا برسانند. این‌ها افرادی باهوش و با ذکاوتی هستند. هم می‌توانند فرصت‌هایی را به وجود بیاورند و هم ممکن است مخاطراتی را ایجاد کنند؛ ولی به نظر من باید این‌ها را به‌عنوان فرصت دید. این‌ها می‌توانند بخشی از کارهای افغان‌های مقیم ایران را انجام دهند؛ یعنی دولت ایران می‌تواند تشکل‌هایی را در بین این‌ها ایجاد کند. چون افغان‌ها نسبت به ما ایرانی‌ها سنتی‌تر هستند و تشکل‌های قومی و قبیله‌ای در آن‌ها قوی است و از این طریق می‌توانند مشکلات مردمشان را به دولت برسانند و خودشان راه‌حل‌هایی را پیدا کنند. من تعداد زیادی از دانشجویان افغان را می‌شناسم که با اسم‌ها و تشکل‌های مختلف به دنبال حل مشکلات این گروه‌ها هستند و این باری از دوش ایران برمی‌دارد؛ افراد تحصیل کرده می‌توانند کمکی باشند برای دولت ایران و ملت افغانستان. می‌توانیم از افغان‌های تحصیل کرده در قالب تشکل‌ها استفاده کنیم که بتوانند به سایر افغان‌ها برای حل معضلاتشان کمک کنند و این بخشی از بار ما را کم می‌کند. دومین مسئله این است که این‌ها را از نظر تخصص، تجربه و سواد شناسایی کنیم که تشکل‌هایی بین خودشان برای ایجاد یک سری مشاغل ایجاد شود. شغل‌هایی که ظرفیتش در ایران خالی است و ما نیرو برای آن نداریم. ایران کشور مهاجر فرست است؛ البته سطح تخصص مهاجرانی که از ایران می‌روند، خیلی بالاتر است؛ ولی بازار کار ایران، بازار کاری است که برای کسی که اهل تلاش و کوشش باشد و توقع کمی داشته باشد، جای کار وجود دارد. از طرفی جامعه ما در حال پیر شدن است و این باعث می‌شود که نیروی کار مطمئن و قابل اتکا مورد نیاز باشد؛ اما چون افغان‌ها کارت شناسایی ندارند و شناخته‌شده نیستند، نمی‌توانند جذب بازار کار شوند. اما اگر این‌ها تشکل‌هایی داشته باشند که از طرف دولت ایران هم ممیزی شوند، می‌توانند خیلی بهتر وارد بازار کار شوند. بازاری که رقیب کس دیگر هم نیستند. این‌ها بخشی از کارهایی است که می‌توان انجام داد؛ ولی محتاج اطلاعات بیشتری است.

آیا تا به حال از مهاجران در بازار کار استفاده نظام‌مندی داشته‌ایم؟

مشکل ما این است که هیچ وقت این ظرفیت‌ها را به‌طور دقیق شناسایی نکرده‌ایم. حضور حدود چهار میلیون جمعیت مهاجر در یک کشور از همه ابعاد زندگی بر جامعه میزبان و میهمان تأثیرگذار خواهد بود بخصوص ابعاد اقتصادی. تأثیر آن‌ها در بازار عرضه و تقاضای نیروی کار اصلی‌ترین موضوعی است که تاکنون از سوی صاحب‌نظران مورد مطالعه قرار گرفته. اما به نظر من

باید از الگوهای موفق کشورهای عربی استفاده کرد؛ آن‌ها حدود ۸۰ سال است که از فاکتور «کفیل» استفاده می‌کنند؛ یعنی مثلاً صاحب یک کارگاه صنعتی و یا یک نفر که در ایران کار ساخت و ساز انجام می‌دهد و پروانه ساخت و ساز دارد، بنا بر رده کاری‌اش به او پروانه کفالت می‌دهند؛ او هم می‌تواند ۱۰ نفر یا ۲۰ نفر افغانستانی را کفالت کند

برآورد و سیاست مشخصی بر مبنای منافع ملی خود در برخورد با پدیده مهاجرانی که وارد ایران می‌شوند و کسانی که از ایران به‌عنوان فرار مغزها، خارج می‌شوند، نداشتیم. وقتی شما سیاست مدون و شاخص ندارید، نمی‌توانید عملکرد مشخصی هم داشته باشید و بدون اصلاح سیاست‌ها تغییر و بهبودی حاصل نخواهد شد.

برای درک دقیق این مقوله باید بسیاری از فاکتورهای دیگر را در زمینه حضور این نیروها در ایران مورد نظر دقیق تا بتوانیم دآوری و تصمیم‌سازی معقولی در زمینه ادامه حضور و شیوه حضور آن‌ها در ایران داشته باشیم.

باید از الگوهای موفق کشورهای عربی استفاده کرد؛ آن‌ها حدود ۸۰ سال است که از فاکتور «کفیل» استفاده می‌کنند؛ یعنی مثلاً صاحب یک کارگاه صنعتی و یا یک نفر که در ایران کار ساخت و ساز انجام می‌دهد و پروانه ساخت و ساز دارد، بنا بر رده کاری‌اش به او پروانه کفالت می‌دهند؛ یعنی می‌تواند ۱۰ نفر یا ۲۰ نفر افغانستانی را کفالت کند و این افراد در واقع تحت کفالت آن شخص سازماندهی می‌شوند، برای او کار می‌کنند، بیمه برخوردار می‌شوند، هزینه‌های او هم به کفیل خود می‌دهند؛ ولی در عین حال آن کفیل نماینده قانونی و حقوقی آن‌ها است برای این که از حقوق اجتماعی، مدنی و فنی آن‌ها دفاع کند. به نظر من افراد تحصیل کرده‌ای که در موج سوم هستند، و می‌توانند تا حدی کمک کنند و به جای این که سر بار باشند بخشی از این بار را هم به دوش بگیرند؛ ولی لازم‌هاش ایجاد یک سیاست مشخص است که بهترین آن همین بحث کفالت‌ها است، نه دفاتر کفالت چون این دفاتر نیمه دولتی تلقی می‌شود. یک ایرانی کارفرما بنا به سطح اعتبار خود می‌تواند کفیل شود و این کفالت هم به نفع او است، هم به نفع کارمندش و هم به نفع دولت. سازمان نظام مهندسی ایران و کارشناسان مختلف می‌توانند در ارتباط با ایجاد نهاد کفالت در ایران فعالیت کنند. در کشوری مثل امارات، شیوخ متصل به خانواده شیخ این اعتبار را دارند و تا صدها و حتی هزاران نفر را می‌توانند کفالت کنند و با درآمد حاصل از آن ثروتمند می‌شوند؛ اما منطقی‌ترین این است که افرادی که کار و حرفه‌ای دارند و افغان‌ها می‌توانند برای آن‌ها کار کنند، مثل ساختمان‌سازی، تراش کاری و امثالهم، آن‌ها را کفالت کنند. از طریق اتحادیه و صنف می‌توان قانون کفالت را تعریف کنند و این فرد کفالت را با قوانین و مسئولیت‌هایی به عهده بگیرد؛ یعنی مسئولیت حفظ حراست از آن فرد و حفظ و حراست از قوانین کشور و از طرف دیگر اطمینانی برای دفاع از حقوق مهاجر. یک مرجع هم بگذارند برای رسیدگی به این کفالت‌ها که اگر کفیلی به مهاجری ظلم کند، قابل پیگیری و شکایت باشد. این کفیل هم از این کفالت درآمد دارد، هم نقشی را در قبال دولت انجام می‌دهد؛ یعنی باید مواظب باشد، گزارش بدهد و فرد مهاجر تحت قیمومیت او است؛ ولی طبق قوانین و مقرراتی که حقوق انسانی فردی آن شخص هم نادیده گرفته نشود. این فرایند سبب می‌شود که آمارگیری خیلی سریع انجام شود، با استفاده از روش‌های الکترونیک کفیل‌ها می‌توانند با اپلیکیشن با وزارت کشور ارتباط داشته باشند و در هر لحظه دولت می‌تواند رد هر نفر از اتباع افغانستان را در ایران بگیرد و به این ترتیب مشکل امنیتی هم که بعد از طالبان دوم حس می‌شود و دولت هم بر آن حساس است و به حق هم حساس است، حل شود. این انتظام جدید که یک شکل آن راه انداختن مسئله کفالت است، می‌تواند کمک کند برای ثبت و پیگیری و ردیابی مجموعه افغان‌هایی که در ایران هستند برای جلوگیری از هر گونه خطری که ممکن است امنیت کشور را تحت‌الشعاع قرار دهد.

■ به‌هر حال در کنار فرصت‌ها، حضور مهاجران در ایران تهدیدهایی هم به همراه دارد.

به نظر من فرصت و تهدید دو روی یک سکه هستند. اگر با عقل و منطق با هر پدیده‌ای روبه‌رو شویم، این یک فرصت است. اگر با بهترین نعمات خدا و فرصت‌ها هم بدون عقل و منطق مواجه شویم، آن فرصت را به یک تهدید تبدیل می‌کنیم. من مطمئن هستم که به‌هر حال بخشی از این مهاجرت‌هایی که انجام شده در انتخاب و اختیار ما و حتی خود افغان‌ها نبوده است. شرایط ژئوپلیتیک و تهاجم روسیه، آمریکا و طالبان این بار را بر عهده ما گذاشته که باید با منطق و قوت با آن برخورد کنیم. قبلاً به مزیت‌های نیروی

انسانی افغان‌ها اشاره کردم. الآن بخش عمده‌ای از بار کشاورزی، ساخت و ساز مسکن، صنایع کوچک، خدمات و حتی خدمات شهری بر عهده افغان‌ها است که اگر یک روز این‌ها اعتصاب کنند و کار نکنند که نمونه‌اش را در اصفهان داشتیم، کل اقتصاد ایران در حوزه مسکن و بسیاری از فعالیت‌ها فلج خواهد شد. این نشان‌دهنده اهمیت این نیروها است. این‌ها یک پنهاننده صرف نیستند. این‌ها نیروی کار در سطوح مختلف کشور هستند. در این چند سال گذشته سطح مهارتشان افزایش یافته است. ما کسانی داریم که خودشان به کارفرما تبدیل شدند، مالکیت دارند. باید فضایی بیشتر برای فعالیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری آنان در اقتصاد ایران فراهم کرد و صرفاً بعنوان نیروی کار ارزان به آن‌ها چشم‌نداشت. به کشورهای همسایه بنگرید: در امارات و کویت بسیاری از کسانی که تجارت را در این کشورها به عهده می‌گیرند، تبعه افغانستان هستند. در شهر مدینه بازار پارچه در دست افغان‌ها است. در تاجیکستان بازار عمده محصولات خشکبار صادراتی تاجیکستان توسط تجار افغان اداره می‌شود. در بیشاور پاکستان هم عمده اقتصاد به دست افغانستانی‌ها است؛ اما در ایران به دلیل این که قوانین و مقررات ملکی و مالکیت ملک و سرمایه وجود نداشته، ما این‌ها را بیشتر در رده نیروهای کارگر و سواده انسانی نگه داشتیم. وقتی گفتند کسانی که ۲۵۰ هزار دلار سرمایه‌گذاری کنند، می‌توانند به ایران بیایند، بیشترین کسانی که آمدند از افغانستان بودند. کسانی که ۲۵۰ هزار دلار دادند که پاسپورت ایرانی بگیرند و در بخش بورس، سهام و امثالهم سرمایه‌گذاری کنند. پس این برمی‌گردد به تدبیر ما که از این‌ها در چه زمینه‌هایی استفاده کنیم و مسئله مهاجرت را از تهدید به فرصت تبدیل کنیم. به ۵ میلیون جمعیتی که در ایران هستند، قطعاً به یک شورای بسیار فعال و کارآمد و توانمند احتیاج دارد که بر اساس اطلاعات دقیق، بتواند این تهدید بالقوه را به یک فرصت بالقوه و فرصت بیشتر برای ایران تبدیل کند. چه در حوزه اقتصادی و چه سرمایه‌گذاری و مثل این‌ها. به نظر من بخشی از مهاجران موج سوم می‌توانند یک فرصت بالقوه برای ایران باشند، اگر با برنامه‌ریزی، تدبیر و سیاست‌گذاری درست برای آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم و آن‌ها که با منافع ملی ما تناسب دارند جذب کنیم و آموزش بدهیم و آن‌ها را با توسعه اقتصادی کشور هم گام کنیم. ما باید سازمان‌های بین‌المللی را به‌شدت در این مسئله دخیل کنیم. کشورهای خارجی که در این اتفاق سهیم بودند باید هزینه آن را پرداخت کنند. در غیر این صورت باید تاوان آن را بدهند. همان کاری که ترکیه انجام می‌دهد. مهاجر برای ما ابزار و وسیله نیست؛ ولی اروپا دارد همین کار را می‌کند. همین کار را اروپا و آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم کردند؛ اما شکل انسانی آن این است که از طریق دیپلماسی فعال وارد عمل شویم. صدای افغان‌هایی که در ایران هستند شنیده شود.

■ برای ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی چه باید کرد؟

من زمانی که جزو هیئت اجرایی World Food Programme/ WFP بودم، کل کمک‌هایی که به افغان‌های مقیم ایران برای سه سال می‌شد، ۱۸ میلیون دلار بود یعنی کمتر از سالی ۶ میلیون دلار. میلیون‌ها افغان در ایران بودند و جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی کمک چندانی نمی‌کردند. علت هم این بود که می‌گفتند ما آن‌هایی را که وارد جامعه شده‌اند را پوشش نمی‌دهیم. بلکه آن‌هایی را پوشش می‌دهیم که در اردوگاه‌ها هستند. این مسائل نیازمند دیپلماسی فعال ایران دارد و با چانه‌زنی جدی با سازمان‌هایی مثل یونیسف و سایر سازمان‌های بین‌المللی قابل حل است. پاکستان سالانه صدها میلیون دلار برای افغان‌هایی که به آنجا مهاجرت کردند، کمک می‌گیرد. باید دیپلماسی ما در این زمینه قوی شود؛ باید سیاست‌های داخلی ما تغییر کند تا بتوانیم کل و به‌خصوص موج سوم که به ایران آمدند را راحت‌تر مدیریت کنیم و کارهایشان را با کمک خودشان برنامه‌ریزی‌شده‌تر پیش ببریم. ■

باید برای گروه مهاجران و ویژگی‌های آن‌ها از بعد امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و بشردوستانه ستادی تشکیل شود و با همکاری افغان‌های تحصیل کرده‌ای که در ایران هستند، اطلاعات بیشتری کسب شود، شرایط را بهتر آنالیز کنند و بر مبنای تصویری کامل و شفاف از وضعیت موجود و امکانات و پتانسیل‌هایی که مغفول مانده تصمیم بگیرند

آپارتاید شغلی علیه افغانستانی‌ها شکل گرفته است

آرش نصر اصفهانی جامعه‌شناس از مشکلات مهاجران افغانستانی در ایران می‌گوید



سه موج از مهاجران افغانستانی به ایران آمده‌اند که هر دوره ویژگی‌های خاصی داشتند. در دهه ۶۰ اکثر مهاجران از کمک معیشتی مانند دیگر شهروندان برخوردار بودند؛ در دهه ۷۰ این شرایط بدتر است و حالا جامعه به دو دسته موافقان و مخالفان حضور مهاجران افغانستانی در ایران تبدیل شده‌اند. آرش نصر اصفهانی، جامعه‌شناس، به «آینده‌نگر» می‌گوید: براساس مطالعات انجام شده، نگرش منفی نسبت به پناهندگان در مناطق فقیرنشین شهری بیش از دیگر مناطق است؛ آن‌ها به غلط پناهندگان را مسبب اصلی از دست رفتن فرصت‌های شغلی و تشدید مشکلات اقتصادی خود می‌بینند.

مذهبی قرار داشت به ایران مهاجرت کردند و از این جهت سهم این گروه در ترکیب پناهندگان بیش از سالهای قبل بود. باید توجه داشته باشیم که خشک‌سالی و شرایط سخت اقتصادی به واسطه تداوم جنگ و بی‌ثباتی یکی از دلایل همیشگی مهاجرت افغانستانی‌ها به خارج از این کشور بوده و خصوصاً در دهه اخیر سبب شده بسیاری از مردم به هر شکل ممکن تلاش کنند برای بقای خود و خانواده‌شان به دیگر کشورها پناه ببرند. در نتیجه گرچه ما تفاوت‌هایی در ویژگی‌های مهاجران و ترکیب جمعیتی در دوره‌های مختلف مشاهده می‌کنیم اما باید شرایط سخت معیشتی در افغانستان را به‌عنوان یکی از عوامل اصلی مهاجرت همواره در نظر داشته باشیم.

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید درباره
مشکلات جامعه
افغانستانی در ایران
پخوانید، این مصاحبه
به شما توصیه
می‌شود.

از نظر نوع مواجهه جامعه میزبان به نظر می‌رسد در سال‌های ابتدایی هم دولت پذیرش بیشتری داشته و هم جامعه محلی همدلان‌تر پذیرای مهمانان جدید بوده است. گرچه اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد از همان ابتدا خصوصاً در مناطقی که تعداد پناهندگان نسبت به جمعیت افزایش چشمگیری داشته تنش‌هایی نیز میان آن‌ها و مردم محلی بر سر منابع و امکانات محدود وجود داشته است. اما به‌رحال با گذر زمان و تشدید مشکلات اقتصادی پس از جنگ و برخی تبلیغات دولتی از اوایل دهه ۱۳۷۰ که پناهندگان را مسبب شرایط اقتصادی و بیکاری فرودستان ایرانی نشان می‌داد، این تنش به تدریج رو به افزایش گذاشت. اگر به مذاکرات مجلس در اوایل دهه ۱۳۷۰ مراجعه کنیم می‌بینیم نمایندگان استان‌های شرقی، یعنی استان‌هایی که آن زمان بیشترین پناهنده را در خود جای داده بودند، اولین کسانی هستند که در فضای رسمی خواهان بازگشت همه مهاجران به کشور خودشان هستند. در نتیجه رقابت بر سر فرصت‌های شغلی و منابع محدود همواره عامل تنش جامعه محلی با پناهندگان بوده است. امروز می‌توان گفت به استناد مطالعات انجام شده نگرش منفی نسبت به پناهندگان در مناطق فقیرنشین شهری بیش از دیگر مناطق است زیرا آن‌ها به‌غلط پناهندگان مسبب اصلی از دست رفتن فرصت‌های شغلی و تشدید مشکلات اقتصادی خود می‌بینند.

■ در موج آخر چه شرایطی دارند و آیا تفاوتی نسبت به قبل احساس می‌شود؟
در ماه‌های اخیر شاهد مهاجرت گروه‌هایی هستیم که به سبب به قدرت رسیدن طالبان از این کشور خارج شده‌اند. کسانی که با دولت پیشین افغانستان یا نهادهای خارجی مستقر

■ براساس آمارهای غیر رسمی حدود ۵ میلیون مهاجر در ایران زندگی می‌کنند، نحوه حمایت از این افراد چگونه است؟

پناهندگان افغانستانی جز تعداد بسیار محدودی که در مهمان‌سراها زندگی می‌کنند و در واقع یک کمپ بسته محسوب می‌شود، اکثریت غالبشان ساکن مناطق شهری و روستایی‌اند و از همان ابتدای حضورشان مستقیماً از طریق بازار اشتغال کشور امرار معاش کرده‌اند؛ در نتیجه پناهندگان افغانستانی در این سال‌ها تا حد زیادی مستقل از حمایت مستقیم دولت در ایران حضور داشته‌اند. از جهت حمایت‌های عمومی می‌توان گفت در دهه ۱۳۶۰ اکثر پناهندگان از کمک معیشتی مانند کوبن ارزاقی مانند دیگران شهروندان برخوردار بودند و امکان تحصیل فرزندانشان در مدارس ایران یا بهره‌مندی از خدمات درمانی تا حد زیادی فراهم بود. اما از دهه ۱۳۷۰ به تدریج از پوشش این خدمات کاسته شد و یا صرفاً در ازای پرداخت هزینه امکان برخورداری از آموزش یا خدمات بهداشتی پزشکی برای پناهندگان میسر بود. خدمات معیشتی و امدادی از سوی دولت نیز به حداقل رسید و امروز تنها سمن‌های ایرانی و نهادهای بین‌المللی مستقر در ایران هستند که به این جمعیت خصوصاً گروه‌های آسیب‌پذیر آن‌ها خدمات حمایتی و معیشتی ارائه می‌کنند. برخی خدمات عمومی دولتی مانند بیمه سلامت برای پناهندگان قانونی نیز منوط به تأمین هزینه از سوی این نهادهای بین‌المللی است. در نتیجه می‌توان گفت پناهندگان صرف‌نظر از وضعیت اقامت هم از برخی حمایت‌های دولت ایران در حوزه آموزش و بهداشت برخوردارند و هم نهادهای خیریه داخلی بین‌المللی در بخش‌های مختلف به این جمعیت خدمات مختلف اسکان، آموزش، مهارت‌آموزی، حمایت مالی و مانند آن را ارائه می‌کنند که البته به‌هیچ‌وجه کافی نیست.

■ در دوره‌های مختلف شرایط سیاسی و اقتصادی افغانستان، موج مهاجران از آنجا به ایران وارد شده، شرایط این موج‌ها با همدیگر چه تفاوتی دارد و بر خورد جامعه ایرانی در هر دوره چگونه بوده است؟

مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران و دیگر کشورها تحت تأثیر عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی است. در دوره اول مهاجرت به ایران یعنی اواخر دهه ۱۳۵۰ و اوایل دهه ۱۳۶۰ تمایل به مهاجرت به ایران بیشتر در میان آن بخش از جمعیت افغانستان بیشتر بود که از سیاست‌های دولت کمونیست حاکم ناراضی بودند یا نگران سربرازگیری حکومت بودند، در نتیجه اقشار روستایی و مذهبی بیشتر تمایل داشتند برای گریز از یک نظام غیردینی به کشوری اسلامی پناه بیاورند. پس از ظهور طالبان در میانه دهه ۱۳۷۰ بخشی از جامعه شهری که نگران سیاست‌های افراطی این گروه بود یا در خطر پاک‌سازی قومی و

ایران در سال‌های اخیر همواره خواهان کمک جامعه جهانی برای تأمین هزینه‌های حضور پناهندگان در این کشور بوده است و امروز نهادهای بین‌المللی متعددی در این حوزه در ایران با دولت همکاری می‌کنند. همکاری با نهادهای بین‌المللی همواره با سیاست و روابط خارجی ایران با دیگر کشورها گره خورده و در حال حاضر هم تحریم‌های اقتصادی وضعیت را پیچیده‌تر کرده است.

البته افغانستانی‌ها به سبب کمک‌های بین‌المللی از خدمات واکسیناسیون برخوردار شدند و همین امر نقش به‌سزایی در سلامت این جمعیت در دوره کرونا داشت. اما اپیدمی کرونا نشان داد جمعیتی که در زیر چتر حمایت نظام رفاهی کشور قرار ندارد تا چه اندازه می‌تواند در شرایط اضطراری آسیب‌پذیر باشد و در معرض خطر گرسنگی قرار گیرد. خصوصاً بخش‌های آسیب‌پذیر این جمعیت مانند سالمندان یا خانوارهایی که نان‌آور خود را به دلیل از دست داده‌اند نیز مانند حمایت مستمر هستند اما متأسفانه نهادهای امدادی در ایران به هیچ عنوان یک افغانستانی را تحت پوشش نمی‌گیرند و حمایت معیشتی به نهادهای خیریه داخلی و خارجی واگذار شده است.

■ در دوره آخر مهاجرت بخشی از نیروهای تحصیل کرده و سیاسی و با مهارت وارد کشور شده‌اند. چگونه می‌توان از این فرصت‌ها استفاده کرد؟

متأسفانه قوانین فعلی در ایران، افغانستانی‌ها را صرفاً به عنوان کارگر ساده به رسمیت می‌شناسد و این امر سبب شده امکان بهره‌گیری از توان متخصصان افغانستانی به صورت رسمی وجود نداشته باشد. این مسئله یکی از مشکلات اصلی در سیاست‌های مهاجرتی ایران است که باعث شده کشور نتواند از ظرفیت بسیاری از نیروهای ماهر مهاجر خارجی استفاده کند. سال‌هاست که بخشی از این نیروی کار ماهر برای شرایط بهتر زندگی به کشورهای همسایه مانند ترکیه مهاجرت می‌کند. اصلاح این امر مستلزم بازنگری در مجموعه قوانین مرتبط با مهاجرت در ایران است زیرا از یک طرف نیروهای آموزش دیده ایرانی سالانه در مقیاس گسترده از کشور خارج می‌شوند و از طرف دیگر امکان جذب نیروی آموزش دیده مهاجر وجود ندارد. قوانین ما درباره نیروی کار افغانستانی هنوز بر اساس بخشنامه‌ای است که در سال ۱۳۶۳ ابلاغ شد و هدف آن حمایت از کارگر ایرانی در برابر نیروی کار افغانستانی بود که در آن زمان موقت تصور می‌شد. در نگاه کلاسیک سیاست‌گذار ایرانی مهاجر بالقوه یک تهدید به شمار می‌آید و تأکید اصلی بر مهار این تهدید است. نیاز امروز ما تغییر نگاه به مقوله مهاجرت و اندیشیدن به آن به مثابه یک ظرفیت مثبت است.

■ مسئله آخر حضور مهاجران در ایران است. ایران چقدر توانسته از پتانسیل‌های بین‌المللی در بهبود شرایط این گروه استفاده کند؟

ایران در سال‌های اخیر همواره خواهان کمک جامعه جهانی برای تأمین هزینه‌های حضور پناهندگان در این کشور بوده است و امروز نهادهای بین‌المللی متعددی در این حوزه در ایران با دولت همکاری می‌کنند. البته همکاری با نهادهای بین‌المللی همواره با سیاست و روابط خارجی ایران با دیگر کشورها گره خورده و در حال حاضر هم تحریم‌های اقتصادی وضعیت را پیچیده‌تر کرده است. در کل استفاده از همه ظرفیت‌های بین‌المللی برای حمایت از پناهندگان تابع چارچوب کلان‌تر روابط خارجی ایران خصوصاً روابط و تعاملات با کشورهای غربی است که می‌تواند به مراتب بهتر از امروز باشد. ■

نکته‌هایی که باید بدانید

- اگر به مذاکرات مجلس در اوایل دهه ۱۳۷۰ مراجعه کنیم، می‌بینیم نمایندگان استان‌های شرقی، یعنی استان‌هایی که آن زمان بیشتر بین پناهنده را در خود جای داده بودند، اولین کسانی هستند که در فضای رسمی خواهان بازگشت همه مهاجران به کشور خودشان هستند. در نتیجه رقابت بر سر فرصت‌های شغلی و منابع محدود همواره عامل تنش جامعه محلی با پناهندگان بوده است.
- ایران برای بخشی از این جمعیت ایستگاه پانته نیست بلکه یک توقفگاه موقت است و آن‌ها امیدوارند بتوانند خود را به ترکیه و سپس کشورهای اروپایی برسانند.
- بر اساس مطالعات انجام شده مثلاً در شهر تهران مردم در مواجهه با پناهندگان به دو دسته اصلی و تقریباً برابر قابل تقسیم شدن هستند؛ یک گروه مدافع سیاست‌های حمایتی و پذیرش مهاجران است و گروه دیگر از محدودیت بیشتر علیه این جمعیت دفاع می‌کند.

در این کشور همکاری داشته‌اند و اکنون از ترس مجازات توسط طالبان به ایران پناه آورده‌اند. در بین این گروه از پناهندگان شمار زیادی از افراد دارای تحصیلات عالی وجود دارد که در افغانستان در دانشگاه تدریس می‌کردند، مناصب دولتی داشتند یا در بخش‌های دیگر فعالیت تخصصی انجام می‌دادند اما امروز در ایران برای بقا مجبور به کارگری شده‌اند. به‌علاوه همچون دوره پیشین روی کار آمدن طالبان، بخشی از جامعه شهری که زندگی در سایه این گروه را نمی‌تواند تحمل کند یا گروهی قومی و مذهبی که نگران امنیت و جان خود هستند به هر شکل ممکن این کشور را ترک کرده‌اند. البته به این نکته هم باید توجه کرد که ایران برای بخشی از این جمعیت ایستگاه پانته نیست بلکه یک توقفگاه موقت است و آن‌ها امیدوارند بتوانند خود را به ترکیه و سپس کشورهای اروپایی برسانند.

■ رفتار جامعه ایرانی با مهاجران افغان چگونه است؟ آیا می‌توانیم بگوییم حقوق اولیه و سرنوشت مشترکی برای خود و این گروه قائل هستند؟

بر اساس مطالعات انجام شده مثلاً در شهر تهران مردم در مواجهه با پناهندگان به دو دسته اصلی و تقریباً برابر قابل تقسیم شدن هستند؛ یک گروه مدافع سیاست‌های حمایتی و پذیرش مهاجران است و گروه دیگر از محدودیت بیشتر علیه این جمعیت دفاع می‌کند. در واقع باینکه مسائل مردم ایران و افغانستان بسیار شبیه‌اند و البته این موضوع قابل تسری به کل منطقه خاورمیانه است اما به‌واسطه شناخت نادرست در جامعه ایران از وضعیت افغانستان، تنوع قومی و مذهبی و همچنین فضای سیاسی این کشور، حس همبستگی میان مردم دو کشور چندان تقویت نشده است. در مقابل آن دسته از باورها و ایده‌هایی که به هراس از مهاجر افغانستانی دامن می‌زنند بیشتر امکان نشر در رسانه‌های رسمی و شبکه‌های اجتماعی پیدا می‌کنند و با خلق ذهنیتی نادرست و اغراق‌آمیز از تعداد پناهندگان در ایران یا نسبت دادن ویژگی‌های منفی غلط به افغانستانی‌ها به جدایی آن‌ها از جامعه ایرانی و بازنمایی آن‌ها به عنوان تهدید علیه امنیت یا سلامت جامعه دامن می‌زنند.

■ زمانی دولت به خروج این نیروها تأکید داشت، چرا و به چه شرطی این اصرار را کنار گذاشت، نتیجه این سیاست به کجا رسید و چه سرنوشتی برای این گروه و بازار کار کشور و جامعه رقم زد؟

سیاست بازگشت از اواسط دهه ۱۳۸۰ کنار گذاشته شد زیرا اقتصاد ایران نمی‌توانست از منافع این نیروی کار ارزان چشم‌پوشی کند. به جای اصرار به بازگشت، سیاست‌های جدیدی اعمال شد که هدف اصلی آن کنترل بیشتر بر این جمعیت و کاهش هزینه‌های آن برای دولت بود؛ به همین سبب بر خورداری آن‌ها از بسیاری خدمات منوط به پرداخت هزینه شد. این سیاست افغانستانی‌ها را صرفاً به‌عنوان کارگران کم مهارت و فاقد حقوق به رسمیت می‌شناسد و همین سبب شده پناهندگان با موانع بسیاری برای ارتقای شغلی روبرو باشند. به عنوان نمونه آن دسته از پناهندگان افغانستانی متولد ایران که موفق شده‌اند در دانشگاه تحصیل کنند نمی‌توانند در بازار کار ایران به‌طور رسمی و متناسب با تخصص خود فعالیت کنند و به لحاظ قانونی تنها مجاز به اشتغال در برخی مشاغل کارگری هستند. از این جهت شکلی از آپارتاید شغلی شکل گرفته که در آن افغانستانی‌ها در پایین‌ترین رده‌های شغلی ایران محبوس شده‌اند. البته در عمل بسیاری توانسته‌اند به کارگران ماهر یا حتی پیمانکار مستقل بدل شوند اما موانع بسیاری از جهت دریافت اعتبارات بانکی، مجوز فعالیت یا عدم برخورداری از حق مالکیت سبب شده نتوانند متناسب با استحقاق خود فعالیت اقتصادی‌شان را گسترش دهند. مضرت این وضعیت فقط متوجه پناهندگان نیست بلکه عملاً اقتصاد ایران را از یک ظرفیت مهم محروم کرده است.

■ اقتصاد ایران بعد از کرونا و تحریم و رکود تورمی شرایط سختی را می‌گذراند. زندگی این گروه چه اثراتی پذیرفته و از چه امکانات رفاهی برخوردار شده‌اند؟

ماه‌های ابتدایی همه‌گیری کرونا به‌واسطه کاهش فعالیت‌های اقتصادی برای کارگران روزمزد افغانستانی روزهای بسیار سختی بود. بسیاری از آن‌ها از کمک‌هزینه یا حمایت دولتی برخوردار نبودند و تنها به‌واسطه کمک نهادهای مدنی و خیریه داخلی و خارجی توانستند آن روزهای سخت را پشت سر بگذارند. مثلاً در تهران خانوارهای فقیر که عمده درآمدشان وابسته به کار کودک بود، منبع درآمدشان را تا حد زیادی به سبب امتناع مردم از تماس یا کاهش تردد در خیابان از دست داده بودند. بسیاری از خانواده‌ها از توان مالی تأمین هزینه‌های درمان کرونا برخوردار نبودند و با توجه به مقیاس بزرگ بحران حمایت چندانی نیز دریافت نمی‌کردند.

بازار کار و چالش‌هایی برای مهاجران

۲,۵ میلیون مهاجر در بازار کار ایران



حمید حاج اسماعیلی

کارشناس بازار کار در ایران

چرا باید خواند:

حضور مهاجران

فغانستان در بازار

کار ایران چه مزایا و

معایبی دارد؟ پاسخ را

در این مقاله بخوانید.

وضعیت بازار کار در ایران به لحاظ ظرفیت‌های آن، همیشه مورد نقد بوده است؛ ظرفیت بازار کار، به نسبت تعداد کارجویان، امکانات و ویژگی‌های اقتصاد کشور افزایش نداشته؛ برای همین در چهار دهه اخیر با نرخ بیکاری دو رقمی مواجه بودیم و در بخشی از گروه‌های اجتماعی این نرخ بالاتر بوده است. در کنار این موارد، بازار کار ایران، مولد نیست، خدماتی است. این مسئله به دلیل وابستگی اقتصاد به صادرات مواد خام، نفت، گاز و پتروشیمی بوده است و هیچ موقع نتوانسته‌ایم شرایط اقتصاد را تغییر بدهیم. در کشور سرمایه‌گذاری مناسبی برای تولید، توسعه زیرساخت‌ها و اقتصاد دانش‌بنیان انجام نشده است. وقتی مسیر و بنیان‌ها درست طی نشود، مشخص است که در گذر زمان اقتصاد کشور دچار عقب‌افتادگی‌ها و توسعه‌نیافتگی‌های زیادی خواهد بود.

از اول پیروزی انقلاب اسلامی، کشور با پدیده ورود مهاجران افغانستان مواجه شد؛ از ابتدا واکنش جدی‌ای برای ورود این گروه به کشور دیده نشد؛ شاید دلیل این اقبال تفکر و رویکردهای سیاسی-ایدئولوژیکی حاکم بر کشور بود. از همان ابتدای حضور مهاجران افغانستانی در ایران، برخی از مشکلات داخلی، این حضور را توجیه می‌کرد؛ به‌عنوان مثال جنگ هشت‌ساله ایران و عراق این حضور را توجیه می‌کرد. از اول انقلاب افغانستانی‌ها با شرایط ایدئولوژیک کشور همدلی داشتند و این مسئله سبب شد که ما حساسیتی به ورود آن‌ها نداشته باشیم. این رویکرد باعث شد که موج مهاجرت افغانستانی‌ها به کشور زیادتیر شود، بدون اینکه مسیرهای قانونی در ورود به کشور در تهیه روادید، کسب حق اقامت در کشور و پروانه اشتغال طی شود. بعد از روی کار آمدن طالبان در افغانستان در دهه ۷۰ و بازگشت مجدد آن‌ها به قدرت در یک سال گذشته موج مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران بیشتر شده است؛ براساس آمارهای غیررسمی، بیش از ۵ میلیون مهاجر در ایران وجود دارند که نیمی از این‌ها در ایران اشتغال دارند و این رقم قابل توجهی در بازار کار است. آمارهای رسمی بیکاری در ایران را حدود سه میلیون نفر اعلام می‌کند. این وضعیت نشان می‌دهد که حضور مهاجران در بازار کار، شرایط را به شکل قابل توجهی تغییر می‌دهد.

اگرچه برخی از حضور مهاجران در بازار کار دفاع می‌کنند و معتقدند که آن‌ها به کسب و کارهایی اشتغال دارند که نیروی کار ایرانی حاضر به کار

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ حضور خیلی از نیروهای خارجی در کشور باعث بهره‌وری سرمایه در کشور نمی‌شود؛ این‌ها سهمی در پرداخت مالیات، عوارض و درآمدهای دولتی ندارند. حضور افغانستانی در بازار کار ایران، توجیه اقتصادی ندارد؛ بلکه بیشتر به دلیل ایدئولوژیک و سیاسی از این گروه حمایت می‌شود نه به بهانه اقتصاد.
- ▶ در کشورهایی نیروی کار مهاجر توجیه پیدا می‌کنند که تعداد کارجویان برای تناسب شغلی کمتر است یا برخی از مشاغل به تخصص ویژه نیاز دارد که این افراد در تعامل رسمی به کشور می‌آیند. با توجه به شرایط بازار کار ایران حضور گسترده این حجم از نیروهای مهاجر در بازار کار توجیهی ندارد و قابل دفاع نیست.

در آن بخش نیستند، ولی به نظر من این نوع اظهارنظرها بیشتر توجیه است تا تحلیل واقعیت. بازار کار هر کشوری تا مادامی که کارجو داشته باشد، باید متناسب با شرایط و حقوق کار، تعریف استانداردی داشته باشد تا افراد بومی بتوانند در آن مشاغل کار کنند. در کشورهایی نیروی کار مهاجر توجیه پیدا می‌کنند که تعداد کارجویان برای تناسب شغلی کمتر است یا برخی از مشاغل به تخصص ویژه نیاز دارد که این افراد در تعامل رسمی به کشور می‌آیند. با توجه به شرایط بازار کار ایران حضور گسترده این حجم از نیروهای مهاجر در بازار کار توجیهی ندارد و قابل دفاع نیست.

حضور مهاجران در بازار کار یک عوارض مهم دیگری هم دارد؛ وقتی نیروی کار خارجی بدون مجوز وارد بازار کار می‌شوند، باعث می‌شود، برخی از کارفرمایان با سوءاستفاده از شرایط، حقوق بقیه کارجویان و کارگران را تضعیف کنند. وقتی نیروی کاری بخواهد با حقوق کمتر کار کند و مسائلی مانند بیمه، عوارض، امکانات ایمنی و استانداردها را نادیده بگیرد و ساعت کار بیشتری برای کارفرما کار کند، بالطبع حقوق نیروی داخلی تضعیف می‌کند و حقوق کار در ایران تحت تأثیر قرار می‌گیرد. البته در حوزه مسائل اجتماعی هم این حضور عوارض جدی داشته است. کشوری مثل ایران که با محدودیت منابع و خدمات اجتماعی مواجهه است، با حضور بی‌رویه و بدون کنترل مهاجران این امکانات تقسیم می‌شود و شهروندان داخلی دچار مشکلاتی می‌شوند. از طرفی حضور خیلی از نیروهای خارجی در کشور باعث بهره‌وری سرمایه در کشور نمی‌شود؛ این‌ها سهمی در پرداخت مالیات، عوارض و درآمدهای دولتی ندارند. حضور افغانستانی در بازار کار ایران، توجیه اقتصادی ندارد، بلکه بیشتر به دلیل ایدئولوژیک و سیاسی از این گروه حمایت می‌شود نه به بهانه اقتصاد. مردم عادی از این حضور نه تنها نفعی نبرده‌اند، بلکه متضرر هم شده‌اند.

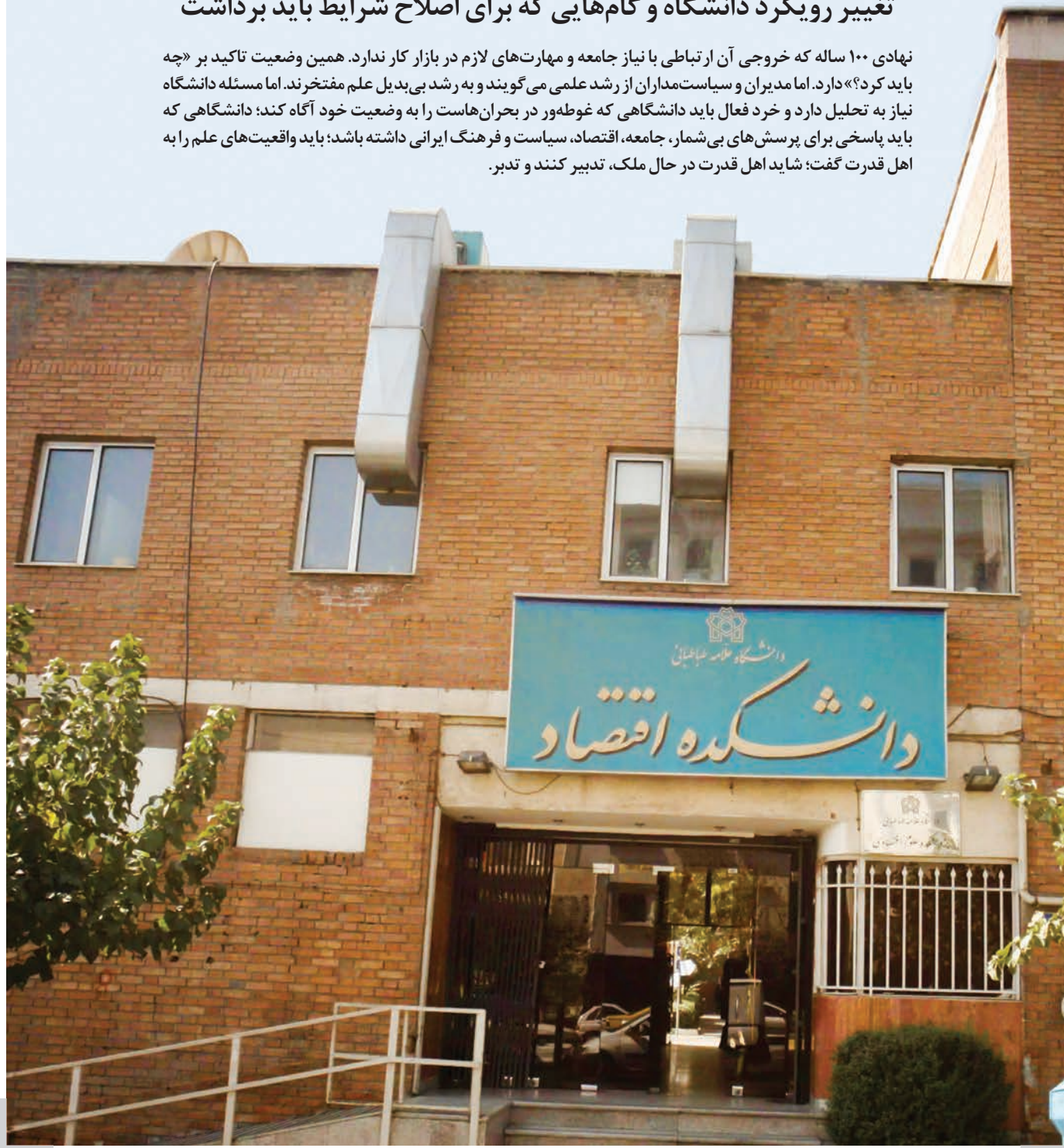
برای برخی از کارفرمایانی که در کارگاه‌های کوچک و متوسط کار می‌کنند، حضور افغانستانی‌ها قابل توجیه است. خیلی از آن‌ها به جای انتخاب کارگر ایرانی که مجبورند حقوق کار رسمی را در قبال آنها رعایت کنند، به دنبال روابط غیررسمی کار هستند و از نیروی غیررسمی با حداقل حقوق و مزایا، بدون قرارداد و با ساعات اضافه کار استفاده می‌کنند. البته این مسئله عارضه دیگری هم دارد و آن تحت تأثیر قرار گرفتن فرهنگ کار است. به این گونه تضعیف حقوق و کار و کارگر ترویج می‌شود. ما سال‌هاست که در بازار کار با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو هستیم و ورود اتباع خارجی از مجاری غیررسمی آسیب‌زا است. باید ورود از مجاری رسمی باشد نه غیررسمی؛ ورود به بازار کار از مجاری غیررسمی به ضرر جامعه و مردم است و در نهایت تبعات اجتماعی زیادی به همراه دارد. این به معنای این نیست که تحمل خارجی‌ها را در کشور نداشته باشیم بلکه باید امکانات اقتصادی، اجتماعی و حمایتی در کشور ظرفیت حمایت از شهروندان داخل و مهاجران را هم‌زمان داشته باشد و نباید یکی فدای دیگری شود. اما آنچه مشخص است اینکه ورود و خروج غیرقانونی مهاجران به کشور در هیچ جای دنیا پذیرفته نیست و تابع قاعده و ضابطه‌ای است که باید در کشور ما هم به این اصول توجه شود؛ دفاع از قانون به معنای عدم حمایت از مهاجران افغانستانی نیست؛ دفاع مشروع در سایه قانون به نفع اقتصاد و جامعه ایرانی و جامعه مهاجران خواهد بود. ■

توسعه

دانشگاه بدون کارکردهای آموزشی

تغییر رویکرد دانشگاه و گام‌هایی که برای اصلاح شرایط باید برداشت

نهادی ۱۰۰ ساله که خروجی آن ارتباطی با نیاز جامعه و مهارت‌های لازم در بازار کار ندارد. همین وضعیت تاکید بر «چه باید کرد؟» دارد. اما مدیران و سیاست‌مداران از رشد علمی می‌گویند و به رشد بی‌بدیل علم مفتخرند. اما مسئله دانشگاه نیاز به تحلیل دارد و خرد فعال باید دانشگاهی که غوطه‌ور در بحران‌هاست را به وضعیت خود آگاه کند؛ دانشگاهی که باید پاسخی برای پرسش‌های بی‌شمار، جامعه، اقتصاد، سیاست و فرهنگ ایرانی داشته باشد؛ باید واقعیت‌های علم را به اهل قدرت گفت؛ شاید اهل قدرت در حال ملک، تدبیر کنند و تدبیر.



جدال با خیال

دانشگاه چه پاسخی برای پرسش‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه دارد؟

لیلا ابراهیمیان

دبیر بخش توسعه

چرا باید خواند:

آیا دانشجویان در

ایران برای بهبود آینده

کشور تربیت می‌شوند

و آیا آموزش علم

اقتصاد و سایر علوم

در دانشگاه‌های ایرانی

کاربردی است؟ پاسخ را

در این پرونده بخوانید.

مکتب‌خانه روشی سنتی برای تربیت بچه‌ها بود؛ بچه‌ها قرآن و سعیدی می‌خواندند و مولف‌های در بین این خوانش مغفول بود و آن را حسن رشدیه وارد کشور کرد: «آموزش به سبک نوین». موافقانش آموزش غربی را مثبت می‌دیدند و مخالفان آن را روندی برای تربیت ضددینی بچه‌ها. گویی «زمان» و «زمانه» تغییر کرده بود و می‌خواستند جامعه مدرن شود؛ این را حتی رشدیه اهل خدا و مذهبی هم درک کرده بود. او می‌خواست زنگ کلاس درس را به صدا درآورد؛ «زنگ زمان» و مخالفانش آن را با صدای زنگ کلیسا شبیه می‌دانستند.

تأسیس مدارس جدید در ایران یکی از بزرگ‌ترین تحولات فرهنگی جامعه بود. این تحول بزرگ آرام آرام رخ داد و خود مشروطه‌خواهی را بسط بیشتری داد. تا پیش از تأسیس مدارس جدید توسط میرزا حسن رشدیه مدارس مانند دارالفنون و مدرسه نظامی تهران و... متعلق به فرزندان اعیان و اشراف بود. در روزگاری که سواد داشتن برای پسران بی‌معنی و برای دختران جزو معایب و محرمات بود، میرزا حسن رشدیه و پس از او افراد بسیاری مدرسه تأسیس کردند؛ اما مکتب‌خانه‌ها در آن ایام چطور بود و آموزش‌های آن چه بود که امثال رشدیه در پی طرحی نو درانداختن بودند؟

طبق طبقه‌بندی روشه نخبگان سنتی، بچه‌ها روی زیراندازهایی مثل قالیچه پادری و تکه‌ای قالی و گلیم و نمد و حصیر و دستمالی که مطابق وسع خانواده خود بود می‌نشستند. جعفر شهری در توصیفش از مکتب‌خانه‌های قرن ۱۳ تهران مواردی را برمی‌شمارد که امروز حتی باورش برای ما سخت است. از جمله اینکه مکتب‌خانه‌ها اتاق یا دکانی بودند که مستراح نداشتند لذا بچه‌ها مجبور بودند یا در خانه رفع حاجت کنند و تا برگشتن دوباره به خانه خودشان را نگاهدارند یا اگر مستراح عمومی نزدیک بود به آنجا بروند و به همین خاطر بسیار پیش می‌آمد لوده جامه به خانه بازگردند و اگر در مکتب‌خانه در این زمینه دچار مشکل می‌شدند به چوب و فلک مکتب‌دار دچار می‌شدند. از همین رو مکتب‌خانه‌ها چنان بوی ناخوشی داشت که از بیرون مکتب‌خانه به مشام می‌رسید (شهری: ۱۳۶۹، ۴۴۸).

تأسیس مدرسه برای سنتی‌ها تلخ بود و تأسیس مدارس دخترانه با مصائب تلخ‌تری همراه شد و در آن دوران عمومی نشد. نخبگان ایدئولوژی در این دوران نتوانستند آن طور که باید بازتولید کنند. بی‌سوادی عمومی در کشور چندان گسترده بود که تا سال‌های سال پس از انقلاب مشروطه که هیچ‌بلکه تا همین امروز نیز وجود دارد. متأسفانه نخبگان مزبور نتوانستند عمق اهمیت سوادآموزی را به مردم تفهیم کنند؛ بنابراین فارغ از زمان طولانی مورد نیاز برای تأثیرات فرهنگی و ایدئولوژیکی آن‌هم در سطحی تغییرات فرهنگی نسبت به تأثیرات کوتاه‌مدت نظامی در جامعه؛ در کوتاه‌مدت تأثیر نخبگان ایدئولوژیکی در دوران قاجار را می‌توان همچون نخبگان نظامی ناکارآمد تلقی کرد. مدت‌ها گذشت تا زمانه ایدئولوژی سنتی‌ها در مورد آموزش سست شد و آموزش عمومی به بستر جامعه آمد با تأسیس مدارس دخترانه، دانشگاه و بعدها سپاه دانش.

داستان ادامه داشت تا اینکه: «مجلس شورای ملی به وزارت معارف اجازه می‌دهد مؤسسه‌های به نام دانشگاه برای تعلیم درجات عالی علوم و فنون و ادبیات و فلسفه در تهران تأسیس نماید». این نخستین ماده از لایحه تأسیس دانشگاه بود که روز سه‌شنبه ۸ خردادماه ۱۳۱۳ از تصویب نمایندگان نهمین دوره مجلس شورای ملی گذشت؛ لایحه‌ای

که برای به ثمر رسیدنش راه درازی طی شده بود. چراغ اول را دکتر اسماعیل خان سنگ روشن کرد. او نماینده ساری در ششمین دوره مجلس شورای ملی بود که سال ۱۳۰۵ در نامه‌ای به سید محمد تدین، وزیر وقت معارف خواستار اقدام دولت برای احداث اونیورسیتیه در ایران شد؛ موضوعی که خود تدین نیز به آن نظر داشت و جایی درباره آن گفته بود: «یک روزی این مملکت از علم کاملاً مستفید خواهد شد که ما دارای اونیورسیتیه و دارالعلوم باشیم و الا با این تحصیلات ابتدایی و متوسطه آن استفاده که ممالک دیگر از علوم عالی می‌کنند ما هم اگر بخواهیم منحصر کنیم به همین قسمت، آن استفاده را نخواهیم کرد.» او چندی بعد در پاسخ به نامه دکتر سنگ گفت: «راجع به اونیورسیتیه که آن را می‌توانیم دارالعلوم بگوییم کمال علاقه را دارم و مشغول تهیه لوازم مقدمات آن هستم. نظر من این است که در یک فضای وسیعی که شاید ۸۰ تا ۱۰۰ هزار ذرع مربع وسعت داشته باشد، بنایی ساخته شود که شعب علوم و فنون در آنجا تأسیس گردد.» این گفت‌وگو میان نماینده و وزیر مسکوت ماند تا دو سال بعد که به گفته دکتر محمود حسینی او پیشنهاد راه‌اندازی مرکزی جامع برای تدریس همه یا اغلب دانش‌های روز را با وزیر وقت فرهنگ، دکتر علی‌اصغر حکمت، در میان نهاد و در سال ۱۳۱۰ نیز عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار وقت، دکتر عیسی صدیق (صدیق اعلم) را برای مطالعه در «تاسیسات علمی دنیای جدید» و تهیه طرحی برای تأسیس دانشگاه در کشور مأمور کرد؛ اما ایده اصلی تأسیس دانشگاه در نهایت اواسط زمستان ۱۳۱۲ توسط علی‌اصغر حکمت به گوش رضاشاه رسید و با موافقت او پیگیری شد. حکمت در خاطراتش به یکی از جلسه‌های هیات وزرا اشاره می‌کند که بهمن ماه ۱۳۱۲ با حضور رضاشاه در عمارتی که بعدها کاخ ملکه پهلوی شد، برگزار شده بود و او در آنجا پیشنهاد سرنوشت‌ساز خود مبنی بر راه‌اندازی اونیورسیتیه (دانشگاه) را به شاه ارائه کرد.

چنان که او روایت می‌کند در آن جلسه که بحث غالب، سخن از آبدی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید بوده و هیات دولت از فروغی رئیس‌الوزرا گرفته تا وزیران دیگر همه به تحسین و تمجید زبان گشوده بودند، حکمت گفته بود که «در آبدی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص «اونیورسیتیه» ندارد و حیفاست که این شهر نوین از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد». رضاشاه هم بعد از اندک تأملی پاسخ داده بود که «بسیار خوب آن را بسازید».

چنین بود که در جلسه بعدی هیات وزرا رضاشاه به علی‌اکبر داور، وزیر وقت مالیه دستور داد مبلغ ۲۵۰ هزار تومان برای تأسیس دانشگاه به وزارت معارف اعتبار بدهند؛ موضوعی که هنگام تصویب بودجه سال ۱۳۱۳ محقق شد و وزارت مالیه این مبلغ را افزون بر بودجه هر ساله برای ساختمان دارالعلوم به وزارت معارف اختصاص داد. حالا کاروان معرفت فقط به دیار غربت نمی‌رفتند و راهی خیابان انقلاب می‌شدند تا تاریخ پر فراز و نشیب آموزش را در ایران ورق بزنند. مدت‌ها گذشته تا مدارس، دانشگاه‌ها و نهادهای آموزش دیگری در بستر جامعه زاده شد و رشد کرد؛ کودکی کرد و جوان شد و حالا در میان راه، دانشگاه در ایران بار دیگر از تحولات علم و آموزش در جهان عقب افتاده و سایه شبه‌علم و ایدئولوژی بران دامن گستر شده است و خیلی از سؤالات جامعه پاسخی در خور در آنجا نمی‌یابد. معیار علم و ضدعلم عوض شده و کمیت جای کیفیت را گرفته است؛ اگر چه باید قردادان بود آن تلاش‌های رشدیه و اخلاف و اسلاف او را؛ شاید اگر این راه رهرو نداشت، مسیر هم طور دیگری بود. آنچه مشخص است اینکه دانشگاه به تحول نیاز دارد، دانشگاه باید به فکر خودش باشد و منتظر دستوری از بالا نباشد؛ باید کاری کرد تا دانشگاه به مطلوب جامعه ایرانی تبدیل شود تا شاید در دل آن دردی برای مشکلات جامعه ایرانی پیدا شود. ■

انگیزه مالی برای تحصیل در رشته اقتصاد خیلی مهم شده است. در یک دوره حقوق خواندن و پزشکی مهم بود و درآمد بالایی داشت. الآن درآمد اقتصاددان‌ها هم خیلی بالا رفته، به خصوص آن‌ها که در قسمت‌های فایننس کار می‌کنند؛ اما در عین حال علم اقتصاد به طور کلی پیرامون این ایجاد شده است که وضع اقتصاد را برای همه خوب کند نه برای یک عده خاص.

علم اقتصاد برای همه سوالات جامعه پاسخ ندارد

«آموزش علم اقتصاد و مسئله ایران» در گفت‌وگو با هادی صالحی اصفهانی



اقتصاد علم کاملی نیست که پاسخ همه سوالات جامعه را در دل خود داشته باشد، اما علمی است که برپایه آمار و مدل می‌تواند راهکارهایی مناسب برای خروج از بحران ارائه کند. هادی صالحی اصفهانی، استاد دانشگاه ایلینوی به «آینده‌نگر» می‌گوید: در آمریکا وقتی کسی رئیس جمهور می‌شود، یک نفر را برای وزیر دارایی معرفی می‌کند که از کنگره تایید بگیرد و آن سیاست‌گذار تعدادی اقتصاددان را برای مشورت پیرامون خود گرد می‌آورد. در این جا دایره اقتصاددان‌هایی که سیاست‌گذاران می‌توانند از آن‌ها انتخاب کنند، خیلی وسیع است. او به وضعیت ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: در برخی از کشورها این محدوده خیلی کوچک است. مثلاً اگر رئیس جمهور بخواهد وزیر دارایی تعیین کند، کسانی را در نظر می‌گیرد که از نزدیکانش باشند و شخصاً به آن‌ها اعتماد داشته باشد. همین طور وزیر دارایی مشاوران و دستیارانی انتخاب می‌کند که در حلقه نزدیک به او باشند. این طور نیست که از ساز و کار مستحکمی برای محک زدن توانایی افراد استفاده شود. به گفته صالحی اصفهانی در ایران گه‌گاهی پیش می‌آید که کسانی که کاملاً در حلقه نزدیک به نخبه‌ها نیستند، وارد سیاست‌گذاری شوند و مورد مشورت قرار گیرند؛ ولی معمولاً طولی نمی‌کشد که کنار گذاشته می‌شوند. ادامه این گفت‌وگو را بخوانید.

چرا باید خواند:

گر می‌خواهید درباره

آموزش علم اقتصاد در

ایران و مقایسه آن با

دیگر کشورها بدانید،

خواندن این مصاحبه

به شما توصیه

می‌شود.

اقتصاددان نقش مهمی در سیاست‌گذاری اقتصادی بازی می‌کنند و حتی ممکن است در سیاست‌گذاری‌های غیر اقتصادی هم مشارکت داشته باشند. به این دلیل که آن‌ها مسائل را مطالعه می‌کنند، هم از نظر آماری، هم از نظر احتمالات و هم از نظر انگیزه‌های مردم و گروه‌های مختلف، سیستماتیک و روشمند به مسائل نزدیک می‌شوند و اگر هم خطایی پیش آید، سعی می‌کنند آن را سیستماتیک مطالعه کنند و بفهمند که در کجا خطا کردند؛ بنابراین کمک می‌کند که بهتر بتوانند مسائل را حل کنند؛ ولی نباید انتظار داشت که اقتصاددانان تمام مسائل را حل کنند. شرایط جهان دائماً تغییر می‌کند و وضعیت پیچیده‌تری پیش می‌آید و به راحتی نمی‌شود مشکلات را حل کرد. باید به طور پیوسته شرایط خاص را تحلیل کرد و بهترین جواب را پیدا کرد. کار اقتصاددانان خوب این است که اگر چیزی درست کار

هر بار که اقتصاد ایران با شوکی مواجه می‌شود، سیاست‌گذارها سراغ اقتصاددان‌ها می‌روند. جایگاه علم اقتصاد در کشور کجاست و چقدر می‌تواند در گره‌گشایی اقتصادی کشور اثرگذار باشد؟

علم اقتصاد، علم کاملی نیست که جواب تمام سؤال‌ها را داشته باشد. علم اقتصاد بیشتر یک روش است برای رسیدن به جواب‌هایی در شرایط مختلف. به همین دلیل هم خطا دارد و هم اتفاقاتی می‌افتد که نمی‌توان آن‌ها را پیش‌بینی کرد. گاهی وقت‌ها نتایجی که اقتصاد می‌دهد، با شرایط نمی‌خواند؛ منتها اقتصاددان‌ها سعی می‌کنند پیوسته درک خود را عمیق‌تر کنند، بیشتر مطالعه کنند و بهتر بفهمند که اقتصاد چگونه کار می‌کند که بتوانند پیشنهادهای مؤثرتری برای سیاست‌گذاری بدهند. در خیلی از کشورهای دنیا،

نکنند، با تغییر روش آن را اصلاح کنند.

■ در سیاست‌گذاری برای ساحت‌های متعدد اجتماعی، همراهی اقتصاددان‌ها چگونه است؟ آیا این همراهی نهادمند است یا فردی؟

بستگی به این دارد که مسئله چیست و چه کسی می‌خواهد آن را مطالعه کند. معمولاً دولت‌ها به شکل نظام‌مند تعدادی اقتصاددان در اختیار دارند یا اینکه با اقتصاددان‌های دانشگاهی کار می‌کنند و سعی می‌کنند برای حل مسائل از آن‌ها کمک بگیرند. امروزه شرکت‌های بزرگ هم برای حل مسائل خود سراغ اقتصاددان‌ها می‌روند و خیلی روشمند عمل می‌کنند و سعی می‌کنند از مهارت‌های اقتصاددان‌ها استفاده کنند. یک سری هم به شکل غربی است. ممکن است به فکر یک نفر یک چیز برسد و آن را چاپ کند و بعداً چه بخش خصوصی و چه بخش دولتی سراغ او می‌روند که آیا می‌تواند در موارد دیگر هم کمک کند یا خیر.

■ منظورم این است که اجماع‌سازی چگونه صورت می‌گیرد؟ مثلاً وقتی درباره سیاست‌های ضد تورمی صحبت می‌شود، بین گروه‌های مختلف، آن اجماع نظری که به یک راه کار مشخص برسد، شکل نمی‌گیرد. به همین دلیل هر دولتی سعی می‌کند با یک طیفی از اقتصاددان‌ها کار کند و به نوعی راه رفته را از صفر شروع می‌کند. در این شرایط وظیفه علم اقتصاد چیست؟

این یک واقعیت است که اقتصاددان‌ها دیدگاه‌های مختلفی دارند. در آمریکا و کشورهای دیگر هم همین گونه است. سیاست‌گذاران با گروه‌های مختلف صحبت می‌کنند و سعی می‌کنند که تشخیص بدهند که پیشنهاد کدام یک احتمال بیشتری برای انجام کار و حل مسئله دارد و برای اینکه بتوانند این را برآورد کنند، از دیدگاه‌های اقتصاددان‌های مختلف استفاده می‌کنند که یکدیگر را نقد کنند. در این بحث‌ها تا حدی روشن می‌شود که دیدگاه کدام یک بیشتر با شرایط هم‌خوانی دارد و بهتر می‌تواند توضیح دهد که چه اتفاقی افتاده و چه باید کرد که از این شرایط خارج شوند. در بعضی موارد کم و بیش اتفاق نظر وجود دارد. مثلاً این که چاپ پول باعث تورم می‌شود یا این که کسری بودجه می‌تواند تورم ایجاد کند؛ ولی این که چطور و در چه شرایطی این اتفاق می‌افتد، خیلی مورد توافق نظر نیست. چون گاهی اوقات پول زیاد چاپ می‌شود، کسری بودجه هم خیلی بالا است؛ ولی تورم ایجاد نمی‌شود. به طور مثال ژاپن تا یکی دو سال پیش کسری بودجه خیلی بالایی داشت و مقدار چاپ پول هم به میزان باور نکردنی بالا بود؛ اما نه تنها تورم نبود بلکه قیمت‌ها پایین هم می‌رفت؛ بنابراین اینکه چه می‌شود که گاهی اثر می‌گذارد و گاهی نه، اقتصاددان‌ها سعی می‌کنند در بحث‌ها، مطالعات و کنفرانس‌های مختلف به ریشه آن برسند. گاهی اوقات خیلی طول می‌کشد که بتوانند مسئله را کشف کنند.

■ آیا ممکن است که در نظر نهایی نظام حزبی هم تأثیرگذار باشد؟

بله. یک مثال خوب، اتفاقی است که در انگلیس افتاد. دو نفر کاندید نخست وزیری بودند. یکی از آن‌ها می‌گفت باید مالیات‌ها را بالا برد و آن یکی می‌گفت باید مالیات‌ها را پایین آورد. به نظر می‌آید که خیلی از اقتصاددان‌های خوب، بیشتر با آن که می‌گفت باید مالیات‌ها را بالا برد اتفاق نظر داشتند؛ ولی کسی که برنده شد، خانم تراس، تعدادی از اقتصاددان‌ها را همراه با خود داشت؛ اما اکثریت نبودند؛ یعنی به نظر می‌آید که بهترین اقتصاددان‌ها با او هم نظر

نبودند و الآن هم نگران هستند که اگر سیاست‌هایش را پیاده کند، تورم خیلی بیشتری ایجاد شود.

■ در دانشگاه‌های معتبر جهان علم اقتصاد چگونه تدریس می‌شود؛ نگاه به علم اقتصاد چگونه است، چه کسانی در این رشته تحصیل می‌کنند؟

اجازه بدهید اول از موضوعی که تدریس می‌شود شروع کنیم. بعد به سراغ باقی جزئیات برویم. موضوعی که تدریس می‌شود، پیش از همه نظریه‌ها و تئوری‌های اقتصاد است که به اقتصاددان‌ها کمک می‌کند به شکل خیلی سیستماتیک و با روش‌های ریاضی مدل‌هایی بسازند که برای مطالعه انگیزه‌ها و تعامل افراد مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند. مطالعه انگیزه‌ها و تعامل افراد مختلف مختلف اساس علم اقتصاد است. به دانشجویان نشان می‌دهند که بازارها چطور با هم فرق دارند و مثلاً اگر اطلاعات در یک طرف بازار باشد و در طرف دیگر نباشد، چه اتفاقی می‌افتد. اگر نتوان یک سری از قراردادها را اجرایی کرد و نشود قرارداد کامل نوشت، چه اتفاقی می‌افتد. چنین چیزهایی را به دانشجویان یاد می‌دهند که دیدی در مورد انگیزه‌ها و نتایج انگیزه‌ها در تعامل بین افراد، در بازار، در بنگاه‌ها و هر زمینه‌ای داشته باشند. موضوع دیگری در تدریس اقتصاد تأکید می‌شود آمار و احتمالات است. چون اقتصاددان‌ها باید با این موضوعات آشنا باشند و به دنیا با دید احتمالی نگاه کنند.

واقعیت این است که در هر امر اقتصادی پارامترهای زیادی وجود دارد و عوامل مختلفی در هر مسئله درگیر است. یک سری روابط را می‌توان استخراج کرد؛ اما عوامل دیگری هم وجود دارند که شکل آماری دارند و ممکن است مقدارشان مشخص نباشد و بر اساس شرایط بر نتیجه اثر بگذارند. این است که همیشه باید با روش آماری به مسائل فکر کرد؛ بنابراین دانشجویان اقتصاد باید مقدار زیادی آمار و تکنیک‌های آماری و اقتصادسنجی را یاد بگیرند. علاوه بر این‌ها، کار کردن با داده‌ها و داده‌های بزرگ است که سعی می‌کنند به دانشجویان آموزش بدهند. یک کار دیگر هم که می‌کنند، این است که دانشجویان را با مسائل اقتصادی آشنا می‌کنند، آن طور که در گذشته پاسخ داده شده‌اند. یک جنبه مهم یادگیری دانشجویان این است که بتوانند یک مسئله را سیستماتیک و روشمند مطالعه کنند و راهی برای تست فرضیه‌هایی که در خصوص یک مسئله در ذهن دارند، پیدا کنند و به اصطلاح آن‌ها را به آزمون بگذارند. این کار نیاز دارد به فرموله کردن سؤال‌های درست، سؤال‌هایی که جواب دادن به آن‌ها عملی باشد و بتوانند با داده‌هایی که دارند به آن برسند. در برخی موارد هم داده‌ها کافی نیست و نمی‌توان سؤال قابل آزمونی طرح یا فرموله کرد و باید با فرض و گمان پیش رفت و این موارد حالت یادگیری از استاد دارد. همان طور که اگر یک نفر شاگرد فرد آهنگری می‌شود، تکنیک‌ها و روش‌های آهنگری را از او یاد می‌گیرد، بخشی از علم اقتصاد هم یادگیری از استادها خوب است که وقتی مسئله کاملاً روشن نیست، چگونه کار را انجام می‌دهند. البته این را هم اضافه کنم که بهترین نحوه مطالعه اقتصاد این است که فرد تا دوره کارشناسی ارشد و به خصوص دکترا بخواند. با اتمام کارشناسی به تنهایی نمی‌توان اقتصاددان شد.

■ آیا در دانشگاه‌های مختلف تفاوت‌های معنا داری در این زمینه وجود دارد یا خیر؟

در گذشته کمی تفاوت سیستماتیک بین دانشگاه‌ها وجود داشت؛ اما این تفاوت‌ها هم الآن در علم اقتصاد خیلی کم‌رنگ شده

در یک سری کشورها، وقتی نخبه‌های سیاسی می‌خواهند سیاست‌ها را تعیین کنند، مثلاً در آمریکا وقتی کسی رئیس جمهور می‌شود، یک نفر را برای وزیرداری معرفی می‌کند که تأییدش را از کنگره بگیرد و آن سیاست‌گذار تعدادی اقتصاددان را برای مشورت پیرامون خود گرد می‌آورد. در این جا دایره اقتصاددان‌هایی که سیاست‌گذاران می‌توانند از آن‌ها انتخاب کنند، خیلی وسیع است. صدها اقتصاددان زبده وجود دارد که این‌ها می‌توانند از میان آن‌ها انتخاب کنند

وقتی امیدواری‌هایی ایجاد می‌شود که شرایط باثبات خواهد شد و وضع اقتصاد بهتر می‌شود و اقتصاددان‌ها حس می‌کنند که امکان کار کردن در ایران بیشتر می‌شود و ممکن است بتوانند بدون این که دچار دردرس شوند کار خود را انجام دهند، خیلی‌ها دوست دارند که برگردند؛ حتی آن‌ها که چند دهه خارج از ایران بودند هم گاهی به فکر می‌افتند که برگردند؛ ولی بعد از مدتی اتفاقی می‌افتد که پشیمان می‌شوند.

جلوی تورم را بگیرند و انگیزه شخصی به این صورت که بخواهند از این مسئله کسب درآمد کنند، در کار نبوده است.

■ سیاست‌گذارها چقدر به این هشدارها توجه می‌کردند؟ چون در ایران هم اقتصاددان‌ها، چه آن‌ها که داخل کشور هستند و چه آن‌ها که خارج‌اند، مدام این هشدارها را می‌دهند و گاهی احساس می‌کنیم که حتی توجهی به آن‌ها نمی‌شود.

در کشورهای مختلف متفاوت است. در آمریکا خیلی بیشتر از ایران به این هشدارها توجه می‌شود. چون هشدارها اثرات دیگری هم دارد. مثلاً وقتی دولت گوش نمی‌دهد، اثر آن در بازار سهام بروز می‌کند. اگر دولت سیاستی را دنبال کند که عده زیادی از اقتصاددان‌ها با آن مخالف باشند، در بازار سهام اثر می‌گذارد. سرمایه‌گذاران در بازار سهام نگران می‌شوند و می‌بینیم که قیمت سهام افت می‌کند؛ ولی در جریان تورم فعلی، عده‌ای از اقتصاددان‌ها از مدتی پیش هشدار می‌دادند؛ اما به خاطر یک دوره طولانی تورم پایین در بیست سال گذشته عده بزرگ‌تری از اقتصاددان‌ها فکر می‌کردند خطر تورم بالا کم است و مسئله مهمی نخواهد بود. این اشتباه بزرگ را بعضی از اقتصاددان‌های بنام هم مرتکب شدند. سیاست‌گذار هم وقتی می‌بیند عده زیادی از اقتصاددان‌های بنام می‌گویند کاری که می‌کنید درست است، به هشدارها گوش نمی‌کند؛ در نتیجه وضع اقتصاد خراب می‌شود و اقتصاد آمریکا با این تورمی که شروع شده، با مشکل قابل ملاحظه‌ای روبه‌رو است و احتمال دارد که سال آینده وارد رکود شود.

■ شما در مقاله اخیر خود مسئله‌ای را طرح کردید و آن اینکه برای خاتمه دادن به دور باطل بی‌ثباتی در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، نخبگان باید به یک نتایجی برسند. به نظر شما نخبه‌ها باید چکار کنند تا در جامعه‌ای مثل ایران که اقتصاد شکننده‌ای دارد، سیاست‌گذاری‌ها به مسیر درست‌تری وارد شود؟

در یک سری کشورها، وقتی نخبه‌های سیاسی می‌خواهند سیاست‌ها را تعیین کنند، مثلاً در آمریکا وقتی کسی رئیس جمهور می‌شود، یک نفر را برای وزیر دارایی معرفی می‌کند که تأییدش را از کنگره بگیرد و آن سیاست‌گذار تعدادی اقتصاددان را برای مشورت پیرامون خود گرد می‌آورد. در این جا دایره اقتصاددان‌هایی که سیاست‌گذاران می‌توانند از آن‌ها انتخاب کنند، خیلی وسیع است. صدها اقتصاددان زنده وجود دارد که این‌ها می‌توانند از میان آن‌ها انتخاب کنند. آن‌ها را جذب می‌کنند و سعی می‌کنند مشاوره‌های

است؛ یعنی تمام دانشگاه‌ها یک سری تکنیک‌ها، یک سری سؤال‌ها و روش‌ها را قبول کردند و زبان و نگاه مشترکی دارند. هنوز هم اختلاف وجود دارد؛ اما آن قدر نیست که مثلاً دانشگاه شیکاگو یک نگاه داشته باشد، دانشگاه هاروارد هم یک نگاه دیگر. تفاوت‌ها نسبت به ۲۰، ۳۰ سال پیش خیلی کمتر شده است.

■ چه اتفاقی افتاده که این فاصله‌ها کمتر شده است؟

در جاهایی که ما جواب یک سؤال را نمی‌دانیم و پیدا کردن جواب آن مشکل است، ایدئولوژی و جهان‌بینی می‌تواند نقش خیلی مهمی در فرض‌های ما داشته باشد. در گذشته فرض‌ها از ایدئولوژی ناشی می‌شد؛ ولی الان که بهتر می‌توانیم فرضیه‌ها را به آزمون بگذاریم و درستی یا نادرستی آن را تعیین کنیم و دیده‌ایم که یک سری فرض‌ها مهم هستند و خیلی چیزها را توضیح می‌دهند، کم‌کم نقش ایدئولوژی کمتر نگرفته و نقش روش‌های علمی بیشتر شده است؛ البته هنوز هم ایدئولوژی نقش بازی می‌کند و این طور نیست که هیچ اهمیتی نداشته باشد؛ ولی نسبت به قدیم خیلی فرق کرده است. دانشگاه‌ها هم سعی نمی‌کنند افرادی را که یک نگاه خاص دارند یک جا جمع کنند و مثلاً دانشگاه شیکاگو ماوای طرف محافظه کار و دانشگاه هاروارد سنکر جناح پیشرو یا دست چپی علم اقتصاد باشد.

■ دانشجویهایی که در این دانشگاه‌ها علم اقتصاد می‌خوانند، آیا دغدغه، پرسش‌ها و هدفشان بهبود آینده اقتصاد کشور است یا این که علم اقتصاد چندان تأثیری در بهبود اقتصاد یک کشور ندارد؟

اکثر تقاضانامه‌های دانشجویها برای پذیرش، با دیدگاهی که می‌خواهیم به جامعه خدمت کنیم شروع می‌شود. دانشجویها خیلی وقت‌ها در درخواست خود می‌نویسند که برایشان مهم است که چرا درآمد فلان گروه کمتر از بقیه است یا اینکه چرا بیکاری و تورم وجود دارد؛ اما واقعیت این است که درآمد اقتصاددان‌ها، به خصوص در آمریکا نسبت به رشته‌های دیگر دانشگاهی خیلی بالا رفته است. علت هم این است که در بخش خصوصی کار برایشان وجود دارد. در بانک‌ها و یک سری بخش‌های دولتی و در نتیجه عده‌ای هم وارد این رشته می‌شوند که درآمد خوبی داشته باشند. به خصوص این که بخش مالی یا فایننس خیلی مهم شده و خیلی‌ها اقتصاد می‌خوانند که در فایننس کار کنند؛ بنابراین انگیزه مالی برای تحصیل در رشته اقتصاد خیلی مهم شده است. در یک دوره حقوق خواندن و پزشکی مهم بود و درآمد بالایی داشت. الان درآمد اقتصاددان‌ها هم خیلی بالا رفته، به خصوص آن‌ها که در قسمت‌های فایننس کار می‌کنند؛ اما در عین حال علم اقتصاد به طور کلی پیرامون این ایجاد شده است که وضع اقتصاد را برای همه خوب کند نه برای یک عده خاص. نگاه اقتصاددان‌ها به دنیا و سیاست‌های اقتصادی بیشتر بر این اساس است که چطور می‌شود وضع را برای همه خوب کرد.

■ این چقدر با ایده‌آل‌ها فاصله است؟

بستگی به این دارد که ما کدام اقتصاددان را در نظر داریم. یک سری اقتصاددان‌ها برای خودشان کار می‌کنند یا برای شرکت‌ها کار می‌کنند و پول خوبی می‌گیرند. هدفشان هم بهبود وضع شرکت و موقعیت خودشان است؛ ولی کم‌کم نیستند اقتصاددان‌هایی که واقعاً نگران کل جهان و اقتصاد هستند. الان که تورم در آمریکا بالا رفته است، خیلی اقتصاددان‌ها از دو سال پیش در خصوص آن هشدار می‌دادند و هدفشان از مطرح کردن این مسئله آن بوده است که

نیاید انتظار داشت که اقتصاددانان تمام مسائل را حل کنند. شرایط جهان دائماً تغییر می‌کند و وضعیت پیچیده‌تری پیش می‌آید و به راحتی نمی‌شود مشکلات را حل کرد. باید به طور پیوسته شرایط خاص را تحلیل کرد و بهترین جواب را پیدا کرد. کار اقتصاددانان خوب این است که اگر چیزی درست کار نکند، با تغییر روش آن را اصلاح کنند

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ در دراز مدت باید روش‌هایی را ایجاد کرد که افراد بیشتری با توانایی‌های زیاد، هم تربیت شوند و هم بتوانند در سیستم سیاسی نقش مؤثرتری ایفا کنند و بیگانه نباشند؛ اما این یک کار دراز مدت است. در کوتاه مدت و میان مدت، گاهی اوقات در بعضی از کشورهایی که با مشکل روبه‌رو هستند، نخبه‌ها به این نتیجه می‌رسند که اگر از افراد متخصص استفاده نکنند، هم کشور را با مشکل روبه‌رو می‌کنند و هم به نفع خودشان نیست.
- ▶ کم‌کم نقش ایدئولوژی کمتر شده و نقش روش‌های علمی بیشتر شده است؛ البته هنوز هم ایدئولوژی نقش بازی می‌کند و این طور نیست که هیچ اهمیتی نداشته باشد؛ ولی نسبت به قدیم خیلی فرق کرده است. دانشگاه‌ها هم سعی نمی‌کنند افرادی را که یک نگاه خاص دارند یک جا جمع کنند و مثلاً دانشگاه شیکاگو ماوای طرف محافظه کار و دانشگاه هاروارد سنکر جناح پیشرو یا دست چپی علم اقتصاد باشد.

آموزش شرکت‌های بزرگ هم برای حل مسائل خودسراغ اقتصاددانان می‌روند و خیلی روشمند عمل می‌کنند و سعی می‌کنند از مهارت‌های اقتصاددانان استفاده کنند. یک سری هم به شکل غربی است. ممکن است به فکر یک نفر یک چیز برسد و آن را چاپ کند و بعداً چه بخش خصوصی و چه بخش دولتی سراغ او می‌روند که آیا می‌تواند در موارد دیگر هم کمک کند یا خیر

خوب بگیرند. نه این که همیشه درست در بیاید؛ ولی در مجموع خیلی از مسائل حل می‌شود. احیاناً اگر درست کار نکردند، آن‌ها را عوض می‌کنند و عده دیگری را می‌آورند. در یک سری کشورها این محدوده خیلی کوچک است. مثلاً در بعضی از کشورها اگر رئیس جمهور بخواهد وزیر دارایی تعیین کند، کسانی را در نظر می‌گیرد که از نزدیکان اش باشند و شخصاً به آن‌ها اعتماد داشته باشد. همین طور وزیر دارایی مشاوران و دستیارانی انتخاب می‌کند که در حلقه نزدیک به او باشند. این طور نیست که از ساز و کار مستحکم برای محک زدن توانایی افراد استفاده شود که مثلاً مشخص کند فلان شخص برای سیاست‌گذاری خوب است و بعد وارد کار شود و به او میدان عمل بدهند. در ایران گهگاهی پیش می‌آید که کسانی که کاملاً در حلقه نزدیک به نخبه‌ها نیستند، وارد سیاست‌گذاری می‌شوند و مورد مشورت قرار می‌گیرند ولی معمولاً طولی نمی‌کشد که کنار گذاشته می‌شوند. به این دلیل که اعتماد به شخص، روابط شخصی، خویشاوندی، دوستی قدیمی و روابط ایدئولوژیک خیلی مهم‌تر از این است که طرف کار بلد است یا نه؛ یعنی همان بحث قدیمی تعهد در مقابل تخصص؛ در واقع نخبه‌های سیاسی سعی می‌کنند بیشتر کسانی را وارد کار کنند که به آن‌ها وفادار هستند. چون دایره افراد نزدیک به نخبه‌ها نسبتاً کوچک است، اکثر اقتصاددان‌های خوب خودی حساب نمی‌شوند؛ بنابراین از آن‌ها برای کار کمک گرفته نمی‌شوند؛ بنابراین چون گاهی اوقات کسانی که سر کار هستند توانایی‌های لازم را ندارند، مشکلات روی هم جمع می‌شود و شرایطی فراهم می‌شود که یک یا چند تلنگر نامساعد اوضاع را به هم می‌ریزد. به هر تقدیر، حرف من در آن مقاله این بود که اگر این روند به همین شکل بماند و کسانی که برای سیاست‌گذاری و مشورت می‌آورند، توانایی‌های کافی نداشته باشند، اقتصاد همیشه با مشکل روبه‌رو خواهد بود. در دراز مدت باید روش‌هایی را ایجاد کرد که افراد بیشتری با توانایی‌های زیاد، هم تربیت شوند و هم بتوانند در سیستم سیاسی نقش مؤثرتری ایفا کنند و بیگانه نباشند؛ اما این یک کار درازمدت است. در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، گاهی اوقات در بعضی از کشورهایی که با مشکل روبه‌رو هستند، نخبه‌ها به این نتیجه می‌رسند که اگر از افراد متخصص استفاده نکنند، هم کشور را با مشکل روبه‌رو می‌کنند و هم به نفع خودشان نیست. این است که کوتاه می‌آیند و قبول می‌کنند که افرادی که به آن‌ها نزدیک نیستند، وارد کار شوند و موقعیت‌های مهم سیاست‌گذاری را در اختیار داشته باشند که بتوانند اصلاحات و تغییرات لازم را انجام دهند که وضع اقتصاد بهتر شود. به طور مثال در ترکیه، از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ اقتصاد خیلی بی‌ثبات بود. تورم بالا و پایین می‌رفت و همیشه بین ۵۰ درصد و ۱۰۰ درصد بود. همین طور تولید و اشتغال دستخوش فرود و فرازهای ترسناکی بود. در نهایت نخبه‌های سیاسی ترکیه به این نتیجه رسیدند که خودشان نمی‌توانند مسئله را حل کنند. رفتند اقتصاددانی به نام کمال درویش را که اصالتاً ترک بود؛ ولی برای بانک جهانی کار کرده بود، آوردند. می‌دانستند که او شخص کاردانی است و کنترل تورم را به او سپردند. به او میدان کافی برای اجرای سیاست‌های لازم را دادند چون حس کردند که ادامه این وضع برای خودشان هم بد است.

■ شما به عنوان اقتصاددان مطرح ایرانی آیا پیش آمده که در دوره‌های متعدد طرف مشورت در یک موضوع اقتصادی در ایران قرار بگیرید؟

به طور مستقیم نه؛ ولی وقتی به ایران می‌آیم، از من می‌خواهند که راجع به موضوع‌های مطرح در اقتصاد ایران سخنرانی کنم که معمولاً موضوعاتی است که خودم به آن‌ها علاقه‌مند هستم و روی آن‌ها کار می‌کنم. گاهی پیش آمده که در سخنرانی‌ها سیاست‌گذاران حضور داشتند و گوش دادند. الزاماً کاری که باید را انجام نمی‌دهند. مواردی هم بوده که حس کردم توانایی این که بتوانند مشکل پیش رو را کاملاً درک و فرموله کنند و خودشان به اجرا بگذارند، ندارند؛ ولی بوده است که در جمع بودند یا حس کردم مقاله‌ای را که من نوشتم، خوانده‌اند؛ ولی به طور مستقیم هیچ وقت بده بستانی وجود نداشته که من گوش بدهم که آن‌ها چه می‌گویند و به سؤالشان جواب بدهم یا نقد کنم. من این تجربه را نداشتم؛ البته می‌دانم که بعضی از همکاران گهگاه مورد مشورت بودند؛ ولی خیلی کم. آن قدرها اعتماد نمی‌کنند، به خصوص به اقتصاددانان خارج از کشور یا اقتصاددانانی که در حلقه گروهی که در سیاست هستند، نیستند.

■ دانشجویان ایرانی که در دانشگاه ایلینوی تحصیل می‌کنند، چه ضعف‌هایی دارند؛ می‌خواهم ببینم که سطح آموزش علم

اقتصاد در ایران با دانشگاه‌های خارج از کشور تفاوت دارد؟

دانشجویانی که ما می‌پذیریم یا وارد دانشگاه‌های خوب آمریکا می‌شوند، عمدتاً از سه چهار دپارتمان خوب اقتصاد در ایران هستند مثل دانشگاه شریف، خاتم و مؤسسه نیواران. این‌ها همیشه جاهای نسبتاً خوبی برای مطالعه اقتصاد بوده‌اند. دانشجویانی را که ما می‌پذیریم همه خوب هستند. همه افراد بسیار باهوشی هستند و آن طور که آموزش دیده و انتخاب شدند، تکنیک‌ها را بلد هستند و معمولاً از دانشجویان کشورهای دیگر کم نمی‌آورند؛ البته در بعضی جنبه‌ها، مثل نوشتن یا فرموله کردن بعضی مسائل، گاهی مهارت کمتری دارند و به نظر می‌رسد اگر در شرایط اجتماعی دیگری بزرگ شده بودند، ممکن بود راحت‌تر به پتانسیل خودشان دست پیدا می‌کردند. ولی به هر حال دانشجویان فوق‌العاده‌ای هستند و وقتی هم می‌آیند، اکثراً خیلی موفق می‌شوند. هم دکترای می‌گیرند، هم وقتی مقاله‌هایشان را می‌خوانی می‌بینی که مسائل را خیلی خوب تحلیل می‌کنند.

■ آیا تمایلی به برگشت بین آن‌ها وجود دارد یا نه؟

در دوره‌های مختلف فرق می‌کرده است. مثلاً در اوایل انقلاب تمایل برای برگشتن وجود داشت؛ ولی کم‌کم این تمایل کاهش یافت. پنج شش سال پیش هم یک موج راه افتاد که برگردیم. عده‌ای هم اقتصاددان‌های خیلی خوبی بودند که می‌توانستند در آمریکا و اروپا کار بگیرند و بمانند، برگشتند به ایران. الان همان‌ها هستند که در شریف، خاتم و مؤسسه نیواران درس می‌دهند. یک موج بود که برگشتند و سعی کردند برای خودشان و بقیه امکانات ایجاد کنند؛ ولی به نظرم می‌آید که دو سه سال است که این موج دوباره خوابیده است و برعکس شده است. شرایط سیاسی و اجتماعی در این مسئله خیلی مهم است. وضع اقتصادی هم به همین میزان اهمیت دارد؛ یعنی چند مسئله با هم وجود دارد. وقتی امیدواری‌هایی ایجاد می‌شود که شرایط با ثبات خواهد شد و وضع اقتصاد بهتر می‌شود و اقتصاددان‌ها حس می‌کنند که امکان کار کردن در ایران بیشتر می‌شود و ممکن است بتوانند بدون این که دچار دردسر شوند کار خود را انجام دهند، خیلی‌ها دوست دارند که برگردند؛ حتی آن‌ها که چند دهه خارج از ایران بودند هم گاهی به فکر می‌افتند که برگردند؛ ولی بعد از مدتی اتفاقی می‌افتد که پشیمان می‌شوند. ■

دانشگاه در برخی ابعاد در مسیر تضعیف است که نمی‌تواند آن شهروند متخصص مشارکت‌جو را تربیت کند، معیارهای سنجش عملکرد دانشگاه چیزهایی شده است که نسبتی با سرزندگی دانشگاه ندارند، دانشگاه دچار چنان کمی‌گرایی در تولید مقاله شده که آن را از کارکردهای آموزشی اش تهی کرده و دانشگاه به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی آن چنان محافظه‌کار شده که قادر به ایفای نقش اجتماعی انتقادی خود نیست.

دانشگاه محل تربیت ناجی نیست

پاسخ محمد فاضلی، جامعه‌شناس به سوالات آینده‌نگر درباره دانشگاه و مسائل جامعه ایرانی

تا دانشگاه هم نقش پیدا کند.

عمده کشورها سازمان‌هایی با عنوان کلی اندیشکده ایجاد کرده‌اند و اندیشکده‌های خصوصی هم در کشورهای توسعه‌یافته رواج دارند. این‌ها هم به عنوان بستری برای جذب دانشگاہیان و اثربخش کردن آن‌ها در عرصه سیاستی عمل می‌کنند. زمینه‌هایی هم برای رفت و برگشت بین دانشگاه و عرصه سیاست‌گذاری در برخی کشورها فراهم شده است.

ما همه این صورت‌ها را به صورت نصفه و نیمه داریم اما هر کدام با نقص‌های جدی مواجه است. نه سیاست دموکراتیک و رقابت برای گرفتن رأی مردم صورت خوبی دارد و نه ساختارهای اندیشکده‌ای یا رفت و برگشت بین دانشگاه و دولت دقیق و منسجم تعریف شده است. این‌ها که نیست، نوعی نمایش‌های هم‌اندیشی با اساتید دانشگاه توسط مقامات سیاسی برگزار می‌شود. دو نقد عمده بر این هم‌اندیشی‌ها وارد است. اولاً حاضرین در آن‌ها از قبل روی موضوع جلسه کار نکرده‌اند و اغلب فقط کلیاتی را می‌گویند که خیلی به کار سیاست‌گذاری نمی‌آیند. ثانیاً، مجموع ایده‌های گاه متعارضی که در این گونه جلسات مطرح می‌شوند، معلوم نیست که با چه پردازشی و برای کدام هدف در اختیار سیاستمداران قرار می‌گیرند. نکته مهم‌تر شاید این است که سیاستمدار هم اغلب زمینه و بستر سیاست‌گذاری و محدودیت‌ها و شرایطش را توضیح نمی‌دهد و با دانشگاہیان به اشتراک نمی‌گذارد. لذا این گونه جلسات اغلب نمایشی و فاقد زمینه‌ای برای تولید فهم مشترک یا راه‌حل است. در ضمن، راه‌حل سیاستی هیچ شباهتی به چای کیسه‌ای ندارد که این گونه جلسات نقش آّب جوش را بازی کنند و از دل آن‌ها راهکار سیاستی قابل استفاده بیرون بیاید. راهکار سیاستی محصولی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که ایده آن می‌تواند با مشارکت دانشگاه تولید شود اما چنین جلساتی برای رسیدن به این ایده هم کفایت نمی‌کنند.

مدت‌هاست که برخی از انحطاط در جامعه دانشگاهی می‌گویند که نفع گروهی در تداوم ساختار غلط است؛ شما چه ارزیابی از نظام حکمرانی در سیستم آموزش کشور دارید؟

دانشگاه دچار صورت‌هایی از انحطاط و زوال شده است اما شاخص این انحطاط، تولید نکردن ناجیان اقتصاد و جامعه‌ای نیست که شما مد نظر دارید. دانشگاه به این معنا در برخی ابعاد در مسیر تضعیف است که نمی‌تواند آن شهروند متخصص مشارکت‌جو را تربیت کند، معیارهای سنجش عملکرد دانشگاه چیزهایی شده است که نسبتی با سرزندگی دانشگاه ندارند، دانشگاه دچار چنان کمی‌گرایی در تولید مقاله شده است که آن را از کارکردهای آموزشی اش تهی کرده و دانشگاه به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی آن چنان محافظه‌کار شده که قادر به ایفای نقش اجتماعی انتقادی خود نیست. دانشگاه دچار فساد در نوشتن پایان‌نامه‌های دانشجویان یا تقلب علمی در نگارش مقالات توسط اساتید شده است. ساختارهای منافی هم بر حول هر کدام از این‌ها شکل گرفته که مانع از درمناشان می‌شود. اگر این‌ها را لحاظ کنیم، دانشگاه حال و روز خوشی ندارد. دانشگاه باید در درجه اول همین مشکلاتش را درمان کند و بعد به فکر ارائه راهکار سیاستی باشد و تا زمانی که این مسائل باقیست، دانشگاه ظرفیت زیادی برای مشارکت اجتماعی نخواهد داشت. ■

هر زمان که شرایط ویژه‌ای در عرصه جامعه، اقتصاد و ساحت‌های دیگر اجتماعی پیش می‌آید، همه دنبال ناجی‌ای از دانشگاه می‌گردند که به فوریت راه‌حل‌هایی ارائه دهد و با سرعت مسائل را خارج از چارچوب معمول حل کند. چرا دانشگاه‌های ما چنین ناجی‌ای را تربیت نمی‌کند؟

دانشگاه چنین وظیفه‌ای ندارد. دانشگاه محل تربیت کردن ناجی فوری نیست. دانشگاه چند کارکرد یا وظیفه مشخص دارد. پژوهش و تولید دانش، آموزش و انتقال دانش، تولید خرد انتقادی، تربیت نیروی انسانی متخصص در سطوح مختلف، تربیت شهروند مشارکت‌جو و آماده برای زیستن در دنیا و قادر به تطبیق یافتن با تغییرات آن و در یکی دو دهه اخیر مباحثی هم درباره نقش دانشگاه در تولید فناوری هم مطرح است. دانشگاه ناجی اقتصادی تولید نمی‌کند و به همین ترتیب از دانشگاه هم نباید انتظار داشت برای مسائل اجتماعی ناجی اجتماعی، و برای مسائل سیاسی ناجی سیاسی تربیت کند.

ناجی اقتصادی و اجتماعی می‌تواند بهره‌مند از تخصص دانشگاهی باشد یا متخصصان دانشگاهی را هم به کار بگیرد، اما در واقع این نجات را باید در سیاست جست. رئیس بانک مرکزی، وزیر اقتصاد یا رئیس سازمان برنامه می‌توانند متخصصان دانشگاهی درجه یکی باشند که چون در سمت‌های سیاسی هم قرار گرفته‌اند ظرفیت و قدرتی برای اصلاحات دارند. قدرتی که به فرد اجازه اصلاح‌گری می‌دهد از دانشگاهی بودن ناشی نمی‌شود بلکه از حضور در عرصه سیاسی ناشی می‌شود. ناجیان را باید در سیاست جست، سیاستمدارانی که یکی از آن چیزهایی که باید بدانند، علوم و تخصص‌های ضروری است. اما حتی با داشتن تخصص هم بدون دسترسی به قدرت نمی‌توان اصلاح‌گری کرد.

بارها شاهد بوده‌ایم که سیاستمداران در دوره‌های متعدد برای یافتن راه‌حل‌هایی، با دانشگاهی‌ها در رشته‌های مختلف نشست‌هم‌اندیشی دوره‌ای برگزار کرده‌اند؛ این نحوه برخورد با علم بیانگر چه نگاهی است؟

یونسکو در دهه ۱۹۹۰ از وظیفه دانشگاه در خصوص تربیت شهروند متخصص مشارکت‌جو سخن می‌گفت. دانشگاهی باید متخصص باشد و دانشگاه متناسب این قرن باید مشارکت‌جویی را هم در دانشجو و استادش تقویت کند. فرض می‌گیریم که دانشگاه‌ها در گذشته و فعلاً فرد متخصص به تعداد کافی تربیت کرده و می‌کنند. حال مسأله این است که تکلیف مشارکت‌جویی -از جمله مشارکت دانشگاهیان برای حل مسائل- چه می‌شود؟ مشارکت امر پیچیده‌ای است که سازمان، قواعد نهادی و امکانات لازم دارد. کشورهای دیگر انواعی از ساختارها برای جلب مشارکت دانشگاهی ایجاد کرده‌اند. بگذارید برخی از آن‌ها را مرور کنیم.

احزاب در کشورهای دموکراتیک که دانشگاه هم بیشتر در آن‌ها کارکرد دارد، برای جلب نظر و رأی مردم باید برنامه ارائه کنند. رقابت انتخاباتی نوعی بازاریابی برای ایده‌های احزاب نیز هست. احزاب برنامه سیاستی می‌فروشند و رأی مردم را می‌خرند. تدوین برنامه سیاستی مناسب برای گرفتن رأی مردم به عقلانیتی نیاز دارد که در دانشگاه باید پیدا شود. رقابت برای تدوین همین برنامه سیاستی، زمینه‌ای برای اثربخش شدن دانشگاہیان است. ما چنین سازمان‌دهی و ساختاری برای احزاب نداریم



نظام آموزشی ایران توسعه آفرین نیست

نظام آموزشی؛ سرمایه گذاری نامرئی



خالد توکلی

دکتری جامعه‌شناسی توسعه اقتصادی

چرا باید خواند:

نیروی انسانی کارآمد

و ماهر با نوع آموزش

و سرانه مطالعه

ارتباط مستقیم دارد؛

توسعه در کنار سرمایه

اقتصادی به سرمایه

انسانی نیاز دارد. در

این مقاله این دوگانه

هماهنگ بررسی شده

و ارتباط ارگانیک آن

تبیین شده است. با هم

بخوانیم.

مقدمه

تردیدی نیست یکی از مهم‌ترین ابداعات و اختراعات بشر که منجر به تحولاتی اساسی در زندگی اجتماعی، تولید، حفظ، انتقال و تداوم فرهنگ و دستاوردهای مادی و معنوی او شد اختراع خط و کتابت بوده است. از این جهت است که همواره، در اغلب جوامع توانایی خواندن و نوشتن برای فرد و برخی از اقشار به‌مثابه یک امتیاز انحصاری و وجود کتابخانه در هر جامعه و شهری، نشانه‌ای از پیشرفت و فرهیختگی آنجا به‌شمار آمده است. پس از اختراع صنعت چاپ، گسترش تحولات اقتصادی، تغییرات ارزش‌های اجتماعی، ذائقه هنری و رواج ژانری ادبی چون «رمان»، نگرش نسبت به خط و کتابت وضعیت آن در جامعه و در میان اقشار مختلف مردم دچار دگرگونی عمیق و اساسی شد. یکی از آن تغییرات این بود که صنعت چاپ، امکان انتشار انبوه کتاب را فراهم آورد و باسوادان از انحصار افراد و اقشار خاص خارج شد. عمومی شدن باسوادی، نه تنها از اهمیت سواد نکاست بلکه به تدریج و با رواج و گسترش تفکر و اندیشه توسعه، به یکی از علل و عوامل دستیابی به، و یکی از شاخص‌های بنیادی توسعه مبدل شد.

در بسیاری از کشورها قوانینی که تحصیل را اجباری اعلام کردند، به تصویب رسید و نهادهای ملی و فراملی متعددی تأسیس شد که متولی امر باسوادی باشند و آن را به‌عنوان یک حق برای تمامی انسان‌ها در نظر گرفتند. مدارس و کتابخانه‌های عمومی در دورترین مناطق کشورها راه‌اندازی شدند تا تمامی مردم از هر قشر و طبقه اجتماعی و جنسیتی که باشند از نعمت سواد بهره‌مند شوند و از این طریق راه رسیدن به توسعه و امکان تغییر هموار شود. با وجود این، امروزه آمارهای رسمی کشور حکایت از آن دارند هم بی‌سوادی ریشه کن نشده است و هم در میان باسوادها سرانه مطالعه در حد مطلوبی نیست. حال با این پرسش روبه‌رو خواهیم شد که چه عواملی در پدید آمدن این وضعیت (پایین بودن سرانه مطالعه و کتاب‌خوانی) مؤثر بوده‌اند؟ آیا نظام آموزشی و فرهنگی به‌طور عام و مدارس به‌طور خاص در شکل‌گیری این شرایط، تأثیر داشته‌اند؟

در این نوشتار، نقش نظام فرهنگی و آموزشی و مدارس در توسعه و گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی مورد بررسی قرار می‌گیرد و با استفاده از نظریات جامعه‌شناسی چون «پیر بوردیو»، اقتصاددانانی چون «آدام اسمیت» و «شولتز»، استدلال می‌شود برخلاف آنچه از این نهاد مهم انتظار می‌رود، نه تنها تأثیر مثبتی بر گرایش دانش‌آموزان و معلمان به کتاب‌خوانی نداشته، با توجه به اینکه نظام آموزشی، توانایی تولید و تبدیل سرمایه فرهنگی به سرمایه مادی را نداشته، آموزش و مطالعه را به کالایی مصرفی تبدیل کرده و کنکورزدگی را در سطح کشور رواج داده است، تأثیر آن بر میزان و سرانه مطالعه منفی است.

تعریف مفاهیم و چارچوب نظری

به‌منظور تحلیل و بررسی نقش مدارس و نظام آموزشی در ترویج و گسترش کتاب‌خوانی از دو نظریه بهره گرفته می‌شود: به اعتقاد بوردیو به علت پیچیدگی ساختار اجتماعی جوامع پیشرفته، سرمایه مفهومی چندوجهی است و انواع گوناگونی دارد لذا نباید آن را صرفاً

به سرمایه اقتصادی محدود کرد. در مقاله «شکل‌های سرمایه» از نظر وی، سرمایه اقتصادی عبارت است از مالکیت ثروت‌های مالی و مادی که تقابل و تضاد فقیران و ثروتمندان را به وجود می‌آورد (شویبره و فونتین، ۱۳۸۵: ۹۷). بوردیو جزو اولین کسانی است که از سرمایه‌ای دیگر تحت عنوان سرمایه اجتماعی سخن به میان می‌آورد و آن را شامل مجموعه‌ای از منابع بالقوه واقعی مانند تماس‌ها، رابطه‌ها، آشنایی‌ها، دوستی‌ها، دین‌ها می‌داند که وزن اجتماعی و قدرت کنشی و واکنشی کم یا زیاد به فرد در شبکه‌های ارتباطی و پیوندهایی که دارد، می‌بخشد (همان: ۹۸). در نتیجه فرد می‌تواند از سرمایه اجتماعی در جهت استفاده از مزایای مادی و نمادین بهره بگیرد. نوع دیگری از سرمایه که بوردیو برای تحلیل مسائل اجتماعی و نابرابری از آن سخن به میان می‌آورد «سرمایه فرهنگی» است. وی بر این باور است که سرمایه فرهنگی می‌تواند در سه حالت پدیدار شود: ممکن است به شکل رغبت‌های پایدار ارگانیکسم حالت «رونی شده» به خود بگیرد مانند بافرهنگ‌بودن، تسلط بر زبان و چگونگی بیان، شناخت از جهان اجتماعی؛ همچنین ممکن است این سرمایه به حالت «عینیت‌یافته» تجلی یابد و میراث فرهنگی به شکل اموالی چون تابلوهای نقاشی، کتاب، واژه‌نامه‌ها و... نمایان شود. در حالت سوم، سرمایه فرهنگی به شکل «بهداشته‌شده» درمی‌آید و به‌صورت عنوانی، مدارک تحصیلی، موفقیت در مسابقات ورودی و... ظاهر می‌شود (همان: ۹۷). سرمایه فرهنگی به‌صورت تنگاتنگ با سرمایه اقتصادی ارتباط دارد به‌گونه‌ای که بر اساس آن می‌توان نابرابری دانش‌آموزان به لحاظ توانمندی و امکان یادگیری و آموزش را تحلیل کرد (همان: ۹۸). سرمایه «نمادین» نوعی دیگر از سرمایه اجتماعی است که بوردیو آن را ساخته‌وپرداخته کرده است. این سرمایه روابط نابرابر و سلسله‌مراتبی را در نظر طرفین رابطه مسلم و طبیعی نشان می‌دهد و در حقیقت به معنای قدرت تسلط غالب به‌شرط قبول مغلوب است (همان: ۱۰۱-۱۰۰).

بسیاری از جوامع توسعه‌یافته این نکته را پذیرفته‌اند که تولید و پرورش سرمایه انسانی موجب رشد اقتصادی می‌شود، شاید به همین دلیل است که نظریه‌پردازان نوسازی، باسوادی را هم به‌عنوان یکی از عوامل اصلی توسعه انسانی و هم به‌عنوان یکی از شاخص‌های جوامع توسعه‌یافته آن در نظر گرفته‌اند. اقتصاددانان از آموزش و پرورش تحت عنوان «سرمایه‌گذاری نامرئی» نام برده‌اند که منجر به تولید سرمایه انسانی می‌شود. «آدام اسمیت» اولین کسی است که رابطه میان اقتصاد و آموزش را مورد بررسی قرار داده است، وی بر این باور است که انسان‌ها با آموزش به سرمایه و ثروت برای جامعه خود تبدیل می‌شوند. پس از آن در دهه ۶۰ «شولتز» نظریه سرمایه انسانی را ارائه می‌دهد و یکی از نتایج منطقی آن، این می‌شود که آموزش و فعالیت‌های آموزشی به‌مثابه یک سرمایه‌گذاری یاد شود که در سطح خرد بر میزان دستمزد و اشتغال فرد و در سطح کلان بر رشد و توسعه اقتصادی، کاهش نابرابری‌ها و تحرک اجتماعی تأثیرگذار است. به‌عبارت‌دیگر در نظریه «سرمایه انسانی» از آنجایی که در سطوح مختلف، منافع آینده آموزش بیشتر از ارزش هزینه‌هایی است که برای آن پرداخت می‌شود در نتیجه آموزش هم برای فرد و هم برای جامعه یک سرمایه‌گذاری سودآور محسوب و انسانی تولید و تربیت می‌شود که توانایی تأثیر مثبت بر فرایند تولید را دارد

در بسیاری از کشورها قوانینی که تحصیل را اجباری اعلام کردند، به تصویب رسید و نهادهای ملی و فراملی متعددی تأسیس شد که متولی امر باسوادی باشند و آن را به‌عنوان یک حق برای تمامی انسان‌ها در نظر گرفتند.

می‌کند؛ علاوه بر آن باید به رواج نوکیسه‌گی، عدم ثبات اقتصادی، تورم و ارزش افزوده فراوان کالاها و اموالی چون طلا، زمین، مسکن و... نیز اشاره کرد که تقاضا برای کالاهای فرهنگی را کاهش می‌دهد و بدین ترتیب آن‌ها را به سرمایه تبدیل نمی‌کند. امروزه تدوین کتاب یا خلق یک اثر هنری نه تنها به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نیست بلکه به لحاظ فرهنگی نیز مورد توجه جامعه قرار نمی‌گیرد و امتیازی ویژه را به فرد اعطا نمی‌کند. نمایشگاه‌های عرضه آثار هنری - اگر از دیوار بلند سانسور و محدودیت‌های عبور کنند - کمترین بازدیدکننده را دارند و توجه جامعه را به خود جلب نمی‌کنند. حالت نهادینه‌شده نیز از منطبق فوق تبعیت می‌کند، دلایل متعددی برای این وضعیت وجود دارد. دستیابی آسان به مدرک تحصیلی، استخدام اساتید سهمیه‌ای دانشگاه که وابستگی آنها به قدرت بیش از توانایی و صلاحیت علمی اهمیت دارد، چاپ و انتشار مقالات در مجلات قلابی، سطحی و تستی شدن سنجش و ارزیابی تحصیلی و گسترش آموزشگاه‌های رسمی و غیررسمی به‌منظور آموزش مهارت‌های موفقیت تحصیلی در کنکور و المپیادهای مختلف، آن چنان رواج یافته است که تعداد کسانی که به‌سادگی مدارک مختلف و عالی تحصیلی را دریافت داشته به حدی فراوان شده‌اند که دیگر مدرک تحصیلی یا انتشار مقاله در مجلات علمی و غیر علمی مختلف، در بدنه جامعه به‌مثابه سرمایه تلقی نمی‌شوند. البته در این میان نباید از بیکاری فاعل‌التحصیلان نیز غافل بود به‌گونه‌ای که بسیاری از افراد جامعه، نگاهی تحقیرآمیز نسبت به مدرک و تحصیل دارند و سال‌هایی را که به اخذ مدرک تحصیلی اختصاص داده‌اند از دست‌رفته تلقی می‌کنند و بر این باورند اگر به‌جای آن در بازار به کاری مشغول می‌شدند بسیار زودتر به آنچه می‌خواستند دست می‌یافتند. مجموعه عوامل فوق موجب شده است که داشتن سرمایه فرهنگی تأثیر تعیین‌کننده‌ای در وضعیت فرد در سلسله‌مراتب اجتماعی نداشته باشد و پایگاه و جایگاه اجتماعی وی را بهبود نبخشد. فرسایش سرمایه فرهنگی نیز به‌نوبه خود موجب می‌شود که از سوی افراد و جامعه بر روی آن سرمایه‌گذاری نشود و یکی از اصلی‌ترین راه‌های رسیدن و تقویت آن یعنی مطالعه و کتاب‌خوانی را فراموش نمایند. در حقیقت، کتاب هم سرمایه فرهنگی را ایجاد می‌کند و هم آن را تقویت می‌کند. مطالعه و کتاب‌خوانی حالت‌های مختلف سرمایه فرهنگی را پرورش می‌دهد اما با توجه به اینکه سرانه مطالعه در کشور بسیار پایین است این حالت‌ها و سرمایه فرهنگی در کل دچار فرسایش شده است و اهمیت و تأثیر گذاری گذشته خود را از دست‌داده است. از سوی دیگر ناچیز بودن

(معدن‌دار آرنی و سرکار آرنی، ۱۳۸۸: ۶۴). شولتز صراحتاً نظر خود را در مورد نقش بنیادی و مهم سرمایه انسانی ابراز می‌کند و بر این باور است که علت توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی کشورهای مختلف را باید در میزان سرمایه‌گذاری آنان در آموزش جست‌وجو کرد (همان: ۱۱۴). «هاریسون» با مقایسه نقش انسان و منابع طبیعی در فرایند تولید، معتقد است منابع مادی و طبیعی، متغیرهای منفعل و انسان متغیر فعال تولید است (همان: ۱۱۵). با توجه به نظریات فوق، آنچه در مورد گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی قابل‌ذکر است این است که از یک‌سو کتاب، کتاب‌خوانی، تألیف کتاب، داشتن کتاب‌خانه و... به سرمایه فرهنگی تبدیل نشده یا اگر بوده در زمان کنونی دچار فرسایش شده است و از سوی دیگر اگر این سرمایه در میان تعدادی اندک از افراد جامعه و طبقه متوسط شکل گرفته است، قابلیت تبدیل شدن به انواع دیگر سرمایه - به‌ویژه سرمایه مادی - را نه تنها ندارد، بلکه ممکن است دیگر سرمایه‌ها را دچار فرسایش نیز بکند. علاوه بر این، در جامعه به‌طور عام و در نظام آموزشی به‌طور خاص، مطالعه کتاب و گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی به‌مثابه بخشی از آموزش و پرورش تلقی نمی‌شود که باید بر روی آن سرمایه‌گذاری نامرئی کرد. جایگاه کتاب در بیشتر خانواده‌ها همچون دیگر کالاهای مصرفی و حتی کم‌اهمیت‌تر از آن‌ها، تعریف و نقش تربیتی مطالعه کتاب‌های غیردرسی و بازدهی آن در درازمدت نادیده گرفته می‌شود. اهمیتی که در نظام آموزشی به کنکور داده می‌شود و کتاب‌هایی که برای آمادگی در این آزمون منتشر می‌شوند در ایجاد چنین نگرشی، نقشی اساسی دارند.

درواقع اهمیت روزافزون سرمایه مادی نسبت به دیگر سرمایه‌ها و راه‌های آسان برای رسیدن به آن موجب شده است که سرمایه فرهنگی و آموزش و تربیت به حاشیه رانده شوند و چنانچه آموزش و مطالعه در سبد مصرف خانواده و افراد قرار گیرد صرفاً به‌منظور دستیابی به سرمایه مادی است، نگاهی که در سطح حاکمیت نیز با توجه به بودجه‌ای که به آموزش و کتاب اختصاص می‌دهد، به چشم می‌خورد.

چرا سرانه مطالعه در کشور کم است و چرا فرهنگ

کتاب‌خوانی گسترش نیافته است؟

در این بخش از نوشتار، به پرسش فوق با توجه به نظریاتی که بدان‌ها اشاره شد، پاسخ داده می‌شود:

ضعف مفهومی و فرسایش سرمایه فرهنگی: همان‌گونه که اشاره شد سرمایه فرهنگی ابعاد و حالت‌های گوناگونی دارد. اگر بر اساس این حالت‌ها (درونی شده، عینیت‌یافته و نهادینه‌شده) پدیده کتاب‌خوانی در ایران تحلیل شود به‌سادگی این نکته را در خواهیم یافت که نسبت به دیگر انواع سرمایه - به‌ویژه سرمایه مادی - در کشور ما مفهومی تحت عنوان سرمایه فرهنگی آن چنان شکل درونی، عینی و انضمامی به خود نگرفته است که بتواند بر مناسبات، رفتار و روابط اجتماعی تأثیر تعیین‌کننده داشته باشد. عدم رشد طبقه متوسط، رواج و گسترش آنومی در جامعه، بحران هویت، سانسور و ممیزی‌های دولتی و... مانع از آن می‌شوند تا افراد بخشی از عناصر تشکیل‌دهنده سرمایه فرهنگی را درونی کنند. برای درونی کردن عناصری مانند بافرهنگ‌بودن، تسلط بر زبان، چگونگی بیان و شناخت از جهان اجتماعی بیش از هر چیز باید کتاب خواند و با کتاب مانوس بود. وقتی که در جامعه عناصر فوق‌الذکر از اهمیت چندانی برخوردار نباشند و ارزش و امتیاز به شمار نیایند، به همان نسبت کتاب‌خوانی و مطالعه نیز دارای اهمیت نخواهد بود. از آنجایی که این ویژگی‌ها برای فرد در میان دیگران، امتیازی به همراه نخواهد داشت، تلاشی صورت نمی‌گیرد تا آن را کسب نمایند. دلایل و علل فوق در مورد حالت عینیت‌یافته سرمایه فرهنگی نیز صدق

نکته‌هایی که باید بدانید

- عمومی شدن باسوادی، نه تنها از اهمیت سواد نکاست بلکه به تدریج و با رواج گسترش تفکر و اندیشه توسعه، باسوادی به یکی از علل و عوامل دستیابی به، و یکی از شاخص‌های بنیادی توسعه مبدل شد.
- به اعتقاد بور دیو به علت پیچیدگی ساختار اجتماعی جوامع پیشرفته، سرمایه مفهومی چندوجهی است و انواع گوناگونی دارد لذا نباید آن را صرفاً به سرمایه اقتصادی محدود کرد.
- سرمایه اقتصادی عبارت است از مالکیت ثروت‌های مالی و مادی که تقابل و تضاد فقیران و ثروتمندان را به وجود می‌آورد.
- بسیاری از جوامع توسعه یافته این نکته را پذیرفته‌اند که تولید و پرورش سرمایه انسانی موجب رشد اقتصادی می‌شود؛ نظریه پردازان نوسازی، باسوادی را یکی از عوامل اصلی توسعه انسانی در نظر گرفته‌اند.
- اقتصاددانان از آموزش و پرورش تحت عنوان «سرمایه‌گذاری نامرئی» نام برده‌اند که منجر به تولید سرمایه انسانی می‌شود.

نتیجه نظام آموزشی تولید «سرمایه انسانی» است معلمان معترضند که نباید آموزش را نوعی کالای مصرفی تلقی کرد بلکه باید آن را به‌مثابه کالای سرمایه‌ای دانست که در آینده منافع و مزایای آن برای فرد و جامعه نمایان می‌شود

اهمیت سرمایه فرهنگی، باعث پایین آمدن انگیزه برای خواندن و مطالعه کتاب می‌شود. مردم وقتی می‌بینند که با مطالعه و کتاب‌خوانی، پایگاه اجتماعی‌شان ارتقا نمی‌یابد، انگیزه‌های نخواهند داشت که برنامه‌ای برای خواندن کتاب و مطالعه داشته باشند.

علت دومی که موجب شده است کتاب و کتاب‌خوانی در جامعه گسترش و رواج نداشته باشد و افراد، خانواده‌ها و نظام آموزشی و سیاسی نسبت به گسترش و افزایش آن اهتمام نمی‌ورزند این است که دقیقاً به مطالعه و کتاب‌خوانی نیز همچون آموزش می‌نگرند. بدین معنی که ثمره و نتیجه کتاب‌خوانی را که همانا پرورش سرمایه انسانی است، مهم تلقی نمی‌کنند و با آن همچون دیگر کالاهای مصرفی و شاید کمتر از آن، برخورد می‌کنند. سال‌هاست کارشناسان آموزشی و معلمان نسبت به کمبود بودجه و نامناسب بودن امکانات آموزشی در وزارت آموزش و پرورش، اعتراض دارند و سهم آموزش را از کل بودجه کشور کافی و متناسب با نیازهای امروزین نمی‌دانند. با توجه به اینکه ثمره و نتیجه نظام آموزشی تولید «سرمایه انسانی» است معلمان معترضند که نباید آموزش را نوعی کالای مصرفی تلقی کرد بلکه باید آن را به مثابه کالای سرمایه‌ای دانست که در آینده منافع و مزایای آن برای فرد و جامعه نمایان می‌گردد. در حقیقت نگاه مشابهی نسبت به کتاب و کتاب‌خوانی وجود دارد. بدین معنی که کتاب نیز جزو کالاهای مصرفی و در برخی موارد به عنوان کالای لوکس در نظر گرفته می‌شود و آثار بلندمدت آن که پرورش سرمایه فرهنگی و انسانی از آن جمله است، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. این در حالی است که کتاب به عنوان بخشی از فرایند آموزش و پرورش در معنای عام آن و مکمل آن باید به شمار آید. در واقع به همین دلیل و بر اساس این نگرش است که در سبد مصرف مردم، کتاب جایگاه چندانی پیدا نکرده است و فرزندان خود را به گونه‌های جامعه‌پذیر نمی‌کنند تا خواندن و مطالعه کتاب را در دوران جامعه‌پذیری، درونی سازند. از همین روی، بسیاری از افراد و خانواده‌ها و حتی در سطحی کلان‌تر نظام آموزشی و سیاسی نیز حاضر به سرمایه‌گذاری در این زمینه نیستند و سرمایه انسانی را به عنوان عاملی که در رشد توانایی‌های فردی و توسعه اجتماعی، نقشی بی‌پدیل دارد در نظر نمی‌گیرند. بدون تردید هر چه آمار و میزان مطالعه به‌طور خاص و فعالیت‌های مرتبط با کتاب افزایش یابد به همان نسبت سطح کیفیت باسواد، سرمایه فرهنگی و نیروی انسانی جامعه روندی صعودی و بهتری خواهد داشت. نظام سیاسی نیز به همین شکل با کتاب و کتاب‌خوانی برخورد می‌کند وزارت ارشاد که به نوعی متولی این امر است مانند وزارت آموزش و پرورش، بودجه چندانی در اختیار ندارد تا به این وظیفه خود عمل نماید اما در عین حال بیشترین نظارت را اعمال می‌کند.

کنکورزدگی در نظام آموزشی یکی دیگر از عوامل مؤثر بر کتاب‌خوانی است که منجر به کاهش میزان مطالعه در جامعه و در میان معلمان و دانش‌آموزان شده است. در این نوشتار مجال آن نیست تا به‌صورت مشروح پدیده کنکورزدگی مورد کندوکاو قرار گیرد اما به‌طور قطع، یکی از پیامدهای این پدیده، کاهش سرانه مطالعه در سطح کشور است. در مدارس و به‌ویژه در مقطع متوسطه دوم، کنکور از چنان اهمیتی برخوردار است که تمامی اهداف و برنامه‌های دیگر آموزشی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. در بیشتر موارد معرفی کتاب غیردرسی و غیرکنکوری به دانش‌آموزان با مخالفت دانش‌آموزان، والدینشان و مسئولین مدرسه روبه‌رو در نهایت عمده اهداف آموزش و پرورش صرفاً به موفقیت در کنکور تقلیل داده می‌شود. هدف و آرمان نظام آموزشی، تحت تأثیر پدیده کنکورزدگی، به تربیت دانش‌آموزانی می‌پردازد که در زدن تست

بیشترین مهارت را دارند و در مقابل از فرهیختگی، توانایی بیان مطالب، لذت بردن از هنر و ادبیات و... بی‌بهره می‌شوند. بسیاری از خانواده‌ها و مسئولین آموزشی، مطالعه کتاب‌های غیردرسی را مزاحم و مانع موفقیت دانش‌آموزان در کنکور می‌دانند و با آن مخالفت می‌ورزند و به سرزنش معلمینی می‌پردازند که کنکور را اولویت تدریس در کلاس درس نمی‌دانند. از این گذشته، کنکور به دلایل مختلف از جمله محتوای متراکم، فرم و ظاهر نامناسب کتاب‌ها، عدم جذابیت، حجیم بودن کتاب‌ها، اضطراب کنکور و... نه تنها موجب ایجاد علاقه به کتاب نمی‌شود بلکه به تدریج دانش‌آموزان را از کتاب زده می‌کند. در حقیقت کنکور، کتاب را از یک یار مهربان، دانا و خوش‌بین به موجودی حجیم و عنصری مزاحم و نامطلوب تبدیل می‌کند و به تدریج این تصور در میان مردم رواج می‌یابد که کتاب ارزشی تربیتی و پرورشی ندارد. در واقع، سلطه کنکور و گردش مالی آن تمامی اهداف دیگر نظام آموزشی را به حاشیه رانده و این نشان از آن دارد که مانند دیگر بخش‌های جامعه، در نظام آموزشی نیز پول‌پرستی رواج یافته و فعالیت‌های دانش‌آموزان و معلمان باید در این راستا قرار بگیرد. کنکور علاقه به رشته تحصیلی و علم را نابود و در مقابل قبولی در رشته‌های سودآور و درآمدزا را محبوب و جالب می‌سازد. علاوه بر این، کتاب‌های کنکور دوران جوانی، وقت و امکان لذت‌بردن از زندگی را از فرد می‌گیرد و ممکن است این نگرش و احساس به کتاب‌های دیگر نیز تسری یابد. کنکورزدگی تنها بر میزان مطالعه دانش‌آموزان تأثیر منفی ندارد، این مسئله و پیامدهای آن معلمان را نیز در برمی‌گیرد. بدین گونه که علاوه بر کمبود حقوق معلمان، درگیر شدن در تست و کنکور و تقاضای مدرسه و دانش‌آموزان برای آن، انگیزه مطالعه را در معلم آن که خود باید مروج و مشوق کتاب‌خوانی باشند به حداقل ممکن کاهش می‌دهد. کنکورزدگی در بیشتر مدارس و در میان بیشتر دانش‌آموزان فضایی حاکم کرده است که معلم کتاب‌خوان و اهل مطالعه، نسبت به معلمی که دانش‌آموزان را برای قبولی در کنکور آماده می‌کند از قرب و ارج کمتری برخوردار باشد.

گرانی قیمت کتاب از یک سو و کاهش درآمد مردم از سوی دیگر موجب شده است به تدریج بخش عمده‌ای از هزینه‌های مردم و خانواده‌ها صرف کالاهای و نیازهای اساسی شود. وقتی گفته می‌شود جمعیت طبقه متوسط روبه کاهش است یکی از معانی آن این است که این افراد توانایی مصرف کالاهای فرهنگی را از دست داده‌اند و نمی‌توانند هزینه‌های مربوط به آن را تأمین کنند. در خانواده‌های که درآمد و قدرت خرید کاهش یافته است، مطالعه و خواندن کتاب در اولویت نیست و بدین گونه کتاب از سبد مصرف بسیاری از خانواده‌ها حذف می‌شود.

جان کلام این نوشتار این است که هرگونه افزایش یا کاهش در سرانه و میزان کتاب‌خوانی و مطالعه، تحت تأثیر عوامل گوناگونی است که آن‌ها نیز به‌نوبه خود با یکدیگر در ارتباط هستند. کتاب‌های آموزشی که برای قبولی در کنکور تدوین می‌شوند به‌هیچ‌وجه جزو سرمایه فرهنگی به شمار نمی‌آیند به همین دلیل است پس از کنکور یا در معرض فروش قرار داده یا دور ریخته می‌شوند. به عبارت دیگر، وجود یا عدم وجود آن‌ها در منازل، امتیازی را برای فرد و خانواده به همراه نخواهد داشت و کاملاً به‌مثابه یک کالای مصرفی به آن‌ها نگرسته می‌شود که به‌غیراز افزایش امکان قبولی در کنکور ارزش تربیتی و پرورشی ندارند. ■

منبع

شوبر، کریستی‌ین و فوئنن، اولیویه (۱۳۸۵): واژگان بورديو، مرتضی کنی، تهران، نشر نی، چاپ اول. معین‌دارآرانی، عباس و سرکارآرانی، محمدرضا (۱۳۸۸): آموزش و توسعه: مباحث نویت در اقتصاد آموزش، تهران، نشر نی، چاپ اول.

سرمایه «نمادین»
نوعی دیگر
از سرمایه
اجتماعی است
که بورديو آن را
ساخته و پرداخته
کرده است.
این سرمایه
روابط نابرابر و
سلسله‌مراتبی
را در نظر طرفین
رابطه مسلّم و
طبیعی نشان
می‌دهد و در
حقیقت به معنای
قدرت تسلط غالب
به شرط قبول
مغلوب است

مسئله‌ای که در ایران وجود دارد و باید به آن توجه جدی شود، کاهش حضور دانشجویان رشته ریاضی در دانشگاه‌ها، به خصوص در رشته اقتصاد است که در این اواخر به شکل معناداری دیده می‌شود. این مسئله حتماً در میان‌مدت و درازمدت اثر بدتری بر کیفیت علم اقتصاد خواهد گذاشت و وضع را از اینکه هست، بدتر خواهد کرد.

اغلب دانشجویان اقتصاد از بد حادثه وارد این رشته شده‌اند

مهدی فیضی استاد دانشگاه فردوسی در گفت‌وگو با آینده‌نگر، از مشکلات آموزش علم اقتصاد در ایران می‌گوید



رشته اقتصاد، انتخاب اول دانشجویان مقطع کارشناسی نیست؛ آنها از بد حادثه وارد این رشته شده‌اند؛ بی‌انگیزه بودن دانشجویان در دوره کارشناسی و دکتری امری عادی است و فقط دوره کارشناسی ارشد است که شرایط متفاوت است. مهدی فیضی، استاد اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد، تحصیل کرده دانشگاه فرانکفورت آلمان، در گفت‌وگو با آینده‌نگر از عوامل متعددی می‌گوید که دانشجویان رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی را بی‌انگیزه می‌کند.

رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی تا حدی در این مسائل مشترک هستند. مشکل اساسی به سرفصل درس‌های تدریس شده در مقاطع مختلف تحصیلی برمی‌گردد. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و شورای عالی انقلاب فرهنگی سرفصل‌هایی را به دانشگاه‌ها اعلام کرده‌اند که بیشتر این سرفصل‌ها به‌روز، کارآمد و اصولی نیست. این سرفصل‌ها کمکی به دانش اقتصادی یا دانش سایر دانشجویان رشته‌های دیگر نمی‌کند و البته باعث می‌شود که خیلی از درس‌های کارآمد و به‌روز در دانشگاه تدریس نشود. مشکل دیگر به خود آموزش علم اقتصاد در کشور برمی‌گردد؛ برای دوره

کارشناسی اقتصاد، از همه رشته‌های دبیرستانی (علوم انسانی، علوم تجربی و ریاضی) امکان ورود وجود دارد. ذهنیت کلی این است که رشته اقتصاد، رشته‌ای توصیفی و حفظی است و پایه تحصیل در این رشته علوم انسانی است، درحالی‌که واقعیت رشته اقتصاد اینگونه نیست. این سوءتفاهمی است که باعث شده، خیلی‌ها بعد از ورود به دانشکده اقتصاد، از تحصیل در این رشته مأیوس و شوکه شوند. دست کم بخشی از این سوءتفاهم به کتاب اقتصاد در دبیرستان برمی‌گردد؛ دانش‌آموزان فکر می‌کنند که رشته اقتصاد، شبیه فلسفه یا جامعه‌شناسی است ولی اساساً موضوع این نیست. رشته اقتصاد فیزیک علوم انسانی است و مانند آن با ریاضی سروکار دارد؛ دانشجویانی که در رشته ریاضی به شدت ضعف دارند و ممکن است با دانشجویانی هم‌کلاس شوند که از رشته ریاضی وارد این رشته شده‌اند و

چرا باید خواند:
آموزش علم اقتصاد
در ایران چه مشکلاتی
دارد؛ آیا این آموزش
پاسخگوی نیاز جامعه
هست؟ این گفت‌وگورا
بخوانید.

■ آموزش علم اقتصاد در ایران چه کاربردی دارد و الزامات اثرگذاری این علم چیست؟

اجازه دهید قبل از ورود به مسائل و الزامات آموزش علم اقتصاد در ایران، درباره کلیات آموزش علوم انسانی در ایران بگویم؛ شیوه اداره دانشگاه‌ها در ایران ناکارآمد است که این آسیب دلایل متعددی دارد. اول اینکه ما در اداره دانشگاه، به صورت آزمون و خطا پیش می‌رویم و از تجربه، دانش و تحولات دانشگاه در دنیا درس نمی‌گیریم. این بی‌توجهی به تجربه جهانی باعث بروز مشکلات مختلف آموزشی در سطح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتر شده است. عدم تناسب نسبت استاد و دانشجو باعث شده استادان در دانشگاه دروس متعددی را برای تعداد زیاد دانشجو تدریس کنند. این عدم تناسب کیفیت آموزش را در همه رشته‌های دانشگاهی پایین می‌آورد. مسئله دیگر عدم گزینش دانشجویان، بخصوص در مقاطع بالاتر تحصیلی که دانشجویان در رشته‌های مورد علاقه خود درس نخوانند. مشکل ساختاری دیگر باعث شده عدم دسترسی استادان دانشگاه‌ها، به دستیار آموزشی است که باعث می‌شود که همه بار آموزشی به دوش استاد بیفتد و این وضع در کیفیت آموزش و پژوهش اثرگذار است. از طرفی چون در دوره تحصیلات تکمیلی، دانشجویان حقوقی دریافت نمی‌کنند، عملاً حضور کمتری در دانشگاه دارند، تمام وقت نیستند و ناچار سر کار می‌روند؛ این مسئله باعث می‌شود که کیفیت آموزش حتی در دوره دکتری هم کیفیت مناسبی نباشد.

■ در کنار مشکلات ساختاری، آموزش علم اقتصاد چه مشکلاتی در دانشگاه‌های ایران دارد؟

مشکلات ساختاری آموزش علم اقتصاد در ایران، مختص این علم نیست و همه

فاصله این دو گروه زیاد است. این ناهمگنی دانشجویان آسیب‌زاست و خیلی از دانشجویان فکر می‌کنند که آنها از ابتدا اشتباه انتخاب کرده‌اند. ناهمگنی دانشجویان در رشته اقتصاد در مقطع کارشناسی، چالش مهمی است که آموزش را بی کیفیت و ناکارآمد می‌کند.

■ **آیا بررسی‌ای درباره انگیزه دانشجویان رشته اقتصاد برای ورود به این رشته انجام شده است؛ انتخاب‌ها از روی دغدغه مسائل سیاست‌گذاری برای اقتصاد است یا انتخاب، از روی اجبار باعث شده که تعدادی وارد دانشکده‌های اقتصاد شوند؟**
 من چند سال است که با دانشجویان تازه وارد کارشناسی اقتصاد سروکار دارم و این را می‌توانم با دقت و شناخت مناسبی پاسخ دهم؛ اغلب دانشجویان رشته اقتصاد به تعبیری از بد حادثه وارد این رشته شده‌اند. یعنی اگر در رشته ریاضی، دیپلم گرفته‌اند، معمولاً اولویت اولشان رشته‌های مهندسی بوده و دیپلم علوم انسانی خواهان ورود به رشته حقوق و روانشناسی هستند و انتخاب اول دانش‌آموزان رشته تجربی، رشته‌های پزشکی و دندان پزشکی است. پس اکثر قریب به اتفاق دانشجویان رشته اقتصاد از بد حادثه وارد این رشته شده‌اند. دانشجویانی که با رتبه خوب، آگاهانه و با علاقه وارد رشته اقتصاد شده باشند، بسیار کم و نادر است. البته این مشخصه ورود به مقطع کارشناسی است و ماهیت ورود به رشته کارشناسی‌اشد بسیار متفاوت است. به تاکید می‌گویم که برای دانشجویان مقطع کارشناسی، کیفیت دانشگاه در اولویت قرار دارد تا شناخت و علاقه به رشته تحصیلی. شرط لازم این است که اول به خود رشته تحصیلی آگاه باشید تا بدانید که در آینده با این رشته به کجا خواهید رسید. نبود انگیزه هم مشکلی جدی است؛ البته به دلیل مشکلات کلان کشور، جوانان و این نسل بسیار بی‌انگیزه هستند و این مشکل در رشته‌هایی مثل اقتصاد، بسیار بیشتر است به‌خاطر اینکه تحصیل در این رشته انتخاب اول بیشتر دانشجویان نبوده است.

■ در مقطع بالاتر تحصیلی در رشته اقتصاد وضعیت چگونه است؟

در مقطع کارشناسی‌اشد و دکتری برخی از دانشگاه‌ها مثل دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه خاتم، پذیرش دانشجو دارند ولی این دانشگاه‌ها در مقطع کارشناسی پذیرش دانشجو ندارند؛ اتفاقاً اکثر دانشجویانی که به این دانشگاه وارد می‌شوند، از رشته اقتصاد نیستند؛ اکثر این دانشجویان از رشته‌های مهندسی وارد این رشته شده‌اند. به دلیل همان مسئله‌گزینش و مسیر اشتباه انتخاب رشته که در ابتدا اشاره کردم، دانشجویان در دوره کارشناسی در رشته‌هایی تحصیل می‌کنند که بعداً متوجه می‌شوند که به آن رشته‌ها خیلی علاقه ندارند و مجبور به تغییر رشته می‌شوند. برخی به جرم رتبه خوب و فشار خانواده وارد رشته مهندسی می‌شوند ولی در مقطع کارشناسی‌اشد، دانشجویان خودشان انتخاب می‌کنند و دانشجویانی با توان و بهره‌هوشی بالاتری در رشته اقتصاد تحصیل می‌کنند. دانشجویان رشته مهندسی، رشته اقتصاد را بسیار جذاب می‌بینند و بعداً در این مسیر به راحتی ادامه تحصیل می‌دهند. اما در دوره دکتری بار دیگر شرایط بسیار بدتر می‌شود.

■ چرا؟

مادر مقطع دکتری با شکست جدی در نظام انگیزشی مواجه هستیم؛ دانشجویان خوب دوره کارشناسی‌اشد برای ادامه تحصیل به دانشگاه‌های معتبر خارج از کشور می‌روند و یا برخی ممکن است در شرکت‌های خصوصی ادامه تحصیل دهند. به‌جامانده‌های این دو مسیر معمولاً وارد دوره دکتری می‌شوند. چگالی کیفیت در دوره دکتری به نسبت کارشناسی‌اشد بسیار پایین است. خیلی از دانشجویانی که از کشور خارج شده‌اند، به کشور بر نمی‌گردند. قبلاً هم اشاره کردم که دانشجویان دوره دکتری، حقوقی از دانشگاه دریافت نمی‌کنند و به صورت پاره وقت در دانشگاه حضور دارند و بعداً همین افراد برای تدریس در دانشگاه جذب می‌شوند و این سیکل معیوب باعث می‌شود که کیفیت آموزش علم اقتصاد در کشور پایین باشد.

■ **البته در مسئله عدم بازگشت دانشجو به کشور، مسائل ایدئولوژیکی حاکم بر علوم انسانی هم اثرگذار است؟**

من در ابتدا به سرفصل‌های آموزشی اشاره کردم و در آنجا به اختصار گفتیم که خیلی از این سرفصل‌ها هیچ کمکی به کیفیت رشته تخصصی نمی‌کند و حتی خیلی مواقع این سرفصل‌ها با دروس تدریس شده با دنیا متفاوت است. سیاست‌گذار فکر می‌کند، آموزش

برخی دروس برای دانشجو لازم است ولی واقعیت این نیست. یکی از مشکلاتی که به کیفیت آموزش در علوم انسانی و اقتصاد اثرگذار است، و باعث تکرار چرخه معیوب می‌شود، فرآیند جذب هیات علمی است. بخش عمده‌ای از اساتید در دانشکده‌های مهندسی و پزشکی از دانشگاه‌های خوب دنیا فارغ‌التحصیل شده و در ایران تدریس می‌کنند؛ برای همین کیفیت آموزش مهندسی در ایران قابل مقایسه با کیفیت آموزش در جهان است و چه بسا در برخی موارد این آموزش در ایران حتی کیفیت بالاتری دارد اما وضعیت تدریس در علوم انسانی و علوم اجتماعی اصلاً اینگونه نیست. سایه ایدئولوژی در رشته علوم انسانی و علوم اجتماعی بیشتر است. سطح دانش و آموزش علوم انسانی با دانشگاه‌های درجه یک دنیا اصلاً قابل مقایسه نیست و فاصله‌ای بسیار عمیق وجود دارد. البته اینکه چرا بازگشت از رشته‌های علوم اجتماعی و اقتصاد به ایران کمتر است، دلایل متعدد و مفصلی دارد ولی یک دلیل همان مسئله ایدئولوژی و سیاست‌زدگی است. امکان فعالیت پژوهشی و آموزشی برای فارغ‌التحصیلان رشته علوم اجتماعی در دنیا بیشتر و بهتر است و این فرصت در ایران محدود و گاه با موانع جدی روبروست ولی در رشته مهندسی چنین موانعی وجود ندارد. البته عدم بازگشت دلایل بسیار متعددی دارد و در نهایت دانشجویان خود ما اسناد دانشگاه می‌شوند و همین باعث پایین بودن کیفیت آموزش و عدم چرخش تجربه جهانی در دانشگاه‌های ایران نمی‌شود.

■ **در ایران با طیف‌های فکری مختلف اقتصاددان روبرویم و حتی دانشجویانی که در دانشگاه‌های داخل تحصیل می‌کنند هم با طیف فکری لیبرال، نهادگرا و غیره بر حسب می‌خورند؛ این تقسیم‌بندی‌ها چقدر در دانشگاه‌های معتبر دنیا جدی است؟ آیا این نگاه‌ها در سیلابس‌های درسی اثرگذار است؟**

آنچه به عنوان نهادگرا، نئونهاده‌گرا، لیبرال و نئولیبرال، راست و چپ اقتصادی در رسانه‌ها مطرح است در دانشگاه‌های معتبر دنیا وجود ندارد. در آموزش علم اقتصاد تنها یک جریان اصلی یا main stream وجود دارد و این جریان در همه دانشگاه‌های معتبر دنیا یکسان است. هیچ مکتبی اقتصادی خاصی در دانشگاه‌های معتبر به این معنا وجود ندارد که سایر گرایش‌ها با طیف‌های فکری در آنجا تدریس نشود. زبان مشترکی در دانشگاه‌های معتبر دنیا وجود دارد که همه با آن زبان تدریس، نقد، تحصیل و گفت‌وگو می‌کنند. اما در ایران وضع این گونه نیست، ما با طیف‌های مختلف فکری در علم اقتصاد روبرو هستیم و اینها

نکته‌هایی که باید بدانید

- **ناهمگنی دانشجویان آسیب‌زاست و خیلی از دانشجویان فکر می‌کنند که آنها از ابتدا اشتباه انتخاب کرده‌اند. ناهمگنی دانشجویان در رشته اقتصاد در مقطع کارشناسی، چالش مهمی است که آموزش را بی کیفیت و ناکارآمد می‌کند.**
- **دانشجویان رشته اقتصاد به تعبیری از بد حادثه وارد این رشته شده‌اند. اکثر قریب به اتفاق دانشجویان رشته اقتصاد از بد حادثه وارد این رشته شده‌اند. دانشجویانی که با رتبه خوب، آگاهانه و با علاقه وارد رشته اقتصاد شده باشند، بسیار کم و نادر است.**
- **چگالی کیفیت در دوره دکتری به نسبت کارشناسی‌اشد بسیار پایین است. خیلی از دانشجویانی که از کشور خارج شده‌اند، به کشور بر نمی‌گردند. دانشجویان دوره دکتری، حقوقی از دانشگاه دریافت نمی‌کنند و به صورت پاره وقت در دانشگاه حضور دارند و بعداً همین افراد برای تدریس در دانشگاه جذب می‌شوند و این سیکل معیوب باعث می‌شود که کیفیت آموزش علم اقتصاد در کشور پایین باشد.**
- **برخلاف کشورهای توسعه‌یافته که زبان مشترکی برای گفت‌وگو دارند و وجود دارد، در دانشگاه‌های ایران زبان مشترکی برای گفت‌وگو نیست و همین باعث می‌شود که درباره مسئله‌های مشخص صداهای متفاوتی را بشنویم.**

اصلاً سیلابس‌های درسی ما به‌روز نیست و فاصله زیادی با دانشگاه‌های دیگر داریم. در مقطع دکتری، امتحان جامع دکتری در ایران تا جایی که من دیده‌ام فرمالیته است و هیچ کس در آن امتحان مردود نمی‌شود. در حالی که در دانشگاه‌های معتبر دنیا فیلتر دانشجوی و اخراج یک مسئله عادی است.

از این کتاب‌ها استفاده کند. آنچه چیزی که به دانشجویان در حوزه اقتصاد کلان ارائه می‌کنیم با آن چیزی که در دنیا تدریس می‌شود، فاصله معناداری دارد و اصلاً قابل قیاس نیست. این اتفاقی که از منظر اقتصاد کلان در کشور شاهد هستیم، خیلی مسئله عجیبی نیست. عجیب نیست که شاخص‌های رشد، تورم، رکود و همه اینها وضعیت خوبی نداشته باشد؛ به این دلیل که سطح دانش علم اقتصاد کلان در این دروس حتی در دانشگاه‌های معتبر کشور، فاصله جدی‌ای با آموزش علم اقتصاد در دنیا دارد.

■ سیاست‌گذار در این حوزه چه نقشی دارد؟

این هم نکته مهمی است؟ سیاست‌گذار چقدر گوش شنوا به آموزه‌های علم اقتصاد دارد و چقدر آنها را درک می‌کند و به آنها مسلط است؟ تقریباً ما در اینجا هم بسیار ضعیف هستیم. از قول یکی از برندگان نوبل اقتصاد نقل شده است که معتقد بود که راه‌حل آنچه در اقتصاد ایران اتفاق می‌افتد اصلاً به دانش در حد دکتری در اقتصاد نیاز ندارد، حتی یک کارشناس خوب اقتصادی هم پاسخ این گره‌ها را می‌داند. فهم اقتصاد دستوری، قیمت‌گذاری دولتی، کنترل تورم، ضرورت استقلال بانک مرکزی، کنترل حجم نقدینگی و تورم و غیره مسائلی نیست که نیاز به نسخه خیلی تخصصی اقتصاددان داشته باشد. دانشجوی کارشناسی هم متوجه روندهای اشتباه هست ولی دولت و سیاست‌گذار نمی‌خواهد به دشواری‌های جراحی اقتصاد تن دهد؛ از سوی دیگر، حل مشکلات اقتصادی در کوتاه‌مدت بسیار سخت و دردناک است و حتماً تبعات جدی دارد. این اصلاحات اقتصادی، رأی جمع‌کن نیست و در کوتاه‌مدت آسیب‌زاست. این مسائل باعث می‌شود که حل مشکلات اقتصادی کشور، سخت و زمان‌بر باشد و به اراده سیاسی محکمی نیاز است که این اصلاحات را انجام دهد.

■ شما در دانشگاه گوته فرانکفورت آلمان درس خوانده‌اید؛ تفاوت تحصیل در دانشگاه فردوسی مشهد که در آن تدریس می‌کنید با دانشگاه محل تحصیل تان چیست؟

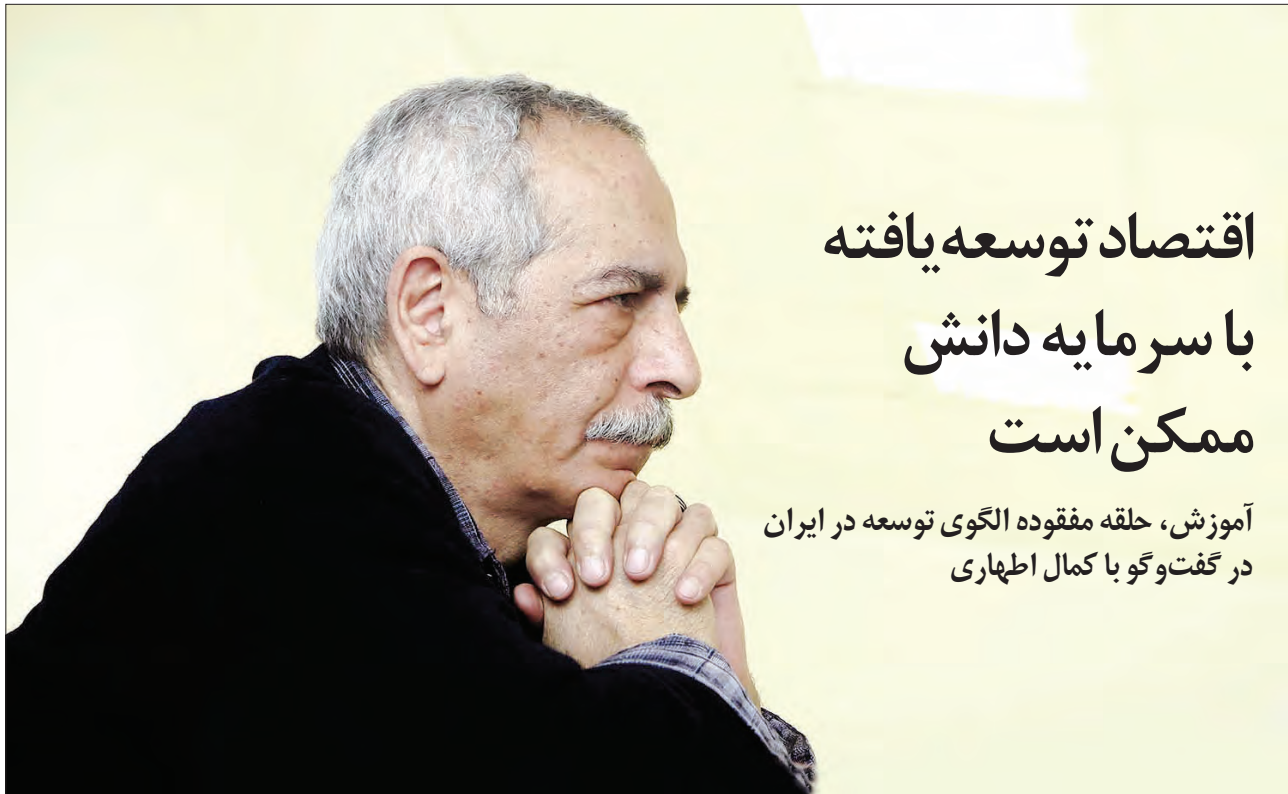
مهم‌ترین مسئله در همه دانشگاه‌های دنیا این است که ورود به این دانشگاه‌ها با کنکور نیست بلکه دانشجوی باید در خواست علمی خود را به دانشگاه با رزومه علمی و دلایل تحصیل در این دانشگاه ارائه کند؛ این دلایل و رزومه توسط استادان آن دانشگاه بررسی می‌شود؛ از دانشجویان مصاحبه می‌گیرند و در نهایت اجازه تحصیل در رشته اقتصاد یا هر رشته دیگری به دانشجوی داده می‌شود. این روند باعث می‌شود که افراد توانمند وارد دانشگاه می‌شوند ولی ما این سازوکار را در ایران نداریم. برای همین انگیزه و توانایی دانشجویان ایرانی قابل مقایسه با دانشگاه‌های دیگر دنیا نیست. به محتوای آموزشی هم اشاره کردم که اصلاً سیلابس‌های درسی ما به‌روز نیست و فاصله زیادی با دانشگاه‌های دیگر داریم. مقطع دکتری، امتحان جامع دکتری در ایران تا جایی که من دیده‌ام فرمالیته است و هیچ کس در آن امتحان مردود نمی‌شود. در حالی که در دانشگاه‌های معتبر دنیا فیلتر دانشجوی و اخراج یک مسئله عادی است. وقتی دانشجویی نتواند در طول زمان توانمندی خود را اثبات کند، حتماً از دانشگاه اخراج می‌شود ولی در ایران ورود به دانشگاه به معنای فارغ‌التحصیلی در آن رشته است. همه در ایران به انتهای خط می‌رسد ولی در آن جا چنین نیست و تحقیق و پژوهش پایه اساسی ادامه تحصیل است و در نهایت فارغ‌التحصیل با کیفیتی به جامعه عرضه می‌شود که پاسخ نیاز جامعه را هم دارند. البته مسئله دیگری که در ایران وجود دارد و باید به آن توجه جدی شود، کاهش حضور دانشجویان رشته ریاضی در دانشگاه‌ها، خصوصاً در رشته اقتصاد است که در این اواخر به شکل معناداری دیده می‌شود. این مسئله حتماً در میان مدت و درازمدت اثر بدتری بر کیفیت علم اقتصاد خواهد گذاشت و وضع را از اینکه هست، بدتر خواهد کرد. اکثر دانش‌آموزان توانمند، وارد رشته پزشکی می‌شوند و بعد از مدتی سیاست‌گذاری در رشته‌های انسانی و حتی مهندسی از ظرفیت خوب خالی خواهد شد. در اینجا وظیفه سیاست‌گذار است که به مسائل اساسی آموزش تحصیلات تکمیلی در ایران توجه شود. تحصیلات تکمیلی در ایران با مشکلات جدی مواجه است و غفلت و بی‌توجهی به این مشکلات پیامدهای زیادی در پی خواهد داشت. باید نگاه و دیدگاه به رشته‌های علوم انسانی تغییر کند، باید علوم انسانی به جایگاه اصلی خود بازگردد و گرنه چشم‌انداز روشنی برای آینده سیاست‌گذاری درباره مسائل متعدد اقتصادی و اجتماعی کشور نیست. ■

زبان مشترکی برای گفت‌وگو و نقد آثار همدیگر ندارند. اساتیدی که در دانشگاه صنعتی شریف تدریس می‌کنند، دانش‌آموختگان دانشگاه‌های خارج از کشور هستند، این‌ها در ذیل جریان اصلی اقتصاد تحصیل کرده‌اند. آن چیزی که ما برای نمونه در بسیاری از سایر دانشگاه‌های مهم اقتصاد در کشور اتفاق می‌افتد، این است که استادان این دانشگاه کمتر تجربه حضور در دانشگاه‌های جهانی را دارند و آنچه به‌عنوان مسئله توسعه آموزش مطرح می‌کنند، با چرخه آموزش در دنیا تفاوت جدی دارد. به‌هر حال به این آموزش اقتصاد می‌گوییم؛ ولی واقعیت این است که با سرفصل آموزشی دنیا هم‌خوانی ندارد. من البته برچسب خاصی به این آموزش نمی‌چسبانم اما این جریان اصلی آموزش در دنیا نیست. برخلاف کشور توسعه یافته که زبان مشترکی برای گفت‌وگو وجود دارد، در دانشگاه‌های ایران زبان مشترکی برای گفت‌وگو نیست و همین باعث می‌شود که درباره مسئله مشخصی صدهای متفاوتی را بشنویم. مثلاً درباره گران شدن بنزین، نرخ ارز، ارز ۴۲۰۰ تومانی، یارانه‌های دولتی و غیره تنوع و حتی گاه تضاد نظر وجود دارد. این واریانس نظر به معنای این است که مسئله‌ای به اشتباه رخ داده است. البته حدی از تنوع نظر حتی با وجود زبان مشترک وجود دارد ولی آنچه ما در ایران با آن مواجه هستیم، تنوع نظر نیست، تقابل نظر است. این تضاد و تقابل نظر، سیاست‌گذار را با مشکل جدی مواجه می‌کند. سیاست‌گذار وقتی می‌خواهد درباره موضوعی تصمیم‌گیری کند با طیفی از نگاه و نظر روبه‌روست که در نهایت نمی‌تواند به هیچ کدام از این صداها گوش کند. چون به هر صدایی گوش کند، در نهایت صدای اعتراض عده‌ای بلند خواهد شد و اینگونه رابطه دانشگاه هم با سیاست‌گذار و جامعه مخدوش می‌شود. جامعه هم به‌نسبت توجه به هر کدام از این صداها و نگاه‌ها دیدگاه متفاوتی دارد و در نهایت رفتار و تصمیم متفاوتی می‌گیرد.

■ من با نظر شما موافق نیستم که در دانشگاه‌های معتبر دنیا طیف‌ها و نگاه‌های متفاوتی دیده نمی‌شود. در همه جای دنیا طیف‌های متعدد فکری از اقتصاددان‌های معتبر تدریس و فعالیت می‌کنند. اما پرسش من این است که سیاست‌گذار در آنجا چرا با تشنت روبه‌رو نمی‌شود؟

نکته اول این است که در دانشکده‌های معتبر اقتصاد در دنیا از لفظ مکتب استفاده نمی‌شود ولی در ایران به وفور از این عنوان استفاده می‌کنیم. نکته بعدی عدم تفاوت‌گذاری بین جامعه‌شناسی اقتصاد با علم اقتصاد است. علم اقتصاد عاری از هرگونه دسته‌بندی است ولی در جامعه‌شناسی اقتصاد، طیف‌های مختلف فکری و نظری دیده می‌شود. البته منظور اصلی من این نیست که نگاه چپ و راست در بین اقتصاددان‌ها وجود ندارد بلکه برچسب‌زدن در آکادمی اقتصاد معنا ندارد. این تاکید در حوزه آکادمی است نه در حوزه مطبوعات و رسانه‌ها؛ برچسب‌زدن در ساحت علم و آکادمی معنا ندارد ولی ممکن است در ساحت مطبوعات و جامعه این تقسیم‌بندی دیده شود. اما این به این معنا نیست که تنوع نگاه وجود ندارد؛ حتی در ذیل جریان اصلی هم تنوع نگاه وجود دارد. اقتصاددانی دغدغه نابرابری و عدالت دارد و اقتصاددان دیگر دغدغه رشد اقتصادی؛ ولی در نهایت زبان مشترکی وجود دارد که مباحث را قابل گفت‌وگو می‌کند و این همان چیزی است که در ایران وجود ندارد.

■ هر زمان که شرایط ویژه‌ای در عرصه جامعه، اقتصاد و ساحت‌های دیگر اجتماعی پیش می‌آید، همه دنبال ناجی‌ای از دانشگاه می‌گردند که به فوریت راه‌حل‌هایی ارائه دهد و با سرعت مسائل را خارج از چارچوب معمول حل کند. چرا دانشگاه‌ها، ما چنین ناجی‌ای را تربیت نمی‌کنند و آیا آموزش علم اقتصاد باید پاسخگوی نیاز جامعه باشد؟ باید اقتصاددان‌ها پاسخ مناسبی برای مسائل اقتصادی کشور داشته باشد؛ در همه سطوح آموزشی، چه کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکتری باید بتواند در حل مسائل اقتصادی کشور به سیاست‌گذار کمک کند. ولی متأسفانه این شکاف در ایران بسیار جدی است. آن چیزی که ما در دانشگاه به دانشجویان آموزش می‌دهیم، به دلیل نامناسب بودن سرفصل‌های آموزشی، پاسخگوی نیاز سیاست‌گذار نیست. در بحث کلان، کتاب‌هایی که در مقطع دکتری تدریس می‌شود، بسیار قدیمی هستند، حتی مباحثی که در حوزه اقتصاد کلان به دانشجویان تدریس می‌شود، گاهی حتی منسوخ شده و در تاریخ اقتصاد تدریس می‌شود. البته کتاب‌های جدید هم ترجمه نشده و من معتقدم که نباید این کتاب‌ها ترجمه هم بشود. چون مراجعه‌کننده به این کتاب‌ها باید این قدر متخصص باشد که به زبان اصلی



اقتصاد توسعه یافته با سرمایه دانش ممکن است

آموزش، حلقه مفقوده الگوی توسعه در ایران
در گفت‌وگو با کمال اطهاری

دانشگاه، دولت و صنعت باید هماهنگ باشند، اما در ایران هیچ کدام از این محورهای سه‌گانه در قاعده و اصول جهانی و علمی کار نمی‌کند؛ کمال اطهاری پژوهشگر حوزه توسعه می‌گوید: در ساماندهی دانش و اقتصاد باید به اقتصاد دانش توجه شود؛ دانایی توانایی است ولی ما هنوز در حلقه رانت‌محوری و سرمایه‌بری اقتصاد گیر افتاده‌ایم. او معتقد است که در چنین بستری نباید از آموزش معمول انتظار اقتصاد دانش و الگوی توسعه داشت. باید از تجربه جهانی درس گرفت و هم‌گام با علم روز حرکت کرد. ما در سیاست‌های چند دهه قبل بانک جهانی گیر کرده‌ایم. این گفت‌وگو را بخوانید.

انسانی توجه ویژه داشت و البته این جزو وظایف دولت است که در گذر زمان به آن بی‌توجهی شده است.

حتی اگر بخواهیم با واژگان کارل مارکس موضوع را ارزیابی کنیم، نیروی کار و آموزش آن در سرمایه‌داری در واقع یک کالای تخیلی است. اما چرا به آن تخیلی می‌گویند؟ به این دلیل که سرمایه‌دار نمی‌تواند نیروی کار و آموزش را سامان بدهد؛ پس آموزش کالا نیست. آموزش باید تولید و بازتولید شود؛ هم از لحاظ جسمی و بدنی و هم از لحاظ آموزشی باید آموزش سامان یابد و این وظیفه‌ای است که به عهده دولت گذاشته می‌شود که ساماندهی را انجام دهد.

ساماندهی به چه منظوری؟

ساماندهی آموزشی، تدوین سیاست‌های اجتماعی برای از بین بردن فقر و بی‌عدالتی الزامی است تا در نهایت جامعه و سرمایه‌داران از آن استفاده کند. ساماندهی آموزشی نه تنها با واژگان مارکسی بلکه با واژگان خاصی که در نظام سرمایه‌داری وجود دارد، اصل مهمی در اقتصاد توسعه است. این در ابتدای قرن بیستم، در قالب سیاست‌های اجتماعی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری آغاز می‌شود. آموزش اجباری برای دوره ابتدایی از اول قرن بیستم جزء اصول جوامع پیشرفته بوده و به مرور گسترش یافته است. تأسیس دانشگاه‌های دولتی با این هدف دنبال می‌شد که بتوانند نیروی کار را برای رشد اقتصادی به کار بگیرند. وقتی در دهه ۱۹۹۰ اقتصاد صنعتی به اقتصاد پسا صنعتی تبدیل می‌شود، یعنی وجه غالب اقتصاد، به اقتصاد دانش‌بنیان تبدیل

شما مدت‌هاست که از نبود الگوی توسعه در ایران می‌گویید؛ در این مسیر باید به چه پارادایم‌هایی توجه کرد؟

توسعه اقتصادی برای اولین بار توسط افرادی مانند «ژان ژاک روسو» عنوان شد؛ روسو یکی از معماران اصلی عصر روشنگری اروپا و فیلسوف سیاسی برجسته شناخته می‌شود. آراء روسو دارای چنان جایگاه و مرتبه‌ای است که هگل و کانت از او وام گرفته‌اند. روسو توانست با نقد تمدن و نابرابری‌های جامعه، اندیشه برابری انسان‌ها را ورای هرگونه تفاوت اجتماعی، نژادی و دینی بیان کند

و برای اولین بار مشارکت شهروندان در زندگی سیاسی و اجتماعی را به عنوان یک ارزش مثبت مطرح کند. روسو نخستین کسی بود که به طور بنیادی در باب ریشه‌های نابرابری میان افراد اندیشید و به همین دلیل می‌توان او را یکی از منابع فکری الهام‌بخش انقلاب فرانسه به شمار آورد. پرداختن به نظریه روسو از این جهت برای «توسعه» و مفاهیم مرتبط با آن دارای اهمیت است که از نخستین روشنگرانی است که مفهوم «حقوق بشر» را به گونه‌ای دقیق به کار گرفته است تا جامعه را در مسیر استقرار دموکراسی و توسعه هدایت کند. او به نیروی انسانی و تربیت نیروی

چرا باید خواند:

گر می‌خواهید پاسخ

این پرسش را که «آیا

آموزش در ایران پاسخ

نیاز توسعه‌ای جامعه

را می‌دهد؟» بدانید،

خواندن این مصاحبه

تحلیلی به شما توصیه

می‌شود.

از اواخر دهه ۶۰ موضوع اقتصاد دانش مطرح می‌شود و اینکه ما داریم به سمت اقتصاد دانش می‌رویم. با انقلاب‌های تکنولوژیک و انقلاب‌هایی که در حوزه ارتباطات و اطلاعات به وجود می‌آید، جامعه دانش در دهه ۹۰ وجه قالب می‌شود.

گفتم، وجه غالب در ایران نیست. البته ناگفته نماند که در تمام اقتصادهای جهان رانت هم وجود دارد؛ ولی موضوع این است که وجه غالب اقتصاد نیست. بحث ما این است که وجه غالب اقتصاد چیست، مازاد اقتصادی از کجا به دست می‌آید. این موضوع در ایران بسیار معوج و کج کار کرد است.

■ در جامعه‌ای که دانش محور، اقتصاد است، هدف‌گذاری‌ها چگونه انجام می‌شود؟

جامعه دانش، جامعه‌ای است که در آن دانایی به توانایی تبدیل می‌شود؛ در واقع هدف‌گذاری این است. اقتصاد و جامعه دانش در هم تنیده است؛ یعنی هدف جامعه دانش «ز گهواره تا گور دانش بجوی» است و ساماندهی سیاست اجتماعی بر مبنای تحقق این هدف انجام می‌شود، در غیر این صورت، اقتصاد دانش محقق نمی‌شود. این مسأله بسیار مهم است. هم کشورهای اروپایی جهت‌گیری جامعه دانش دارند، هم اجباراً کشورهای توسعه‌یافته باید با شدت بیشتری این فرایند را دنبال کنند. به این دلیل که در نظریه‌پردازی اقتصاد دانش، دانش به سرمایه دانش «Knowledge Capital» و کار دانش «labour Knowledge» تقسیم می‌شود. در «Knowledge Capital» دانش به کالای سرمایه‌ای قابل فروش تبدیل می‌شود. در کار دانش، دانش نزد انسان است و این وجه پرورده می‌شود.

اگر اقتصاد دانشی بخواهد به «Knowledge Capital» متکی باشد، مجبور است که پیوسته امتیازات را بخرد و خرید امتیازات باید نوعی از اقتصاد را سامان بدهد که متکی به سرمایه مالی باشد؛ مثلاً در آمریکا چنین عمل می‌کنند. جهت‌گیری تولید دانش هم این است که تبدیل شود به «Knowledge Capital». در آمریکا این گونه است؛ یعنی جهت‌گیری می‌کند به «Knowledge Capital» که بتواند در بازار سهام آن را بفروشد؛ یعنی ارزش سهام شرکت برود بالا؛ در واقع کمپانی‌ها، دانش عمومی یا جنرال نالچ تولید می‌کنند. این فرایند جهت‌گیری نهادی خاص خودش را می‌طلبد که هم از لحاظ ساختار نهادی و سرمایه مالی بسیار قوی شود و هم جهت‌گیری تولید دانش برای عرضه در بازار سهام باشد. این فقط در آمریکا ممکن بوده و هست. خلاف این برداشتهای سطحی را راست مبتدل در ایران دارد که کار خود را جدید می‌پندارند. متوجه نیستند که این‌ها متکی به بازار سهام هستند نه بانک. این جنبه باید بسیار قوی باشد. ۵۰ درصد ارزش سهام جهان در آمریکا دانش محور است. کشورهای اروپایی، و کشور ژاپن، چین هم هستند که صادراتشان هم از آمریکا بیشتر است؛ در اینها هم یک جهت‌گیری نهادی وجود دارد. اینکه شما می‌رسید که چگونه اقتصاد دانش محور سامان می‌یابد، باید بینیم که دانش و تولیدش را با چه ظرفیتی دنبال می‌کنند. این سامان دادن یک بازار کار منعطف می‌خواهد که آمریکا آن بازار را در اختیار دارد. مثلاً بیشتر از ۲۵ درصد نیروی کار ورزیده خود را از سایر نقاط جهان وارد می‌کند و اما در مقابل ما چه کار می‌کنیم؟!

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ **جامعه دانش، جامعه‌ای است که در آن دانایی به توانایی تبدیل می‌شود و این توانایی هم در سطح فردی است، هم در سطح اجتماعی. به همین دلیل اقتصاد و جامعه دانش، هدف اصلی تمام جوامع جهان می‌شود.**

▶ **در دهه ۱۹۷۰ دارایی‌های ناملموس یا دارایی‌های فکری حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد ارزش سهام شرکت‌های بزرگ را تشکیل می‌دهد؛ ولی الان ۹۰ درصد سهام شرکت‌های بزرگ‌تر و برتر جهان، دارایی‌های ناملموس فکری است. ۱۰ درصد آن کالای سرمایه‌ای است.**

▶ **ایران هم در فرایند صنعتی شدن و هم در فرایند اقتصاد دانش محور یک استثنا است. چون هیچ الگویی برای توسعه در ایران برقرار نیست و این‌جا ساماندهی‌ها برای تولید و باز تولید رانت است؛ یعنی مازاد اقتصادی از رانت نفت و رانت مستغلات به دست می‌آید.**

شد. قبل از آن به‌کارگیری عوامل تولید و resource intensive یا منابع وجه غالب اقتصاد بود؛ مثل منابع طبیعی، کشاورزی، نفت و غیره؛ یعنی تولیدی که مازاد خود را از منابع طبیعی پیدا می‌کند. در ابتدای صنعتی‌شدن صنایع بیشترین کار یدی در آن مطرح بوده، مثل صنعت پوشاک، چرم و غیره که کارگر محور هستند، سرمایه‌بر بودند. بعدها مجتمع‌های بزرگ صنعتی ایجاد شد که هم سرمایه‌محور و هم دانش‌بر هستند و البته در این مجتمع‌ها هم مازاد اقتصادی متکی به دانش‌بری است. اگر خیلی ساده بگویم، وقتی از کامپیوتر یا اتوماسیون و نرم‌افزار استفاده می‌شود، capital intensive دانش محور می‌شود. در این دوره است که دانش در اقتصاد به عامل اصلی تبدیل می‌شود و پارادایم کارگر محور، سرمایه‌محور به دانش‌محوری تبدیل می‌شود و آموزش جایگاه والایی پیدا می‌کند. تولید دانش و فراگیری آن به‌اساس پیشرفت اقتصادی و اجتماعی تبدیل می‌شود؛ لذا این، نقش آموزش را به یک نقش حیاتی تبدیل می‌کند، از آموزش علوم گرفته تا آموزش مهارت‌های فنی. بر همین اساس در ادبیات توسعه، (فرقی نمی‌کند که توسعه کشورهای پیشرفته باشد یا کمتر پیشرفته) جامعه دانش مطرح شده است. جامعه دانش، جامعه‌ای است که در آن دانایی به توانایی تبدیل می‌شود و این توانایی هم در سطح فردی است، هم در سطح اجتماعی. به همین دلیل اقتصاد و جامعه دانش، هدف اصلی تمام جوامع جهان می‌شود.

■ **در چه شرایطی چنین تبدیل یا تغییری رخ می‌دهد؟**

این پارادایم از دهه ۶۰ شروع می‌شود. به خصوص در آمریکا پژوهشگران هم در زمینه اقتصاد، هم در زمینه آموزش، به مسئله دانش توجه می‌کنند؛ به این که خدمات دارد وجه غالب اقتصاد می‌شود، آن هم خدمات مولد یعنی Producer Services؛ در واقع از اواخر دهه ۶۰ موضوع اقتصاد دانش مطرح می‌شود و اینکه ما داریم به سمت اقتصاد دانش می‌رویم. با انقلاب‌های تکنولوژیک و انقلاب‌هایی که در حوزه ارتباطات و اطلاعات به وجود می‌آید، جامعه دانش در دهه ۹۰ وجه غالب می‌شود.

■ **نتیجه آن جهانی شدن است.**

جهانی شدن هم برآمده از اقتصاد دانش است؛ در واقع مازاد اقتصادی به وجود می‌آید و انباشت عظیم سرمایه شکل می‌گیرد که انتقال صنایع را به کشورهای دیگر که کاربری و سرمایه‌بری در آن‌ها غالب است، امکان‌پذیر می‌کند. کشورهایی که با هوشمندی با این فرایند برخورد می‌کنند، چه کره و چه چین، از این فرصت استفاده می‌کنند. در واقع جهانی شدن به مثابه جهانی شدن تولید یا هم زمانی و همسانی تولید کالایی است. به طور مثال نیروی کار ورزیده‌ای را تربیت می‌کنند و با استفاده از مناطق آزاد خود جذب سرمایه مستقیم می‌کنند. سرمایه‌گذاری مستقیم، در واقع جذب دانش است همراه با سرمایه، جذب دانش تبلور پیدا کرده در فناوری است. این جذب دانش بر اساس پیشرفت است. جالب این است که در گراند ریس، مارکس این فرایند را پیشبینی می‌کند؛ یعنی این که نقش کار کاهش خواهد یافت و نقش دانش در اقتصاد افزون خواهد شد. بسیاری از پیش‌بینی‌های علمی است که مارکس بر اساس تجزیه و تحلیل کتاب «سرمایه» ارائه کرده است. این فرایند به مرور تبلور و چگال بیشتری پیدا می‌کند.

■ **یعنی نسبت دارایی ملموس و ناملموس شرکت‌ها تغییر می‌کند.**

به طور مثال در دهه ۱۹۷۰ دارایی‌های ناملموس یا دارایی‌های فکری حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد ارزش سهام شرکت‌های بزرگ را تشکیل می‌دهد؛ ولی الان ۹۰ درصد سهام شرکت‌های بزرگ‌تر و برتر جهان، دارایی‌های ناملموس فکری است، ۱۰ درصد آن کالای سرمایه‌ای است.

■ **چیزی که در این‌جا برعکس است.**

ایران اصلاً در این قواعد نمی‌گنجد. ایران هم در فرایند صنعتی شدن و هم در فرایند اقتصاد دانش محور یک استثنا است. چون هیچ الگویی برای توسعه در ایران برقرار نیست و این‌جا ساماندهی‌ها برای تولید و باز تولید رانت است؛ یعنی مازاد اقتصادی از رانت نفت و رانت مستغلات به دست می‌آید. هیچ کدام از مقولاتی که

■ جریان مهاجرت در ایران، خروج نیروی نخبه و ورودی نیروی کار با مهارت پایین تر است.

بله. بخش مهمی از آن مسئله همین نکته است؛ دنیا ساماندهی آموزش، نیروی کار و اقتصاد را با دقت زیاد و براساس سیاست اجتماعی خاص خود صورت می‌دهد؛ یعنی شرکتی که یک شهر جهانی است و می‌خواهد از رقبا خود پیشی بگیرد، به عنوان یک شهر جهانی، می‌گوید که ببینید مسکن چه قیمتی دارد. برای متخصصان، این مکان چه آب و هوایی دارد، چه حقوق و امکاناتی دارد و چه امتیازی نسبت به رقبا دارد. آمریکا این ساماندهی را انجام می‌دهد، نیروی جهانی را به کار می‌گیرد و اگر این نیرو را جذب نکند، نمی‌تواند جهانی باشد. نه شهرش می‌تواند جهانی شود، نه اقتصادش؛ بنابراین ساماندهی هایش را انجام می‌دهد. نوع سیاست اجتماعی‌اش هم باید به مشخصه جامعه بخورد و این یک نظام پیوسته است. آنچه مهم است اینکه توسعه باید الگو داشته باشد. باید کشورهایی مثل ایران بازی‌های بچگانه را کنار گذاشت و یک الگو ارائه کرد.

■ به نظر شما چه باید کرد و آیا نوع آموزش در ایران می‌تواند مسیر تدوین الگوی توسعه را هموار کند؟

ببینید کشورهای اروپایی نوع ساماندهی نهادی خود را به کار دانش متکی می‌کند. بخشی از این کار دانش را در دانشگاه‌ها انجام می‌دهد؛ یعنی همان چیزی که مدل «تریپل هیلکس» یا مارپیچ سه‌گانه می‌گوید. تریپل هیلکس پیوند بین دولت، دانشگاه و بنگاه یا شرکت است. شرکت‌ها و بنگاه‌ها این را ساماندهی می‌کند که چگونه توافقات بین اتحادیه‌های کارگری، بنگاه‌ها و دولت که همگرایی اقتصادی نامیده می‌شود، به نحوی ساماندهی می‌کنند که نیروی کار را با جهت‌گیری که هر شرکت برای رقابت در عرصه جهانی دارد، آموزش بدهد. این جهت‌گیری هم یک بسته کامل است؛ یعنی سیاست اجتماعی کامل می‌خواهد، امنیت نیروی کار می‌خواهد، چانه‌زنی و مشارکت در محیط کار می‌خواهد. این جهت‌گیری بدون مشارکت در محیط کار ممکن نیست. بدون این که سندیکا تشکیل شده باشد، ممکن نیست. این که می‌گویم ایران از قاعده توسعه بیرون است، به همین معنا است. این ساماندهی در چین، کره و ژاپن وجود دارد و این کشورها هم اصول این ساماندهی را به کار گرفتند؛ بنابراین پیوند بین نیروی کار و بنگاه و آموزش برقرار می‌شود. به همین دلیل خیلی از مهاجران ما که به این کشورها می‌روند، شکایت می‌کنند از این که در این جاها به ما کار نمی‌دهند. درست است. در اروپا شما نمی‌توانید همین طوری وارد بازار کار شوید. چون سیستم آن متکی به کار دانش است، بازار کار محدودیت دارد؛ یعنی بازار کار در اروپا مثل آمریکا کاملاً آزاد و رها شده نیست. اروپا سیستم خود را دارد. هزینه می‌کند. نیروی کار را کاملاً آموزش می‌دهد و دانش را از خارج وارد نمی‌کند. باید دانش را به طور پیوسته در این سیستم بیافریند و فراگیر کند؛ بنابراین در ساختار نهادی خود این جهت‌گیری را دارد. ساختار نهادی کشورهای اروپایی و آمریکا در حوزه کار فرق دارد.

■ از مثلثی حرف زدید که یک طرف آن بنگاه است، یک طرف دولت و یک طرف آن دانشگاه. این مثلث در دولت‌هایی که الگوی توسعه‌ای دارند، کار می‌کند. در ایران دولت‌ها از ارتباط کار و دولت با دانشگاه چگونه است؟

در کشورهای دموکراتیک، ترکیب مارپیچ سه‌گانه را به کار می‌برند. این سه‌گانه بودن به این ترتیب است که دولت در جاهایی مثل کره جنوبی مستقیماً بنگاه‌ها را برای پژوهش و توسعه به طور اساسی تقویت می‌کند. در چین هم روش همین است. در ژاپن هم دولت توسعه گر به این مسئله توجه می‌کرد و بعد از اینکه کمی توسعه پیدا کرد، نقش دولت کمتر شده است. چون شرکت‌های ژاپنی چند ملیتی شده و توان بیشتری پیدا کرده است. دولت بنگاه‌ها را تقویت و حمایت می‌کند و یک دفعه نمی‌آید دانشگاه‌ها را پولی تر کند. شما تازه می‌خواهید وارد اقتصاد دانش شوید و درست همان موقع به سبک آمریکا عمل می‌کنید؛ یعنی درک شرایط ندارید که سیستم آمریکا یک سیستم جداگانه است و با تمام جهان فرق می‌کند. مگر نمی‌بینید که ۵۰ درصد سهام جهان در آمریکا است؟! از سرمایه‌داری هم فقط آمریکا را می‌بینند

و مقولات دقیق آن را نمی‌بینند. دانشگاه باید با صنعت ارتباط داشته باشد. این ارتباط با صنعت هم برقرار نیست. چون دولت رانتی از بورژوازی بزرگ مستقل هم می‌ترسد و هم از دانشگاه‌ها و علم مستقل می‌ترسد. چون بورژوازی مستقل ثروت به دست می‌آورد و می‌خواهد در قدرت مشارکت کند و این‌ها حاضر نیستند وجه دخالت در قدرت را بپذیرند. کسی که رانت می‌خورد، نمی‌تواند تحمل کند که ثروت به اندازه‌ای به بورژوازی برسد که داعیه قدرت داشته باشد. قبل از انقلاب، وقتی بورژوازی داعیه قدرت پیدا کرد، شاه آن قدر دچار توهم شده بود که حزب رستاخیز را اعلام کرد که این‌ها را جمع کنید که نکنند داعیه قدرت داشته باشند. به غلط شرکت دانش بنیان را به شرکت‌های علمی دانشگاهی اطلاق می‌کنند و به آن‌ها وام ۴ درصد می‌دهند و هیچ یک از نظام بانکی و بودجه‌ای نمی‌تواند از بخش مولد پشتیبانی کند. اینها هنوز دارایی‌های فکری را در سطح بنگاه‌ها تعریف نکرده‌اند؛ یعنی هیچ چیز در ایران تعریف شده نیست، نه از لحاظ اقتصادی، نه از لحاظ اجتماعی. در قانون ثبت اختراعات سال ۱۳۸۶ که بعد از ۱۳۱۶ تصویب شده؛ یعنی حدود ۷۰-۸۰ سال بعد در آن تجدید نظر می‌کنند، در ماده ۱ می‌گوید، دستاوردهای جدید در حوزه مدیریت، فرمول‌های ریاضی، ژنتیک و حتی کشاورزی از شمول این قانون خارج است. انسان از این نوع فکر شگفت‌زده می‌شود. وقتی اقتصاد دانش آمده و وارد قرن ۲۱ شده‌ایم و اقتصاد دانش غلبه یافته، چنین دستاوردهایی را از ذیل قانون حذف می‌کنند. حتی این طور می‌گویند که اکتشافات از شمول این قانون خارج است؛ در صورتی که حداقل در قانون ۱۳۱۶ روشنفکران مشروطه دارای دانش و آینده‌نگری بودند که نوشته‌اند، اکتشافات هم شامل این قانون می‌شود؛ البته آن را به خوبی تعریف نکردند. وقتی فرمول‌های ریاضی و روش‌های جدید را ثبت نمی‌کنید، نخبه ریاضی مجبور به مهاجرت می‌شود. در آن جا به نام او ثبت می‌شود. این که گفتم دارایی‌های فکری ناملموس وجه غالب سهام است، یکی از مصداق‌های آن همین است. مثلاً می‌گوید روش جدید مدیریت من این است. به اداره مالیات می‌روند، هم مالیات می‌دهند و هم آن‌ها را قبول دارند و ارزش سهامشان بالا می‌رود یا ارزش شرکت افزایش می‌یابد. این روش مدیریت جزء دارایی‌های اوست. بنا بر آنچه گفتیم، کار دانش اساس تولید مازاد اقتصادی در این کشورها است و ساماندهی‌های سه‌گانه صورت می‌گیرد. در کشورهای توسعه یافته موضوع باید چهارگانه شود؛ یعنی باید حکمای خوب هم به آن اضافه شود. در ایران من دیده‌ام که چند مقاله خوب در این حوزه منتشر شده است. جالب است که اخیراً دانیال مقالات فارسی در ایران پولی شده است؛ یعنی تجاری‌سازی در کشوری که نیاز دارد به توسعه کار دانش. این همان اقتباس‌های کودکانه نظامی است که نمی‌فهمد که به کار دانش نیاز دارد. سرمایه‌دانش که ندارد؛ پس باید استفاده از مقالات آزاد باشد. اغلب مقالات خارجی بدون پول قابل مشاهده است، مگر مقاله‌ای که به تازگی در یک کتاب چاپ شده باشد، باید با پرداخت پول از آن استفاده کرد. در این نوع مقالات هم نویسندگان آن‌ها و ویرایش اولیه مقاله را در سایت می‌گذارند که کمک به توسعه دانش باشد. شما برای کار دانش لوازم دیگری را هم می‌خواهید. سیاست اجتماعی فراگیر می‌خواهید که از فرار مغزها جلوگیری کند. کسی که کار دانش دارد، درآمد رانتی ندارد؛ باید مسکنی داشته باشد که رانتی نباشد. وقتی اساس اقتصاد بر پایه کسب مازاد اقتصادی از رانت گذاشته شده، مسکن هم رانتی می‌شود و قیمت آن می‌رسد به ۲۰ تا ۳۰ برابر درآمد سالانه خانوار؛ در صورتی که حد قابل تحمل آن ۵ برابر است. به این ترتیب کار دانش نمی‌تواند کار کند. در صورتی که خانه‌ای هم داشته باشد، نمی‌تواند نوع‌آوری کند؛ بنابراین تهران در میان شهرهای جهان به هیچ وجه جز از لحاظ قیمت بالایی که مثلاً در گوشت پیدا کرده، نمی‌تواند رقابتی داشته باشد. تهران هیچ یک از خصلت‌های شهر جهانی را ندارد.

■ هر زمان که شرایط ویژه‌ای در عرصه جامعه، اقتصاد و ساحت‌های دیگر اجتماعی پیش می‌آید، همه دنبال ناجی‌ای از دانشگاه می‌گردند که به فوریت راه‌حلی ارائه دهد و با سرعت مسائل را خارج از چارچوب معمول حل کند. چرا دانشگاه‌های ما چنین ناجی‌ای را تربیت نمی‌کند؟
مسئله اول این است که دولت‌ها جمعی را که به گرد خود می‌آورند همان

جهانی شدن هم بر آمده از اقتصاد دانش است؛ در واقع مزاد اقتصادی به وجود می آید و انباشت عظیم سرمایه شکل می گیرد که انتقال صنایع را به کشورهای با سرمایه بری در آن‌ها قالب است، امکان پذیر می کند.

در هر صورت شما انتظار دارید که در دانشگاه‌ها یک تولید حد اقلی از دانش را داشته باشند؛ اما این‌ها مانع این تولید حد اقل هم هستند. کسانی که می‌بایست حاملان دانش بشری در مورد توسعه باشند، مانع انتقال هم هستند. این واژگانی که به کار می‌برند؛ یعنی زود دو قطبی‌گری به سبک ترامپ را می‌آورند، مثلاً می‌گویند نهادگراها، کمونیست‌های شرم‌منده‌اند. الگوی توسعه در بانک جهانی به طور پیوسته تغییر کرده و ما هنوز در مدل اولی گیر افتاده‌ایم. در مورد این تحول‌های رخ داده، سکوت مطلق داریم. شرط توسعه دانش بنیان این است که سیاست‌گذاری اقتصاد و جامعه دانش شود که این سیاست‌گذاری وجود ندارد و جلوی آن هم گرفته می‌شود. وقتی آن‌ها را هم نقد می‌کنیم که اقتصاد دانش را تعریف کنید، چرا آن را تعریف نکردید؟ می‌گویند من هزار تا شرکت دانش بنیان دارم. وقتی هنوز اقتصاد دانش را تعریف نکردید، گفتن چنین حرفی مسخره است. اصلاً ده هزار تا داشته باش، بیست هزار تا داشته باش. وقتی شما سیاست اجتماعی شایسته ندارید، معلم نمی‌تواند درس بدهد. وقتی می‌روید به طرف خصوصی‌سازی آموزش، فاصله طبقاتی را زیاد می‌کنید، نمی‌توانید نیروی کار را پیش ببرید. آسیب‌شناسی مراکز آموزش فنی حرفه‌ای نشان می‌دهد که این‌ها وارد اقتصاد دانش نشدند. به رغم هزینه‌های قابل توجهی که صرف می‌شود، امکان آن وجود ندارد و با صنایع پیوند نخورده است. به طور مثال چند سال پیش در دولت روحانی گفتند که آموزش در حین کار بگذاریم. عملیاتی نشد. طبقه کارگر هم نسبت به آن واکنش نشان دادند.

■ چرا؟

به این دلیل که تأمین اجتماعی لازم وجود ندارد. نیروی کار درون کارخانه به طور پیوسته آموزش ندارد و می‌ترسد از این که نیروی کار جدید بیاید و کار او را بگیرد؛ بنابراین واکنش منفی داشتند و این برنامه شکست خورد.

■ مسیر کدام بود؟

یک مجموعه نهادی باید کار دانش را توسعه بدهد؛ به این معنا که کارگری که الآن کار می‌کند توسعه یابد. در مناطق آزاد از او استفاده شود و او را از سرمایه مستقیم به آن جا ببرند. درآمدش بیشتر می‌شود، توانایی افزایش می‌یابد، بازار کار تحرک پیدا می‌کند. به این دلیل که مثلاً یک کارخانه خودروسازی چین یا کره که می‌خواهد سرمایه‌گذاری کند، کارگر کاملاً ماهر می‌خواهد. با پول دلاری، باز هم این کارگر برایش ارزان است. این یک سیاست اجتماعی پشتیبان می‌خواهد که دولت باید آن را سامان بدهد و نمی‌تواند بیندازد گردن کمپانی خارجی که بیا برای من سیاست اجتماعی تنظیم کن. فرار می‌کند. بعد اربابه‌های مرگ را تولید می‌کند. کارگری که در کارخانه خودروسازی داخلی است، اصلاً تمایل ندارد نیروی کاری بیاید به آن کارخانه که به او آموزش دهد. چون می‌ترسد که این نیروی کار جدید جای او را بگیرد. همان طور که پیش از آن تعداد زیادی کارگر به آن جا وارد شده که ورودشان بر مبنای شایسته‌سالاری نبوده است؛ بنابراین شما باید ماریج چهارگانه یا حتی پنج‌گانه را ساماندهی کنید. بیرون از این چارچوب متأسفانه نماینده طبقه کارگر سرکوب می‌شود و به او اجازه نمی‌دهند. روشنفکرانی که عدالت‌خواه هستند، جهت‌گیری این را ندارند. این طرف هم بورژوازی ما هنوز به بلوغ نرسیده و گسیخته است؛ در نتیجه جزیره‌های گسیخته‌ای از دانش داریم در دریایی از جهل که اصلاً نمی‌توانند به هم بپیوندند. متأسفانه دولت‌ها در دریایی از جهل گیر کرده‌اند و جزیره‌هایی از دانش که هر از چندی هم به زیر آب می‌روند، در آن وجود دارد؛ بنابراین باید همه این اصول با هم پیوند بخورد؛ یعنی چه نمایندگان تولیدکنندگان و چه نماینده کارگران و کارکنان، باید یک جهت‌گیری و هم‌گرایی داشته باشند به سمت یک اقتصاد مبتنی بر کار دانش که باید از سرمایه دانش هم استفاده کند؛ در غیر این صورت نمی‌توانید الگویی داشته باشید که آموزش در آن تعریف شده و جهت‌گیری داشته باشد. در چنین الگویی آموزش در جامعه دانش تعریف می‌شوند و الگویی است مبتنی بر اینکه از گهواره تا گور دانش بجوی. مسئله آموزش در ایران را باید در چنین بستری بررسی کرد؛ در رویه نادرست نمی‌توان انتظار داشت که از دل چنین آموزشی الگوی توسعه دربیاید. ■

گروه و کارهای تکراری هستند؛ یعنی همان گروه‌هایی که برای تمام دولت‌ها، از دولت آقای هاشمی رفسنجانی تا الآن دور هم جمع می‌شوند و راه‌حل مشخص می‌دهند، همان اقتصاددان‌های طرفدار اقتصاد آزاد. شما یک کلام از این‌ها در خصوص الگوی توسعه نمی‌شنوید. یک کلام درباره اینکه ما می‌خواهیم به اقتصاد دانش وارد شویم، نمی‌شنوید. یا اینکه اصولاً تعریف اقتصاد دانش چیست؟ این را هم نمی‌شنوید. قبلاً هم درباره این موضوع یا ماهنامه «آینده‌نگر» گفت‌وگو کرده‌ام. دولت و اقتصاددان‌های طرفدار دولت یک تعریف مغلوپ از اقتصاد دانش بنیان ارائه می‌کنند که نشان‌دهنده بی‌دقتی و کم‌سوادی است، بانک جهانی عنوان آن را Knowledge Economic Index گذاشته است. اگر دقت می‌کردند، متوجه می‌شدند که این قابلیت دانش را می‌سنجد، نه اقتصاد دانش را. دانشگاه‌ها مدت‌ها روی این کار کردند و تزه‌های دکتری هم در این خصوص نوشته شد. بانک جهانی از سال ۲۰۱۲ این شاخص را هم کنار گذاشته است و شاخص دیگری به نام ارزیابی دانش آمده که جامع است؛ یعنی کل سیستم اقتصادی را در برمی‌گیرد که هزینه undp آن را امیر قطر داده است. این‌ها اصلاً وارد این دور نمی‌شوند. انگار در جای دیگری زندگی می‌کنند، جریانی که خودش را به راست جدید معرفی می‌کند و از لحاظ تربیت فلائزهای راست با شدت عمل می‌کند. راست سنتی که بعد از مدتی دست و پا زدن و در مورد عدالت سخن گفتن، خاموش شدند و کنار رفتند. حالا یک دانشگاه مهم در واقع نسخه دست دوم نگاه حزب سازندگی به اقتصاد را برمی‌دارد؛ یعنی واژه جراحی و شوک درمانی که در دهه ۱۹۸۰ رایج بود، دوباره به شیوه دیگری رواج گرفته است. بالاخره این تر آن زمان در آمریکا رایج بود و می‌شد گفت که این گروه حزب خودراند ولی این فریب خوردگی تا حالا ادامه دارد. اما راست راست سنتی دیگر چرا شوک درمانی دهه ۱۹۸۰ را به کار می‌گیرد؟! وجه مشترک‌کنان این است که به جای ورود به اقتصاد دانش، هنوز بر این مبنا پیش می‌روند که قیمت‌ها را آزاد کنیم تا اقتصاد سامان پیدا کند؛ یعنی از این کم‌مایه‌تر حرف وجود ندارد. بانک جهانی سرشان داد می‌زند که شما اول باید حکمای خوب پیدا کنید. از کره جنوبی یاد بگیرید. از چین یاد بگیرید. بانک جهانی این را می‌گوید. حتی صندوق بین‌المللی پول سیاست‌های اجتماعی چین را تأیید می‌کند. به این دلیل که توانسته وارد نوع‌آوری شود. چون وارد نوع‌آوری شده و جهت‌گیری کار دانش داشته، توانسته موفق عمل کند. صندوق بین‌المللی از لحاظ اقتصادی هم به این می‌پردازد؛ ولی این‌ها به دنبال نسخه دهه ۸۰ صندوق بین‌المللی پول هستند. وقتی وزیر اقتصاد آلمان بعد از جنگ می‌خواهد بازسازی کند، می‌گوید من با اجازه ملت آلمان تورم را تعدد افزایش می‌دهم تا بتوانیم با آن انباشت لازم را برای بازسازی اقتصاد فراهم کنیم. ۵ درصد به مدت ۵ سال و با آن بازسازی اقتصاد آلمان را انجام می‌دهد. به این دلیل که مدل دارد. مدلش هم همان مدل بازار اجتماعی شده است. عجیب و غریب است که این مدل را کنار می‌گذارند و اردو لیبرالیزم را که همان مبنای نظری بازار اجتماعی آلمان است، به نحوی سعی می‌کنند نفی کنند. این که اصلاً نظریه‌ای به نام Ordoliberalism و الگویی به نام بازار اجتماعی وجود ندارد؛ یعنی در این حد پیش می‌روند که یک موضوع ثابت شده و خیلی روشن در ادبیات اقتصادی را هم کنار می‌گذارند. از بخش مولد دفاعی نمی‌کنم، چون خودشان را نماینده بورژوازی ایران قلمداد می‌کنند. راست سنتی نسخه‌های دست دوم و سوم راست جدید است. در مورد شرکت‌های دانش بنیان، گزارش خوبی را دیدم که اتاق بازرگانی منتشر کرده بود و شرکت‌های دانش بنیان را آسیب‌شناسی کرده بود. این همه هزینه کردند؛ ولی بهره‌وری به طور پیوسته در ایران کاهش یافته است. با این مشخصات، ما چیزی به نام شرکت دانش بنیان در جهان نداریم که در ایران تعریف شده است. تمام این‌ها نشان می‌دهد کسانی که جمع می‌شوند دور دولت مردان و ثابت هم هستند، چقدر از مقولات توسعه عقب هستند؛ در واقع تبدیل شدند به میرزا بنویسان و خیلی از خودشان هم تبدیل شدند به رانت خوار. نه تنها تولید دانش نمی‌کنند بلکه با این سیاست‌های مغلوپ مانع توسعه دانش می‌شوند. فقط این نیست که الگوی توسعه‌ای را در این دولت‌ها و دانشگاه‌ها دنبال نکردند.

علوم انسانی چه پیوندی با جامعه ایران دارد؟

آموزش و نیازهای روز جامعه ایرانی



نعمت الله فاضلی

انسان شناس

چرا باید خواند:

مسئله علوم انسانی در

ایران معاصر چیست

و آیا پاسخ نیاز جامعه

امروز را می‌دهد؟ این

مقاله را بخوانید.

مسئله علوم انسانی در ایران معاصر چیست؟ ابراهیم توفیق در کتاب «درباره نظام دانش»^۱ استدلال می‌کند که ما در ایران تاکنون نتوانسته‌ایم نظام دانش اجتماعی خود را به شیوه ای تبارشناسانه پرابلماتیک سازیم. از این رو هنوز تصویر روشنی از این نظام دانش در اختیار نداریم. بنابر این، تشریح و صورت‌بندی مسئله علوم انسانی هم امری ضروری است هم امر دشوار. میشل فوکو «موقعیت مسئله‌مند» را موقعیتی می‌داند که پدیده یا امری، «موضوع مناقشه‌انگیز» و «بژه شناخت» شود. از این زاویه، قطعاً علوم انسانی در ایران امروز درگیر منازعه‌ای است که ما امروز به آن می‌اندیشیم و درگیر آن شده‌ایم. این منازعه هم در میان مردم عادی و هم در میان روشنفکران و هم در میان سیاستمداران ما وجود دارد. «مردم عادی» هم ناگزیر شده‌اند به علوم انسانی بیندیشند و درباره‌اش صحبت کنند، زیرا امروزه بیش از دو میلیون جوانانشان را در رشته‌های علوم انسانی مشغول تحصیل می‌بینید و میلیون‌ها نفر هم در این رشته‌ها دانش آموخته شده‌اند. مردم عادی واقعاً نوعی «درگیری جدی» و حیاتی با علوم انسانی دارند. آن‌ها هم می‌پرسند که علوم انسانی به چه کاری می‌آیند؟ ما با این علوم چه کاری می‌توانیم کنیم؟ چرا جامعه ما چنین درگیری گسترده‌ای با علوم انسانی پیدا کرده است؟ روشنفکران و سیاستمداران و دانشگاهیان هم هر کدام از زاویه خاص خودشان با علوم انسانی درگیرند. برای سیاستمداران ما امروزه علوم انسانی نوعی سیاست فرهنگی پر چالش شده است. گاهی کار به مداخله‌های امنیتی و نظامی هم کشیده است. در «حوزه عمومی»^۲ هم از همان آغاز پیدایش تجدید یکی از موضوعات جدی روشنفکران عمومی ما بحث بر سر مفاهیمی مانند تجدید، ترقی، قانون، مشروطیت، جمهوری، آزادی و امثال این‌ها بود که این مفاهیم همه زاده علوم انسانی معاصر هستند و دریافت‌گفت‌مان علوم انسانی معنای خود را پیدا می‌کنند. اگر بخواهم تمام مناقشه‌هایی که همه گروه‌ها درباره علوم انسانی در ایران شکل داده‌اند در ایده ای مشخص صورت‌بندی کنم همان است که ابتدا اشاره کردم، یعنی نوع و شیوه تعامل و پیوند علوم انسانی با جامعه ایران هنوز امری مناقشه‌انگیز، مبهم و متعارض است. برخی محققان و روشنفکران از «امتناع علوم انسانی» در ایران صحبت می‌کنند، و برخی نیز از «امکان علوم انسانی» و برخی دیگر از این دیدگاه نیازمند شرح و تحلیل‌های گسترده‌ای است. اندکی آن را توضیح می‌دهم. سپس براساس این نوع صورت‌بندی مسئله، روایت خودم از علوم انسانی و اجتماعی در ایران امروز را ارائه می‌کنم.

علوم انسانی و اجتماعی، صورت‌هایی از «فهمیدن» هستند، یعنی فهم انسان معاصر از موقعیت اکنون یا معاصر بودگی‌اش. همه جوامع معاصر، متناسب با نوع تجربه معاصر بودگی‌شان، نوع فهمیدن خاص خودشان را تجربه می‌کنند. از این دیدگاه، انسان و جامعه ایرانی هم متناسب با نوع تجربه معاصر بودگی‌اش، شیوه

ای از فهم و فهمیدن انسانی را تکوین بخشیده و توسعه داده است. ما در ایران معاصر در روندی تاریخی و طولانی حدود دویست ساله، درگیری جدی برای فهم پذیر ساختن موقعیت معاصر خود داشته‌ایم. «تجربه» ما از موقعیت معاصرمان نمی‌تواند بدون تأمل و اندیشیدن باشد. تجربه به معنا مواجهه یا برخورد فیزیکی و مادی صرف با امور یا چیزها نیست، بلکه بیان‌کننده این است که انسان در هنگام برخورد با چیزها، آن‌ها را «تفسیر می‌کند»، تا بتواند آن‌ها را برای خودش «معنادار سازد». حیوانات و گیاهان هنگام درگیر شدن با امور نیازمند معنادار کردن این امور نیستند، آن‌ها با تکیه بر غریزه و عادت‌های زیستی‌شان، جهان را زیست می‌کنند. اما ما انسان‌ها نیازمند معنابخشی به امور هستیم. جهان جدید که ما ایرانی‌ها آن را «تجدد» نامیدیم، برای ما دنیای واقعاً جدید بود و هست و ما نیز تام و تمام درگیر آن شدیم و هستیم. این درگیری لاجرم ما را به تفسیر کردن آن واداشت. همین نامگذاری این دنیا به «تجدد» یکی از تأملات و اندیشیدن‌های انسان ایرانی در جهان معاصر بوده است. اندیشیدن همواره در زبان رخ می‌دهد و به دنیای بیرون زبان هم بسط پیدا می‌کند. مفاهیم تجدید، ترقی، مشروطیت، آزادی، قانون و صدها مفهوم دیگر که در ایران معاصر تکوین یافته و سر زبان‌ها افتاده است، پاره‌هایی از «زبان اندیشه ورزی» معاصر ماست. فرزین وحدت در «رویارویی فکری ایران با مدرنیت»^۳ استدلال می‌کند که سوژه یا «سایجکتیویته ایرانی» در دوره معاصر شکل گرفته است. او با مرور نوشته‌های اندیشه‌ورزان ایرانی در دوره قاجار و پهلوی نشان می‌دهد که ما در ایران توانایی برساختن مفاهیم و فهم پذیر کردن جهان معاصر را تا حدودی داشته‌ایم. وحدت در مقاله دیگری نشان می‌دهد که اگرچه انتظار می‌رفت با وقوع انقلاب اسلامی و حکومت ایدئولوژیک آن که تلاش کرده تا بر جریان اطلاعات کنترل نماید و محدودیت‌های شدید اعمال سازد، اما این کنترل مانع از رشد اندیشه سیاسی و اجتماعی نشده است.^۴

البته این دیدگاه که ما در دوره معاصر نوعی سایجکتیویته را شکل داده‌ایم و درباره موقعیت معاصرمان تأمل کرده‌ایم، منتقدان و مخالفان بزرگ و جدی دارد. بخش مهمی از مسئله علوم انسانی همین مناقشه است. از اینرو اجازه دهید این را تا حدودی تشریح کنیم. برخی اندیشمندان امروزی ایران مانند داریوش شایگان، آرامش دوستدار، سید جواد طباطبایی و دیگران معتقدند ما در موقعیتی نیستیم که در چارچوب علوم انسانی معاصر بیندیشیم. شایگان معتقد است که ما هنوز «ذهنیت اسطوره‌ای» داریم و دچار «فلج فکری»^۵ شده‌ایم. دوستدار هم از «امتناع تفکر در فرهنگ دینی»^۶ صحبت می‌کند. سید جواد طباطبایی هم تمام کوشش‌های فکری ایرانیان معاصر را «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه» می‌نامد. طرفداران رویکرد موسوم به «اسلامی‌سازی معرفت» نیز معتقدند که علوم انسانی و اجتماعی در ایران فاقد ریشه بومی است و با بنیان‌های جهان بینی اسلامی ما ناسازگار و در تضاد است، در نتیجه این علوم با جهان بینی سکولار و غیر دینی‌شان نمی‌توانند در ایران شکل بگیرند. نه تنها طیف مذهبی و حوزوی بلکه برخی دانشگاهیان مانند محمد توکل نیز بر این باورند که علوم انسانی و اجتماعی مدرن، «وصله ناجور و وارداتی برای جامعه ماست». قانعی راد اگر چه علوم انسانی و اجتماعی معاصر و امکان‌اندیشه ورزی را ناممکن نمی‌داند اما معتقد است که ما با مسئله «ناهمزمانی دانش» روبه‌رو هستیم، این که میان علم و نظام‌های اجتماعی-اقتصادی در ایران امروز «همسویی کارکردی» وجود ندارد یا این که بسیار ضعیف است.^۷ علی‌پایا نیز اگرچه شکل‌گیری و توسعه علوم انسانی و اجتماعی در ایران را ناممکن نمی‌داند و آن را وصله

آگاهی از راه آگاهی خودش بسط پیدا می‌کند نه از راه‌های دیگر، نه پول، نه بوجه، نه زور، نه هیچ راه دیگری، هیچ چیزی نمی‌تواند این کار را انجام دهد و این که آدم‌های اصیلی پیدا بشوند که به لحاظ وجودی تعلق به معرفت پیدا کرده باشند، باور کرده باشند که انسان‌ها و زندگی انسان‌ها برای آن‌ها مهم است و برای کمک به این انسان‌ها، راه انسانی، آگاهی است و نه هیچ راه دیگری و حاضر شوند برای این، بیایند و گفتگو کنند و خودشان باشند.

ویژگی این علوم، وضعیت آن‌ها را ارزیابی و تحلیل کنیم. نتیجه‌ای که تاکنون از این مباحث می‌توان گرفت این است که ما باید از طریق «پارادایم پیچیدگی»^{۱۲}، پارادایمی که ادگار مورن مبدع و شارح آن است وضعیت این علوم را تحلیل کنیم. بر مبنای این پارادایم همه پدیده‌های انسانی در بافت متکثر و چندبُعدی و چندلایه‌ای از عوامل و نیروها شکل می‌گیرند و عمل می‌کنند. در نظر گرفتن همزمان همه ابعاد می‌تواند تا حدودی کمک کند تا فهم و توضیح بهتری از پدیده‌های انسانی و اجتماعی ارائه کنیم. در عین حال، ما هرگز نمی‌توانیم به دانشی قطعی و یقینی و پایدار از پدیده‌های انسانی و اجتماعی دست یابیم. اگر از این دیدگاه پیچیدگی به بحث علوم انسانی در ایران نگاه کنیم، بحث‌هایی که من اکنون در اینجا ارائه می‌کنم مباحثی قطعی و جامع نیستند و صرفاً حدس‌ها و گمانه‌هایی‌اند که تنها قادر به توضیح برخی مؤلفه‌های شکل‌دهنده و تغییردهنده این علوم هستند.

تحلیل موقعیت علوم انسانی در هر جامعه، تحلیل وضعیت کلی آن جامعه است. علوم انسانی و اجتماعی صرفاً چند رشته دانشگاهی نیستند بلکه این علوم همبسته و تنیده در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هويت و تاریخ معاصر جوامع هستند. چیزی که باعث پیچیدگی موقعیت این علوم می‌شود دقیقاً ناشی از همین درهم تنیدگی است. هر تصویری از جامعه معاصر ایران ارائه کنیم، همان تصویر قابل تعمیم به موقعیت علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران نیز هست. از اینرو بحث درباره علوم انسانی و اجتماعی در ایران در اینجا براساس تحلیلی است که از وضعیت کلی سیر تحول جامعه ایران در دوره معاصر آن دارم. طبیعتاً قادر نیستم تمام یا حتی همه ارکان بحث را شرح دهم. صرفاً تلاش می‌کنم تا حد مقدور و به نحو گزینشی برخی نکات را توضیح دهم و علاقه‌مندان به ابعاد دیگر این بحث را ارجاع می‌دهم به کتاب‌ها و نوشته‌های دیگر.

براساس این دیدگاه تلقی‌ای از این علوم ارائه کنم. علوم انسانی و اجتماعی صورتی از دانش و آگاهی است و در دنیای معاصر همگام با تحولات ساختاری که این دنیا و جوامع، آن‌ها را تجربه می‌کنند، این صورت‌های دانایی و آگاهی را شکل می‌دهند. از این رو گمان می‌کنم یکی از تعاریف علوم انسانی عبارت است از صورت یا شکلی^{۱۳} از دانایی و دانشی که جوامع معاصر این فرم را صورت‌بندی^{۱۴} و خلق کرده‌اند. از این دیدگاه، دین، هنر، ادبیات، فلسفه، علم و دانش همه آن‌ها نوعی صورت یا شکلی از معرفت هستند که همه جوامع معاصر این شکل را متناسب با مقتضیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود، محتوا یا «درون بود» خاصی به آن می‌بخشند و آن فرم را تجربه می‌کنند. از این دیدگاه اولاً همه جوامع بزرگ معاصر با نوعی تجربه «معاصر بودن» مواجه هستند و نوعی «معاصریت» یا «هم‌عصری»^{۱۵} به معنای نوعی «سازگاری خلاق»^{۱۶} و فعال و ارتقاء یافتن در بافت

ناجور بر تن فرهنگ ما نمی‌بیند اما معتقد به «ناموزنی و رنجوری علوم انسانی در ایران است». علت این رنجوری را نیز در «تنگ‌مایگی زیست‌بوم عقلانیت در ایران» می‌داند. مرتضی مردی‌ها در کتاب «دانشگاه نخبه، دانشگاه توده»^{۱۷} دیدگاهی کاملاً متفاوت با تمام آنچه گفتیم ارائه می‌کند. از نظر او نقص خاص ساختاری در نظام دانشگاهی ما وجود ندارد، نواقص موجود در همه جای جهان وجود دارند و ما هم می‌توانیم آن‌ها را بر طرف سازیم.

دیدگاه‌هایی که ارائه کردم هر کدام ممکن است پاره‌ای از واقعیت را برای ما نشان دهند و به فهم پذیر کردن موقعیت علوم انسانی در ایران کمک کنند. این‌ها همه بیانگر این هستند که نمی‌توان به سادگی درباره علوم انسانی قضاوت و ارزیابی کرد. اما گمان نمی‌کنم واقع بینانه باشد که از «امتناع علوم انسانی در ایران» صحبت کنیم. گمان می‌کنم، چالش اصلی که اکنون در زمینه علوم انسانی ما با آن روبه‌رو هستیم، ناتوانی ما در ارزیابی چگونگی و عملکرد این علوم در جامعه ماست.

ما امروزه در ایران با دو چالش بزرگ در زمینه علوم انسانی مواجه هستیم که هر کدام شامل مجموعه زیادی از موضوعات و چالش‌هاست. چالش اول معطوف به شیوه‌ها و سازوکارهای سازماندهی، آموزش، پژوهش، بهره‌برداری و انتشار این علوم است؛ این دسته را می‌توان «چالش‌های توسعه‌ای» دانست؛ چالش‌هایی که ما در مسیر گسترش کمی و کیفی آموزش و پژوهش علوم انسانی با آن مواجه هستیم.

چالش دوم، معطوف به شیوه‌ها و رویکردهای ما برای ارزیابی، تحلیل و فهم پذیر کردن کیفیت، عملکرد و چگونگی این علوم است. می‌توان این دسته را «چالش‌های ارزیابی» دانست، چالش‌هایی که ما برای سنجش میزان و نوع اثربخشی علوم انسانی و اجتماعی در جامعه با آن‌ها روبه‌رو هستیم. در زمینه سایر علوم مثل پزشکی یا مهندسی ما ساده‌تر می‌توانیم میزان و نوع اثربخشی و شیوه بهره‌برداری از این علوم را ارزیابی و سنجش کنیم، زیرا دستاوردهای این علوم به صورت کالا و خدمات مشخص و مادی در جامعه عرضه نمی‌شوند. علوم انسانی و اجتماعی، «علوم ساکت»^{۱۸} اند، یعنی علمی که دستاوردهای آن‌ها مانند کالا بسته‌بندی شده در بازار عرضه نمی‌شود. دستاوردهای این علوم، عمدتاً تأمین و تحقق بخشیدن به «نیازهای کارکردی» معطوف به کلیت جامعه و فرهنگ و همچنین «نیازهای فرامادی» انسان‌هاست. به همین دلیل نمی‌توان با معیارهای ساده و به ویژه کمی، چگونگی و عملکرد این علوم را ارزیابی کرد. همین موضوع، «چالش ارزیابی» را حاد و مسئله‌مند می‌سازد.

بخاطر داشته باشیم که پرسش‌هایی مانند علوم انسانی چیست؟ چگونه می‌توان وضعیت پیشرفت‌ها و همچنین عملکرد و کارکرد آن‌ها را ارزیابی کرد؟ و چه نوع روابطی میان این علوم با جامعه محل زندگی آن وجود دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که نه فقط جامعه ایران بلکه همه جوامع با آن سروکار دارند و این‌ها بخشی از طبیعت علوم انسانی و اجتماعی در سطح جهانی است. قانعی راد در کتاب «الگوی چهاروجهی برای ارزیابی توسعه علوم انسانی»^{۱۹} به روشنی نشان می‌دهد که این پرسش‌ها پاره‌هایی از ماهیت این علوم هستند. کیفیت و کمیت پیشرفت این علوم وابسته به میزان و نوع پیشرفت‌های کلی هر جامعه در روند معاصریت یا امروزی شدن آن‌هاست. امروزه در تمام جوامع، علوم انسانی نه تنها در دانشگاه‌ها بلکه در مدارس به صورت گسترده‌ای آموزش داده می‌شود. قانعی راد در همین کتابش بیان می‌کند که براساس مطالعه‌ای بین‌المللی امروز ۱۲/۳ درصد زمان آموزش در دبیرستان‌ها به علوم انسانی اختصاص یافته است و کشورهای اروپایی بیشترین سهم خود را به آموزش این علوم اختصاص داده‌اند.

همان طور که تا اینجا نشان دادیم و می‌بینیم در دهه‌های اخیر گفت‌وگو درباره وضعیت علوم انسانی و اجتماعی در ایران به نحو پرشوری رواج داشته و عده پرشماری از محققان در این گفت‌وگو شرکت کرده‌اند و هر کدام با مبانی فلسفی و سیاسی خاصی نتایج خاصی را استنباط کرده‌اند. همه این گفت‌وگوها نشان می‌دهند که فهم پذیر کردن موقعیت این علوم در ایران از طریق «پارادایم سادگی»^{۲۰} امکان‌پذیر نیست و ما نمی‌توانیم با برجسته کردن یک یا چند مؤلفه و

نکته‌هایی که باید بدانید

▶ پیوند جامعه با علوم انسانی. زمانی می‌تواند مستحکم می‌شود که ساختار سیاسی دموکراتیک هم در جامعه به وجود آید. دموکراسی به معنای واقعی و همان مفهوم اصیلی که گفتیم، یعنی «دموکراسی کارکردی»^{۶۴} باشد.

▶ موقعیت دموکراتیک برای علوم انسانی و اجتماعی. موقعیتی است که در آن استقلال آکادمیک، آزادی آکادمیک و آزادی بیان به صورت کارکردی در جامعه دانشگاهی و فکری مستقر باشد.

▶ علوم انسانی و اجتماعی. صورت‌هایی از «فهمیدن» هستند. یعنی فهم انسان معاصر از موقعیت اکنون. با معاصر بودگی‌اش. همه جوامع معاصر، متناسب با نوع تجربه معاصر بودگی‌شان، نوع فهمیدن خاص خودشان را تجربه می‌کنند. از این دیدگاه، انسان و جامعه ایرانی هم متناسب با نوع تجربه معاصر بودگی‌اش، شیوه‌ای از فهم و فهمیدن انسانی را تکوین بخشیده و توسعه داده است.

مقتضیات دنیای جدید.

هستند. این نکات را به نحو اجمال توضیح می‌دهم. برای فهم‌پذیر کردن علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران ما باید این ابعاد را در نظر بگیریم.

بنابراین آنچه گفتیم علوم انسانی و اجتماعی نوعی صورت آگاهی است که از درون «تمدن معاصر» برخاسته و با گسترش این تمدن به تمام جوامع، این تمدن صورت‌های ویژه محلی و تاریخی خود را شکل داده است و طبیعتاً متناسب با این صورت‌های متنوع تمدنی، صورت‌های متنوع آگاهی و علم معاصر نیز ظاهر شده است. جهان معاصر با مفهوم «مدرنیته‌های چندگانه»^{۲۴} قابل توضیح است. «مدرنیته‌های چندگانه» یعنی همه جوامع معاصر در درون تمدن معاصر از جهاتی دارای وجوه مشترک و از جهاتی دارای تفاوت‌هایی هستند. علم انسانی و اجتماعی برآمده از این مدرنیته‌های چندگانه نیز به صورت «علم انسانی و اجتماعی چندگانه» است که دارای اشتراکات و افتراق‌هایی هستند.

مسئله فرم و محتوا

یکی از راهبردها برای توضیح و تشریح کردن این شباهت‌ها و تفاوت‌ها این است که بین فرم و محتوای این علوم تفاوت قائل شویم. می‌توان گفت علوم انسانی و اجتماعی معاصر از نظر فرم در تمام جوامع کم و بیش مشابه هستند اما از نظر محتوا تفاوت دارند. بنابراین باید تمایز میان فرم و محتوا را بشناسیم. این تفکیک میان فرم و محتوا را بیش از همه می‌توان در دیدگاه‌های جورج زیمل یافت. تشریح دیدگاه زیمل از حوصله بحث ما در اینجا بیرون است، اما گمان می‌کنم برای شناخت تحولات و چالش جامعه معاصر ضروری است که این دیدگاه را به نحو دقیق و عمیق بشناسیم. در اینجا به نحو اجمال این موضوع را توضیح می‌دهم. باید یادآوری کنم که فرم و محتوا را از یکدیگر متمایز یا قابل تفکیک هستند، اما آن‌ها از یکدیگر جدا نیستند. پیوندهای کارکردی و کارکردی گوناگونی میان فرم و محتوا وجود دارد. از دیدگاه زیمل با گسترش مدرنیته و تعمیق آن به تدریج فرم بر محتوا غلبه می‌کند و باعث «بیگانگی فرهنگی» در جوامع می‌شود. فعلاً اجازه دهید بحثم درباره علم همچون فرم را دنبال کنم.

«علم به مثابه فرم» یعنی این که ما با مجموعه «ویژگی‌های صوری» درباره علم روبه‌رو هستیم که این ویژگی‌های صوری علم را شکل می‌دهند و آن را از علم «پیشامعاصر» خود جدا می‌کنند. چهار ویژگی از این «ویژگی‌های علم صوری» شامل روشمندی، نقادی، واقع‌محوری و بازاندیشی را توضیح می‌دهم تا مشخص شود که وقتی از علوم انسانی صحبت می‌کنیم یعنی چه و بعد توضیح می‌دهم که «محتوای این فرم» است که در هر جامعه‌ای از جمله جامعه ایران نسبتی با این فرم برقرار می‌کند و دیالکتیک یا نحوه پیوند فرم و محتوا است که معنای تام آگاهی برای هر جامعه‌ای تحقق پیدا می‌کند.

از ویژگی نقادی بحثم را آغاز می‌کنم. یکی از ویژگی‌های علوم انسانی اجتماعی معاصر «نقادانه بودن این علوم» است؛ به این معنا که علوم انسانی اجتماعی نوعی تفکر و ارزیابی و سنجش‌گری است که می‌خواهد «موقعیت مسئله‌مند»^{۲۵} انسان در جامعه معاصر را توضیح دهد؛ یا بهتر است به جای واژه «توضیح» بگویم «توصیف»^{۲۶} کند. از این منظر، نقادی برای علوم انسانی یعنی این که رشته‌ها و دانش‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی مانند تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه، مطالعات ادبی، زبان‌شناسی و همه دانش‌های دیگر به کار نقادی و سنجش‌گری می‌پردازند. همه دانش‌های انسانی در تلاش‌اند برای این که امکان شناسایی یا فهم‌پذیر کردن موقعیت مسئله‌مند انسان در جوامع معاصر را «آشنایی‌زادایی»^{۲۷} و آشکار کنند. از این دیدگاه تمام علوم انسانی معاصر چیزی نیست جز نوعی «جنبش فکری»، جنبشی که تلاش می‌کند تا از طریق خلق ایده‌های انتقادی از شالوده جامعه واکاوی کند و متأثر از آرمان‌های غایی انسان معاصر، امکان تغییر و بهبود جامعه‌ای بهتر و مطلوب‌تر را فراهم سازد. تمام «انگاره‌های کلان» یا پارادایم‌های علم انسانی معاصر اعم از پارادایم اثباتی، تفسیری و انتقادی را می‌توان شکل‌هایی از جنبش فکری دانست که انسان و جامعه معاصر آن‌ها را صورت‌بندی کرده است. به

هر «جامعه معاصر» از جمله ایران این فرم آگاهی را در فرآیند تحولات خود در مسیر «تجربه کردن معاصریت» (یعنی شهری شدن یا شکل‌گیری شهرنشینی، صنعتی شدن، شکل‌گیری دولت ملی، دیوانسالارانه شدن و بوروکراسی)، نوعی از علم انسانی و اجتماعی را شکل می‌دهد و به نحو اجتناب‌ناپذیری این «فرم دانش» بر ساخت^{۱۷} یا ساخته می‌شود. این علم بخشی از «ضرورت کارکردی» جامعه معاصر است. علم انسانی معاصر به مثابه آن فرم آگاهی، نه تنها بر ساخته معاصریت است، بلکه در درون جامعه معاصر از نوعی عملکرد یا «کار ویژه»^{۱۸} برخوردار است. به این معنا که مثل هر مؤلفه دیگری درون جامعه، علوم انسانی هم کارکردی دارد. در جای دیگری توضیح داده‌ام که علوم انسانی ماهیتاً «علوم انسانی کارکردی»^{۱۹} هستند.^{۲۰} وقتی از علوم انسانی همچون صورت یا فرم صحبت می‌کنم، باید توضیح دهم که دقیقاً منظورم چیست؛ همچنین وقتی از معاصریت و «امر معاصر»^{۲۱} صحبت می‌کنم، باید آن را هم مشخص کنیم تا بتوانیم درباره پیوند «علوم انسانی ایرانی» با جامعه معاصر و «معاصریت ایرانی» به روشنی به تحلیل برسیم.

منظور از مفهوم «معاصر» در ساده‌ترین بیان یعنی، زیستن در موقعیتی است که جامعه و انسانی در بستر تمدن کنونی حاکم بر جهان قرار دارد. این تمدن از رنسانس در قرن شانزدهم میلادی در اروپای غربی آغاز شده و کم‌کم بسط و گسترش یافته به نحوی که اکنون تمام جوامع انسانی را دربر گرفته است. طبیعتاً این تمدن اگرچه محل ظهور اولیه آن اروپای غربی است، اما ریشه در تمدن‌های شرقی به ویژه چین و هند و ایران نیز دارد. یعنی تمدن غربی در خلأ شکل نگرفته و همه تمدن‌ها به نوعی در آن سهم دارند. این نکته را محققان متعدد به ویژه جان هابسون در کتابش «ریشه‌های شرقی تمدن غربی»^{۲۲} به وضوح نشان می‌دهد. او اثبات می‌کند که بدون انتقال دانش و موارث تمدنی شرق به اروپا و غرب، هرگز انقلاب صنعتی و انقلاب علمی معاصر رخ نمی‌داد. به همین دلیل نباید تمدن معاصر را تمدنی متعلق به غرب دانست، این تمدن مانند همه تمدن‌های دیگر به همه بشریت و ملت‌ها تعلق دارد. همین ماهیت انسانی و فرا محلی بودن این تمدن است که امکان و ضرورت معاصریت را فراهم می‌سازد.

معاصر بودگی در اینجا به معنای زیستن، تجربه کردن و تعامل با این بسستر ویژه تمدنی است. به تدریج درباره برخی از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های این تمدن معاصر صحبت خواهیم کرد. ما می‌توانیم معاصریت ایران را به سه وضعیت تاریخی تقسیم کنیم: اول، «وضعیت متقدم» یا آغازین که از زمان فتحعلی‌شاه شروع می‌شود و تا انقلاب سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا می‌کند؛ دوم «وضعیت متأخر» که از زمان انقلاب اسلامی تاکنون است؛ سوم «وضعیت در حال ظهور»، یعنی مجموعه تحولات بالقوه جامعه که طی وضعیت‌های گذشته بدر و نهال اولیه آن‌ها شکل گرفته و استعداد و ظرفیت تحقق آن را ایجاد کرده‌ایم، اما هنوز این ظرفیت‌ها به صورت همگانی و بالفعل آشکار نشده‌اند. «معاصریت در حال ظهور»، آن جریان‌هایی است که به سرعت ما را به آینده پرتاب می‌کنند. در اینجا مجال نیست تا ابعاد و ویژگی‌های هر یک از این وضعیت‌ها را تشریح کنم، اما یادآور می‌شوم که فهم‌پذیر کردن دقیق علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران، مستلزم در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص هر یک از این وضعیت‌هاست. اگر بخواهیم به نحو روشنی علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران را تحلیل کنیم نمی‌توانیم از این علوم نوعی تصور ساده شده، همگن و یکپارچه ارائه سازیم. ضمناً این وضعیت‌ها به معنای ارائه تصویری خطی از تاریخ معاصر ما نیست. به همین دلیل من از به کار بردن واژه دوره برای توضیح موقعیت معاصر ایران عاقدانه اجتناب می‌کنم. این وضعیت‌ها در هم تنیده هستند و تقدم و تأخر آن‌ها تنها در چشم‌انداز تاریخی و بسیار بلندمدت قابل درک است. این وضعیت‌ها هر کدام شکل‌هایی از آگاهی و معرفت را در جامعه ما خلق کرده‌اند. این شکل‌های آگاهی را می‌توان علوم انسانی و اجتماعی ما دانست. این شکل‌های آگاهی ماهیتی «جهان محلی»^{۲۳} دارند و از تعامل و تلفیق «امر جهانی» و «امر محلی» بر ساخته می‌شوند. همچنین این آگاهی‌ها برآیند نوعی دیالکتیک زمان گذشته، حال و آینده

علوم انسانی و اجتماعی صورتی از دانش و آگاهی است و در دنیای معاصر همگام با تحولات ساختاری که این دنیا و جوامع، آن‌ها را تجربه می‌کنند، این صورت‌های دانایی و آگاهی را شکل می‌دهند. از این رو گمان می‌کنم یکی از تعاریف علوم انسانی عبارت است از صورت یا شکلی از ۶۸ دانایی و دانشی که جوامع معاصر این فرم را صورت بندی ۶۹ و خلق کرده‌اند.

این دلیل تمام علوم انسانی را شکلی از جنبش فکری می‌دانم که ویژگی مشترک این علوم در جامعه معاصر نقادی کردن است. ما اگر به سرچشمه‌های علم انسانی در دوره معاصر چه در غرب، چه در ایران، چه در هر جای دیگر دنیا برگردیم این ویژگی «نقاد بودن علم معاصر» را می‌بینیم. منظور از سرچشمه همان دوره آغازین شکل‌گیری مدرنیته و جامعه معاصر است. در اینجا مرور اجمالی بر پارادایم‌های اصلی علوم انسانی معاصر و عملکرد و ماهیت نقادانه آن‌ها می‌کنم.

امروزه ما بخش بزرگی از علم انسانی و اجتماعی را رسماً با نام «نظریه اجتماعی انتقادی»^{۲۸} می‌شناسیم. این نظریه و پارادایم آن ریشه در اندیشه‌های کارل مارکس دارد. مارکسیسم هم ریشه در خوانش انتقادی و گفت‌وگوی بینامتنی با فلسفه‌های پیش از خود به ویژه ایده آلیسم قرن هیجدهمی و نیم اول قرن نوزدهم دارد. مارکسیسم طی قرن بیستم در تمام رشته‌های انسانی و اجتماعی از فلسفه گرفته تا نقد ادبی نفوذ کرد و رد پای محکمی در همه رشته‌ها از خود به جای گذاشت. مارکس و اندیشه‌های او نوعی ارزیابی انتقادی از موقعیت اجتماعی «تضاد طبقاتی» است که مؤلفه ساختاری موجود در جامعه معاصر است. مارکس به ما توضیح می‌دهد که کاپیتالیسم یا سرمایه‌داری چگونه انسان را درگیر تنش‌ها، ناآرامی‌ها، تبعیض‌ها و تضادهای طبقاتی می‌کند. در اینجا قصد ندارم ساز و کار نظریه مارکس را بیان کنم؛ بلکه قصد من این است که بگویم ماهیت اندیشه مارکس فهم‌پذیر کردن واقعیت مسئله‌مند انسان در نظام سرمایه‌داری است.

پارادایم اثباتی» نیز در بستر تاریخی خودش در ابتدا ماهیتی نقادانه داشت. اندیشه «اگوست کنت» - که در حوزه علوم اجتماعی بنیان‌گذار محسوب می‌شود و مکتب اثباتی و نظریه پوزیتیویسم را در ابتدا شکل داد، واکنشی انتقادی به اندیشه‌های تثبیت شده دینی و متافیزیکی و اسطوره‌ای بود. اگرچه امروزه در قرن بیستم و یکم نظریه اثباتی آگوست کنت، نظریه‌ای محافظه‌کار به حساب می‌آید، اما اگر به نیمه اول قرن نوزدهم برگردیم، می‌بینیم که پوزیتیویسم کنت و مکتب اثباتیون یا حتی به قول کنت «دین اثباتی» نوعی توصیف و تحلیل موقعیت مسئله‌مند انسان در آغاز دوره معاصر بود. وجه انتقادی نحله اثباتی در این است که در قرون هیجدهم و نوزدهم، انسان اروپایی با نوعی تنش و موقعیت مسئله‌مند مواجه بود و پارادایم اثباتی بیان یا صورت‌بندی این تنش بود. این پارادایم بخشی از «جنبش فکری»^{۲۹} انسان غربی در مواجهه با موقعیت پیشامعاصر خود است. انسان و جامعه غربی و اروپایی از قرون هفدهم به بعد با تنش‌هایی طی فرآیند تغییر از «موقعیت‌های پیشامعاصر» به «موقعیت‌های معاصر» مواجه می‌شود که نتیجه تحولات فن‌آوری، توسعه شهری و شهرنشینی و تحولات سیاسی یا انقلاب‌های سیاسی بود. در این دوره تغییرات همه جانبه به مرحله‌ای از بالندگی رسیده بود که تغییرات دوره رنسانس آغازگر آن بود و حالا در آغاز قرن نوزدهم این تغییر به بلوغ رسیده است. پارادایم اثباتی کنت در آن موقعیت تاریخی نظریه کاملاً انتقادی بود. یعنی تلاش می‌کرد موقعیت «مسئله‌مندی»^{۳۰} انسان را نسبت به تاریخ خود آشکار کرده و از این موقعیت آشنایی زدایی کند و راهی برای شکل دادن نوعی سامان یا نظم مدرن فراهم سازد.

همچنین در اواخر قرن نوزدهم و دو دهه اول قرن بیستم ما با ظهور «نظریه عقلانیت» و فهم‌پذیر کردن تبعات آن روبه‌رو هستیم. این نظریه به تدریج در قرن بیستم توسعه یافت و به پارادایم دیگری تبدیل شد. نماینده آغازین و شارح آن ماکس وبر اندیشمند آلمانی است. اندیشه‌های «ماکس وبر» را نیز در نظر بگیریم که با «نظریه عقلانیت»، به نوعی تلاش می‌کرد «تنش‌های عقلانی شدن» را آشکار کند که نظام بوروکراسی جدید ایجاد کرده بود یا حتی عقلانی شدن دانش‌ها، عقلانی شدن زندگی شهری و غیره ایجاد می‌کرد. به همین ترتیب می‌توان تمام نظریه‌ها را بررسی و توصیف کرد. منظر نقادی را می‌توان در همه موقعیت‌های تاریخی مشاهده کرد. همان چیزی که «کانت» به آن تأکید داشت. این نقادی، به نوعی فرم است. به این معنا که

«مفهومی ژنریک» یا «نوعی» است. اما در جوامع گوناگون این‌که این نقد چه معنایی دارد، موقعیت مسئله‌مند آن‌ها چه چیزی است، متفاوت خواهد بود و این جامعه است که تعیین‌کننده آن خواهد بود. حال اجازه دهید به دومین «ویژگی شکلی» علوم انسانی معاصر بپردازم. ویژگی شکلی دوم علم انسانی و اجتماعی معاصر، «روشنمندی»^{۳۱} است. می‌دانیم که دکارت فیلسوف عهد رنسانس با نگارش «گفتار در روش درست به کار بردن عقل و جست‌وجوی حقیقت در علوم»، توانست جایگاه روش را در علم تثبیت کند. تا سال‌های ۱۹۶۰ نیز روش همچون اسطوره‌های بلامنازع بر اندیشه مدرن سیطره بی‌چون و چرا داشت. در سال‌های شصت به بعد هست که امثال پل فایرابند «اسطوره روش» را با چالش «ضد روش»^{۳۲} روبه‌رو می‌کنند و گادامر در «حقیقت و روش»^{۳۳} از این سخن می‌گوید که حقیقت لزوماً یا صرفاً از راه روش بدست نمی‌آید و می‌توان و باید انواع حقیقت‌ها و فهم‌ها را در نظر گرفت. علی‌رغم این چالش‌ها، عملاً همچنان روش ویژگی بنیادی علم معاصر است.

«علوم انسانی معاصر» با «علوم انسانی پیشامعاصر» بر اساس نوعی سامان‌دهی روش‌مند آن‌ها از یکدیگر متمایز می‌شوند. اگر ما به همه تاریخ بشر، حداقل تاریخ تمدنی و زندگی اجتماعی سامان یافته آن نگاه کنیم، همیشه اشکالی از آگاهی‌ها درباره انسان‌ها، زندگی و جامعه وجود داشته است. هم در تمدن اسلامی، و هم در سایر تمدن‌های بشری. اما آن چیزی که علم انسانی معاصر به حساب می‌آید و آن را از دانش‌های پیشامعاصر آن جدا می‌کند، روشنمندی آن است. در تمام طول تاریخ چه در ایران و چه در غیر ایران، شاعرانی داشته‌ایم که بزرگ‌ترین متفکران تاریخ بودند. اندیشه‌های فردوسی، مولانا، سعدی، خیام و حافظ در کشور خود ما به تعبیر شایگان «پنج اقلیم حضور»^{۳۴} را شکل داده‌اند و ما همچنان در محضر این بزرگان زیست می‌کنیم. حتی متن‌های پیش از اسلام، پندنامه‌های پیش از اسلام؛ کتاب‌هایی که کتاب‌های ادبی گفته می‌شود مثل کلیله و دمنه و غیره همه انباشته از ایده‌ها و گزاره‌های ارزشمندی درباره انسان، جامعه و تاریخ است. اما در دوره معاصر، دیگر علوم انسانی اجتماعی را شاعران و ادبا و مورخ ادیبان، نمایندگی نمی‌کنند. بلکه فیلسوفان، محققان در رشته‌های تاریخ و جغرافیا، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و رشته‌های دیگر نمایندگی می‌کنند. شایگان هم بر این نکته تأکید می‌کند که ذهنیت ایرانی، در گذشته «ذهنیت اسطوره‌ای» بوده است. البته او معتقد است ما همچنان در این ذهنیت اسطوره‌ای باقی مانده‌ایم. به همین علت است که فردوسی، مولوی و سعدی همچنان بزرگ‌ترین متفکران ما باقی مانده‌اند. به اعتقاد او سیطره و هژمونی این ذهنیت اسطوره‌ای مانع بزرگی در راه ما برای «آزادانه فکر کردن» و «مسئله طرح کردن» است. این که آیا ما هنوز اسطوره‌های می‌اندیشیم یا نه، نیازمند ارزیابی انتقادی است.^{۳۵} گمان می‌کنم ما هم‌زمان هم اسطوره‌های می‌اندیشیم، هم درگیر ذهنیت عقلی و علمی معاصر شده‌ایم. ما در موقعیت پیچیده‌ای هستیم که نمی‌توان گفت فضای حاکم بر اندیشه در ایران امروز، فضایی یکدست، همگن و یکپارچه است. ذهنیت اسطوره‌ای، ذهنیت غالب برای گروه‌هایی از جامعه است، اما ذهنیت عقل‌گرا و علمی نیز در میان گروه‌های دیگر شکل گرفته است. حتی به سختی می‌توان چنین قضاوت کرد که گروه‌های مختلف لزوماً و صرفاً اسطوره‌های می‌اندیشند یا عقلی. در واقعیت، در میان گروه‌های با ذهنیت اسطوره، لحظه‌های عقلی و در میان گروه‌های با ذهنیت عقلی، لحظه‌های اسطوره‌ای وجود دارد. اکنون نمی‌خواهم این بحث را بشکافم، بلکه صرفاً می‌خواهم بگویم می‌توانیم روشنمندی را یکی از ویژگی‌های شکلی اندیشه معاصر بدانیم. از این منظر میان ذهنیت اسطوره‌ای و پیشامعاصر با ذهنیت معاصر تفاوت وجود دارد.

اگر از این نظر نگاه کنیم، چیزی که علم انسانی را هدایت می‌کند «روش» است. روش یعنی شیوه خاصی از طرح پرسش و رسیدگی به آن پرسش؛ شیوه خاصی از پردازش اندیشه که هم به لحاظ فنون انجام تحقیق، هم به لحاظ سبک نگارش و نثری که به کار می‌برد و هم از منظر بنیان‌های معرفت‌شناسانه و فلسفی،

پرسش‌هایی راجع به این که علم چیست و امثال این‌ها، کاملاً متفاوت از علوم انسانی پیشامعاصر خود است. بنابراین دومین ویژگی فرمی علوم انسانی معاصر «روش» آن است.

در نظر داشته باشیم که جامعه و مردم هم در فرایندهای زندگی روزمره معاصرشان از نوعی روش شناسی خاص برای فهم پذیر و زیست پذیر کردن زندگی استفاده می‌کنند. امروزه می‌بینیم که استدلال کردن، حجت آوردن، بحث کردن و مسئله‌مند کردن زندگی به صورت امری همگانی درآمده است. ما اگر چه همچنان شاهد اشکال گوناگونی از حضور اسطوره‌ها و باورهای دینی و متافیزیکی در زندگی مردم هستیم، اما به طور همزمان نوعی بحث عقلی و تلاش برای به چالش کشیدن باورهای اسطوره‌ای‌ای نیز گسترش یافته است. می‌توان گفت نوعی «روش عقل‌گرایی» در جامعه معاصر ما گسترش یافته است. این عقل‌گرایی در میان جامعه و مردم به صورت نوعی «روش شناسی ضمنی» است، در حالی که در بین دانشگاهیان و محققان باید به صورت امری مصرح باشد.

سومین ویژگی در علوم انسانی معاصر عبارت است از مفهوم «بازاندیشی»^{۳۶}، علوم انسانی-اجتماعی به طور ساختاری این وظیفه را برای خود قائل است که دائماً خود را موضوع مطالعه خود قرار بدهد. یعنی تاریخ نه تنها گذشته را مطالعه می‌کند، بلکه خود «علم تاریخ» را هم مطالعه می‌کند. جامعه‌شناسی نه تنها جامعه را مطالعه می‌کند، بلکه «علم جامعه‌شناسی» را هم مطالعه می‌کند. خود آن دانش ایزه خود می‌شود. این بازاندیشی معرفتی در حوزه فلسفه علم، در حوزه معرفت‌شناسی و غیره انجام می‌شود و حتی مهم‌تر از آن، باید گفت این فرآیند بخشی از ساختار پژوهش علمی در دنیای معاصر است. مثالی آشنا را طرح می‌کنم. در رساله‌ها و پایان نامه‌های دانشجویی بخشی با عنوان «پیشینه پژوهش» وجود دارد. یعنی ارزیابی انتقادی اینکه دیگران در زمینه موضوع در دست مطالعه تاکنون چه چیزهایی گفته‌اند. یعنی هر موضوعی را که می‌خواهید کار بکنید، علاوه بر این که باید آن مورد مطالعاتی خود را دنبال بکنید، باید دانش موجود و مرتبط با آن موضوع را هم ارزیابی کنید. معنای این آن است که دانش دائماً خود را از درون بازاندیشی می‌کند. این سومین ویژگی علم معاصر است. علم پیشامعاصر این طور نیست. ممکن است در علم پیشامعاصر مورّخی مثل مسعودی در مقدمه کتاب مروج الذهب خود هشتاد کتاب و غیره را نام می‌برد و می‌گوید کار شده است و دو، سه تا نکته هم درباره این کتاب‌ها می‌گوید؛ اما «بازاندیشی تفصیلی» و به اصطلاح دقیق درباره مطالعات تاریخی انجام نمی‌شود. همچنین در کتاب مشهور «مقدمه»، ابن خلدون جاهایی به گذشتگان خود نقد می‌کند، اما نقد مسعودی یا نقد ابن خلدون، دلخواهی است. آن‌ها می‌توانستند چنین ارزیابی انتقادی را نکنند. بدون چنین ارزیابی انتقادی نیز آثار مسعودی و ابن خلدون پذیرفته بود.

اما در علوم انسانی معاصر، بازاندیشی نوعی فعالیت فکری اختیاری یا دلخواهی نیست؛ به این معنا که ما انتظار داریم هر متن فلسفی یا جامعه‌شناختی یا انسان‌شناختی را که می‌خوانیم، ببینیم چطور حوزه کار خود را ارزیابی کرده است. ما از طریق این پیوندهای «بینامتنی»^{۳۷} و به شیوه کاملاً ارزیابانه و باز اندیشانه، دانش را به جلو می‌بریم. بازاندیشی، به نوعی «نباشت انتقادی»^{۳۸} هم هست. یعنی این که ما از طریق این که «دیدگاه‌های رقیب» را به چالش بکشیم، دیدگاه‌های بعدی را جلو می‌بریم. این سومین «ویژگی فرمی» علم است.

همان طور که در ابتدا اشاره کردم «واقع‌گرایی»^{۳۹} یا واقعیت محوری، ویژگی بنیادی دیگری است که شکل دانش انسانی معاصر را تشکیل می‌دهد. منظورم از واقع‌گرایی مجموعه از ویژگی‌های گوناگون اخلاقی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در این علوم است که نمی‌توان همه آن‌ها را در اینجا دقیق توضیح داد. واژه «انسانی» در عبارت علوم انسانی، صفت بنیادین این علوم است. علوم انسانی، علومی ساخته انسان‌ها، برای انسان‌ها و برآمده از واقعیت زیسته انسان‌هاست. انسانی بودن این علوم را نباید دست کم گرفت. همه علوم اعم از طبیعی یا مهندسی و علوم پایه همه ساخته و پرداخته دست و اندیشه و زبان انسان هستند، اما ما به آن‌ها علوم

انسانی نمی‌گوییم. علوم انسانی هم انسان را موضوع خود قرار داده‌اند و هم این که این علوم آرمان و رسالت انسانی و اخلاقی برای بهبود زندگی انسان بر عهده دارند. در عین حال این علوم خود را عهده‌دار رسالت دینی نمی‌دانند و قرار نیست جای دین در جهان را پر کنند. علوم انسانی اجتماعی، ماهیتاً علوم پیوند خورده به زمینه و جامعه و انسان معاصر است. این ویژگی را می‌توان واقع‌محوری دانست. علوم انسانی و اجتماعی برآیند گفت‌وگوی جمعی انسان‌ها درباره موقعیت کنونی خود در جامعه و تاریخ است. این علوم نوعی آگاهی انسان ساخت است و نه «معرفت مقدس» که خداوند و ادیان آن را به انسان‌ها اعطا کرده‌اند. این علوم اساس ملکوتی یا آسمانی ندارند. علم انسانی-اجتماعی ماهیتاً خود را متعهد به «واقعیت انسانی» و «واقعیت اجتماعی» می‌داند. به بیان دیگر علم انسانی اجتماعی معاصر بر مبنای تلاش برای شناختن و برساختن واقعیت اجتماعی، امر اجتماعی و امر انسانی، خود را جلو می‌برد. ممکن است که در برساختن واقعیت‌های اجتماعی با مذهب هم، هم‌سویی یا تعارض پیدا بکنند. ولی ویژگی اصلی صوری این علم، داعیه آن یا ماهیت آن از نظر پیوند خوردن آن به امر انسانی و امر اجتماعی «آن‌گونه که هست» و نه لزوماً «آن‌گونه که باید باشد» است. اگر چه این‌جا «باید‌ها» دخالت دارند، اشکالی از باید‌ها را ایجاد می‌کنند. این چهار ویژگی است که فکر می‌کنم راجع به فرم، می‌توانیم برای علوم انسانی در نظر بگیریم.

این چهار ویژگی که اجمالاً شرح دادم (نقادی، روش‌مندی، بازاندیشی، واقع‌گرایی) را در نظر بگیرید که شکل دهنده فرم «سازه علوم انسانی معاصر» است. این چهار ویژگی در معرفت‌های انسانی و اجتماعی پیشامعاصر به صورت همزمان نبوده است. به همین دلیل ما مفهوم علوم انسانی را به صورت مفهومی معاصر می‌دانیم. در دانش‌های پیشامعاصر برخی از این ویژگی‌های چهارگانه وجود داشت، اما نه به صورت همزمان و یکپارچه. جامعه معاصر یا هم‌عصر ما نوعی علم را ایجاد کرده و می‌خواهد به کمک این نوع علم خود را جلو ببرد، حرکت دهد و پویا کند. چگونگی پیوند جامعه معاصر با آگاهی یا وجدان، خودش موضوع بسیار مهمی است. از این زاویه دید، علم انسانی-اجتماعی «وجدان جامعه معاصر» و «فرم آگاهی معاصر» است. هر جامعه‌ای به مقداری که معاصریت آن بسط پیدا می‌کند، به همان نسبت این فرم آگاهی هم در آن جامعه بسط پیدا می‌کند؛ یا بهتر بگوییم پیوندی «اصیل»^{۴۰} بین این فرم آگاهی با این معاصریت تحقق پیدا می‌کند. منظور از «اصیل» این نیست که این نوع آگاهی ارزشمند، استعلائی یا نجیب یا دارای تبار و پیشینه است، بلکه منظور از اصیل، «کارکردی» بودن آن است. یعنی این که هر چیزی که بتواند به «لحاظ وجودی» اثربخشی واقعی داشته یا با منطق و مقتضیات درون بود خود، سازگار شود، آن پدیده اصیل است و هر چیزی که این اتفاق برای آن نیفتد، اصیل نیست. با همین مفهوم اصالت می‌توانیم پیوند علوم انسانی با جامعه معاصر را هم توضیح دهیم؛ این که علم انسانی-اجتماعی وقتی وجود دارد که آن ویژگی‌های صوری علوم انسانی با ویژگی‌های محتوایی جامعه، پیوند ارگانیک و کارکردی برقرار کند. یعنی چه؟ یعنی این که جامعه‌شناسی، فلسفه، مطالعات ادبی، اقتصاد، علوم سیاسی و دیگر دانش‌ها بتوانند در درون هر جامعه‌ای، تفکر انتقادی را در آنجا ایجاد بکنند، وجدان آن جامعه بشوند، زبان مفهومی برای توصیف آن جامعه را ایجاد بکنند و موقعیت مسئله‌مند جامعه و انسان را توضیح بدهند.

علوم انسانی به مثابه فرم آگاهی جامعه معاصر، معیار یا محکی از هم‌عصری یا معاصریت هم است. هر جامعه‌ای به آن مقدار در مسیر هم‌عصری خود جلو رفته یا هم‌عصری خود را برساخته یا غنی‌تر کرده است که این آگاهی یا وجدان خود را هم بیشتر بسط داده باشد یا نسبت به خود آگاه‌تر شده باشد. به همین دلیل مثلاً «ماکس وبر» می‌گفت ویژگی جامعه مدرن، «افسون‌زدایی» است. چه چیزی آن را افسون‌زدایی می‌کند؟ علم انسانی اجتماعی، آگاهی که ما از این راه به دست می‌آوریم و البته فن‌آوری‌هایی که از این علوم و علوم دیگر هم به دست می‌آید و شکل می‌گیرد. پس میزان و نوع توسعه معاصریت به توسعه علوم انسانی بستگی دارد و توسعه علوم انسانی بیان‌کننده رشد و توسعه هم‌عصری است.

علوم انسانی و اجتماعی نوعی صورت آگاهی است که از درون «تمدن معاصر» برخاسته و با گسترش این تمدن به تمام جوامع، این تمدن صورت‌های ویژه محلی و تاریخی خود را شکل داده است و طبیعتاً متناسب با این صورت‌های متنوع تمدنی، صورت‌های متنوع آگاهی و علم معاصر نیز ظاهر شده است.

معتقد هستیم که ما شکلی از آگاهی معاصر را خلق کرده‌ایم. منتها این آگاهی معاصر ما با تجربه تجدّد ما هم‌خوانی و هم‌سویی دارد. یعنی آن فرم با این محتوا بر می‌شود. چون آن فرم، ویژگی‌ها است و همیشه هم همین‌طور است و در جوامع دیگر هم همین‌طور خواهد بود.

بعضی از نظریه‌پردازان مثلاً آیزنشتات^{۴۶} در ۱۹۶۰ ایده «مدرنیته‌های چندگانه»^{۴۷} را ارائه کرد. این که مدرنیته در انگلستان با آمریکا، آلمان یا فرانسه، هند یا اروپا، آمریکای لاتین با آسیا و آسیا با آمریکا و آفریقا تفاوت می‌کند. به اعتقاد آیزنشتات مدرنیته در جوامع اروپایی آغاز شد اما در سایر جوامع به شیوه‌های کاملاً متفاوت صورت‌بندی‌های تازه‌ای پیدا کرد. مدرنیته اروپایی تنها یکی از گونه‌های مدرنیته است و نه تنها شکل مدرنیته. بنابر این، گمان می‌کنم بهتر است ما بجای مفهوم مدرنیته بگوییم معاصریت، زیرا این مفهوم لزوماً بیان‌کننده تجربه اروپایی نیست. در همه جوامع شکل‌هایی از معاصریت وجود دارد. هر جامعه‌ای هم اسم خود را به این معاصریت می‌دهد. ما در ایران اسم این معاصریت را «تجدّد» گذاشتیم. جمشید بهنام در کتاب «ایرانیان و اندیشه تجدّد»^{۴۸} توضیح می‌دهد که تجدّد به معنای مدرنیته نیست، به معنای جدید شدن است. جدید شدن به معنای معاصر شدن، هم عصر شدن است. من اسم آن را «امروزی شدن» گذاشتم.

بنابراین سؤال بنیادی که اینجا وجود دارد این است که آیا این جامعه امروزی شده یا متجدّد، فرم آگاهی خود را دارد یا ندارد؟ آیا توانسته است این فرم آگاهی را به شیوه خاصی خلق بکند یا نه؟ پاسخ من این است: اولاً به لحاظ فرم نمی‌تواند متفاوت از فرم آگاهی باشد که در اروپا یا هر جای دیگری شکل گرفته است. هر جایی که بسوی معاصریت می‌رود، به سمت خلق آن فرم هم می‌رود. اما این که محتوای آن چگونه می‌شود، این نیاز به ارزیابی دقیق تجربه تجدّد و تجربه تاریخ خود ما دارد.

علوم انسانی هم مثل دین، هنر یا هر چیز دیگری نوعی فرم است. حال باید محتوای آن مشخص شود. از نظر من ما هنوز این توانایی را پیدا نکرده‌ایم که صورت‌بندی دقیقی از تجربه پیوند بین فرم و محتوای جامعه خود را در زمینه آگاهی و علوم انسانی ارائه کنیم. ناتوانی ما از ارائه صورت‌بندی از نحوه پیوند فرم و محتوای علوم انسانی با جامعه باعث شده است که بعضاً گمان کنیم که اصلاً علوم انسانی نداریم یا در موقعیت «امتناع اندیشه» هستیم یا ایده‌های دیگر که اشاره کردم.^{۴۹} ما اصلاً علوم انسانی نداریم. همان‌طور که اشاره کردم سید جواد طباطبایی این موضوع را به گونه‌ای دیگر صورت‌بندی می‌کند و از مفهوم امتناع صحبت می‌کند.

نگاه من، این نیست. از منظر کسی که انسان‌شناسی یا مردم‌شناسی کار می‌کند، نمی‌توانم بپذیرم که جامعه‌ای شکلی از معاصریت را تجربه کند اما نسبت به فرم آگاهی خود یعنی علوم انسانی اجتماعی معاصر بی‌توجه باشد یا هیچ‌گونه «ربط اجتماعی» یا معرفتی بین خود با آن فرم و این محتوا برقرار نکند. منطقاً اگر معاصریت رخ داده است، پس آن فرم آگاهی هم به شیوه خاصی باید با این محتوا پیوند برقرار کرده باشد. آن چیزی که علوم انسانی را در هر جامعه‌ای تحقق می‌بخشد، همین «شیوه پیوند فرم و محتوا» است که می‌خواهم توضیح دهم.

در کتاب «ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران: انسان‌شناسی، سیاست و جامعه در قرن بیستم»^{۵۰} رشته انسان‌شناسی در ایران معاصر یعنی رشته مردم‌شناسی یا به عبارتی مطالعات فولکلور فرهنگ مردم، مطالعات عشایری و مطالعات روستایی، را بحث کرده‌ام و پیوند آن را با جامعه ایران نشان داده‌ام و سعی کرده‌ام آن پیوند را ارزیابی کنم و نشان دهم نوعی «پیوند گفتمانی» یا «ربط گفتمانی» بین این مطالعات با جامعه وجود دارد. نشان داده‌ام که انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی با شکل‌گیری مطالعات عشایر، مطالعات فرهنگ مردم فولکلور و مطالعات روستایی پیوند دارد. اگر این انقلاب و این تغییر رخ نمی‌داد ما امکان توجه کردن یا برساختن ایزه‌های شناسایی به نام روستا، عشایر و فولکلور پیدا نمی‌کردیم. منتها این ربط بیش از آن که نوعی ربط ایپستمولوژیک یا معرفتی باشد، یک نوع ربط گفتمانی

حال به سراغ جامعه ایران بیاوریم، ببینیم که از این زاویه، علوم انسانی-اجتماعی ایرانی یعنی چه؟ با جامعه ایران چه پیوندی دارد؟ در زمینه جامعه ما حداقل در دوره معاصر اتفاق نظری وجود ندارد. این که این جامعه، همان جامعه پیشامعاصر است که فقط ظواهر مادی آن عوض شده است، این یک دیدگاه است. آن‌ها می‌گویند سیاست‌های نوسازی که دولت‌های قاجار و بعد پهلوی و جمهوری اسلامی تحقق بخشیدند تنها توانسته است وجوه عینی و مادی جامعه را دگرگون کنند اما وجوه درونی و ذهنی جامعه تغییر نکرده است. معنای این حرف این است که این جامعه فاقد علوم انسانی است. چون سلیس‌چکتیوئه^{۴۲} شکل نگرفته و ذهن جامعه هنوز تغییر نکرده است. این دیدگاه همان ایده «جامعه در حال گذار»^{۴۳} است؛ براساس این دیدگاه ما داریم از سنت عبور می‌کنیم ولی هنوز به دنیای مدرن نرسیده‌ایم و معلق هستیم. این حرف بیشتر عوامانه است تا واقعاً سنجیده و حساب شده باشد. مگر امکان دارد جامعه‌ای صد سال یا دوستانه سال معلق باشد؟ و به لحاظ تاریخی، جامعه‌ای در تاریخ معلق سیر بکند؟ مگر می‌شود میلیون‌ها انسان در این دنیای عظیم، همین‌طور بین دو تا چیز معلق بمانند.

از این دیدگاه ما اصلاً علوم انسانی نداریم، چون که در ایران اتفاقی نیفتاده است. ما وضعیت آشفته و «آنمیک» داریم که این وضعیت آشفته، یا تعبیری که «داریوش شایگان» به کار می‌گیرد با نوعی «اسکیزوفرنی» روبه‌رویم، نوعی جنون، یا آشفستگی و آشوب ذهنی و از این ذهن آشوب زده چیزی در نمی‌آید. همچنین گروهی معتقدند که چون تغییرات جامعه ما مبتنی بر تغییرات عمدتاً سیاسی بوده است، نه اجتماعی، در نتیجه فقط ایدئولوژی‌ها در دوره معاصر ما شکل گرفتند. از جمله سید جواد طباطبایی درباره کل علوم انسانی اجتماعی می‌گوید: آن‌ها «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه» هستند، معرفت نیستند و ویژگی‌های فرمی دانش را ندارند. در نتیجه ما هنوز در شرایط و موقعیت اندیشیدن قرار نداریم و در وضعیت امتناع هستیم. البته سید جواد طباطبایی سعی دارد براساس «نظریه ایرانشهری» خود، راهی باز کند، تا اندیشه سیاسی باز بشود. بر این اساس در ایران معاصر شکل‌گیری علوم انسانی امکان‌پذیر نیست، فقط ایدئولوژی امکان‌پذیر است. در درون این ایدئولوژی‌ها البته ادعاهای متفاوتی وجود دارد. مثلاً اسلام‌گرایان یا سنت‌گرایان و غیره توضیح می‌دهند که ما می‌توانیم بر پایه اسلام و سنت اشکالی از آگاهی‌های معاصر را خلق بکنیم یا بومی‌گرایان به شکل دیگر همین ادعا را طرح می‌کنند.

در برخی کتاب‌های همچون «تجربه تجدّد»^{۴۴}، «تاریخ فرهنگی ایران مدرن»^{۴۵} و برخی مقالات نشان داده‌ام که طبیعتاً این اعتقاد را ندارم که جامعه و علوم انسانی ایران در مسیر امتناع یا معلق است یا اسکیزوفرنی دارد یا تولید ایدئولوژی‌ها است.

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ در علوم انسانی معاصر، بازاندیشی نوعی فعالیت فکری اختیاری یا دلخواهی نیست؛ به این معنا که ما انتظار داریم هر متن فلسفی یا جامعه‌شناختی یا انسان‌شناختی را که می‌خوانیم، ببینیم چطور حوزه کار خود را ارزیابی کرده است.
- ▶ ما از طریق این پیوندهای «بینامتنی» و به شیوه کاملاً ارزیابانه و بازاندیشانه، دانش را به جلو می‌بریم. بازاندیشی، به نوعی «تابش انتقادی» هم است. یعنی این که ما از طریق این که «دیدگاه‌های رقیب» را به چالش بکشیم، دیدگاه‌های بعدی را جلو می‌بریم. این سومین «ویژگی فرمی» علم است.
- ▶ واقع‌گرایان یا واقعیت‌محوری، ویژگی بنیادی دیگری است که شکل دانش انسانی معاصر را تشکیل می‌دهد. واقع‌گرایان مجموعه‌ای از ویژگی‌های گوناگون اخلاقی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در این علوم است که نمی‌توان همه آن‌ها را دقیق توضیح داد.

و سیاسی است. البته بعضی از اندیشمندان مثل «میشل فوکو» در کتاب «نظم اشیاء»^{۵۲} نشان داده است تجربه غرب هم همین است. در تجربه غرب آن چیزی که علوم انسانی یا انسان را ایزه شناخت برای غرب کرد، گفتمان، رژیم حقیقت و روابط قدرتی بود که در جامعه جدید شکل گرفته بود، این مجال را فراهم کرد تا ما بتوانیم به انسان به مثابه ایزه شناسا و البته فاعل شناسا توجه کنیم.

حال به سراغ این بحث بیایم که پیوند جامعه ایران با علوم انسانی را با توجه به آن ویژگی‌های فرمی که گفتیم، چطور بوده است؟ آیا ما این فرم را داشتیم؟ و چطور این فرم را در ایران تجربه کردیم؟ اول از ویژگی نقادی شروع می‌کنیم؛ ما اگر نقادی را به معنای فوکویی آن بفهمیم، نقد یعنی چه؟ ارزیابی انتقادی چیست؟ فکر می‌کنم نقد در علوم انسانی چیزی نیست جز همان‌طور که اشاره کردم - «فهم موقعیت مسئله‌مند انسان» این کار، نقادی می‌شود. یعنی نشان دادن تعارض و چالش. فوکو گاهی اوقات مفهوم اندیشه را هم به جای نقد به کار می‌گیرد. گاهی اوقات هم مفهوم تجربه را به کار می‌گیرد. یعنی تجربه، اندیشه و نقد، گویی به نحوی شبیه به هم هستند. به این معنا که جامعه وقتی که درباره آن چیزی که تا به حال به طور طبیعی پشت سر گذاشته است، به طور ناخودآگاه از آن‌ها عبور می‌کرده است، پس آن‌ها دیگر تجربه نیستند، اندیشه نیستند، آن‌ها نقد نیستند، چون انکار نیستند. عادت‌های تاریخی است که می‌آید و می‌رود و ما در آن‌ها تنفس می‌کنیم، بزرگ می‌شویم و در آن‌ها زیست می‌کنیم. مثلاً نحوه پیوند روابط مرد و زن را در نظر بگیرد. تا زمانی که امری غریزی آن‌گونه که در حیوانات و جانداران صورت می‌گیرد، انجام می‌شود، امری تجربی و اندیشه‌ای نیست؛ چون عملی است که گویی بر اساس ساختار فیزیولوژیک اتفاق می‌افتد. اما آن جایی به ایزه دانش که روان‌شناسان، پزشکان، محققان الهیات، سیاستمداران و مهم‌تر از آن مردم عادی در زندگی روزمره درباره آن صحبت می‌کنند و نوعی گفتار درباره آن شکل می‌گیرد، دیگر غریزه یا عمل طبیعی نیست، بلکه موضوع شناسایی است؛ اینجا دیگر تبدیل به اندیشه می‌شود. یعنی ما با آن مسئله پیدا کردیم، چون تا زمانی که به طور غریزی اتفاق می‌افتاد، تمام می‌شد، ما با آن مسئله نداشتیم.

مثال دیگر، تنبیه کردن است. در جامعه ما مانند بسیاری از جوامع برای مدتی طولانی زنان و کودکان را کتک می‌زدند؛ با عناوینی چون تربیت کردن، افراد را تنبیه می‌کردیم و در نظر ما هیچ مشکلی هم نبود. زنان و کودکان و جامعه هم این تنبیه را می‌پذیرفتند. آن‌ها اصلاً به آن فکر نمی‌کردند که بپذیرند یا نپذیرند؛ تنبیه برای آن‌ها مثل غذا خوردن یا مثل نفس کشیدن بود. آن لحظه‌ای که تنبیه کودک تبدیل به خشونت علیه کودکان شد و تنبیه زنان، خشونت علیه زنان و خشونت خانگی شد، به دنبال آن لحظه بود که این موضوع برای جامعه ما به مسئله تبدیل شد؛ این مسئله که این تفکر که برای تربیت کودکان را تنبیه کنیم از کجا آمده است؟ دین درباره آن چه می‌گوید؟ علم در مورد آن چه راه حلی دارد؟ و در پی آن نظام حقوقی ایجاد شد تا آن را کنترل کند و غیره. بنابراین در این وضعیت است که «اندیشه» پدید می‌آید؛ یعنی جامعه تأمل می‌کند و چیزی که تا به حال به طور طبیعی انجام می‌داده از آن فاصله می‌گیرد و نسبت به آن «حساس» می‌شود و آن را به «ایزه دانش» یا آگاهی خود تبدیل می‌کند؛ یا به تعبیر «پیتر برگر» و «توماس لوکمان» در کتاب «ساخت اجتماعی واقعیت»^{۵۳} آنجاست که «زندگی روزمره» به شناسایی تبدیل می‌شود، دانش می‌شود و به همین تعبیر «فاکت» یا «واقعیت» همین است، یعنی آن چیزی که ما در زندگی روزمره به آگاهی تبدیل می‌کنیم و همان هم اتفاقاً زندگی را شکل می‌دهد، پس «نقد» هم همین است. «تجربه» هم به این نوع موارد اطلاق می‌شود. به همه مواجهه‌های ما در زندگی، تجربه نمی‌گوییم. آن دسته مواجهه‌هایی که آن را تفسیر می‌کنیم و با آن فاصله می‌گیریم و آن را به «ایزه شناخت» تبدیل می‌کنیم، آن‌ها می‌شود تجربه ما، نه هر چیزی؛ خیلی اتفاق‌ها برای ما در شبانه روز می‌افتد، بعضی از آن‌ها «تجربه» می‌شوند و اغلب آن‌ها هیچ تجربه‌ای را شکل نمی‌دهند.

در ایران معاصر چه اتفاقی افتاده است؟ آیا ما با اندیشه و تجربه و نقادی روبه‌رو

بوده‌ایم یا نه؟ بله روبه‌رو بوده‌ایم. مجتبی یاور در کتاب «بازشناسی حکمرانی و تغییر: در ایران سده نوزدهم»^{۵۴} نشان می‌دهد که «گفتمان تغییر» در ایران معاصر نه از دوره ناصرالدین شاه که از دوره فتحعلی شاه شروع شد و در این گفتمان تغییر، ما شروع به «تجربه کردن» این جهان کردیم. یعنی تفسیر کردن مواجهه‌های خود در فرآیندهای زندگی. این گفتمان تغییر، خصلت انباشتی داشته است؛ یعنی دائماً اتفاق‌هایی می‌افتاد و در نتیجه این اتفاقات هر روز «حساسیت» ما نسبت به زندگی و فرایندهای آن بیشتر می‌شد. گویی از همان دوره فتحعلی شاه تا به امروز «گیرنده‌های ما» روز به روز حساس‌تر می‌شوند. تمام داستان دوره معاصر و معاصریت و داستان علوم انسانی همین «حساس تر شدن»، «هوشیار تر شدن»، و در نتیجه «بازندیشی کردن»^{۵۵} درباره مواجهه‌های ما با زندگی است. البته مجتبی یاور در کتاب خود همین تغییر در ایران در سده نوزدهم را توضیح می‌دهد که خود فتحعلی شاه بعد محمد شاه و بعد می‌رسد به ناصرالدین شاه تا پهلوی که آن‌ها بیشتر از حتی مردم عادی «دغدغه تغییر» را داشتند. اگرچه در این تغییر تناقض هم بود. یعنی این پادشاهان از یک نظر محافظه‌کار بودند، از یک نظر هم خواهان تغییر بودند. چون آن‌ها می‌دیدند تغییر، بنیان سیاسی خود آن‌ها را متزلزل می‌کند، ولی از یک طرف دیگر رؤیا و «تخیل تغییر» را داشتند؛ برای تغییری که پادشاهان مورد نظر داشتند و بعد نخبگان سیاسی و بعد نخبگان فکری و فرهنگی، نهادهای جدیدی مدام به وجود می‌آمد و فن‌آوری‌ها و تکنولوژی‌ها در جامعه گسترش پیدا می‌کرد؛ و انرژی‌ها و منابع جدید انرژی به وجود می‌آمد. از جمله این مؤسسات، شکل‌گیری مدرسه دارالفنون و بعد دانشسرای عالی و مدرسه علوم سیاسی و مدارس جدید بود، و صدها و هزاران چیز دیگر.

علوم انسانی از درون این «هم‌افزایی دانش» که نخبگان سیاسی و فکری از یک طرف و از طرف دیگر در زندگی روزمره، مردم با آن روبه‌رو بودند شکل می‌گرفت که حالت مکتوب و مدون این دانش در قالب کتاب‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و حتی از زمانی که عکاسی آمد - یعنی ۱۸۳۱ به بعد- در قالب عکس‌ها و بعداً در سال‌های ۱۲۹۰ به بعد که دوربین فیلم‌برداری آمد در قالب فیلم‌ها و بعد رادیو و همین‌طور تلویزیون و غیره این دانش عینی شد و صورت مادی پیدا کرد. می‌خواهم بگویم «نقادی کردن» در جامعه ایران شکل گرفت. آن فرم آگاهی انتقادی در جامعه ما آمد و باعث شد که در «موقعیت زندگی روزمره» پرسش‌های مهمی در ذهن مردم شکل بگیرد و شکلی از دانش به وجود بیاید؛ و هم این «آگاهی روزمره» (به تعبیر برگر و لوکمان)، این دانش در قالب رمان، طنز، گزارش روزنامه‌ای، تاریخ‌نویسی و اشکال دیگر و قالب‌های دیگر بیانی تبلور پیدا کند.

البته این که آیا ما این نقادی را به صورت مکتب یا نظریه‌ای در آورده باشیم یا نه؟! به اعتقاد من این آنجایی است که مناقشه شروع می‌شود. از نظر من نباید به این شیوه تحلیل درباره علوم انسانی هم بیش از حد اهمیت داد. ما نباید علوم انسانی را محدود به این کنیم که تا چه میزان نظریه ساخته‌ایم، نظریه‌هایی که در جایی ثبت شده یا به صورت کتاب و مقاله انتشار یافته است. علوم انسانی می‌تواند کتاب یا مقاله هم باشد، علوم انسانی معاصر می‌تواند در درون نهاد دانشگاه و به صورت رشته دانشگاهی توسعه یابد اما در عین حال علوم انسانی می‌تواند به صورت نوعی «آگاهی انسانی جمعی» باشد که در روح و روان جامعه و در حیات عادی مردم در زندگی روزمره آن‌ها جریان دارد. تحولاتی که در جامعه معاصر ما رخ داده است و نوعی فرهیختگی معاصر را شکل داده و به صورت آداب و آیین زیست شهری در روح و روان شهروندان رسوب یافته و رسوخ کرده است، حاصل نوعی علم انسانی معاصر است. ما نمی‌توانیم واقعیت آشکار کنونی که انسان ایرانی امروز زیست شهری دارد و از ابعاد گوناگون سلامتی، طول عمر، خلاقیت و شعور اجتماعی معاصر برخوردار شده است، این‌ها را نادیده بگیریم. نوبرت الیاس در کتاب «دریاب فرایند تمدن» نشان می‌دهد که انسان معاصر توانسته است نوعی خویشترداری را تجربه کند و از بروز و ظهور اشکالی از خشم و قدرت خود اجتناب ورزد و نوعی کنترل بر نفس را بسازد. در ایران امروزی نیز اگرچه اشکال بسیار گسترده‌ای از خشونت‌ها،

علوم انسانی معاصر، مجموعه آگاهی‌های ما درباره موقعیت معاصر ماست که به شیوه ای جمعی و با مشارکت همگان و از درون تجربه زیسته گروه‌ها، اقوام، اجتماعات و طی فرایند زیست پذیر کردن حیات و زندگی روزمره تحقق پیدا می‌کند؛ این آگاهی در قالب‌های گوناگون هنری، ادبی، دانشگاهی و حتی دانش قومی یا عامه بروز و ظهور می‌یابد.

انتقادی روشمند و بازاندیشانه و واقع محور را شکل دهیم؟ در میان دانشگاهیان امروزه بر سر این موضوع مناقشه وجود دارد. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت پرهیز از تقلیل گرایی یا فروکاستن علوم انسانی به «نظریه رسمی» یا دیدگاه‌های شکل گرفته در رشته‌ای دانشگاهی است.

علوم انسانی معاصر، مجموعه آگاهی‌های ما درباره موقعیت معاصر ماست که به شیوه ای جمعی و با مشارکت همگان و از درون تجربه زیسته گروه‌ها، اقوام، اجتماعات و طی فرایند زیست پذیر کردن حیات و زندگی روزمره تحقق پیدا می‌کند؛ این آگاهی در قالب‌های گوناگون هنری، ادبی، دانشگاهی و حتی دانش قومی یا عامه بروز و ظهور می‌یابد. علوم انسانی در این معنای عام و موسع، حاصل تجربه کردن، نقادی، بازاندیشی و تأمل همه جانبه درباره خود، جهان و معرفت ما نسبت جهان است. جامعه معاصر ما از این دیدگاه درگیر بر ساختن و دوباره ساختن‌های مکرر آگاهی‌های انسانی خود بوده است. ما برای فهم پذیر کردن این آگاهی انسانی باید «سازوکارهای شناختی»، «الگوهای فرهنگی حاکم بر شناخت»، و چگونگی مواجهه بازاندیشانه ما در فرایندهای امروزی شدن جامعه ایران را توصیف و تحلیل کنیم. رویکرد پدیدارشناسانه جامعه‌شناسی معرفت که پیتر برگر و توماس لوکمان در کتاب «ساخت اجتماعی معرفت» ارائه کرده‌اند، یکی از مناسب‌ترین رویکردها برای شناسایی موقعیت علوم انسانی و اجتماعی در ایران است. یکی از پیشرفت‌ها در زمینه علوم انسانی در ایران امروز، دسترسی محققان ما به این رویکردهاست. برای روشن شدن بحث در اینجا به مطالعه‌ای که بر مبنای نظریه برگر و لوکمان شده است اشاره می‌کنم.

رحیم محمدی جامعه‌شناس ایرانی در کتاب «تجدد ایرانی» تلاش کرده است تا شکل‌گیری و تحول آگاهی در ایران معاصر را نشان دهد. او نشان می‌دهد که آگاهی معاصر در ایران تکوین یافته و صورت‌های گوناگون این آگاهی را نشان می‌دهد. او معتقد است موتور پویایی‌ها و تغییرات در جامعه ایران چیزی است که او به آن «دیالکتیک ذهنی» می‌گوید. معنای آن این است که جامعه ایران، به عنوان یکی از باستانی‌ترین کشورهای جهان که تاریخ کهنی دارد و این تاریخ در دوره معاصر شکلی از آگاهی را ایجاد کرده و میراث فرهنگی و میراث معنایی را به وجود آورده است که این آگاهی نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی کنار گذاشته شود، هیچ تحولی نمی‌تواند بیاید بگوید ما باید برای معاصر شدن این آگاهی را کنار بگذاریم. آن آگاهی پاره‌ای از وجود ماست. با همه ویژگی‌هایی که دارد. درست مثل این است که وقتی می‌خواهیم از ایران صحبت بکنیم، دماوند و البرز و دریای خزر را هم باید در نظر بگیریم. نمی‌توانیم ایرانی را بدون این موارد در نظر بگیریم. انسان ایرانی نمی‌توانسته مجموعه نیروها و مؤلفه‌های سازنده تاریخی و اجتماعی‌اش را کنار بگذارد و به آن نیندیشد. از اینرو، انسان ایرانی لاجرم در «موقعیت معاصر» خود نوعی «گفت‌گوی دایمی» میان خود معاصر و میراث و تاریخ و فرهنگ خاص خود را داشته است. به همین دلیل از دیدگاه محمدی در ایران معاصر نوعی دیالکتیک ذهنی وجود دارد که طی آن نوعی «گفت‌گوی درونی» را در او شکل داده است. در دوره معاصر، موقعیت جدیدی با تکنولوژی‌ها، پیوندهای جهانی، معادلات سیاسی و ویژگی‌های اجتماعی خاص برای انسان ایرانی به وجود آمده است. مثلاً فرض کنید که پزشکی جدید امکان افزایش جمعیت را ایجاد می‌کند. پس تراکم جمعیت شکل می‌گیرد؛ جامعه‌ای که در سال ۱۲۸۰ نه میلیون نفر جمعیت داشت حالا در سال ۱۳۹۷ هشتاد و دو میلیون نفر جمعیت دارد. تراکم جمعیت به تعبیر دور کیم، نوعی تراکم اخلاقی و تراکم روابط و پیوندها را ایجاد می‌کند و در نتیجه این تراکم، ماهیت جامعه عوض می‌شود. این موقعیت جمعیتی لاجرم ما را به اندیشه وامی‌دارد. در فرایند این اندیشیدن تمام باورهای پیشینی ما درباره جمعیت و جامعه حاضر می‌شوند و به طور خودآگاه و ناخودآگاه میان موقعیت کنونی و «میراث رسوب یافته تاریخی» در اینجا گفت‌وگویی شکل می‌گیرد. گسترش شهرها و صنعت و شکل‌گیری دیوانسالاری جدید هم مانند جمعیت ما را لاجرم به گفت‌وگویی دیالکتیکی میان امر حاضر و میراث رسوب یافته فرا می‌خواند. پویایی فرهنگ از درون

بایهنجاری‌ها و بی‌نظمی‌ها در سراسر جامعه ما وجود دارد اما واقعیت اینست که ما در مسیر فرایند مدنیت معاصر و شهری شده قرار گرفته‌ایم و نوعی فرهیختگی، خوب‌ستنداری و بلوغ اجتماعی نیز در جامعه ظاهر شده است. گسترش نهادهای آموزشی، آموزش عالی و رسانه‌ها و همچنین گسترش مبادلات میان فرهنگی و جهانی شدن، موجب شکل‌گیری و توسعه این فرهیختگی شده است. این تحول را می‌توان به نوعی محصول یا برآیند بالندگی علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایران نیز دانست.

علوم انسانی یا آگاهی انسانی معاصر ایرانی را در عین حال می‌توان در تحولات جامعه که به صورت نهادهای گوناگون و مؤسسات اجتماعی نیز تبلور یافته و عمل می‌کند و نوعی آگاهی نهادی شده است مشاهده و ارزیابی کرد. سیاست، اقتصاد و سازمان‌ها و دیوانسالاری، همه این‌ها اشکالی از آگاهی انسانی معاصر هستند و در نتیجه تکوین و توسعه اشکالی از علوم انسانی امکان تحقق آن‌ها میسر شده است. ما معمولاً در هنگام تحلیل علوم پزشکی و مهندسی یا علوم طبیعی این واقعیت را در نظر می‌گیریم که این علوم را براساس محصولات، خدمات و فناوری‌های برآمده از این علوم شناسایی و ارزیابی می‌کنیم اما هنگام تحلیل و ارزیابی علوم انسانی به محصولات و فناوری‌های برآمده از این علوم توجه کمی داریم. علوم انسانی چیزی نیست جز همین مجموعه مفاهیمی که ما امروز به کمک آن‌ها درباره زندگی و تجربه‌های زیسته‌مان سخن می‌گوییم، مفاهیمی مانند مجلس، قانون، انتخابات، شهروندی، حقوق، حقوق بشر، بوروکراسی، مردم‌سالاری، مطبوعات، رسانه، اقتصاد، بهره‌وری، کارآفرینی، تورم، توسعه، رشد، انقلاب، مشروطیت، تجدد، شهر، کارمند، آموزش، تئاتر، شعر نو، آزادی، جمهوری، فناوری، استقلال، برنامه ریزی، سازمان، اداره، حقوق ماهیانه، بیمه، مالیات، و هزاران واژه و مفهوم دیگر همه اینها «زبان معاصر» و «گفتمان عمومی» ما را شکل داده‌اند. این‌ها میوه‌های درخت علوم انسانی معاصر ما هستند. البته برخی محققان مانند ماشاءالله آجودانی در کتاب مشروطه ایرانی استدلال می‌کنند که این زبان روشن و دقیق نیست و کژتابی‌های مخربی داشته و دارد. حتی اگر این نقد را بپذیریم، همچنان نمی‌توانیم وجود و تکوین این زبان را انکار کنیم. ما می‌توانیم بگوییم خطای پزشکی در ایران زیاد است و نظام سلامت ما با چالش‌های بزرگی روبروست، اما نمی‌توانیم توسعه و گسترش پزشکی مدرن در ایران امروزی را انکار کنیم. در زمینه علوم انسانی هم ما توانسته‌ایم نوعی زبان و آگاهی انسانی و جمعی معاصر را خلق کنیم اگر چه همچنان با چالش‌های بزرگی روبرو هستیم.

بنابر این، نباید علوم انسانی و اجتماعی معاصر را به «شیوه ساده‌سازانه» و «تقلیل‌گرایانه» در اندیشه‌های مکتوب شده، نظریه‌های رسمی دانشگاهی و افکار محققان و دانشگاهیان محدود و محصور سازیم. ما باید با کمک روش‌شناسی پیچیدگی تلاش کنیم تا عملکرد و چیرستی علوم انسانی و اجتماعی معاصر ایرانی را از درون پویایی‌ها و سازوکارهای کلی جامعه و ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران معاصر بشناسیم. در اینجا نوعی مقوله بندی از علوم انسانی ارائه می‌کنم تا به کمک آن فرایند و سازوکار پیچیده خلق و انتشار و بسط علوم انسانی و اجتماعی معاصر را تشریح کنم.

ما باید علوم انسانی را چند نوع تقسیم کنیم: «علوم انسانی نوع اول» یعنی آن آگاهی که از موقعیت مسئله‌مند ما برمی‌خیزد. دیگری «علوم انسانی نوع دوم»: آنجایی که این آگاهی تبدیل به شکلی از بازنامی در ادبیات، فیلم، روزنامه، مجله، رمان، داستان و شعر می‌شود. نوع سوم، آنجایی که علوم انسانی نوع دوم و اول در شکل‌های خاص فرم آگاهی که اشاره کردم صورت‌بندی می‌شود و به شکل «آگاهی روش‌مند» تبدیل می‌شود. جامعه ایران در طی دوره معاصر خود نوعی «خودآگاهی انتقادی» پیدا کرد و معرفت نوع اول و نوع دوم را به وجود آورد. اگر این کار را نکرده بود «پویایی‌های جامعه» امکان پذیر نمی‌شد و «گفتمان تغییر» در ایران شکل نمی‌گرفت. جامعه ایران گفتمان تغییر را از ابتدای شکل‌گیری معاصریت خود تا به امروز تداوم داده است. اما آیا ما توانسته‌ایم علوم انسانی نوع سوم یا همان آگاهی

این دیالکتیک ذهنی برساخت می‌شود. طبیعتاً این دیالکتیک، تنش‌ها و چالش‌های جدی عینی و اجتماعی بزرگ ایجاد می‌کند. معاصریت ما از دورن این دیالکتیک ذهنی و چالش‌های عینی آن صورت‌بندی می‌شود. علوم انسانی و اجتماعی که در ایران معاصر شکل گرفته است چیزی نیست جز همین دیالکتیک ذهنی که در اندیشه و آثار روشنگران، هنرمندان و محققان ایرانی تحقق و تبلور پیدا می‌کند. وقتی محمّدی می‌گوید آگاهی معاصر در ایران یعنی «دیالکتیک ذهنی» دقیقاً این معنا را دارد که مای ایرانی در زندگی روزمره خود به طور مستمر به معنای فوکویی آن می‌اندیشید و زندگی را مسئله‌مند می‌سازد و آن ناخودآگاه و ذهنیت تاریخی را با وضعیت الان خود مدام مقایسه می‌کند. در نظر بگیریم وقتی که زن یا مردی می‌پرسد چه بپوشم؟ چه بپوشم که هم با وقار باشد هم جدید باشد؟ چه بخورم؟ چطور راه بروم، چطور نگاه کنم، چطور آرایش بکنم؟ چگونه بدن خود را مدیریت کنم و با این بدن چه کار بکنم؟ اندازه بدن من چقدر باشد؟ این‌ها همه پرسش‌هایی است که «اندیشیدن‌های روزمره شهروندان» امروز را شکل می‌دهد. اصل داستان ما همین حکایت «زندگی روزمره» ماست، همه چیزهای دیگر، فرع بر زندگی روزمره هستند. آن چیزی که در «واقعیت معاصر» اتفاق می‌افتد، زندگی روزمره آدم‌هاست. به تعبیر هابرماس «جهان زندگی»^{۴۶} همین زندگی روزمره است. درست است که سیاستمداران دوست دارند که بگویند در جامعه ما و سیاست اصل و تعیین‌کننده هستیم، ولی آنچه در نهایت تعیین‌کننده سرنوشت جامعه است و اتفاق می‌افتد، همین زندگی آدم‌ها و تجربه‌ها و نقدها و بازاندیشی‌های آن‌هاست. این تأملات، بازاندیشی‌ها، و تجربه‌ها در نهایت علوم انسانی را موجب می‌شوند. هنرها، سینما، ادبیات، فلسفه، علوم اجتماعی و همه اشکال آگاهی در ایران معاصر در پی این شکل از تجربه‌ها و بازاندیشی‌ها شکل گرفته و ما اکنون شاهد حضور این اشکال آگاهی به صورت‌های گوناگون در ایران هستیم. ما باید هنگام سخن گفتن از علوم انسانی، هنرها و ادبیات و دانش رسانه‌ای و مطبوعاتی را هم در نظر بگیریم و تلقی خود از علوم انسانی را به نظریه‌های رسمی ارائه شده در دانشگاه‌ها و رشته‌های دانشگاهی محدود نسازیم. یکی از چالش‌های ما در فهم‌پذیر کردن علوم انسانی در ایران معاصر، تقلیل دادن این علوم به «نظریه‌های رسمی دانشگاهی» و حذف کردن آگاهی‌ها و معرفت‌های دیگر است. ما حتی هنگام ارزیابی علوم انسانی باید اهمیت بیشتری به معرفت‌های هنری و ادبی بدهیم، زیرا این نوع معرفت‌ها به نحو گریزناپذیرتر و «بافت‌یافته‌تری» زندگی روزمره ایرانی را آشنایی‌زایی کرده‌اند. معرفت‌های هنری و ادبی وجه انضمامی‌تری نسبت به علوم انسانی دانشگاهی دارند. اهمیت و عملکرد اجتماعی دانش‌هایی مانند تاریخ، جامعه‌شناسی و فلسفه نیز بستگی به میزان بافت‌مند شدن و انضمامی بودن آن‌ها دارد؛ و این که این دانش‌ها تا چه حد توانایی آشنایی‌زایی از زندگی روزمره ما را دارند.

همان‌طور که گفتیم ویژگی‌های شکل‌های دیگر علوم انسانی «بازاندیشی» است. بازاندیشی یعنی درباره خود اندیشیدن و مجدداً آن اندیشه را اندیشیدن و تا به نهایت این روند را ادامه دادن. بازاندیشی به معنای باز نگاه داشتن بازی اندیشه و نزدن سوت پایانی برای آن است. گفت‌وگویی که اکنون در قالب «طرح‌اعتلای علوم انسانی» انجام می‌دهیم و تلاشی که اکنون در جامعه ایران در جریان است برای نقد و تحلیل موقعیت پرابلماتیک علوم انسانی و اجتماعی، چیزی نیست جز همین تلاش بازاندیشانه برای نقادی خود و علوم معطوف به خود. بنابراین بازاندیشی در علوم انسانی، صرفاً بازاندیشی در حوزه معرفت نیست بلکه بازاندیشی در کل موقعیت ما و زندگی و جهان زیست ماست.

این بازاندیشی نمودی از تحول جامعه و در عین حال آگاهی گسترده‌تر و رشدیافته‌تر ما به موقعیت خودمان و علوم معطوف به موقعیت ماست. این که حکومت برای اعتلای علوم انسانی برنامه‌ریزی می‌کند و به آن بودجه اختصاص می‌دهد به معنای «اهمیت کارکردی» و «قدرت اجتماعی» علوم انسانی و اجتماعی در عملکرد کلی جامعه است. گسترش نهادی و افزایش تأثیر کارکردی

علوم انسانی و اجتماعی و تحول جامعه باعث شده است تا جامعه ایران برای بهبود بخشیدن به سامان سیاسی و دست یافتن به توسعه همه‌جانبه توجه عمیق‌تر و جدی‌تری به موقعیت علوم انسانی و اجتماعی در ایران بنماید. بازاندیشی و تأملات جمعی که در جامعه ما درباره حال و روز امروزی مان در جریان است، زمینه را برای شناخت بهتر موقعیت و کارکرد علوم انسانی و اجتماعی برای ما فراهم ساخته است. در دهه‌های اخیر آفرینش هنری و ادبی، ترجمه متون از زبان‌های مختلف، سینما، عکاسی، هنرهای نمایشی، موسیقی و دیگر فعالیت‌های هنری گسترش یافته‌اند. در این گسترش عده پرشماری که خیلی هم مهم‌تر از این‌ها هستند، کتاب‌های خود را می‌نویسند و روی همین موضوعات هم کار می‌کنند. چندین سال هم هست که این کار را می‌کنند. یعنی بازاندیشی انتقادی معرفت‌های انسانی ما که خود آن معرفت‌های نوع سوم و چهارم را تشکیل می‌دهند؛ به مقداری که معرفت‌های نوع اول ما به نوع دوم تبدیل می‌شود و نوع دوم به نوع سوم و نوع سوم به نوع چهارم، به همان مقدار علوم انسانی سازوکار پویایی خود را پیدا می‌کند. پویایی یعنی این. یعنی جامعه از طریق پرسش کردن درباره موقعیت‌های زندگی روزمره خود، ایده‌های خود را خلق کند.

اولین اندیشمندان مردم عادی هستند. متفکران واقعی هر جامعه چوپانان و کشاورزان و دهقانان و زنان خانه‌دار و دختران و پسران نوجوان آن هستند. اصیل‌ترین اندیشه‌ها در هر جامعه‌ای از جمله جامعه ایران را مردم عادی شکل می‌دهند، داستان نویس‌ها و مورخ‌ها و ادبا کسانی هستند که آن اندیشه‌ها و تجربه‌های زیسته جامعه و مردم را به جهان آفرینش‌های فلسفی، فکری، هنری، ادبی منتقل می‌کنند و معرفت‌های نوع دوم را ایجاد می‌کنند و از درون معرفت‌های نوع دوم چون بازاندیشی فرم این دانش است، معرفت‌های نوع سوم به وجود می‌آید. یعنی نوعی متدولوژی و متامتدولوژی، تئوری یا متانتئوری. مکانیزم رشد و توسعه علوم انسانی عبارت است از مکانیزم جامعه‌ای که اول در بطن خود می‌اندیشد، بلوغ علوم انسانی اول در جامعه صورت می‌گیرد: آگاهی انسانی. دوم در ادبا و هنرمندان و فیلم‌سازان آن صورت می‌گیرد. مرحله سوم به سراغ فیلسوفانی می‌آید که آن را مفهوم‌سازی می‌کنند. زبانی درست می‌کنند خاص خود تا بتوان در مورد معرفت‌های نوع اول و دوم صحبت کرد. مرحله بعد کسانی که می‌آیند این علوم را غربال می‌کنند، پالایش می‌کنند، ارزیابی می‌کنند، این‌ها را دوباره به فرانتئوری و فرامتدولوژی تبدیل می‌کنند.

آیا جامعه ایران این کار را کرده یا نکرده است؟ پاسخ ساده و دم‌دست این است که بگوییم بله یا نه. علوم انسانی-اجتماعی در ایران در فرآیند شدن یا صبرورتی است که در جاهایی بسط یافته‌تر و در جاهایی نحیف‌تر است، ولی از پویایی شگفتی برخوردار است. همان‌طور که در ابتدا اشاره کردم ریشه این پویایی «موقعیت مسئله‌مند»^{۴۷} جامعه ماست. جامعه ایران از روال عادی خود در حال بیرون آمدن است و سال‌ها است که چنین اتفاقی در حال رخ دادن است. یعنی زندگی روزمره ما سال‌ها است که در «موقعیت مسئله‌مند» قرار گرفته است. دیگر قالب‌های از پیش تعیین شده تاریخی پاسخگوی نیازهای جامعه امروزی نیست. رابطه زن و شوهر، والدین با فرزندان همه چیز گویی در «موقعیت تفکر» به تعبیر فوکویی آن قرار گرفته است. ما و جامعه ما داریم می‌اندیشیم. جامعه ایران اموری که تا به حال بهنجار و عادی می‌دانست، اکنون اموری تأمل برانگیز و نابهنجار می‌بیند. این اندیشیدن ضرورتاً به معنای این نیست که ضد دین است. از درون این موقعیت می‌تواند چیزهای متعدّد و ملقمه‌هایی پیچیده درآید و در می‌آید. به هیچ عنوان پاسخ ساده برای همه پیش نمی‌آید. مسیرهای اجتماعی گوناگون هر کدام داستانی درست می‌کنند، هر کدام سهم‌هایی را برای گروه‌های مختلف شکل می‌دهند. علوم انسانی در ایران معاصر در حرکتی تاریخی، تدریجی و پویا از درون این موقعیت مسئله‌مند به صورت «آگاهی جامعه معاصر ما» شکل گرفته است؛ زیرا ما در «موقعیت مسئله‌مند معاصر بودگی» قرار داریم. جامعه‌ای که معاصربودگی خود را شکل می‌دهد، نمی‌تواند وجدان و آگاهی خود را شکل

علوم انسانی در این معنای عام و موسع، حاصل تجربه کردن، نقادی، بازانندیشی و تأمل همه جانبه درباره خود، جهان و معرفت ما نسبت جهان است. جامعه معاصر ما از این دیدگاه درگیر برساختن و دوباره ساختن‌های مکرر آگاهی‌های انسانی خود بوده است.

زمینه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاهی نیز برخی روشنفکران و اندیشه‌ورزان ایرانی که از درون تجربه معاصر ما برخاسته‌اند امروزه هویت فراملی و فراملحی پیدا کرده‌اند. سید جمال‌الدین اسدآبادی، سید حسین نصر، عبدالکریم سروش، داریوش شایگان، علی شریعتی و جلال آل‌احمد از جمله اندیشه‌ورزان سرشناس فراملی محلی و فراملی ایران معاصر هستند.

همچنین برخی از مهم‌ترین مفاهیم علوم انسانی از درون جامعه ایران بیرون آمده است. مثلاً مفهوم «دولت رانتیر»^{۶۰} این اصطلاح سال ۱۹۷۰ یک اقتصاددان ایرانی مطرح کرد. امروزه «دولت رانتیر» یک مفهوم کاملاً جا افتاده در علوم اجتماعی در شاخه‌های مختلف است. اگر «ویکی پدیا» این مفهوم را جست‌وجو کنید تاریخچه آن را خواهید دید. این مفهوم از درون تجربه ما بیرون آمده است. یا مثلاً در بحث‌های «پسا استعمارگرایی» در تمام متن‌ها تقریباً علی شریعتی و آل احمد جایگاهی را دارا هستند. متن‌های کلاسیکی که الآن وجود دارد. در کنار «فرانتس فانون» «ادوارد سعید» و دیگران «علی شریعتی» و «جلال آل احمد» جا دارند. آل احمد مفهوم غرب‌زدگی یا Westernization یا Westoxication را ترجمه کرده است. که البته عنوان دومی از ترجمه غرب زدگی، بیشتر جا افتاده است. علی شریعتی نیز مفهوم «بازگشت به خویش» را طرح کرده است. اما ما توجه نداریم که در تفکر پسااستعمارگرایی رایج در دنیا در بحث‌های «ضد اروپایی‌گری» جایگاهی پیدا کرده‌ایم. مثلاً امروزه سید حسین نصر در جهان در سنت‌گرایی و سنت‌گرایان از موقعیت رهبری برخوردار است در نحله سنت‌گرایان منظوم است. اما ما اصلاً نمی‌دانیم که سید حسین نصر یک موقعیت جهانی دارد. ما فقط می‌گوییم ما در جهان نیستیم. به دلیل این‌که دقیقاً نمی‌دانیم در کجا هستیم. ارزیابی دقیقی از علوم انسانی نداریم.

ضعف تعامل میان‌رشته‌ای یکی دیگر از چالش‌های ماست. برای توسعه علم انسانی و اجتماعی معاصر ما نیازمند توجه کردن به شکاف‌های موجود در میان اشکال معرفت‌هایی هستیم که با آن‌ها سروکار داریم. سیاست میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای ساختن دانش‌ها هنوز در فضای اندیشه‌ای ایران رشد نکرده است. در دهه اخیر ما با ایده میان‌رشته‌ای آشنا شده‌ایم و تلاش‌هایی نیز در این زمینه در حال انجام است. روند در حال ظهور دانش در ایران همین توسعه میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای خواهد بود. ما نیازمند بسط ارتباطات و تعاملات میان دانش‌های هنری و ادبی با علوم اجتماعی و فلسفه هستیم. دانش‌آموختگان ما اکنون عموماً در جزیره‌های مستقل رشته‌ها آموزش می‌بینند و زیست می‌کنند. نگرش‌های رشته‌ای تأثیر عمیقی بر کیفیت تعاملات میان دانش‌ها به جای‌گذاشته و می‌گذارد. وقتی فردی رویکرد میان‌رشته‌ای ندارد، توانایی همسخنی با رشته‌ها را از دست می‌دهد، ظرفیت‌های وجودی او برای خلاقیت محدود می‌شود، و نوع دانشی که خلق می‌کند در چارچوب نوعی پارادایم ساده‌نگری است؛ زیرا واقعیت را مثله شده و در چارچوب نوعی یک‌سویه‌نگری می‌بیند و در نتیجه امکان فهم‌پذیری کلیت امور را از دست می‌دهد. همان‌طور که گفته‌ام به دلیل گسترش تعاملات جهانی، ظهور علوم انسانی دیجیتال، دسترسی به دانش‌های جهانی و رشد انتقادات به وضعیت علوم انسانی، کم‌کم ایده میان‌رشته‌ای در ایران در حال گسترش است.

گسست میان نهاد علوم انسانی با نظام سیاسی یکی دیگر از شکاف‌هایی است که موقعیت این علوم را مسئله‌مند ساخته است. این شکاف از سویی باعث توجه بیشتر نظام و گفتمان سیاسی به این علوم را ایجاد کرده و نظام سیاسی را به سوی سرمایه‌گذاری بیشتر برای نقد و ارزیابی این علوم سوق داده است و از این رو نوعی زمینه و فرصت برای گفت‌وگو و گسترش گفتمان علوم انسانی را موجب شده است؛ اما از طرف دیگر محدودیت‌ها و چالش‌های سیاسی بازدارنده نیز بر این علوم اعمال می‌شود.

پیوند جامعه با علوم انسانی، زمانی می‌تواند مستحکم شود که ساختار سیاسی دموکراتیک هم در جامعه به وجود آید. دموکراسی به معنای واقعی و همان مفهوم اصلی که گفته‌ام، یعنی «دموکراسی کارکردی»^{۶۱} باشد. موقعیت دموکراتیک برای

ندهد. جامعه‌ای که در آن موقعیت مسئله‌مند خود را بازنما می‌کند، این جامعه نمی‌تواند علوم انسانی نداشته باشد.

آیا این آگاهی‌های معاصر ما به علوم اجتماعی دانشگاهی و رسمی تبدیل شده‌اند؟ تا حدودی ما توانسته‌ایم در دانش‌های تاریخ، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، فلسفه و رشته‌های دیگر به نوعی دانش مکتوب و مدون از آگاهی معاصر خود دست یابیم. ما در فرایند ساختن این علوم بوده و هستیم. در این مسیر، جایی سرعت ما کند بوده است، یعنی آن‌جا که بتوانیم در گفت‌وگوی جهانی علوم انسانی و اجتماعی مشارکت مؤثر و فعال کنیم. این مشکل ریشه ساختاری دارد. می‌توان گفت علوم انسانی اجتماعی معاصر در سطح دانشگاهی آن «قابلیت جهانی بودن» دارد. درست است که این دانش همین‌طور که اشاره کردم- زمینی است و از نوعی «محلی بودن» برخوردار است، اما در عین حال به لحاظ فرم دانش، «جهان محلی»^{۶۲} است. این علوم چون ریشه در واقعیت‌های جامعه دارند محلی هستند. به همین دلیل است که «بورديو» اهل پاریس و «زیمل» اهل برلین، «رابرت ایزرا پارک» در مکتب شیکاگو شیکاگویی، و «ریموند ویلیامز» بریتانیایی باشند و دیگران هر کس در جای خود باشند. همه اندیشمندان بزرگ و خلاق از نظر فکری ریشه در سنت‌ها و آب و خاک مشخصی دارند. این وجه محلی یا ماهیت اینجا و اکنونی اندیشیدن است. اما همه این اندیشه‌ها و اندیشمندانشان جهانی شده‌اند و ما امروز با اندیشه‌هایی از سراسر جهان سروکار داریم. دلیل اصلی آن به تعبیر ادگار مورن سیاره‌ای شدن اندیشه است. هم تجربه‌های زیسته مشترک میان ملت‌ها و اقوام و جوامع ایجاد می‌کند تا همه انسان‌ها از جهاتی مسئله‌های مشترک در این تمدن معاصر پیدا کنند، هم زندگی در جهان شبکه‌ای و رسانه‌ای شده امکان تبادل جهانی اندیشه‌ها را فراهم ساخته است. در نتیجه این عوامل و بسیار عوامل دیگر ماهیت آگاهی معاصر، جهان محلی شده است.

در حال حاضر بیشترین چالش ما در علوم انسانی دانشگاهی و رسمی به نقص‌های ما در فرایند چگونگی «جهان-محلی شدن» بازمی‌گردد. این نقص، ضعف، کاستی و کندی ما هم به مسائل درونی و هم به مسائل بیرونی جهانی ما برمی‌گردد. یکی از مسائل درونی ما این است که زبان ما فارسی است و نمی‌توانیم به زبان علم جهانی انگلیسی بپندیشیم. فارسی بودن به معنای این است که غیر فارسی زبان‌ها دسترسی به دانش ما ندارند تا ما با آن‌ها وارد گفت‌وگو بشویم. نکته دوم این است که ما با منع‌های سیاسی هم به خصوص در این چهل سال روبه‌رو شده‌ایم. یعنی به لحاظ نهادی، نظام آموزش و نظام دانشگاهی ما به ویژه در حوزه علوم انسانی به حد کافی و ضروری به جهان گشوده نبوده است. چیزی که دانشگاه و نهاد فکر را به جهان گشوده می‌کند، برنامه درسی است. در کتاب «دانشگاه فرهنگ»^{۶۳} مسئله بین‌المللی شدن دانشگاه ایرانی را بحث کرده‌ام. کشورهایی مثل ژاپن و بعضی کشورهای دیگر از چهل سال پیش ساختار برنامه درسی خود را بین‌المللی کردند، ما به دلایل سیاسی این کار را نکردیم. بنابراین این هم عامل دومی است که مسیر بالندگی جهانی علوم انسانی ما را کند کرده است.

همان‌طور که اشاره کردم ما «به حد کافی» نتوانسته‌ایم دانش انسانی و اجتماعی برآمده از جامعه معاصر مان را جهانی کنیم، اما باید دقت کرد که لاجرم «تا حدودی» نیز تجربه جهانی شدن آگاهی انسانی و اجتماعی معاصر را داشته‌ایم. چالشی که اکنون در این زمینه با آن مواجه هستیم ضعف ما در آگاهی و وقوف از این تجربه «جهانی شدن آگاهی ایرانی» است. امروزه بخش بزرگی از ادبیات کلاسیک و معاصر ما به زبان‌های متعدد ترجمه شده است. گمان می‌کنم ضرورتی ندارد تا در اینجا فهرستی از آثار ادبی اعم شعر و داستان و رمان ایرانی که به زبان‌های گوناگون ترجمه شده ارائه کنیم، زیرا با جست‌وجوی ساده در گوگل می‌توانیم فهرست طولانی از این متون را ببینیم. همچنین گسترش سینمای ایران در سراسر جهان واقعیتی آشکار است. در بسیاری از زمینه‌های هنری ما تا حدودی توانسته‌ایم از مرزهای محلی و ملی خود فراتر برویم. همچنین در

علوم انسانی و اجتماعی، موقعیتی است که در آن استقلال آکادمیک، آزادی آکادمیک و آزادی بیان به صورت کارکردی در جامعه دانشگاهی و فکری مستقر باشد. معنای ساده این سخن این است که افراد در فرایند علم و اندیشه‌ورزی در محیط‌های دانشگاهی و فکری احساس امنیت کنند و نگران تأمین و تحقق حقوق شهروندی‌شان نباشند. یعنی اگر من اندیشیدم، اندیشه برای من هزینه نداشته باشد. بخشی از بحران علوم انسانی و جامعه ایران به کم‌توانی‌های «ظرفیت‌های دموکراتیک» ما برمی‌گردد. علوم انسانی-اجتماعی به عنوان فرم دانش، از ارزش‌های خاصی برخوردار است. شاید من بگویم این ویژگی ششم است که مربوط به زمینی بودن و ارزش‌های اجتماعی آن است. ما اگر بخواهیم این پیوندها را توضیح و توسعه بدهیم فکر می‌کنم باید همین راهی را برویم که شما شروع کرده‌اید؛ یعنی گفت‌وگوی میان ما درباره موقعیت‌های خودمان را توسعه دهیم و راهبرد بازاندیشی^{۶۲} را بسط دهیم. آگاهی از راه آگاهی خودش بسط پیدا می‌کند نه از راه‌های دیگر، نه پول، نه بودجه، نه زور، نه هیچ راه دیگری، هیچ چیزی نمی‌تواند این کار را انجام دهد و این که آدم‌های اصیلی پیدا بشوند که به لحاظ وجودی تعلق به معرفت پیدا کرده باشند، باور کرده باشند که انسان‌ها و زندگی انسان‌ها برای آن‌ها مهم است و برای کمک به این انسان‌ها، راه انسانی که وجود دارد، آگاهی است و نه هیچ راه دیگری و حاضر شوند برای این، بیایند و گفت‌وگو کنند و خودشان باشند. گمان می‌کنم علوم انسانی-اجتماعی، علوم انسان هستند؛ به این معنا که بودن انسانی، فی‌نفسه ارزش دارد. این به این معنا است که انسان امکان پیدا کند و در مورد خودش آن‌گونه‌ای که هست، فارغ از هر قید و بند دیگری، سخن بگوید.

معنای انضمامی‌تر این حرف این است که ما به عنوان کارگر معرفت^{۶۳} بتوانیم خودمان را آشکار کنیم. چون تجربه ما نوعی، تجربه یک فرد نیست، بلکه تجربه دو نقش معرفتی است. آن نقش باید امکان بیان خود را پیدا کند. ما نتوانستیم به حد کافی این امکان را فراهم کنیم. این نتوانستن، هم ناشی از «موانع بیرونی» و جهانی است و هم موانع درونی جامعه خودمان. موانع بیرونی این است که ما در گفتمان جهانی، «موقعیت فرودستی» پیدا کردیم و در این موقعیت فرودستی گویی کودک نابالغی هستیم که باید با اجازه بزرگ‌ترهای خود صحبت کنیم؛ گویی مرکز این دانش و آگاهی، غرب یا جای دیگری است و به طور خودآگاه یا ناخودآگاه همیشه فکر می‌کنم من چه کسی باشم که بخواهم صحبت کنم یا درباره خودم صحبت کنم؟! یا ابراز عقیده کنم و تجربه خود را بگویم، در مورد زندگی خودم بگویم. این که اصلاً چه کسی هستیم؟ چه چیزی هستیم؟ مانع درونی آن، این است که این «ضعف اعتماد به نفس معرفتی»، به نوعی «آگاهی بازدارنده» در درون ما تبدیل شده است. این ضعف اعتماد به نفس معرفتی، نوعی معرفت‌شناسی شده است. نوشتار دانشگاهی در ایران امروز فاقد تنوع در فرم‌ها و سبک‌های نوشتن و نگارش است. ما صرفاً «نثر اثباتی» قرن نوزدهمی را در دانشگاه‌ها رواج داده‌ایم، نثری که اجازه نمی‌دهد من فاعلی و اول شخص بکار برده شود. این که اگر می‌خواهی با زبان علمی صحبت کنی با زبان اول شخص صحبت نکنی، این که همه مطالبی که می‌گویی باید از یک نوع رئالیسم جوهری برخوردار باشد؛ یعنی قانونمندی‌های هستی را بگویی، یعنی جهان‌شمول‌ترین شکل دانش را فقط دانش می‌گویی و هر شکل دانش دیگری را سرکوب کنیم. ■

پی‌نوشت‌ها

۱. توفیق، ابراهیم (۱۳۹۶) درباره نظام دانش. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
2. public sphere
۳. وحدت، فرزین (۱۳۸۲) رویارویی فکری ایران با مدرنیته. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس
۴. فرزین، وحدت (۱۳۸۴) روشنفکران پساانقلابی. ترجمه و تلخیص وحید ولی زاده. مجله خردنامه، شماره ۸۵، بهمن ماه صص ۲۶-۲۷.
۵. شایگان، داریوش (۱۳۸۶) آسیا در برابر غرب. تهران: امیرکبیر. چاپ ششم صص ۱۰۹
۶. دوستدار، آرامش (۱۳۷۰) امتناع تفکر در فرهنگ دینی. پاریس: انتشارات خاوران
۷. قانع‌ی‌راد، محمد امین (۱۳۸۲) ناهم‌زمانی دانش؛ روابط علم و نظام‌های اجتماعی-اقتصادی در ایران.

تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور
۸. مردی‌ها، مرتضی (۱۳۹۶) دانشگاه نخبه، دانشگاه توده. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
9. silent sciences
۱۰. قانع‌ی‌راد، محمد امین (۱۳۹۶) الگوی چهار وجهی برای توسعه علوم انسانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

11. simplicity paradigm
12. complexity paradigm
13. form
14. formation
15. contemporaneity
16. Creative adjustment
17. construction
18. function
19. Functional humanities

۲۰. فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۵) چیستی و چرایی کاربردی‌سازی دانش در علوم انسانی. این سخنرانی در کتاب زیر چاپ شده است:

حیاتی، زهرا (۱۳۹۷) درآمدی بر کاربردی‌سازی علوم انسانی در ایران؛ مجموعه نشست‌ها و گفتگوها تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

21. The contemporary

۲۲. هابسون، جان ام. (۱۳۷۸) ریشه‌های شرقی تمدن غربی. ترجمه مسعود رجیبی و موسی عنبری. تهران: دانشگاه تهران

23. glocal
24. multimodernities
25. problematics
26. describe
27. defamiliarization
28. critical social theory
29. Intellectual movement
30. Problematic
31. methodic

۳۲. فایرلند، پاول (۱۳۷۵) بر ضد روش، طرح نظریه آثارشیستی معرفت، ترجمه مهدی قوام صفری. تهران: فکر روز

33. Gadamer, H.G. (1975) Truth and Method. London: Continuum

۳۴. شایگان، داریوش (۱۳۹۳) پنج اقلیم حضور: یعنی درباره شاعرانگی ایرانیان. تهران: نشر فرهنگ معاصر

۳۵. این موضوع را در گفتگوی با جلال سناری در کتاب زیر بحث کرده‌ایم:
فاضلی، نعمت‌الله و کلانی، مانی (۱۳۹۸) چشم اندازه‌های فرهنگ معاصر ایران (جلد اول). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

36. reflexivity
37. Intertextual
38. Critical accumulation
39. realism
40. ausentic
41. Functional
42. subjectivitate
43. transian society

۴۴. فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۴) تجربه تجدید: رویکردی انسان‌شناختی به امروزی شدن فرهنگ ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

۴۵. فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۳) تاریخ فرهنگی ایران مدرن. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

46. Eisenstadt

47. Multiple Modernities

۴۸. بهنام، جمشید (۱۳۹۴) ایرانیان و اندیشه تجدید. تهران: فرزانه روز

۴۹. دوستدار، آرامش (۱۳۷۷) درخشش‌های تیره. پاریس: انتشارات خاوران

50. Fazeli, N. (2006) Politics of Culture in Iran, Anthropology, Politics and Society in the Twentieth Century. London: Routledge

۵۱. فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۵) ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران: انسان‌شناسی، سیاست و جامعه در قرن بیستم. مترجم وحید شوکتی‌امقانی؛ تهران: سبزان.

۵۲. فوکو، میشل (۱۳۸۹) نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی. ترجمه یحیی امامی. تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی

۵۳. ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت؛ پیتر. ال. برگر، توماس لوکمان؛ ترجمه فریبرز مجیدی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۵۴. بازشناسی حکمرانی و تغییر: در ایران سده نوزدهم

55. reflexivity
56. lifeworld
57. problematic
58. glocal
59. نعمت‌الله فاضلی (۱۳۸۷) فرهنگ و دانشگاه: مطالعاتی در زمینه آموزش عالی از منظر مطالعات فرهنگی و انسان‌شناسی؛ تهران: ثالث
60. Rentier state
61. functional democracy
62. reflexive strategy
63. knowledge worker

نگاه

آینده‌نگر بررسی می‌کند؛ چرا اهالی اکوسیستم استارت‌آپی از ایران می‌روند؟

موج بلند مهاجرت

اقتصاد ایران با مهاجرت کارآفرینان متقدم بیگانه نیست. این روزها نوبت به کارآفرینان نورسیده است. اهالی اکوسیستم استارت‌آپی و نیروهای فنی و نوآور، عطای کار در ایران را به لقایش بخشیده‌اند و صابون مهاجرت را به تن می‌زنند. در نگاه این شماره در این باره می‌خوانید. چرا اهالی فناوری از ایران می‌روند؟ بیشتر جذب کدام کشورها می‌شوند؟ آیا آن‌ها برمی‌گردند؟



رقابت جهانی

نبرد کشورهای پیشرفته برای جذب اهالی فناوری

زینب کوهیار

دبیر بخش نگاه

چرا باید خواند:

مهاجرت نیروی

کارماهر از

چالش‌های امروز

استارت‌آپ‌هاست، گویا

همه دارند می‌روند.

چرا؟ این پرونده را

بخوانید تا بداند.

میل به مهاجرت در جامعه ایران در میان دانشجویان و جامعه آکادمیک، بیش از ۶۵ درصد است و مهم‌تر اینکه، میل به مهاجرت در استارت‌آپ‌ها به ۶۳ درصد رسیده است

اتریوم دومین رمز ارز از نظر بزرگی بازار در جهان است. این رمز ارز را ویتالیک بوتورین ساخت. پسری از روسیه که این روزها در این کشور زندگی نمی‌کند. والدین ویتالیک در سال ۲۰۰۰ کشورشان را برای یافتن فرصت‌های شغلی بهتر ترک کردند و به کانادا رفتند. امروز فرزند آن‌ها با بیش از ۱,۴ میلیارد دلار دارایی، از جریان‌سازها در بازار ارزهای دیجیتال است.

چانگ پنگ ژائو، موسس بایننس کوین بزرگ‌ترین صرافی ارزهای دیجیتال هم وضعیتی مشابه دارد. ارزش بازار صرافی او را ۷۳ میلیارد دلار تخمین زده‌اند. فوربز می‌گوید او در پنج سال به ۶۵ میلیارد دلار ثروت رسیده است. این مرد که می‌گوید خودش نمی‌داند چقدر پول دارد، در چین به دنیا آمده اما کسب و کارش را در کانادا راه انداخته است. پدر او در چین استاد دانشگاه بود که مخالفت با حکومت، به مهاجرت او و خانواده‌اش به کانادا انجامید. تویبایس لوتکه موسس شرکت شاپیفای، از شرکت‌های فعال در توسعه تجارت الکترونیک است. برآوردها از ثروت ۵ میلیارد دلاری موسس این شرکت استارت‌آپی می‌گوید، ثروتی که لوتکه پس از مهاجرت از آلمان یعنی وطنش به کانادا و راه‌اندازی کسب و کارش به آن رسیده است.

هم‌چنین اوغور شاهین، که کشف واکسن کرونا توسط او و همسرش از ابعاد کابوس همه‌گیری این ویروس کم کرد، از مهاجران به آلمان بود. او در ترکیه به دنیا آمد اما در شش سالگی به آلمان مهاجرت کرد و هنوز در آلمان زندگی و کار می‌کند.

در زندگی کارآفرینان ایرانی هم داستان مهاجران موفق کم نیست. پس از انقلاب و مصادره اموال بسیاری از صاحبان کسب و کارهای بزرگ و بنگاه‌های صنعتی، کم نبودند ایرانیانی که بار سفر بستند و کسب و کارهایی موفق در دیگر کشورها راه انداختند. در جهان مُد، بیژن پاکزاد به عنوان طراح لباس روسای جمهور، سیاستمداران و هنرمندان آمریکایی به موفقیت رسید.

اکبر لاجوردیان که در کنار برادرش محمود لاجوردی نقشی موثر در توسعه صنعت نساجی در ایران داشت، پس از انقلاب به آمریکا رفت و شرکت نووو را راه انداخت. شرکتی که محصولاتش را به روسیه، آمریکای جنوبی و کشورهای شرق آسیا صادر می‌کرد. ایروانی که گروه صنعتی کفش ملی را در ایران تاسیس کرده بود، پس از مصادره اموالش به آمریکا رفت و در این کشور کارخانه کفش بوستون را ایجاد کرد.

نگاهی به زندگی فعالان اکوسیستم استارت‌آپی ایران نشان می‌دهد روند مهاجرت کارآفرینان نو هم در جریان است، و چه بسا برای ایرانیان، این روند شدیدتر از گذشته ادامه دارد.

حتی فرزندان خانواده‌های مهاجر ایرانی به جای بازگشت به وطن، کار و راه‌اندازی کسب و کارهای نوپا در آن سوی آب‌ها ترجیح می‌دهند. از خانواده خسروشاهی، موسس کارخانه‌های مینو، تولید دارو و شرکت سرمایه‌گذاری البرز، امروز دارا خسروشاهی مدیر

نخستین شرکت استارت‌آپی در جهان به نام اوبر است. هم‌چنین امیر خسروشاهی، از دیگر فرزندان خانواده خسروشاهی دوره‌ای مدیر شرکت اینتل بود و به عنوان موسس استارت‌آپ «تروانا» فعال در هوش مصنوعی هم کار می‌کند.

رکسانا وزرا که از خانواده ای ایرانی در آمریکا به دنیا آمده، به عنوان مسئول اجرای پروژه «۱۰۰۰ استارت‌آپ» در سال ۹۷ کارش را آغاز کرد.

علی خادم حسینی، رئیس هیئت‌مدیره موسسه پژوهشی تراساکی دانشگاه کالیفرنیا و پژوهشگر در آمازون، در سال ۱۳۵۵ در تهران به دنیا آمد اما مهاجرت به کانادا زندگی‌اش را تغییر داد. محسن ملایری که از بنیان‌گذاران آواتک در ایران بود، این روزها به عنوان هم‌بنیان‌گذار استارت‌آپ تریب در کانادا کار می‌کند.

سهیل علوی که در ایران ریخون، نخستین سایت برای تهیه آنلاین غذا را راه انداخت، از دیگر بنیان‌گذاران استارت‌آپ تریب در کاناداست.

هم‌چنین، موسسان شرکت الوپیک، که به ایران بازگشته بودند، در یک سال گذشته ایران را ترک و برای زندگی و کار به کانادا رفته‌اند.

این اسامی تنها تعدادی محدود از سیل مهاجران فنی از اکوسیستم استارت‌آپی ایران به خارج را نشان می‌دهد. صاحبان کسب و کارهای نوپای کوچک و متوسط می‌گویند این روزها یافتن نیروی کار بلد تا چه اندازه برای آن‌ها دشوار شده است. فرزین فردیس رئیس کمیسیون اقتصاد نوآوری و تحول دیجیتال اتاق تهران می‌گوید، تنها در سال گذشته بیش از یک‌هزار بلیت یک‌طرفه، تنها برای کارکنان شرکت‌های فین تک در ایران به کشورهای دیگر گرفته شده است.

به گفته این عضو هیئت‌نماینده‌گان اتاق تهران «در مجموعه‌های فین تکی که در این مدت بیشتر درگیر طرح صیانت و اینماد بوده‌اند، آمارگیری‌های صورت گرفته نشان می‌دهد حدود ۱۲۰۰ بلیط یک‌طرفه ظرف همین چند ماه از سوی کارکنان این شرکت‌ها به کشورهای دیگر گرفته شده و این فقط مربوط به پرسنل شرکت‌های حوزه فین تک می‌شود. علاوه بر این در مجموعه‌های کاری دیگر استارت‌آپی هم که با دوستان صحبت می‌کنیم به کرات مهاجرت جوانان را می‌بینم و می‌شنوم. الان مهم‌ترین نگرانی که مدیران مجموعه‌های استارت‌آپی ابراز می‌کنند این است که به دلیل شرایط اقتصادی و قوانین کشور و کاهش امید به آینده نمی‌توانند نیروی انسانی خود را حفظ کنند و با چالش نیروی انسانی نخیه و کارآزموده مواجه هستند.»

هم‌چنین در تیرماه سال جاری، رئیس سازمان جهاد دانشگاهی که در شهر یورما به معاونت علم و فناوری ریاست جمهوری رسید، از تشدید مهاجرت نیروی کار در فضای استارت‌آپ‌ها و دانش‌بنیان‌ها خبر داد. روح‌الله دهقانی فیروزآبادی گفت «در حال

بنیاد ملی سیاست آمریکا در گزارش خود نوشته مهاجران ۵۵ درصد از شرکت‌های استارت‌آپی در آمریکا را با ارزشی بیش از یک میلیارد دلار راه‌اندازی کرده‌اند.

مانده و به رتبه ۱۹ام تنزل یافته است.

ایرانیان بیشتر کجا می‌روند؟

آمار منتشر شده در گزارش رصدخانه مهاجرت ایران می‌گوید کشورهای امارات متحده عربی با ۵۴ هزار نفر، ایالات متحده آمریکا با ۳۸۷ هزار نفر، آلمان با ۱۵۲ هزار نفر، ترکیه با ۸۴ هزار نفر و انگلستان با ۸۳ هزار نفر پنج مقصد اول مهاجران ایرانی در جهان است.

مدیران رصدخانه اعلام کردند آمارهای سازمان ملل نشان می‌دهد در اتحادیه اروپا چهار کشور بیش از دیگران از مهاجران جوان ایرانی میزبانی می‌کنند. آلمان، سوئد، هلند و فرانسه در سال ۲۰۲۰ بیش از دیگر کشورهای اروپایی میزبان مهاجران ایران بوده‌اند. در آلمان، جمعیت مهاجران متولد ایران به ۱۵۲ هزار و ۵۹۰ نفر می‌رسد. همچنین آلمان، از نظر بیشترین درخواست ویزای ثبت شده و تعداد ویزای شناسن صادر شده برای ایرانیان، در جایگاه نخست ایستاده است و فرانسه و ایتالیا در رتبه‌های دوم و سوم قرار گرفته‌اند.

از کشورهای خارج از اتحادیه اروپا، می‌توان به انگلستان به عنوان مقصدی محبوب برای ایرانیان مهاجر اشاره کرد. تعداد ایرانیان در این کشور به ۸۳ هزار و ۵۳۱ نفر می‌رسد. ویزاهای سرمایه‌گذاری، نیروی ماهر، کار خانگی، خلاق و ورزشی و کارآفرینی از جمله ویزاهای دریافتی ایرانیان از انگلستان است.

بررسی‌های رصدخانه مهاجرت در سال ۱۴۰۰ نشان می‌دهد سهم ایران در ۳ دهه گذشته، از جمعیت مهاجران جهان همواره کمتر از یک درصد بوده و هیچ‌گاه به یک درصد نرسیده است. با این حال، بهرام صلواتی، مدیر این رصدخانه در بهار سال جاری در نشست‌های در کلاب‌هاوس، از غافلگیری کشور در این باره خبر داده است. او گفت: «جامعه ایران اخیراً به نوعی با مهاجرت افراد به ویژه

حاضر کشوری مانند امارات ۱۰۰ هزار ویزای طلایی به فناوران می‌دهد و ترکیه و کشورهای دورتر جوانان ما را جذب می‌کنند. سال‌های پیش هنگامی که یک جوان نخبه تحصیلات خود را به پایان می‌رساند، به یکی از کشورهای پیشرفته مهاجرت می‌کرد و ممکن بود در این بین چند دوست خود را نیز برای مهاجرت تشویق کند اما هم‌اکنون یک شرکت دانش‌بنیان به ترکیه یا امارات مهاجرت می‌کند و این مسئله بسیار جای تامل دارد چراکه ممکن است شرکت‌های دانش‌بنیان دیگر را تشویق به مهاجرت کند».

آمارها چه می‌گویند

نگاهی به وضعیت خروج نخبگان و نیروهای کاربرد از فضای نوآوری و فناوری ایران، می‌گوید باید بیشتر نگران بود. آمارهای دریافتی از اداره گذرنامه از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۹ نشان می‌دهد ۳۷،۲ درصد از المپیادی‌ها و ۲۵،۵ درصد از مشمولان در بنیاد نخبگان از ایران مهاجرت کرده‌اند. اما تنها ۴،۴ درصد از المپیادی‌ها، ۳،۷ درصد از مشمولین تحت پوشش بنیاد و ۲،۶ درصد از رتبه‌های برتر کنکور که پیش‌تر از کشور خارج شده بودند، به ایران بازگشته‌اند.

آمارهای رسمی از مهاجرفرستی ایران می‌گوید کشورمان در بین ۲۳۲ کشور، در جایگاه ۱۵۴ام ایستاده است. از بین ۲۴۱ کشور در جهان، ایران نوزدهمین کشور در اعزام دانشجو به خارج است. در بین ۱۵۲ کشور، رتبه ایران در شاخص جریان بالقوه مهاجرت ۸۷ است. ایران در شاخص جریان بالقوه مهاجرت جوانان هم رتبه ۷۷ را دارد.

در گروه‌های مختلف تحصیلی، کسانی که در کنکور ریاضی و فیزیک شرکت کرده‌اند، پس از دریافت مدرک کارشناسی، بیشتر از کشور خارج می‌شوند. پژوهشگران می‌گویند سهم این گروه در خروج‌ها پس از پایان کارشناسی و کارشناسی ارشد ۷۵ درصد است. در گروه علوم تجربی، دانشجویان برتر در رشته‌های پزشکی پس از سن ۲۶ سالگی و با پایان یافتن طول دوره تحصیل هفت تا هشت ساله از کشور می‌روند. در مقابل درصد قابل توجهی از خروج‌های مربوط به برگزیدگان کنکور تجربی، با رتبه‌های کمتر از یک هزار، در سن کمتر از ۲۵ سالگی انجام می‌شود. خروج پس از ۳۰ سالگی هم به شکل قابل ملاحظه‌ای در بین افراد این گروه ثبت شده که می‌گویند دلیل آن عدم وجود فرصت‌های شغلی مناسب در داخل کشور است.

از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰، در گروه علوم ریاضی و فنی به‌طور میانگین ۵۹ درصد و در گروه تحصیلی علوم تجربی حدود ۳۰ درصد از مشمولان تحت پوشش بنیاد ملی نخبگان کشور خارج شده‌اند. به‌طور مشابه در همین بازه زمانی در گروه تحصیلی علوم انسانی و هنر به ترتیب ۱۵ درصد و ۳۲ درصد از مشمولان بنیاد ملی نخبگان از کشور مهاجرت کرده‌اند.

هم‌چنین از رتبه‌های یک تا هزار در آزمون‌های سراسری برگزار شده در این سال‌ها، ۱۵،۴ درصد در ایران زندگی و کار نمی‌کنند. آمارها در بنیاد ملی نخبگان می‌گوید رتبه ایران در دانشگاه‌فرستی از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲، از ۲۹ در جهان به ۱۱ رسیده و این بالاترین میزان تغییر رتبه دانشجویفرستی در دو دهه برای کشورمان بوده است. هم‌چنین، در بازه زمانی ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۸ جمعیت دانشجویان ایرانی در خارج از کشور در تراز ۵۰ هزار دانشجو ثابت

نقش مهاجران
در توسعه
استارت‌آپ‌ها در
آمریکا در حالی
است که در قوانین
این کشور هیچ
ویزایی برای
استارت‌آپ‌ها
وجود ندارد.
در واقع در آمریکا،
کارآفرینان مهاجر
نمی‌توانند با
راه‌اندازی یک
شرکت از اقامت
دائم مطمئن شوند

نکته‌هایی که باید بدانید

توسعه کسب و کارهای نوپا توسط مهاجران در کشوری مثل ایالات متحده آمریکا، دیگر کشورها را به فکر رقابت در جذب آن‌ها انداخته است. ۲۵ کشور در جهان ویزای استارت‌آپی برقرار کرده‌اند تا با تسهیل شرایط جذب، از آمریکا در میزبانی از مهاجران پیشی بگیرند.

نگاهی به زندگی فعالان اکوسیستم استارت‌آپی ایران نشان می‌دهد روند مهاجرت کارآفرینان نو هنوز در جریان است، و چه بسا برای ایرانیان، این روند شدیدتر از گذشته ادامه دارد.

نگاهی به وضعیت خروج نخبگان و نیروهای کاربرد از فضای نوآوری و فناوری ایران، می‌گوید باید بیشتر نگران بود. آمارهای دریافتی از اداره گذرنامه از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۹ نشان می‌دهد ۳۷،۲ درصد از المپیادی‌ها و ۲۵،۵ درصد از مشمولان در بنیاد نخبگان از ایران مهاجرت کرده‌اند.

از رتبه‌های یک تا هزار در آزمون‌های سراسری برگزار شده در این سال‌ها، ۱۵،۴ درصد در ایران زندگی و کار نمی‌کنند. آمارها در بنیاد ملی نخبگان می‌گوید رتبه ایران در دانشگاه‌فرستی از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲، از ۲۹ در جهان به ۱۱ رسیده و این بالاترین میزان تغییر رتبه دانشجویفرستی در دو دهه برای کشورمان بوده است.

آمار منتشر شده در گزارش رصدخانه مهاجرت ایران می‌گوید کشورهای امارات متحده عربی با ۵۴ هزار نفر، ایالات متحده آمریکا با ۳۸۷ هزار نفر، آلمان با ۱۵۲ هزار نفر، ترکیه با ۸۴ هزار نفر و انگلستان با ۸۳ هزار نفر، پنج مقصد اول مهاجران ایرانی در جهان است.

متحدۀ آمریکا مهاجرت کردند و از آن به بعد، زندگی برای او با تجربه مشاغل غریب همراه بود. او در رستوران‌ها ظرف می‌شست و پولش را در هر جا که بازدهی خوبی داشت، سرمایه‌گذاری می‌کرد. اما امروز او مدیرعامل شرکت نکستیواست.

توماس گورنی تنها مهاجر و فعال استارت‌آپی موفق در آمریکا نیست. بنیاد ملی سیاست در آمریکا در تحلیلی می‌گوید بیش از نیمی از استارت‌آپ‌های ارزشمند در این کشور را مهاجران تاسیس کرده‌اند و این نشان می‌دهد سهم مهاجران در اقتصاد آمریکا تا چه اندازه حیاتی است.

بنیاد ملی سیاست آمریکا در گزارش خود نوشته مهاجران ۵۵ درصد از شرکت‌های استارت‌آپی در آمریکا با ارزشی بیش از یک میلیارد دلار را راه‌اندازی کرده‌اند. هم‌چنین ۶۴ درصد از شرکت‌های میلیارد دلاری در ایالات متحده آمریکا که با عنوان تک شاخ شناخته می‌شوند، توسط مهاجران یا فرزندان خانواده‌های مهاجر تاسیس شده است. به طور تقریبی ۸۰ درصد از شرکت‌های یونیکورن در آمریکا از موهبت حضور یک مهاجر استفاده می‌کنند که یا مؤسس آن شرکت است، یا با برعهده گرفتن نقش‌هایی مثل مدیرعاملی یا معاون اجرایی، نقشی کلیدی در مدیریت این شرکت‌ها دارد.

تجزیه و تحلیل حضور مهاجران در اکوسیستم استارت‌آپی آمریکا نشان می‌دهد ۵۸ درصد از شرکت‌های میلیارد دلاری توسط مهاجران تاسیس شده یا یکی از بنیان‌گذاران این شرکت‌ها مهاجر بوده‌اند. مهاجرانی که داستان زندگی آن‌ها جالب است. گیلومور راج از آرژانتین به آمریکا مهاجرت کرده است. او مؤسس پلتفرمی ابری است که به توسعه دهندگان وب خدمات می‌دهد. شرکتی که گیلومور تاسیس کرده ۴۰۰ کارمند دارد و ارزش آن را ۲٫۵ میلیارد دلار برآورد کرده‌اند. فوربز نوشت راج از سن ۱۱ سالگی و به تنهایی توسعه وب را یاد گرفته است. کتابچه راهنمای نرم‌افزار در آن سن و سال کمک بزرگی برای راج بود تا انگلیسی هم یاد بگیرد. او به رسانه‌ها گفته در کودکی مجذوب توسعه وب شده بود و اینکه می‌تواند در زادگاهش یعنی بوینس آیرس در آرژانتین نوآوری خلق کند. اما مهاجرت به ایالات متحده آمریکا این فرصت را برای او فراهم کرد تا شرکت ورسل (vercel) را راه بیندازد.

رقابت با آمریکا با راه‌اندازی ویزای استارت‌آپی

ارزش جمعی بیش از ۳۰۰ شرکت آمریکایی که توسط مهاجران راه‌اندازی شده ۱٫۲ تریلیون دلار است که این رقم، از ارزش شرکت‌های فهرست شده در بازارهای اصلی چند کشور از جمله آرژانتین، مکزیک و کلمبیا بیشتر است. هم‌چنین هر کدام از این شرکت‌ها به طور متوسط ۸۵۹ شغل ایجاد کرده‌اند و بیشتر این شاغلان آمریکایی‌اند.

نقش مهاجران در توسعه استارت‌آپ‌ها در آمریکا در حالی است که در قوانین این کشور هیچ ویزایی برای استارت‌آپ‌ها وجود ندارد. در واقع در آمریکا، کارآفرینان مهاجر نمی‌توانند با راه‌اندازی یک شرکت از اقامت دائم مطمئن شوند. به طور معمول گرین کارت این افراد به عنوان پناهنده، با حمایت خانواده یا کارفرمایانشان گرفته می‌شود. بعضی از مؤسسان استارت‌آپ‌ها فرزندان خانواده‌های مهاجرند که با تلاش والدین خود توانستند در آمریکا اقامت بگیرند. در این بین نباید از سهم دانشجویان گذشت که یک چهارم از

نیروهای متخصص درگیر شده است. ما متأسفانه دچار غافل‌گیری شده‌ایم. می‌توان گفت که دچار عقب افتادگی‌هایی در موضوع سرمایه‌انسانی و رقابت برای استعدادها در جهان هستیم. ایران در شاخص رقابت استعداد در جهان از بین ۱۳۴ کشور در جایگاه ۱۰۰ است. این رتبه نشان می‌دهد که کشور ما برای جذب، نگهداری و به‌کارگیری منابع انسانی‌اش رقابت‌پذیر نیست.»

به گفته مدیر رصدخانه مهاجرت ایران «ما ظرفیت بالقوه خوبی را برای معرفی و پرورش سرمایه‌انسانی به بازارهای جهانی داریم. اما در برخی از شاخص‌ها مانند جذب نیروی انسانی رتبه ۱۳۳ و در نگهداری آن‌ها رتبه ۱۳۴ را داریم. متأسفانه باید به تمامی کسب‌وکارها و سازمان‌ها این هشدار را بدهم که با توجه به نوسانات ارزی و تورم تازه داستان مهاجرت‌ها آغاز شده است.»

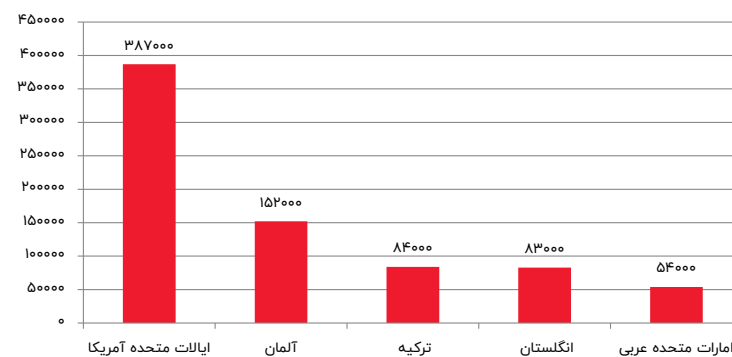
به گفته این پژوهشگر حوزه مهاجرت، آخرین پیمایش‌های انجام شده در سال گذشته نشان می‌دهد میل به مهاجرت در جامعه ایران در میان دانشجویان و جامعه آکادمیک، بیش از ۶۵ درصد است و مهم‌تر اینکه، میل به مهاجرت در استارت‌آپ‌ها به ۶۳ درصد رسیده است. به گفته صلواتی این یافته‌ها نشان می‌دهد که شاخص تصمیم و میل به مهاجرت در جامعه ایران بسیار بالاست و با ادامه این روند وضع به مراتب بدتر خواهد شد.

سرزمین فرصت‌ها، برای مهاجران

شرکت‌های واربرگ و گلدمن ساچز، در سال ۲۰۱۰، شرکت فناوری آی پاور (ipower) را خریدند. چهارسال پیش از این خرید خوب برای این دو شرکت بزرگ، مؤسس آی پاور، استارت‌آپ نکستیوا (nextiva) را راه انداخت که پلتفرمی برای برگزاری ویدئو کنفرانس و تماس تلفنی بود. آن زمان ارزش آی پاور، یک میلیارد دلار اعلام شد. امروز برآوردها از ارزش ۲٫۷ میلیارد دلاری شرکت نکستیوا، یعنی دومین کسب و کار نوپای مؤسس آن می‌گوید.

توماس گورنی (Thomas Gurney) هم‌بنیان‌گذار آی پاور و نکستیواست. او در لهستانی به دنیا آمد که در آن زمان، در چنگال کمونیسم روزگار می‌گذراند. اما توماس و خانواده‌اش به ایالات

تعداد مهاجران ایرانی در پنج مقصد نخست



در بین کشورهای اروپایی، آلمان بیشترین تعداد مهاجران از ایران را جذب کرده است. آلمان، از نظر بیشترین درخواست ویزای ثبت شده و تعداد ویزای شنکن صادر شده برای ایرانیان، در جایگاه نخست ایستاده است و فرانسه و ایتالیا در رتبه‌های دوم و سوم قرار گرفته‌اند. پس از آلمان، نام کشورهایی مثل سوئد، هلند و فرانسه را می‌توان دید که میزبان مهاجران ایرانی بوده‌اند. غیر از اتحادیه اروپا، نام انگلستان هم در بین کشورهای مهاجرپذیر از ایران دیده می‌شود. ۸۳ هزار ایرانی در انگلستان زندگی می‌کنند.

مدیر رصدخانه مهاجرت در بهار سال جاری در نشست‌های در کلاب‌هاوس، از غافل‌گیری کشور در این باره خبر داده است. او گفت: «جامعه ایران اخیراً به نوعی با مهاجرت افراد به ویژه نیروهای متخصص درگیر شده است. ما متأسفانه دچار غافل‌گیری شده‌ایم.»

صاحبان کسب و کارهای نوپای کوچک و متوسط می‌گویند این روزها یافتن نیروی کاربلد تا چه اندازه برای آن‌ها دشوار شده است. فرزین فردیس رئیس کمیسیون اقتصاد نوآوری و تحول دیجیتال اتاق تهران می‌گوید، تنها در سال گذشته بیش از یک هزار بلیت یک‌طرفه، تنها برای کارکنان شرکت‌های فین تک در ایران به کشورهای دیگر گرفته شده است.

پذیرایی هرچه بیشتر از استارت‌آپی‌ها، آماده‌تر است.

چه معیارهایی از کشورها، میزبان بهتری می‌سازد؟

ترکیبی از معیارها برای بررسی نحوه میزبانی کشورها از استارت‌آپی‌ها وجود دارد. بوجه کافی که باید در اختیار بنیان گذارها قرار بگیرد، تا حمایت‌های مربوط به آموزش، دسترسی به بازار و یوایی بازارها از جمله معیارهایی است که توسط فعالان استارت‌آپی بررسی می‌شود. هم‌چنین فرهنگ کاری و اجتماعی کشورها در رتبه بندی آن‌ها اثرگذار است.

GEM با اتکا به ۲۰۰۰ کارمند خود از سراسر جهان داده‌های مربوط به کسب و کارها را جمع آوری می‌کند. برای هر گزارش در هر کشور با نزدیک به ۳۶ نفر مصاحبه می‌شود. بررسی‌های این گروه نشان می‌دهد کشورهای ثروتمند در تغییر جایگاه خود در رتبه بندی GEM موفق تر عمل می‌کنند، و امارات متحده عربی یکی از این کشورهاست. امارات متحده عربی در ۱۱ دسته از ۱۳ معیار مورد بررسی توسط ناظر کارآفرینی بین‌المللی امتیاز بهتری نسبت به سال‌های گذشته کسب کرده است. امتیاز ۶۸ امارات متحده عربی در حالی کسب شده که امتیاز آمریکا در همین شاخص، ۵۳ گزارش شده است.

هرچند ایالات متحده آمریکا در سال گذشته میلادی بسیاری از چارچوب‌های کاری را تغییر داده اما در دیگر معیارها نسبت به رقیب امتیاز کمتری کسب کرده است. از جمله این معیارها شرایط مربوط به عملکرد دولت‌ها در اکوسیستم استارت‌آپی است. به این ترتیب ایالات متحده آمریکا در یازدهمین جایگاه در رتبه بندی GEM می‌ایستد. امارات متحده عربی، هلند و فنلاند، سه کشور نخست جهان برای میزبانی از کارآفرینان و استارت‌آپی‌هاست. پس از این عربستان سعودی، لتونی، جمهوری کره، نروژ، قطر، سوئیس و اسپانیا قرار می‌گیرند. این تحلیل می‌گوید امتیاز امارات متحده عربی از ۵۸، در دو سال گذشته به ۶۸، در سال ۲۰۲۲ رسیده است. هم‌چنین امتیاز هلند مثل سال ۲۰۲۰، ۶۳ گزارش شده است.

تجزیه و تحلیل حضور مهاجران در اکوسیستم استارت‌آپی آمریکا نشان می‌دهد ۵۸ درصد از شرکت‌های میلیارد دلاری توسط مهاجران تأسیس شده یا یکی از بنیان‌گذاران این شرکت‌ها مهاجر بوده‌اند. مهاجرانی که داستان زندگی آن‌ها جالب است

شرکت‌های استارت‌آپی یک میلیارد دلاری در آمریکا نتیجه تلاش آن‌هاست. این افراد می‌توانند پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه گرین کارت بگیرند.

توسعه کسب و کارهای نوپا توسط مهاجران در کشوری مثل ایالات متحده آمریکا، دیگر کشورها را به فکر رقابت در جذب آن‌ها انداخته است. ۲۵ کشور در جهان ویزای استارت‌آپی برقرار کرده‌اند تا با تسهیل شرایط جذب، از آمریکا در میزبانی از مهاجران پیشی بگیرند.

در بین کشورهای اروپایی اتریش، دانمارک، فرانسه، انگلستان، ایرلند، ایتالیا، لتونی، هلند، پرتغال، اسپانیا، فنلاند و استونی به صاحبان ایده‌های خوب و موسسان استارت‌آپی‌ها ویزا می‌دهند. شیلی، هنگ‌کنگ، سنگاپور، ژاپن، کره جنوبی، کانادا، تایوان و امارات متحده عربی از دیگر کشورهایی‌اند که ویزای استارت‌آپی را برای جذب فعالان کسب و کارهای نوپا برقرار کرده‌اند.

پشتیبانی از کسب و کارها با تقویت انکوباتورها، شتاب‌دهنده‌ها و مشاوران راه‌اندازی استارت‌آپی، در کنار دسترسی به بازارهای جهانی و مشتریان بیشتر از حمایت‌های عمده دارندگان ویزای استارت‌آپی در این کشورهاست. منابع مالی و مطمئن از طرف دولت‌ها و دسترسی به محیط مناسب برای جذب سرمایه، استخدام نیروهای فنی و با مهارت که ممکن است یافتن آن‌ها در کشور فعالان سخت تر انجام شود، رژیم‌های متعادل مالیاتی و حمایت‌های مربوط به اقامت در کشور میزبان برای مهمانان از دیگر فواید دریافت ویزای استارت‌آپی است.

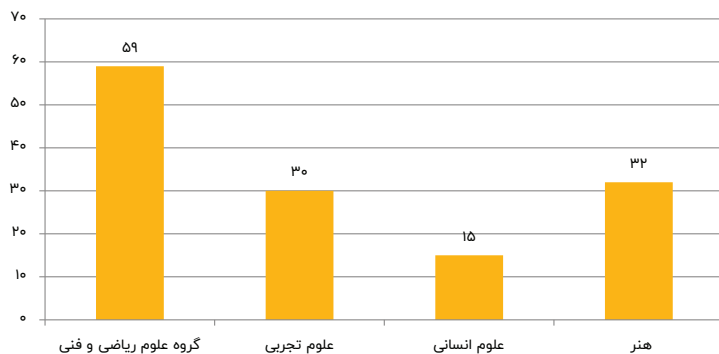
کدام کشورها بهترند؟

داستان استارت‌آپی‌ها از دره سیلیکون در آمریکا آغاز شده است. داشتن کسب و کاری که در سرزمین فرصت‌ها راه افتاده، رویای بسیاری از اهالی فناوری است. اینطور به نظر می‌رسد که هیچ کشوری در جهان، پذیراتر از ایالات متحده آمریکا برای ایده‌های استارت‌آپی نیست اما حقیقت چیز دیگری است.

موسسه the Global Entrepreneurship Monitor موسوم به GEM هر سال کشورها را از نظر میزبانی از کارآفرینان بررسی می‌کند. در ماه می سال ۲۰۲۲، تازه‌ترین گزارش این موسسه منتشر شده است. در این گزارش آمریکا در رتبه یازدهم در جهان در میزبانی از صاحبان ایده و استارت‌آپی‌هاست.

نکته جالب اینکه امارات متحده عربی در نخستین جایگاه در فهرست این موسسه قرار گرفته است و حتی هلند و فنلاند در جذب کارآفرینان و استارت‌آپی‌ها در جایگاه دوم و سوم جهان قرار گرفته‌اند. بررسی‌های موسسه GEM نشان می‌دهد امارات متحده عربی بالاترین امتیاز را در آغاز کسب و کار جدید کسب کرده است. NECI یا National Entrepreneurial Context Index شاخص موسسه GEM در بررسی کشورها از نظر میزبانی استارت‌آپی‌هاست. امتیاز امارات متحده عربی در این شاخص در تازه‌ترین بررسی این موسسه، ۶۸ گزارش شده است. این امتیاز نشان می‌دهد اصلاحاتی که امارات متحده عربی از سال ۲۰۱۶ اجرا کرده، آثار خود را در سال ۲۰۲۲، به خوبی نمایان ساخته است. از سال ۲۰۱۶ این کشور برای فاصله گرفتن از اقتصاد نفتی، استراتژی‌های موکد بر حمایت از کارآفرینان را دنبال کرده است. از آن زمان تا امروز، محیط کسب و کار در امارات متحده عربی برای

درصد خروج مشمولان بنیاد نخبگان از کشور از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰



در یک دهه ۵۹ درصد از مشمولان بنیاد نخبگان که در رشته‌های ریاضی فیزیک و فنی تحصیل کرده بودند از ایران خارج شده‌اند. هم‌چنین این درصد در گروه علوم تجربی به ۳۰ درصد می‌رسد. از سال‌های ۱۳۹۰ به این سو، با بروز مشکلات و چالش‌هایی مثل اعمال تحریم‌های بیشتر بر اقتصاد ایران این ارقام افزایش یافته است. آمارها در بنیاد ملی نخبگان می‌گوید رتبه ایران در دانشجو فرستی از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲، از ۲۹ در جهان به ۱۱ رسیده و این بالاترین میزان تغییر رتبه دانشجو فرستی در دو دهه برای کشورمان بوده است.

ایران باغبی برگی است

گفت‌وگوی آینده‌نگر با اهالی نوآوری که از ایران رفته‌اند

گرفته بودم. آن زمان چون با فوت و فن کار آشنا نبودم، بودن وکیل نعمت بود. باید مدارک زیادی جمع آوری کنید، به زبان دیگری مدارک را ترجمه کنید، فرم‌های مختلف را پر کنید، در لینک‌های مختلف ثبت نام کنید. اگر زبان بلدید، خودتان این کارها را انجام می‌دهید، البته آخرش هم وکیل کار خاصی برایتان نمی‌کند.» اما مهاجرت او به استرالیا به نتیجه نرسید. با اینکه کارها هم خوب پیش می‌رفت. «کار ما تا اندازه خوبی پیش رفت، فقط باید امتحان آیتلس می‌دادم و برای ویزا اقدام می‌کردم، مدارک کاری را هم فرستاده بودم. همه هم تایید شده بود. تا اینکه همسرم لاتاری آمریکا را برد و مسیر به طور کلی تغییر کرد.»

اینجا به فنا نمی‌روی

مایک در ایران تجربه کار کردن با کسب و کارهای کوچک را در کارنامه دارد. می‌گوید: «زمانی که در ایران زندگی می‌کردم در چند کار کوچک به ویژه برای راه‌اندازی نرم‌افزارهای داروسازها کار کردم اما کار ثابت هم داشتم. کار ثابت من اجازه نمی‌داد به اندازه دیگر دوستانم در فضای نوآوری و فناوری ایران دنبال ایده‌هایم بروم. اما می‌دانید! بستری که باید در ایران وجود ندارد. حتی اگر ایده خوبی هم داشته باشی، باید سال‌ها دنبال سرمایه‌گذار بگردی و در این مدت به هیچ منابعی دسترسی نداری. حتی اگر دانشجو باشی و در دانشگاه‌های خوب هم تحصیل کنی، باز فرصت دسترسی به منابع برایت محدود است. من فکر می‌کنم تهش باید به جایی وصل باشی که در فضای نوآوری ایران کارت پیش برود و بتوانی سرمایه‌گیری. مگر اینکه خودت پول داشته باشی و کسب و کارت را تامین کنی. دشواری‌های راه انداختن کسب و کار در اکوسیستم استارت‌آپی ایران از جلوه‌گری‌هایش بیشتر است. ماجرا اصلاً ساده نیست.»

اما آیا در آمریکا کار کردن و راه انداختن کسب و کار ساده است؟ مایک می‌گوید: «نه! اینجا هم داستان‌های خودش را دارد اما مثل ایران شرایط سخت نیست. گزینه‌ها برای پیش بردن ایده کم نیست در حالی که در ایران باید به چهارجا وصل شوی تا بتوانی کارت را پیش ببری. اینجا حتی در سایت‌هایی مثل کیک استار گزینه پول گرفتن از مردم هم فراهم شده است. ممکن است تو برای اجرای ایده ات ۲۵۰ هزار دلار پول در خواست کنی اما در کیک استار یک میلیون دلار پول برایت واریز کنند. به دلیل همین فرصت‌ها برای ایجاد کسب و کار است که به آمریکا می‌گویند سرزمین فرصت‌ها.»

دره سیلیکون جایی است که بسیاری از نوآوری‌ها در آن ظهور می‌کند. به قول مایک، اصلی‌ترین نقطه در جهان از نظر توسعه فناوری همین دره سیلیکون است. مایک می‌گوید: «اینجا فضا برای انجام هر کاری آماده است. دسترسی به VC اینجا آسان است. اگر ایده‌ای داری می‌توانی دانشی کسب کنی و پروپوزالی بنویسی. یک نفر اینجا ۸۰۰ هزار دلار برای اجرای ایده‌اش بوجه گرفت. اگر شکست بخوری، زندگی ات به فنا نمی‌رود. رفاه نسبی زندگی با وجود شکست در کسب و کارت

بیش از ۱۶ ساعت تحمل پرواز برای رسیدن به ایالات متحده آمریکا زمان لازم است. اما می‌توان با کمتر از ۶ ساعت پرواز به آمستردام، بن در آلمان یا ترکیه رفت. سفر از تهران به امارات متحده عربی هم کمتر از پرواز از پایتخت کشور به چابهار زمان می‌برد. در زندگی آن‌ها که می‌خواهند کوهی از کار و زندگی را پشت سر بگذارند، حتی ساعت رسیدن به کشور مقصد، جایی که قرار است همه چیز را از نو بسازند، اهمیت دارد. اما با گذر زمان، این ساعت‌ها به خاطره‌ای دور و حتی به یادماندنی برای آن‌ها تبدیل می‌شود. در این شماره از آینده‌نگر با ۴ فعال اکوسیستم استارت‌آپی و اهل فناوری گفت‌وگو کرده‌ایم. یک نفر از آمریکا، یک نفر از هلند، یک نفر از فنلاند و نفر آخر که دارد بار سفر می‌بندد. این افراد چرا فضای نوآوری و اکوسیستم استارت‌آپی ایران را ترک کرده‌اند و از ایران رفته‌اند؟ آیا آن‌ها به کشور بازمی‌گردند؟

روایت یک مدیر محصول در آمریکا

فارغ‌التحصیل رشته مهندسی الکترونیک است اما امروز به عنوان مدیر محصول در یکی از بزرگ‌ترین تامین‌کننده تجهیزات شبکه و زیرساخت ارتباطات در جهان کار می‌کند. هفت سال است که به جای اسم ایرانی‌اش، مایک صدایش می‌زنند. ۳۵ ساله است و سال ۹۵ از ایران مهاجرت کرده است. امروز در سن خوزه، در سان فرانسیسکو نزدیک به دره سیلیکون زندگی و کار می‌کند. پیش از سال ۹۵، دو سالی بود که برای رفتن از ایران تلاش می‌کرد. می‌گوید: «من سفت و سخت دنبال رفتن به استرالیا بودم. وکیل هم

نکته‌هایی که باید بدانید

- ▶ مایک در ایران، در دانشگاه آزاد تحصیل کرده اما می‌گوید در آمریکا اینکه در چه دانشگاهی درس خوانده‌ای، برای مهاجران اهمیتی ندارد.
- ▶ مهاجرت نوید حاصل فرستادن ۲ هزار رزومه برای شرکت‌های اروپایی و آمریکایی و مصاحبه کاری با ۲۰ تا ۳۰ شرکت خارجی است. او در نهایت ۲ سال پیش، درست در میانه همه گیری کرونا از ایران رفت. پیش از رفتن به هلند، تجربه مهاجرت به آلمان را هم داشت اما به ایران بازگشته بود.
- ▶ به گفته نوید تحمل رویکردهای غیر تخصصی مدیران در این شرکت‌ها برای نیروهای فنی سخت‌تر است. می‌گوید «نیروهای فنی که دیدگاه فنی دارند و به قول معروف صفر و یکی به داستان نگاه می‌کنند، نمی‌توانند از نظر منطقی این شرایط را تحمل کنند.»
- ▶ مایک در پاسخ به این پرسش که آیا از کار در آمریکا و مهاجرتش رضایت دارد می‌گوید «با وجود فشار زیاد، شرایط کاری مثبت به نظر من است. اگر خوب کار کنی، درآمد خوبی داری و زندگی خوبی برای خودت می‌سازی.»
- ▶ وجود فضای بی‌اسم اکوسیستم استارت‌آپی و ساختارهای حمایتی در این زمینه، از نظر سعید نعمتی است که باید آن را به عنوان نکته‌ای مثبت یادآور شد. در بعضی از کشورها حتی خبری از اسم و نهادها و سازمان‌هایی در این زمینه نیست بنابراین باید وجود این فضا را غنیمت دانست.

بستری که باید در ایران وجود ندارد. حتی اگر ایده خوبی هم داشته باشی، باید سال‌ها دنبال سرمایه‌گذار بگردی و در این مدت به هیچ منابعی دسترسی نداری. حتی اگر دانشجوی باشی و در دانشگاه‌های خوب هم تحصیل کنی، باز فرصت دسترسی به منابع برایت محدود است.

حفظ می‌شود. می‌توانی مدتی در کارهای معمولی مثل فروشنده‌گی یا کار در رستوران مشغول شوی اما زندگی‌ات می‌چرخد. اینجا می‌توانی هم در رستوران کار کنی هم کارهای مربوط به ایده‌ات را پیش ببری. اما در ایران با داشتن کار ثابتی مثل این نمونه‌ها، هیچ کار دیگری نمی‌توان کرد. اینقدر زُست را می‌کشند و پول کم می‌دهند که همیشه به فکر نان شبت هستی. در حالی که در آمریکا با کارهای معمولی هم درآمد داری، هم رفاه نسبی در زندگی و هم وقت و انرژی برای پرداختن به ایده.»

چه کار بلدی؟

مایک در ایران، در دانشگاه آزاد تحصیل کرده اما می‌گوید در آمریکا اینکه در چه دانشگاهی درس خوانده‌ای، برای مهاجران اهمیتی ندارد. او پس از مهاجرت، پس از دریافت چند مدرک در آمریکا به عنوان مدیر محصول در شرکت کارش را آغاز می‌کند. می‌گوید «کلاس‌هایی که رفتم دید گاهم را نسبت به فضای کاری آمریکا تغییر داد. مدرکی که در ایران گرفتی و دانشگاهی که در آن تحصیل کردی، تفاوت چشم‌گیری در فرصت‌های شغلی که در آمریکا به تو پیشنهاد می‌شود، ایجاد نمی‌کند. برای استخدام خود اهالی آمریکا مهم است که چه دانشگاهی تحصیل کرده‌اند، اما اینکه در ایران در دانشگاه آزاد درس خوانده‌ای یا شریف، اهمیت چندانی در اینکه چه شغلی به تو پیشنهاد شود، ندارد. شاید در سال اولی که مهاجرت می‌کنی در شرکت‌های خیلی بزرگ کار پیدا نکنی، اما از شرکت‌های کوچک شروع می‌کنی و به طور مرتب پیشرفت می‌کنی. برای من مدارکی که در آمریکا گرفتم اثر بیشتر و بهتری داشت.»

مایک می‌گوید در فضای فناوری در آمریکا، درآمد بالاست اما امنیت شغلی پایین است. همیشه درباره از دست دادن کار نگرانی و دلیل آن هم، رقابت بسیار بالاست. به گفته او «شرکت‌ها هم اینجا با کسی شوخی ندارند، زمانی که اعداد و ارقام با هم نخواند به آسانی با نیروی کار خداحافظی می‌کنند. اگر محصول کار نکند، حتی اگر اینشتین مسئول آن محصول باشد، او را کنار می‌گذارند. سیستم‌های حمایتی از کارگر و کارمند در آمریکا متفاوت از سایر کشورهاست. این را می‌دانم چون شرکت ما در کشورهای دیگر هم شعبه دارد. فرهنگ کاری در هر شرکتی با دیگری متفاوت است. کوچکی و بزرگی شرکت‌ها و تعداد کارکنان آن اثر کمی بر فرهنگ کاری شرکت‌ها دارد. برای مثال آمازون شرکت بسیار بزرگ با درآمد بالا و نیروی کار متعدد است اما فرهنگ کاری‌اش داغان است. اینجا به دو شیوه کار می‌کنیم. ساعتی و حقوقی. در کار حقوقی ساعت حضور دخیل نیست. در این مدل کار، کسی شما را ملزم نمی‌کند که ساعت ۱۲ شب جواب ایمیل‌هایتان را بدهید اما فرهنگ کاری باعث می‌شود شما این کار را انجام دهید.»

مایک در پاسخ به این پرسش که آیا از کار در آمریکا و مهاجرتش رضایت دارد می‌گوید: «به نظر من باوجود فشار زیاد، شرایط کاری مثبت است. اگر خوب کار کنی، درآمد خوبی داری و زندگی خوبی برای خودت می‌سازی. زندگی بهتر انگیزه موثری در مهاجرت است. اینجا می‌توانی کار کنی و زندگی بهتری داشته باشی. روابط هم اینجا در بعضی کارها اثر دارد اما نه به اندازه ایران.»

روایت برنامه‌نویس ارشد در هلند

مهاجرت نوید حاصل فرستادن ۲ هزار رزومه برای شرکت‌های اروپایی و آمریکایی و مصاحبه کاری با ۲۰ تا ۳۰ شرکت خارجی است. او در نهایت ۲ سال پیش، درست در میانه

همه گیری کرونا از ایران رفت. پیش از رفتن به هلند، تجربه مهاجرت به آلمان را هم داشت اما به ایران بازگشته بود. امروز ۳۷ ساله است، در رشته کامپیوتر تحصیل کرده و به عنوان برنامه‌نویس ارشد، در شرکتی بین‌المللی در آمستردام کار می‌کند. در دو سالی که مهاجرت کرده، دو بار به ایران سفر کرده است. می‌گوید مهاجرت بدون درد نیست اما این دردها را به جان خریده است. چرا؟

۲ دلیل برای مهاجرت نوید

«سازمانی را تصور کن که مدیری را که باید، ندارد. نه در لایه اول، بلکه در لایه‌های دوم، سوم و چهارم. کارکنان فنی و اهالی فناوری در این سازمان را در نظر بگیرد که مدیران بالادستی آن‌ها کسانی که باید باشند، نیستند. تصمیم‌هایی توسط این لایه‌های مدیریتی اجرا می‌شود که سازمان را گام به گام به سقوط نزدیک می‌کند. اهالی فناوری هم در پایین ترین لایه‌ها نشسته‌اند، می‌بینند و کاری هم نمی‌توانند انجام دهند.» نوید می‌گوید شرایطی که کشور ما در مشابهت با این سازمان در حال تجربه آن است، از انگیزه‌های اصلی در مهاجرت بسیاری از اهالی فناوری است.

به گفته او «درواقع شرایط مدیریت کلان به اندازه‌ای در ایران اسفبار است که وضعیت شرکت‌های استارت‌آپی را هم متاثر کرده. کسانی در این شرکت‌ها روی کار می‌آیند که تخصصی ندارند و تعداد غیرمتخصص‌ها روز به روز نسبت به متخصص‌ها بیشتر شده است. درباره همه شرکت‌ها نمی‌توان این را گفت اما در مورد بیشتر شرکت‌ها این حرف صادق است. مدیران بدون تخصص و توانمندی و وابسته به جریان‌های خاص در این شرکت‌ها مدیریت می‌کنند.»

به گفته نوید تحمل رویکردهای غیرتخصصی مدیران در این شرکت‌ها برای نیروهای فنی سخت تر است. می‌گوید «نیروهای فنی که دیدگاه فنی دارند و به قول معروف صفر و یکی به داستان نگاه می‌کنند، نمی‌توانند از نظر منطقی این شرایط را تحمل کنند. حضور غیرمتخصص برای آن‌ها قابل درک نیست. آن‌ها فکر می‌کنند می‌توانند کارهای بزرگی انجام دهند که به درد مردم و کشور بخورد اما با توجه به این شرایط اسفبار در مدیریت کلان، همه چیز در یک دور باطل گیر می‌کند و راه به جایی نمی‌برند. یک تصمیم عجولانه این مدیران، کل ایده‌ها و افکاری که برای زندگی داری و برنامه‌هایی که چیده‌ای را می‌برد زیر سوال. به نظر من این نکته اصلی در مهاجرت آدم‌هایی مثل من است. یعنی زمانی که فضای ادامه دادن به کار را در کشور نمی‌بینیم. در ایران نمی‌توان آزاده فکر کرد و گام برداشت. کار کردن در ایران مثل راه رفتن روی یخ است. نمی‌توانید بگویید جلو می‌روید. نتیجه این است که نمی‌توانید کار کنید و مهاجرت می‌کنید.»

وضعیت اقتصادی در ایران هم در این بین بی‌تأثیر نیست. نوید می‌گوید حرف من ارزش دلار و طلا و ریال نیست. می‌گوید حرفش مربوط به ارزش کار است. «ارزش کار متخصص‌ها در ایران کم و کمتر شده است. فرض کنید ارزش کار یک متخصص ساعتی ۳۰ یورو، ۲ گرم طلا یا ۳۰۰ هزار تومان است. دو ماه می‌گذرد و این ارزش کار در یک ساعت در ایران به ۱۰۰ هزار تومان می‌رسد. در کشورهای دیگر ثبات اقتصادی است و ارزش کار ثابت می‌ماند. اما در ایران چنین وضعیتی است. دلایل اقتصادی از عوامل اثرگذار بر مهاجرت است. در کشورهای دیگر با درآمدی که دارید خیلی کارها می‌توانید انجام دهید اما در ایران اینطور نیست. این نکته بعد از مهاجرت برای من روشن شد. من ایده‌ای داشتم و فکر می‌کردم می‌شود در ایران کار کرد، اما زمانی که نتوانستم

مایک: اینجا در آمریکا می‌توانی هم در رستوران کار کنی هم کارهای مربوط به ایده‌ات را پیش ببری. اما در ایران با داشتن کار ثابتی مثل این نمونه‌ها، هیچ کار دیگری نمی‌توان کرد. اینقدر زُست را می‌کشند و پول کم می‌دهند که همیشه به فکر نان شبت هستی

کار کنم، مهاجرت کردم.»

نقش مشاور برای مهاجرات فعالان استارت آپی کار می کردیم.»

مهاجرت کاری با لینکدین

تنها انگیزه نوید برای رفتن، بهتر کار کردن بود. او از کمک و کیل استفاده نکرد و خودش برای یافتن شرکت‌هایی که مرتبط با تخصص او بودند، تلاش کرد. در این بین شبکه‌های اجتماعی که برای یافتن کارجو و کارآفرین به مردم جهان کمک می‌کند، جایی مناسب برای یافتن شرکت‌ها و فرستادن رزومه‌اش برای آن‌ها بود. او می‌گوید: «از ایران رفتن و کار کردن به عنوان high skilled برای شرکت‌های خارجی سخت اما شدنی است. من ۷۰ درصد از فرایند پیدا کردن شرکت‌ها و فرستادن رزومه برای این شرکت‌ها را از لینکدین پیگیری کردم، اما ابزارهای دیگری مثل گلاس دور و ایندیدی هم بودند که من کمتر از آن استفاده کردم.»

نوید شرکت‌ها را براساس تخصص‌اش پیدا کرده است. می‌گوید: «در لینکدین و بقیه ابزارها جست و جو کردم تا ببینم کدام شرکت‌ها به تخصص من نیاز دارند و رزومه‌ام را برای آن‌ها فرستادم. در نهایت پس از چند جلسه مصاحبه با چند شرکت، به شرکتی رسیدم که امروز در هلند آنجا کار می‌کنم.»

برمی‌گردم اگر...

کسانی که بیشتر از دو دهه است که ایران را ترک کرده‌اند، کمتر به بازگشت به ایران فکر می‌کنند. آن‌هایی که در دیگر کشورها بچه دار شده‌اند و فرزند آن‌ها در مدارس دیگر کشورها تحصیل می‌کند، کمتر به کار و زندگی در ایران فکر می‌کنند. نوید می‌گوید: «در بین مهاجرانی که سابقه زندگی شان در این کشورها کمتر است، میل به بازگشت بیشتر است. من هم به بازگشتن به ایران و کار کردن در کشور خودم فکر می‌کنم اما شرط دارد. من می‌گویم اگر روزی ایران به ثبات در اقتصاد و سیاست برسد، قطعاً به ایران برمی‌گردم. اگر ایران کشوری نباشد که یک شب بخوابی و ببینی ۳۰ درصد از ارزش پول در کشورت سقوط کرده، نخبه‌ها در آن به جای بی‌خردها تصمیم بگیرند به کشورم برمی‌گردم و به همسایه‌ها، دوستان و خانواده‌ام خدمت می‌کنم.»

نوید ایران را دوست دارد و می‌گوید می‌خواسته در کشور اوضاع را بهتر کند اما کمی که گذشته، دیده کاری از دستش بر نمی‌آید. می‌گوید: «ایران کشور من است و دوستش دارم. کشور من از نظر تاریخ، فرهنگ و مردم از بهترین کشورهای جهان است، اما همراه با تصمیم‌گیری‌های غلط. تا زمانی که چنین مدیرانی در سازمان‌ها مدیریت می‌کنند، مهاجرت را با همه دردهایش می‌پذیرم. دوست دارم در ایران زندگی کنم اما نمی‌توانم. امیدوار بودم شرایط بهتر شود اما نشد. سه سال پیش به آلمان مهاجرت کردم اما برگشتم. امید داشتم شرایط ایران به ثبات برسد اما چنین نشد. بهتر نشد که هیچ، به ثبات هم نرسید.»

روایت موسی استارت آپ در فنلاند

سعید ۳۵ ساله است. ویزای استارت آپی گرفته و به فنلاند مهاجرت کرده است. او و همراهش بدون کمک گرفتن از وکیل فرایند مهاجرت و دریافت ویزای استارت آپی را طی کرده‌اند. پیش از این، برای دیگر گروه‌های استارت آپی به عنوان مشاور برای مهاجرت کار می‌کردند. سعید می‌گوید «به بقیه گروه‌ها مشاوره می‌دادیم که چطور می‌توانند ویزای اروپا را بگیرند، آن هم ویزای استارت آپی. بعد برای خودمان اقدام کردیم. البته ما وکیل نبودیم و در

۳ دلیل که پای سعید را به فنلاند کشاند

سعید مدیران و اهالی زیادی از فضای کسب و کار ایران را می‌شناسد که صرفاً برای آینده بهتر فرزندان‌شان تصمیم به مهاجرت می‌گیرند. به گفته او این مدیران کسب و کارهای پرسودی را در ایران توسعه داده‌اند اما نگرانی درباره امنیت و آینده فرزندان‌شان کار آن‌ها را به مهاجرت رسانده است. در واقع بهبود سطح کیفیت زندگی از موانع مهاجرت به کشورهای پیشرفته است که بیش از والدین مهاجر، به نفع فرزندان آن‌ها تمام می‌شود. اما دلیل دوم، مربوط به مسائل اقتصادی و ابعاد توسعه کسب و کاری است که آن را دنبال می‌کنید.

سعید می‌گوید: «می‌توانید در کشورهای دیگر در بازار جهانی حضور پیدا کنید. مقیاس‌پذیری استارت آپ شما در کشورهای پیشرفته به آسانی ممکن است. تصور کنید امروز اسنپ به عنوان شرکتی که استارت آپی موفق بوده امکان رشد بیرون از ایران را ندارد. اما در کشورهای دیگر به بازارهای جهانی وصل می‌شوید و رشد می‌کنید. در ایران امکان رقابت با کدام رقیباً برای استارت آپ‌ها فراهم است در حالی که در فنلاند استارت آپ‌هایی شروع به کار کرده‌اند که اکنون با رقبای جهانی و اروپایی مشغول رقابت‌اند. دلیل عمده رشد آن‌ها اتصال به بازارهای جهانی است.»

شرایط دسترسی و سرعت اینترنت از دیگر دلایل مهاجرت استارت آپی‌ها به دیگر کشورهاست. سعید می‌گوید: «سرعت اینترنت در ایران بسیار پایین است و زمانی که کسب و کاری وابسته به اینترنت دارید، جز مهاجرت راه دیگری ندارید. گروه‌هایی داریم که در زمینه ارزهای دیجیتال کار می‌کنند. خودشان ارز جدیدی معرفی کرده‌اند و خلایق و نوآوری آن‌ها تحسین شده اما از ایران مهاجرت کرده‌اند. خودشان می‌گویند ما در واقع از ایران فرار کردیم چراکه آنجا مجرمیم اما اینجا تحسین می‌شویم. این نشان می‌دهد بستر نامناسب اینترنت و عدم شناخت درست از کسب و کارهای نوآورانه تا چه اندازه آسیب زننده است و به مهاجرت نیروی جوان از کشور می‌انجامد.»

اینکه هست خودش نعمت است

وجود فضایی به اسم اکوسیستم استارت آپی و ساختارهای حمایتی در این زمینه، از نظر سعید نعمتی است که باید آن را به عنوان نکته‌ای مثبت یادآور شد. در بعضی از کشورها حتی خبری از اسم و نهادهای سازمان‌هایی در این زمینه نیست بنابراین باید وجود این فضا را غنیمت دانست. در ایران دست کم پارک‌های علم و فناوری، کارخانه‌های نوآوری و تسهیل‌گران کوچک و بزرگ کار می‌کنند و می‌توان گفت امکانات اولیه برای کار کردن در کشورمان وجود دارد.

دیگر نکته مثبت درباره اکوسیستم استارت آپی ایران، حضور نیروهای انسانی با استعداد و پرتلاش است. بچه‌هایی که به قول سعید، گرم و سرد چشیده‌اند و این در کار استارت آپی، نکته‌ای حیاتی است. سعید می‌گوید: «به دوستانم می‌گفتم توری که در فنلاند به دلیل جنگ او کراین پیش آمده و برایش نگرانند، برای ما جاک است. بچه‌های ایرانی به اندازه ای سختی کشیده‌اند که به آسانی اذیت نمی‌شوند. این مزیت بزرگی در اکوسیستم فناوری ایران است. نیروهای متنوع با تخصص‌های متنوع.»

نکته سوم درباره فضای کار استارت آپ‌ها در ایران، مسئله‌ای است که سعید آن را به طور کامل مثبت نمی‌داند. او می‌گوید «فاصله کسب

نوید: یک تصمیم عجولانه این مدیران، کل ایده‌ها و افکاری که برای زندگی داری و برنامه‌هایی را که چیده‌ای می‌برد زیر سوال. به نظر من این نکته اصلی در مهاجرت آدم‌هایی مثل من است

و کارهای ایرانی از رقبای جهانی زیاد است. این به طور کلی خوب نیست اما در فضای نوآوری ایران فرصت است. ایران از فضای بین‌المللی فناوری بریده و دور است و هم یعنی رقیب بین‌المللی در بازار کشورمان نیست. به همین دلیل بسیاری از ایده‌ها را می‌توان در ایران کپی و کار را شروع کرد. بازار ۸۰ میلیون نفری ایران نسبت به کشورهای مثل فنلاند با ۵ میلیون نفر جمعیت و استونی با ۱،۵ میلیون نفر جمعیت، بازار قابل توجهی است.»

چرا به نتیجه نمی‌رسیم؟

وقتی حرف از مشکل به میان می‌آید، سعید از کم نبودن آن می‌گوید و اینکه اگر سال‌ها با کار در اکوسیستم استارت‌آپی ایران به نتیجه‌ای نمی‌رسیم، ناشی از همین مشکلات متعدد است. سعید باور دارد استارت‌آپ‌ها در ایران به درستی درک نشده‌اند و اینکه اکوسیستم باید چه کند، در ایران فهمیده نشده است. فعالان اکوسیستم استارت‌آپی می‌گویند استارت‌آپ شرکتی کوچک است که به طور پایه‌ای با اتکا به گروه‌های کوچک با تخصص‌های به طور معمول بالا کار می‌کند. این گروه‌ها با سرمایه کم دور هم جمع می‌شوند اما به دلیل نوآوری بودن در بازار از دیگر رقبای بهتر به نیاز مشتری پاسخ می‌دهند و در کوتاه مدت به سود می‌رسند. استارت‌آپ‌ها با سرمایه کم کار را شروع می‌کنند، سریع رشد می‌کنند و باید خلاق و نوآور باشند. اما به گفته سعید، شرکت‌هایی که به طور رسمی در ایران به عنوان استارت‌آپ معرفی می‌شوند و در جشنواره‌های مختلف توسط دولت از آن‌ها تقدیر می‌شود، چنین ویژگی‌ای ندارند.

سعید می‌گوید: «برای نمونه علی بابا با سرمایه میلیاردی کارش را شروع کرده است. ضمن اینکه فروش اینترنتی بلیت کار جدیدی نبود و سال‌ها پیش از آمدن علی بابا انجام می‌شد. این استارت‌آپ‌ها با حمایت‌هایی که از سازمان‌هایی گرفت و با حجم زیاد تبلیغات توانست بازار را به دست بگیرد. چنین شرکتی خودش را استارت‌آپ معرفی می‌کند در حالی که اصلاً استارت‌آپ نیست. چنین مثال‌هایی در ایران زیاد است. امکاناتی که باید در اختیار استارت‌آپ‌ها و گروه‌های کوچک قرار بگیرد، به دست شرکت‌هایی افتاده که نباید. اگر به کارخانه نوآوری مشهد سر بزنید می‌بینید که آنجا برای بچه‌هایی که تازه کارشان را شروع کردند، فضایی در نظر گرفته‌اند. شرکت‌های بزرگ‌تر هم در این مجموعه حاضرند تا گروه‌های کوچک به عنوان زیرمجموعه آن‌ها رشد کنند و ایده‌هایشان را به جایی برسانند. وقتی به روابط این دو بخش دقت می‌کنید، می‌بینید دو جزیره جدا از هم‌اند و با وجود فضای کار اشتراکی، دور از یکدیگر کار می‌کنند. دکوراسیون آنجا قشنگ است اما در عمل ارتباطی بین این دو بخش نیست. نه جوان‌ترها جرئت این را دارند که سراغ این شرکت‌ها بروند و نه شرکت‌ها رغبتی به استفاده از خدمات این گروه‌های کوچک از خود نشان می‌دهند.»

سعید می‌گوید: «در ایران فقط اسم استارت‌آپ‌ها را می‌شنوید و معماری جذاب و قشنگی که برای کارخانه نوآوری ساخته‌اند. پارک‌های علم و فناوری بزرگانند و هر معاون مدیری دفتر و منشی دارد. نمی‌توان به آسانی با آن‌ها صحبت کرد. اگر می‌خواهید در این پارک‌ها مستقر شوید باید طرح بفرستید و اگر مقبول بود، امکاناتی می‌گیرید که محدود بودن آن بارها به شما گفته می‌شود. این رویه، به واقعیت کار استارت‌آپی همخوانی ندارد.»

به باور سعید در ایران، اکوسیستم استارت‌آپی مثل دیگر بخش‌ها پر حاشیه است. دفاتر روسا در همه سازمان‌ها تبدیل به هزار تویی شده

است. عبور از درهای متعدد در این هزار تو برای دریافت حمایت آسان نیست و در نهایت این حمایت‌ها نصیب شرکت‌هایی می‌شود که به قول این اهل نوآوری «به هزار جا وصل شده‌اند، یا به جایی رسیده‌اند و می‌خواهند کار تازه‌ای شروع کنند.»

در این بین، سرگروه‌های تازه‌کار بی‌کلاه می‌مانند. این در حالی است که اصل کار در فضای استارت‌آپ‌ها، حمایت از گروه‌های تازه‌کار است. باید به این گروه‌ها کمک کرد تا بلند شوند نه اینکه دست کسی را بگیریم که پیش از این بلند شده است. سعید می‌گوید در فنلاند اگر استارت‌آپ‌ها دو سال کار کرده باشند، دیگر به عنوان شرکت به آن‌ها نگاه می‌کنند نه استارت‌آپ. اگر استارت‌آپی پس از دو سال کار به سود رسیده، نیازی به حمایت ندارد و اگر نرسیده یعنی قرار نیست اصلاً به سوددهی برسد.

داستان فنلاند

چالش‌های متعدد در اکوسیستم استارت‌آپی ایران، به مهاجرت سعید و امثال او دامن زده است. اما کار برای مهاجرت به فنلاند برای سعید چگونه پیش رفته است؟ او از برگزاری نشست‌های مجازی متعدد با مشاوران پیش از سفر به فنلاند می‌گوید و اینکه او هیچ هزینه‌ای برای دریافت نظرهای مشورتی کارشناسان فنلاندی پرداخت نکرده است. سعید می‌گوید: «ممکن بود من دانشجویی باشم که تازه ایده‌ای در سر دارم و چیزی از این فضا نمی‌دانم. یا فردی با ظرفیت و سطح سواد بالا باشم. ممکن است از هر ۱۰۰ نفری که این مشاوره‌ها را می‌گیرند، یک نفر بتواند کارش را پیش ببرد. اما این برای مشاوره مهم نیست. آن‌ها به هر ترتیب خدماتشان را می‌دهند و این دولت فنلاند است که تأمین مالی این فرایند را برعهده گرفته. سرعت، جابجایی و بی حاشیه بودن از ویژگی‌های فضای کار استارت‌آپ‌ها در این کشور است، یعنی همان چیزی که انتظارش را داریم.»

اگر مهاجران به فنلاند بخواهند در شرکت‌ها در این کشور استخدام شوند، دانستن زبان محلی برایشان امتیاز است. اما برای کار استارت‌آپی، دانستن زبان این کشور تفاوتی ایجاد نمی‌کند. سعید می‌گوید «من پیش از آمدن به فنلاند با فضای کسب و کار آن در ارتباط بودم. تفاوت عمده در فضای استارت‌آپی ایران و فنلاند، درک درست حاکمیت از استارت‌آپ‌هاست. انگری برز یک بازی ساده بود که میلیون‌ها دلار پول عاید این کشور کرد. شرکتی مثل نوکیا بخشی از بنیاد اقتصاد این کشور را شکل داده است. در فنلاند استارت‌آپ یک مفهوم شیک و باکلاس برای برگزاری سمینار و سپردن مدیریت به چهار تحصیل کرده نیست، بلکه از ارکان مهم اقتصاد در این کشور است. به همین دلیل حمایت‌ها منطقی است.»

اقتصاد فنلاند از این حمایت‌ها سود کرده است. در فنلاند کارآفرینی در مدارس به بچه‌ها آموزش داده می‌شود و تجربه کار کردن در کسب و کارها و مدیریت مالی از دبستان شروع می‌شود. به گفته سعید «اینجا بچه‌ها کالا می‌خرند و می‌فروشند. در سنین بالاتر، به عنوان کارآموز به شرکت‌ها و کسب و کارها می‌روند. اینجا بچه‌ها یاد می‌گیرند اما ما در روند کار، بارها به دلیل ندانستن بسیاری از چیزها و عدم آگاهی پدیده‌های رایج در کسب و کار ضربه خوردیم. از اولین کارهایی که انجام دادیم، تولید محصولی با یکی از اقوام بود. ما در آن زمان فکر می‌کردیم تولید یک محصول کیفی خوب کافی است اما نمی‌دانستیم که باید روی فروش هم تمرکز کنیم. همه انرژی‌مان را صرف کیفیت کردیم و در فروش آن ماندیم. این تجربه‌ای شد که بدانیم بازاریابی تا چه اندازه

یک نکته مثبت درباره اکوسیستم استارت‌آپی ایران، حضور نیروهای انسانی با استعداد و پر تلاش است. بچه‌هایی که به قول سعید نعمتی، گرم و سرد چشیده‌اند و این در کار استارت‌آپی، نکته‌ای حیاتی است

مهم است و لازمه کار است. اما بچه‌ها در اینجا، اهمیت این نکته‌ها را از سنین کم یاد می‌گیرند. وقتی بچه‌ها در مدارس می‌آموزند، احتمال شکست آن‌ها کمتر است.» غیر از آموزش رسمی، آموزش‌های رایگان در انواع مدیا، از کتاب، ویدئو تا وب سایت و مشاوره‌های رایگان هم در فنلاند برقرار است.

فضای مشاوران در گفت‌وگو با فعال اکوسیستم استارت‌آپی در ایران و فنلاند متفاوت است. تجربه سعید نشان می‌دهد مشاوران در ایران تجربه کار ندارند و موضوع را به طور تئوریک یاد گرفته‌اند. بنابراین صحبت با آن‌ها از صحبت با کسی که کسب و کاری را مدیریت کرده متفاوت است. به گفته سعید «ممکن است بتوانید در ایران با مدیران کسب و کارها هم گفت‌وگو کنید اما نگاه بالا به پایین آن‌ها باعث می‌شود اطلاعات دقیق و کاربردی را در اختیار تان قرار ندهند. این افراد به طور معمول می‌خواهند به شما القا کنند که چیزی نمی‌دانید، تجربه‌ای ندارید و نباید فکر کنید که کار به این سادگی هاست! با این وجود همین افراد از چم و خم کار به شما نمی‌گویند. به طور کلی به مشکلات و سختی‌های کار اشاره می‌کنند و شما درهاله‌ای از ابهام رها می‌شوید.»

این درحالی است که در فنلاند کارشناسان در جایگاه تشویق اهالی فناوری و مردم به گفت‌وگوی بیشتر قرار گرفته‌اند. سعید می‌گوید: «آن‌ها می‌گویند هر پرسشی داری بپرس و پیگیری می‌کنند که جلسه‌های مختلف را به طور آنلاین برگزار کنند تا کار پیش برود. صحبت‌ها دقیق است و کارها به مرحله اجرا می‌رسد. من در مراحل نخست کار باید شرکت‌م را ثبت می‌کردم. همه فرایندها ثبت شرکت را با کمک کارشناس پیگیری کردم. اطلاعات او به طور کامل کاربردی بود. ثبت شرکت مرحله سختی بود و البته به دانستن زبان فنلاندی هم نیاز بود. کارشناس به من گفت اگر تمایل دارم به طور حضوری با هم کار را پیش ببریم. کار ما در نهایت در یک ساعت و نیم و با حمایت‌های کاربردی ما انجام شد.»

غیر از حمایت‌های کاربردی، نباید از کمک هزینه‌ها هم گذشت. فنلاند ۵۰ هزار یورو کمک بلاعوض به استارت‌آپ‌ها اهدا می‌کند. این مبلغ به گروه‌هایی که به مرحله کار می‌رسند، اهدا می‌شود. غیر از این، استارت‌آپ‌ها می‌توانند برای گذران زندگی برای شش ماه تا یک سال از کمک هزینه‌های دولت استفاده کنند که بازگشت آن بدون تحمیل سود است. هم‌چنین امکان شبکه‌سازی و برقراری ارتباطات را برای فعالان اکوسیستم برقرار شده که امکان جذب سرمایه، صحبت با سرمایه‌گذاران و همکاران و تبلیغات را برای کسی که در این کشور شناخته شده نیست، مهیا کرده است.

سعید می‌گوید: «اگر طرح خوبی داشته باشید، لنگ پول نمی‌مانید. نکته دیگر خدمات عمومی است که در کشور ما به آسانی در دسترس نیست. اینجا استفاده از چاپگرهای سه بعدی، دستگاه‌های برش و تجهیزات دیگر در کارگاه‌های برق، نجاری، خیاطی و... به طور رایگان یا با قیمت ارزان ممکن است. حتی یک محصل مدرسه می‌تواند به آسانی از این تجهیزات استفاده کند و یا هر کسی که دنبال ساخت نمونه‌ای اولیه است. وجود این امکانات به معنای عدم آگاهی بخشی درباره سختی‌های راه‌اندازی کسب و کار نیست. این مسئله هم یادآوری می‌شود اما حمایت‌ها به اندازه‌ای زیاد است که اگر پشتکار داشته باشید و ایده اولیه‌تان خوب باشد، به نتیجه می‌رسید.»

برنمی‌گردم

«من هیچ برنامه‌ای برای برگشتن به ایران ندارم.» این جمله سعید، پاسخی محکم به پرسشی درباره بازگشت به ایران است. او می‌گوید: «تا جایی که در کنترل خودم است، به هیچ عنوان برای کار کردن یا هر چیز دیگری به ایران برنمی‌گردم. جبر اقتصادی، قوانین مربوط به اقامت از عواملی است که ممکن است من را به بازگشت به ایران مجبور کند. شاید اگر نتوانم کسب و کار را در فنلاند راه بیندازم و کار دیگری هم نتوانم انجام دهم، مجبور شوم به ایران برگردم اما اگر هیچ کدام از این اجبارها رخ ندهد، هیچ علاقه‌ای به بازگشت به ایران ندارم.» اما دلیل چیست؟ سعید می‌گوید: «دلیل من، نرخ رشد و موفقیت بالا در فنلاند برای کسانی مثل من است. من سال‌ها در ایران کار کردم اما به اندازه همه آن سال‌ها، در فنلاند رشد می‌کنم. آینده‌ای که اینجا برای خودم تصور می‌کنم، نه خوش‌بینانه بلکه واقع‌بینانه، آینده‌ای نیست که در ایران برای خود و همسرم ببینم. به همین دلیل و به خواست خودم دیگر به ایران برنمی‌گردم مگر بنا بر اجبار.»

داستان رضا

۴

«بیشتر از ۱۰ نفر از رفقایم رفتند. بقیه هم در فکر رفتن‌اند.» این را رضا می‌گوید. پسری ۲۶ ساله که دو سال به طور انتخابی دست از کار کشید. می‌گوید بیشتر از ۱۵ سال برای ساختن محصول و سرویس‌های جدید دودیده اما به جایی نرسیده است. رضا از ساختارهای دستوری سازمان‌ها می‌گوید و مدیرانی که به جای شایستگی از سر ارتباطات خاص، برای پروژه‌ها تصمیم می‌گرفتند. رضا می‌گوید: «شرکت‌های استارت‌آپی داخلی وضع بدی ندارند. می‌توانیم در این شرکت‌ها کار کنیم اما فضای رشد محدود است.» غیر از این، محدودیت هر چه بیشتر تامین یک زندگی معمولی در ایران به دلیل دشواری شرایط اقتصادی است که رضا را به فکر مهاجرت و رفتن از ایران انداخته است. او می‌گوید «تورم امروز نمی‌گذارد نفس بکشی. ضمن اینکه آدم‌ها با هم فرق می‌کنند. من همیشه خواب نوآوری می‌دیدم و اینکه کسب و کار خودم را دارم. ایده پردازی بخشی از زندگی من است. اما من هر جا می‌رفتم و طرح جدیدی می‌بردم، تحقیر می‌شدم. حرف این بود که چرا از چیزی می‌گویی که در دنیا امتحان نشده. اما رفقایم که در کانادا و دیگر کشورها کار می‌کنند، می‌گویند آنجا طرح‌های تکرار نشده و ایده‌های تازه است که طرفدار دارد. نوآوری برای آن‌ها جذاب‌تر است.»

به گفته رضا جذب سرمایه و بی‌اعتنایی به کار با کیفیت از چالش‌های جدی در پیاده‌سازی ایده‌های نوست. او می‌گوید امکان پیشرفت برای آدم‌هایی که مستقل کار می‌کنند، بسیار سخت است. «با باید عضو مافیای شوی یا بروی.» این روزها زندگی رضا در گشتن و جستن در لینکدین خلاصه شده است. او تا امروز از شرکت‌های ایرلندی، هلندی، انگلیسی، آلمانی و بلغارستانی پیشنهادهایی داشته و با شرکت‌ها مصاحبه کرده است. می‌گوید: «از شرکت‌های آمریکایی هم پیشنهاد هست، اما به خاطر تحریم و ایرانی بودن، خیلی نمی‌توان با آن‌ها پیش رفت.» آیا ممکن است رضا پس از مهاجرت از ایران، روزی برای کار کردن به کشور بازگردد؟ می‌خندد و می‌گوید: «من هنوز نرفته‌ام که بگویم برمی‌گردم یا نه. بستگی به فضای کار در کشوری دارد که می‌روم. اما فکر نمی‌کنم اگر روزی از ایران مهاجرت کنم، برای کار کردن به ایران برگردم.»

وضعیت اقتصادی در ایران هم در این بین بی‌تاثیر نیست. نوید می‌گوید حرف من ارزش دلار و طلا و ریال نیست. می‌گوید حرفش مربوط به ارزش کار است

..... مسئولیت اجتماعی

الگوی خدمت‌رسانی بخش خصوصی

فراوانی و علل ترخیص با مسئولیت شخصی در بیمارستان بازرگانان

مقدمه

بیمارستان یک سازمان ارائه‌دهنده خدمات سلامت به جامعه است. ارتقای سطح کیفیت خدمات ارائه‌شده درمانی و پزشکی به بیماران می‌تواند محیط خوشایندی را برای بیماران فراهم کند و سبب افزایش رضایتمندی آن‌ها شود. یکی از مهم‌ترین شاخص‌های کیفیت ارائه خدمت در بخش بهداشت و درمان، رضایتمندی مراجعین است و رضایت بیمار از خدمات ارائه‌شده، یکی از ابزارهای ارزشیابی مراکز درمانی است [۱]. ترخیص با مسئولیت شخصی وضعیتی است که بیمار علی‌رغم توصیه‌های پزشکی، زودتر از موعد مقرر قصد ترک بیمارستان کند. درصد ترک با مسئولیت شخصی عبارت است از تعداد موارد ترک بیمارستان با مسئولیت شخصی در یک دوره زمانی $\times 100$ بر تعداد کل بیماران بستری/ بستری موقت (تحت نظر اورژانس) در همان دوره زمانی [۲].

ترخیص با مسئولیت شخصی یا ترخیص علی‌رغم توصیه‌های پزشکی، ۲ درصد از ترخیص‌های کل بیمارستانی در دنیا را تشکیل می‌دهد. ترخیص با مسئولیت شخصی و علی‌رغم توصیه‌های پزشکی تأثیر منفی بر نتایج درمان، استفاده از منابع درمانی و درگیری پزشکان و مدیران بیمارستان‌ها در دعاوی قضایی دارد و می‌تواند منجر به پذیرش مجدد



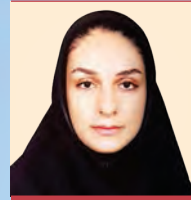
دکتر بهزاد کلاتری

رئیس بیمارستان
بازرگانان



دکتر مهدی کرباسیان

رئیس هیئت مدیره بیمارستان
بازرگانان



دکتر لیدا حسینی

سوپروایزر آموزشی بیمارستان
بازرگانان



دکتر بهمن خسروی

مدیر بهبود کیفیت بیمارستان
بازرگانان





روش کار

پژوهش حاضر یک مطالعه مقطعی است که به بررسی دلایل ترخیص با مسئولیت شخصی در ارتباط با بیمار، کادر بیمارستان و وضعیت اقامت بیمارستان در بازه زمانی فروردین تا شهریور ۱۴۰۱ پرداخته است. کلیه بیماران ترخیص با مسئولیت شخصی وارد مطالعه شدند. اطلاعات دموگرافیک، وضعیت بیمه، نوع بیمه، تعداد روز بستری، نوع بیماری یا علت مراجعه و دلایل اصلی ترخیص با مسئولیت شخصی جمع آوری و ثبت شد.

نتایج

بر اساس نتایج به دست آمده در شش ماه اول، ۵۷۹ مورد (۵,۲۴ درصد) ترک با مسئولیت شخصی در بیمارستان گزارش شد که از این تعداد، ۲۵۰ مورد (۷,۸۸ درصد) مربوط به بخش اورژانس و ۳۲۹ مورد (۴,۱۸ درصد) مربوط به بخش‌های بستری است. جزئیات مربوطه در جدول ۱ نمایش داده شده است.

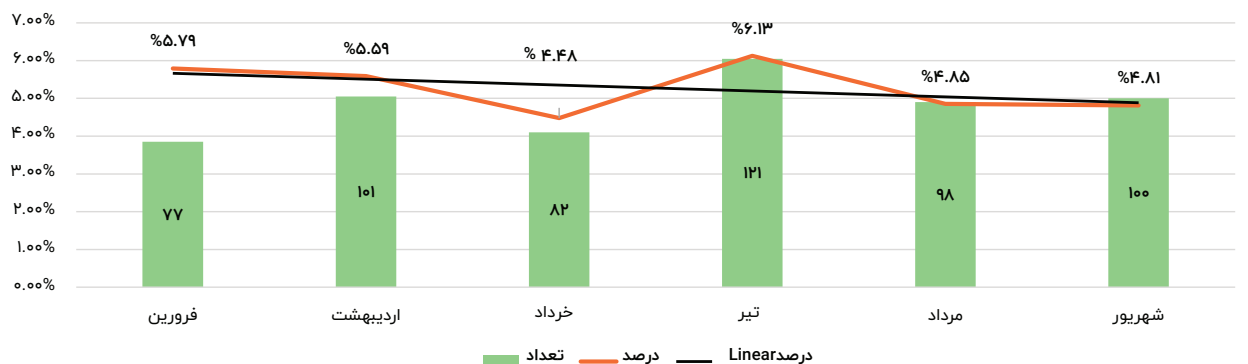
نمودار ۱ تعداد و روند ترک با مسئولیت شخصی را در کل بیمارستان در بازه زمانی شش ماهه نخست سال ۱۴۰۱ نمایش می‌دهد. بر اساس این نتایج درصد ترک با مسئولیت شخصی در بازه ۴ تا ۶ درصد است که بر اساس نتایج به دست آمده کمترین میزان مربوط به ماه خرداد با ۴,۴۸ درصد و بیشترین میزان مربوط به ماه تیر با ۶,۱۳ درصد است. (نمودار ۱)

تعداد و روند ترک با مسئولیت شخصی در بخش‌های بستری بیمارستان در بازه زمانی

بیمار در بیمارستان شود. نتایج مطالعات نشان می‌دهد که ترخیص با مسئولیت شخصی، قوی‌ترین عامل پیشگویی‌کننده برای پذیرش مجدد در ۱۵ روز اول بعد از ترخیص است. آمارها نیز نشان می‌دهد که میزان ترک با مسئولیت شخصی در کشورهای پیشرفته نظیر آمریکا، ۱ الی ۲ درصد و در انگلستان، کانادا و نیجریه به ترتیب ۱/۸، ۱ و ۴/۲ درصد گزارش شده است [۳]. این در حالی است که این آمار در ایران بین ۳ درصد در بیمارستان‌های روان‌پزشکی و ۲۰ درصد در بخش اورژانس متغیر بوده است [۱].

بر اساس نتایج مطالعاتی که در زمینه بررسی علل و عوامل مؤثر بر ترخیص با مسئولیت شخصی صورت گرفته است، عوامل متفاوتی در افزایش موارد ترخیص با مسئولیت شخصی دخالت دارد. از جمله این عوامل می‌توان به متغیرهای دموگرافیک، متغیرهای مرتبط با سلامت روان، بیماری‌های جسمی همراه و سابقه بستری‌های قبلی، عدم رضایت از خدمات بیمارستان، عدم توان مالی در پرداخت هزینه‌ها، مشکلات خانوادگی، عدم بهبود قابل توجه در روند درمانی، اعتقاد به طب سنتی، اقامت طولانی در بیمارستان، احساس بهبود و محل زندگی (شهری یا روستایی بودن) اشاره کرد [۴، ۵]. با توجه به اینکه یکی از پنج شاخص اولویت‌دار وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی برای سنجش عملکرد بیمارستان‌ها خصوصاً بخش اورژانس، درصد ترک با مسئولیت شخصی است، توجه به آن و مداخله در این زمینه بیش از پیش ضروری به نظر می‌رسد؛ بنابراین شناسایی عوامل مؤثر بر میزان ترک با مسئولیت شخصی یکی از گام‌های مهم طراحی مداخلات مهم در این زمینه است. در این مطالعه به بررسی میزان و علل ترک با مسئولیت شخصی در بیمارستان بازرگانان پرداخته شده است.

نمودار ۱. تعداد و درصد ترک با مسئولیت شخصی کل بیمارستان بازرگانان در شش ماهه اول سال ۱۴۰۱



بر اساس نتایج به دست آمده در شش ماه اول، ۵۷۹ مورد (۵/۲۴ درصد) ترک با مسئولیت شخصی در بیمارستان گزارش شد که از این تعداد، ۲۵۰ مورد (۷/۸۸ درصد) مربوط به بخش اورژانس و ۳۲۹ مورد (۴/۱۸ درصد) مربوط به بخش های بستری است.

شش ماه	شهریور	مرداد	تیر	خرداد	اردیبهشت	فروردین	تعداد ترک با مسئولیت شخصی
کل بیمارستان	۱۱۰۴۲	۲۰۲۰	۱۹۷۵	۱۸۳۱	۱۸۰۷	۱۳۳۰	تعداد بستری
	۵/۲۴	۴/۸۵	۶/۱۳	۴/۴۸	۵/۵۹	۵/۷۹	درصد ترک با مسئولیت شخصی
بخش اورژانس	۳۱۷۳	۶۱۶	۶۰۹	۴۹۹	۵۰۲	۳۶۶	تعداد ترک با مسئولیت شخصی
	۷/۸۸	۷/۶۳	۱۰/۵۱	۸/۴۲	۷/۱۷	۴/۳۷	درصد ترک با مسئولیت شخصی
بخش های بستری	۷۸۶۹	۱۴۰۴	۱۳۶۶	۱۳۳۲	۱۳۰۵	۹۶۴	تعداد بستری
	۴/۱۸	۳/۶۳	۴/۱۷	۳/۰۰	۴/۹۸	۶/۳۳	درصد ترک با مسئولیت شخصی

مربوط به بیمارانی است که کاندید جراحی قلب باز هستند. با توجه به اینکه این جراحی جزو جراحی های پرخطر و تهدید کننده حیات از دید عموم است، عدم تصمیم گیری سریع جهت این جراحی بعد از تشخیص در بیماران قابل انتظار است. عوامل مربوط به بیمارستان شامل سه مورد نبود خدمت مورد نیاز بیمار (متخصص ریه، همودیالیز، کووید و...) در بیمارستان، تأخیر در ارائه خدمت و کنسل شدن خدمت است.

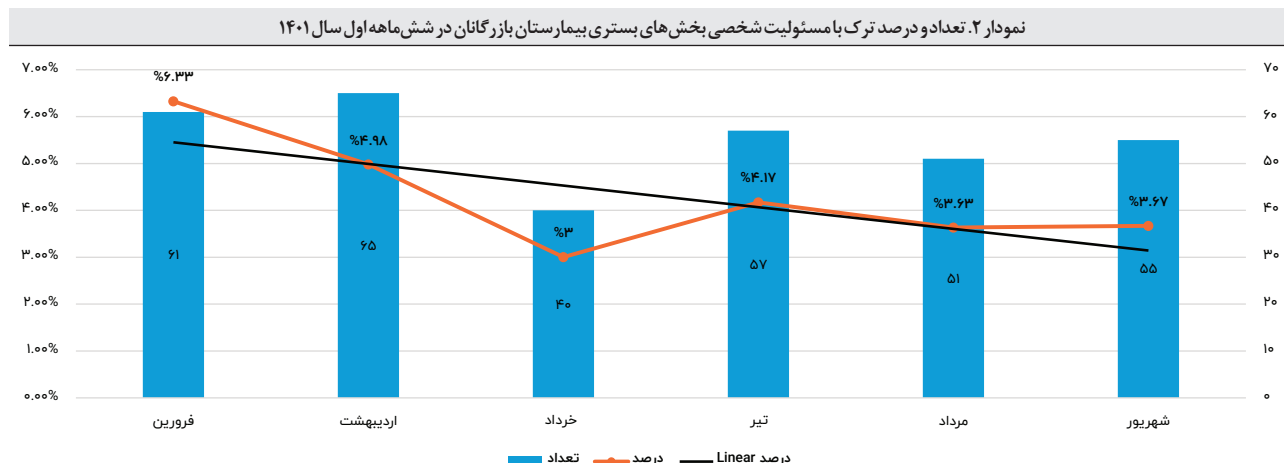
نتیجه گیری

امروزه به علت افزایش آگاهی اقشار مختلف جامعه نسبت به مسائل بهداشتی و درمانی و کیفیت ارائه خدمات، بیماران نیز در انتخاب مراکز ارائه دهنده این خدمات با دقت بیشتری عمل می کنند. تعداد بیمارانی که بیمارستان را با رضایت شخصی ترک می کنند، می تواند نشان دهنده مشکلی باشد که می بایست به آن توجه و در صورت امکان حل شود. در مطالعات انجام شده در ایران درصد ترخیص با رضایت شخصی در گستره ۳/۳ تا ۱۰/۳ درصد گزارش شده است. خوشبختانه بر پایه نتایج به دست آمده در این مطالعه، خط روند نمودارهای ۱ و ۲ نشان می دهد که میزان ترک با مسئولیت شخصی در بخش های بستری و کل بیمارستان در محدوده میانگین کشوری بوده و دارای سیر نزولی است که این امر به علت انجام مداخلات اثربخش نظیر ایفای مسئولیت اجتماعی و کمک به بیماران بی بضاعت، افزایش آگاهی بیماران از عوارض احتمالی ترخیص پیش از موعود و عواقب ترک با مسئولیت شخصی، مجهز کردن بیمارستان با دستگاه همودیالیز، و برگزاری جلسه هفتگی بررسی موارد ترک با مسئولیت شخصی است؛ اما در بخش اورژانس این روند به

شش ماهه نخست سال ۱۴۰۱ در نمودار ۲ نمایش داده شده است. مطابق با نتایج به دست آمده، در ماه فروردین بیشترین درصد ترک با مسئولیت شخصی گزارش شده است (۶،۳۳ درصد) و کمترین درصد مربوط به ماه خرداد است (۳ درصد). لازم به ذکر است علت افزایش درصد در ماه فروردین عدم تمایل به بستری بیماران به علت تعطیلات است. نکته قابل ذکر روند نزولی ترک با مسئولیت شخصی در بخش های بستری است. (نمودار ۲) تعداد و روند ترک با مسئولیت شخصی در بخش اورژانس بیمارستان در بازه زمانی شش ماهه نخست سال ۱۴۰۱ در نمودار ۳ ارائه شده است. همان گونه که مشاهده می شود، بیشترین درصد ترک با مسئولیت شخصی مربوط به تیرماه (۱۰،۵۱ درصد) و کمترین درصد مربوط به ماه فروردین (۴،۳۷ درصد) است. همان طور که در نمودار نمایش داده شده است، روند ترک با مسئولیت شخصی در بخش اورژانس سیر صعودی داشته است. (نمودار ۳)

جدول ۲ علل ترک با مسئولیت شخصی را بر اساس فراوانی و درصد نشان می دهد. بر اساس بررسی های انجام شده علل عمده ترک با مسئولیت شخصی در بیمارستان بازرگانان شامل ۱۲ مورد است که به طور کلی در دو دسته (۱) عوامل فردی و مرتبط با بیمار و (۲) عوامل مرتبط با بیمارستان تقسیم بندی می شود که ۹۵/۸۵ درصد از موارد مربوط به عوامل مرتبط با بیمار است.

از جمله مهم ترین عوامل فردی ترک با مسئولیت شخصی مربوط به مشکلات مالی، عدم تمایل به ادامه درمان و مراجعه به پزشک معالج و یا مراکز دولتی است. لازم به ذکر است ۲۲ مورد ترک با مسئولیت شخصی گزارش شده به جهت مشورت با پزشکان دیگر،



جدول ۲. فراوانی و درصد علت ترک با مسئولیت شخصی بیمارستان بازرگانان در شش ماهه اول سال ۱۴۰۱

ردیف	علت	فراوانی	درصد
۱	مشکلات مالی	۱۳۸	۲۳٫۸۳٪
۲	عدم تمایل به درمان	۹۳	۱۶٫۰۶٪
۳	مراجعه به پزشک معالج و مرکز دولتی	۹۲	۱۵٫۸۹٪
۴	احساس بهبود نسبی	۸۴	۱۴٫۵۱٪
۵	مشکلات بیمه‌ای	۶۰	۱۰٫۳۶٪
۶	مشکلات شخصی (مسافت، داشتن فرزند کوچک، ...)	۳۹	۶٫۷۴٪
۷	مشورت با خانواده و پزشکان دیگر	۲۲	۳٫۸۰٪
۸	عدم تمایل به بستری نوزاد به علت ترخیص مادر	۱۸	۳٫۱۱٪
۹	زردی (ایکتر) نوزاد*	۹	۱٫۵۵٪
۱۰	نبود خدمت در بیمارستان	۱۷	۲٫۹۴٪
۱۱	تأخیر در ارائه خدمت	۴	۰٫۶۹٪
۱۲	کنسل شدن خدمت	۳	۰٫۵۲٪

* در مواردی که بی‌روبین (زردی) نوزاد بین ۸ تا ۱۱ باشد، توصیه پزشک معالج، بستری نوزاد است ولی با توجه به اینکه مادر ترخیص است، خانواده نوزاد، به ترخیص نوزاد نیز اقدام می‌کنند.

پیگیری امور بیماران) که در تهیه این مقاله ما را یاری کردند، کمال تشکر و سپاس‌گزاری را داریم. ■

پی‌نوشت

۱. در حال حاضر بیمارستان بازرگانان با ۱۹ بیمه تکمیلی بابت تحت پوشش قراردادن خدمات سرپایی اورژانس قرارداد دارد.

منابع

- Ravanshad, Y., et al., Evaluation of causes and outcomes of discharge with the personal consent of patients admitted to Dr. Sheikh Hospital of Mashhad. Journal of Sabzevar University of Medical Sciences, 2021. 28(2): p. 183-188.
- Harma, S., et al. The influence of hospital image and service quality on discharge against medical advice through patient satisfaction. in Proceedings of the International Conference on Industrial Engineering and Operations Management. 2021.
- Tan, S.Y., et al., Association of hospital discharge against medical advice with readmission and in-hospital mortality. JAMA network open, 2020. 3(6): p. e206009-e206009.
- Kwok, C.S., et al., Discharge against medical advice after hospitalisation for acute myocardial infarction. Heart, 2019. 105(4): p. 315-321.
- Demir, M.C., et al., The pandemic's effect on discharge against medical advice from the emergency department. Journal of Surgery and Medicine, 2021. 5(5): p. 433-438.

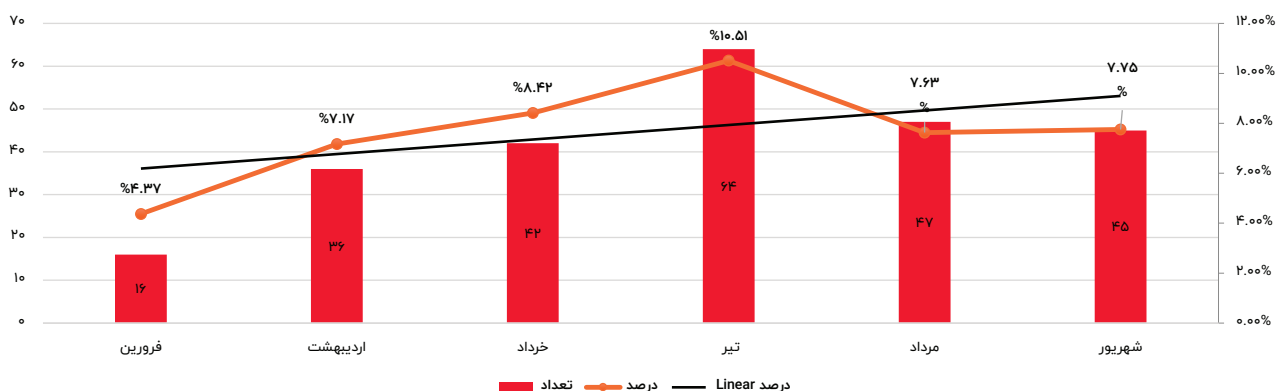
صورت صعودی بوده است که به طور عمده ناشی از مشکلات مالی بیماران است. مشکلات مالی نیز عمدتاً ناشی از عدم پوشش خدمات سرپایی اورژانس توسط بیمه‌های تکمیلی است. در این راستا نیز سعی شده است با عقد قرارداد با بیمه‌های تکمیلی برای خدمات سرپایی اورژانس^۱ و ارائه مساعدت‌های مالی این روند کاهشی شود.

در انتها و بر اساس اطلاعات به دست آمده از این بررسی، بیشترین عللی که منجر به ترک بیمارستان با رضایت شخصی می‌شود علل مرتبط با خود بیمار است. آنچه در این بررسی، بیماران تحت عنوان دلایل اصلی ترک با مسئولیت شخصی بیان کرده‌اند، بیشتر ناشی از عدم تمایل آن‌ها به ادامه درمان در بیمارستان است. در این مورد، بیمارستان تلاش کرده است با ارائه خدمت خوب و میزبانی شایسته از طریق برگزاری دوره‌های آموزشی برای کادر درمانی در بهبود شرایط و کاهش آمار ترک با مسئولیت شخصی اقدام کند.

تقدیر و تشکر

بدین وسیله از همکاران محترم آقای دکتر ایروانی منش (مسئول فنی بیمارستان)، آقای رعیتی (مدیر بیمارستان)، خانم قاسمی (مدیر پرستاری) و خانم محمدی (مسئول

نمودار ۳. تعداد و درصد ترک با مسئولیت شخصی بخش اورژانس بیمارستان بازرگانان در شش ماهه اول سال ۱۴۰۱



چشم انداز



مدل مسافرت چگونه تغییر کرد؟

درس هایی که کرونا به صنعت گردشگری داد

سفر، جشن می گیرد، بسیاری از فعالان این صنعت در بحبوحه همه گیری، به درس های آموخته شده، تامل می کنند.

رهبران صنعت با داشتن زمان برای تفکر و در نظر گرفتن اینکه گردشگری باید چه شکلی باشد، احساس خوش بینی زیادی نسبت به آینده دارند. آنها مصر هستند که درس های آموخته شده در طول کووید ۱۹ بیهوده نخواهد بود.

سرمايه گذاري در جوامع محلي

کرونا تیم آمازوناس اکسپلورر، یک شرکت مسافرتی مستقر در پرو، را مجبور به تغییر تاکتیک کرد.

متخصص سفرهای ماجراجویی بیش از چهار دهه است که فعالیت می کند و با شبکه ای قوی از باربرها، راهنماها و آشپزهای محلی کار می کند.

کلر ویلیامز، مدیر بازاریابی این شرکت می گوید: «این بیماری همه گیر ما را مجبور کرد طرز فکر خود را تغییر دهیم، زیرا باید راهی پیدا می کردیم تا مطمئن شویم راهنماها و باربران ما قادر به حمایت از خود هستند، زیرا ادامه پرداخت دستمزد در زمانی که هیچ رزروی نداشتیم امکان پذیر نبود. بدون توریست، نه کار بود و نه پول. با بیش از ۱۰ هزار راهنمای ثبت شده در پرو، بسیاری از مردم ناگهان دچار مشکل شدند.»

روبن آپازا، استاد تاریخ که راهنمای تور در آمازون اکسپلورر شد، در میان هزاران نفری بود که تلاش کردند منبع درآمد جدیدی بیابند، اما هیچ کس آن ها را استخدام نکرد. او به فروش ماشین خود متوسل شد و از دولت درخواست کرد تا زودتر به صندوق بازنشستگی

صنعت سفر و گردشگری در سال ۲۰۱۹ موفقیت آمیز بود، اما این صنعت از مسیر موفقیت خود منحرف شد.

بر اساس گزارش شورای جهانی سفر و گردشگری، این بخش بیش از ۱۰ درصد از فعالیت های اقتصادی جهانی را به خود اختصاص داده و بیش از ۳۳۰ میلیون

شغل ایجاد کرده است. با این حال، گردشگری بیش از حد مسئله بزرگی شده و بسیاری از شهرها برای کنار آمدن با بازدیدکنندگان فصلی مشکل داشتند.

خطوط هوایی ارزان قیمت باعث می شد که پرواز به مقاصد که در گذشته با روش های دیگر حمل و نقل قابل دسترسی بودند، ارزان تر شوند، و حالا جذابیت سیری ناپذیری برای داشتن بازدیدکنندگان بیشتر، هواپیما، مقاصد و جاذبه های بیشتر ایجاد شد.

در مارس ۲۰۲۰، زمانی که سازمان بهداشت جهانی همه گیری کووید ۱۹ را اعلام کرد، صنعت گردشگری به سرعت سرگردان شد. قرنطینه، هواپیماهای زمین گیر و شیوع زیاد ویروس منجر به فروپاشی سفر شد. مقامات سعی کردند با اعمال محدودیت ها، بیماری را کنترل کنند. طبق گزارش سازمان جهانی گردشگری، سفرهای بین المللی در سال ۲۰۲۰، ۷۲ درصد کاهش یافت، که بدترین سال ثبت شده برای گردشگری بود. به عبارت دیگر ۱،۱ میلیارد گردشگر کمتر در سراسر جهان بودند و تعداد مسافران را به سطح ۳۰ سال گذشته بازگرداند. مشاغل از بین رفت، شرکت ها از بین رفتند، خطوط هوایی ورشکست شدند. دو سال بعد، مردم دوباره شروع به سفر می کنند. و از آنجایی که سازمان ملل متحد روز جهانی گردشگری را در ۲۷ سپتامبر، با موضوع بازنشستگی در

متین دخت والی نژاد

دبیر بخش چشم انداز



خود دسترسی پیدا کند تا بتواند از پس مخارج خود بر بیاید.

اما مالک شرکت، پل کریپس، قصد نداشت به این راحتی تیمش را رها کند. او طرحی را برای حمایت از راهنماها با درخواست از آنها برای ارائه طرح‌های تجاری که در طول همه‌گیری قابل اجرا بودند، ابداع کرد. ایده‌هایی مانند تبدیل زمینی که در گذشته برای ماجراجویی استفاده می‌شد تا یک طرح سیب‌زمینی تا ساخت مزرعه مرغ. سپس شرکت شروع به جمع‌آوری کمک کرد.

آمازوناس اکسپلورر با جمع‌آوری بیش از ۴۰ هزار دلار توانست از چندین نفر از راهنمایان خود برای زنده نگه داشتن مشاغل خود حمایت کند و به آنها کمک کند تا زندگی خود را به دست آورند، حتی در حالی که گردشگری در پرو وجود نداشت.

تغییر مسیرها برای صنعت گردشگری بهتر

دیگر شرکت‌های مسافرتی در بحبوحه همه‌گیری، غرق در لغو فعالیت‌ها شدند و بسیاری از آن به عنوان زمانی برای تغییر شکل کسب‌وکار خود استفاده کردند.

اپراتور تور بریتانیا Saddle Skedaddle بیش از ۲۵ سال است که در سفرهای تعطیلات دوچرخه‌سواری سابقه دارد و به طور معمول سفرهای زیادی به اروپا انجام می‌دهد. در میان همه‌گیری، این شرکت با توجه به افزایش تقاضا برای سفرهای داخلی به مسیر گذشته خود بازگشت.

اندرو استراو، مدیر خلاق شرکت دوچرخه‌سواری، می‌گوید: «محدودیت‌ها منجر به افزایش چشمگیر اقامت‌ها شد. بسیاری از مردم نیز سرگرمی‌ها و سرگرمی‌های تفریحی را دوباره کشف کردند که باعث افزایش محبوبیت دوچرخه‌سواری شد.»

این شرکت با گسترش دامنه تعطیلات خود در بریتانیا برای ارائه تعطیلات با راهنما و خود راهنما در انگلستان، اسکاتلند و ولز، سفرهای طولانی‌تری را نیز اضافه کرد تا مردم از مسیر فرسوده خارج کنند و به مسافران این امکان را می‌دهد تا در حین کاوش در کشور خود، حس ماجراجویی را پیدا کنند.

در حال حاضر بسته‌های تعطیلات دوچرخه سواری همچنان در بریتانیا محبوب هستند و قرار است در دستور کار باقی بمانند. استراو می‌گوید که این نه تنها تأثیر مثبتی بر جوامع محلی دارد. Saddle Skedaddle به دنبال شرکای جدید برای گشت و گذار و برنامه‌های سفر است.

در گوآتمالا، کریس گوینر، مدیر کل Old Town Outfitters، خود را در سناریوی مشابهی دید. در چند ماه اول همه‌گیری، کشور آمریکای مرکزی به طور کامل تعطیل شد و گردشگری متوقف شد.

وقتی همه چیز شروع به بازگشایی کرد، گوینر دید که تقاضا برای گردشگری داخلی وجود دارد. او می‌گوید: «با شروع کاهش محدودیت‌ها، ما تمام تلاش خود را برای ایجاد تورهایی انجام دادیم که بر بازار داخلی متمرکز بودند، هم به راهنمایان محلی خود فرصتی برای کای ایجاد شد و هم به طور همزمان یک محیط امن در فضای باز برای بازار محلی گوآتمالا ارائه می‌کردیم.»

تیم آژانس مسافرتی که بیش از ربع قرن فعالیت می‌کند، مسیرها و تجربیات منحصر به فردی از جمله یک سفر پنج روزه کوله پشتی در یکی از دورافتاده‌ترین مناطق کشور و دوچرخه‌سواری شبانه در Volcan de در دست آوردند. «ما تجربه‌های منحصر به فردی خلق کردیم که مشتریان گوآتمالیایی ما حتی در حیاط خانه‌شان هیجان‌انگیز خواهند بود. به نوعی، این فرآیند فشار خوبی برای ما بود تا نوآوری کنیم و به مسیرها و تورهای جدیدی فکر کنیم که توسط هیچ‌کس در کشور ارائه نمی‌شود.»

در شهر آسمان خراش‌ها که دویی است، شرکت «اکو ادونچر سند شریا» نیز روند مشابهی را برای تعطیلات در خانه تجربه کرد.

راب نیکولاس، بنیانگذار شرکت اکو ادونچر، می‌گوید: «مردم برای سفر به خارج از کشور محدود شده بودند، بنابراین باید به دنبال راه‌های فرار نزدیک‌تر به خانه می‌گشتیم. آن‌ها به معنای واقعی کلمه درباره تجربیاتی که می‌توانستند در اینجا در امارات لذت ببرند، فکر کردند.»

این شرکت همیشه بر حفظ طبیعت دویی تمرکز داشته است - این شرکت منحصر

به فرد در منطقه حفاظت شده صحرای دویی به مساحت ۲۲۵ کیلومتر مربع کار می‌کند - اما توقف اجباری در میان همه‌گیری کووید ۱۹ به سند شریا اجازه داد تا این سمت از تجارت خود را تقویت کند.

«ما متوجه شدیم که چه چیزی را بدیهی می‌دانستیم و امیدواریم شیوه‌ها و نگرش‌های بهتر به ما کمک کند تا آنچه را که از محیط طبیعی باقی مانده است، به ویژه در اکوسیستم ظریف امارات حفظ کنیم.»

ارتباط با طبیعت برای آینده‌ای پایدار

این ارتباط با طبیعت است که Root Adventures را هدایت می‌کند، یک شرکت مسافرتی ادونچر مستقر در کلرادو در آمریکا. این شرکت از تعطیلی اجباری در اوج همه‌گیری برای ارزیابی مجدد پیشنهادها خود و شرایط کاری خود استفاده کرد.

برین کیفنر، بنیان‌گذار آن، می‌گوید: «تغییر اصلی ما ایجاد سفرهایی بود که در آن به مردم اجازه می‌داد مکث کنند، ارتباط برقرار کنند و طبیعت و یکدیگر را به روشی متفاوت تجربه کنند. ما از مدل سنتی استراحتگاه‌های سلامتی لوکس فاصله گرفتیم تا بر فعالیت‌هایی تمرکز کنیم که شرکت‌کنندگان را از نظر جسمی، ذهنی، عاطفی و معنوی تحت فشار قرار می‌دهد. رهبران تور ما اکنون قطع ارتباط از امور روزمره و اتصال مجدد عمیق به حضور در زمان حال را تسهیل می‌کنند.»

چنین تغییری تنها زمانی می‌تواند خوشایند باشد که جهان از این بیماری همه‌گیر بهبود پیدا کند. و این چیزی است که جف بونالدی، بنیان‌گذار شرکت مسافرتی آمریکا The Explorer's Passage، به آن توجه دارد و معتقد است که صنعت می‌تواند در آن کمک کند. مردم در طول این همه‌گیری بحران‌های زیادی را تجربه کردند. به عنوان یک اپراتور تور، ممکن است برای مدتی نیاز به مدیریت اضطراب داشته باشیم. همه چالش‌های خارق‌العاده در زندگی می‌توانند اثرات نامطلوبی داشته باشند، اما سفرهای پس از همه‌گیری و ماجراجویی در طبیعت می‌تواند راهی قدرتمند برای بازگرداندن تعادل از طریق مزایای ذهنی و جسمی و رشد تحول‌آفرین باشد.»

با عملی کردن این موضوع، در ماه مارس، با اجرای یک سفر دریایی در قطب جنوب به سرپرستی رابرت سوان، کاشف قطبی، این شرکت میزبان اولین سفر بزرگ خود از زمان اوج بیماری همه‌گیر بود. برای بسیاری از ۱۷۰ شرکت‌کننده، این سفر دریایی اولین سفر آنها به خارج از کشور - یا اولین سفر از زمان شروع همه‌گیری بود.

بونالدی می‌گوید: «ما همیشه بر این باور بوده‌ایم که سفر می‌تواند هدفی بزرگ‌تر از رفتن از یک مکان به مکان دیگر داشته باشد، و همه‌گیری فقط این احساسات را تشدید کرده است.» این سفر پایدار بر روی کشتی‌ای انجام شد که ۶۰ درصد انرژی کمتری نسبت به سایر کشتی‌های هم‌اندازه مصرف می‌کرد و به مسافران این فرصت را داد که تأثیرات نگران‌کننده تغییرات آب و هوایی را از نزدیک ببینند. همچنین مسافران رادگیر پاکسازی ساحل قبل از کشتی کرد که طی آن بیش از ۵۰۰ کیلوگرم زباله از خط ساحلی پانائونیا خارج شد. این نوع سفر احیاکننده، با این ایده که گردشگران می‌توانند مقصدی را در شرایطی بهتر از زمان ورودشان ترک کنند، برای آینده این صنعت حیاتی است.

از زمان اسپیدیشن، این گروه به طور جمعی از طریق ارائه در مدارس، شرکت‌ها و ادارات دولتی آگاهی خود را از بحران آب و هوا گسترش داده‌اند. آن‌ها همچنین ابتکارات محلی را آغاز کرده‌اند، و شیوه‌های پایدار را در زندگی خود به اجرا درآورده‌اند.

بونالدی می‌گوید: «در طول همه‌گیری، زمانی که مردم در خانه‌های خود پناه گرفتند، طبیعت شروع به بهبود کرد. گردشگری نیاز به بازنگری در کار با طبیعت دارد، نه در مقابل آن بایستد - این بیش از هر زمان دیگری مشهود است. پایداری، جوامع محلی و فراگیری کلیدی برای حرکت رو به جلو هستند.»

این چیزی است که هیئت ملی گردشگری آلمان نیز از آن حمایت می‌کند. این کشور به دلیل مقابله با همه‌گیری کووید ۱۹ مورد ستایش قرار گرفت و سازمان گردشگری رسمی آن در تلاش است تا با بیرون آمدن جهان از این همه‌گیری، صنعت سفر بهتری ایجاد کند.

آنها دو منبع دیجیتالی را معرفی کرده‌اند که برای ایجاد سفر در آلمان فراگیر و پایدارتر

آلمان به دلیل مقابله با همه‌گیری کووید ۱۹ مورد ستایش قرار گرفت و سازمان گردشگری رسمی آن در تلاش است تا با بیرون آمدن جهان از این همه‌گیری، صنعت سفر بهتری ایجاد کند.



گردشگری امارات در سال ۲۰۲۲

دوبی در چند ماه آینده

چه چیزی می‌تواند به ارمغان بیاورد؟

هیچ نشانه‌ای بهتر از بررسی نمودارهای فعالیت سفر و گردشگری برای بهبود وضعیت یک کشور پس از همه‌گیری وجود ندارد، زیرا این بخش در طول ماه‌های بحرانی شیوع ویروس جزو ویران‌ترین بخش‌های غیرضروری بود. بر اساس توثیقی که معاون رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر امارات متحده

عربی، محمد بن راشد آل مکتوم، حاکم دوبی نیز منتشر کرد، گردشگری در امارات به بهبود کامل نزدیک شده است زیرا در شش ماه اول سال ۲۰۲۲ بیش از ۵ میلیارد دلار درآمد داشته است. ارقام رسمی اشاره می‌کنند که نرخ اشغال هتل‌ها در امارات متحده عربی در نیمه اول سال ۲۰۲۲ در مقایسه با نیمه اول ۲۰۲۱، ۴۲ درصد رشد داشته است و بیش از ۱۲ میلیون بازدیدکننده در شش ماه اول سال ۲۰۲۲ را گزارش می‌دهد. این به لطف واکسن‌هایی که به ۹۹ درصد از جمعیت بزرگسال کشور تزریق شده است، ارتباط نزدیکی با کاهش موارد کووید ۱۹ در امارات متحده عربی و در کل جهان دارد. دوبی به تنهایی ۷،۱۲ میلیون نفر از ۱۲ میلیون بازدیدکننده را به امارات جذب کرده است، در نیمه اول ۲۰۲۲، جهشی ۱۸۳ درصدی نسبت به نیمه اول ۲۰۲۱، اما همچنان ۱۵ درصد کمتر از سطح سال ۲۰۱۹ است، همچنین نرخ اشغال هتل‌ها به ۷۳،۵ درصد می‌رسد. تاکنون، ماه می با ۷۳ درصد، بهترین ماه از نظر گردشگران در امارات بوده است، در حالی که با توجه به گرمای ژوئن این رقم را ۶۳ درصد کاهش یافته است. زاویا همچنین گزارش داد کشورهایی که بیشترین گردشگران را در نیمه اول سال ۲۰۲۲ به امارات فرستاده‌اند عبارت‌اند از: هند، عمان، عربستان سعودی، بریتانیا و روسیه. با این حال، آنها خاطر نشان کردند که تعداد مسافرانی که از روسیه می‌آیند در مارس ۲۰۲۲ کاهش یافته است که با شروع تهاجم روسیه به اوکراین مرتبط است. اعتقاد بر این است که در ماه‌های باقی‌مانده از سال، امارات متحده عربی به چهار دلیل مختلف از حجم بالایی از گردشگران استقبال می‌کند. اولین مورد، آب و هوای گرم امارات متحده عربی در سردترین ماه‌های نیمکره شمالی است که معمولاً مسافران بیشتری را به بازدید از این کشور تشویق می‌کند. دلیل دوم کاهش محدودیت‌ها برای مسافران جهان پس از همه‌گیری است، زیرا سیاست‌های واکسیناسیون امارات متحده عربی موجب شد این کشور با انعطاف‌پذیری بیشتری در طول سال ۲۰۲۲ با مسافران همراه شود. در حالی که انتظار می‌رود امارات متحده عربی از بسیاری از گردشگران بازگشتی که در گذشته در طول اکسپو ۲۰۲۰ از این کشور دیدن کرده‌اند استقبال کند، اما در حال آماده‌سازی امکانات خود برای زمستانی شلوغ است که طی آن جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ در فاصله ۲۱۴ مایلی هوایی در قطر برگزار می‌شود. ماه گذشته، امارات متحده عربی اعلام کرد که قصد دارد به همه دارندگان بلیت جام جهانی رویداد اعطا کند، به این امید که بسیاری از یک میلیون هوادار فوتبال را که انتظار می‌رود در مسابقات فهرمانی جهانی شرکت کنند، جذب کند. ■

ریحام درویش

کارشناس گردشگری

طراحی شده‌اند. اولی امکان سفر بدون موانع را فراهم می‌کند و اطلاعاتی را به هفت گروه مختلف از بازدیدکنندگان از جمله افراد دارای تحرک کم، استفاده‌کنندگان از ویلچر، افراد دارای اختلالات بینایی و گردشگران با مشکلات یادگیری ارائه می‌دهد. پتسرا هدوفر، مدیر اجرایی هیئت ملی گردشگری آلمان می‌گوید: «آلمان طیف گسترده‌ای از پیشنهادات ماجراجویانه برای مسافرانی دارد که به دنبال افزایش سطح دسترسی هستند، و ابتکار بدون مانع ما یافتن آن‌ها را ساده‌تر می‌کند.» کمپین Feel Good شامل مجموعه‌ای از نکات راهنمایی است که ابتکارات زیست محیطی کشور را برجسته می‌کند و به مسافران آگاه‌ا ابزار و اطلاعات کافی در مورد کاهش ردپای کربن خود را در هنگام گشت‌وگذار در مناطق مختلف ارائه می‌دهد.

همه‌گیری، تغییر در پاکستان

عمر لطیف چیزی مشابه را در پاکستان در مقیاس کوچک‌تر اجرا می‌کند. مدیر سابق شرکت پزشکی در بحبوحه همه‌گیری، شغل خود را ترک کرد تا به دنیای گردشگری بپیوندد. او Beyond the Valley یک شرکت مسافرتی را تأسیس کرد که سفرهایی را در کوه‌های قراقرم پاکستان ارائه می‌دهد. «مانند بسیاری دیگر، من ناگهان در طول همه‌گیری زمان بیشتری در اختیار داشتم. من آن را به ماجراجویی در قراقرم گذراندم - پیاده‌روی در دره‌های دورافتاده و لذت بردن از تورهای فرهنگی برای جوامع منزوی. در طول سفرهایم متوجه کمبود شرکت‌های گردشگری با تمرکز پایدار شدم.»

لطیف پس از مطالعه در این صنعت، تصمیم گرفت که دست به کار شود، استعفا داد و سپس شرکت خود را راه‌اندازی کرد، با هدف اینکه در سفرهای پایدار و با برنامه ریزی برای توسعه پروتکل‌های گردشگری مسئولانه پیشرو باشد. قراقرم که در منطقه گیلگیت-بالتستان پاکستان واقع شده است، مناظر خیره‌کننده و بوم‌شناسی منحصر به فردی را ارائه می‌دهد و لطیف می‌خواهد بر حفظ زمین به شکل امروزی تمرکز کند.

«بزرگ‌ترین درس این همه‌گیری برای من، درک وضعیت دنیای شکننده ما و اهمیت پایداری است. برای بسیاری از ماجراجویان مشتاق مانند من، ما به چالش‌ها پی بردیم و نیاز به مشارکت را احساس کردیم.»

Beyond the Valley هر فصل تورهایی را برگزار می‌کند که علاوه بر سفرهای پیاده‌روی سنتی تابستانی، فعالیت‌های ماجراجویی و ورزش‌های زمستانی را معرفی می‌کند. این شرکت همچنین بر بهبود آموزش در مورد سفرهای پایدار تمرکز دارد.

لوتیف توضیح می‌دهد: «بسیاری از اپراتورهای تور در پاکستان در ارائه پایداری به دلیل فقدان راهنمایی و مشاوره قطعی و همچنین ارتباطات ناکارآمد با چالش‌هایی روبرو هستند.» شرکت او فهرستی از پروتکل‌های گردشگری پایدار مرتبط با منطقه تهیه کرده است، و این پروتکل‌ها با مسافران ورودی، سایر اپراتورهای تور و جوامع محلی و مقامات به اشتراک گذاشته می‌شود.

قدرت‌دانی از مکت

با نگاهی به دو سال از یک بیماری همه‌گیر جهانی، بسیاری از صاحب‌نظران صنعت اذعان می‌کنند که توقف اجباری به طور کامل چیز بدی نبوده است.

علی‌رغم اینکه شرکت او به دلیل محدودیت‌های سفر فلج شده است، اما اولین ناکازی، مدیر عامل شرکت Iconic Travel Service در اوگاندا که متعلق به زنان است، هنوز هم بخش خوب قضیه را می‌بیند: «کشور من، تجارت من، خانواده و جامعه من به شدت تحت تاثیر این همه‌گیری قرار گرفتند، اما نمی‌توانم بگویم همه چیز بد بود. در همان زمان، مناطق حفاظت شده ما توانستند رشد کنند و محققان ما زمان خود را صرف مطالعه روش‌هایی کردند که به ما امکان می‌دهد در آینده پایدارتر باشیم. وقتی پس از لغو قرنطینه‌ها از مکان‌های زیادی بازدید کردیم، دیدیم که بسیاری از مناطق طبیعت بسیار سبزتر هستند و اکنون بیش از هر زمان دیگری، جوامع محلی برای پذیرایی مجدد از بازدیدکنندگان هیجان‌زده هستند.» ■

بالاخره گردشگرها به خیابان آمدند

سفر برگشت به زمان قبل از کرونا

گردشگری بین‌المللی همچنان نشانه‌های قوی بهبود را نشان می‌دهد، به طوری که در هفت ماهه اول سال ۲۰۲۲، تعداد گردشگران به ۵۷ درصد از سطوح قبل از همه‌گیری رسیده است. بر اساس آخرین آمار جهانی گردشگری UNWTO، تعداد گردشگران بین‌المللی در ژانویه تا ژوئیه ۲۰۲۲ به طور تقریبی سه برابر شده است (۱۷۲ درصد در مقایسه با دوره مشابه سال ۲۰۲۱). این بدان معناست که این بخش به طور تقریبی ۶۰ درصد از سطوح قبل از همه‌گیری را احیا کرده است. بهبود مستمر منعکس‌کننده تقاضای متوقف شده قوی برای سفرهای بین‌المللی و همچنین کاهش یا لغو محدودیت‌های سفر تا به امروز است (۸۶ کشور تا ۱۹ سپتامبر ۲۰۲۲ هیچ محدودیتی مرتبط با کووید-۱۹ نداشتند).

زوراب پولولیکاشویلی، دبیر کل سازمان جهانی گردشگری، گفت: «گردشگری به طور پیوسته در حال بهبود است، اما چالش‌های متعددی از ژئوپلیتیک گرفته تا اقتصادی باقی مانده است. این بخش، امید و فرصت را برای مردم در همه جا بازمی‌گرداند. اکنون زمان بازنگری در مورد گردشگری است، اینکه به کجا می‌رود و چگونه بر مردم و سیاره زمین تأثیر می‌گذارد.»

اکنون زمان بازنگری در گردشگری است، بازنگری این که به کجا می‌رود و چگونه بر مردم و کره زمین تأثیر می‌گذارد. تخمین زده می‌شود که ۴۷۴ میلیون گردشگر بین‌المللی در این دوره سفر کرده‌اند، در مقایسه با ۱۷۵ میلیون گردشگر در ماه‌های مشابه در سال ۲۰۲۱. در مجموع ۲۰۷ میلیون گردشگر بین‌المللی در ژوئن و ژوئیه ۲۰۲۲ ثبت شده است که بیش از دو برابر تعداد مشاهده شده در دو ماه مشابه در سال گذشته است. این ماه‌ها ۴۴ درصد از کل ورودی‌های ثبت شده در هفت ماه اول سال ۲۰۲۲ را تشکیل می‌دهند. اروپا از ۳۰۹ میلیون نفر از این ورودها استقبال کرده است که ۶۵ درصد از کل ورود را تشکیل می‌دهد.

اروپا و خاورمیانه پیشتانزد

اروپا و خاورمیانه سریع‌ترین بهبود را در ژانویه تا جولای ۲۰۲۲ نشان دادند و ورود به این کشور به ترتیب به ۷۴ و ۷۶ درصد از سطح سال ۲۰۱۹ رسید. اروپا به طور تقریبی سه برابر بیشتر از هفت ماه اول سال ۲۰۲۱ (۱۹۰ درصد) از ورود بین‌المللی استقبال کرد، که نتایج آن با تقاضای قوی درون منطقه ای و سفر از آمریکا تقویت شد. این منطقه در ماه ژوئن (۲۱- درصد نسبت به سال ۲۰۱۹) و ژوئیه (۱۶- درصد) عملکرد قوی‌تری داشته است که بازتاب یک دوره شلوغ تابستانی است. تعداد ورودی‌ها در جولای به حدود ۸۵ درصد از سطوح سال ۲۰۱۹ افزایش یافت. لغو محدودیت‌های سفر در تعداد زیادی از مقاصد نیز به این نتایج دامن زد (۴۴ کشور در اروپا تا ۱۹ سپتامبر ۲۰۲۲ هیچ محدودیتی مرتبط با کووید-۱۹ نداشتند).

خاورمیانه شاهد رشد حدود چهار برابری ورود بین‌المللی نسبت به مدت مشابه سال گذشته در ژانویه تا ژوئیه ۲۰۲۲ (۲۸۷ درصد) بود. تعداد ورودی‌ها در ماه جولای از سطح قبل از همه‌گیری فراتر رفت (۳ درصد)، که با توجه به نتایج فوق‌العاده ارسال شده توسط عربستان سعودی (۱۲۱ درصد) پس از مناسک حج، تقویت شد. قاره آمریکا (۱۰۳ درصد) و آفریقا (۱۷۱ درصد) نیز در ژانویه تا ژوئیه ۲۰۲۲ رشد قوی را در مقایسه با سال ۲۰۲۱ ثبت کردند و به ترتیب به ۶۵ درصد و ۶۰ درصد از سطح سال ۲۰۱۹ رسیدند. آسیا و اقیانوسیه (۱۶۵ درصد) در هفت ماهه اول سال ۲۰۲۲ بیش از دو برابر شده بودند، هرچند که ۸۶ درصد کمتر از سطح سال ۲۰۱۹ باقی ماندند، زیرا برخی از مرزها برای سفرهای غیرضروری بسته بودند.

مناطق فرعی و مقاصد

چندین منطقه در ژانویه تا ژوئیه ۲۰۲۲ به ۷۰ درصد تا ۸۵ درصد از ورودهای قبل از همه‌گیری خود رسیدند. اروپای مدیترانه جنوبی (۱۵- درصد نسبت به سال ۲۰۱۹)، دریای کارائیب (۱۸- درصد) و آمریکای مرکزی (۲۰- درصد) سریع‌ترین بهبود را نشان دادند. نسبت به سطوح ۲۰۱۹ اروپای غربی (۲۶- درصد) و اروپای شمالی (۲۷- درصد) نیز نتایج مثبتی را ثبت کردند. در ماه ژوئیه، ورودی‌ها در کارائیب (۵- درصد)، اروپای جنوبی و مدیترانه (۶- درصد) و آمریکای مرکزی (۸- درصد) به سطح قبل از همه‌گیری نزدیک شدند.

در میان مقاصدی که داده‌های مربوط به ورودی‌های بین‌المللی را در پنج تا هفت ماه اول سال ۲۰۲۲ گزارش می‌کنند، آن‌هایی که از سطح قبل از همه‌گیری فراتر رفته‌اند عبارتند از: جزایر ویرجین آمریکا (۳۲ درصد در سال ۲۰۱۹)، آلبانی (۱۹ درصد)، سنت مارتن (۱۵ درصد)، اتیوپی و هندوراس (هر دو ۱۳ درصد)، اندورا (۱۰ درصد)، پورتوریکو (۷ درصد)، امارات متحده عربی و جمهوری دومینیکن (هر دو ۳ درصد)، سن مارینو و السالوادور (هر دو ۱ درصد) و کوراسائو (۰ درصد).

در میان مقاصدی که داده‌های مربوط به دریافتی گردشگری بین‌المللی را در پنج تا هفت ماه اول سال ۲۰۲۲ گزارش می‌دهند، صربستان (۷۳ درصد)، سودان (۶۴ درصد)، رومانی (۴۳ درصد)، آلبانی (۲۲ درصد)، مقدونیه شمالی (۲۴ درصد) پاکستان (۱۸ درصد)، ترکیه، بنگلادش و لتونی (همگی ۱۲ درصد)، مکزیک و پرتغال (هر دو ۸ درصد)، کنیا (۵ درصد) و کلمبیا (۲ درصد) همگی در ژانویه تا ژوئیه ۲۰۲۲ از سطح قبل از همه‌گیری فراتر رفت.

کارشناسان گردشگری با احتیاط حرکت کردند

در مقیاس ۰ تا ۲۰۰، پنل کارشناسان گردشگری UNWTO دوره می تا آگوست ۲۰۲۲ را با امتیاز ۱۲۵ ارزیابی کرد که مطابق با انتظارات صعودی بیان شده توسط پنل در نظرسنجی ماه مه برای همان دوره ۴ ماهه (۱۲۴) است.

چشم‌انداز باقی‌مانده سال با احتیاط خوش‌بینانه است. اگرچه انتظار می‌رود عملکرد بالاتر از حد متوسط باشد، کارشناسان گردشگری دوره سپتامبر تا دسامبر ۲۰۲۲ را با امتیاز ۱۱۱ رتبه‌بندی کردند که کمتر از امتیاز ۱۲۵ در چهار ماه گذشته بود که نشان‌دهنده کاهش سطح اطمینان است. حدود تقریبی نیمی از کارشناسان (۴۷ درصد) چشم‌انداز مثبتی را برای دوره سپتامبر تا دسامبر ۲۰۲۲ می‌بینند، در حالی که ۲۴ درصد انتظار تغییر خاصی ندارند و ۲۸ درصد معتقدند که می‌تواند بدتر باشد. کارشناسان همچنین در مورد سال ۲۰۲۳ مطمئن هستند، زیرا ۶۵ درصد عملکرد گردشگری بهتری نسبت به سال ۲۰۲۲ دارند.

به نظر می‌رسد که محیط اقتصادی نامطمئن چشم‌اندازی را برای بازگشت به سطوح قبل از همه‌گیری در کوتاه‌مدت معکوس کرده است. اکنون حدود ۶۱ درصد از کارشناسان بازگشت بالقوه ورود بین‌المللی به سطوح ۲۰۱۹ را در سال ۲۰۲۴ یا بعد از آن مشاهده می‌کنند، در حالی که آنهایی که نشان‌دهنده بازگشت به سطوح قبل از همه‌گیری در سال ۲۰۲۳ هستند (۲۷ درصد) در مقایسه با نظرسنجی ماه مه (۴۸ درصد) کاهش یافته است. به گفته کارشناسان، محیط اقتصادی همچنان عامل اصلی بهبود گردشگری بین‌المللی است. افزایش تورم و افزایش قیمت نفت منجر به افزایش هزینه‌های حمل و نقل و اقامت می‌شود و در عین حال قدرت خرید مصرف‌کننده و پس‌انداز را تحت فشار قرار می‌دهد. ■

همسایه‌ها

[این صفحات به مرور اقتصاد و تجارت در مهم‌ترین شهرهای جهان و فرصت‌های سرمایه‌گذاری در آنها می‌پردازد.]

از استعمار تا استقلال

بندر تیانجین، نماینده چین امروز

تاریخ کوتاه تیانجین

تاریخچه تیانجین به سلسله هان (۲۰۶ قبل از میلاد تا ۲۲۰ میلادی) برمی‌گردد. اما مهم‌ترین علت پیشرفت تیانجین این بود که حکومت مغول در قرون سیزده و چهارده میلادی در آنجا دفاتری برای قانونمند کردن حرکت قایق‌ها و گرفتن هزینه از آنها تاسیس کرد و همین طور امکانات بندری تیانجین و انبارهای آن را توسعه داد. تیانجین همچنین به یک تولیدکننده بزرگ نمک تبدیل شد و در ساحل رودخانه‌هایی در آنجا تولید نمک پا گرفت.

توسعه تیانجین مدرن در دوران سلسله مینگ (قرون چهارده تا هفده میلادی) صورت گرفت؛ یعنی زمانی که پایتخت امپراتوری چین از نانجینگ به پکن تغییر پیدا کرد. در قرون بعدی به دلیل قرار گرفتن تیانجین در منتهی‌الیه شمالی آبراه بزرگ چین، این بندر به مرکز اقتصادی مهمی بدل شد. (آبراه بزرگ چین در طی قرون به شدت توسعه یافته و حالا به عنوان آبراه پکن-هانزو شناخته می‌شود.)

درواقع بندر تیانجین از مدتها قبل موقعیتش را به عنوان یک شهر در سطح جهانی تثبیت کرده بود و فضای چندملیتی داشت. همچنین بندر تیانجین کم‌کم به مرکز مهم تجارت در شمال چین بدل شده بود. از قرن نوزدهم به بعد، سیلی از استعمارگران و اشراف‌زادگان از ثروتمندترین نقاط دنیا به سمت تیانجین سرازیر شدند و این اهمیت تجاری بندر تیانجین

یک ضرب‌المثل امروزی در چین می‌گوید: «اگر می‌خواهی تاریخ تمدن پنج‌هزار ساله چین را بفهمی، سراغ شیان برو. اگر تاریخ هزار ساله چین را می‌خواهی سراغ پکن برو. اما اگر می‌خواهی چین مدرن را بشناسی باید سراغ تیانجین بروی.» واقعیت هم این است که شهر تیانجین موقعیت مهمی در تاریخ چین دارد؛ به خصوص از این جهت که دوران اوج و افول استعمار در چین (از ۱۸۶۰ تا ۱۹۴۵ میلادی) را تجربه کرده است. تیانجین در نیمه دوم قرن نوزدهم مهم‌ترین شهر تجاری در شمال چین بود.

بندر تیانجین بخشی از منطقه خلیج بوهای است که در یازدهمین برنامه پنج ساله چین اهمیت زیادی دارد و به نقطه ثقل اقتصادی مشابه دلتای رود یانگ‌تسه و رود پرل (مروارید) بدل شده است. این بندر در ساحل غربی خلیج بوهای در دریای زرد و در ۱۷۰ کیلومتری پکن واقع شده است. این بندر همچنین از طریق کانال بزرگ به رود یانگ‌تسه نیز متصل است.

بندر تیانجین در طول زمان به یک شهر چندفرهنگی و متنوع از لحاظ نژادی بدل شده و با داشتن جمعیتی نزدیک به پانزده میلیون نفر، سومین مرکز شهری بزرگ در چین بعد از پکن و شانگهای به شمار می‌آید.

فرزانه سالمی، کاوه شجاعی

گروه همسایه‌ها





را بالا برد. مزایای دیگر بندر تیانجین هم لوکیشن خوب و نزدیکی به پکن بود. اما چه چیزی باعث شد استعمارگران به تیانجین توجه داشته باشند و باعث تغییر روح و فضای آن شوند؟ پای استعمار درست بعد از پایان جنگ دوم تریاک به تیانجین باز شد. ماجرا از این قرار بود که در سال ۱۸۵۸ یک کشتی چینی که پرچم انگلیس داشت دوازده مرد فرانسوی و انگلیسی را به اتهام تجارت غیرقانونی تریاک بازداشت کرد. دولت‌های متبوع آنها که خشمگین شده بودند کشتی‌های نظامی خود را به تیانجین فرستادند و موفق شدند قلعه ناکو را که درست بیرون شهر تیانجین قرار داشت تصرف کنند. بعد هم دولت‌های انگلیس و فرانسه در واقع چین را مجبور کردند که معاهده تیانجین را امضا کند.

بر اساس این معاهده، دولت چین باید تیانجین را به روی تجارت خارجی باز می‌کرد و اجازه می‌داد که کشورهای غربی به صورت آزادانه در آنجا به تجارت بپردازند و سودش را هم ببرند. خود انگلیس و فرانسه هم اولین مجوزها برای انجام تجارت در تیانجین را برای خودشان صادر کردند و بعد هم تا پایان قرن نوزدهم کشورهای دیگر مثل روسیه، ژاپن، آلمان، ایتالیا، بلژیک و امپراتوری اتریش-مجار مجوز فعالیت دریافت کردند. اتباع این کشورها برای خودشان محله‌های مخصوص و غیرقابل ورود برای چینی‌ها در تیانجین ایجاد کردند و حتی مدارس، پایگاه نظامی، کلیسا، بیمارستان، ویلا و اقامتگاه هم برای استفاده انحصاری خودشان ساختند.

اما تفاوت فرهنگی بین چینی‌ها و خارجی‌ها در تیانجین زیاد بود و یک حادثه دیگر را هم رقم زد که حمله به کلیسای کاتولیک این شهر بود. مقامات سلسله چینگ که در آن زمان بر سر کار بودند و نمی‌خواستند درگیری شدیدی بین چینی‌ها و خارجی‌ها بروز کند سعی کردند با بازداشت عوامل این حمله شعله ماجرا را خاموش کنند اما این هم کار آسانی نبود.

در تابستان سال ۱۹۰۰ ماجرای بزرگ دیگری رخ داد که باز هم پای تیانجین در آن گرفتار بود. این ماجرا همان قیام باکسر (شورش مشت‌زن‌ها) بود که در واقع جنبشی برای سرنگون کردن امپریالیست‌ها و استعمارگران حاضر در چین بود؛ آنهایی که از نظر چینی‌ها اشغالگر به شمار می‌آمدند و داشتند امتیازات تجاری را به سود خودشان تمام می‌کردند و چینی‌ها را از آن بی‌نصیب می‌گذاشتند. شورشیان در این واقعه موفق شدند کنترل موقت تیانجین را به دست بگیرند و حتی نیروهای اروپایی را وادار به عقب‌نشینی کردند و حملاتی را به محلات خارجی‌نشین صورت دادند. اما طولی نکشید که کشورهای خارجی (متشکل از بریتانیا، آمریکا، ژاپن، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اتریش-مجارستان و روسیه) به صورت متحد علیه چین وارد عمل شدند و تیانجین را در کنترل خود گرفتند. این وضع تا سال ۱۹۰۷ ادامه داشت و از آن زمان به بعد اصلاحات توسط چینی‌ها در جهت مدرن‌سازی شهر و بندر تیانجین صورت گرفت.

حتی وقتی آخرین امپراتور چین (هنری پو یی از سلسله چینگ) مجبور شد شهر ممنوعه در پکن را ترک کند، به تیانجین آمد و همان‌جا ماند. تیانجین در این دوران همچنان تا حدی تحت کنترل خارجی بود و مثلا کشورهای اروپایی در آنجا نیروی نظامی خود را نیز مستقر کرده بودند تا به صورت آسان‌تر به پکن دسترسی داشته باشند.

در دهه‌های آغازین قرن بیستم میلادی تیانجین در اوج خود بود و بیست سفارت خارجی

در آنجا فعال بودند که به رونق تجارت به مرکزیت بندر تیانجین کمک زیادی کرده بود. به دنبال آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ میلادی، نیروهای آلمانی و اتریشی-مجار در تیانجین توسط نیروهای متفقین اسیر شدند و روسیه هم نیروهای نظامی‌اش را از آن منطقه خارج کرد. انگلیس، فرانسه و ایتالیا هم از آمریکا خواستند که حضور نظامی‌اش در تیانجین را برای محافظت از آنها زیاد کند و به همین خاطر، تیانجین حتی تا دوران جنگ جهانی دوم و دومین جنگ چین-ژاپن هم پر از خارجی بود و تجارت بین‌المللی نیز در آن ادامه داشت. اما دومین جنگ چین و ژاپن در واقع پایانی بود بر دوران حضور استعمارگران در تیانجین. در سال ۱۹۳۷، ژاپن تیانجین را گرفته بود ولی به مناطق خارجی‌نشین حمله نکرده بود. با این حال بعد از حمله ژاپنی‌ها به پرتل هاربر، اوضاع در تیانجین وخیم شد و آمریکایی‌های حاضر در آنجا اسیر و انگلیسی‌ها هم اخراج شدند. فقط فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها تا پایان جنگ جهانی دوم آنجا مانده بودند.

در دوران جنگ داخلی در چین (۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹) تیانجین تحت کنترل دولت ملی گرای چین قرار داشت و در ۱۹۴۹ دولت کمونیست کنترل تیانجین را به دست گرفت. بعد از پایان جنگ و نیز وقوع انقلاب کمونیستی چین در سال ۱۹۴۹، تیانجین دوباره هویت چینی خودش را احیا کرد و راه توسعه را آغاز کرد؛ اما به هر حال در سایه پکن باقی مانده بود. در دهه‌های اخیر اما تیانجین توسعه زیادی را تجربه کرد و به مرکز تجاری مهمی در شمال چین تبدیل شد.

درباره بندر تیانجین

بندر تیانجین امروزه بندر مدرنی است که توسعه گسترده را از سال ۱۹۹۴ به بعد شاهد بوده است. اینجا را با منطقه آزاد تجاری شنزن و منطقه جدید اقتصادی پودونگ در شانگهای مقایسه می‌کنند. بندر تیانجین مناسبات تجاری با بیش از ۳۰۰ بندر در ۱۶۰ کشور و منطقه در سراسر جهان دارد و بیشترین مرادانتش با بنادر ژاپن، کره جنوبی، آمریکا و هلند است. مساحت کلی بندر تیانجین صد کیلومتر مربع است و در حال حاضر یک بخش بین‌المللی جدید در آن نیز در دست احداث است.

اینجا یکی از معدود بندرهای در چین است که نسل چهارم کشتی‌های کانتینر را هم پذیرش می‌کند. بندر تیانجین چهار منطقه اصلی دارد و اکثر محموله‌های وارداتی به آن شامل فولاد، گندم، سنگ آهن، کود و محصولات پتروشیمی می‌شود. اکثر محموله‌های صادراتی نیز شامل زغال‌سنگ، ذرت، مواد معدنی، محصولات کشاورزی و سنگ است.

تیانجین در ۱۲ اوت سال ۲۰۱۵ تیرا اخبار جهان شد چون دو انفجار در بندر این شهر رخ داد که ابعادش را به اندازه زلزله‌های دو ریشتری تخمین زده بودند. در این انفجارها مجموعاً ۱۱۴ نفر کشته و ۷۲۱ نفر زخمی شدند و ساختمان‌های زیادی فرو ریخت که بخش اصلی آن خوابگاه کارگران بندر بود. عامل اصلی این انفجارها وجود سدیم سیانید (ماده شیمیایی خطرناک که با نام سیانور سدیم هم شناخته می‌شود) در محموله‌های موجود در انبار بندر بود. این حادثه باعث شد افکار عمومی در چین نسبت به اعمال استانداردهای امنیت کاری در بندر تیانجین روی دولت فشار بیاورد و این باعث مدرن‌شدن هر چه بیشتر این بندر و فعالیت‌های آن شد. ■



اکثر محموله‌های صادراتی از تیانجین شامل زغال‌سنگ، ذرت، مواد معدنی، محصولات کشاورزی و سنگ است



بندر تیانجین مناسبات تجاری با بیش از ۳۰۰ بندر در ۱۶۰ کشور و منطقه در سراسر جهان را دارد و بیشترین مرادانتش با بنادر ژاپن، کره جنوبی، آمریکا و هلند است

اگر می‌خواهی تاریخ تمدن پنج‌هزار ساله چین را بفهمی، سراغ شیان برو. اگر تاریخ هزار ساله چین را می‌خواهی سراغ پکن برو. اما اگر می‌خواهی چین مدرن را بشناسی باید سراغ تیانجین بروی.

راهنمایی برای تجارت و سفر به چین

چطور در چین دچار شوک فرهنگی نشویم

شگفتی خارجی‌ها می‌شود. حواس تان باشد که وقتی در خیابانید عابران، موتورسواران و راننده‌ها می‌توانند از هر جایی جلوی شما سبز شوند و فرقی نمی‌کند که در پیاده‌رو، خط عابر پیاده یا پشت چراغ قرمز باشید. چند روزی طول می‌کشد که به این شلوغی عجیب عادت کنید. طی این مدت بهتر است هر بار که در خیابانی شلوغ قدم می‌زنید یکی دو بومی را در نظر بگیرید و موقع عبور از خیابان پشت آنها راه بروید.

در رستوران‌های چینی پیدا کردن منوی انگلیسی آسان نیست و غذاها آنقدر متنوع و ناآشنا هستند که مطمئننا در رستوران به آنچه که می‌خواهید نمی‌رسید. سعی کنید با یک راهنما وارد رستوران شوید و برایش توضیح دهید که چه غذاهایی را نمی‌توانید بخورید. کلاس سعی کنید غذاهایی را بخورید که به خوبی حرارت دیده‌اند. اگر خواستید در چین میوه بخورید مطمئن شوید که می‌توانید آن را پوست بگیرید.

اگر دود سیگار اذیتتان می‌کند در چین بهتر است ماسک بزنید. با اینکه سیگار کشیدن در مکان‌های عمومی در شهرهای بزرگ ممنوع شده، اما همچنان افرادی را می‌بینید که در دفاتر کار، رستوران‌ها و حتی آسانسورها سیگار می‌کشند.

ساعات شلوغی خیابان‌ها و متروها در چین کمی قبل از ۸ صبح تا ۹ صبح و از ۶ بعدازظهر تا وقت غروب است. در این ساعات بهتر است با یک فرد بومی بیرون بروید چون شلوغی در چین با شلوغی در کشور خودتان فرق دارد. ■

چین با اروپا و آمریکا فرق دارد. می‌گویند تجار غربی در بدو ورود به چین دچار شوک فرهنگی می‌شوند چون هم رفتار تجار چینی متفاوت است هم فرهنگ مردم با فرهنگ اروپای/آمریکایی تفاوت دارد. برای آنکه بتوانیم خود را با فرهنگ چینی را سریع‌تر وفق دهیم، بهتر است آن را به روابط درون و بیرون دفتر تقسیم کنیم.

درون دفترها و ادارات چین

نحوه انجام کار در شرکت‌های چینی و غربی تفاوت‌هایی بنیادین دارند. در اروپا و آمریکا عموماً مذاکرات سریع‌تر صورت می‌گیرند و ضرب‌الاجل‌ها کوتاه‌تر است. در چین سرعت مذاکرات پایین‌تر است و باید صبورتر باشید. اما وقتی مذاکره به انجام رسید سرعت انجام پروژه‌ها بالا و خیره‌کننده است.

چینی‌ها دیدار رودررو را به ایمیل و تلفن ترجیح می‌دهند. آنها قبل از آنکه بخواهند روابط تجاری‌شان را با شما آغاز کنند باید شما را خوب بشناسند پس به دنبال امضای سریع قرارداد نباشید. در چین سلسله مراتب اهمیت دارد پس موقع ارتباط با طرف چینی دقیقاً بدانید که موقعیت او در شرکت چیست و مرتبه‌اش با شما یکی است یا نه.

در چین اگر شریک‌تان شما را به شام یا ناهار دعوت می‌کند عموماً قصدش مذاکره کاری نیست، او می‌خواهد شما را بهتر بشناسد یا کمک کند به شما خوش بگذرد. بگذارید او بحث کاری را شروع کند.

تعظیمی خفیف یا تکان دادن سر در چین شایع‌ترین نوع سلام کردن در این کشور است. تنها زمانی با طرف مقابل دست بدهید که او دستش را دراز کرده باشد. در چین نباید به چشمان طرف مقابل به مدت طولانی خیره بشوید.

چینی‌ها در قراردادهای تجاری سر وقت حاضر می‌شوند. دیر رسیدن - بدون اعلام قبلی - نشانه بی‌احترامی است و می‌تواند روی روابط تجاری شما تأثیر منفی بگذارد.

موقع مذاکره زیاد دستانتان را تکان ندهید، هم حواس طرف را پرت می‌کند هم ممکن است تهدید تلقی شود.

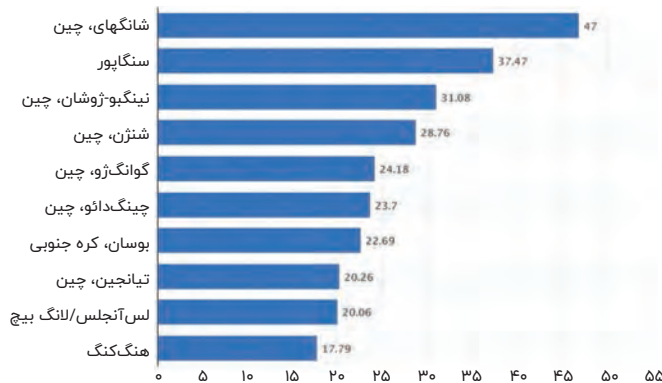
در چین، هنگام مذاکرات محافظه‌کارانه لباس بپوشید و سعی کنید پرزرق و برق به نظر نرسید. بهتر است رنگ کت و شلوارتان تیره باشد.

چینی‌ها انتظار ندارند که شریک خارجی‌شان به سرعت با آداب و رسوم آنها آشنا شود. آنها در مورد خارجی‌ها آسان‌گیر هستند اما این دلیل نمی‌شود که شما کاملاً به فرهنگ‌شان بی‌توجهی کنید. بهتر است قبل از دیدار با طرف چینی، چند روزی را در چین به گشت و گذار بگذرانید تا این کشور و طرف‌تان را بهتر درک کنید.

در خیابان‌های چین

شلوغی خیابان‌ها در چین یکی از اولین مسائلی است که باعث

مهم‌ترین بندر کانتینری جهان بر اساس ظرفیت بار در سال ۲۰۲۱ (بر اساس میلیون TEU)



واحد TEU یک واحد غیرمستقیم از ظرفیت بار است که اغلب برای توصیف ظرفیت کشتی کانتینری و پایانه‌های کانتینر استفاده می‌شود. هر TEU برابر با ظرفیت یک کانتینر ۶.۱ متری معمولی است.

همان‌طور که در نمودار می‌بینید شانگهای شلوغ‌ترین بندر جهان سال ۲۰۲۱ بوده است. جالب اینجاست که سال گذشته ۹ بندر از ده بندر شلوغ دنیا در آسیا بودند.

زندگی دیجیتال به سبک چینی

این ۱۰ اپ در چین نجاتتان خواهند داد

باید بروید. به کمک نقشه بایدو نیاز به نقشه‌خوانی به زبان چینی از بین می‌رود.

می‌گویند در چین تنها چیزی که برای زندگی نیاز دارید موبایل‌تان است. وقتی از اتاق هتل بیرون می‌روید اگر فقط موبایل را همراه ببرید به مشکل برنخواهید خورد. چون در چین موبایل نه فقط ابزار ارتباطات، که کیف پول، کارت متروی شما، رستوران و مرکز خریدتان هم هست. البته نکته اینجاست که اپ‌های فعلی شما در چین کارایی ندارند و تعداد زیادی از سایت‌های پرکاربرد - مثل گوگل - در چین باز نمی‌شوند. قبل از سفر به چین این اپ‌ها را نصب کنید تا به دردسر نیفتید.

Meituan/Eleme

۵ اگر غذای هتل یا رستوران‌های اطرافش خسته‌تان کرد به این دو اپ محبوب رجوع کنید. ارسال غذا بعد از سفارش از طریق این دو اپ حدوداً ۲۰ دقیقه تا یک ساعت طول می‌کشد.



DiDi

۶ این سرویس تاکسی آنلاین در چین است و نسخه انگلیسی هم دارد. می‌توانید DiDi را با وی‌چت هماهنگ کنید و بدون خارج شدن از وی‌چت، زمانی که طرف چینی‌تان موقعیتش را برایتان فرستاد، تاکسی سفارش دهید. از خصوصیات جالب DiDi این است که می‌توانید تاکسی را برای ساعتی خاص رزرو کنید تا در لحظه خروج استرس بودن یا نبودن ماشین را نداشته باشید.



C-Trip

۷ اگر جرئتتان بیشتر شد و با چین راحت‌تر شدید می‌توانید از طریق این سرویس، بلیت قطار و هواپیما را خودتان رزرو کنید. خوبی‌اش این است که این اپ برای خرید بلیت قطار کمیسیون نمی‌گیرد و قیمت‌هایش رقابتی است.



Luckin Coffee

۸ این یکی رقیب استارباکس است. در سال ۲۰۱۸ تاسیس شده و با سرعتی خیره‌کننده در حال گسترش است و در هر محله‌ای می‌توانید یکی از کافه‌های Luckin را ببینید که به مشتریان قهوه می‌رساند. اگر حوصله بیرون رفتن ندارید می‌توانید قهوه‌تان را مستقیماً از اپ خودشان سفارش دهید و داغ تحویل بگیرید.



Pleco

۹ در چین اکثر اوقات آشنایی با انگلیسی به کارتان نمی‌آید چون طرف‌تان فقط چینی بلد است. در چنین حالتی یا باید همیشه مترجم همراهتان باشد یا برای موقعیت‌های ساده‌تر از اپ دیکشنری استفاده کنید. Pleco مشهورترین اپ ترجمه در چین است. اپ را باز کنید و بگذارید طرف چینی برایش صحبت کند تا ترجمه انگلیسی حرف‌هایش را روی صفحه ببینید.



Air Quality Index - Plume

۱۰ و نهایتاً این یکی هم جزو واجبات زندگی چینی است. هوای شهرهای بزرگ چین در ماه‌هایی از سال به شدت آلوده و ممکن است بیرون رفتن در روزهایی خاص برای سلامتی‌تان مضر باشد. با این اپ از کیفیت هوای شهرتان آگاه خواهید شد.



سرویس VPN

۱ در چین امکان دسترسی به گوگل، واتساپ، توییتر، فیس‌بوک و اینستاگرام وجود ندارد و اگر می‌خواهید طی دوران حضورتان در چین ارتباطتان با خانواده و همکارانتان کاملاً قطع نشود قبل از ورود به این کشور سرویس VPN مناسب تهیه کنید.



WeChat

۲ در بین تمام اپ‌های مورد نیاز شما در چین، احتمالاً وی‌چت مهم‌ترین آنهاست. وی‌چت نه فقط ابزار ارتباطی دوستان و خانواده‌های چینی است، که تعداد زیادی از شرکت‌ها از آن به عنوان جایگزین ایمیل استفاده می‌کنند. (بخصوص شرکت‌هایی با کارمند جوان بیشتر که با شبکه‌های اجتماعی و سرویس‌های پیام‌رسان بزرگ شده‌اند و با ایمیل زدن بیگانه‌اند) وی‌چت به علاوه کیف پول مجازی شما هم خواهد بود و تقریباً همه فروشگاه‌ها و رستوران‌ها - حتی فروشندگان خیابانی - هم ترجیح می‌دهند از طریق وی‌چت یا Alipay صورت حساب خود را پرداخت کنید. وی‌چت به عنوان پلتفرم هم عمل می‌کند و دیگر اپ‌ها و خدمات می‌توانند اپ‌های سبک خود را درون وی‌چت فعال کنند و به این صورت می‌توانید بدون خارج شدن از وی‌چت غذا سفارش دهید، تاکسی بگیرید، خرید کنید و حتی آپارتمان کرایه کنید.



Taobao/Alipay

۳ تائوبائو بزرگ‌ترین فروشگاه اینترنتی چین است و هر چه را که می‌خواهید بخرید باید از آنها بخرید: از لباس تا تلویزیون و دستگاه‌های دیجیتال عجیب و غریبی که خارج از چین وجود ندارند. ارسال کالاهای خریداری شده در چین سریع است و عموماً کمتر از ۳ روز دست‌تان می‌رسد. تائوبائو فقط با Alipay کار می‌کند که یکی از محبوب‌ترین روش‌های پرداخت در چین است. تائوبائو و Alipay هر دو زیرمجموعه غول خدمات الکترونیکی چین علی‌بابا هستند.



Baidu Maps

۴ برای آنکه در چین گم نشوید به این یکی نیاز دارید. در چین خدمات گوگل (مثل جی‌میل و جستجو) کار نمی‌کند و قوی‌ترین جایگزین Baidu است. مسیریابی هم بدون نقشه‌های بایدو امکان ندارد. بایدو یک ویژگی عالی دارد و آن مسیریابی نمای واقعی یا Real View Navigation است: شما دوربین موبایل‌تان را رو به خیابان و جاده می‌گیرید و نقشه به شما همان‌جا نشان می‌دهد که کدام سمت



..... کارآفرین

مسیر سخت

کارآفرینی در ایران مسیری پر پیچ و خم است و به نظر می‌رسد ماجرا شبیه یک بازی کامپیوتری با غول‌های متعدد است که بعد از گذشتن از هر مرحله تازه متوجه می‌شوی از اول مرحله جدید باید شروع کنی و هر لحظه هم ممکن است همه داشته‌هایت را ببازی و گیم‌اُور بشوی. در این بین بسیاری از کارآفرینان از این همه بلابایی که هر لحظه و به صورت ناگهانی روی کسب و کارشان از زمین و هوا تحمیل می‌شود خسته شده و کار را رها می‌کنند و می‌روند و آن‌هایی هم که باقی می‌مانند هر روز خسته‌تر از قبل ادامه می‌دهند و مشخص نیست آن‌ها هم چه زمانی از کار دست بکشند.



نگاه به زندگی کارآفرینی که با وجود معلولیت شدید دست از کار و تلاش نکشد

یک ذهن زیبا



همیشه تلاش کرده دیگران و به خصوص معلولان (توان‌یابان) را به حرکت رو به جلو تشویق کند. او به اندازه همه اعضای بدنش که در همه این سال‌ها تحلیل رفته‌اند با کمک توان ذهنی، اراده، پشتکار، خلاقیت و هوش عجیبش توانسته غیرممکن‌ها را ممکن کند. او برای فرار از گوشه‌نشینی از همان کودکی کارهای خلاقانه انجام داده و تلاش کرده از طریق خودآموز کارهایی را یاد بگیرد که امروز در زندگی‌اش حیاتی محسوب می‌شوند.

او درباره سال‌های کودکی و نوجوانی در گفت‌وگو با هفته‌نامه شنبه گفته است: «مدرسه من را ثبت نام نکرد. هر دو ماه، یک بار به خاطر عفونت در بیمارستان بستری می‌شدم. ۶ تا ۷ سال درگیر فرایند درمان و عمل‌های جراحی اشتهاباهی بودم که براساس تجویزهای اشتهاباه پزشکان انجام می‌شد. اگر آن عمل‌ها انجام نمی‌شد، الان بدن من وضعیت بهتری داشت. تا ۱۳ سالگی بدون هیچ آموزش و فرایند آموزشی بودم و تا این سن خواندن و نوشتن نمی‌دانستم. باز هم برای ثبت نام و درس خواندن اقدام کردیم اما مدرسه من را ثبت نام نکرد. البته من کاردستی‌های خلاقانه می‌ساختم و می‌فروختم. مثلا دستبند مروارید می‌ساختم یا با چرخ‌دنده‌های خراب ساعت‌ها وسایلی می‌ساختم. لوازم غیرقابل استفاده ساعت و رادیو برای من کاربردهای زیادی داشت. شرایط تحصیلی من برای خانواده قابل تحمل نبود بنابراین خواهر و مادرم با راهنمایی داورور یک معلم، آموزش دادن به من را شروع کردند. دوران ابتدایی را طی یک سال و نیم و به صورت غیرحضوری تمام کردم، دوران راهنمایی را هم با معلم خصوصی و سال به سال خواندم. چون هزینه‌ها خیلی زیاد بود، دبیرستان نرفتم و ترک تحصیل کردم. اما برای اینکه نمی‌خواستم مصرف‌کننده باشم، مجدداً به کارهای خلاقانه برگشتم و کارهایی مانند سیاه‌قلم، مجسمه‌سازی، سفال‌گری و... انجام می‌دادم. مادرم برایم کتاب آموزشی می‌خرید یا اگر تلویزیون برنامه آموزشی داشت، با دیدن آن برنامه فوت و فن کار را یاد می‌گرفتم. مثلا در هنر سیاه‌قلم این‌قدر پیشرفت کردم که این هنر را درس هم می‌دادم و شاگرد داشتم.»

اما آنچه مسیر زندگی وحید رجب‌لو را تغییر داد یادگیری کامپیوتر بود؛ خودش گفته است که در آستانه ۱۹ سالگی بیماری در بدنش به سرعت در حال رشد بود تا جایی که دیگر حتی توان مداد دست گرفتن را هم نداشت. در این بین خواهرش پیشنهاد داده است که کامپیوتری بخرند و وحید بتواند کار کردن با کامپیوتر را یاد بگیرد. خودش گفته است: «من متوجه شدم که از کامپیوتر می‌توان درآمدزایی داشت. اما آن زمان هزینه خرید کامپیوتر برای خانواده من بسیار بالا بود. پدرم به من گفت توان پرداخت هزینه خرید کامپیوتر را ندارم مگر اینکه بتوانی جایی را پیدا کنی که به صورت اقساطی کامپیوتر بفروشد. پدرم گفت در خانه قبلی که اجاره‌نشین بودیم یک خط تلفن داریم، اگر می‌توانی پیگیری کن و آن را بفروش تا بتوانی پول اولیه خرید کامپیوتر را تهیه کنی. بنابراین آن خط تلفن را فروختم و پدرم هم اقساط خرید کامپیوتر را پرداخت می‌کرد. کم‌کم برنامه ورد و آفیس را یاد گرفتم.

با وجود ۹۸ درصد معلولیت اعضای بدن، یک کارآفرین به تمام معنی است و در سال‌های گذشته توانسته با راهاندازی استارت‌آپ‌هایی برای توان‌یابانی شبیه خودش در زندگی آن‌ها تغییرات بسیاری ایجاد کند. او امسال در رقابت‌های رویداد JCI توانست به جمع ۱۰ جوان برتر جهان که از سوی اتاق بین‌الملل جوانان جهان انتخاب می‌شوند راه پیدا کند و حالا منتظر است تا در نشست پایانی که در ژاپن برگزار می‌شود شرکت و جایزه خود را دریافت کند. وحید رجب‌لو بنیان‌گذار استارت‌آپ توانیتو طی سال‌های گذشته توانسته بیش از ۲۰۰ سایت طراحی کند و تلاش کرده تا زندگی بهتری را برای افرادی که از انواع معلولیت‌ها رنج می‌برند فراهم کند؛ البته او می‌گوید باید این فرهنگ در جامعه جا بیفتد که از واژه توان‌یاب به جای معلول استفاده شود. او متولد سال ۱۳۶۶ و فرزند سوم یک خانواده متوسط ساکن کرج است که با بیماری نادر SMA به دنیا آمده است؛ بیماری‌ای که همچنان درمان چندان مشخصی ندارد و ۳۵ سال پیش که او به دنیا آمده بود اساساً در ایران ناشناخته بوده است و از همین رو پزشکان در تشخیص به‌موقع بیماری وحید رجب‌لو بد عمل کرده و نتوانسته‌اند جلوی روند پیشرفت بیماری را بگیرند و در این بین حتی با عمل‌های جراحی بی‌مورد به او آسیب بیشتری هم زده‌اند. بیماران اس ام ای همچون او از تحلیل عضلات رنج می‌برند. خود او در مصاحبه‌هایش درباره خانواده گفته: «خانواده من به لحاظ مالی متوسط هستند. پدرم شغلش قصابی است. ما ۵ خواهر و برادر هستیم و خانواده‌ای ۷ نفره داریم. هزینه‌های خانواده ما زیاد بود. هزینه تحصیل خصوصی و درمان و پیگیری و مراقبت و نگهداری از من خیلی سنگین بود. به همین دلیل از یک جایی درمان را رها کردم و تنها فیزیوتراپی و کاردرمانی را ادامه دادم.» او با وجود اینکه در زندگی راه نرفته و همیشه روی ویلچر بوده اما هیچ‌گاه گوشه‌گیر و خانه‌نشین نبوده در دو دهه گذشته

ولی خلیلی

دبیر بخش کارآفرین ایرانی

خانواده من به لحاظ مالی متوسط هستند. پدرم شغلش قصابی است. ما ۵ خواهر و برادر هستیم و خانواده‌ای ۷ نفره داریم. هزینه‌های خانواده ما زیاد بود. هزینه تحصیل خصوصی و درمان و پیگیری و مراقبت و نگهداری از من خیلی سنگین بود

وحید رجبلو امسال در رقابت‌های رویداد JCI توانست به جمع ۱۰ جوان برتر جهان که از سوی اتاق بین‌الملل جوانان جهان انتخاب می‌شوند راه پیدا کند و حالا منتظر است تا در نشست پایانی که در ژاپن برگزار می‌شود شرکت و جایزه خود را دریافت کند.

خواهر و برادرانم تکالیف هم‌کلاسی‌هایشان را از مدرسه می‌آوردند و من انجام می‌دادم و از این طریق درآمد داشتم.»

وحید رجبلو چند سال از انجام تکالیف و کارهای کامپیوتری دوستان خواهر و برادرش درآمد کمی کسب کرد تا اینکه به فکر راه‌اندازی یک دفتر خدمات کامپیوتری افتاد. او اتاقش در خانه را به کمک برادرش تبدیل به یک مرکز خدمات کامپیوتری کرد. «اتاق من پنجره داشت. یک تابلو درست کردم و رویش نوشتم خدمات کامپیوتری انجام می‌دهم و به سراغ اسمبل کردن سخت‌افزار هم رفتم. در آن زمان هنوز می‌توانستم ابزار را با دستم بلند کنم و البته مجید (برادرم) همیشه کنارم بود و هر کاری را نمی‌توانستم انجام دهم، من راهنمایی می‌کردم و مجید انجام می‌داد. در آن زمان یک مودم خریدم و خط ای دی اس ال راه‌اندازی کردم که بتوانم هر چه بیشتر در فضای وب حضور داشته باشم. در این مقطع بیماری پیشرفت کرد. هر چند من در آن زمان درآمدزایی ماهانه داشتم و کمی از هزینه‌های درمانم را خودم می‌پرداختم. البته هنوز عمده هزینه‌ها به عهده خانواده‌ام بود. دیگر همه محله ما را می‌شناختند و هر کسی که از ما خدماتی دریافت می‌کرد، دوستانش را هم معرفی می‌کرد و روال درآمدی خوبی ایجاد شده بود. اما با بدتر شدن وضعیت جسمی من و از کار افتادن دست چپم، باید فکر دیگری می‌کردم.» او حتی برنامه آفیس و حضور در وب را به مادرش هم یاد داد تا جایی که مادرش در کارهای تایپ به او کمک می‌کرد و بافتنی را آنلاین آموزش می‌داد.

وحید رجبلو ۲۲، ۲۳ ساله بود که دیگر توان بدنی کافی برای انجام کارهای فیزیکی مثل اسمبل کردن کامپیوتر یا تایپ و... نداشت و همین شد که تمرکز اصلی خود را روی کار در فضای وب گذاشت. البته در ابتدا از طریق سایت‌های خودآموز رایگان دوره‌های آموزشی مختلفی را پشت سر گذاشت و بعد در همین فضا شروع به کار کرد. او همچنین به کمک یکی از دوستانش مهارت برنامه‌نویسی را طی یک سال یاد گرفت. خودش گفته است که دوستش برای آموزش به خانه آنها می‌آمده و روزی از او پرسیده منبع درآمد تو چیست و او پاسخ داده گوشه همراه و لپ‌تاپم؛ جمله‌ای که در ذهن او باقی مانده است. رجبلو به کمک دوستش و تلاش و پشتکار زیاد برنامه‌های جاوا، سی‌اس‌اس و اچ‌تی‌ام‌ال و بی‌ج‌پی را تا جایی یاد گرفت که شروع به راه‌اندازی و طراحی سایت کرد. او در ابتدا سایتی برای خودش راه‌اندازی کرد که به نوعی همان نمونه کاری هم برای خودش شد. او در مصاحبه با هفته‌نامه شنبه گفته است: «بعد از طراحی سایت خودم، یکی از دوستانم می‌خواست کسب‌وکار صنعتی راه‌اندازی کند، از من خواست که برایش سایتی طراحی کنم اما پولی نداشت که بابت طراحی سایت بپردازد. به من گفت اگر این سایت به درآمدزایی برسد، زحمت من را جبران می‌کند. من سایتش را راه‌اندازی کردم و دوستانم چندین دستگاه فروخت، چون ستوی خوبی هم روی آن سایت انجام دادیم و مشتریان زیادی هم به دست آورد. بعد از ۳ سال آن سایت را به شخص دیگری فروخت و چون ۵۰ میلیون تومان قیمت‌گذاری شده بود، ۵ میلیون تومان به من داد. حدوداً سال ۹۰ بود که طراحی سایت انجام می‌دادم و آن موقع تا یک و نیم میلیون تومان دستمزد می‌گرفتم که رقم خیلی خوبی محسوب می‌شد و چندین برابر خدمات کامپیوتری برایم درآمدزایی داشت.»

او با درآمد و پس‌اندازی که از راه برنامه‌نویسی به دست آورد اول یک ویلچر خوب و لپ‌تاپ به‌روز برای خودش خرید و کامپیوترش را هم عوض کرد. او همچنین با توجه به اینکه به دلیل گسترش بیماری نمی‌توانست با کیبورد کار کند، موبایل لمسی (تاچ) خرید

و یک اپلیکیشن برای خودش نوشت که به لپ‌تاپ وصل می‌شد و با کیبورد موبایل تایپ می‌کرد. او در مصاحبه‌ای گفته است: «من همیشه ابزارهای مورد نیازم را خودم می‌ساختم. با وجود این بیماری همیشه به سختی کار می‌کردم. شب‌های زیادی را تا صبح پشت کامپیوتر سپری می‌کردم و دانشم در حال فعالیت بودم. صبح که می‌شد، کمی می‌خوابیدم و باز تا نیمه‌های شب کار می‌کردم. خیلی‌ها فکر می‌کردند که آن پشت نشسته‌ام و بازی می‌کنم، اما من داشتم راه‌هایی برای ساختن ابزارهای مورد نیازم پیدا می‌کردم. من در طول زندگی هیچ‌وقت نمی‌خواستم تسلیم محض بیماری شوم و یک مصرف‌کننده باشم.»

وحید رجبلو سال‌های زیادی با طراحی وب و آموزش برنامه‌نویسی و کارهای کامپیوتری درآمد کسب کرد و بخش مهمی از هزینه‌های درمان و زندگی خود را پرداخت کرد تا اینکه به فکر راه‌اندازی یک استارت‌آپ برای کمک و حمایت از معلولان (که خودش پافشاری دارد توان‌یابان خوانده شوند) افتاد و این‌گونه بود که توانیتو پا گرفت. او می‌گوید: «حدوداً از سال ۹۳ که با اکوسیستم استارت‌آپی آشنا شدم، در خودم این توانایی را دیدم که می‌توانم یک کسب و کار آنلاین راه‌اندازی و اداره‌اش کنم. تا زمانی که خواهران و برادرانم در خانه بودند، همه کارهای من را انجام می‌دادند، اما بعد از آنها من باید خدمات را به خانه می‌آوردم. بنابراین فکر کردم که وب‌سایتی راه‌اندازی کنم که ارائه‌دهنده چنین خدماتی باشد. بعد از ۳ ماه وب‌سایت با استقبال خوبی مواجه شد. در ابتدا این وب‌سایت نامش همیار مهر بود. وقتی استقبال خوب از سایت را دیدم، به فکر گسترش کار افتادم، اما هزینه‌های زیادی داشت که به تنهایی قادر به پرداخت‌شان نبودم تا اینکه ایده گسترش سایت را با خانمی که خودش ام‌اس داشت، در میان گذاشتم و او ۳ میلیون تومان به من داد. همیار مهر کم‌کم شروع به رشد کرد و طی ۳ ماه بیش از ۵۰۰ عضو گرفت. بعد از این آموزشگاه خیریه رعد، رویداد توان‌تک را برگزار کرد و از من خواستند که من آنجا غرفه داشته باشم و کارم را معرفی کنم. آنجا استقبال خوبی شد و من متوجه شدم که این استارت‌آپ می‌تواند خیلی بزرگ‌تر شود. تصمیم گرفتم اسمش را عوض کنم و به نوعی ری‌برند کنم و همیار مهر را به توانیتو تغییر نام بدم.»

استارت‌آپ توانیتو بیشتر در حوزه خدمات سلامت فعالیت می‌کند و همه افرادی که مثلاً به خدمات فیزیوتراپی یا کاردرمانی نیاز دارند و امکان بیرون آمدن از خانه را ندارند می‌توانند از امکانات این استارت‌آپ استفاده کنند. توانیتو در حال حاضر به یک مجموعه رو به رشد تبدیل شده و بیش از ۱۰ نفر در این استارت‌آپ به صورت دور کار فعالیت دارند و درآمد کسب می‌کنند.

اما دلیل موفقیت‌های زندگی وحید رجبلو با وجود بیماری بسیار شدید و میزان معلولیت بالا چیست؟ خود او گفته تلاش شبانه‌روزی، غرور که باعث شده همیشه دوست داشته باشد استقلال مالی داشته باشد، و البته اعتماد به نفسی که خانواده‌اش به او داده‌اند. خودش گفته است: «...مثلاً وقتی مدرسه من را ثبت نام نکرد، مادرم به من نگفت که مدرسه ثبت نامت نکرده است، بلکه گفت تو آن قدر باهوشی که نیازی نداری به مدرسه بروی و مدرسه چیزی برای یاد دادن به تو ندارد! در واقع خانواده‌ام باعث شدند که من همیشه خودم را آدم توانمندی بدانم که می‌تواند هر کاری که اراده بکند، انجام دهد. شاید اگر مادرم به من می‌گفت مدرسه تو را به خاطر وضعیت جسمانی‌ات نمی‌خواهد، من هیچ‌گاه اعتماد به نفس امروز را نداشتم.»

وقتی مدرسه من را ثبت نام نکرد، مادرم به من نگفت که مدرسه ثبت نامت نکرده است، بلکه گفت تو آن قدر باهوشی که نیازی نداری به مدرسه بروی و مدرسه چیزی برای یاد دادن به تو ندارد! در واقع خانواده‌ام باعث شدند که من همیشه خودم را آدم توانمندی بدانم

نگاهی به زندگی محمد عطاردیان، از پیشگامان مهندسی راهسازی در ایران

در میان طوفان

شرف پشت سر گذاشت. در اوج تنش‌های سیاسی دهه ۲۰ در ایران محمد عطاردیان با وجود اینکه جوان بود درگیر ماجراهای سیاسی نشد. خود او گفته است: «آن سال‌ها مصادف با سال‌های پراشتهای سیاسی در ایران و فعالیت حد اکثری حزب توده و جبهه ملی بود. طبیعی است که میتینگ‌های مختلف حزبی، تاثیر زیادی روی نوجوانان و جوانان داشت، اما من ترجیح می‌دادم که میانه‌رو باشم و نسبت به هیچ‌کدام جبهه‌گیری نکنم، هرچند اغلب نشریات و مجلات احزاب مختلف را مطالعه و تلاش می‌کردم با علوم و فلسفه‌های جدید مانند فلسفه مارکس و طرز اداره کشور در حکومت‌های سوسیالیستی آشنا شوم. این مطالعات برای این بود که دید درستی پیدا کنم و در مسائل مختلف به درستی توجیه شوم؛ ولی همچنان اولویت اولم درس و تحصیل بود.»

عطاردیان علاقه بسیار زیادی به ریاضیات داشت و همین موضوع و دانش در این حوزه هم بود که در آزمون ورودی دانشگاه‌ها کمک بسیار زیادی به او کرد. او در سال ۱۳۳۴ نفر چهارم آزمون دانشگاه‌ها شد و ادامه تحصیل در دانشکده فنی دانشگاه تهران را انتخاب کرد. خود او گفته است: «تصمیم داشتم که رشته مکانیک را انتخاب کنم ولی در آن زمان رشته راه و ساختمان درآمد بیشتری داشت. در همین اثنا، در کلاس زبان انگلیسی به خانمی علاقه‌مند شدم و وقتی با او درباره این تردید بین دو رشته صحبت کردم، آن خانم که بعداً همسر من شد، مرا تشویق به انتخاب رشته راه و ساختمان کرد. با این وجود هیچ‌وقت به تحصیل و آموزش، با هدف کسب درآمد نگاه نکردم و همیشه با عشق درس خواندم و حتی هنوز هم با همه گرفتاری‌ها در حال مطالعه و آموختن هستم. به هر حال، سال ۱۳۳۸ مدرک فوق لیسانس (دانشنامه) در رشته راه و ساختمان گرفتم و سال ۱۳۳۹ ازدواج کردم. دخترم شبنم متولد ۱۳۳۹ و پسرم طوفان متولد ۱۳۴۰ است.»

او بعد از فارغ‌التحصیلی در شرکت راپل که مدیریت آن را مهندس ابوطالب گوهریان (استادش در دانشگاه) برعهده داشت، شروع به کار کرد و این همکاری برای ۴ سال ادامه داشت و در این مدت توانست آن‌چنان پیشرفت کند که به‌عنوان رئیس کارگاه‌های ساختمانی و راهسازی انتخاب شود. عطاردیان در سال‌های ابتدای دهه ۴۰ و بعد از کسب چند سال تجربه در شرکت راپل تصمیم گرفت تا دفتر مهندسی و شرکت خود را تاسیس کند از همین رو درخواست داد تا به نام دخترش شرکتی برای او ثبت شود اما با توجه به اینکه اسم شبنم پیش از آن انتخاب شده بود نام فرزند دیگری یعنی طوفان را روی شرکت خود گذاشت. شرکت طوفان از ابتدای مهر ۱۳۴۲ راه‌اندازی شد؛ یعنی مهرماه امسال این شرکت در آستانه ۶۰ سالگی قرار می‌گیرد.

از اتوبان کرج تا راه‌آهن بافق - بندرعباس

اولین پروژه‌های که شرکت طوفان برعهده گرفت ساخت بخشی از اتوبان تهران-کرج بود. عطاردیان در این باره در مصاحبه‌ای گفته است: «تصمیم داشتم برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروم، ولی گرفتن پاسپورت ۵ تا ۶ ماه طول می‌کشید، در این بین یکی از دوستانم به من پیشنهاد داد



«گر مرد رهی میان خون باید رفت/وز پای فتاده سرنگون باید رفت تو پای به راه در نه و هیچ می‌رس /خود راه بگویدت که چون باید رفت.» می‌گوید که شعار زندگی‌اش این است. از پیشگامان راهسازی و ساخت مسیری راه‌آهن در ایران بوده و شرکتش کیلومترها جاده در کشور ساخته و اتصال بسیاری از شهرها و روستاها را ممکن کرده است. مهندس محمد عطاردیان بیش از ۶ دهه تجربه در حوزه مهندسی راهسازی دارد و به‌عنوان یکی از نخبگان و کارآفرینان این حوزه شناخته می‌شود. اما نکته جالب این است که ورود او به حوزه مهندسی راهسازی برخلاف جهت مسیر خانوادگی و شغل خانوادگی آن‌ها یعنی جواهرسازی بوده است. خودش در مصاحبه‌ای گفته است: «من در خانواده‌ای هنرمند و جواهرساز متولد شدم. خانواده‌ام سابق زیادی در صنعت جواهرسازی داشتند. بسیاری از آثاری که خانواده من ساخته‌اند در حال حاضر در موزه‌ها نگهداری می‌شوند؛ به‌عنوان نمونه، گوی جواهری که در موزه ملی وجود دارد و بسیار معروف است توسط جد من ساخته شده است. پدر من میرزا حبیب‌الله عطاردیان هم جواهرساز بود، اما علاقه و آشنایی زیادی با ادبیات کلاسیک ایران به‌خصوص اشعار مولوی، سعدی و... داشت. به همین دلیل من از همان کودکی به شعر و ادبیات علاقه‌مند شدم. پدرم در عین حال، به تحصیل فرزندان خود هم اهمیت می‌داد، بنابراین اصرار داشت که ما تحصیلات خود را جدی بگیریم و حرفه آبا و اجدادی خود را ادامه ندهیم.»

محمد عطاردیان متولد سال ۱۳۱۵ در خانواده‌ای تهرانی و در محله گمرک (رازی کنونی) است. او از ۵ سالگی به مکتب‌خانه رفت ولی با گسترش نظام آموزشی و شکل‌گیری مدارس جدید خانوادهاش او را در دبستانی ثبت نام کردند. او دوران دبستان شاگرد مدرسه غزالی در خیابان مخصوص در نزدیکی میدان قزوین بود و هر سال شاگرد اول می‌شد. بعد از پایان دوره ابتدایی دوران متوسطه و دبیرستان را در مدرسه

اولین پروژه‌های
که شرکت طوفان
برعهده گرفت
ساخت بخشی از
اتوبان تهران-کرج
بود. عطاردیان در این
باره در مصاحبه‌ای
گفته است: «تصمیم
داشتم برای ادامه
تحصیل به خارج
از کشور بروم، ولی
گرفتن پاسپورت
۵ تا ۶ ماه طول
می‌کشید، در این بین
یکی از دوستانم به
من پیشنهاد داد که
تأدی ساخت اتوبان
تهران-کرج که تازه
شروع شده بود،
مشارکت کنم. من هم
پذیرفتم

علاوه بر پل قطور پروژه ترمیم اسکله‌های بتنی بندر امام خمینی هم از دیگر کارهای شاخص شرکت عطاردیان است. تعمیر این اسکله‌ها برای اولین بار توسط یک شرکت ایرانی انجام شد و از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰ طول کشید. همچنین احداث پل ورودی فرودگاه ماهشهر و قطعه رودبار- منجیل آزادراه تهران- رشت هم از اقدامات شرکت عطاردیان است.

عطاردیان: یکی از پروژه‌های مهمی که روی آن کار کردیم، راه‌آهن بافق-بندرعباس بود. در سال ۶۰ این مسیر فاقد راه‌آهن بود و به راه‌آهن سراسری کشور متصل نبود؛ به عبارت دیگر، راه‌آهن از تهران به بافق و بعد به کرمان امتداد می‌یافت، اما بین کرمان تا زاهدان و بافق تا بندرعباس ساخته نشده بود. کل مسیر بافق-بندرعباس ۶۳۱ کیلومتر بود و ما ساخت حدود ۴۸ کیلومتر آن از بافق به طرف بندرعباس (قطعه ۱۴) را بر عهده گرفتیم

قبلی را جبران کردم.» پروژه شهرک مسکونی ایستگاه راه‌آهن سیرجان و پروژه ترمیم پایه‌های آسیب‌دیده بتنی پل قطور از جمله پروژه‌های مهمی هستند که بعد از ثبت شرکت جدید تضامنی محمد عطاردیان انجام شده است. بازسازی پایه‌های بتنی آسیب‌دیده پل قطور یکی از کارهای شاخص شرکت عطاردیان محسوب می‌شود زیرا این پل یکی از بزرگ‌ترین پل‌های قوسی خاورمیانه است که در آذربایجان غربی (حوالی خوی) است و ارتباط راه‌آهن سراسری ایران با اروپا را برقرار می‌کند. در زمان جنگ همه مرزهای ایران بسته شده بود و تمام بنادر زیر بمباران شدید قرار داشت و از همین رو پل قطور اهمیت سوق‌الجیشی داشت و نیروهای عراقی هم بارها پایه‌های این پل را هدف موشک قرار دادند و آسیب دیده بود و از همین رو شرکت عطاردیان پایه‌های این پل را در طول ۲ سال و هم‌زمان با موشک باران بازسازی کرد. علاوه بر پل قطور پروژه ترمیم اسکله‌های بتنی بندر امام خمینی هم از دیگر کارهای شاخص شرکت عطاردیان است. تعمیر این اسکله‌ها برای اولین بار توسط یک شرکت ایرانی انجام شد و از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰ طول کشید. همچنین احداث پل ورودی فرودگاه ماهشهر و قطعه رودبار- منجیل آزادراه تهران- رشت هم از اقدامات شرکت عطاردیان است. طبق نوشته سایت شرکت عطاردیان آن‌ها در طول چند دهه فعالیت «مجموعاً بیش از هزار کیلومتر بزرگراه، راه اصلی و فرعی، راه‌آهن و بیش از ششصد هزار متر مربع ساختمان‌های مسکونی، صنعتی و...» ساخته‌اند.

محمد عطاردیان در سال‌های گذشته برای توسعه کار شرکت و توجه به جوانان مجموعه دیگری به نام «شرکت صنعت احداث عطاردیان» تاسیس کرد که ۵۲ درصد سهام آن تحت مالکیت اوست و ۴۸ درصد سهام هم در اختیار مهندسانی است که همگی در شرکت عطاردیان کار و رشد کرده‌اند. در سابقه فعالیت‌های کاری محمد عطاردیان علاوه بر مدیریت شرکت خود عضویت در هیئت موسس و رییس کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایی ایران، عضویت (جانشین) شورای حکام سازمان بین‌المللی کار، عضویت در کنفدراسیون کارفرمایان آسیا و اقیانوسیه دیده می‌شود. درباره زندگی او فیلم مستندی با عنوان «عبور از طوفان» ساخته شده است.

محمد عطاردیان معتقد است که آنچه او را در همه این سال‌ها سرپا نگه داشته است کارمند دولت نبودن و ثبات بخش خصوصی است. او همچنین به جوانان می‌گوید: «به قول خواجه حافظ شیرازی، شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا / بر منتهای همت خود کامران شدم... اما این کامروایی به آسانی به دست نیامد.»



که تا در ساخت اتوبان تهران- کرج که تازه شروع شده بود، مشارکت کنم. من هم پذیرفتم و ساخت بخشی از این اتوبان را که بخش مشکل کار به طول ۱/۵ کیلومتر بود، به ما سپردند. ما هم با موفقیت در عرض ۶ ماه این پروژه را انجام دادیم. این اتوبان به عنوان اولین نمونه آزاد راه در کشور ساخت شد که از سال ۴۲ تاکنون هم کار کرده است.»

با انجام بخشی از ساخت اتوبان کرج شرکت طوفان توانست ۳۵۰ هزار تومان سود کسب کند که بین عطاردیان و شریک او در این کار تقسیم شد. البته ۳۵۰ هزار تومان در آن زمان پول بسیار زیادی بود و می‌توان گفت حتی اجرای این پروژه مسیر زندگی عطاردیان را تغییر داد. خود او گفته است: «در آن زمان حقوق دولتی یک مهندس حدود ۷۰۰ تومان و حقوق یک مهندس عالی‌مقام حدود ۵ هزار تومان بود، بنابراین با خودم فکر کردم اگر به خارج از کشور بروم و درس بخوانم تا استاد دانشگاه شوم نهایتاً ۸۰۰ تومان حقوق می‌گیرم. از طرف دیگر، شغل ما ساختن است و ما می‌خواهیم مملکتمان را آباد کنیم پس همین کارها را ادامه می‌دهیم. با این ایده فکر خارج رفتن را رها کردم و کار شرکت را ادامه دادم.» عطاردیان برای اینکه بتواند در مناقصات شرکت کند در طرح رتبه‌بندی سازمان برنامه شرکت کرد و بعد از مدتی توانست این مجوز را کسب کند که در واقع راه ورود شرکت او به حضور در مناقصات و انجام پروژه‌های بزرگی همچون بخشی از راه‌آهن بافق-بندرعباس بود. «یکی از پروژه‌های مهمی که روی آن کار کردیم، راه‌آهن بافق- بندرعباس بود. در سال ۶۰ این مسیر فاقد راه‌آهن بود و به راه‌آهن سراسری کشور متصل نبود؛ به عبارت دیگر، راه‌آهن از تهران به بافق و بعد به کرمان امتداد می‌یافت، اما بین کرمان تا زاهدان و بافق تا بندرعباس ساخته نشده بود. کل مسیر بافق- بندرعباس ۶۳۱ کیلومتر بود و ما ساخت حدود ۴۸ کیلومتر آن از بافق به طرف بندرعباس (قطعه ۱۴) را بر عهده گرفتیم و در ابتدای سال ۶۶ و زودتر از شرکت‌های دیگر، کار خود را به پایان رساندیم.»

البته در آن سال‌ها که دوران جنگ بود انجام پروژه‌های عمرانی به دلیل عدم پرداخت مطالبات پیمانکاران از سوی دولت، تحریم‌ها، کمبود مواد مصالح و مواد اولیه و... کاری بسیار پرهزینه بود که در بسیاری مواقع با ضرر و زیان روبه‌رو می‌شد و شرکت طوفان هم از این موضوع مستثنا نبود و اتفاقاً همین هم باعث شد تا شرکای محمد عطاردیان درخواست پایان دادن به شراکت داده و سهامشان را به او واگذار کنند. ولی این اتفاقات باعث دل‌سردی و کنارگیری او از کار نشد. خودش گفته است بعد از کناره‌گیری شرکا برای اینکه انسجام نیروها و شرکت را حفظ کند جلسه‌ای با حضور همه کارمندان شرکت در سالن کنفرانس برگزار کرد و به آن‌ها برای پرداخت حقوق و دستمزدهایشان اطمینان داد و تلاش کرد تا آن‌ها را مطمئن کند که با تغییر جدید، شرکت می‌تواند به مسیرش ادامه دهد و به موفقیت برسد.

محمد عطاردیان در سال ۱۳۶۶ جهت تطبیق شرکت با ضوابط جدید سازمان برنامه و بودجه نام شرکت طوفان را به شرکت عطاردیان تغییر داد و در واقع با ثبت شرکت تازه و انحلال شرکت قبلی دوران جدیدی را شروع کرد. البته او باتوجه به حسن شهرت و سوابق کاری خیلی زود توانست پروژه‌های جدید را شروع کند. خود او گفته است: «بعد از تاسیس شرکت جدید هیچ پولی نداشتیم و بدهی‌های زیادی روی دستم مانده بود در همان زمان یکی از دوستان که دایی یکی از شرکایم و سرهنگ شهربانی بازنشسته بود به من گفت یک میلیون تومان به شما می‌دهم و شما هر ماه پولی به من بدهید. با همان یک میلیون تومان به عنوان سرمایه اولیه، شرکت را تاسیس کردم و بلافاصله چند پروژه گرفتم و با درآمدی که به دست آوردم، ضرر و زیان متحمل شده بابت پروژه‌های

برایان اکتون چگونه از واتس‌اپ به خروج از فیس‌بوک رسید؟

موسس واتس‌اپ، مسافر سیگنال

۳۸ امین فرد ثروتمند از محل فناوری در جهان بود. در سال ۲۰۱۴، یعنی سال فروش واتس‌اپ به فیس‌بوک، سازنده واتس‌اپ صاحب ۳ میلیارد دلار ثروت بود. این رقم تا سال ۲۰۱۸ رشد کرد و به بیش از ۶ میلیارد دلار رسید.

اکتون در سال ۲۰۱۵، به عنوان میلیاردری با ثروت ۳،۴ میلیارد دلاری در رتبه بندی‌ها ارزیابی می‌شد. رقم ثروت او در سال ۲۰۱۶ به ۴،۴ میلیارد دلار رسید. این رقم در سال ۲۰۱۷، ۵،۶ میلیارد دلار محاسبه شده است. هم‌چنین در سال ۲۰۱۸، اکتون صاحب ۶،۶ میلیارد دلار ثروت بود. رقم دارایی برایان اکتون از این سال تا امروز به طور مداوم ریخته و کاهش یافته است. در سال ۲۰۱۹، برایان اکتون صاحب ۳،۶ میلیارد دلار ثروت بود اما رقم دارایی او در سال ۲۰۲۰، ۲،۵ میلیارد دلار اعلام شده است. این رقم در سال ۲۰۲۱ به ۲،۶ میلیارد دلار رسید و امروز در سال ۲۰۲۲، او صاحب ۲،۸ میلیارد دلار ثروت است.

رونمایی واتس‌اپ در روز تولد جان کوم

برایان اکتون در سال ۱۹۷۲ در میشیگان به دنیا آمد. اما او در شهر سنت آگوستین در فلوریدا بزرگ شده است. ناپدری برایان مربی گلف بود و مادرش تجارتي کوچک در صنعت حمل و نقل هوایی راه انداخته بود. برایان اکتون در دانشگاه پنسیلوانیا تحصیلاتش را آغاز کرد، اما در سال ۱۹۹۱ به دانشگاه استنفورد رفت و سه سال بعد به عنوان مهندس کامپیوتر فارغ‌التحصیل شد.

شرکت‌های راکول، ادوبی و اپل نخستین شرکت‌هایی بودند که برایان در آن‌ها کار کرد اما سرانجام توانست در سال ۱۹۹۶ به عنوان کارمند شماره ۴۴ ام به یاهو کارش را آغاز کند. شرکت یاهو جایی بود که او در آن جا با جان کوم (Jan Koum) آشنا شد. مردی



پنج سال پیش از فروش واتس‌اپ، برایان اکتون مهندس کامپیوتر برای کار سراغ فیس‌بوک رفته بود. فیس‌بوک دست رد به سینه اکتون زده بود. این رد شدن ناامید کننده بود اما در جهان فناوری، بن بست وجود ندارد. کار اکتون در سال ۲۰۱۴ به فروش واتس‌اپ رسید، آن هم به شرکتي که روزی به تقاضای همکاری با او جواب منفی داده بود.

چه خبر؟

در فوریه سال ۲۰۱۴ برایان اکتون به عنوان هم‌بنیانگذار واتس‌اپ، این پیام‌رسان را به شرکت فیس‌بوک فروخت. این معامله امروز به عنوان منشاء عمده ثروت اکتون در نظر گرفته می‌شود. برایان اکتون در آن زمان مالک ۲۲ درصد از سهام پیام‌رسان واتس‌اپ بود. برنامه ای که تا سپتامبر سال گذشته

میلادی، توسط بیش از ۶ میلیارد دستگاه تلفن هوشمند بارگذاری شده است.

اطلاعات کمیسیون بورس و اوراق بهادار در آمریکا نشان می‌دهد برایان اکتون پس از فروش واتس‌اپ به فیس‌بوک، ۳۸ میلیون سهم از فیس‌بوک را در کنار یک میلیارد دلار پول نقد دریافت کرده است. او هم‌چنین ۱۰ میلیون سهم از سهام فیس‌بوک را خریده است. از اکتبر سال ۲۰۱۴ تا امروز اطلاعاتی درباره سهام برایان اکتون، این مهندس پیشرو در سازندگی شبکه‌های اجتماعی منتشر نشده است. اما بلومبرگ در گزارش خود درباره سازنده واتس‌اپ می‌گوید او سهامش در فیس‌بوک را در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۷ یعنی زمان ترک این شرکت فروخته است. محاسبات این رسانه نشان می‌دهد برایان اکتون در سال ۲۰۱۵، ۱۱ میلیون سهم، در سال ۲۰۱۶، ۱۲ میلیون سهم و در سال ۲۰۱۷، ۱۳ میلیون سهم از مجموع سهامش در فیس‌بوک را فروخته است.

هم‌چنین برایان اکتون در اکتبر سال ۲۰۱۴ یعنی زمان فروش واتس‌اپ به فیس‌بوک، ۴ میلیون سهم از این شرکت را به بنیاد دره سیلیکون اهدا کرده است. علاوه بر این برایان اکتون به همین میزان سهم را در سال ۲۰۱۷، برای بار دوم به بنیاد دره سیلیکون اهدا کرده است.

برایان اکتون کجای فهرست پولدارها ایستاده است؟

اکتون اکتون در فهرست فوربز از میلیاردرهای جهان با ۲،۴ میلیارد دلار ثروت در جایگاه یک هزار و ۹۶ ام ایستاده است. در سال ۲۰۲۰، او در فهرست چهارصد نفره فوربز از ثروتمندان جهان در رتبه ۳۳۹ ام ایستاده بود. هم‌چنین در سال ۲۰۱۷، برایان اکتون

زینب کوهیار

دبیر بخش کارآفرین خارجی

او کیست؟

در فهرست بلومبرگ از ۵۰۰ میلیارد در جهان، برایان اکتون (Brian Acton) در جایگاه ۴۹۵ ام ایستاده است. او هم‌بنیانگذار واتس‌اپ است. نرم‌افزاری که امروز از شرکت‌های زیرمجموعه متاست.

در این سال برایان توانست به عنوان کارمند شماره ۴۴ ام در شرکت یاهو کارش را به عنوان مهندس نرم‌افزار شروع کند.

۲۰۰۷

۱۹۹۶

۱۹۹۴

۱۹۷۲

برایان اکتون در این سال یاهو را ترک کرد. او در حالی از این شرکت بزرگ رفت که معاون بخش مهندسی شده بود.

برایان در این سال از دانشگاه استنفورد فارغ التحصیل شد. او پس از پایان تحصیلات، در راکول، ادوبی و اپل مشغول به کار شد.

برایان اکتون در میشیگان به دنیا آمده است اما در سنت آگوستین در فلوریدا بزرگ شده است.

این روزها واتس‌آپ در حالی به کارش ادامه می‌دهد که خبری از برایان اکتون و جان کوم در شرکت متا نیست. آن‌ها پنج سال پیش فیس‌بوک را ترک کردند و با راه انداختن هشنگ facebook delete کمی از دلایل خروج از فیس‌بوک را برای کاربران در فضای مجازی توضیح دادند.



اکتون و همسرش بیش از یک میلیارد دلار از سرمایه‌شان را در امور خیرخواهانه به کار گرفته‌اند. آن‌ها سه نهاد برای فعالیت‌های نیکوکاری ساخته‌اند.

می‌کند از راه‌اندازی واتس‌آپ برای کسب‌وکارها خبر داده است. این پیام‌رسان محبوب در جهان حالا در مسیر هرچه تجاری تر شدن حرکت می‌کند. این روزها واتس‌آپ در حالی به کارش ادامه می‌دهد که خبری از برایان اکتون و جان کوم در شرکت متا نیست. آن‌ها پنج سال پیش فیس‌بوک را ترک کردند و با راه انداختن هشنگ facebook delete کمی از دلایل خروج از فیس‌بوک را برای کاربران در فضای مجازی توضیح دادند. برایان اکتون پس از خروج پرسروصدای جان کوم، خودش و موسسان اینستاگرام از فیس‌بوک در گفت‌وگو با فوربز به اهداف تبلیغاتی زاکربرگ و دیگر مدیران درباره اپلیکیشن‌ها اشاره کرده است. برایان اکتون به فوربز گفت مدیران فیس‌بوک کاربران را هدف تبلیغات قرار می‌دهند و ابزارهای تحلیل رفتار کاربران را به کسب‌وکارها می‌فروشند. این دو برنامه ای بود که اکتون با آن‌ها مخالفت کرد و زمانی که دید نمی‌تواند تغییری در آن‌ها ایجاد کند از فیس‌بوک خداحافظی کرد. او گفت: «حریم خصوصی کاربران را در نظر گرفتم. من تصمیمی گرفتم که هر روز دارم با آن زندگی می‌کنم.» برایان اکتون در مخالفت با تصمیم‌های تجاری مدیران فیس‌بوک در آن زمان تنها نبود. در همان روزهای رفتن او از فیس‌بوک، کوین سیستروم و مایک کریگر موسسان اینستاگرام هم از فیس‌بوک رفتند، با این حال آن‌ها به وال استریت ژورنال در گفت‌وگویی اعلام کردند دلیل خروجشان از شرکت زاکربرگ، مثل اکتون و جان کوم ناترازی‌های فلسفی نبوده است.

دیگه چه خبر؟

اکتون پس از خروج از فیس‌بوک در بنیاد سیگنال سرمایه‌گذاری کرده است. در فوریه سال ۲۰۱۸ او ۵۰ میلیون دلار به بنیاد سیگنال اختصاص داد که موسسه ای غیرانتفاعی و مجری اپلیکیشن سیگنال در تلفن‌های هوشمند است. اکتون و همسرش تیگان، سه بنیاد نیکوکاری در آمریکا ایجاد کرده اند. این زوج بیش از یک میلیارد دلار از سرمایه شان را به فعالیت‌های خیرخواهانه اهدا کرده‌اند. ■



برایان اکتون و جان کوم در عرضه نسخه نخست واتس‌آپ شکست خوردند. برنامه آن‌ها رفتن به سراغ کارهای دیگر بود. اما پوش نوتیفیکیشن همه‌چیز را تغییر داد.

که در سال‌های بعد، تصاویر دو نفره ای از آن‌ها در رسانه‌های جهان منتشر شد. در اکتبر سال ۲۰۰۷، کوم و اکتون از یاهو استعفا دادند. آن‌ها تصمیم گرفتند با یک سال کار نکردن برای شرکت‌های دیگر، کسب‌وکار خودشان را راه بیندازند. ۲ سال بعد، در ۲۴ فوریه یعنی روزی که جان کوم تولدش را جشن می‌گرفت، پیام‌رسان واتس‌آپ کارش را شروع کرد. ایده اولیه جان کوم ساخت برنامه ای برای تلفن‌های هوشمند با امکانات ارتباطی بیشتر بود. برنامه ای که به کاربران اجازه می‌داد به فهرست شماره‌ها در موبایلشان درباره جایی که هستند و کاری که انجام می‌دهند، آن هم در یک لحظه پیام بدهند. کوم برای ساخت این برنامه از یکی از توسعه دهندگان خدمات آیفون یعنی ایگور سولومینکو دعوت به کار کرد تا نسخه اولیه را روانه بازار کند. با این وجود این نسخه به محبوبیتی که انتظار می‌رفت نرسید. کاربران درباره اختلال‌ها و مشکل اتصال واتس‌آپ شکایت می‌کردند. آن زمان این‌طور به نظر می‌رسید که تلاش کوم و برایان اکتون به بن‌بست رسیده است. در نخستین برخورد با شکایات کاربران، کوم تصمیم گرفت پروژه را کنار بگذارد. قرار بود برایان اکتون و جان کوم سراغ کارهای دیگری بروند. اما توسعه خدمت پوش نوتیفیکیشن در اپل سرنوشت واتس‌آپ را تغییر داد. پوش نوتیفیکیشن خدمتی بود که اجازه می‌داد پیام‌ها بدون باز بودن برنامه بین کاربران تبادل شود. این خدمت به کوم و اکتون کمک کرد تا ایده شان را با اتکای بیشتر به اصل تعامل اجرا کنند. به این ترتیب دومین نسخه واتس‌آپ به بازارهای آنلاین رسید و در یک شب بیش از ۲۵۰ هزار کاربر این نسخه را نصب کردند. شش ماه پس از عرضه نسخه اولیه واتس‌آپ، اکتون توانست از پنج نفر از همکاران سابقش در یاهو، ۲۵۰ هزار دلار سرمایه جذب کند. هم‌چنین شرکت سرمایه‌گذاری سکویا در مراحل بعدی کار این استارت‌آپ ۵۸ میلیون دلار به آن‌ها سرمایه داد.

چرا سازنده از فیس‌بوک رفت؟

واتس‌آپ اکتون با بیش از ۲ میلیارد کاربر از محبوب‌ترین شبکه‌های اجتماعی در جهان است. متا یا همان فیس‌بوک پیشین که این روزها واتس‌آپ را مدیریت

برایان اکتون در این سال از گروه فیس‌بوک که اکتون مالک واتس‌آپ بود جدا شد. او هدفش از این خروج را انجام کارهای نیکوکارانه اعلام کرده است.

برایان اکتون در این سال توانست در همکاری با جان کوام یک پیام‌رسان بسازد و آن پیام‌رسان چیزی نیست جز واتس‌آپ. از این تاریخ به بعد، او نه فقط یک مهندس نرم‌افزار بلکه بنیانگذار واتس‌آپ بود.



واتس‌آپ در این سال به فیس‌بوک فروخته شد. این شرکت واتس‌آپ را با رقم ۲۲ میلیارد دلار خرید.

جو مانسوئو، از تاسیس شرکت مورنینگ استار به مالکیت تیم فوتبال رسید

میلیاردی از شیکاگو

دارایی بود. این رقم در سال ۲۰۲۰ افت کرد و به ۲٫۸ میلیارد دلار رسید. اما در سال ۲۰۲۱، ثروت مانسوئو از مرز ۵٫۲ میلیارد دلار عبور کرد. این رقم در سال جاری میلادی ۵٫۷ میلیارد دلار اعلام شده است.

یک شرکت برای همه عمر

بخش عمده ثروت جو مانسوئو از محل سوددهی سهام او در شرکت مورنینگ استار تامین می‌شود. این شرکت اکنون در زمینه ارائه اطلاعات بازار به اشخاص حقیقی و حقوقی فعالیت می‌کند. جو مانسوئو بنیانگذار و مدیرعامل شرکت است. داده‌های کمیسیون اوراق بهادار در ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهد او مالک ۴۰ درصد از سهام شرکتی است که آن را تاسیس کرده است. هم‌چنین یک دهم از سهام او به عنوان وثیقه در نظر گرفته شده است.

بلومبرگ در گزارش خود درباره ثروت جو مانسوئو می‌گوید ارزش سهام و دیگر دارایی‌های او براساس گزارش‌های منتشر شده از نقل و انتقال پول، مالیات، فعالیت‌های نیکوکارانه و عملکرد شرکت او در بازار تهیه شده، و اینکه منشأ این پول‌ها فروش سهام جو مانسوئو در شرکت مورنینگ استار است.

هم‌چنین محاسبات این رسانه برای تخمین دارایی‌های او، معاملات جو مانسوئو در املاک و مستغلات را هم در بر می‌گیرد. جو مانسوئو در سال ۲۰۱۸، ساختمان رایلی (wrigley building) را خریده است. این ساختمان در منطقه شمالی شیکاگو در سال ۱۹۲۴ میلادی ساخته شده است. شش سال تا پیش از صد ساله شدن این ساختمان، جو مانسوئو آن را با قیمت ۲۲۵ میلیون خرید و امروز مالک این ساختمان با دو آسمان خراش آن است.

از دیگر خریدهای پرسروصدای مرد ۵ میلیارد دلاری در جهان کارآفرینی، خرید تیم فوتبال شیکاگو فایر (Chicago Fire) است. او در سال ۲۰۱۸، ۴۹ درصد از سهام این تیم فوتبال را خرید و این رقم در سال ۲۰۱۹، به ۵۱ درصد از سهام این تیم رسید.



از مهم‌ترین تجربه‌ها در زندگی این کارآفرین آمریکایی خرید یک تیم فوتبال است. جو مانسوئو با این خرید علاقه‌اش به ورزش را نشان داد اما مهم‌تر از آن، جلوه نمایی هوش اقتصادی او بود.

در سال ۱۹۸۴، مجموع پس انداز جو مانسوئو به ۸۰ هزار دلار می‌رسید. او از همین مبلغ برای راه انداختن مورنینگ استار (Morningstar) استفاده کرد. شرکتی تحقیقاتی که در حوزه سرمایه‌گذاری کار می‌کرد. این سرمایه‌گذاری از جیب اما بجا، کار مانسوئو را به اهدای ۳۵ میلیون دلار کمک به موسسه مطالعات نوآوری شهری در سال ۲۰۱۶ رساند. او اکنون در هیئت مدیره شرکت مورنینگ استار حضور دارد، مالک تیم شیکاگو فایر است و صاحب چند مجله.

ایستاده در رتبه ۴۵۴ام

جو مانسوئو در فهرست بلومبرگ در سپتامبر سال ۲۰۲۲، ۴۵۴امین ثروتمند در فهرست ۵۰۰ تایی این رسانه از میلیاردرهای جهان بود. درآمد شرکتی که او در سال ۱۹۸۴ تاسیس کرده، در سال ۲۰۲۱، ۱٫۷ میلیارد دلار گزارش شده است. شرکتی که علاوه بر سرمایه‌گذاری، در زمینه رتبه بندی و پژوهش اقتصادی در ۲۹ کشور جهان هم خدماتی عرضه می‌کند.

مرد ۵ میلیارد دلاری

جو مانسوئو در فهرست فوربز در سال ۲۰۲۲، با ۵٫۱ میلیارد دلار ثروت در رتبه ۴۶۰ام جهان ایستاده است. ثروت او از سال ۲۰۱۳ تا امروز، به طور تقریبی در همه سال‌ها افزایش یافته است. مانسوئو در سال ۲۰۱۳ با ثروتی معادل ۱٫۹ میلیارد دلار در جمع ثروتمندان جهان جای گرفت. این رقم در سال ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷، از ۲٫۱ میلیارد دلار کمتر نبود. در سال ۲۰۱۸، ثروت مانسوئو به ۲٫۵ میلیارد دلار رسید و در سال ۲۰۱۹ او صاحب ۳٫۳ میلیارد دلار



این شرکت در عرضه اولیه اش سهامش توانست ۱۴۰ میلیون دلار سرمایه جذب کند.

۲۰۰۵

۱۹۸۴

او در این سال شرکت مورنینگ استار را تاسیس کرد. اما در چه شرایطی، در آپارتمان یک خوابه‌اش در شیکاگو.

جو مانسوئو در شهر مانستر در ایندیانا آمریکا به دنیا آمد.

۱۹۵۶

در دسامبر سال ۲۰۱۰ اعلام شد جو مانسوتو تنها شیکاگویی است که در فهرست میلیاردرهای آمریکایی جای گرفته و نزدیک به نیمی از ثروت خود را اهدا کرده است.

فوتبال دوست آتش شیکاگو در دستان جو مانسوتو

چه کسانی حاضرند ثروتشان را در فوتبال سرمایه‌گذاری کنند؟ هر باخت می‌تواند از سود سهام تیم‌های فوتبال در بورس بکاهد و هر بُرد به افزایش ثروت دارندگان تیم‌ها کمک می‌کند. اما درآمد از محل فوتبال تنها محدود به بُرد و باخت تیم‌ها و سود سهام شرکت‌های صاحب آن‌ها نیست. تبلیغات، پخش تلویزیونی و معاملات بازیکنان هم تنها گوشه‌ای از درآمدزایی از محل مالکیت تیم‌های فوتبال است. در جهان ثروتمندان، سرمایه‌گذاری بر تیم‌های ورزشی، نه تنها راهی برای سرگرمی بلکه برای ثروت اندوزی بیشتر است. با این وجود، برای جو مانسوتو که در شیکاگو به بیش از ۵ میلیارد دلار ثروت رسیده، خرید تیم شیکاگو فایر، صرفاً راهی برای رسیدن به پول بیشتر نبود. جو مانسوتو پس از بیش از یک سال مالکیت ۴۹ درصد از سهام لیگ فوتبال، تیم شیکاگو فایر را خرید. پیش از او اندرو هاپتمن برای ۱۲ سال مالک شیکاگو فایر بود. جو مانسوتو پس از امضای قرارداد خرید شیکاگو فایر گفت به عنوان شریک به اندرو پیوسته است چراکه باور دارد او پلتفرمی را در فوتبال توسعه داده که به رشد فوتبال شیکاگو و فراتر از آن کمک می‌کند. همچنین او از تلاش‌های اندرو و سازمانش برای توسعه فوتبال در شیکاگو و تقویت این ورزش در شهرشان تشکر کرده است. فوربز مبلغ این قرارداد را ۲۴۵ میلیون دلار تخمین زده، قراردادی که جزییات مالی آن فاش نشده است.

ریگنستین را بازسازی کند. در سال ۲۰۱۱ بخشی تازه به این کتابخانه اضافه شد که آن را جو و ریکا مانسوتو در کتابخانه نامگذاری کردند.

در دسامبر سال ۲۰۱۰ اعلام شد جو مانسوتو تنها شیکاگویی است که در فهرست میلیاردرهای آمریکایی جای گرفته و نزدیک به نیمی از ثروت خود را اهدا کرده است. پس از این سال، روند اهدای کمک‌های نقدی با اهداف نیکوکارانه توسط جو و همسرش ادامه یافت. در سال ۲۰۱۶ این زوج ۳۵ میلیون دلار به موسسه نوآوری شهری مانسوتو اهدا کردند که به عنوان بخشی از دانشگاه شیکاگو در زمینه ارتقای علوم شهری از مسیر بورسیه‌های بین رشته‌ای کار می‌کند. ■



جو مانسوتو در سال ۲۰۱۸ توانست ساختمان رایلی را بخرد. این ساختمان به ارزش ۲۵۵ میلیون دلار خریداری شده و در مهم‌ترین بخش از شهر شیکاگو واقع است.

از کف آپارتمان

جو مانسوتو در سال ۱۹۵۶ میلادی در ایندیاناپولیس آمریکا به دنیا آمد. او در شیکاگو به مدرسه رفت و در دانشگاه همین شهر در رشته مدیریت بازرگانی تحصیل کرد. پیش از کلید زدن کسب‌وکار شخصی‌اش، او به عنوان تحلیل‌گر اوراق بهادار در شرکت هریس کار می‌کرد. اما کمی بعد سودای داشتن کسب‌وکاری که به خودش تعلق دارد، کار را به استعفا و کشاند.

شرکت مورنینگ استار، زمانی که او ۲۷ سال داشت تأسیس شد. جو در آن زمان در آپارتمانی در شیکاگو زندگی می‌کرد و شرکتی که امروز بخش عمده ثروت میلیاردری‌اش را از آن دارد، در همان آپارتمان کارش را آغاز کرد.

نخستین محصول مورنینگ استار پیشنهاد یک نظام رتبه‌بندی برای صندوق‌های سرمایه‌گذاری در سال ۱۹۸۵ بود. در کمتر از هفت سال بعد، کار شرکت به فروش نرم‌افزارهای رتبه‌بندی رسید و سرانجام در سال ۱۹۹۷، مورنینگ استار از وب سایش رونمایی کرد. در سال ۲۰۰۰ مورنینگ استار توانست خدمات اطلاعات خود را در کشورهای اروپایی و آسیایی عرضه کند. همچنین در سال ۲۰۰۳، خدمات حساب‌های بازنشستگی این شرکت مالی راه‌اندازی شد. دو سال بعد، این شرکت سهامش را در بورس اوراق بهادار نیویورک عرضه کرد. در ماه می سال ۲۰۰۵، شرکت جو مانسوتو توانست در عرضه اولیه ۱۴۰ میلیون دلار سهام بفروشد. در سال ۲۰۱۸ درآمد شرکتی که جو مانسوتو در ۲۷ سالگی تأسیس کرده بود، از مرز یک میلیارد دلار برای نخستین بار عبور کرد. آن هم در حالی که جو دیگر مدیرعامل نبود و از سال ۲۰۱۷، به عنوان رئیس اجرایی در شرکت حاضر می‌شد. همچنین او در ماه می همین سال، به عنوان عضو هیئت مدیره Whole Foods Market در این شرکت کارش را آغاز کرد.

زندگی خانوادگی

جو مانسوتو از دواج کرده و سه فرزند دارد. همسر او ریکا پوشیدا، از تحلیلگران مورنینگ استار و یک ژاپنی-آمریکایی است. آن‌ها در لینکلن پارک در شیکاگو، در خانه‌ای زندگی می‌کنند که هزینه ساخت آن ۲۲ میلیون دلار تخمین زده شده است. مانسوتو از کارآفرینانی است که به حفظ ساعت کاری شهرت دارد. او هر روز صبح، حتی گاهی روزهای تعطیل، از ساعت ۸،۳۰ در محل کار حاضر می‌شود. به طور معمول او تا ساعت ۱۸ عصر کار می‌کند. همچنین او از کارآفرینان نیکوکار در آمریکاست که اخبار مختلفی از اهدای کمک‌های نقدی و حمایت‌های معنوی او منتشر شده است. در سال ۲۰۰۸، او و همسرش ریکا ۲۵ میلیون دلار پول به دانشگاه شیکاگو پرداختند تا کتابخانه جوزف



جو مانسوتو در این سال ساختمان رایلی را به ارزش ۲۵۵ میلیون دلار خرید. ساختمان رایلی، آسمان خراشی با ۲ برج در منطقه شمالی شیکاگوست.

۲۰۱۹

جو مانسوتو در این سال به یکی از آرزوهایش جامه عمل پوشاند و آن هم مالکیت تیم شیکاگو فایر در لیگ فوتبال آمریکا بود.

شماره صد و بیست و چهارم، آبان ۱۴۰۱ | tccim.ir | آینده‌نگر ۱۲۳

۲۰۱۸

۲۰۱۷

جو مانسوتو در این سال از مدیرعاملی مورنینگ استار کناره‌گیری کرد.



از ده‌ها میلیون نفر با محصول شرکت بایون تک برابر این ویروس ایمن شده‌اند. اما ایمنی مردم تنها پیامد عرضه واکسن کرونا بایون تک نبود. نام دو نفر دیگر با کشف و توسعه این واکسن، به فهرست میلیاردهای جهان افزوده شد. اورگور شاهین و همسرش اوزلم توره‌چی.

اورگور شاهین و همسرش با عرضه واکسن کرونا میلیارد در شدند

نجات‌دهنده

در فهرست‌ها

اورگور شاهین با ثروتی معادل ۵,۷ میلیارد دلار به عنوان ۵۰۹امین میلیاردر در سال ۲۰۲۲ در فهرست فوربز جای گرفته است. در نمودار فوربز از ثروت او تنها دو رقم در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ آمده است. شاهین در سال ۲۰۲۱، صاحب ۴ میلیارد دلار ثروت بود که این رقم در سال ۲۰۲۲ به ۵,۳ میلیارد دلار رسیده است.

اورگور شاهین از سال ۲۰۱۹ به این سو، بیشتر برای مردم جهان شناخته شده است. پیش از این او کمتر مورد توجه رسانه‌ها بود اما پس از همه‌گیری کرونا و ادعای رسیدن به واکسن کووید ۱۹، همه چیز تغییر کرد. نام اورگور شاهین در همین سال در فهرست میلیاردرهای جهان جای گرفت. او پس از همکاری با شرکت فایزر برای تولید واکسن کرونا، به سوژه‌ای مهم برای رسانه‌های سراسر جهان تبدیل شد.

اورگور شاهین مدیرعامل شرکت بایون تک است. او در آغاز سال ۲۰۲۰، تلاش برای رسیدن به واکسن کرونا را آغاز کرد. در مارس همین سال همکاری شرکت بایون تک و پی فایزر برای تولید واکسن کرونا آغاز شد. در نهایت آن‌ها توانستند در دسامبر همین سال برای واکسن به دست آمده تاییدیه بگیرند.

اورگور شاهین که در ترکیه به دنیا آمده اما در آلمان بزرگ شده، نزدیک به ۱۷ درصد از سهام شرکت بایون تک را در اختیار دارد. سهام این شرکت در اکتبر سال ۲۰۱۹ در نزدک عرضه شده است.

در سال ۲۰۰۱، شاهین و همسرش اوزلم توره‌چی یک شرکت داروسازی Ganymed را راه انداختند. این شرکت در سال ۲۰۱۶ توسط Astellas Pharma با قیمت ۴۶۰ میلیون دلار فروخته شد. هشت سال پیش از این فروش، شاهین و همسرش شرکت بایون تک را تاسیس کردند. توماس و آندریاس استرانگمان دو برادر میلیاردر آلمانی، در تاسیس بایون تک به عنوان هم‌بنیانگذار در کنار شاهین و همسرش قرار گرفتند.

اورگور شاهین ثروتش را مرهون همین شرکت است. او به طور مستقیم ۱۸ درصد از سهام شرکت ماینز را در اختیار دارد که در آلمان دارو تولید می‌کند. پس از عرضه سهام

براساس آماری که سازمان بهداشت جهانی از قربانیان همه‌گیری کووید-۱۹ منتشر کرده، تعداد کشته‌های ناشی از ابتلا به این ویروس در جهان نزدیک به ۱۵ میلیون نفر است و این درحالی است که رسانه‌ها تعداد قربانیان را شش میلیون نفر اعلام می‌کنند. تنها در ایالات متحده آمریکا یک میلیون نفر جان خود را با ابتلا به کووید ۱۹ از دست داده‌اند. در هندوستان این رقم به بیش از ۵۴۰ هزار نفر می‌رسد. در کانادا ۴۱ هزار نفر جان خود را با ابتلا به کرونا از دست داده‌اند. در اوکراین، برزیل و ایران هم آمار قربانیان بیش از ۱۰۰ هزار نفر گزارش شده است. تنها در ایران بیش از ۱۴۴ هزار نفر با کرونا به کام مرگ فرو رفتند و تعداد مبتلایان به این ویروس ۷,۵ میلیون نفر گزارش شده است. با

این وجود، کابوس همه‌گیری کرونا در این روزها، به خوابی آشفته و ناآرام برای مردم در بسیاری از کشورهای جهان تبدیل شده است. دلیل پایان این کابوس، کشف واکسنی برای جلوگیری از شیوع هرچه بیشتر ویروس کووید ۱۹ است. شرکت بایون تک با مدیریت اورگور شاهین و همسرش اوزلم توره‌چی، از جمله شرکت‌های خصوصی در جهان است که توانست به واکسن کرونا دست پیدا کند. در تولید این واکسن از فناوری استفاده شده که بدن را وادار به تولید پروتئین بیشتر برای مقابله با این بیماری می‌کند. پس از گذشت بیش از سه سال از آغاز همه‌گیری کرونا و نزدیک به ۲ سال از کشف واکسن آن، بیش

او کیست؟

- اورگور شاهین در فهرست ۵۰۰ نفره بلومبرگ در سپتامبر سال ۲۰۲۲، در جایگاه ۳۷۹ام ایستاده است.
- شرکت او در همکاری با فایزر توانست واکسن کرونا را به جهانی که درگیر این بیماری بود، عرضه کند.

اورگور شاهین در این سال تحصیلاتش در رشته پزشکی در دانشگاه کلن را به پایان رساند. او سه سال بعد پی‌اچ‌دی گرفت.

اورگور شاهین در اسکندرون در ترکیه به دنیا آمد.

۲۰۰۱

۱۹۹۰

۱۹۷۰

۱۹۶۵

اورگور شاهین در این سال با کمک تورچی، پزشکی ترک تبار در آلمان شرکت گانیمد را تاسیس کرد. این شرکت در زمینه درمان‌های ایمنی مربوط به سرطان فعالیت می‌کند.

خانواده اورگور شاهین به آلمان مهاجرت کردند. او در آن زمان چهار ساله بود.

در سال‌های پس از تشکیل بایون‌تک، همه‌گیری کرونا برنامه اورگور و همسرش را برای ساخت و توسعه واکسن ضدسرطان تغییر داد. بایون‌تک در همکاری با شرکت فایزر توانست واکسنی برای ویروس کووید-۱۹ تولید کند. اما کشف این واکسن پایانی بر پژوهش‌های این زوج دانشمند نبود.

برنامه برای مبارزه با سرطان

اوزلم توره‌چی متوقف نمی‌شود

را برای تولید عموم مردم عرضه کند. او به عنوان رهبر بالینی پروژه ای که به عرضه واکسن کرونا منجر شد شناخته می‌شود. این پروژه با نام Lightspeed در بایون‌تک به جریان افتاده بود که در نهایت این دانشمندان را به نتیجه رساند. کار در بایون‌تک تنها فعالیت او در زمینه علمی نیست. او در انجمن ایمونوتراپی در آلمان به عنوان رئیس این انجمن کار می‌کند. برعکس اورگور شاهین، او از خانواده‌ای مهاجر و ترک تبار اما در آلمان به دنیا آمده است. پدر او جراح و مادرش بیولوژیست بودند.

در فهرست میلیاردرهای جهان خبری از اسم اوزلم توره‌چی نیست. اما او در بین زنان قدرتمند جهان جای گرفته است. در فهرست فوربز از این زنان در سال ۲۰۲۲، نام او در جایگاه ۱۴۸ام است. زنی که از فناوری «پیام‌رسانی آر ان ای» برای تولید واکسن کرونا استفاده کرده و باور دارد این فناوری در تولید واکسن‌های ضد سرطان در جهان هم‌پاسخ‌هایی دارد. در معرفی اوزلم توره‌چی، او به عنوان هم‌بنیانگذار شرکت بایون‌تک معرفی شده است و زنی که در سال ۲۰۲۰ توانست واکسن کرونا

ایده آن‌ها برای سرمایه‌گذارها جذاب نبود. به همین دلیل شاهین، توره‌چی و هوبر دیگر همکار آن‌ها شرکت Ganymed را با سرمایه شخصی و تمرکز افزون بر رویکردهایی که اعتبار بیشتری داشت، راه انداختند. هشت سال بعد یعنی در سال ۲۰۰۹، تمرکز و تلاش شاهین و همسرش به نتیجه نشست. توماس و اندریس استرانگمن دو برادر آلمانی و کارآفرین که از محل صنعت داروهای ژنتیک به ثروت رسیده بودند، تصمیم گرفتند پروژه استفاده از الگوی ژنتیکی mRNA را برای ساخت واکسن سرطان دنبال کنند. همکاری آن‌ها با اورگور شاهین با راه‌اندازی شرکتی تازه آغاز شد، شرکتی با نام بیون‌تک. در سال‌های پس از تشکیل بایون‌تک، همه‌گیری کرونا برنامه اورگور و همسرش را برای ساخت و توسعه واکسن ضدسرطان تغییر داد. بایون‌تک در همکاری با شرکت فایزر توانست واکسنی برای ویروس کووید-۱۹ تولید کند. اما کشف این واکسن پایانی بر پژوهش‌های این زوج دانشمند نبود. اوزلم توره‌چی، از کاشفان این واکسن در گفت‌وگو با رسانه‌ها از تلاش هرچه بیشتر بایون‌تک برای تولید واکسنی علیه سرطان خبر داد. او گفت: «اجرای تصمیم‌های جسورانه جواب می‌دهد. ضمن اینکه باید باور داشته باشید اگر گروهی فوق العاده شما را همراهی می‌کنند، هر مشکلی که در لحظه با آن روبرو می‌شوید قابل حل خواهد بود.»

بایون‌تک در اکتبر سال ۲۰۱۹ میلادی در نزدک، این شرکت توانست ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه جذب کند.

زندگی کاشف

اورگور شاهین سال ۱۹۶۵ در شهر اسکندرون در ترکیه به دنیا آمده است. او زمانی که تنها ۴ سال داشت، همراه با خانواده اش به کلن در آلمان مهاجرت کرد. پدر اورگور در کارخانه فورد در این شهر مشغول به کار شد و اورگور هم در شهر کلن به مدرسه رفت. او در سال ۱۹۹۰ توانست در رشته پزشکی در دانشگاه همین شهر تحصیل کند. او سه سال بعد در همین دانشگاه پی‌اچ دی گرفت و کمی بعد برای کار به شهر ماینس در کرانه رود راین نقل مکان کرد. او در ماینس با همسرش اوزلم توره‌چی آشنا شد که مثل او، از خانواده‌ای مهاجر از ترکیه با تلاش و آرزوهایی بزرگ در آلمان بود. اوزلم توره‌چی هم پزشکی خوانده بود و به عنوان ایمونولوژیست در ماینس کار می‌کرد. در سال ۲۰۰۰ فکر این زوج پزشک معطوف به سرطان و درمان آن شد. آن دو فکر می‌کردند که می‌توانند از الگوی ژنتیکی یافت شده موسوم به mRNA برای ساخت واکسنی برای ایمنی برابر سرطان استفاده کنند.



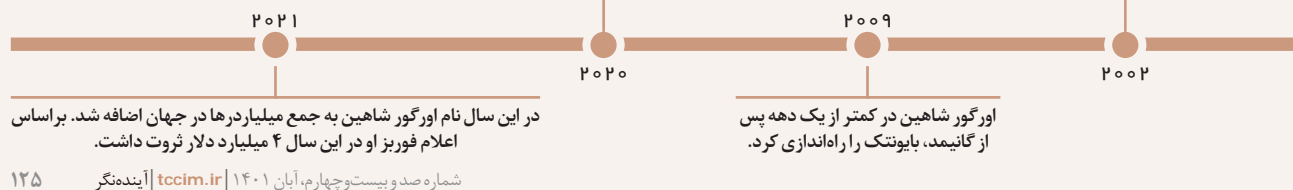
اورگور شاهین، ایمونولوژیست سرشناس و برگزیده سومین دوره جایزه مصطفی (ص) در تهران، در کنار مسئولان در ایران ایستاده است. این جایزه در سال ۱۳۹۹ به اورگور شاهین به عنوان دانشمند برگزیده مسلمان اهدا شده است.



اورگور شاهین در مراحل توسعه کسب‌وکارش تنها نبود. اوزلم توره‌چی پزشک و ایمونولوژیست و همسر او از زمان انجام نخستین تلاش‌ها برای تولید واکسن ضدسرطان همراه او بود.

همه‌گیری کرونا به همکاری بایون‌تک با فایزر انجامید. این شرکت در نهایت توانستند واکسن کرونا را تولید کنند. واکسنی که پایانی بر کابوس این همه‌گیری در سراسر جهان به نظر می‌رسید.

اورگور شاهین در این سال اوزلم توره‌چی، شریکش در راه‌اندازی گانیمد از دواج کرد. آن‌ها یک دختر دارند. اوزلم توره‌چی ایمونولوژیست است.



سان پاپویانگ

توانست از یک شرکت دولتی بنگاهی موفق بسازد

داروساز



با توسعه هر چه بیشتر شرکت، نام سان پاپویانگ هم در فهرست میلیاردرهای جهان رتبه عوض می‌کرد و رقم دارایی او بیشتر می‌شد. سان پاپویانگ در سال ۲۰۲۱، به عنوان شانزدهمین ثروتمند در چین شناخته شد. هم‌چنین در فهرست ۵۰۰ نفره بلومبرگ از میلیاردرها در جهان، او در جایگاه ۲۶۴ام ایستاده است. بلومبرگ می‌گوید او با ۸ میلیارد دلار از ثروت او با ۴،۷۶ میلیون شمش طلا یا ۸۸،۳ میلیون بشکه نفت خام در بازار برابری می‌کند. مجموع ثروت او معادل ۰،۳۵۷ درصد از تولید ناخالص داخلی در ایالات متحده آمریکاست. دارایی او معادل ۰،۱۱۳ درصد از مجموع ثروت ۵۰۰ میلیاردر در جهان است و هم‌چنین معادل ۱۲۱،۶۴۷ برابر متوسط درآمد خانوارها در آمریکاست.

سان پاپویانگ با ۱۵،۷ میلیارد دلار ثروت در فهرست فوربز از میلیاردرهای جهان در رتبه ۹۹ام ایستاده است. ثروت سان پاپویانگ از سال ۲۰۱۳ تا امروز، به طور تقریبی، به طور مستمر رشد کرده است. او در سال ۲۰۱۳ صاحب ۱،۴ میلیارد دلار ثروت بود. این رقم در سال ۲۰۱۵ از ۲ میلیارد دلار بیشتر رفت. در سال ۲۰۱۶، با افزایش یک میلیارد دلار دیگر به دارایی او، سان پاپویانگ صاحب ۳،۴ میلیارد دلار ثروت بود. این رقم در سال ۲۰۱۷ به ۴،۳ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۸ به ۷،۷ میلیارد دلار رسید. در سال ۲۰۱۹، مجموع ثروت سان پاپویانگ را ۸،۴ میلیارد دلار تخمین زدند. این رقم در سال ۲۰۲۰، ۱۱،۸ میلیارد دلار گزارش شده است. در سال ۲۰۲۱، مجموع دارایی‌های سان پاپویانگ با بیش از ۶ میلیارد دلار ارزش به ۱۸،۹ میلیارد دلار رسید. این رقم در سال ۲۰۲۲، ۱۷،۱ میلیارد دلار تخمین زده شده است.

تحصیل در جیانگسو تا مدیریت جیانگسو

سان پاپویانگ سال ۱۹۵۸ میلادی در استان جیانگسو در چین به دنیا آمد. او در دانشکده داروسازی دانشگاه نانجینگ چین تحصیل کرده است. این دانشگاه در اکتبر سال ۲۰۱۵، در گزارشی درباره دانشجویان نخبه اش به نام سان پاپویانگ هم اشاره کرده است. براساس گزارش این دانشگاه سان پاپویانگ در آن سال‌ها از دانشجویان برتر در دانشکده داروسازی دانشگاه نانجینگ بود و توانست در سال ۱۹۸۲ با کسب بهترین نمره‌ها مدرکش را بگیرد.

پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه، سان پاپویانگ برای کار به کارخانه‌ای دولتی رفت. این کارخانه داروسازی که در لیونگ یانگ چین مستقر بود، به سکوی پرتابی در عمر مدیریتی سان پاپویانگ تبدیل شد. کمی پس از حضور سان در این شرکت، نام آن

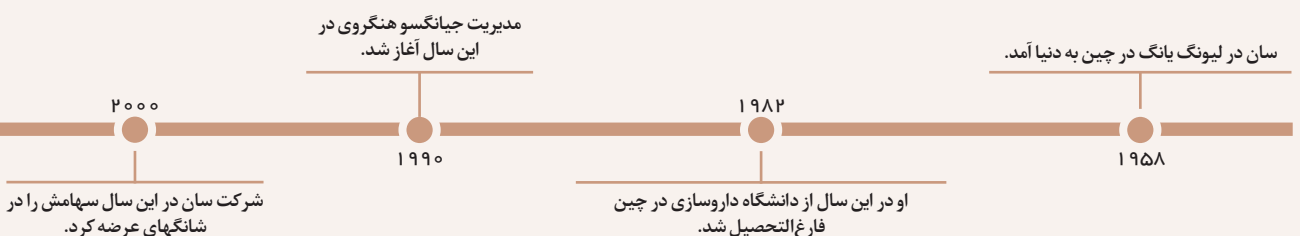
واگذاری شرکتی دولتی به یک شخصیت حقیقی نکته‌ای کلیدی در داستان ثروتمند شدن سان پاپویانگ است. زمانی که او کارش را در شرکت داروسازی جیانگسو آغاز کرد، این شرکت در مالکیت دولت بود و با نظام و رویه مورد نظر مدیران دولتی اداره می‌شد، اما کمی پس از حضور و واگذاری امور به او، وضعیت شرکت تغییر کرد. او اکنون با بیش از ۱۵ میلیارد دلار ثروت در فهرست میلیاردرهای جهان جای گرفته است.

سان پاپویانگ توانست شرکت داروسازی و پزشکی جیانگسو هنگروئی (Jiangsu Hengrui) را به یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های تولیدکننده داروهای ضد عفونت و عرضه‌کننده داروهای مورد نیاز برای درمان تومور تبدیل کند. مدیریت سان پاپویانگ در سال ۱۹۹۰ میلادی در شرکت جیانگسو آغاز شد یعنی زمانی که او ۳۲ ساله بود. علاوه بر سان پاپویانگ، همسرش ژونگ هیوجوان هم در فضای کسب‌وکار چین شناخته شده است. ژانگ هیوجوان مدیر شرکت داروسازی هانوش است. این شرکت سهامش را در سال ۲۰۱۹ در بورس هنگ کنگ عرضه کرده است.

دارو می‌سازم، پس هستم

ضد سرطان، ضد عفونت، علیه دیابت، روان گردان‌ها و... فهرست داروهایی که امروز شرکت پزشکی جیانگسو هنگروئی تولید می‌کند طولانی تر از این حرف‌هاست. اما این شرکت بیشتر به تولید داروهایی برای بیماران سرطانی و داروهای ضد عفونت در فضای بین‌المللی به شهرت رسیده است.

سان پاپویانگ سال ۱۹۹۰ کارش را در جیانگسو هنگروئی آغاز کرد. پس از مدتی مدیریت، او در سال ۲۰۰۶ در جایگاه بزرگ‌ترین دارنده سهام این شرکت ایستاد. اکنون درآمد سالیانه این شرکت به بیش از ۳ میلیارد دلار رسیده است. گزارش‌ها نشان می‌دهد شرکت جیانگسو هنگروئی در سال ۲۰۲۱ به ۲۵،۹ میلیون یوان معادل ۴ میلیارد دلار در سال رسیده است.



سان پایوانگ سال ۱۹۹۰ کارش را در جیانگسو هنگرویی آغاز کرد. پس از مدتی مدیریت، او در سال ۲۰۰۶ در جایگاه بزرگترین دارنده سهام این شرکت ایستاد. اکنون درآمد سالیانه این شرکت به بیش از ۳ میلیارد دلار رسیده است.

شرکت مادر و دختر ژانگ هوئیچوان چه می‌کند؟

در فهرست فوربز، همسر سان پایوانگ یعنی ژانگ هوئیچوان به عنوان ۲۷۵امین میلیارد در سال ۲۰۲۲ ایستاده است. این زن ۶۵ ساله از کار آفرینان خودساخته در چین به شمار می‌رود که ارزش ثروت او در سال ۲۰۱۹ به ۱٫۶ میلیارد دلار می‌رسید. این رقم در سال‌های اخیر، غیر از سال گذشته افزایش یافته است. مدیر شرکت داروسازی هانوش در چین، در سال ۲۰۲۰ دارای ۱۴۶ میلیارد دلار ثروت بود. این رقم در سال ۲۰۲۱ به ۱۹٫۷ میلیارد دلار رسید. با این حال در سال جاری میلادی، دارایی‌های ژانگ هوئیچوان را ۸٫۱ میلیارد دلار تخمین زده اند. ژانگ هوئیچوان در دانشگاه نانجینگ در رشته علوم تحصیل کرده است. او پس از تحصیل و ازدواج با سان پایوانگ شرکت هانوش را راه‌اندازی کرد که اکنون داروهای سرطان شناسی، روانگردان و ضد دیابت تولید می‌کند. ژانگ هوئیچوان در مدیریت شرکت هانوش تنها نیست. سه چهارم از شرکت داروسازی هانوش متعلق به همسر اوست که با همکاری دخترش سان یوان آن را مدیریت می‌کند. شرکت هانوش در شهر ساحلی لیون یانگ در چین مستقر است. در ژوئن سال ۲۰۱۹ سهام این شرکت در بورس هنگ‌کنگ عرضه شده است. درآمد شرکتی که همسر و دختر سان پایوانگ آن را مدیریت می‌کنند، در سال به ۱٫۳ میلیارد دلار می‌رسد. مجموع دارایی‌های این شرکت که در سال ۲۰۲۱، ۳٫۲ میلیارد دلار برآورد شده است اما سود سالیانه آن ۳۷۲٫۶ میلیون دلار است. فوربز در سال ۲۰۲۱، این بنگاه اقتصادی را به عنوان ۱۶۱۶امین شرکت در جهان در فهرست خود جای داده است.



شرکت هنگرویی مدیسن در آغاز متعلق به دولت بود. پس از خصوصی شدن این شرکت، مدیریت آن به سان پایوانگ سپرده شد. او توانست شرکت را به درآمدی بیش از ۳ میلیارد دلار برساند. امروز این شرکت انواع داروها از جمله داروهای ضد تومور و عفونت را تولید می‌کند.



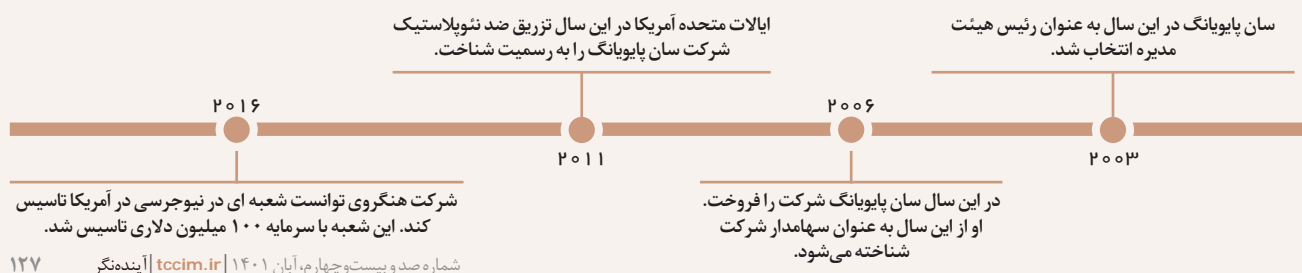
ژانگ هوئیچوان و دخترش شرکت هانوش را اداره می‌کنند. این شرکت سهامش را در هنگ‌کنگ عرضه کرده است.

هنگرویی بود. در سال ۲۰۱۱ با دریافت تاییدیه از سازمان‌های مرتبط با سلامت دارو و انواع خوراکی در آمریکا، این گام برداشته شد. سازمان دارو و غذای آمریکا تزریق داروی ضد نتوپلاستیک تولید شده در شرکت جیانگسو هنگرویی چین را تایید کرد و این به معنای باز شدن درهای بازار داروی بازاری بزرگ به روی این شرکت چینی بود. مهم تر از بازار، ثبت رکوردی تازه در این کسب‌وکار برای شرکت جیانگسو هنگرویی بود چراکه برای نخستین بار یک شرکت چینی توانسته بود از FDA در آمریکا تاییدیه بگیرد. پنج سال پس از دریافت این مجوز، سان پایوانگ اعلام کرد برای توسعه فعالیت‌های این شرکت پزشکی در آمریکا ۱۰۰ میلیون دلار سرمایه اختصاص داده است. اما این سرمایه به توسعه استارت‌آپی با نام Hengrui Thera-peutics تخصیص یافت که نوعی نمایندگی برای این شرکت در نیوجرسی در آمریکا بود. اکنون سان پایوانگو همسرش در لیون یانگ در چین زندگی می‌کنند. آن‌ها یک فرزند دختر دارند. شرکت خصوصی جیانگسو هانوش توسط همسر سان پایوانگ اداره می‌شود. این شرکت دومین شرکت بزرگ داروساز در شهر لیونیانگ در چین است. ■

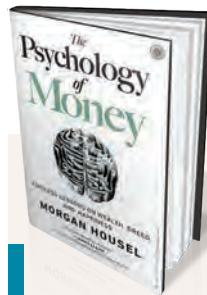
به جیانگسو هنگرویی مدیسن تغییر کرد. وضع این شرکت دولتی در آن زمان به اندازه‌ای نبود که مدیرش را در فهرست میلیاردرها جای دهد. گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد سود سالانه این شرکت در آن زمان تنها ۱۳ هزار و ۵۰۰ دلار بود. در سال ۱۹۹۰، شرکت جیانگسو هنگرویی خصوصی شد و سان مدیریت آن را به سان پایوانگ سپردند. او توانست در سال ۲۰۰۰، سهام شرکت را در بورس شانگهای عرضه کند. سه سال پس از نخستین عرضه سهام شرکت پزشکی جیانگسو هنگرویی، سان پایوانگ توانست خط تولید داروهای ضد تومور را در کارخانه جیانگسو هنگرویی راه‌اندازی کند. در همین سال‌ها او به عنوان رئیس هیئت مدیره در شرکت کارش را آغاز کرد. در حالی که شرکت با مدیریت او توانست چهار داروی اصلی در صنعت داروسازی را تولید کند. در سال ۲۰۱۵ شرکت پزشکی جیانگسو هنگرویی داروی ضد تومور، تسکین‌دهنده‌ها، داروهای ضد عفونت و آلومینیوم فویل را تولید می‌کرد. با فروش این محصولات در سال‌های اخیر درآمد شرکت به ۱٫۵ میلیارد دلار رسیده است.

سفر به آمریکا

ورود به بازار آمریکا، گام بعدی در دوره مدیریت سان پایوانگ در جیانگسو

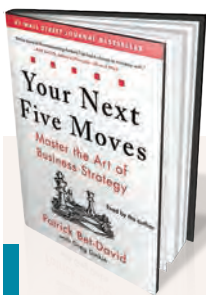


**روان‌شناسی پول؛
درس‌هایی درباره ثروت، طمع و شادی
مورگان هوسل**



پول چرک کف دست است. می‌آید و می‌رود. این جمله را از بسیاری از بزرگ‌ترها می‌شنویم اما نه آن‌هایی که اهل جهان کسب‌وکارند. برای کارآفرینان پول چرک کف دست نیست، بلکه بازیگری مهم در فرایند عملیات بنگاه‌های اقتصادی است. بازیگری که خود را در ستون درآمدها، هزینه‌ها و سود نشان می‌دهد. اینکه با پول باید چه کرد، لزوماً به دانش آدمیان ربطی ندارد. مسئله پول در اقتصادها، به رفتار آدم‌ها باز می‌گردد. یعنی آنچه کمتر یاددانی نیست. رفتار را نمی‌توان آموزش داد حتی اگر باهوشترین شاگردها را در کلاس داشته باشید. پول، سرمایه‌گذاری، مسائل مالی فردی و تصمیم‌های شغلی را به طور معمول در قالب فرمول‌های ریاضی به مردم آموزش می‌دهند. اما در واقعیت، این فرمول‌ها و داده‌ها نیستند که تصمیم‌های مالی مردم را شکل می‌دهند. مردم در زمان صرف شام، یا در محل کار در این‌باره تصمیم می‌گیرند. اینکه آن‌ها چگونه زندگی کرده‌اند، دیدگاه آن‌ها نسبت به جهان، سن، آنچه در زندگی به آن افتخار می‌کنند، بازاریابی و انگیزه‌های عجیب و غریب بر تصمیم‌های مالی مردم اثر دارد. در کتاب روان‌شناسی پول، مورگان هوسل به این دلایل پرداخته که در مجموع بر تصمیم‌های مالی افراد اثر می‌گذارد. او در این کتاب در قالب ۱۹ داستان کوتاه از روش‌های مردم در فکر کردن به پول نوشته است. او در این کتاب در قالب این داستان‌ها به مخاطب خود می‌آموزد که چطور می‌توان درباره یکی از مهم‌ترین موضوعات در زندگی، به بهترین روش فکر کردن رسید خواندن و شنیدن نسخه صوتی کتاب مورگان هوسل به همه مردم از جمله کارآفرینان توصیه می‌شود. به ویژه که این نویسنده برای نوشتن این کتاب جوایزی هم دریافت کرده است.

**۵ حرکت بعدی شما؛
تسلط بر استراتژی کسب‌وکار
پاتریک بت، دیوید**



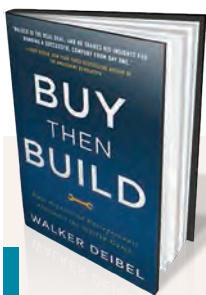
اگر برای کسی کار کنید، ساعت ۴ بعد از ظهر به خانه بازمی‌گردید. اما زمانی که کسب‌وکار خودتان را راه بیندازید، ساعت بازگشت شما به خانه نامعلوم است. هشت شب؟ ۱۲ شب؟ بسیاری از کارآفرینان در محل کار می‌خوانند. این یک پاداش است یا جزای کاری نادرست در سالی از سال‌های زندگی؟ از روزی که کارآفرین آغاز می‌شود، پرسش‌های بسیاری درباره هویت شما و کسب‌وکارتان شکل می‌گیرد. پاسخ به این پرسش‌ها و پیش بردن کسب‌وکار به استراتژی‌هایی که انتخاب می‌کنید بستگی دارد. آیا به طور مشخص و روشن می‌دانید چه می‌خواهید؟ آیا می‌دانید در اتاق مذاکره با سرمایه‌گذار، کارکنان و هیئت مدیره که به تعبیر دیگری اتاق جنگی برای کارآفرینان است باید چه بگویید و آن‌ها را به چه مسیری رهنمون کنید؟ آیا می‌دانید در شرایط خوب و بد در کسب‌وکار باید از چه استراتژی‌هایی پیروی کنید؟ می‌دانید باید چطور گروهی خوب در کسب‌وکار بسازید و آن گروه را حفظ کنید؟ چه مهارت‌هایی در این زمینه نیاز دارید؟ پاتریک بت، دیوید به کارآفرینان کمک می‌کند تا برای این پرسش‌ها به پاسخ‌های مناسب برسند. در کتاب «پنج حرکت بعدی شما، تسلط بر استراتژی کسب‌وکار» چشم‌اندازی از آینده کسب‌وکار را برای کارآفرینان می‌سازد. پاتریک بت، دیوید خود را مدیران عامل و کارآفرین است. او در این کتاب که با مقایسه فضای کسب‌وکار و بازی شطرنج نوشته شده، به ترکیبی از عوامل موثر در تصمیم‌سازی کارآفرینان اشاره می‌کند. آن طور که در معرفی این کتاب در سایت آمازون آمده، پاتریک بت، دیوید به پنج حرکت مهم در مدیریت کسب‌وکار اشاره می‌کند که اجرای آن برای کارآفرینان ضروری است.

**استارت‌آپ ناب: کارآفرینان چطور به طور
مستمر از نوآوری برای خلق کسب‌وکارهای
موفق استفاده می‌کنند؟
اریک رایز**



استارت‌آپ‌های زیادی شکست می‌خورند اما بسیاری از این شکست‌ها قابل پیش‌بینی است. استارت‌آپ ناب، کتابی است که در سال ۲۰۱۱ منتشر شده و امسال نسخه صوتی آن در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. این کتاب درباره دیدگاهی تازه در فضای کسب‌وکار در جهان نوشته شده است. دیدگاهی که در شرکت‌ها برای ساختن محصولات تازه و عرضه آن به بازار به وجود آمده است. اریک رایز نویسنده این کتاب، کسب‌وکار نوپا را سازمانی معرفی می‌کند که برای ساختن چیزی در شرایطی نامطمئن کار خود را آغاز می‌کند. وجه مشترک در مورد کسب‌وکارهای نوپا ماموریت آن‌هاست. ماموریتی که نفوذ در فضایی مه‌آلود و یافتن راه موفقیت و رسیدن به پایداری در کسب‌وکار را شامل می‌شود. این کتاب راهی سریع برای شرکت‌هاست تا از استفاده درست از سرمایه در کنار مدیریت مناسب خلاقیت نیروی انسانی آگاه شوند. این کتاب به جای اتلاف وقت کارآفرینان و سردرگم شدن در بین مدل‌های تجاری، به همه شرکت‌ها در هر اندازه‌ای روش‌های آزمودن دیدگاه‌های تازه را معرفی می‌کند. با اجرای آنچه در این کتاب آمده، شرکت‌ها می‌توانند در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به اصطلاح پیش از آنکه دیر شود، استراتژی‌های شرکت را با شرایط تازه تنظیم کنند و سازگار شوند. دیدگاه رایز در این کتاب در خلق و مدیریت استارت‌آپ‌ها علمی است. این رویکرد علمی کمکی بزرگ در عصر کنونی به شرکت‌هاست. شرکت‌هایی که بیش از هر زمان دیگری به نوآوری وابسته شده‌اند.

**بخر و بساز؛
کارآفرینان چطور بازی استارت‌آپ‌ها را
توسعه می‌دهند؟
والکر دیبل**



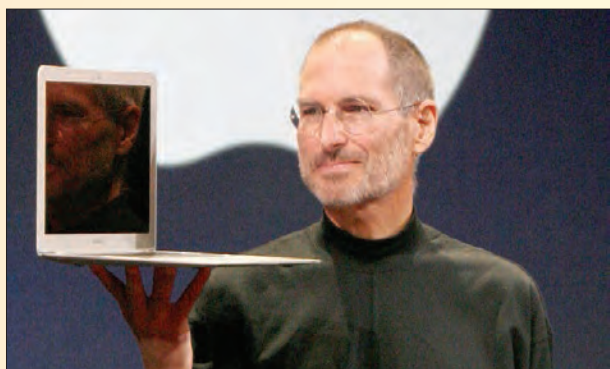
شکست کم‌های گره‌خورده با کسب‌وکارهای نوپاست. می‌گویند حتی در کشورهای توسعه‌یافته از هر ۱۰ استارت‌آپ، ۹ استارت‌آپ شکست می‌خورد و این آمار، چیزی غیر از شکست ایده‌ها پیش از رسیدن عمر استارت‌آپ‌ها به یک سال است. از بین استارت‌آپ‌هایی که می‌توانند یک سال خدمت و محصول خود را عرضه کنند، کمتر موردی است که به کسب‌وکاری پایدار تبدیل شود. با این وجود، استارت‌آپ بین کارآفرینان هنوز محبوب است و هیچ راهی بهتر از طرح ایده و کار استارت‌آپی برای شروع کسب‌وکارهای شخصی، دست کم تا امروز پیدا نشده است. اما چه می‌شد اگر افراد می‌توانستند دست از استارت‌آپ راه انداختن بکشند و از روز نخست به درآمد فکر کنند. در کتاب بخر و بساز، والکر دیبل که کارآفرینی خودساخته است، به مخاطب نشان می‌دهد چطور می‌توان از روز نخست کسب‌وکاری پایدار راه راه انداخت که به سود برسد و رشد کند. در این کتاب یاد می‌گیرید چطور به جای شروع کار از نقطه صفر، شرکتی را بخرید. چطور از مالکیت به عنوان راهی برای استقلال مالی استفاده کنید. چطور در کسری از زمان سرمایه جذب کنید. چطور از کارگزاران خوب در فضای کسب‌وکار استفاده کنید. بهترین فرصت‌ها و بزرگ‌ترین ریسک‌ها در هر شرکتی را شناسایی کنید. معامله را چطور هدایت کنید و به یک کارآفرین خودساخته و موفق تبدیل شوید. با اتکا به نکاتی که والکر دیبل در این کتاب به آن اشاره کرده می‌توانید به جای شروع به عنوان مؤسس یک استارت‌آپ، به عنوان مالک یک شرکت به جهان کسب‌وکار وارد شوید. این کتاب در سال ۲۰۱۸ منتشر شده و نسخه صوتی آن اکنون در دسترس است.

تجربه

[این صفحه‌ها به مرور تجربیات کار آفرینی می‌پردازد.]

بهترین معلم من

حرف‌های تازه تیم کوک مدیرعامل اپل درباره استیو جابز



اگر با استیو بحث نمی‌کردی

با این وجود نمی‌توان گفت استیو جابز و تیم کوک هیچ اختلاف نظری باهم نداشتند. تیم کوک در جایی گفته بحث کردن با استیو جابز گاه تنها راهی بود که می‌توانستی صدایت را به گوش او برسانی. مدیرعامل امروز شرکت اپل گفت: «همیشه بحث بود. من می‌دانم در آن زمان بسیاری می‌گفتند نباید با استیو جابز بحث کرد. اما این درست نیست. در واقع، اگر با او بحث نمی‌کردی، او با همه توانش به تو حمله می‌کرد. او با آن دسته آدم‌هایی که در بحث کردن راحت نبودند، خوب کار نمی‌کرد.»

یکی از مهم‌ترین بحث‌های استیو جابز و تیم کوک مربوط استراتژی فروش آیفون در سال ۲۰۰۷ بود. جابز می‌گفت اپل باید با دریافت سهم از اپراتورها در همراه به میزان مشخصی درآمد برسد. تیم کوک در آن زمان، مدیر اجرایی اپل بود. او در آن زمان یک مدل یارانه‌ای در نظر گرفته بود که در آن، اپراتورها بخشی از هزینه آیفون را بیشتر پرداخت می‌کردند و سپس، آن پول را از مشتریان در قالب هزینه اشتراک ماهیانه دریافت می‌کردند. تیم کوک گفت: «پیشنهاد استیو جابز خلاقانه‌تر و متفاوت‌تر بود. اما روش من سریع‌تر بود. دست کم من این‌طور فکر می‌کردم.» اپل در آغاز از مدل مورد نظر استیو جابز برای فروش آیفون استفاده کرد اما پس از مدتی به پیشنهاد تیم کوک روی آورد. پیشنهادی که به رشد فروش آیفون در ابعاد گسترده‌تر کمک کرد.

جابز در اداره اپل به شدت خلاق بود. او دنبال یافتن راه‌های تازه برای حل مشکلات شرکت بود. تمایل جابز به اندازه‌ای به ایده‌های خلاقانه زیاد بود که می‌توان گفت، این استاندارد او در مدیریت شرکت اپل بوده است. از تیم کوک خواستند استیو جابز را با گفتن یک کلمه تعریف کند و او گفت: «کنجکاوی». این صفتی بود که تیم کوک به دلیل تمایل زیاد جابز به خلاقیت به آن اشاره می‌کرد.

همسر استیو جابز، لورن پاول هم در خاطراتش به تلاش‌های استیو جابز برای رسیدن به روش‌های خلاقانه‌تر اشاره کرده است. استیو جابز، به گفته همسرش، با رهبران کسب‌وکارهای بزرگ در جهان و صنایع فناوریانه صحبت می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست درباره آنچه به نظرشان در حل چالش‌های امروز پرطرفدار شده صحبت کنند. او از آن‌ها می‌پرسید در فضای کار چه روندهایی توجه‌شان را جلب کرده و چه در ذهن دارند. لورن پاول گفت: «او فهرستی از افراد را تهیه کرده بود. به آن‌ها زنگ می‌زد و می‌پرسید چه خبر؟ او به دنبال کاوش مغز آدم‌های اطرافش به طور مداوم بود که به نظر جالب می‌آمد.»

مهران علی‌یاری

خبرنگار بخش تجربه

تیم کوک مدیرعامل اپل می‌گوید هرگز برای اداره اپل، با روش‌های مشابه استیو جابز برنامه‌ریزی نکرده است. با این وجود، اثر جابز و روش‌هایش در شرکت اپل هنوز احساس می‌شود و به نظر می‌رسد آثار روش‌های مدیریتی جابز در اپل برای همیشه ماندگار است. در یک روز آفتابی در لس آنجلس، تیم کوک مهمان برنامه ووکس مدیا بود.

او در این برنامه حاضر شد و به پرسش‌هایی پاسخ داد که بیشتر درباره شیوه‌های مدیریت او و استیو جابز در شرکت اپل، از بزرگترین شرکت‌های فناوریانه جهان بود. تیم کوک در این نشست گفت: «ما این‌طور نیستیم که بنشینیم و بگوییم: خب اگر استیو بود چه می‌کرد؟ این کاری بود که استیو جابز گفته بود هرگز انجامش ندهید. اما واقعیتی را باید بگویم، او بهترین معلمی بود که من داشتم. آنچه از استیو جابز آموختم نه فقط من، بلکه برای همه افرادی که در اپل کار می‌کردند و می‌کنند، زنده و جاری است.»

تیم کوک به نمونه‌ای اثرگذار از سنت‌های مدیریتی استیو جابز در اپل اشاره کرده است. این سنت، که هنوز هم در این شرکت حفظ شده، سنت دیرینه ساعت ۹ صبح است. در روزهای دوشنبه با تصمیم استیو جابز مدیران شرکت اپل در ساعت ۹ صبح دورهم جمع می‌شدند تا درباره مسائل مهم شرکت گفت و گو کنند. به گفته جانشین استیو جابز، این سنت دیرینه هنوز با روش‌های استیو جابز در شرکت اجرا می‌شود. از دیگر سنت‌های استیو جابزی که هنوز در اپل حفظ شده، تاکید بر داشتن تنها یک صورت مالی برای گزارش سود و زیان در شرکت است، در حالی که شرکت اپل به بخش‌هایی متفاوت برای تولید محصولات مختلف تقسیم شده است. هرچند کوک می‌گوید هیچ هدفی از ادامه اجرای روش‌های مدیریتی مشابه با استیو جابز ندارد اما، بعید است چنین مواردی تا زمان حضور او در اپل به عنوان مدیرعامل، کنار گذاشته شود. در سال ۲۰۱۷، تیم کوک در دانشگاه گلاسکو سخنرانی کرد. او در صحبت‌هایش با دانشجویان از استیو جابز به عنوان اثرگذارترین فرد در زندگی‌اش نام برد و گفت فلسفه جابز تا ۱۰۰ سال دیگر هم در شرکت اپل باقی می‌ماند. او گفت: «دی‌ان‌ای استیو هسته اصلی شرکت اپل است. استیو در همه‌جای شرکت نفوذ کرده است.»

می خواهید کسب و کارتان را بفروشید؟

رسیدن به سود بیشتر شدنی است



شروع کنید. برای مثال ممکن است بخواهید پس از پنج سال کسب و کارتان را بفروشید و تلاش کنید ارزش آن را از یک میلیون دلار به ۱۰۰ میلیون دلار برسانید. همه این‌ها را باید بنویسید.

چه هدفی داریم؟

پس از نوشتن انتظارات، نوبت به پرسیدن این سوال است: چطور باید به این اهداف رسید؟ وقتی به این پرسش پاسخ دهید می‌فهمید هر گامی که برای ظهور رشدی کوچک در ارزش سازمانی کسب و کارتان بر می‌دارید، تا چه اندازه در فرایند فروش آن ارزشمند است. این افزایش‌های کوچک در نهایت شما را به فروش کسب و کار با قیمت مناسب ترمی‌رساند.

جمع‌آوری اسناد

اسنادی از عملکرد شرکت وجود دارد که باید آن‌ها را جمع‌آوری کنید. بازه زمانی این اسناد به طور معمول ۱۲ ماهه است. همچنین ارزیابی‌ها، بازاریابی‌های انجام شده برای محصول و مذاکرات هم اهمیت دارند. اهمیت این اسناد به اندازه‌ای است که کارگزاران تجاری می‌گویند برای تکمیل فروش کسب و کار باید یک بازه شش تا ۱۱ ماهه را در نظر بگیرید.

ارزیابی کسب و کار و بررسی فروش‌های مشابه

تعیین محدوده ارزیابی کسب و کار هم مهم است که با اتکا به معیارهای مالی مثل درآمد با کسر بهره، مالیات و استهلاک انجام می‌شود. EBITDA همان درآمد قبل از بهره، مالیات و استهلاک است. از این شاخص برای تحلیل سودآوری شرکت‌ها و صنایع استفاده می‌شود و در تعیین محدوده ارزیابی کسب و کار هم کمک‌کننده

در ایالات متحده آمریکا کمتر کسی را پیدا می‌کنید که بکراست به خانه رویایی اش رفته است. به طور معمول، مردم از خانه‌های ساده اما با قابلیت شروع می‌کنند. آن‌ها این خانه‌ها را می‌خرند و زمانی که بخواهند آن را بفروشند، دستی به سر و گوش خانه می‌کشند. در واقع مردم با چنین کاری به ارزش خانه اضافه می‌کنند تا آن را با قیمت بیشتری بفروشند. این داستان در مورد کسب و کار هم صادق است. اگر کسب و کاری دارید و قصد دارید آن را بفروشید، از فرصت ارتقای سازمانی و سرمایه‌گذاری آن غافل نشوید.

ارزش سازمانی در واقع ارزش کل کسب و کاری است که راه انداخته‌اید. ارتقای ارزش سازمانی مهم است اما باید بدانید که هزینه‌هایی هم دارد. از جمله این هزینه‌ها پولی است که باید به مشاوران حقوقی و کارگزاران تجاری بپردازید. برندن پی. کیگان مشاور کسب و کارها و مدیر بازرگانی است. او در مطلبی در سایت کارآفرین درباره بهبود ارزش سازمانی کسب و کارها پیش از فروش آن‌ها نوشته است. او می‌گوید بسیاری از مدیران کسب و کارها درباره ارزش سازمانی چیزی نمی‌دانند. دلیل این عدم آگاهی این است که این مدیران با انجام کارهای سازمانی بیش از آنچه فکر می‌کنید، راحت‌اند. آن‌ها در انجام این کارها تخصص دارند. اما اگر مدیری قصد دارد ارزش سازمانش را بهبود ببخشد، نباید از گروهی که با آن‌ها کار می‌کند و ارزش برندی که ساخته غفلت کند. نکته مهم این‌که آگاهی هر چه بیشتر در این باره مدیران را درباره بهبود ارزش سازمانی توانمند می‌کند. پس خواندن این مطلب به همه مدیران توصیه می‌شود، چه آن‌هایی که امروز برای فروش کسب و کارشان تصمیم گرفته‌اند و چه آن‌هایی که فکر می‌کنند شاید در آینده‌های دور یا نزدیک، بنگاه اقتصادی‌شان را بفروشند.

چطور ارزش سازمانی را بالا ببریم؟

مثل هر پروژه سازمانی دیگری، افزایش ارزش سازمانی کسب و کار به برنامه‌ریزی نیاز دارد. اما تا زمانی که ندانید به طور مشخص چه می‌خواهید، هیچ برنامه‌ای به کار شما نمی‌آید. بنابراین، در گام نخست باید از انتظارات

وقتی نوبت به فروش کسب و کار می‌رسد، عناصر موثر بر رقابت‌پذیری کسب و کار، مثل پرسنل، مالکیت معنوی و برندهای قوی اهمیت پیدا می‌کند. می‌توانید این عناصر موثر بر رقابت‌پذیری را به کسب و کارتان اضافه کنید؟ اگر پاسخ شما مثبت است، می‌توانید ارزش سازمانی کسب و کارتان را به سطوح بالاتر برسانید.

در عصر شبکه‌های اجتماعی، حضور هرچه بیشتر در فضای مجازی راهی عالی برای افزودن به ارزش‌های شرکت و رشد بیشتر است. وب سایت شرکت و حساب‌های کاربری شرکت در شبکه‌های اجتماعی مسیری مناسب برای برانگیختن احساسات مثبت مردم نسبت به محصولات و خدمات کسب و کارتان است

کرده‌اند. ۹۱ درصد از مدیران اجرایی در کسب و کارهای پیش‌بینی کرده‌اند در سه سال آینده بودجه‌ای که به شبکه‌های اجتماعی اختصاص می‌دهند، افزایش پیدا کند. باتوجه به این آمارها باید حضور در شبکه‌های اجتماعی را جدی بگیرید. اما مطمئن شوید تجربه‌ای که برای مردم در فضای مجازی، در ارتباط با کسب و کارتان می‌سازید، شبیه به تجربه‌ای است که آن‌ها در مواجهه حضوری با کسب و کار شما کسب می‌کنند.

ممکن است زمانی که برای رشد کسب و کار برنامه‌ریزی و هدف‌گذاری می‌کنید، درصدهای کوچک به چشم نیاید. به طور معمول مردم فریب می‌خورند و فکر می‌کنند ۵ درصد فاصله چندانی از ۸ درصد ندارد. اما زمانی که پای درصدهای بزرگ، آن هم برای کوتاه مدت و به طور متوالی به میان می‌آید، می‌توان گفت کسب و کار به میلیون‌ها دلار ارزش بیشتر می‌رسد.

زمانی که برای فروش کسب و کارتان آماده می‌شوید، اینکه چیزهایی که کمتر به ارزش شرکت اضافه می‌کند را تحمل کنید، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. با حذف این چیزها، در پایان به شرکتی می‌رسید که در ارزشگذاری پایانی، قیمت بیشتری دارد. نکته مهم این است که کاهش تحمل چیزهایی که ارزشی به شرکت اضافه نمی‌کند، شیوه مدیریت شما در شرکت را تغییر داده و آن را بهتر کند.

افزودن ارزش سازمانی به نفع همه است

بسیاری از صاحب‌خانه‌ها، آن‌هایی که برای فروش خانه برنامه‌ای نداشتند، در نهایت تن به کار می‌دهند و آنچه باید را، برای فروش بهتر خانه شان انجام می‌دهند. اما آن‌ها از انجام هیچ کدام از این کارها لذت نمی‌برند حتی اگر به افزایش قیمت ملکی که دارند، بینجامد. فروش خانه با استرس نتیجه به تاخیر انداختن کارهایی است که می‌توانست فروش خانه شان را به تجربه‌ای دلپذیر و معامله‌ای خوب برای آن‌ها تبدیل کند. اشتباه این افراد را نباید در محیط کسب و کار تکرار کرد.

هرچقدر بر افزایش ارزش سرمایه‌گذاری و سازمانی بنگاه اقتصادی تمرکز کنید، کنترل بیشتری بر انتخاب‌هایتان دارید و البته شانس بیشتر برای احساس رضایت از انجام کارهایی که لازم است آن‌ها را انجام دهید. مهم تر از این، نتیجه مدیریتی فرایند ارتقای ارزش سازمانی شرکت برای فروش است. انجام کارهایی که به آن‌ها اشاره کردم به شما کمک می‌کند تا نگاهی نقادانه نسبت به نحوه مدیریت خود در شرکت بیندازید و شیوه‌هایی که با آن سازمان را رهبری می‌کنید، بهبود دهید. چرا؟ به این دلیل که رشد شما و کسب و کارتان بازی برد-برد برای همه است. ■

است. از افراد حرفه‌ای برای بررسی پویایی کسب و کار مثل اندازه و صنعتی که در آن کار می‌کنید، استفاده کنید. این افراد می‌توانند کسب و کار شما را با دیگر بنگاه‌های اقتصادی مشابه مقایسه کنند و بفهمند این شرکت‌ها چرا به فروش رفته‌اند.

در بررسی شرکت‌های مشابه به مجموعه‌ای ارزش‌های قابل مقایسه می‌رسید و با نگاهی به پایین و بالای این مجموعه ارزش‌ها می‌توانید بازه‌ای که شرکت به فروش می‌رود را تخمین بزنید. این سناریو با مقایسه مثال فروش خانه روشن تر می‌شود. مقایسه با شرکت‌های مشابه مثل این است که مشاور املاک به شما بگوید خانه‌هایی شبیه به خانه شما با چه قیمتی به فروش رفته است.

باید بفهمید هر شرکت به چه دلایلی به قیمتی که می‌گویند به فروش رفته است. زمانی که قرار است خانه‌ای بفروشید ویژگی‌هایی مثل زیربنا، شرایط حمل و نقل، مصرف انرژی و نکته‌هایی مثل این اهمیت دارد. وقتی نوبت به فروش کسب و کار می‌رسد، عناصر موثر بر رقابت‌پذیری کسب و کار، مثل پرسنل، مالکیت معنوی و برندهای قوی اهمیت پیدا می‌کند. می‌توانید این عناصر موثر بر رقابت‌پذیری را به کسب و کارتان اضافه کنید؟ اگر پاسخ شما مثبت است، می‌توانید ارزش سازمانی کسب و کارتان را به سطوح بالاتر برسانید.

ارزش‌های شما قابل تسری به دیگران نیست

این نکته را هرگز فراموش نکنید که ارزش‌های تعریف شده برای شما ارزشمند است، نه لزوماً برای همه. تصور کنید خانه‌ای با یک استخر بزرگ در حیاط آن خریده‌اید. اگر کودکی دارید که دنبال جایی برای بازی او می‌گردید، این استخر یک نکته منفی است. کودک شما می‌خواهد در حیاط خانه تان بدود و حیاطی که استخری بزرگ در وسط آن قرار گرفته، برای شما مناسب نیست. اما اگر خانه‌ای برای استراحت دیگر اعضای خانواده می‌خرید، وجود این استخر نعمت است. بنابراین زمانی که می‌خواهید کسب و کارتان را بفروشید، باید بدانید مخاطب شما کدام خریداران هستند و عناصر مورد نظر برای خریدارانی که آن‌ها را هدف قرار داده‌اید، پیگیری کنید.

برای رشد بیشتر، آماده شوید

نکته‌ای که می‌گویم در بسیاری از موارد رخ داده است. وقتی یک شرکت تصمیم می‌گیرد فرایند فروش را طی کند، مدیران می‌فهمند برای فروش در زمانی که می‌خواهند، و با قیمتی که در نظر دارند، باید برنامه‌ها و رویه‌هایی را تغییر دهند. این تغییر به طور معمول برای رشد سریع تر با انتخاب‌های سریع تر اعمال می‌شود تا شرکت به رشد بیشتری برسد. اینکه چطور این تغییر را در شرکت اعمال می‌کنید به فرهنگ کاری و منابعی که در اختیار دارید، بستگی دارد اما می‌تواند سرمایه‌گذاری در میزان فروش و بازاریابی را هم شامل شود. در عصر شبکه‌های اجتماعی، حضور هرچه بیشتر در فضای مجازی راهی عالی برای افزودن به ارزش‌های شرکت و رشد بیشتر است. وب سایت شرکت و حساب‌های کاربری شرکت در شبکه‌های اجتماعی مسیری مناسب برای برانگیختن احساسات مثبت مردم نسبت به محصولات و خدمات کسب و کارتان است. حضور هرچه بیشتر در فضای مجازی احساسات مردم را به پیوند هرچه بیشتر با کسب و کار شما ترغیب می‌کند.

آمارها گویای اثر بخشی حضور آنلاین کسب و کارها بر رشد آن‌هاست. ۷۷ درصد از مشتریان در کوران رقابت گرم کسب و کارها، برندی را انتخاب می‌کنند که تجربه مثبتی درباره آن برند، در شبکه‌های اجتماعی کسب



نجات زمین، ماموریت کسب‌وکار من

ایوان شوینارد موسس استارت‌آپ پاتاگونیا چطور برای مقابله با تغییرات اقلیمی دست‌به‌کار شد؟

شوینارد یک میلیارد دلار تخمین زده شده است. این رقم در سال ۲۰۱۹ به ۱.۵ میلیارد دلار رسید و در سال ۲۰۲۰، ۱.۲ میلیارد دلار اعلام شد. در سال ۲۰۲۱، فوربز ارزش‌داری‌های او را ۱.۸ میلیارد دلار اعلام کرد اما این رقم در سال ۲۰۲۲، ۱.۲ میلیارد دلار رسیده است.

ایوان برای زمین چه کرد؟

هیچ کدام از ارقام و اعدادی که دارای شوینارد را تخمین می‌زند، گویای واقعیت اصلی در زندگی این ورزشکار و صنعتگر نیست. نکته مهم درباره این صنعتگر، توجه ویژه او به طبیعت و اختصاص سود کسب‌وکارش به مراقبت از کره زمین است. اما این ماموریتی نیست که به دلیل فشار دولت‌ها یا نهادهای فراملیتی بر کسب‌وکار او تحمیل شده باشد. فعالیت‌های او برای حفظ کره زمین از سال دهه ۸۰ میلادی آغاز شده است.

از سال ۱۹۸۵، شرکت پاتاگونیا، یک درصد از فروش خود را به حمایت از گروه‌های حامی محیط زیست در ایالات متحده آمریکا و خارج از آن اختصاص داده است. هم‌چنین در ماه می ۲۰۱۳، پاتاگونیا شرکت Tin Shed را تأسیس کرد که از استارت‌آپ‌های حوزه محیط زیست و تغییرات اقلیمی حمایت می‌کند. در نهایت، شوینارد در سپتامبر سال جاری میلادی اعلام کرد با هدف مقابله با تغییرات اقلیمی، شرکتش را به یک نهاد خیریه واگذار کرده است. شوینارد، موسس پاتاگونیا اعلام کرده اگر شرایط مالی شرکت به خوبی پیش برود، به احتمال زیاد سالانه ۱۰۰ میلیون دلار از محل کسب‌وکار او برای مقابله با تغییرات اقلیمی پول جمع می‌شود.

ایوان چه نوشته است؟

«هرگز نمی‌خواستم تاجر شوم.» این نخستین جمله در توضیح کاری است که ایوان شوینارد با کسب‌وکارش کرده است. او می‌گوید هیچ‌گاه برای تبدیل شدن به صاحب یک کسب‌وکار یا تاجر برنامه‌ای نداشته است. ایوان در آغاز کارش را با صنعتگری شروع کرده است. برای دوستانش و البته خودش، وسایل کوهنوردی می‌ساخته تا اینکه سروکارش به صنعت پوشاک و مبادله آن رسیده است. او نوشته همان‌طور که کسب‌وکار او بزرگتر می‌شده، زمین هم گرم‌تر شده است. تخریب محیط زیست چیزی است که ایوان شوینارد از تماشای آن در سال‌های کارش می‌گوید و اینکه فکر می‌کرده حالا پاتاگونیا باید برای کره زمین چه کند؟ از کسب‌وکاری که کفش و لوازم کوهنوردی و طبیعت‌گردی می‌ساخته چه کاری برمی‌آید؟ او در پاسخ به این پرسش‌ها، از تغییر روش‌های تجارت در پاتاگونیا با هدف کمک به کره زمین و مقابله با تغییرات اقلیمی نوشته است. او نوشته «می‌توانستیم هم کار درست را انجام دهیم و هم به اندازه پرداخت قبوض پول درآوریم. می‌توانستیم بر مشتریان و سایر کسب‌وکارها اثر بگذاریم و شاید آن‌ها را هم به مسیر تغییر روش‌های تجارت دعوت کنیم.»

کار چطور شروع شد؟

کار مقابله با تغییرات اقلیمی در پاتاگونیا از تولید محصولات آغاز شد. ایوان شوینارد نوشته آن‌ها در انتخاب مواد اولیه برای تولید محصولاتشان

بعضی‌ها از آدمی با علائق ایوان شوینارد کمتر انتظار داشتند که او به راه حل خوبی برای مقابله با تغییرات اقلیمی برسد. اما این انتظار آدم‌ها نیست که عیار دیگران را تعیین می‌کند. شوینارد روزی دست به کاری زد که سال‌ها بود برایش برنامه می‌چید. او در اتاقی در خانه چوبی آتش نشست، یک ورق کاغذ سفید را پیش رویش گذاشت و شروع به نوشتن کرد.

«اکنون زمین تنها سهامدار ماست.» این عنوان نوشته او درباره ارزش‌ها و اهداف شرکت بود. او نوشت «اگر به شکوفایی زمین امید داریم، حتی کمتر از رشد یک کسب‌وکار، باید با اتکا منابعی که در اختیار داریم، هر آنچه از دستمان بر می‌آید، انجام دهیم.» پس از نگارش این خطوط، سرنوشت کسب‌وکار او برای همیشه تغییر کرد.

ایوان شوینارد کیست؟

ایوان شوینارد موسس خرده‌فروشی پاتاگونیا است. شرکتی که در زمینه تولید لوازم ورزشی و مورد نیاز برای کوهنوردی و طبیعت‌گردی کار می‌کند. شوینارد در دهه ۱۹۷۰ با واردات پوشاک به آمریکا کارش را آغاز کرد. او تی‌شرت‌های راگی را از انگلستان می‌خرید و به رفقایش در آمریکا می‌فروخت. اما کمی بعد، خودش وارد ساخت و ساز تجهیزات مورد نیاز برای کوهنوردی شد و درحالی‌که حتی خود هم انتظار نداشت، به صنعتگری در فضای کسب‌وکار آمریکا تبدیل شد. پاتاگونیا در سال ۱۹۷۳ تأسیس شد و اکنون در بیش از ده‌ها کشور در سراسر جهان لباس و وسایل مورد نیاز برای کوهنوردی و طبیعت‌گردی را عرضه می‌کند.

ایوان چقدر پول دارد؟

از سال ۲۰۱۷، این شرکت به بیش از ۸۰۰ میلیون دلار درآمد رسیده است. فوربز در فهرست خود از میلیاردرهای جهان، نام ایوان شوینارد را در رتبه ۲ هزار و ۳۲۴م قرار داده است. در سال ۲۰۱۸ ارزش‌داری ایوان



همان‌طور که کسب‌وکار او بزرگ‌تر می‌شده، زمین هم گرم‌تر شده است. تخریب محیط زیست چیزی است که ایوان شوینارد از تماشای آن در سال‌های کارش می‌گوید و اینکه فکر می‌کرده حالا پاتاگونیا باید برای کره زمین چه کند؟ از کسب‌وکاری که کفش و لوازم کوهنوردی و طبیعت‌گردی می‌ساخته چه کاری بر می‌آید؟



از سال ۱۹۸۵،
شرکت پاتاگونیا،
یک درصد از
فروش خود را
به حمایت از
گروه‌های حامی
محیط‌زیست
در ایالات متحده
آمریکا و خارج از
آن اختصاص داده
است. هم‌چنین
در ماه می ۲۰۱۳،
پاتاگونیا شرکت
Tin Shed را
تاسیس کرد که از
استارت‌آپ‌های
حوزه محیط
زیست و تغییرات
اقلیمی حمایت
می‌کرد

سراغ موادی رفتند که کمترین آسیب را به محیط زیست وارد می‌کند. از دیگر کارهای آغازین در شرکت پاتاگونیا برای حمایت از محیط زیست، تخصیص یک درصد از فروش در هر سال به گروه‌های فعال در این زمینه بود. هم‌چنین آن‌ها در شرکت پاتاگونیا برای حفظ و اشاعه فرهنگ مقابله با تغییرات اقلیمی هم تلاش می‌کردند. شوینارد نوشته «ما به شرکتی با گواهی B در کالیفرنیا تبدیل شدیم و هر آنچه برایمان با ارزش بود را در منشور شرکت گنجانیدیم تا حفظ شود.»

اما کار در این نقطه خاتمه نیافت. در سال ۲۰۱۸، شرکت پاتاگونیا اعلام کرد هدف این کسب‌وکار حفظ سیاره زمین به عنوان خانه انسان‌هاست. شرکت شوینارد با انتخاب این هدف توانست بهترین خودش را در مقابله با تغییرات اقلیمی و بحران‌های زیست محیطی به نمایش بگذارد. اما حتی رسیدن به این مرحله هم برای ایوان شوینارد کافی نبود. او نوشته «لازم بود راهی برای اختصاص پول برای مقابله با بحران‌های زیست محیطی پیدا کنیم درحالی که ارزش‌های شرکت را هم حفظ می‌کردیم. باید راستش را به شما بگویم. هیچ انتخاب خوبی در بین گزینه‌ها نبود. برای همین باید خودمان دست‌به‌کار می‌شدیم.»

انتخاب‌های شوینارد چه بود؟

یکی از انتخاب‌های ایوان شوینارد و گروهش در شرکت پاتاگونیا، فروش این شرکت بود. ایوان شوینارد فکر می‌کرد می‌تواند کسب‌وکارش را بفروشد و پول این فروش را به گروه‌های فعال در مقابله با تغییرات اقلیمی تخصیص دهد. اما چند مسئله مانع از انجام این کار شد. او نوشته در مرحله اول به این فکر کرده که آیا مالک تازه پاتاگونیا به ارزش‌هایی که در منشور این شرکت ثبت شده پایبند خواهد بود؟ آیا مالک تازه شرکت کارکنانی که اکنون در شعب پاتاگونیا در کشورهای مختلف کار می‌کنند و با اهداف این شرکت همراه شده‌اند را حفظ خواهد کرد؟ عدم اطمینان از پاسخ مثبت مالک تازه پاتاگونیا به این پرسش‌ها باعث شد شوینارد دنبال راه‌حل‌های دیگر برود.

او نوشته: «راه دوم این بود که سهام شرکت را عرضه کنیم، اما چه فاجعه‌ای می‌شد اگر این کار را می‌کردیم.» این راه برای شوینارد کارآمد نبود. حتی شرکت‌های عمومی که انگیزه مقابله با تغییرات اقلیمی و دیگر کارهای عام المنفعه را دارند، به دلیل تلاش مداوم برای خلق سود در کوتاه مدت، در بلندمدت درگیر فشار مضاعف‌اند. مسئولیتی که آن‌ها در بلندمدت در قبال سهامداران دارند، انگیزه‌شان برای انجام کارهایی که منافع آن همه جامعه را درگیر می‌کند، از بین می‌برد.

اینجا بود که شوینارد به پایان راه رسید. او نوشت: «راستش را باید بگویم. هیچ راه خوبی در دسترس نبود. بنابراین باید خودمان دست به کار می‌شدیم. سهام شرکت ما در بازار عرضه نشده و ما شرکت سهامی عام نیستیم اما هدف داریم. این را می‌توانم به شما بگویم.»

شوینارد کسب‌وکاری را اداره می‌کند که به جای استخراج مواد ارزشمند از دل طبیعت و به عبارت بهتر کره زمین، و تبدیل آن به ثروتی برای ثروتمندتر شدن میلیاردرها در سراسر جهان، به کار دیگری روی آورده و این کار، همان تخصیص ثروت از محل کسب‌وکارش به حفاظت از سیاره زمین است. اما چطور؟

پاتاگونیا چطور کار می‌کند؟

براساس تصمیم شوینارد، ۱۰۰ درصد از سهام این شرکت خصوصی به صندوق هدف پاتاگونیا اختصاص پیدا می‌کند. این صندوق براساس

ارزش‌هایی که در منشور شرکت ثبت شده و اهدافی که برای شرکت تعریف شده ایجاد شده است. پیش از این، ۱۰۰ درصد از سهام بدون رای این شرکت به یک سازمان غیر انتفاعی به نام Holdfast Collective منتقل شده بود، سازمانی که برای مقابله با بحران‌های زیست محیطی و تغییرات اقلیمی و برای دفاع از طبیعت شکل گرفته است. نکته دیگر، تأمین بودجه از پاتاگونیا برای مقابله با بحران‌هایی است که زمین را تهدید می‌کند. شوینارد نوشته: «هر سال پولی را در کسب‌وکار سرمایه‌گذاری می‌کنیم و این سرمایه‌گذاری به درآمد می‌رسد و از این درآمد برای مقابله با بحران‌ها استفاده می‌کنیم.»

تازه اول راهیم

پاتاگونیا در سپتامبر سال ۲۰۲۲ میلادی در صدر اخبار اقتصادی و محیط زیستی جای گرفته درحالی‌که این نخستین تلاش ایوان شوینارد برای مقابله با بحران‌های زیست محیطی و تغییرات اقلیمی نیست. در نوشته‌ای که از ایوان در سایت پاتاگونیا منتشر شده، به سابقه ۵۰ ساله شرکت در مقابله با تهدیدها علیه طبیعت اشاره شده است. با این وجود شوینارد می‌گوید آن‌ها تازه در آغاز راه مبارزه با تغییرات اقلیمی ایستاده‌اند. او نوشته: «نزدیک به ۵۰ سال است که تغییر رویه و مسئولیت‌پذیری در کسب‌وکارمان را آغاز کردیم اما تازه اول راهیم.»

ایوان شوینارد نوشته: «اگر به شکوفایی زمین امید داریم، حتی کمتر از رشد یک کسب‌وکار، باید با منابعی که در اختیار داریم، هرآنچه از دستمان بر می‌آید، انجام دهیم. این راه حل دیگری است که ما برای انجام وظیفه مان در قبال زمین پیدا کرده‌ایم.» با وجود وسعت زمین، منابع آن بی‌نهایت نیست و پایانی دارد. شوینارد نوشته: «دیگر برای همه روشن شده که ما از محدودیت‌هایی که برای منابع زمین تعریف شده فراتر رفته ایم. اما طبیعت انعطاف پذیر است. ما می‌توانیم کره خاکی را حفظ کنیم. فقط باید به انجام این کار متعهد بود.»

گر انتظار داریم زندگی کنیم، سخت کار نکنیم و به مدارج عالی نرسیم، باید بگویم که این انتظار غلط است. این درست نیست. ما باید برای رسیدن به موفقیت و برای زندگی کردن، سخت کار کنیم.



معجزه شخصیت

آنچه به موفقیت جابز، گیتس و ماسک کمک کرد

انجام دهند. گای کلاواکی گفت: «تو باید هر روز خودت را ثابت می‌کردی یا جابز خیلی زود با تو خداحافظی می‌کرد.»

این روزها بعضی شکایات از رفتار ماسک در شرکت، به مسائلی فراتر از بدرفتاری‌ها و بی ادبی‌های معمول در محیط کار اشاره دارد. ایلان ماسک، مردی با ۲۷۴٫۳ میلیارد دلار ثروت‌مند، در رتبه نخست ثروتمندان جهان ایستاده اما از او کم شکایت نشده است. ماسک، به طور مشخص در شرکت تسلا، بارها به دلیل شرایط کاری ضعیف مورد انتقاد قرار گرفته است. حتی خود ایلان ماسک، در گفت‌وگو با رسانه‌ها تایید کرده که از کارکنانش، بیش از آنچه باید، درخواست کرده است. او در سال ۲۰۱۸ در گفت‌وگویی با بیزنس ویک بلومبرگ به این مسئله اشاره کرده است. او گفت: «گر انتظار داریم زندگی کنیم، سخت کار نکنیم و به مدارج عالی نرسیم، باید بگویم که این انتظار غلط است. این درست نیست. ما باید برای رسیدن به موفقیت و برای زندگی کردن، سخت کار کنیم.»

به گفته آیزاکسون می‌توان صراحت اجتماعی استیو جابز و ایلان ماسک را باهم مقایسه کرد. او گفت: «ماسک به میزان قابل توجهی به جابز در باز صحبت کردن شباهت دارد. این شفافیت او در گفتار بخشی از نبوغ اوست.» بیل گیتس هم این ویژگی را دارد. می‌توان گفت ایلان ماسک و بیل گیتس از این نظر بهم شباهت دارند هرچند به طور معمول، این دو میلیارد در باهم کنار نمی‌آیند. بیل گیتس پیشتر اعتراف کرده در روزهای نخست کار در مایکروسافت مدیر محبوبی نبوده است. در سال ۲۰۲۰ او در یادگست آرمچیر اسپریت گفت او و دوست قدیمی‌اش استیو جابز در رقابتی جانانه باهم کار می‌کردند و باعث شده بود انتظار آن‌ها از کارکنان و خودشان به شدت بالا برود. ایلان ماسک، امروز مدیر دو شرکت تسلا و اسپیس ایکس است. مدیریت این دو شرکت است که به احتمال زیاد به رفتار بی رحم او با کارکنان منجر شده و شاید بتوان این رفتار را از آثار رهبری در نقش‌های متعدد و حواشی ناشی از کمبود وقت در نظر گرفت.

آیزاکسون گفته این روزها به طور مداوم با ایلان ماسک در ارتباط است و می‌بیند شخصیت ماسک است که به او کمک کرده تا بیشتر تمرکز کند. او گفته نبرد حقوقی که بر سر خرید توئیتر راه افتاد می‌توانست حواس ماسک را پرت کند، در حالی که او کارهای زیادی برای انجام دادن داشت. به گفته آیزاکسون، ایلان ماسک به شهرت خود اهمیت می‌دهد اما حاضر نیست تمایل به صراحت و خشونت با کارکنانش را کنار بگذارد. ماسک به آیزاکسون گفته همدلی من با چهار یا پنج نفری که مقابلم نشسته‌اند، کار را خراب کرده‌اند و باید اخراج شوند، همدلی اشتباهی است. من نباید با این افراد همدلی کنم. من باید به کاری که من را به مرخصی می‌رساند، فکر کنم. ■

ایلان ماسک، بیل گیتس و استیو جابز در یک ویژگی شخصیتی مشترکند. این ویژگی به احتمال زیاد سرنخی در تشخیص توانایی آن‌ها در رسیدن به موفقیت‌های بسیار بوده است. والتر آیزاکسون نویسنده کتاب بیوگرافی استیو جابز است. او اکنون بر کتابی با موضوع زندگی ایلان ماسک کار می‌کند. آیزاکسون می‌گوید ایلان ماسک، مثل استیو جابز و بیل گیتس، با همکاران و کارکنانش جدی و بی‌احساس رفتار می‌کند. نکته مهم دیگر درباره او، عدم سازگاری‌اش در ارتباط با چشم‌اندازی است که برای کسب و کارش تعریف کرده است. به ویژه زمانی که نوبت به تحقق این چشم‌انداز می‌رسد.

والتر آیزاکسون نویسنده است. او در برنامه تلویزیونی «اسکواک باکس» در شبکه سی ان بی سی روبروی دوربین‌ها نشست و بیشتر درباره یک ویژگی شخصیتی که به اهرمی در موفقیت کارآفرینان تبدیل شده صحبت کرد. آیزاکسون گفت: «این ویژگی شخصیتی، یعنی عدم درگیری احساسی و عدم برخورد همدلانه، در مشاهده چشم‌اندازی که کارآفرین برای کسب و کارش تعریف کرده، کمک کننده است. این توانایی را استیو جابز داشت و بیل گیتس هم چنین توانایی را دارد. در واقع تعداد افرادی که این خصلت را در شخصیت خود دارند کم نیست. آن‌ها دنبال محبت فردی که رو به روی آن‌ها پشت میز نشسته نیستند. آن‌ها به این فکر می‌کنند که موشک آن‌ها روی مرخصی‌شان بنشیند.»

در گذشته بعضی از کارکنان در شرکت تسلا ماسک را مدیری توصیف کردند که بیش از اندازه بر جزئیات تمرکز می‌کند. آن‌ها می‌گفتند ایلان ماسک از اینکه ناراضی‌اش دربارۀ کوتاهی کارکنان از استانداردهای مورد نظرش را ابراز کند، خجالت نمی‌کشید. هم‌چنین زمانی که کارکنان در شرکت تسلا، در انجام ماموریت‌های بلند پروازانه‌ای که ماسک تعریف کرده بود، شکست می‌خورند، مدیر در برخورد با آن‌ها و ابراز ناراضی‌اش کوتاهی نمی‌کرد. ایلان ماسک توسط کارکنانش بارها به عنوان مدیری خشن توصیف شده است. مدیریتی که کار کردن با او آسان نیست، حتی با این وجود که برای کارکنانش الهام‌بخش است و گاهی آن‌ها را می‌خنداند. این توصیف‌ها درباره ماسک به آنچه کارکنان در اپل درباره استیو جابز می‌گفتند شباهت دارد. هم بنیانگذار اپل در زمان مدیریتش در این شرکت به صراحت درباره کارکنانش نظر می‌داد، به ویژه زمانی که از کار آن‌ها راضی نبود.

در سال ۲۰۱۹، گای کلاواکی از مدیران سابق اپل در گفت‌وگویی به مصادیقی از چنین برخوردهایی از استیو جابز اشاره کرد. او گفت به ندرت پیش می‌آمده استیو جابز وقتش را برای معاشرت با کارکنان تلف کند و آنچه از آن‌ها می‌خواست این بود که کارشان را به طرز عالی

..... آینده‌پژوهی

بازگشت نیروگاه‌های هسته‌ای

جنگ اوکراین چگونه معادلات هسته‌ای جهان را تغییر داد؟



[آینده حزب کمونیست چین]

خواب‌های شی برای چین

رهبر چین می‌خواهد دوره اضافه‌ای برای حضورش در رأس حکمرانی این کشور تدارک دیده شود



چای شیا

استاد سابق دانشگاه حزب
کمونیست چین

منبع: فارن افرز

چرا باید خواند:

چین یکی از مهم‌ترین

شرکای اقتصادی ایران

است و آینده سیاسی

و اقتصادی این کشور

برای سیاست‌گذاران

و فعالان کسب‌وکار

واجد اهمیت بسیار

است.

تا همین چندی پیش شی جین‌پینگ در حال صعود از پله‌های ترقی بود. او قدرت را در حزب کمونیست چین قبضه کرده بود. خود را از جایگاه رسمی‌ای که داشت تا نقش رهبر نمادین جمهوری خلق چین، مائو تسسه، برکشیده بود و محدودیت‌های زمانی دوره زمامداری خود را برداشته بود و خودش را تا آخر عمر در مقام رهبری چین آزاد می‌دید. در داخل کشور، او به این افتخار می‌کرد که تلاش زیادی به خرج داده است برای اینکه فقر را کاهش دهد و در بیرون کشور، مدعی بود که چین را تا مرتبه بین‌المللی مطلوبی بالا برده است. در باور بسیاری از چینی‌ها، تاکتیک‌های شی برای قدرت بخشیدن به این کشور هزینه‌ای بود که برای بقای کشور پرداخت می‌شد.

در ظاهر شی جین‌پینگ هنوز اعتماد به نفس از خود نشان می‌دهد. او در یک سخنرانی در ژانویه سال ۲۰۲۱ اعلام کرد که چین «شکست‌ناپذیر» شده است. اما در پشت صحنه، قدرت به‌شکلی که قبلاً هرگز مشاهده نشده زیر سؤال رفته است. شی با کنار گذاشتن سنت دیرینه حکومت جمعی چین و ایجاد یک طبقه از افراد تجدیدنظرطلب که حول ایده‌های مائو گرد آمده‌اند، افراد داخل حزب را از خود رنجانده و به خشم آورده است. در این بین، سلسله‌ای از گام‌های اشتباه شی در سیاست‌گذاری‌ها حتی هواداران او را هم ناراضی کرده است. شکست اصلاحات اقتصادی شی جین‌پینگ و واکنش ناآشایانه او به همه‌گیری کووید-۱۹ تصویر شی را در مقام قهرمان هرروزه آن‌ها مخدوش کرده است. در پشت پرده، نارضایتی در میان نخبگان حزب کمونیست چین رو به افزایش است.

من مدت‌های مدید در ردیف اول صندلی‌های یکی از شوراهای تصمیم‌گیری حزب کمونیست چین بودم. طی ۱۵ سال استاد دانشکده مرکزی حزب بودم، جایی که کمک می‌کردم به تربیت هزاران نفر از کادرهای رده‌بالای حزب کمونیست چین که نیروهای دیوان‌سالاری چین بودند. در دوران کارم در این دانشکده، به رهبران رده‌بالای حزب کمونیست چین مشاوره می‌دادم تا حزب را بسازند و به این کار تا بعد از بازنشستگی‌ام در سال ۲۰۱۲ ادامه دادم. در سال ۲۰۲۰، بعد از اینکه به شی انتقاد کردم، از حزب اخراج شدم، از مزایای بازنشستگی محروم شدم و به من هشدار دادند که امنیتم در خطر است. اکنون در تبعید در ایالات متحده آمریکا به سر می‌بردم اما با بسیاری از آشنایانم در چین در ارتباط باقی مانده‌ام.

شی جین‌پینگ در کنگره ملی بیستم حزب کمونیست چین انتظار دارد که دوره سوم پنج‌ساله زمامداری نیز به او داده شود. و با اینکه نارضایتی رو به گسترش در میان برخی از نخبگان حزب رو به افزایش است، او احتمالاً موفق شود که به نتیجه برسد. اما این موفقیت موانع بیشتری را در طول مسیر برای او در پی خواهد داشت. شی با داشتن دوره اضافی زمامداری که تاکنون سابقه نداشته، به احتمال زیاد فشارهای خود را در داخل کشور افزایش خواهد داد و جاه‌طلبی‌هایش در عرصه بین‌المللی را هم بیشتر خواهد کرد. هرچه حکومت شی حادث شود، نارضایتی و جدال‌های درونی که همین حالا هم شعله‌ور شده، شدیدتر خواهد شد. رقابت بین بخش‌های گوناگون داخل حزب با تنش بیشتری همراه خواهد شد و پیچیده‌تر و بیرحمانه‌تر از قبل خواهد شد.

از این لحاظ، چین یک چرخه خشونت‌بار را تجربه خواهد کرد که در آن شی واکنش‌هایی را که به تهدیدات علیه‌اش نشان می‌دهد شدیدتر است و همین شدت عمل باعث ایجاد موانع بیشتر برایش خواهد شد. او که در یک اتاق پژواک صداهای یکسان گیر افتاده و با استیصال در جست‌وجوی راه‌هایی از آن است، شاید به‌خاطر دهشتناکی مشاوره‌های اشتباه به او داده‌اند، اشتباهاتی مثل حمله به تایوان. شی شاید باعث شود چین چیزی را از دست بدهد که طی یک دوره چهارده‌ه‌ای آن را به دست آورده است: حسن شهرت در رهبری بانبات و قابل قبول. در واقع، او همین حالا هم باعث شده چنین چیزی از دست برود.

مافیای چینی

حزب کمونیست چین از بسیاری نظرها نسبت به سال ۱۹۴۹ که این حزب قدرت را به دست گرفت تغییرات اندکی کرده است. حالا نیز مثل آن زمان، حزب کنترل شدیدی بر چین دارد، ارتش و دیوان‌سالاری و قوه مقننه خود را تحت حکمفرمایی خود دارد. سلسله‌مراتب این حزب به کمیته پولیتبورو پاسخگو است که بدنه رده‌بالای تصمیم‌گیری در چین به شمار می‌رود. از سال ۲۰۱۲



برخلاف پروپاگانداى چین و ارزیابی برخی از تحلیل‌گران غربی که می‌گویند شی به‌انکای مهارت و لیاقت خودش رشد کرده، عکس این ماجرا صحت دارد. شی از روابط پدرش، شی ژانگ‌شون، خیلی زیاد بهره برد. پدر او یکی از رهبران حزب کمونیست چین بود و آن‌قدر مورد وثوق بود که در دوران مائو نقش وزیر پروپاگاندا را بازی می‌کرد.



می‌دانند، برای بالا رفتن از نردبان حزب لازم است که افراد یک رییس رده‌بالا پیدا کنند. در مورد شی، این اتفاق خیلی خوب افتاد چرا که بسیاری از رهبران حزب پدر او را خیلی خوب می‌شناختند. اولین مرشد او گنگ بی‌آو به شمار می‌آمد که او یک دیپلمات و درجه‌دار نظامی رده‌بالا بود و زمانی برای پدر شی کار می‌کرد. او در سال ۱۹۷۹ شی جوان را مثل رییس دفتر خود زیر پر و بال گرفت. با داشتن چنین فرد ذی‌نفوذی، شی توانست یک شبه به اندازه دهه‌ها رشد کند. مقامات رده‌بالا نفوذی داشتند که می‌توانند افرادی را که می‌خواهند بالا بکشند. قدر مسلم این است که مجادله بر سر ایدئولوژی خیلی به اندازه دعوی قدرت در حزب جدی و پیچیده نیست. در بین دسته‌بندی‌های زیادی که در حزب وجود دارد، دعوی قدرت جریان دارد و بر حسب اینکه چه کسی زورش بیشتر می‌رسد تا بتواند حرفش را به کرسی بنشانند، می‌توان دریافت که چه کسی رشد و ترقی می‌کند. چنین نظامی می‌تواند شبکه افراد وفادار خود را پیرامون شخصیت‌های قدرتمند درست کند. اگر مرشد کسی قدرت بگیرد و ارتقاء پیدا کند، می‌توان گفت که اطرافیان او نیز به همان اندازه رشد خواهند کرد.

کسانی که بیرون از حزب هستند شاید برایشان مفید باشد که به حزب کمونیست چین مثل ساختار یک مافیا نگاه کنند تا یک حزب سیاسی. رأس حزب می‌شود کسی که معادل دُن در مافیا است و کسانی که در کمیته حزبی هستند مثل زبردستان دُن عمل می‌کنند. این افراد به‌طور سنتی در قدرت شریک هستند و هر کدام یک بخش مشخص را زیر سلطه دارند، بخش‌های سیاست خارجی، اقتصاد، بدنه اداری، نظام ضد فساد و غیره. همچنین از آن‌ها انتظار می‌رود که در بخش خود مثل سردسته مافیا عمل کنند و در امور مربوط به حوزه‌ای که مسئولیت دارند به رأس مافیا مشاوره بدهند. کسانی که در بیرون کمیته حزب هستند، ۱۸ عضو دیگر پولیتبورو هستند که میراث دیگری جدا از کمیته حزب را برمی‌دارند. آن‌ها هم اجازه دارند که در موقعیتی که هستند، کسب و کارها و اموالی را به تصرف درآورند بدون اینکه تنبیهی متوجه‌شان باشد. این حزب نیز مثل مافیا با ابزارهایی طرف است که می‌توان بر تصمیماتش اثر گذاشت: رشوه، زورگویی و حتی خشونت. ■

بدنه اصلی تصمیم‌گیری این کمیته پولیتبورو و تعیین اعضای آن تحت اختیار شی جین‌پینگ است.

جزئیات اینکه چطور این کمیته کار می‌کند بسیار محرمانه است اما در افواه چنین گفته می‌شود که بسیاری از تصمیم‌گیری‌های اصلی در این ساختار گرفته می‌شود و اعضای کمیته درباره‌شان نظر می‌دهند. اسناد این تصمیم‌گیری‌ها در وزارتخانه‌ها و اندیشکده‌ها نوشته می‌شود و اعضای کمیته آن‌ها را می‌خوانند و نظر خود را در حاشیه آن می‌نویسند. وقتی که من استاد دانشگاه مرکزی حزب بودم، در بخشی از این نظرخواهی‌ها شرکت می‌کردم. نویسندگان این اسناد سیاسی و کسانی که بر آن‌ها شرح می‌نوشتند گاهی جوایزی می‌گرفتند که معادل یک ماه حقوق استاد دانشگاه بود.

یک ویژگی دیگر این نظام حزبی دست‌نخورده باقی مانده است: اهمیت روابط شخصی. وقتی بحث رشد یک نفر در سلسله‌مراتب حزبی پیش می‌آید، روابط فردی از جمله حسن شهرت خانوادگی او و پیشینه کمونیستی او به همان اندازه فرمان‌پذیری و ایدئولوژی اهمیت پیدا می‌کند.

این به‌طور قطع همان چیزی است که شی جین‌پینگ روی آن تأکید فراوان دارد. برخلاف پروپاگانداى چین و ارزیابی برخی از تحلیل‌گران غربی که می‌گویند او به‌انکای مهارت و لیاقت خودش رشد کرده، عکس این ماجرا صحت دارد. شی از روابط پدرش، شی ژانگ‌شون، خیلی زیاد بهره برد. پدر او یکی از رهبران حزب کمونیست چین بود و آن‌قدر مورد وثوق بود که در دوران مائو نقش وزیر پروپاگاندا را بازی می‌کرد. وقتی که شی جین‌پینگ یک از مدیران استان شمالی هه‌بئی در اوایل دهه ۱۹۸۰ شد، مادرش یادداشتی به رییس حزب در استان نوشتن و از او خواست که هوای شی را داشته باشد و به پیشرفت او کمک کند. اما آن مقامی که یادداشت به او نوشته شده بود، گائو پانگ، محتوای این یادداشت را در جلسه‌ای در کمیته حزب در استان فاش کرد. این رابطه در برای خانواده اسباب خجالت شد چرا که علیه کارزار تبلیغاتی جدید حزب کمونیست چین بود. البته شی این اتفاق را هیچ وقت فراموش نکرد: در سال ۲۰۰۹ وقتی که گائو درگذشت، مؤکداً در مراسم ترحیم او شرکت نکرد که این کارش خلاف رویه‌ای بود که در مورد دو رییس قبلی دانشکده اصلی حزب انجام داده بود.

چنین رویه‌ای می‌توانست مانع صعود شی را از سلسله‌مراتبی حزبی شود ولی روابط شی او را نجات داد: پدر رییس حزب دوستی نزدیکی با پدر شی داشت و این دو خانواده در آن استان بسیار به هم نزدیک بودند. البته شی می‌توانست در بالا رفتن از نردبان قدرت همچنان ناموفق باشد: در سال ۱۹۸۸، بعد از اینکه در انتخابات شورای شهر ضعیف ظاهر شد، با اینکه در سمتش در مقام معاون شهردار تنزل کرد، یکی از مدیران حزب شد. با این حال، شی در آن موقع تلاش می‌کرد که عملکرد متوسط خود را خیلی خوب جلوه دهد. در داخل حزب کمونیست چین نیز با اینکه او از جایگاه مدیر حزبی به جایگاه مدیریت استانی رفت ولی طی سال‌ها نتوانست ترقی زیادی بکند. اما دوباره روابط خانوادگی به کمکش آمد. در سال ۱۹۹۲، بعد از اینکه مادر شی قسم وفاداری به رهبر جدید حزب در فوجیان خورد، شی به مرکز استان فرستاده شد. از این نقطه است که رشد و ارتقای سریع او شروع شد.

همان‌طور که تمام کادرهای رده‌پایین حزب کمونیست چین

در ظاهر شی جین‌پینگ هنوز اعتماد به نفس از خود نشان می‌دهد. او در یک سخنرانی در ژانویه سال ۲۰۲۱ اعلام کرد که چین «شکست‌ناپذیر» شده است. اما در پشت صحنه، قدرت به شکلی که قبلاً هرگز مشاهده نشده زیر سؤال رفته است

منبع: نیویورک تایمز
چرا باید خواند:
اقتصاد هند موفق شده
اقتصاد انگلیس را پشت
سر بگذارد و به پنجمین
اقتصاد بزرگ دنیا بدل
شود. اما چه چالش هایی
پیش روی این اقتصاد
قرار دارد؟ این گزارش
پاسخی است به این
سوال.



[آینده هند]

اقتصادهای بزرگ دنیا در رکودند، هند نه

اقتصاد هند چطور حاکم استعمارگر سابق را پشت سر گذاشت؟

از صعود به جایگاه پنجمین اقتصاد بزرگ دنیا را تجربه می‌کنیم» البته یادمان نرفته که اقتصاد هند باید زندگی ۱.۴ میلیارد نفر را تامین کند، در حالی که جمعیت انگلیس ۶۷ میلیون نفر است. این در حالی است که هند احتمالاً به زودی چین را از لحاظ جمعیتی پشت سر خواهد گذاشت و به پرجمعیت‌ترین کشور دنیا نیز بدل خواهد شد.

بر اساس پیش‌بینی‌ها، اقتصاد هند در سال آینده میلادی رشدی برابر با ۶ درصد را تجربه خواهد کرد. این پیش‌بینی هم بر اساس احیای اقتصاد هند بعد از دو سال و نیم مشکلات ناشی از کرونا انجام گرفته است.

یکی از مشکلات فعلی اقتصاد هند که روی آینده آن هم تاثیر زیادی دارد، رشد آهسته در بخش تولید در این کشور است که علتش هم افزایش قیمت‌ها در حوزه‌های مختلف بوده است. هند در قیاس با اقتصادهای بزرگ دیگر دنیا وابستگی کم‌تری به صادرات دارد. با این حال، صادرات هند باعث تقویت اقتصاد این کشور بوده و به خصوص در زمان کاهش ارزش واحد پول این کشور (روپیه) به دادش رسیده است. اما نکته اینجاست که رشد واردات زیاد بوده و تقریباً دو برابر صادرات شده است. برخی صنایع از جمله بخش حمل و نقل و گردشگری هنوز نتوانسته‌اند به شرایطی مثل دوران پیش از وقوع بحران کرونا برگردند. دولت هند پیش‌بینی کرده که امسال رشد اقتصاد این کشور همان ۷.۴ درصد باشد اما نیرمالا سیتارامان وزیر دارایی هند می‌گوید این کشور باید حتماً دنبال راه‌هایی برای حمایت از صادرات باشد چون اقتصاد جهانی در حال حاضر دارد کندی را تجربه می‌کند و اقتصاد هند هم قرار نیست به تنهایی بار مشکلات را به دوش بکشد.

ظاهراً اقتصاد هند برای بهبود آینده‌اش نیاز دارد که فرصت‌های شغلی بیشتری برای نیروی کار جوان و پرجمعیتش پیدا کند. بخش زیادی از جمعیت هند توانایی تحمل شوک‌های اقتصادی جدید را ندارند و بنابراین دولت باید به فکر آنها باشد. نکته اینجاست که تقاضا برای کالاهای لوکس (که مورد استفاده طبقه متوسط رو به بالا و نیز ثروتمندان هستند) همچنان در هند زیاد است اما کالاهای اصلی مصرفی طبقات دیگر جامعه به دلیل کندی شدن اقتصاد هند در سال‌های اخیر به اندازه قبل در دسترس مردم نیستند. این همان چیزی است که دولت هند به درستی روی حل و فصلش متمرکز شده است. ■

در حالی که رشد اقتصاد جهان به شکل قابل توجهی کاهش پیدا کرده و بسیاری از اقتصادهای بزرگ دنیا با خطر رکود مواجه‌اند، یک کشور توانسته خود را به عنوان استثنا در میان این قاعده‌ها نشان دهد و آن هم هند است.

برابر پیش‌بینی‌های که در مورد رشد اقتصاد جهانی صورت گرفته است. آنچه که کندی رشد اقتصاد جهانی را تشدید کرد- یعنی جنگ اوکراین و افزایش قیمت انرژی- تاثیر مشابهی روی اقتصاد هند نگذاشت.

اقتصاد هند که در دوران پاندمی کرونا شوک بزرگی را تجربه کرده بود و دچار انقباض شده بود، بخش زیادی از نیروی کار روستایی و مهاجر به شهرها را در جریان شوک قرنطینه‌های کرونایی از دست داد و بنابراین شاید بتوان گفت گذار از آن دوران به صورت طبیعی نشانی از رشد در اقتصاد این کشور به نمایش گذاشته است. این شرایط، خودش ماهیت اقتصاد هند را بیشتر از گذشته روشن می‌کند: این اقتصاد از بحران بزرگ جهانی نجات پیدا کرد چون بسیار بیشتر از اقتصادهای دیگر دنیا توسط تقاضای داخلی به پیش برده می‌شود و نقش صادرات در آن کم‌تر است.

اما دولت هند هم در این میانه نقش مهمی ایفا کرد و سیاست‌هایی مثل افزایش سرمایه‌گذاری عمومی، عفو بدهی‌ها و ارائه ضمانت‌های اعتباری به شرکت‌های کوچک و متوسط را که از پاندمی کرونا ضربه سنگینی خورده بودند مورد توجه قرار داد. این مداخلات باعث شد نرخ تورم که به صورت تاریخی در هند بالا بوده است افزایش غیر عادی پیدا نکند. در همین حال، هند با بی‌اعتنایی به فشارهای آمریکا و اروپا، به خرید نفت تخفیف‌خورده از روسیه ادامه داد و این باعث شد روی بازار انرژی جهانی هم تاثیر گذار باشد.

اما یکی از جالب‌ترین تحولات در مورد اقتصاد هند که در داخل این کشور هم مورد توجه قرار گرفت، پیش‌گرفتن هند از انگلیس در عرصه اقتصادی بود. انگلیس که قبلاً منابع و ثروت هند و کشورهای زیاد دیگری را غارت کرده بود حالا خودش با تورم افسارگسیخته مواجه است. هند حالا با جلو زدن از انگلیس به پنجمین اقتصاد بزرگ دنیا تبدیل شده است.

نارندرا مودی نخست‌وزیر هند به صورت مشخص به این موضوع افتخار کرده و گفته «آنهايي که ۲۵۰ سال بر ما حکومت کردند حالا از ما عقب ماندند. ما داریم در اقتصاد جهانی پیشرفتی فراتر

تداوم قرنطینه‌های کرونایی در برخی شهرهای چین باعث شده که مصرف در این کشور همچنان پایین بماند و بخش‌هایی مانند مسکن و نیز اشتغال نیز از آن ضربه بخورند.

[آینده چین]

استراتژی‌های جدید برای مشکلات مزمن

کسب و کارها در چین چطور با گرانی کنار می‌آیند؟

۴.۲ درصد کاهش داشته (به ۴.۸ میلیارد دلار رسیده) و سود خالصش هم کاهش ۵۵ درصدی نشان داده است (و به ۱۸۳ میلیون دلار رسیده است). وضعیت یک هلدینگ غذایی مهم دیگر در چین یعنی کیتینگ شیاوشیابو هم این طور بوده که در دوران کرونا به شدت دچار کمبود مشتری شد چون قرنطینه‌های کرونایی جلوی فعالیتش را گرفته بود. بعد هم افزایش قیمت تخم مرغ، گوشت و سبزیجات گریبان این کیتینگ زنجیره‌ای را گرفت. شیاوشیابو حالا برای آن که بخشی از مشکلات خود را حل کند، منوهای جدیدی طراحی کرده که انواع غذاها را در کنار هم به صورت پکیج ارائه می‌دهد. این پکیج از برنج و نودل و چای گرفته تا چاشنی‌های مختلف را شامل می‌شود و قیمت مناسب‌تری دارد. این تغییر الگوی عملی حالا در بسیاری از شرکت‌های چینی قابل مشاهده است.

شرکت‌های خیلی بزرگ و محبوب مثل فوشان تولیدکننده سس سویا هم از دردهای این دوران در امان نبوده‌اند. شرکت فوشان هایتان سال گذشته مجبور شد قیمت محصولاتش را سه درصد بالا ببرد. این افزایش باعث شد درآمد شرکت در نیمه اول این سال بالا برود اما از آنجا که گرانی مواد اولیه هنوز ادامه دارد، فوشان شاهد کاهش سوددهی خود بوده است.

این روزها قیمت سویا در بازارهای جهانی همچنان رو به افزایش است اما شرکت فوشان هایتان اعلام کرده فعلا قیمت محصول سس سویا خود را دوباره بالا نخواهد برد و از روش‌های جدیدی برای استفاده حداکثری از مواد اولیه سود خواهد برد.

اقتصاد چین در سه ماهه دوم سال جاری در قیاس با مدت مشابه سال قبل تنها ۰.۴ درصد رشد داشته است. تداوم قرنطینه‌های کرونایی در برخی شهرهای چین هم باعث شده که مصرف در این کشور همچنان پایین بماند و بخش‌هایی مانند مسکن و نیز اشتغال نیز از آن ضربه بخورند. برخی از شرکت‌های چینی که بیشترین دردرس را در این دوران تحمل کرده‌اند و حالا هم مجبور به تغییر استراتژی خود شده‌اند آنهایی هستند که محصولی را برای یک تولیدکننده عمده دیگر تولید می‌کرده‌اند. مثلا شرکت‌هایی که آبمیوه طبیعی را برای برندهای چندملیتی مثل کوکا کولا و پپسی و نستله تولید می‌کردند مجبور به تحمل ضرر زیادی شدند و اکثرشان استراتژی‌های خود را تغییر داده‌اند و روی یک یا دو محصول متمرکز شده‌اند.

به نظر می‌آید که با کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی برخی از کسب و کارهای چینی قادر باشند اندکی از فشاری که در سال اخیر متحمل شده‌اند کم کنند. اما اگر الگوهای مصرف در چین همچنان در وضعیت ماه‌های اخیر باقی بماند، پیش‌بینی‌های آینده هم چندان درخشان نخواهد بود. ■

شرکت‌های فعال در چین این روزها مشغول اعمال تغییراتی در محصولات خود و نیز تطبیق استراتژی‌های خود هستند تا راهی برای مقابله با افزایش هزینه‌ها پیدا کنند. واقعیت این است که افزایش هزینه‌های تولید روی وضعیت مصرف‌کنندگان تأثیر زیادی می‌گذارد و چاره‌ای جز برقراری تعادل جدید برای برون‌رفت از این بحران برای شرکت‌ها وجود ندارد. اگر وضعیت تورم امسال در چین را با وضعیت مشابه در آمریکا و انگلیس و برخی اقتصادهای دیگر مقایسه کنیم می‌بینیم وضع چین بهتر است. در چین تقاضا رو به کاهش بوده و به همین ترتیب، بسیاری از شرکت‌ها تمایل به افزایش قیمت کالاها و خدمات خود نشان نداده‌اند.

اما واقعیت این است که شرکت‌های چینی هم مثل هم‌تایان خارجی خود با فشار افزایش هزینه‌ها در تولید محصولات خود مواجه بوده‌اند. طبیعا این فشار باید به طریقی کنترل می‌شده و راه حلی که شرکت‌های چینی در این زمینه داشته‌اند این بوده که بسته‌بندی محصولات خود را کوچک کنند یا آنها را کم‌تر از قبل پر کنند. بعضی دیگر هم از روش‌های خلاقانه برای پوشاندن افزایش هزینه تولید خود استفاده کرده‌اند.

حتی شرکت‌های زنجیره‌ای هم از این قاعده مستثنا نبوده‌اند. مثلا شعبه‌های مرغ سوخاری کنتاکی کی‌اف‌سی در برخی شهرهای چین به گذاشتن بال مرغ، پا و حتی گردن در سبد مرغ سوخاری خود روی آورده‌اند. خوردن این بخش‌های مرغ در فرهنگ چینی عجیب نیست اما معمولا آنها را به این شکل در شعبه فست‌فودها پیدا نمی‌کنید. با این حال، چنین کاری باعث شده که قیمت‌ها کمی کنترل شود و ظاهرا مصرف‌کننده هم ناراضی نیست. هلدینگ یوم درواغ اپراتور تمام شعبه‌های رستوران‌های زنجیره‌ای کی‌اف‌سی و پیتزا هات در چین است و سیاست‌های خودش را برای مقابله با بحران اقتصادی دنبال می‌کند.

با وجود تمام مشکلاتی که در سال اخیر برای کسب و کارها وجود داشته، کی‌اف‌سی فقط در نیمه اول سال ۲۰۲۲ توانسته ۳۴۲ شعبه جدید در چین بزند و نیمی از این شعبه‌ها هم در شهرهایی که از لحاظ اقتصادی چندان پیشرفته نبوده‌اند افتتاح شده است. بر اساس آماری که از فعالیت هلدینگ یوم موجود است، درآمد آن در نیمه اول سال جاری

منبع: وال استریت جورنال

چرا باید خواند:

شرکت‌های چینی با

دردهای مختلفی

در راه تولید مواجه‌اند

که هزینه‌ها را برایشان

گران کرده. آیا کاهش

قیمت نفت می‌تواند

مشکلات آنها را کاهش

دهد یا مسئله چیز

دیگری است؟ این

گزارش پاسخی است

به این سوال.



منبع: فایننشال تایمز

چرا باید خواند:

ژاپن در زمینه

خودکفایی غذایی به

شکل غریبی ضعف

دارد و با پروژ بحران

کرونا و جنگ اوکراین،

این ضعف به مرحله

خطرناکی رسیده

است. این گزارش به

باعد مختلف قضیه و

تأثیر آن در آینده ژاپن

می پردازد.



[آینده ژاپن]

و سرانجام، تورم سوپرمارکتی

ژاپن بار کود دستمزدها و تورم مواد غذایی چه می کند؟

به شکل سازمان یافته صورت بگیرد اهمیت زیادی دارد. هیچ یک از فعالان در صنعت سوپرمارکت ژاپن تمایل نداشته که به تنهایی بار افزایش قیمت ها را به دوش بکشد و آغازگر آن باشد؛ به خصوص به این دلیل که تقریباً ۲۰ سال است دستمزدها در ژاپن بالا نرفته و ثابت باقی مانده است. حالا اما کسب و کارها چاره ای ندارند جز آن که باز افزایش هزینه ها را به سوی مصرف کنندگان هم بکشاند تا خودشان بتوانند به حیات ادامه دهند.

مقامات ژاپنی می گویند در سال های اخیر شوک های دیگری هم در این بازار رخ داده، اما این شوک واقعا بزرگ و متفاوت است. مشکلاتی مثل بلایای مربوط به آب و هوا و تغییرات اقلیمی، اختلال های لجستیکی ناشی از بحران کرونا و مسائل مشابه همگی نشان دهنده آسیب پذیری سیستم هایی بودند که ژاپن بر آنها تکیه کرده بود. اما این روزها جنگ اوکراین باعث شده که جریان جهانی تامین مواد غذایی، انرژی و کودهای شیمیایی واقعا مختل شود و ریسک های بزرگی را متوجه اقتصاد ژاپن کند. این همان ژاپنی است که طی دهه های اخیر اجازه داده این ریسک ها به صورت ساختاری در سیستم تامین غذایی اش رخنه کنند.

اگر تنش ها بین تایپه و پکن در تنگه تایوان در آینده رو به افزایش بگذارد و مناقشه نظامی بین چین و تایوان رخ دهد، حتما اختلال های زیادی در مسیر کشتیرانی مهم اطراف تایوان رخ خواهد داد که به صورت حتم باعث فلج شدن واردات مواد غذایی ژاپن خواهد شد. کارشناسان غذایی در ژاپن هشدار داده اند که بدون اصلاحات ساختاری کشاورزی، رژیم غذایی مدرن و پیچیده ژاپنی ها تغییر خواهد کرد و چاره ای جز بازگشت به خوردن سیب زمینی و برنج که در دهه ۱۹۴۰ در ژاپن باب بود وجود نخواهد داشت.

دولت ژاپن این تهدید بزرگ را که مثل سایه بر سر امنیت غذایی این کشور سنگینی

از اول اکتبر در تمام سوپرمارکت های ژاپن قیمت اقلام مختلف بالا می رود. با این ترتیب، خریدارانی که از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی تورم خاصی را در این اقلام تجربه نکرده اند با شوکی بی سابقه مواجه خواهند شد که در دو نسل اخیر در ژاپن دیده نشده است.

افزایش قیمت شش هزار کالای خوراکی در ژاپن در حالی رخ می دهد که هشدارها درباره تورم شدید و قریب الوقوع در ژاپن مدت ها نادیده گرفته شد. حالا مردم ژاپن درک می کنند که وابستگی کشورشان به آسیب پذیرترین زنجیره تامین مواد غذایی در جهان توسعه یافته چه تبعاتی به همراه دارد.

سیستم تامین مواد غذایی در ژاپن از کیفیت بالایی برخوردار است اما خودکفایی در آن پایین است و همواره جبهه های برای نمایش جهانی شدن بوده است. اما حالا چاره ای ندارد جز آن که در مسیر برعکس آن حرکت کند.

مقامات دولتی در ژاپن نیز اذعان دارند که طیف رو به زوال امنیت غذایی در این کشور، نمادی است از زوال این ابرقدرت اقتصادی. همچنین واضح است که هنجارهای نظام اقتصادی جهانی شده ای که پیشتر به ژاپن اجازه رشد داده بود حالا در حال نابودی است.

در یک سال گذشته، صنعت سوپرمارکت در ژاپن به سپری در برابر افزایش ۴۸ درصدی قیمت مواد غذایی وارداتی بدل شده بود. بخش زیادی از این افزایش قیمت ناشی از گرانی انرژی بود و از ماه مارس به بعد نیز ارزش یسن (واحد پول ژاپن) به پایین ترین سطح خود در برابر دلار در ۲۴ سال اخیر رسید.

فضای صنعت سوپرمارکت ها در ژاپن اصولا بسیار رقابتی و پراز شکاف است؛ آن هم در اقتصادی که پدیده تورم انقباضی را برای بقیه جهان تعریف کرد و این مفهوم را به آنها شناساند. در چنین شرایطی، افزایش قیمت مواد غذایی در ژاپن که قرار است

برخی از وابستگی‌های ژاپن مثل گندم (۸۳ درصد وارداتی)، دانه سویا (۷۸ درصد وارداتی) و روغن پخت و پز (۹۷ درصد وارداتی) نشان‌دهنده وضعیت دشواری است که پیش روی اقتصاد این کشور قرار دارد.

جهان است. به تبع این موضوع بود که چین و روسیه که صادرکنندگان بزرگ کود به شمار می‌روند هم محدودیت‌هایی در صادرات کود ایجاد کردند تا برای مصرف داخلی خودشان مشکلی پیش نیاید.

تا اینجا ژاپن این موانع ژئوپلیتیک را تا حدی مدیریت کرده و به جایش قراردادهایی با مراکش و کانادا برای واردات فسفات، پتاسیم و سایر اجزای تشکیل‌دهنده کودها به امضا رسانده است. واقعیت این است که ژاپن به عنوان کشوری که منابع زیادی ندارد در طی سال‌های پیاپی شبکه پیچیده‌ای از مراکز تجاری و شرکای اقتصادی و برنامه‌های مختلف را به کار گرفته است تا بتواند مواد غذایی وارداتی مورد نظر خود را حتی در صورت وقوع مناقشات نظامی یا بلایای طبیعی نیز به دست بیاورد.

اما با این حال، مقامات ژاپنی می‌دانند که در صورت تداوم افزایش قیمت‌ها، قابلیت تامین منابع این کشور پایین خواهد آمد و دیگر امکان رقابت با چین و سایر رقبای اقتصادی ژاپن در این زمینه وجود نخواهد داشت. به همین دلیل بوده که گروهی از نمایندگان پارلمان ژاپن از حزب حاکم لیبرال دموکرات در ماه می پیشنهادهایی را برای افزایش امنیت غذایی ژاپن ارائه دادند و یک ماه بعد نیز فوميو کیشیدا نخست‌وزیر ژاپن پیش‌نویسی در زمینه برنامه‌های احیای صنعت کشاورزی در ژاپن و به کارگیری تکنولوژی‌های جدید برای جذاب کردن این بخش برای نسل جوان ارائه داد.

بر این اساس، دولت ژاپن هدف خود را بر این قرار داده که صادرات محصولات کشاورزی، جنگلداری و شیلات را تا سال ۲۰۳۰ میلادی افزایش دهد. با این حال مقامات کشاورزی ژاپن می‌گویند برنامه‌های دولت در زمینه خودکفایی اقتصادی بیش از اندازه بر بخش‌های دیگر از جمله تولید نیمه‌رساناها و توسعه تکنولوژی باتری‌ها استوار است. در واقع دولت ژاپن هنوز هم امنیت غذایی را در اولویت قرار نداده است.

به گفته سوگیناکا، «کشاورزی در ژاپن هنوز اهمیت زیادی دارد و از خارج هم نگاه مثبتی به آن وجود دارد. اما حالا این ریسک وجود دارد که بخش کشاورزی ژاپن قابلیت‌های توسعه‌ای خود را از دست بدهد و اگر ژاپن نتواند کود لازم برای این بخش را از چین تامین کند، عملاً همین اتفراق خواهد افتاد. اما مثلاً در حوزه تکنولوژی نیمه‌رساناها چنین وضعیتی حکمفرما نیست. بنابراین بهتر است ژاپن در همان حوزه‌هایی که امتیاز و برتری دارد، همان‌ها را نیز حفظ کند».

با این حال، از آنجا که نسل جوان در حوزه کشاورزی ژاپن فعالیت خاصی ندارد، افق آینده در این بخش چندان روشن به نظر نمی‌رسد و نمی‌توان امیدوار بود که تولید داخلی گندم و سایر محصولات مهم کشاورزی به این زودیها در ژاپن بالا برود و وابستگی این کشور به واردات مواد غذایی را کاهش بدهد. کارشناسان می‌گویند در حوزه‌های مثل انرژی، راه حل‌ها برای برون‌رفت از بحران خیلی واضح‌تر هستند؛ مثلاً می‌توان به انرژی هسته‌ای یا انرژی‌های تجدیدپذیر امید بست. اما وقتی بحث کشاورزی مطرح می‌شود همه چیز سخت‌تر خواهد بود. لزوم اصلاح زنجیره‌های تامین غذایی ژاپن حالا خیلی بالاست و تا مدت‌ها نیز به همین ترتیب بالا خواهد ماند. ■

می‌کند به رسمیت شناخته است. پرسش این است که آیا زمان، انگیزه، منابع انسانی و قدرت ابداعی لازم در ژاپن برای پرهیز کردن از چنین وضعیتی وجود خواهد داشت یا نه.

آنتوشی سوگیناکا مدیر هماهنگی سیاست‌ها در وزارت کشاورزی، جنگلداری و شیلات ژاپن در این خصوص می‌گوید: «آنچه که با گذشته فرق دارد این است که موقعیت اقتصادی ژاپن افول کرده است. ما نیاز داریم که به استراتژی جدیدی در زمینه تامین غذا برای همه روی بیاوریم چون در شرایط کنونی می‌دانیم آن فرض قدیمی که ژاپن هروقت چیزی خواست می‌تواند آن را بخرد دیگر صادق نیست.» از نظر سوگیناکا، بزرگ‌ترین مشکلی که پیش روی کشاورزی ژاپن وجود دارد عدم تمایل برای روبرو شدن با چالش‌های جدید است: «ژاپن با جمعیتی سالمند مواجه است و بنابراین ایجاد حس انجام کارهای جدید و متفاوت در این جامعه کار دشواری است و به همین دلیل چاره‌ای جز کشاندن نسل جوان به این عرصه وجود ندارد».

درست است که افزایش قیمت مواد غذایی در ماه اکتبر باعث نابودی خانوارهای ژاپنی نخواهد شد؛ اما این موضوع دوباره به همه یادآوری خواهد شد که نرخ خودکفایی غذایی ژاپن تنها ۲۸ درصد است و وابستگی آن به واردات برای تامین بقیه نیازهایش در حوزه غذا، این کشور را در برابر واردات آسیب‌پذیر کرده است.

نرخ خودکفایی در ژاپن در قیاس با سایر کشورهای بزرگ پایین است و از ۷۳ درصد در سال ۱۹۶۵ میلادی کاهش زیادی را تجربه کرده است. در این دوران، تقاضا برای گوشت و سایر مواد غذایی که ژاپن قدرت تولید انبوه‌شان را ندارد افزایش یافته است. برخی از وابستگی‌های ژاپن مثل گندم (۸۳ درصد وارداتی)، دانه سویا (۷۸ درصد وارداتی) و روغن پخت و پز (۹۷ درصد وارداتی) نشان‌دهنده این وضعیت دشوار است. فضای رستورانی ژاپن شهرت زیادی دارد؛ از مغازه‌های کوچک نودل‌فروشی که ستاره میشلین دارند بگیرد تا بزرگ‌ترین رستوران‌ها، همواره شیوه پخت و پز در ژاپن شهرت جهانی داشته و سنت‌گراها و افراد خاص‌پسند را جذب خود کرده است و در رقابت‌های بین‌المللی نیز امتیازات زیادی را نصیب ژاپن کرده است. اما همان مواد اولیه‌ای که در این عرصه به کار می‌رود اکثرش باید از جهان خارج تامین شود.

جنگ روسیه و اوکراین باعث شده که روند تامین مواد غذایی از این دو کشور به شدت مختل شود. واقعیت این است که روسیه و اوکراین هر دو صادرکنندگان مهم غلات در جهان هستند و یک سوم از کل گندم معامله‌شده در جهان را آنها تامین می‌کنند. در چنین شرایطی کمبود کود هم به وجود آمده و قیمت جهانی آن نیز بالا رفته و این در حالی است که ژاپن ۷۵ درصد از کود مورد نیاز خود را وارد می‌کند و این مسئله روی برداشت محصول داخلی و جهانی و به تبع آن، قیمت مواد غذایی تاثیر خواهد گذاشت.

حتی پیش از جنگ اوکراین هم قیمت کود بالا رفته بود زیرا اتحادیه اروپا تحریم‌هایی را علیه بلاروس اعمال کرده بود. بلاروس بزرگ‌ترین تولیدکننده پتاس در



[آینده جنگ]

تاثیر نادر عناصر نادر

تنش های سیاسی چطور دست غرب را از عناصر نادر خاکی کوتاه می کند؟



بحران تنگه تایوان در اوایل ماه اوت امسال یک بار دیگر این سوال را بر جسته کرد که آیا غرب و چین بر سر مسئله تایوان با یکدیگر درگیر خواهند شد یا نه. به رغم تهییج های ماه های اخیر، به نظر می رسد که فعلا نه پکن و نه واشینگتن قصد ندارند بر سر تایوان وارد مناقشه نظامی شوند. یا این حال، اگر تحریم های شدیدی را که آمریکا بعد از جنگ اوکراین بر روسیه اعمال کرد را در نظر بگیریم می توانیم حدس بزنیم که واشینگتن به دنبال اعمال تحریم های مشابه اقتصادی بر چین در مورد مسئله تایوان هم هست.

اما این را هم نباید فراموش کرد که تمرکز واشینگتن روی این است که چطور می تواند ضمن اعمال تحریم های اقتصادی علیه چین، از وابستگی زنجیره تامینش به چین جلوگیری کند. آمریکا از یک سو جنگ تجاری با چین را از زمان ریاست جمهوری دونالد ترامپ کلید زده و از سوی دیگر به دنبال آن بوده که تکنولوژی های مهم و اساسی مثل فابو جی (۵G) چین را محدود کند. دولت جو بایدن ظاهرا در تلاش است که همین روند را در شرایط فعلی نیز ادامه بدهد و وضعیت مشابهی را در بخش های دیگر برقرار کند؛ یعنی فعالیت شرکت های چینی در حوزه های مختلف را محدود کند. یکی از این حوزه ها همان عناصر نادر خاکی است.

عناصر نادر خاکی مثل نئودیمیوم، یتروم و ایتربیوم عناصر حیاتی و مهمی در ساخت تلفن های هوشمند، توربین های بادی و وسایل برقی هستند. در حال حاضر، چین کنترل ۸۰ درصد از تولیدات عناصر کمیاب خاکی دنیا را در اختیار دارد.

منبع: دیپلمات
چرا باید خواند:
آینده صنایع دفاع
آمریکا و ناتو در دستان
چین است. بخوانید تا
ببینید این وابستگی از
کجا آب می خورد.

آمریکا حتی آزمایش هایی را در زمینه استخراج از معادنی در نزدیکی معدن مونتن پس نیز انجام داده است. این معدن تنها معدن استخراج عناصر نادر خاکی (البته به صورت محدود) در آمریکا است. همچنین قرار است تا سال ۲۰۲۵ تجهیزاتی برای پردازش این عناصر در تگزاس ساخته شود.

در این میان، تداوم غلبه چین در بخش عناصر نادر خاکی به صورت جدی روی توانایی غرب در یافتن راه حل های مستقل برای صنعت دفاعی خودش تاثیر گذاشته است و اعمال تحریم بر چین نیز این وضع را تشدید خواهد کرد.

پیشتر در سال ۲۰۱۰ و در میان تنش های شدید دیپلماتیک میان ژاپن و چین، پکن تصمیم گرفت صادرات عناصر نادر خاکی را به ژاپن متوقف کند و بنابراین تاثیر گذاری تنش های سیاسی روی این بخش صنعتی بی سابقه نیست.

با این حال، چین در این دوران موفق شده کنترل خود بر این بخش را با افزایش سرمایه گذاری در پروژه های استخراج عناصر حیاتی از معادنی در آفریقا افزایش دهد. اما ظاهرا تنش ها در مورد مسئله تایوان دارد این وضع را تغییر می دهد. شکی نیست که مقامات پنتاگون از وابستگی آمریکا به چین در زمینه عناصر نادر خاکی که استفاده نظامی هم دارند به شدت ناراحتند و می خواهند آن را تغییر دهند. آنها می گویند اگر چین تصمیم به محدود کردن صادرات عناصر نادر خاکی بگیرد، ساخت جت های جنگی، زیردریایی نظامی و موشک های کروز توسط کشورهای غربی دچار مشکل خواهد شد. طبق پیش بینی های پنتاگون، اگر آمریکا چین را تحریم کند و چین در مقابل، تصمیم به محدود کردن صادرات عناصر نادر خاکی به آمریکا بگیرد، ذخیره این مواد در صنایع دفاع آمریکا ظرف ۹۰ روز احساس خواهد شد. نشانه هایی در این خصوص در ماه های اخیر نیز دیده شد؛ یعنی زمانی که آمریکا توافقنامه های جدید برای فروش تسلیحات به تایوان را به امضا رساند و در مقابل، چین دسترسی دو شرکت دفاعی آمریکا به عناصر نادر خاکی صادراتی چین را محدود کرد. در همین حال، ناتو نیز در همین زمینه به چین وابسته است و این هم نگرانی دیگری برای آینده نظامی کشورهای غربی است. ■

حدود نیم قرن پیش، معدن مونتن پس آمریکا بزرگ ترین تولیدکننده عناصر نادر خاکی بود. اما نگرانی ها درباره هزینه های زیست محیطی مربوط به تخلیه زباله های رادیواکتیو که از تولی عناصر نادر خاکی به جا می ماند، باعث شد تولید این عناصر در آمریکا کاهش یابد و در واقع چین جای آمریکا را در این خصوص بگیرد. در آن زمان، قوانین زیست محیطی مربوط به این استخراج ها در چین آن قدرها سختگیرانه نبود. به علاوه، پکن از دهه ۱۹۵۰ میلادی روی توسعه صنعت عناصر نادر خاکی متمرکز شد و معدن اوپو و مرکز پردازش بانئو که در همکاری چین و اتحاد جماهیر شوروی در این صنعت نقش داشتند به تدریج اهمیت زیادی پیدا کردند.

سهام استخراج عناصر نادر خاکی توسط چین امسال برای پنجمین سال متوالی افزایش شدید نشان داد و البته از این بابت نباید تعجب هم کرد. جهان تشنه استفاده از عناصر نادر خاکی است؛ به خصوص با توجه به اینکه تمرکز جهانی روی خودروهای برقی و سایر صنایع مرتبط با عناصر نادر خاکی در حال افزایش است. اما وابستگی غرب به چین در این زمینه حالا در مرکز بحث و جدل ها درباره لزوم جدایی آمریکا از چین در زمینه زنجیره تامین قرار گرفته است.

تازه‌کارترها اگر فقط در محیط مجازی با همکاران‌شان برخورد کنند به اندازه تجربه فیزیکی با آنها ارتباط تیمی برقرار نخواهند کرد و این یک مسئله روان‌شناختی است که می‌تواند روی همکاری و نوآوری درون‌گروهی تأثیر بگذارد.

است که داشتن فضای باز خارجی، فضای استراحت و جای خوری و غذاخوری و فضاهای مشابه خیلی به این مسئله کمک می‌کند.

بعضی برنامه‌ها ترغیب‌کننده حضور فیزیکی کارکنان اند

شکی نیست که برای تهییج و ترغیب هر کسی که برایتان کار می‌کند راه‌های زیادی وجود دارد. مثلاً اگر ترجیح می‌دهید بعضی روزهای هفته شاهد حضور فیزیکی کارکنان شرکت‌تان باشید برایشان برنامه‌هایی بگذارید که به اصطلاح نتوانند ردش کنند. مثلاً آدم‌های مهم در حوزه کاری آنها را برای گذاشتن دوره‌های آموزشی یا سخنرانی دعوت کنید. گاهی آنها را به کارهای شرکت هم مربوط کنید و حس اهمیت شغل کارکنان‌تان را از این طریق به آنها یادآوری کنید.

یک نسخه برای همه جواب نمی‌دهد

کارکنان شما هم مثل سایر آدم‌های روی کره زمین سلیق مختلفی دارند. اینکه یک فرمان کلی صادر کنید و مثلاً بگویید: «همه کارکنان باید در همه روزهای هفته حضور فیزیکی در محل کار داشته باشند» یا «همه کارکنان باید دور کار باشند» به درد هیچ کس نمی‌خورد. آنها به انعطاف‌پذیری و داشتن گزینه‌های مختلف نیاز دارند تا کار را ایده‌آل‌ترین شرایط برای خودشان انجام دهند.

فقط فضایی را که نیاز دارید رهن کنید

در دوران کرونا و بعد از آن به خیلی از شرکت‌ها و استارت‌آپ‌ها ثابت شد که بخشی از فضایی که برای کار در نظر گرفته‌اند خیلی هم لازم نیست. واقعیت این است که بسیاری از کارکنان دیگر به فضاهایی با شکل اداری و بسته توجه نشان نمی‌دهند و دل‌شان نمی‌خواهد در چنین فضاهایی حاضر شوند. بنابراین پولی که برای رهن محیط کاری اختصاص داده‌اید را صرف فضاهای بهتر، بازتر و کوچک‌تر کنید و به جایش، حضور فیزیکی کارکنان در روزهای مختلف هفته را مدیریت کنید تا همزمان همه سر کار نباشند. پولی که از این کار ذخیره می‌شود را صرف تقویت فعالیت‌های بین تیمی کنید.

تغییر را از بخش مدیریت شروع کنید

اگر در نهایت به این نتیجه رسیدید که شرکت‌تان در شرایط کنونی به تغییر و تحول برای بهبود آینده‌اش نیاز دارد، این کار را از سطوح مدیریتی آغاز کنید. افرادی را بر سر کار بیاورید که پارادایم جدید کاری شرکت را درک کنند و برای اجرای آن برنامه داشته باشند. احتمالش هست که مدیران قدیمی تر خیلی با ایده‌های رادیکال جدید شما کنار نیایند. فراموش نکنید که حرکت رو به جلوی شرکت شما به تکنولوژی جدید، سیاست‌های جدید و فضاهای جدید نیاز دارد. ■

[آینده مشاغل]

کارهایی برای بهبود کار

آینده شرکت‌ها چطور با آینده کارکنان گره می‌خورد؟



دینش مالکانی

موسس و مدیرعامل استارت‌آپ
اسمارتن اسپیس

منبع: فوربز

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید محیط

کاری مدرن‌تری ایجاد

کنید و کارکنان‌تان را

در جهت بهبود مسیر

آینده شرکت حرکت

دهید، این یادداشت

برای شماست.

در دوران قرنطینه‌های کرونایی و دورکاری اجباری، کارکنان شرکت‌ها و استارت‌آپ‌ها همچارها و عادت‌های جدیدی را تجربه کردند. خیلی‌هاشان به کار کردن در ساعاتی متفاوت از قبل روی آوردند. بعضی دیگر موفق شدند تعادل بهتری در زندگی کاری و اجتماعی‌شان ایجاد کنند و بعضی هم به ورزش و تفریح‌های جدیدی عادت کردند.

اما از وقتی بحث بازگشت به محیط کار فیزیکی مطرح شد، این روتین‌ها دوباره به هم خورد. شرکت‌ها و کارکنان‌شان سناریوهای مختلفی را در این زمینه تست کردند و مثلاً دورکاری و حضور فیزیکی در محل کار را در روزهای مختلف هفته پخش کردند و الگوی مدیریتی جدیدی هم برای آن تعریف کردند. بعضی از نکاتی که در این خصوص می‌تواند مورد توجه باشد این است:

بازگشت به محیط کار فیزیکی گران تمام می‌شود

واقعیت این است که بعد از اختلال‌های ناشی از بحران کرونا در زنجیره تامین و همین‌طور وقوع جنگ اوکراین، نرخ تورم در اکثر کشورهای جهان سر به فلک زده است. در دوران کرونا خیلی‌ها که حقوق ثابت داشتند توانستند بخشی از حقوق‌شان را پس‌انداز کنند چون خرج‌های معمول روزمره‌شان پایین آمده بود. مثلاً موقع دورکاری دیگر هزینه پارکینگ یا غذا و نوشیدنی ظهر و همین‌طور هزینه سنگین حمل و نقل را نمی‌پرداختند. در بعضی شهرها صرفه‌جویی در چنین هزینه‌هایی باعث می‌شود کارکنان شرکت‌ها قادر شوند بخش خوبی از حقوق‌شان را پس‌انداز کنند. به همین خاطر برقراری تعادل در مسئله دورکاری و کار در محیط فیزیکی خودش اهمیت زیادی دارد؛ چون روی مخارج و پس‌اندازها تأثیر مستقیم می‌گذارد.

تیم‌های کاری نباید حس دورهم جمع شدن را از دست بدهند

واقعیت این است که شرکت‌هایی که فضای کاری فیزیکی خوبی برای تجربه تیمی دارند و کارکنان را برای شراکت در آنها تشویق می‌کنند شاهد رضایت بیشتر آنها هم هستند. این مسئله به خصوص در مورد نیروهای تازه‌کارتر و یا نیروهای دارای روحیه اجتماعی بالاتر صدق می‌کند. تازه‌کارترها اگر فقط در محیط مجازی با همکاران‌شان برخورد کنند به اندازه تجربه فیزیکی با آنها ارتباط تیمی برقرار نخواهند کرد و این یک مسئله روان‌شناختی است که می‌تواند روی همکاری و نوآوری درون‌گروهی تأثیر بگذارد.

به همین خاطر است که می‌توان به شرکت‌ها پیشنهاد داد از نقاط قوت حضور در محیط فیزیکی کار استفاده کنند. طبیعی



[آینده آسیا]

جنگ آب از کوهستان‌ها سرچشمه می‌گیرد

نگاهی به ژئوپلیتیک ناامنی آب در آسیای مرکزی و جنوبی

آب‌های زمینی و زیرزمینی انجامیده است؛ همان منابعی که در دسترس بودن آب را تعیین می‌کنند. بر اساس تحقیقی که توسط مجله نیچر به چاپ رسید، حجم آب‌های زمینی و زیرزمینی که سالانه در فلات تبت از بین رفته در برخی مناطق حتی به ۱۵۸ گیگاتن می‌رسد. این در حالی است که منطقه هیمالیا بلندترین قله جهان را در خود جا داده و اصولاً فضای قاره‌ای سرد و خشک و مرتفعی دارد. اما حالا می‌دانیم که اگر میزان آزاد شدن کربن به همین شکل فعلی ادامه پیدا کند، تا سال ۲۰۵۰ منطقه فلات چینگهای-تبت شاهد از دست رفتن سالانه ۲۳۰ گیگاتن آب زمینی و زیرزمینی خواهد بود.

از جمله تبعات این وضع، کاهش شدید آب در بستر رودخانه‌هایی مثل آمو دریا و سند است. مثلاً رودخانه آمو دریا را در نظر بگیرید که از کوه‌های پامیر سرچشمه می‌گیرد و تامین‌کننده آب برای افغانستان و آسیای مرکزی است. این رودخانه در آینده شاهد کاهش ۱۱۹ درصدی ظرفیت تامین آب خود خواهد بود. به همین ترتیب، بستر رودخانه سند که از فلات چینگهای-تبت سرچشمه می‌گیرد و تامین‌کننده آب برای شمال هند و نیز پاکستان است، شاهد کاهش ۷۹ درصدی ظرفیت تامین آب خود خواهد بود.

مجموع اطلاعاتی که از تحقیق‌های انجام‌شده امروزی درباره امنیت آب در جهان به دست می‌آید حاکی از این است که نگرانی‌ها در این خصوص به صورت جدی در حال افزایش است. تقاضا برای آب آشامیدنی به شدت رو به افزایش است اما عرضه آن کاهش زیادی نشان داده است. یکی از هر سه نفر در جهان - یعنی نزدیک به یک میلیارد نفر - دسترسی به آب آشامیدنی مطمئن ندارند. به علاوه، ۲.۲ میلیارد نفر در سطح جهان از دسترسی به خدمات مدیریت آب آشامیدنی محروم‌اند.

بر اساس آمار سازمان ملل متحد، نیمی از کشورهای دنیا تا سال ۲۰۲۵ میلادی با کمبود آب بی‌آبی مطلق مواجه خواهند شد. تا آن زمان، تقریباً ۱۸ میلیارد نفر در مناطقی زندگی خواهند کرد که کمبود شدید آب دارد. همچنین پیش‌بینی شده که تا سال ۲۰۵۰ میلادی تقریباً ۷۵ درصد از جمعیت جهان با مشکل کم‌آبی دست و پنجه نرم کنند.

اما چالش‌های مربوط به کم‌آبی در آسیا شاید قابل توجه‌تر از بقیه نقاط جهان باشد. آسیا پنجاه درصد از جمعیت جهان را در خود جا داده است اما میزان دسترسی به آب آشامیدنی در این قاره پایین است و به حدود ۳۹۲۰ مترمکعب برای هر نفر در سال می‌رسد. این یعنی آسیا در قیاس با قاره‌های دیگر - به جز قطب جنوب - در درجه‌های آبی بیشتری دارد.

در مورد منطقه چینگهای-تبت که صحبتش را کردیم باید این نکته را در نظر گرفت که اینجا تامین‌کننده آب برای ده سیستم رودخانه‌ای اصلی است که بستر رودخانه‌های آسیا را پر می‌کنند و به ۱.۳۵ میلیارد نفر می‌رسند؛ یعنی حدود ۲۰ درصد از کل جمعیت جهان. از جمله عواملی که تغییرات اقلیمی در این منطقه مهم را رقم زده‌اند می‌توان به افزایش درجه سالانه هوا به میزان ۰.۳۲ درجه در هر دهه (بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۲۰۱۷ میلادی) اشاره کرد.

اما آسیا همزمان در حال تحمل فشارهای دیگری نیز هست. تقریباً دو سوم از رشد جمعیت جهانی دارد در آسیا رخ می‌دهد: تا سال ۲۰۵۰ میلادی

شاید کم‌تر کسی فکر می‌کرد روزی راجع به کم‌آبی در هیمالیا حرف بزنیم و درباره خطر آن برای مناطق مختلف آسیا هشدار بدهیم. اما حالا کار دقیقاً به همین جا رسیده. کمبود آب در فلات تبت باعث تغییراتی در آب و هوای این منطقه شده که تبعاتش ممکن است در آینده نزدیک به بخش‌های مختلفی از آسیای مرکزی و جنوب شرقی سرایت کند.

تحقیقی که اخیراً توسط تیمی از دانشمندان دانشگاه تگزاس در آستین و همین‌طور دانشگاه تسینگه‌های چین انجام شده نشان می‌دهد که ذخایر آب زمینی در فلات چینگهای-تبت در چین تا سال ۲۰۶۰ روندی نزولی را طی خواهد کرد. این تحقیق بر اساس بررسی وضعیت سیستم بستر هفت رودخانه انجام شده: آمو دریا، رود سند، رود گنگ-براهماپوترا، رود سالوین-مکونگ، رود یانگ‌تسه و رود زرد. بر این اساس مشخص شده که فلات چینگهای-تبت که به عنوان «برج آب» آسیا یا برج آب بام دنیا شناخته می‌شود در معرض بزرگ‌ترین تهدیدهای کم‌آبی قرار گرفته است.

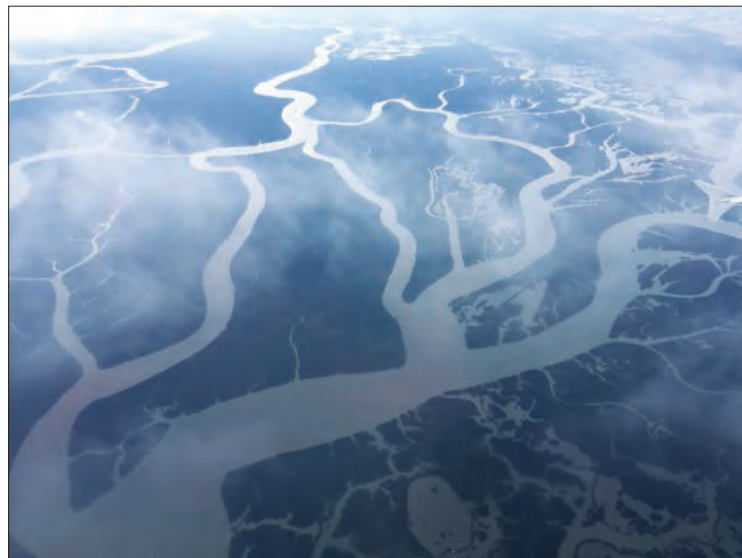
اهمیت فلات چینگهای-تبت اصولاً این بوده: یخچال‌های آن آب می‌شدند و چشمه‌های کوهستانی بی‌شماری را سیراب می‌کردند و نه تنها به چین، بلکه به بسیاری از کشورهای آسیایی دیگر سرازیر می‌شدند.

اما اوضاع کاملاً با گذشته فرق کرده است و تغییرات آب و هوایی حالا دارند ناامنی آبی در آسیا را رقم می‌زنند. در حالی که برخی از چالش‌های مربوط به کم‌آبی در آسیا ناشی از سوءمدیریت در این زمینه بوده، اما حالا فشار تغییرات اقلیمی هم دارد به وضوح حس می‌شود. از جمله آنها می‌توان به رشد سریع جمعیت، شهرنشینی، افزایش تقاضا برای آب، مناقشات در مورد آب بین مناطق بالادست و پایین‌دست و نیز تنش‌های ژئوپلیتیک بر سر منابع آب اشاره کرد.

واقعیت این است که در دهه‌های اخیر، تغییرات اقلیمی به کاهش شدید

منبع: دیپلمات
چرا باید خواند:
در اینکه کم‌آبی و بحران
در مدیریت منابع آب
دارد به تنش‌های بزرگ
داخلی و خارجی در
مناطق مختلف جهان
بدل می‌شود شکی
وجود ندارد. این گزارش
توضیح می‌دهد که
چرا حتی باید بیشتر از
حالا در این مورد نگران
باشیم.

رود مکونگ یکی از مهم‌ترین رودهای آسیا است



تقریباً دو سوم از رشد جمعیت جهانی دارد در آسیا رخ می‌دهد و این خودش عاملی برای افزایش تنش‌ها در خصوص منابع آب است.



سد روی رودخانه براهماپوترا

(که خشک و کم‌آب است) وجود دارد. کارشناسان معتقدند که این پروژه نیز می‌تواند روی آب رودخانه‌هایی مثل براهماپوترا، مکونگ و سالوین تاثیر بگذارد. اما مقامات چینی این برنامه را در چارچوب توسعه مناطق شمال غربی چین ضروری می‌دانند.

در کشورهایی مثل هند و ویتنام نیز شاهد آن هستیم که رقابت بر سر کنترل منابع آب دارد روز به روز بیشتر می‌شود. واقعیت این است که کنترل منابع آب از همین حالا هم موضوعی سیاسی و تیترا رسانه‌هاست. هر چه تنش‌های مربوط به آب بیشتر شوند، حتماً سیاستمداران و رهبران بیشتری پا به میدان خواهند گذاشت تا در این باره موضع بگیرند و این خودش ابعاد جدیدی به موضوع خواهد داد و حتی شاید به اهرم فشار سیاسی در نهادهای بین‌المللی نیز تبدیل شود و یا شورش‌های اجتماعی-اقتصادی را به شورش‌های سیاسی در داخل کشورها بدل کند. با این اوصاف، شکی نیست که ژئوپلیتیک آب تا دهه‌های زیادی به عنوان یک موضوع دشوار در سطح بین‌المللی باقی خواهد ماند و تنش‌های مرتبط جدیدی را نیز رقم خواهد زد. ■

رویکرد برخی کشورها از جمله چین به مسئله مدیریت منابع آب، رویکردی مهندسی‌محور است و آنها به احداث زیرساخت‌های برق‌آبی عظیم و سد‌ها توجه نشان می‌دهند



یخچال‌های هیمالیا با سرعت زیادی در حال آب‌شدن‌اند.

جمعیت قاره آسیا احتمالاً به ۵.۲۶ میلیارد نفر خواهد رسید. به رغم آن که جمعیت روستائین در آسیا تقریباً از حالا تا سال ۲۰۵۰ میلادی یکسان باقی خواهد ماند، اما جمعیت شهرنشین به میزان ۶۰ درصد افزایش نشان خواهد داد. با در نظر گرفتن این نرخ سریع رشد جمعیت و نیز افزایش شدید تقاضای آب از سوی آن، می‌توان پیش‌بینی کرد که چه فشار شدیدی روی منابع آب موجود در قاره آسیا خواهد آمد.

مسئله دیگری که این وضع را پیچیده می‌کند، بی‌اعتمادی‌ها و مناقشاتی است که بین کشورهای همسایه در زمینه استفاده از منابع آب - به خصوص برای تامین انرژی - به وجود آمده و هر روز دارد بیشتر هم می‌شود. مثلاً مورد چین را در نظر بگیرید که تعداد زیادی از مهم‌ترین و طولانی‌ترین رودخانه‌های جهان را در خود جا داده است. برخی از کشورهای همسایه چین که در نهایت دریافت‌کننده بخش‌هایی از آب رودخانه‌های نشأت‌گرفته از چین هستند در این زمینه با چین اختلاف دارند. این مسئله در چارچوب منابع آب ترانس‌نشنال (فراملی) قرار می‌گیرد و در واقع به یک مسئله در چارچوب سیاست خارجی کشورها بدل می‌شود و این خودش به پیچیدگی ماجرا می‌افزاید.

معمولاً کشورهای درگیر در مناقشات بر سر منابع آب، حتی به چارچوب‌های بین‌المللی در استفاده از منابع آب نیز اعتقاد و اطمینان ندارند. مثلاً چین و کشورهای همسایه‌اش هم توافق‌های بین‌المللی در زمینه استفاده مشترک از منابع آبی را به امضا نرسانده‌اند و با توجه به پیشرفت اقتصادی منطقه، می‌توان انتظار داشت که هیچ کشوری حاضر به مذاکره بر سر حق و حقوق آبی خودش نباشد. این باعث شده که خطر مناقشه بر سر منابع آب بین کشورها به وضوح افزایش پیدا کند.

نکته دیگر این است که رویکرد برخی کشورها از جمله چین به مسئله مدیریت منابع آب، رویکردی مهندسی‌محور است. مثلاً آنها به احداث زیرساخت‌های برق آبی عظیم و سد‌ها توجه نشان می‌دهند. واقعیت این است که سد‌های برق آبی می‌توانند تاثیر عظیمی روی منابع آب داشته باشند چون جریان رودخانه‌ها به سمت مناطق پایین‌دستی را تغییر می‌دهند. چین روی بسیاری از رودخانه‌هایش - که بعداً به سمت کشورهای دیگر سرازیر می‌شوند - سد‌های برق آبی ساخته و به خصوص در چارچوب برنامه جاده ابریشم جدید چین (یک جاده، یک کمربند) کشورهای زیادی نیز در آن دخیل شده‌اند. در همین راستا بوده که فعالیت‌های مشابه روی رودخانه‌های بزرگ بین‌المللی مثل براهماپوترا، مکونگ و سالوین باعث بروز نگرانی‌هایی در بین کشورهای منطقه شده است و آنها بر سر تاثیر اکولوژیکی، زیست‌محیطی و حتی اجتماعی سد‌ها دچار مناقشه شده‌اند.

یکی از این موارد که تحقیق هم توسط مرکز استیمسون رویش انجام شده، به مدیریت سد روی رودخانه مکونگ علیا مربوط می‌شود که روی حجم آب در قسمت پایین‌دستی رودخانه تاثیر زیادی گذاشته است. بر اساس این تحقیق، تاثیر سد چنان زیاد بوده که باران‌های شدید استوایی سالانه هم باعث بالا آمدن سطح آب در بخشی از این رودخانه در تایلند نشدند. این وضعیتی غیرعادی برای کشوری مثل تایلند بوده و ممکن است در آینده به مناقشه سیاسی با چین هم بدل شود.

در واکنش به همین نوع دغدغه‌ها بوده که هند اعلام کرده می‌خواهد سد برق آبی ده گیگاواتی خود را در منطقه‌ای در شرق هند احداث کند و آن را پاسخی به برنامه چین برای احداث یک سد برق آبی ۶۰ گیگاواتی قلمداد می‌کند.

اما مسئله ابعاد داخلی هم دارد. مثلاً در داخل چین شاهدیم که برنامه‌ای برای تغییر مسیر سالانه ۶۰ میلیارد مترمکعب آب از رودخانه‌های بزرگ منطقه چینگهای-تبت به سمت استان سرحدی غربی سین کیانگ چین

منبع: اسان فرانسیسکو کرونیکل

چرا باید خواند:

این روزها بحث

استفاده مجدد از

انرژی هسته‌ای در

جهان دوباره مطرح

شده است. این گزارش

توضیح می‌دهد که

چرا به رغم داشتن

مخالفان زیاد، بازگشت

به این گزینه اصلا بعید

نیست.



نیروگاه هسته‌ای دیاپلو
کانیون در کالیفرنیا

مخالفان نیروگاه‌های هسته‌ای در آمریکا تغییر موضع می‌دهند؟

اقتصاد آمریکا که در قیاس با اروپا وابستگی کم‌تری به نفت و گاز روسیه دارد، با تبعات شدیدی که از جنگ اوکراین گریبانگیر کشورهای اروپایی شده مواجه نیست و به صورت غیر مستقیم‌تری در این زمینه تحت تاثیر قرار گرفته است که از جمله آنها می‌توان به افزایش قیمت بنزین اشاره کرد. به همین دلیل بود که وقتی گاوبین نیوسوم فرماندار کالیفرنیا در موضعی غیر متعارف پیشنهاد تداوم فعالیت یک نیروگاه هسته‌ای در این ایالت را مطرح کرد ناگهان با استقبال مواجه شد. این نیروگاه تقریباً ده درصد از برق مورد نیاز ایالت کالیفرنیا را تامین می‌کند و قرار بود تا سال ۲۰۲۵ تعطیل شود.

فعالیت نیروگاه هسته‌ای دیاپلو کانپون که در نزدیکی ساحل اقیانوس آرام بین سانفرانسیسکو و لس آنجلس قرار دارد مدتها موضوع بحث و جدل بوده است و حتی شرکت اپراتور این نیروگاه هم موضوع توقف فعالیت آن تا سال ۲۰۲۵ را پذیرفته بود.

اما در آمریکا بحث در مورد استفاده مجدد از برخی نیروگاه‌های هسته‌ای از سال ۲۰۲۰ میلادی به بعد مورد توجه قرار گرفت و علتش هم وقوع خاموشی‌های زیاد در ایالت مهمی مثل کالیفرنیا بود. نتیجه این بحث‌ها این بود که نیروگاه هسته‌ای دیاپلو کانپون حداقل تا سال ۲۰۲۹ میلادی به فعالیت خود ادامه خواهد داد.

این تحول در ایالتی مثل کالیفرنیا که فعالان ضد انرژی هسته‌ای و قانونگذاران حزب دموکرات در آن دست بالا را دارند، تحول عجیبی به شمار می‌آید. آنها سال‌ها تلاش کرده بودند فعالیت نیروگاه دیاپلو کانپون را متوقف کنند. به همین جهت، پذیرش فعالیت مجدد این نیروگاه - آن هم از طرف مخالفان سابق - عجیب به نظر می‌رسد. این موافقان امروزی در توضیح تغییر موضع‌شان گفته‌اند که تولید برق توسط انرژی هسته‌ای و کم‌بودن آزادسازی کربن در این راه مهم‌ترین دلیل برای حمایت از انرژی هسته‌ای است. این ایده همین سال گذشته جان بیشتری گرفت؛ یعنی زمانی که محققان دانشگاه‌های ام‌آی‌تی و استنفورد به این نتیجه رسیدند که اگر نیروگاه دیاپلو کانپون تا سال ۲۰۲۵ میلادی به فعالیتش ادامه بدهد، بخش نیروی کالیفرنیا شاهد کاهش ده درصدی آزادسازی کربن خواهد بود و ۲۶ میلیارد دلار در هزینه‌های برق

[آینده انرژی]

بازگشت اتم

چرا جهان دوباره به نیروگاه‌های هسته‌ای احتیاج پیدا کرد؟

مقاومت در برابر استفاده از انرژی هسته‌ای این روزها در برخی کشورهای جهان رو به کاهش گذاشته است و حتی مخالفان اصلی و سرسخت استفاده از آن - یعنی حامیان محیط زیست - هم ظاهراً جنبه‌های جدیدی برای حمایت از توسل به انرژی هسته‌ای برای تامین برق و نیروی روزمره پیدا کرده‌اند.

حامیان انرژی هسته‌ای اصولاً این نکته را مطرح می‌کنند که انرژی هسته‌ای منبع مطمئنی برای تامین نیرو است و به اندازه برخی روش‌های دیگر تولید نیرو هم کربن آزاد نمی‌کند. آنها معتقدند در شرایطی که تهدید تغییرات اقلیمی دارد بیشتر و بیشتر می‌شود، نیاز به ایجاد ثبات در مدارهای برق هم دارد بالا می‌رود و بنابراین به راه‌هایی مثل استفاده از انرژی هسته‌ای باید توجه کرد. اما جدا از این بحث‌ها، شکی نیست که علت اصلی این تحول، جنگ اوکراین است. کمبود واضحی که در عرصه تامین نیرو در بسیاری از کشورها احساس می‌شود پیشتر هم به دلایلی مورد انتقاد قرار گرفته بود و عده‌ای این موضوع را مطرح می‌کردند که اعمال سریع برخی سیاست‌های مقابله با تغییرات اقلیمی باعث شده دست کشورها در تامین برق مورد نیازشان خالی بماند. اما وقتی جنگ اوکراین رخ داد و میزان وابستگی کشورهای اروپایی به انرژی وارداتی از روسیه مشخص شد، این موضوع به کل وارد فاز جدیدی شد. اما این مسئله نه تنها در اروپا، بلکه در آمریکا هم موضوع روز است.

طرح مجدد مسئله استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای به طور مستقیم با جنگ اوکراین و تبعات آن در حوزه انرژی مرتبط است

با توجه به اینکه جهان عملاً یک تابستان پر از بلایای طبیعی - از خشکسالی و سیل گرفته تا موج گرما - را پشت سر گذاشته است، عجیب نیست که کشورهای زیادی در جهان به فکر استفاده از گزینه‌هایی مثل نیروگاه هسته‌ای بیفتند.

در دهه
۱۹۷۰ میلادی
کشورهایی مثل
فرانسه و ژاپن به
این نتیجه رسیدند
که می‌خواهند
برای اجتناب از
بحران کمبود
انرژی، نیروگاه
هسته‌ای نیز
بسازند و در زمینه
تامین انرژی تمام
تخم‌مرغ‌هایشان
را در یک سبد
نگذارند

بعد از حوادث هسته‌ای
مثل چرنوبیل و فوکوشیما
نگاه‌ها نسبت به استفاده
از نیروگاه‌های هسته‌ای
منفی شد.



هسته‌ای بین شرق و غرب و نیز مشاهده تبعات اقتصادی فراوان است که باعث شده کشورهای مختلفی در دنیا به این نتیجه برسند که بهتر است استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای خود را کنار نگذارند و در عرصه تولید نیرو از آنها استفاده کنند.

نگرانی‌های مشابهی باعث شده دوباره توجه زیادی به استفاده از زغال سنگ هم مبدول بشود. البته سوزاندن زغال سنگ منبع بزرگ آزادسازی گازهای گلخانه‌ای است و بنابراین استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای در قیاس با استفاده از زغال سنگ از امتیاز بیشتری برخوردار است. با توجه به اینکه جهان عملاً یک تابستان پر از بلایای طبیعی - از خشکسالی و سیل گرفته تا موج گرما - را پشت سر گذاشته است، عجیب نیست که کشورهای زیادی در جهان به فکر استفاده از گزینه‌هایی مثل نیروگاه هسته‌ای بیفتند؛ چون تغییرات آب و هوایی چنان شدید و غیرقابل پیش‌بینی شده که مقابله با آن برای بسیاری از کشورها دشواری خاصی پیدا کرده است.

شارون اسکواسونی استاد محقق در دانشگاه جورج واشینگتن معتقد است که معمولاً شوک‌های مختلف باعث می‌شوند عقاید درباره انرژی هسته‌ای تغییر کند. مثلاً بعد از فاجعه چرنوبیل یا فوکوشیما نگاه‌ها نسبت به استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای منفی شد. همچنین به دنبال آزمایش هسته‌ای آمریکا در جزایر مارشال در سال ۱۹۵۴ میلادی که باعث آلودگی آب‌های محل صید ماهیگیران ژاپنی شد، این نگاه منفی و ضد هسته‌ای زیاد شد.

از آن سو، در دهه ۱۹۷۰ و به دنبال وقوع بحران نفت، کشورهایی مثل فرانسه و ژاپن به این نتیجه رسیدند که می‌خواهند برای اجتناب از بحران کمبود انرژی، نیروگاه هسته‌ای نیز بسازند و در زمینه تامین انرژی تمام تخم‌مرغ‌هایشان را در یک سبد نگذارند. با این حال، تاریخ نشان داده که تصمیم‌هایی که در این زمینه در زمان حال گرفته می‌شود ممکن است در آینده بر اساس تحولات اقتصادی و زیست‌محیطی تغییر کند.

این روزها و به دنبال جنگ اوکراین، شاهد همین تحولات هستیم. مثلاً یک نظرسنجی که اخیراً در ژاپن انجام شده حاکی از آن است که نظر افکار عمومی در این کشور بیشتر از گذشته نسبت به استفاده از انرژی هسته‌ای مثبت شده است.

با تمام این تفاسیل، زمستان سختی در انتظار اروپا است و بحث در مورد انرژی هسته‌ای می‌تواند بین احزاب سیاسی در اروپا اختلاف زیادی به وجود بیاورد. مثلاً این درگیری در حزب سبز آلمان که در ائتلاف با دولت اولاف شولتز قرار دارد دیده می‌شود. این تنها نشانه‌ای است از شکاف بزرگی که در افکار عمومی و در مواضع دولت‌های دنیا در خصوص استفاده از انرژی هسته‌ای به وجود آمده است و ادامه هم خواهد داشت. ■

صرفه‌جویی خواهد شد.

این نکته را هم در نظر بگیرید که کالیفرنیا زادگاه جنبش ضد هسته‌ای آمریکا است و مقاومت در برابر انرژی هسته‌ای در آنجا از این مسئله نشأت می‌گیرد که روش‌های مناسبی برای مدیریت زیاده‌های هسته‌ای به دست نیامده و احتمال وقوع حوادث هسته‌ای نیز همواره وجود دارد. همچنین ارتباط توسعه انرژی هسته‌ای با توسعه تسلیحات هسته‌ای باعث شده که عده زیادی مخالف آن باشند. اما جان پارسونز از مرکز تحقیق سیاست‌های بخش انرژی و محیط زیست در دانشگاه ام‌آی‌تی می‌گوید مهم‌ترین دلیلی که تداوم فعالیت نیروگاه هسته‌ای دیابلو کانیون را تضمین کرده، قابلیت این نیروگاه در ایجاد ثبات در مدار برق ایالت است.

با تمام این حرف‌ها، مخالفت با تداوم فعالیت نیروگاه‌های هسته‌ای از نوع دیابلو کانیون چیزی نیست که به این سادگی‌ها از افکار عمومی محو شود. در این مورد خاص، مخالفت‌ها از سال ۱۹۸۱ تاکنون ادامه پیدا کرده است. مخالفان می‌گویند این نیروگاه امنیت ندارد و به دلیل چهل ساله بودنش اصلاً قابل اطمینان نیست. بخش دیگری از مخالفان با این نیروگاه هم با رجوع به حادثه‌ای که در نیروگاه اتمی فوکوشیما ژاپن رخ داد ابراز می‌شود.

ژاپن خاطره فوکوشیما را فراموش می‌کند؟

غیر از اروپا و آمریکا، گذار مجدد به سمت انرژی هسته‌ای را می‌توان در ژاپن نیز مشاهده کرد. ایده توقف فعالیت نیروگاه‌های هسته‌ای در ژاپن از سال ۲۰۱۱ و با وقوع حادثه در نیروگاه فوکوشیما که به دنبال سونامی رخ داد، مطرح و اجرا شده بود. اما همین اخیراً بود که نخست‌وزیر ژاپن اعلام کرد نیروگاه‌های هسته‌ای رها شده به حال خود در این کشور قرار است دوباره فعالیت‌شان را آغاز کنند. همچنین احتمالش هست که ژاپن نیروگاه‌های هسته‌ای جدیدی هم بسازد. این تغییر بزرگی در سیاست‌های دولتی ژاپن به شمار می‌آید.

آلمان دوباره نیروگاه هسته‌ای می‌خواهد؟

بعد از حادثه نیروگاه هسته‌ای فوکوشیما در ژاپن، مقامات آلمانی نیز به این نتیجه رسیدند که باید فعالیت نیروگاه‌های هسته‌ای در این کشور متوقف شود. اما در تابستان امسال بحث‌های داغی درباره لزوم از سرگیری فعالیت سه نیروگاه هسته‌ای آلمان مطرح شد. علتش بحران بزرگ انرژی است که آلمان به دنبال جنگ اوکراین دچارش شده است. دولت آلمان از کمبود انرژی در زمستان امسال - که ناشی از تحریم‌های اروپا علیه خرید گاز از روسیه است - هراس دارد و در تلاش است که با سرعت راهی برای تامین نیروی مورد نیاز خود پیدا کند. این در حالی است که در پی اعمال تحریم اتحادیه اروپا علیه روسیه به دنبال حمله مسکو به اوکراین، روسیه نیز صادرات گاز از طریق خط لوله نورداستریم را متوقف کرده است. بنابراین به نظر می‌رسد بحث استفاده مجدد از نیروگاه‌های هسته‌ای در آلمان بحثی جدی باشد. در کشورهای اروپایی دیگر مثل بلژیک نیز اوضاع به همین منوال است. بلژیک قصد داشت فعالیت نیروگاه‌های هسته‌ای خود را به صورت کامل در سال‌های آینده متوقف کند. اما حالا برنامه‌اش این است که این کار را تا ده سال بعد به تعویق بیندازد.

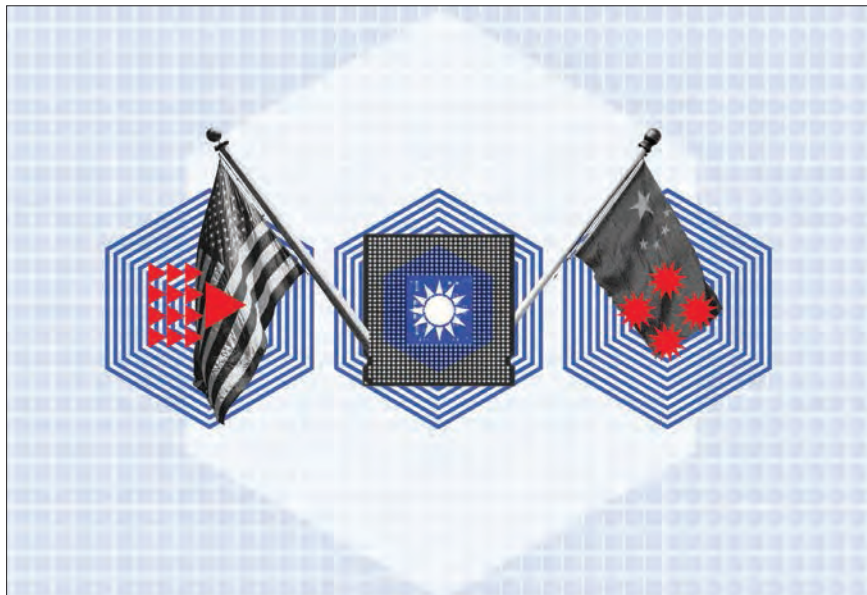
تکلیف هسته‌ای جهان چیست؟

با تمام این اوصاف، شکی نیست که طرح مجدد مسئله استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای به طور مستقیم با جنگ اوکراین و تبعات آن در حوزه انرژی مرتبط است. در کشورهایی مثل آلمان و ژاپن اصلاً استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای داشت به مسئله‌ای منتفی شده تبدیل می‌شود؛ تا اینکه جنگ اوکراین اتفاقی افتاد. از جمله تبعات این جنگ، افزایش تهدید رویارویی

[آینده تایوان]

چرا چین به تایوان حمله نخواهد کرد

شبیه سازی جنگ پکن و واشنگتن بر سر تایوان



تایوان می تواند اوکراین بعدی باشد، میدان جنگ بعدی میان آمریکا و قدرتی از شرق، این بار چین. ممکن است فکر کنید که کل ماجرا به سیاست و تاریخ مربوط است، اما انگیزه پنهانی طرفین ماجرا بیشتر اقتصادی است تا سیاسی. تایوان یکی از چرخ دنده های مهم ساز و کار اقتصادی جهان است چون مهم ترین تولید کننده نیمه رساناها در دنیاست. آن کس که ابزارهای تولید نیمه رساناها را کنترل می کند، عملاً وضعیت عرضه خیلی چیزها را کنترل خواهد کرد: از ماشین ها تا موبایل ها گرفته تا ابر کامپیوترها و تسلیحات هوشمند جدید

به همین خاطر بود که اوایل امسال یک مرکز تحقیقاتی آمریکایی دست به شبیه سازی جنگ میان آمریکا و چین بر سر تایوان زد. نتایج این شبیه سازی جالب و البته ترسناک از کار درآمد. در این گزارش بخش های مهم این شبیه سازی را با هم مرور خواهیم کرد.

برای درک اهمیت تایوان برای اقتصاد جهان، باید کمی بیشتر درباره صنعت جهانی نیمه رسانا بدانید. نیمه رساناها از اجزای کلیدی ساخت همه وسایل الکترونیکی هستند چون بدون نیمه رسانا نمی توان تراشه ها (چیپ) را ساخت که درون خودروها، هواپیماها، یخچال ها، کامپیوترها و موبایل ها وجود دارد و بدون آن وسیله شما کار نخواهد کرد.

وقتی زنجیره تامین (supply chain) نیمه رساناها را بررسی می کنیم می بینیم که کاملاً وابسته به چند بازیگر اندک است. در مورد تراشه های پیشرفته تر که به کار موبایل ها و ابر کامپیوترها می آید اوضاع از این هم بدتر است و فقط یک شرکت است که می تواند این تراشه ها را بسازد: tsmc یا شرکت ساخت نیمه رسانای تایوان (نمودار).

نکته حیاتی اینجاست که اگرچه دیگر شرکت ها هم ممکن است بتوانند برای محصولات خود تراشه تولید کنند، اما روند تولید همان تراشه ها هم در tsmc انجام

منبع: CNAS

چرا باید خواند:

اگر می خواهید بدانید

چرا آمریکا دل از

تایوان نمی کند و آیا

احتمال جنگ بر سر

تایوان جدی است یا نه،

این گزارش را بخوانید.

درصد کل بازار را در اختیار دارد. نزدیک ترین رقیب این شرکت سامسونگ است که فقط ۳۱۶ درصد بازار را در دست دارد. شرکت بعدی در این رقابت UMC است که ۹۶ درصد عرضه تراشه های دنیا را در اختیار خود دارد و آن هم شرکتی تایوانی است.

این یعنی در حوزه تراشه ها و نیمه رساناها جهان شاهد انحصار و تمرکزگرایی بی سابقه ای است و همین است که باعث تنش های اخیر شده. جهان در جریان بحران کرونا متوجه شد که این انحصار چه بلایی می تواند سرش بیاورد. زنجیره های تامین در دوران اوج کرونا دچار اختلال شد و جهان با کمبود تراشه روبرو شد. اینجا بود که مردم متوجه شدند شرکت های الکترونیک غربی تا چه اندازه به چیپ های تایوانی وابسته اند. بر اساس برخی برآوردها کمبود تراشه که از بحران کرونا ناشی شد در سال ۲۰۲۱ هزینه ای ۲۴۰ میلیارد دلاری بر اقتصاد آمریکا وارد کرد. این آمار نشان می دهد که آمریکا چه سرمایه گذاری اندکی روی صنعت نیمه رساناها خود انجام داده است: بر این اساس تنها ۱۲ درصد نیمه رساناها مورد نیاز در آمریکا، در آمریکا تولید می شود. این رقم در سال ۱۹۹۰ حدود ۳۷ درصد بود! به همین خاطر بود که کنگره آمریکا اخیراً لایحه تراشه را تصویب کرد که بر اساس آن قرار است سرمایه گذاری هنگفتی در این حوزه انجام شود. البته فقط آمریکا نیست که این چنین به شدت به تراشه های تایوانی وابسته است. چینی ها هم در این حوزه گرفتار تابوانند. اگر چه چین از طریق شرکت SMIC در حال ساخت نیمه رساناهاست مشکل اینجاست که اینها نیمه رساناهایی کمتر پیچیده اند. چین هم به آن تراشه های به شدت پیشرفته tsmc نیاز دارد.

نکته اینجاست که آمریکا مدتی است که بخش تکنولوژی در چین را تحریم کرده و همین باعث شده که پکن زودتر از واشنگتن به دنبال ساخت کارخانه های تولید نیمه رساناها پیشرفته بیفتد. به همین خاطر طی سال های اخیر چین سعی کرده نایفه های این حوزه را از تایوان به سمت خود بکشاند. آمریکایی ها هم چین را متهم می کنند که به دنبال دزدی از ایده های شرکت های آمریکایی است که توسط tsmc تولید

می شود. یعنی حتی شرکت اپل هم که می گوید تراشه های خود را طراحی می کند و می سازد، در نهایت تولید آن تراشه را به دست tsmc می سپارد. تولید این تراشه ها به شدت پرهزینه است و روندی بسیار پیچیده دارد و می توان گفت tsmc و در کل تایوان تکنیک و تکنولوژی ساخت تراشه ها را طی دهه ها آزمون و خطا به اینچا رسانده اند و باقی شرکت ها و کشورها دهه ها از آنها عقب هستند. به همین خاطر است که شرکت ها ترجیح می دهند - یا چاره ای ندارند - که تولید تراشه های خود را به تایوان بسپارند. حالا می بینید که مشکل کجاست. تعداد زیادی از شرکت های بزرگ به tsmc وابسته هستند. وقتی ماجرا به سهم شرکت ها از تولید تراشه ها در دنیا می رسد می بینیم که tsmc حدود ۵۳

تایوان هم بدون شک از اهمیت صنعت نیم‌رساناهایش آگاه است و می‌داند که اگر چین بخواهد این کشور را به سرزمین مادری بازگرداند آمریکا مانع خواهد شد. به همین خاطر است که tsmc و دیگر شرکت‌ها عموماً ایده شعبه زدن در دیگر کشورها را نپذیرفته‌اند.

در شبیه‌سازی‌های جنگی سعی بر این است که تیم‌ها طبق قوانین دنیای بیرون رفتار کنند و رفتارهایشان در سیستم رفتاری بازیگران اصلی باشد تا میزان حدس و گمان پایین‌تر بیاید و نتایج به واقعیت نزدیک‌تر شود.

در این شبیه‌سازی ۴ سال از ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۹ تحت پوشش قرار گرفت و طی آن این نتیجه حاصل شد که چین می‌تواند بدون استفاده از نیروی نظامی و به کمک مجموعه‌ای مشوق‌ها، تحریم‌ها و قراردادهای اقتصادی به بخشی از خواسته‌های خود در این حوزه برسد. بر اساس این تحلیل «تیم قرمز عموماً ابزارهای نظامی را به عنوان ابزارهایی کم‌اثر کنار می‌گذارد چرا که می‌تواند به کمک اقتصاد و جنگ روانی به خواسته‌های خود برسد و ریسک کمتری را متحمل شود. چینی‌ها عموماً از ابزار نظامی به عنوان تهدید و بازی تاکتیکی استفاده می‌کنند و نه بیشتر.»

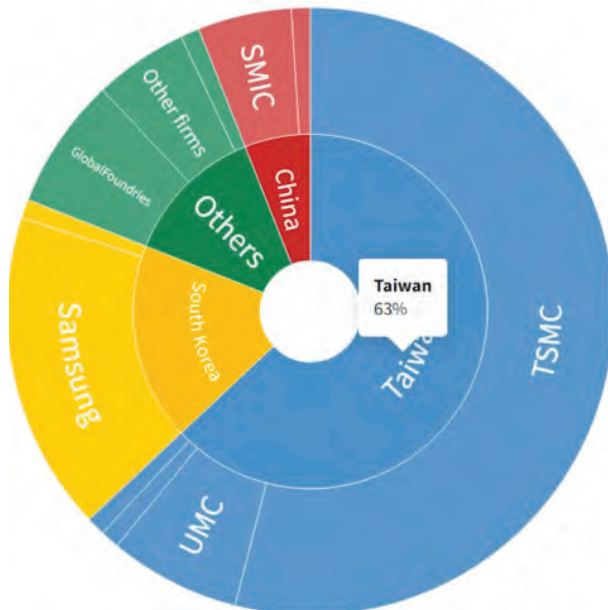
این شبیه‌سازی به علاوه نشان داد که تایوان و ایالات متحده بر سر نیمه‌رساناها هم‌راستا نیستند. تیم آبی قصد داشت که ظرفیت تولید تراشه‌ها را به خاک آمریکا بکشد اما تایوان طبیعتاً می‌خواهد آمریکا در این حوزه به آنها وابسته باشد. این اهداف واگرایانه، رابطه دو طرف را بیش از پیش پیچیده می‌کند. در این شبیه‌سازی طی سال‌های آینده آمریکا بارها تلاش می‌کند که تایوان را به ساخت کارخانه تراشه و همچنین ارسال دانش ساخت تراشه وادار کند اما مذاکرات عموماً شکست خواهد خورد چرا که تایوان می‌داند اگر برای جهان در این حوزه ارزش نداشته باشد و مزیت‌هایش را از دست بدهد بی‌دفاع خواهد شد.

دقیقاً همین واگرایی میان تایوان و متحدین غربی‌اش است که نهایتاً به چین اجازه می‌دهد در این حوزه دستاوردهایی داشته باشد. این انتظار می‌رود که چین با دادن مشوق‌های بی‌شمار به متخصصان جوان در این حوزه بتواند استعدادها را از کشورهای تایوان، کره جنوبی، ژاپن و هلند به سمت خود بکشد.

شبیه‌سازی نتیجه می‌گیرد که جنگ واقعی بر سر تایوان به ضرر تمام بازیگران است و احتمالاً شاهد چنین چیزی نخواهیم بود. این خبری خوش برای جهانی است که این روزها با بحران‌های فراوانی دست و پنجه نرم می‌کند. ■

سهم شرکت‌های تولیدکننده تراشه از بازار جهانی

درآمد شرکت‌های تولیدکننده تراشه در سال ۲۰۲۰ بالغ بر ۱۳۸۵ میلیارد دلار بود. تایوان ۶۳ درصد بازار تراشه دنیا را در اختیار دارد.



ژانویه ۲۰۲۵: شبیه‌سازی جدال

اینجاست که شبیه‌سازی سناریوهای محتمل جنگ بر سر نیمه‌رساناها در تایوان جالب می‌شود. این شبیه‌سازی در بهار امسال انجام شده و عنوانش «وقتی تراشه‌ها از کار می‌افتند: شبیه‌سازی رقابت جهانی بر سر نیمه‌رساناها» است. این را اندیشکده «مرکز امنیت نوین آمریکا CNAS» منتشر کرده است که افراد نزدیک به کلینتون‌ها در سیاست خارجی و نظامی در آن عضویت دارند. این تحلیل روی یک موضوع متمرکز است: چین چطور می‌تواند کنترل خود را روی صنعت نیمه‌رساناهای تایوان افزایش دهد؟ این تحلیل ماجرا را این شکل شبیه‌سازی کرده است: ژانویه ۲۰۲۵ است و سه تیم نمایندگی بازیگران اصلی را برعهده دارند: تیم قرمز نماینده چین است، آبی‌ها آمریکا و سبز تایوان.

در دوران حکومت قبلی افغانستان پول زیادی صرف آموزش دادن به نیروهای تازه‌نفس برای امور مالی شد. اما طالبان بسیاری از این نیروها از جمله زنان را تعدیل کردند و در واقع جای نیروهای ماهر خالی شد.

[آینده افغانستان]

بلای کم‌پولی، گریبان‌گیر دولت و مردم

اقتصاد افغانستان چطور هنوز دارد کار می‌کند؟



افغانستان تحت حکمرانی طالبان کشوری مواجه با بحران اقتصادی است. نظام بانکی تقریباً از بین رفته است. آنها که کارت اعتباری داشتند در کوتاه‌مدتی پس از به‌قدرت‌رسیدن طالبان متوجه شدند که دیگر نمی‌توانند از آن استفاده کنند. حتی اتباع افغانستان که در خارج از این کشور بسر می‌برند برای فرستادن پول برای اقوام‌شان در داخل این کشور مشکل دارند. البته بسیاری از سازمان‌های دولتی در افغانستان دارند کارشان را می‌کنند و به خصوص مالیات می‌گیرند تا راهی برای پرداخت حقوق کارمندان دولت وجود داشته باشد. اما اوضاع برای عده زیادی از مردم سخت است. وقتی در خیابان‌ها رفت و آمد کنید زانی را می‌بینید که نزدیک نانوايي‌ها نشستند و امیدوارند فرد بخشنده‌ای برایشان نان بخرد. عده زیادی از مردم عملاً شغل خود را از زمان حکمرانی طالبان از دست داده‌اند. همچنین عده زیادی از بچه‌ها در خیابان‌ها گدایی می‌کنند.

شده بود و هنوز هم این پست را دارد، هر چند که محل زندگی‌اش در واشینگتن است و از وقتی که طالبان در افغانستان به قدرت رسیده‌اند او به کشورش برنگشته است.

محرابی می‌گوید در دولت قبلی افغانستان بحث حفظ نرخ تورم تا حدی به خوبی پیش می‌رفت و نرخ تورم یک رقمی مانده بود. اما از وقتی طالبان به قدرت رسیدند تورم به شدت بالا رفته و مثلاً قیمت کالاهای اساسی در یک سال اخیر به میزان ۴۳ درصد افزایش نشان داده است. این در حالی است که ارزش افغانی هم پایین آمده است.

البته ارزش واحد پول افغانستان هنوز در مقایسه با دوران قبلی که طالبان بر سر کار آمده بودند وضعیت بهتری دارد. در آن زمان داشتن یک وعده غذا برای خانواده به یک کار دشوار بدل شده بود. حالا اوضاع به آن بدی نیست؛ اما باز هم دستمزدها ارزش کمی در مواجهه با نرخ تورم دارند.

محرابی می‌گوید: «بانک مرکزی افغانستان پول دارد، اما آن قدری نیست که بتواند وظایف اصلی‌اش را با آن انجام بدهد.» حتی برخی شعبه‌های بانک‌ها در افغانستان باز هستند اما پول ندارند. به گفته محرابی، این وضعیتی نیست که کمک‌های خارجی بتوانند درستش کنند: «کمک‌های بشردوستانه نمی‌تواند جبران صدمه‌ای که بر اثر تورم کالاهای اساسی به مردم و اقتصاد می‌خورد را بکنند.»

مسئله دیگر در نظام بانکی افغانستان این است که در دوران حکومت قبلی پول زیادی صرف آموزش دادن به نیروهای تازه‌نفس برای امور مالی شد. عده‌ای از کارمندان زن هم بین آنها بودند. با قدرت‌گیری طالبان اما اوضاع تغییر کرد. طالبان بسیاری از نیروها از جمله زنان را تعدیل کردند و در واقع جای نیروهای ماهر خالی شد.

امروزه کمبود پول تنها مشکل بانکی افغانستان نیست و مشکل اصلی در آینده بانکی افغانستان عدم توانایی برای انجام کسب و کار از طریق بانک‌های خارجی است که به خاطر تحریم‌های آمریکا صورت گرفته است. این وضعیتی پیچیده است که معاش مردم افغانستان در آینده را به صورت مستقیم هدف قرار داده است. ■

منبع: ان پی آر
چرا باید خواند:
وضعیت مالی افغانستان
خوب نیست و مشکلات
نظام بانکی و تحریم‌ها
آن را بدتر هم کرده
است. این گزارش
به ابعاد این قضیه
می‌پردازد.

فرو بریزند. با این حال هیچ کس نمی‌داند چطور ممکن است پولی برای انجام این کارها در افغانستان وجود داشته باشد.

تورم شدید در افغانستان باعث کاهش ارزش واحد پول این کشور-افغانی- شده است و بانک مرکزی که وظیفه‌اش مقابله با تورم است هم کار زیادی در این خصوص نمی‌تواند بکند.

در زمان دولت قبلی افغانستان، میلیاردها دلار پول به شکل خرید اوراق قرضه و طلا در آمریکا سرمایه‌گذاری شد. اما از وقتی طالبان به قدرت رسید، دولت جو بایدن این دارایی‌ها را مسدود کرده است و آنها را به دولت طالبان نداده است. این ماجرا کشمکش‌های سیاسی مختلفی را رقم زده است. آنچه که دولت بایدن در زمینه خرج کردن این دارایی‌ها اعلام کرد از این قرار است: ۳.۵ میلیارد دلار از این پول‌ها به خانواده قربانیان ۱۱ سپتامبر پرداخت شده. بخشی از آن به برنامه‌های انساندوستانه خارجی برای افغانستان اختصاص یافته. تکلیف ۳.۵ میلیارد دلار دیگر هم معلوم نیست.

شاه محمد محرابی که عضوی از شورای عالی بانکی افغانستان است در این خصوص اطلاعات زیادی دارد. او توسط دولت قبلی افغانستان به این پست گماشته

کسب و کارها و شرکت‌های کوچک در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ در آمریکا تشکیل دهنده ۹.۳ میلیون شغل جدید در بخش خصوصی بودند؛ یعنی ۶۴ درصد از مجموع مشاغل ایجاد شده.

[آینده شهرها]

بار دیگر شهری که می‌شناختیم

آیا کسب و کارهای کوچک دوباره شهرها را احیا می‌کنند؟

در دهه‌های اخیر دیدن مناطق بزرگی که در شهرها فضای اداری و تجاری پیدا کرده بودند عادی بود. در این مناطق عملاً همه ساختمان‌ها دفتر کار بودند و هر چه ساخته می‌شد هم برای همین منظور در نظر گرفته شده بود.

اما در جریان بحران کرونا این فضا تغییر کرد. اگر شما به پنجره طبقه بیستم یک برج تجاری و اداری نگاه کنید احتمالاً نتوانید تشخیص بدهید که آنجا خالی است یا نه. اما این روزها آن قدر فضاهای اداری و تجاری سابق در شهرهای آمریکا خالی شده‌اند که دیگر این مسئله غیرعادی به نظر نمی‌رسد. آیا این وضعیت، تهدیدی برای فضاهای شهری آینده است؟ تاثیر این خالی شدن بر کسب و کارهای اطراف برج‌های تجاری و اداری چیست؟ واقعیت این است که در دوران کرونا در آمریکا کسب و کارهای زیادی تعطیل شدند و بخشی دیگر از کسب و کارها هم ترجیح دادند نیروهایشان را دور کار کنند و بنابراین به فضاهای سابق اداری نیاز نداشتند و برای صرفه‌جویی به ساختمان‌های کوچک‌تری کوچ کردند. بر اساس آمار موجود، یک سوم از کل کسب و کارهای کوچک در شهرهایی مثل شیکاگو و نیویورک در این دوران تعطیل شدند. در سان‌فرانسیسکو وضع حتی بدتر بود و این رقم به نیمی از کل کسب و کارها رسید. اکثر کسب و کارهای تعطیل شده شامل رستوران، کافی‌شاپ، فروشگاه‌های مواد غذایی و خرده‌فروشی می‌شد.

در حال حاضر به نظر نمی‌رسد اوضاع آن قدر تغییر کرده باشد که امید به بازگشت همه این کسب و کارها به وجود بیاید. حتی کسب و کارهایی که در این دوران توانستند بقاء داشته باشند هم با شرایطی مواجه‌اند که با دوران پیش از کرونا قابل مقایسه نیست. مثلاً اخیراً بلومبرگ گزارشی درباره فروشگاه‌های مرکز شهر نیویورک منتشر کرد که نشان می‌داد فروش آنها تازه به نیمی از فروششان در دوران پیش از وقوع بحران کرونا رسیده است. این در حالی است که فروشگاه‌های مشابه در لندن و پاریس تقریباً توانسته‌اند به فروش همان دوران برگردند.

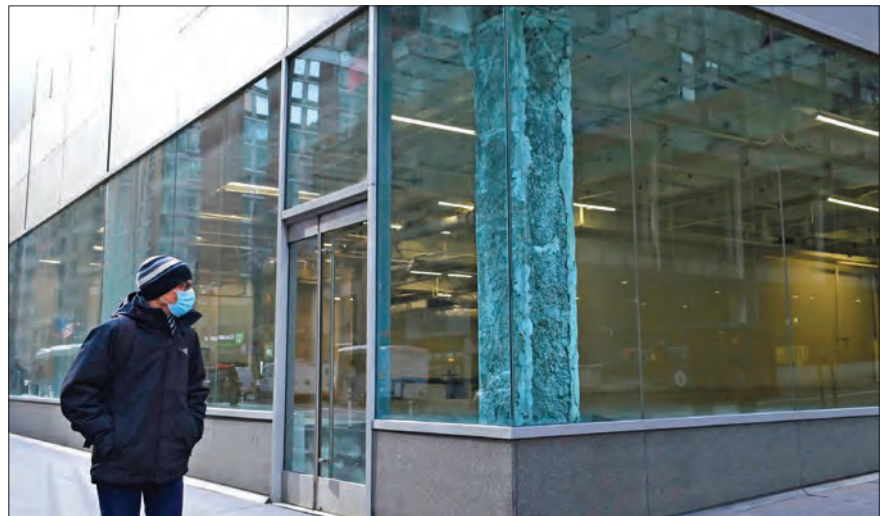
اما در آمریکا که خالی بودن فضاهای تجاری و اداری و فروشنده‌های جلب توجه می‌کند، قرار است چه آینده‌ای در انتظار کسب و کارها باشد؟ این روزها شاهدیم که شهرداران در مناطق مختلف آمریکا در تلاش‌اند شرکت‌های بزرگ را به سرمایه‌گذاری در شهرهای

متبوع خود ترغیب کنند. تعجبی هم ندارد. مقامات شهری ترجیح می‌دهند با ارائه معافیت‌های مالیاتی آنها را تشویق کنند و در مقابل، تضمینی برای بازگشت مشاغل به شهرهایشان به دست بیاورند. آنها می‌گویند فقط در این صورت است که کسب و کارهای دیگر هم جان خواهند گرفت و برای ارائه خدمات به نیروی کار مشغول در شرکت‌ها یا کارخانه‌های بزرگ آمادگی پیدا خواهند کرد. همین نیروی کار مجبور است از وسایل حمل و نقل استفاده کند، پول پارکینگ بدهد، در رستوران‌ها و کافه‌ها غذا و نوشیدنی بخورد و از خرده‌فروشی‌ها خرید کند. از نظر مقامات شهری، این تنها راه حل برای جلوگیری از بحران‌های وخیم‌تر اقتصادی در آینده است چون اقتصاد محلی از این جهت تقویت می‌شود.

اما کمک به احیای کسب و کارهای کوچک (و تشویق کارآفرینان جدید) فقط این نیست که روی خرید غذا و نوشیدنی توسط کارکنان شرکت‌ها و کارخانه‌های بزرگ متمرکز شوید و آن راه نجات قلمداد کنید. گزارشی که جی‌پی مورگان در دوران پیش از کرونا منتشر کرده بود نشان می‌داد که رشد کسب و کارهای کوچک در شهرها برای مقابله با بیکاری اهمیت زیادی دارد. در گزارش جی‌پی مورگان آمده بود که در چهار شهر از پنج شهری که در آمریکا مورد بررسی قرار گرفته بودند - یعنی شیکاگو، دالاس، دیترویت، لس‌آنجلس و واشینگتن - کسب و کارهای کوچک بودند که بیشترین نقش را در ایجاد فرصت‌های شغلی ایفا کردند.

یافته‌های اداره کسب و کارهای کوچک در آمریکا نیز تقریباً نتیجه مشابهی به دست داده است: کسب و کارها و شرکت‌های کوچک در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ میلادی در آمریکا تشکیل دهنده ۹.۳ میلیون شغل جدید در بخش خصوصی بودند؛ یعنی ۶۴ درصد از مجموع مشاغل ایجاد شده. البته گزارش در مورد فرصت‌های شغلی ایجاد شده در سه ماهه‌های مختلف سال با هم فرق زیادی دارد؛ اما به هر حال شرکت‌های کوچک در قیاس با شرکت‌های بزرگ عملاً مشاغل بیشتری به وجود آورده بودند. آیا این به این معنی است که کسب و کارها دوباره محلی خواهند شد و مردم محلی در آنها مشغول به کار خواهند شد؟ آیا سهم شرکت‌های بزرگ در اشتغال واقعاً بعد از بحران سه سال اخیر بهتر خواهد شد؟ اگر به صورت ساده به قضیه نگاه کنیم می‌بینیم احتمالش هست که تمایل کارکنان به مشاغل محلی هم در آینده افزایش بیشتری داشته باشد. این مشاغل شاید استرس کم‌تری داشته باشند، هزینه حمل و نقل را برای کارکنان کم کنند و در نهایت به احیای کسب و کار در مناطق کوچک‌تر محلی - به جای تمرکز همه امور در مرکز شهرهای بزرگ - کمک برسانند.

منبع: فوربز
چرا باید خواند:
در شهرهای بزرگ
آمریکا تعداد کسب و کارهای تعطیل شده رو به افزایش است. آیا این به معنی محلی شدن مجدد مشاغل و قوت گرفتن اقتصادهای محلی است؟ این گزارش ابعاد مختلف قضیه را بررسی می‌کند.



در دوران پساکرونا در حالی که اقتصاد چین داشت با سرعت خوبی احیا می‌شد، اقتصاد آمریکا داشت مسیر را به کندی طی می‌کرد. بنابراین این تصور تقویت شده بود که حتماً سرعت رشد اقتصاد چین همان‌طور باقی خواهد ماند، اما این‌طور نشد.

[آینده چین]

مسابقه دو رقیب قدر

اقتصاد چین کی به اقتصاد آمریکا می‌رسد؟

زیاد شده و این مسئله به خصوص در مورد جک ما و شرکت‌هایش دیده شد. سامرز می‌گوید شباهت‌هایی بین پیش‌بینی‌ها در مورد اقتصاد چین با پیش‌بینی‌هایی که در گذشته در مورد اقتصاد ژاپن یا روسیه می‌شد وجود دارد. از نظر او، چنین پیش‌بینی‌هایی منطقی نیستند.

اما اصولاً پیش‌بینی‌ها در مورد آینده اقتصاد چین بسیار مختلف است. مثلاً اندیشکده استرالیایی «نستیتو لووی» پیش‌بینی‌اش این است که رشد اقتصاد چین به طور متوسط بین سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۵۰ میلادی بین دو تا سه درصد باشد.

از سوی دیگر، کارشناسان درباره معنی‌دار بودن اعداد و ارقام مربوط به رتبه‌بندی تولید ناخالص داخلی کشورها ابراز تردید می‌کنند. آنها می‌گویند میزان نفوذ اقتصادهای بزرگ را نمی‌توان بر این اساس در نظر گرفت. بحث در خصوص اینکه «دلار غلبه خود در بازارهای جهانی را از دست خواهد داد یا نه» نیز بحث دیگری بوده که در مورد آینده اقتصادهای چین و آمریکا مطرح شده است اما باز در این مورد نیز نظر مطمئنی وجود ندارد.

در این میان اما دولت چین به الگویی که در زمینه توسعه اقتصادش پیاده کرده اطمینان زیادی دارد و افکار عمومی چین را نیز از بابت موفقیت این الگو قانع کرده است. از نظر آنها، لیبرال دموکراسی غربی در آینده رو به زوال خواهد گذاشت و افول اقتصادی و سیاسی آمریکا نیز به همین جهت، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از نظر چین، از آنجایی که کشورهای زیادی در جهان در روند اقتصادی خود تغییراتی داده‌اند تا بازار چین را تغذیه کنند، بعید نیست که این روند در آینده نیز ادامه پیدا کند.

اینکه دو کشور چین و آمریکا چگونه از لحاظ اقتصادی جلو خواهند رفت مسئله‌ای است که برای رهبران چین اهمیت زیادی دارد و شی جین‌پینگ رییس‌جمهور چین نیز در سخنرانی‌های خود به لزوم افزایش رشد اقتصادی چین اشاره کرده است. اما اقبال اقتصادی کشورها گاهی با سرعتی بیش از حد تصور ممکن است تغییر کند. این را در جریان دوران پساکرونا مشاهده کردیم: در حالی که اقتصاد چین داشت با سرعت خوبی احیا می‌شد، اقتصاد آمریکا داشت مسیر را به کندی طی می‌کرد. بنابراین این تصور تقویت شده بود که حتماً سرعت رشد اقتصاد چین همان‌طور باقی خواهد ماند اما این‌طور نشد.

در این میان، اقتصاددان‌هایی مثل جاستین بیفولین که پیشتر اقتصاددان ارشد بانک جهانی بود، عقیده دارند که جمعیت زیاد چین در قیاس با آمریکا و پتانسیلی که این جمعیت دارد به این معنی است که اقتصاد چین می‌تواند به تدریج رشد دوبرابر در قیاس با آمریکا را تجربه کند. او پیش‌بینی کرده که به رغم کند شدن رشد اقتصاد چین در حال حاضر، این روند در آینده تغییر خواهد کرد و تسریع خواهد شد. ■

کاهشی که در رشد اقتصاد چین در یک سال اخیر دیده می‌شود باعث شده بحث در مورد قابلیت این اقتصاد برای پیشی گرفتن از اقتصاد آمریکا و تبدیل شدن به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان دوباره مورد توجه زیادی قرار بگیرد.

تا همین اواخر بسیاری از اقتصاددانان این‌طور فرض می‌کردند که تولید ناخالص داخلی چین (به دلار) تا پایان دهه جاری میلادی از آمریکا بیشتر خواهد شد و حتی انتظار آن را به عنوان پدیده‌ای مهم و جالب در اقتصاد جهان می‌کشیدند.

اما چشم‌انداز اقتصاد چین در سال جاری میلادی به اندازه قبل درخشان نیست. دلایل مختلفی هم برای آن وجود دارد: ادامه قرنطینه‌های کرونایی در برخی از شهرهای چین و همین‌طور بحرانی که در بخش املاک در چین به وجود آمده است. از نظر اقتصاددانان، اینها مسائلی هستند که تأثیری جدی بر ممانعت از رشد عادی اقتصاد چین گذاشته‌اند و مسائل دیگری مثل افزایش بدهی‌ها و نرخ رو به کاهش زاد و ولد نیز در ایجاد این وضع بی‌تأثیر نبوده‌اند.

مرکز تحقیقات اقتصاد و بازرگانی که یک اندیشکده انگلیسی است پیش‌بینی کرده که اقتصاد چین برای سبقت گرفتن از اقتصاد آمریکا دو سال عقب افتاده است. از نظر این اندیشکده، احتمال دارد که تبدیل شدن اقتصاد چین به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان در سال ۲۰۳۰ میلادی رخ بدهد.

مرکز تحقیقات اقتصادی ژاپن در توکیو هم اعلام کرده که پیشی گرفتن اقتصاد چین از اقتصاد آمریکا احتمالاً تا سال ۲۰۳۳ میلادی رخ نخواهد داد. این چهار سال دیرتر از پیش‌بینی قبلی مرکز فوق است. اما برخی اقتصاددانان حتی در اینکه چنین اتفاقی بیفتد هم ابراز تردید کرده‌اند.

لارنس سامرز وزیر سابق خزانه‌داری آمریکا که حالا در دانشگاه هاروارد درس می‌دهد اخیراً چند نکته را برای توضیح ابراز تردید خودش در زمینه پیشی گرفتن اقتصاد چین از آمریکا مطرح کرده است: اول اینکه جمعیت در چین در آینده رو به سالمندی خواهد گذاشت و این روند آغاز هم شده است. دوم اینکه تمایل دولت چین به دخالت در کار شرکت‌های بزرگ در این کشور

منبع: **وال استریت جورنال**

چرا باید خواند:

گمانه‌زنی‌ها درباره

رشد اقتصادی چین

و پیشی گرفتن از

اقتصاد آمریکا ابعاد

مختلفی دارد. این

گزارش به بررسی

پیش‌بینی‌های مختلف

در این مورد می‌پردازد.

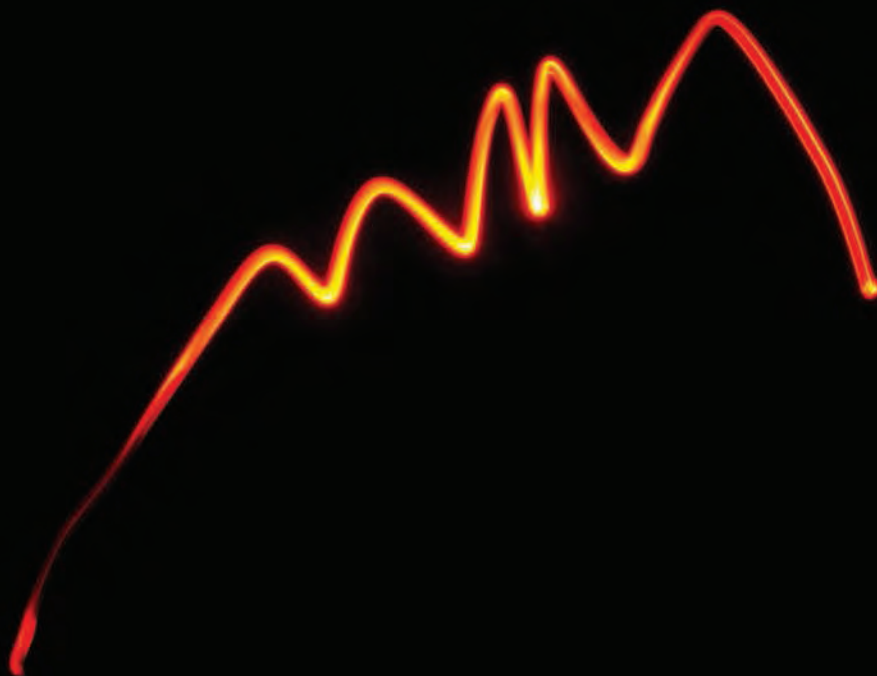


عصر جدید

[این صفحات به تحولات بازار رمزارزها و تاثیر آنها بر اقتصاد و زندگی می پردازد.]

چرا چرخه بعدی بیت کوین غافلگیرتان می کند

پیش بینی هایی درباره چرخه چهار ساله ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۶ کریپتو



اگر فعال بازار کریپتو هستید ممکن است تا حالا ایده «چرخه چهار ساله بیت کوین» به گوش تان خورده باشد. البته احتمالاً نمی دانید که مهم ترین حامی آن باب لوکاس است، تحلیل گر و فعال بازارهای مالی ساکن نیویورک که سابقه ای ۳۵ ساله در این حوزه دارد.

ترجمه: کاوه شجاعی

دبیر بخش آینده پژوهی

لوکاس می گوید که اکثر بازارها - و نه فقط بیت کوین - اصولاً در چرخه هایی چهار ساله حرکت می کنند. او البته چرخه های ۶۰ روزه و همچنین ۱۶ ساله را هم بررسی می کند و نهایتاً تحلیلیش را در چارچوب چرخه های چهار ساله ارائه می دهد. لوکاس تریدری کارگشته است اما تئوری چرخه بازار او در سال ۲۰۲۱ و پس اوج گیری قیمت بیت کوین، مورد توجه جهانی قرار گرفت. لوکاس بین پایین ترین قیمت بیت کوین از یک چرخه تا پایین ترین قیمت چرخه بعد فاصله ای ۴ ساله در نظر می گیرد، به همین دلیل او و حامیانش معتقد بودند که بیت کوین در سه ماهه آخر ۲۰۲۱ یا دومین سه ماهه ۲۰۲۲ اوج خود در چرخه کنونی را خواهد دید و بعد در اواخر ۲۰۲۲ کف قیمت این چرخه را شاهد خواهیم بود و این به معنای پایان چرخه کنونی خواهد بود. این کیفیت را برای ورود بیت کوین به چرخه بعدی باز خواهد کرد. تئوری لوکاس باعث بحث و جدل شدید در فضای کریپتو شده است. عده ای می گویند با بزرگ شدن بازار و ورود بازیگران جدید به صحنه، چرخه ها طولانی تر شده اند و همین طور ورود سرمایه گذاران شرکتی به بازار باعث تغییرات عمیق در شکل رفتار آن شده است.

به هر حال حامیان لوکاس معتقدند که سال ۲۰۲۲ سال مهمی برای تئوری اوست چون آن را سال پایانی چرخه چهار ساله کنونی می دانند. گزیده ای از گفت و گوی اخیر بنجامین کاون - تحلیل گر محبوب - با لوکاس را بخوانید.



بنجامین کاون

ریاضی دان
و تحلیل گر تکنیکال بازار کریپتو



باب لوکاس

معامله گر با سابقه ای ۲۵ ساله در بازارهای مالی با تمرکز روی طلا و بیت کوین،
فارکس و نفت خام

می بودیم. بیت کوین ۶۸ هزار دلاری از دید این گروه از تحلیل گران فقط واکنشی به ترس ناگهانی مردم عادی از جلماندن از بازار و هجوم آنها برای خرید بود که دیری نپایید.

لوکاس: من هم با این موافقم. چرخه کنونی که در پایان آن به سر می بریم در آوریل ۲۰۲۱ به اوج خود رسید. بعد آن در نوامبر گروه فراوانی از سرمایه گذاران تازه کار در دام افتادند و بیت کوین ۶۸ هزار دلاری خریدید. اما این را می توان «دام آخرین زورهای بازار گاوی» نام گذاشت. بازار گاوی از چند هفته پیش به پایان خود رسیده بود اما توانست خیلی ها را فریب دهد که بازار همچنان گاوی است. و بعد از نوامبر هم فدرال رزرو اعلام کرد برای مقابله با تورم، نرخ بهره را افزایش می دهد و این ضربه آخر به بازاری بود که آشکارا دیگر گاوی نبود. خبر افزایش نرخ بهره و کاهش نقدینگی در بازار باعث شد موسسات سرمایه گذاری سرمایه خود را از بازارهای پرریسک خارج کنند و بازار کریپتو این چنین سقوط کرد.

اوج و سقوط سنگین تر چرخه بعدی

کاون: در چرخه کنونی، خیلی ها منتظر یک اوج گیری بزرگ از بیت کوین بودند - مثل بیت کوین ۱۰۰ هزار دلاری - اما آنچه دیدیم یک اوج گیری ملایم تر بود و خیلی طول کشید که ما وارد بازار نزولی شدیم. به نظرت در چرخه بعدی هم روند همین خواهد بود؟ یعنی دیگر اوج گیری های شدید بیت کوین را نخواهیم داشت و بازار آرام تر به اوج می رسد و بعد مدت طولانی تری در همان حدود نوسان خواهد کرد تا نزولش را آغاز کند؟

لوکاس: راستش را بخواهی، من در این مورد مطمئن نیستم. اما در مورد چرخه بعدی احساس می کنم که ما چیزی شبیه اوج گیری سهام شرکت های تکنولوژیک در دهه ۹۰ میلادی و بعد سقوط سال ۲۰۰۰ را شاهد خواهیم بود. البته وقتی چرخه چهارساله کنونی در ۲۰۱۸ شروع شد، من فکر می کردم که ما در اواخر ۲۰۲۱ شاهد چنین اوج گیری سنگین و بعد سقوط سنگین در ۲۰۲۲ خواهیم بود. من فکر می کردم فاز خرسی چرخه کنونی طولانی تر و سهمگین تر از چیزی خواهد بود که این روزها درون آنیم.

به خاطر فاز ملایم تر چرخه ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ من انتظار دارم که چرخه ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۶ چرخه دیوانه واری باشد، اوج گیری های سنگین و سقوط های عجیبی خواهد شکست.

کاون: من ادم هستم که تو دو سال پیش هم که در این کانال با من صحبت می کردی می گفتمی که چرخه بعدی چرخه ای است که بیت کوین عمیقا همه را شگفت زده می کند. تو گفتمی که رکود شکنی بیت کوین در

چرا اکثر پیش بینی ها اشتباه از کار درآمد

بنجامین کاون: امروز من با باب لوکاس حرف خواهیم زد که اسطوره دنیای کریپتو محسوب می شود. آخرین باری که با هم صحبت کردیم اواسط تابستان پارسال بود. فکر می کنم در آن زمان انتظار عمومی از بازار این بود که در سپتامبر یک عقب گرد خواهیم داشت و بعد بیت کوین به روند اوج گیری اش ادامه خواهد داد. ما آن عقب گرد و بعد اوج گیری بیت کوین تا ۶۹ هزار دلار را دیدیم اما بازار بعدا سقوط کرد. نظرت درباره روند بازار از گفت و گوی قبلی مان تا حالا چیست؟

باب لوکاس: به عقب نگاه کردن و تحلیل کردنش با دانش امروز کار سختی نیست. من به همراه خیلی های دیگر به چرخه های قبلی بیت کوین نگاه کردیم، به اوج ها و فرود های قبلی اش و به این تحلیل رسیدیم که بیت کوین طبیعتا در این چرخه می تواند صد هزار دلار را رد کند. خیلی ها این اشتباه را کردیم.

چرا تحلیل ما اشتباه بود و نباید این چرخه را با معیار چرخه های قبلی بازار می دیدیم؟ دلایل مختلفی دارد. یکی از این دلایل بزرگ تر شدن بازار نسبت به چرخه های قبل بود. بازاری این چنین بزرگ دیگر نمی تواند به سرعت خود را دو برابر کند، اما ما به این کمتر فکر کردیم. اما شاید مهم ترین علت، ورود سرمایه گذاران بزرگ و سازمانی به بازار بود. آنها شکل دیگری دست به خرید و فروش می زنند و رفتارشان با خریداران معمول بیت کوین طی دهه گذشته - که آدم های معمولی تری بودند - فرق دارد. ورود آنها به بازار کریپتو باعث شد این بازار شبیه بازار بورس عمل کند و همراه با آن سقوط کند.

به هر حال حالا که به نمودار رفتار ماهانه بیت کوین طی ماه های گذشته نگاه می کنم، حتی من هم به عنوان یک فعال کارکشته در بازارهای مالی کاملا از سرعت تحولات غافلگیر شدم. از بیرون که به بازار نگاه می کنیم به نظر خیلی ساده می آید که بعد از به اوج رسیدن بیت کوین حالا زمان فروش و سود کردن است. اما بازار خیلی اوقات شما را غافلگیر می کند و اجازه حرکت به شما را نمی دهد. به هر حال خیلی از ماها آماده ورود به بازار خرسی کنونی نبودیم. مطمئنا ما در حال حاضر در فاز خرسی چرخه کنونی هستیم و من فکر می کنم این چرخه کم کم دارد به پایان خود نزدیک می شود.

کاون: یک چیزی که تو در صحبت های قبلی ات به آن اشاره کرده ای این است که در آوریل ۲۰۲۱ که ما شاهد اوج گیری بیت کوین بودیم که به ۶۴ هزار دلار رسید. خیلی از تحلیل گران می گویند که به لحاظ تکنیکال این نقطه مهم تری از ۶۸ هزار دلار ماه نوامبر است. آنها می گویند این در اصل نقطه اوج بازار در چرخه کنونی بوده و بعد از آن کم کم باید شاهد افول بازار

لوکاس: به خاطر
فاز ملایم تر چرخه
۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲
من انتظار دارم
که چرخه ۲۰۲۲
تا ۲۰۲۶ چرخه
دیوانه واری باشد،
اوج گیری های
سنگین و
سقوط های
سنگین. بیت کوین
احتمالا در ۲۰۲۲
یا ۲۰۲۳ رکورد
خود را به شکل
عجیبی خواهد
شکست

باب لوکاس می‌گوید که اکثر بازارها - و نه فقط بیت‌کوین - اصولاً در چرخه‌هایی چهار ساله حرکت می‌کنند. او البته چرخه‌های ۶۰ روزه و همچنین ۱۶ ساله را هم بررسی می‌کند و نهایتاً تحلیلش را در چارچوب چرخه‌های چهارساله ارائه می‌دهد.

می‌شود. تو فکر نمی‌کنی این ریسک وجود دارد که ما همین حالا در حال تجربه همان بازار خرسی طولانی‌ای هستیم که تو داری برای چرخه بعدی پیش‌بینی می‌کنی؟

لوکاس: من در حال حاضر اصلاً نگران نیستم که قرار است بازار نزولی کنونی دو یا سه سال طول بکشد - آن طور که در چرخه بعد طول خواهد کشید. اما به لحاظ قیمت به نظرم این احتمال وجود دارد که از حالا تا زمان تعطیلات سال نو - ژانویه ۲۰۲۳ - ما شاهد افت دوباره قیمت بیت‌کوین باشیم. این امکان وجود دارد که ما بیت‌کوین ۱۲ یا ۱۳ هزار دلاری یا حتی زیر ده هزار دلاری را ببینیم. اما این چیز عجیبی نخواهد بود و حتی طبیعی است. چنین کاهش قیمتی می‌تواند بیت‌کوین را به پایان چرخه چهارساله کنونی برساند و از سال ۲۰۲۳ ما وارد چرخه بعدی خواهیم شد.

باید دید آیا فدرال رزرو می‌تواند طی سه ماه آینده تورم را با افزایش نرخ بهره کنترل کند یا نه. من انتظار دارم که فدرال رزرو تا پایان ۲۰۲۲ به این نتیجه می‌رسد که سیاست‌هایش تقریباً جواب داده و از ۲۰۲۳ سیاست‌های انقباضی‌اش را تعدیل می‌کند. مطمئناً چنین حرکتی از دید بازارهای پریسک - مثل کریپتو - مثبت تلقی خواهد شد و چرخه بعدی شروع خواهد شد.

کاون: این احتمال را می‌دهی که ۱۷۵۰۰ کف قیمت بیت‌کوین در چرخه کنونی باشد و ترس مردم از سقوط بیت‌کوین در پایان سال بی‌مورد است؟
لوکاس: احتمالش هست اما بررسی‌های من نشان می‌دهد که کف قیمت چرخه چهارساله در پایان آن رخ خواهد داد و پایان این چرخه با پایان سال ۲۰۲۲ همزمان است. سقوط‌های اخیر و سقوط بعدی بیت‌کوین عده فراوانی از سرمایه‌گذاران معمولی را نسبت به آینده بیت‌کوین ناامید خواهد کرد و همین باعث می‌شود خیلی‌ها از بازار کنار بکشند. همه اینها که انجام شد و همه فروش‌ها که انجام شد، بازار خرسی به پایان خود خواهد رسید. من همین امروز که شبکه‌های اجتماعی را نگاه می‌کردم و با آپدیت اتریوم و رشد بازار، دوباره خیلی‌ها نسبت به آینده خوشبین شده بودند. در پایان چرخه‌های چهارساله چنین خوش‌بینی‌ای نباید وجود داشته باشد. شاید آنها درست می‌گویند، اما عموماً در پایان بازار خرسی چنین خوش‌بینی‌هایی نمی‌بینیم و هر چه وجود دارد ناامیدی و تلخی است. در لحظه کنونی، هنوز همه ناامید نشده‌اند و این یعنی هنوز به کف قیمت بیت‌کوین در این چرخه نرسیده‌ایم. این افت ۷۵ درصدی در بازه زمانی ۹ ماهه‌ای رخ داده. ۹ ماه برای بازار خرسی کم است. چند ماه دیگر هم نیاز داریم.

کاون: من هم در این بخش با تو هم عقیده‌ام. فکر می‌کنی حدود نوامبر و دسامبر شاهد کف قیمت خواهیم بود حالا یک ماه جلوتر یا عقب‌تر؟ یا روی

چرخه بعدی، در اوبلیش رخ خواهد داد نه در اواخرش. و چون در پایان این چرخه، ما به پایان چرخه ۱۶ ساله بیت‌کوین هم می‌رسیم - چرخه‌ای که از ۲۰۰۹ شروع شده - تو انتظار داری که ما شاهد یک بازار نزولی طولانی و سخت در پایان این چرخه باشیم.

لوکاس: وقتی ما به دیگر سرمایه‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم که بازار آنها علاوه بر چرخه‌های چند ساله، دارای چرخه‌های طولانی‌تر هم هستند که چرخه ۱۶ ساله یکی از آنهاست. بیت‌کوین و کریپتو جوان‌تر از آن هستند که شاهد این چرخه‌ها باشند. در چرخه‌های طولانی‌تر، ما شاهد یک زمستان طولانی و حقیقی در بازار هستیم. درست است که ما در بازار بیت‌کوین هم شاهد افت ۸۵ درصدی بیت‌کوین بوده‌ایم. اما این افت اصولاً یک سال بیشتر طول نکشید و این در یک چرخه ۱۶ ساله یا ۲۰ ساله بازار آنقدر طولانی نیست. در چرخه‌های ۱۶ و ۲۰ ساله، ما شاهد دوران‌های ۲ یا ۳ ساله نزولی هستیم. چیزی شبیه وضعیت بازار بورس آمریکا در سال ۲۰۰۰ که ما شاهد اوج‌گیری بازار بودیم. شرکت‌های اینترنتی در آن دوران تازه داشتند شکل می‌گرفتند و اینترنت بزرگ‌ترین ابداع بشر در چند صد سال گذشته به نظر می‌رسید و آینده بسیار روشن به نظر می‌رسید. پس بازار اوجی عظیم را به خود دید و بعد سقوطی که ۳ سال طول کشید تا از آن بیرون بیاییم. من حس می‌کنم کریپتو هم فرق خاصی با اینترنت در آن دوران ندارد. من نسبت به این تکنولوژی و آینده‌اش بدبینی نشان نمی‌دهم، فقط دارم جزو و مد یک بازار و چرخه‌هایش را پیش‌بینی می‌کنم. من فکر می‌کنم که چرخه چهارساله بعدی احتمال زیادی دارد که چرخه عجیب و غریبی باشد؛ عموماً وقتی شما شاهد اوج‌گیری شدید یک بازار باشید - چیزی شبیه اوج‌گیری ۲۰۰۰ دات کام یا حتی بزرگ‌تر از آن - طبیعتاً به زمان بیشتری نیاز دارید که بیت‌کوین‌های گران‌شده‌ی خودتان را بفروشید و سود کنید. این یعنی بازار برای مدتی طولانی‌تر نزولی خواهد شد و به همین خاطر می‌گویم که شاهد یک بازار خرسی طولانی‌تر خواهیم بود. در چرخه بعدی به نظرم کم‌کم شرکت‌های کریپتو شروع به استفاده واقعی‌تر از کریپتو خواهند کرد و جهان متوجه اهمیت این تکنولوژی خواهد بود. تا حالا کریپتو به عنوان سرمایه‌های نوظهور دیده می‌شد که می‌شد رویش قمار کرد. کم‌کم و بخصوص در بازار خرسی بعدی، این روند متحول خواهد شد.
کاون: پس می‌گویی پس از یک اوج‌گیری عالی در چرخه بعدی، شاهد یک زمستان طولانی در این بازار خواهیم بود و این روند طبیعی هر بازار مالی‌ای است. پس راجع به کلیت بازار کریپتو بدبین نیستی.

لوکاس: اصلاً. برعکس من نسبت به فضای کریپتو بسیار خوشبینم. فقط باید بدانیم وقتی یک سرمایه مثل بیت‌کوین قبلاً هم دچار افت ۸۵ درصدی ارزش شده، دلایلی ندارد که دوباره شاهد چنین افتی نشود و حتی مدت طولانی‌تری در این افت باقی بماند.

سقوط بعدی بیت‌کوین دور نیست

کاون: من داشتم یکی از تحلیل‌های اخیر تو را نگاه می‌کردم و به این فکر می‌کردم این بازار طولانی‌تر نزولی که می‌گویی در چرخه بعد رخ می‌دهد، شاهد ما همین الان درون آنیم. گروهی از تحلیل‌گران می‌گویند بازار نزولی کنونی قرار است خیلی طولانی‌تر شود و قیمت بیت‌کوین هم خیلی پایین‌تر بیاید. البته در هر بازار نزولی‌ای مثل بازار کنونی اصولاً گروهی هستند که می‌گویند بیت‌کوین ۹۹ درصد یا ۹۵ درصد سقوط خواهد کرد با آنها کاری ندارم. اما در بازار نزولی کنونی بیت‌کوین از ۶۸ هزار ماه نوامبر خود ۷۵ درصد افت داشته و به ۱۷۵۰۰ دلار رسیده است و عده‌ای می‌گویند قرار است پایین‌تر هم بیاید. از دید آنها این اولین بار است که بیت‌کوین دارد بازار بورس خرسی را تجربه می‌کند و اقتصاد آمریکا دارد رکود

کاون: من در هر چرخه نسبت به چرخه قبل علاقه‌ام به رمزارزهای رقیب بیت‌کوین و اتریوم کمتر می‌شود. هنوز هم آنها را در سیدم دارم اما می‌بینم که بارها و بارها، هم با آنها کلی پول درمی‌آورم و هم کلی پول از دست می‌دهم. ریسک واضطرانیشان بسیار بالاست





تاریخ خاصی زوم کرده‌ای؟

لوکاس: اگر به بازه‌های زمانی کوتاه‌مدت بیت کوین نگاه کنیم، مثلا در بازه زمانی ۶۰ روزه: بازه ۶۰ روزه بعدی اواسط نوامبر به پایان خواهد می‌رسد و من فکر می‌کنم آن دوران این احتمال بالاست که ما شاهد پایین‌ترین قیمت بیت کوین در چرخه کنونی باشیم. البته خیلی راحت می‌تواند چنین چیزی رخ ندهد و ما در بازه ۶۰ روزه بعدی شاهد سقوط باشیم یعنی در بازه ژانویه. پس بین نوامبر ۲۰۲۲ تا ژانویه ۲۰۲۳ ما شاهد این کاهش قیمت خواهیم بود. حالا باید دید که این سقوط از ۱۷۵۰۰ پایین‌تر می‌رود یا نه. به هر حال این سقوط به معنای پایان بازار خرسی کنونی است.

بیت کوین ۱۰۰ هزار دلاری در چرخه بعدی؟

کاون: بیت کوین در چرخه کنونی مدتی طولانی در بازه ۶۰ هزار دلار نوسان کرده. در سال ۲۰۲۱ در ماه‌های ژانویه، فوریه، مارس و آوریل و بعد در اکتبر و نوامبر. فکر می‌کنی در چرخه چهار ساله بعدی با این مقاومت ۶۰ هزار دلاری دچار مشکل خواهیم شد؟ به هر حال بازار کریپتو آنقدر بزرگ شده که دوبرابر شدنش به این آسانی‌ها نباشد. آیا ممکن است در چرخه بعدی در حدود ۶۰ و ۷۰ هزار دلار گیر کنیم؟

لوکاس: به نظر من هم مادر بازه ۶۰ هزار دلار شاهد مقاومتی جدی خواهیم بود. مشکل اینجاست که اگر ما نتوانیم در چرخه چهار ساله بعدی از این مقاومت عبور کنیم یعنی در چرخه بعدی ما شاهد رکودشکنی بیت کوین نخواهیم بود: یک اوج گیری ناگهانی و سقوط ناگهانی پس از آن را نخواهیم داشت. ممکن است این نگاه من جانبدارانه باشد اما تکنولوژی نوظهوری مثل بلاکچین و کریپتو با این روند پذیرش و ذات بین‌المللی‌اش من را متقاعد می‌کند که ما در چرخه بعدی هم شاهد رکودشکنی خواهیم بود. البته اینها همه گمانه‌زنی است. ما باید برای هر سناریویی آماده باشیم و در نقطه درست در هر چرخه خرید کنیم. پیش‌بینی دقیق بازار امکان‌ناپذیر است اما اینکه بدانیم در لحظه کنونی کجای چرخه ایستاده‌ایم کمک می‌کند که خرید و فروش هوشمندانه‌تری انجام دهیم. من به خیلی‌ها که از من مشاوره می‌گیرند گفته‌ام که نباید بیت کوین‌تان را زیر ۲۰ هزار دلار بفروشید و باید وقتی بیت کوین زیر ۲۰ هزار است خرید کنید. اگر بیت کوین به ۱۲ هزار تا سقوط کرد خوشحال باشید چون نگاه‌تان بلندمدت است و اگر توانستید خرید کنید. اما مسئولانه بخرید. بخشی از سرمایه‌تان را وارد

کاون: بیت کوین در چرخه کنونی مدتی طولانی در بازه ۶۰ هزار دلار نوسان کرده. در سال ۲۰۲۱ در ماه‌های ژانویه، فوریه، مارس و آوریل و بعد در اکتبر و نوامبر. گروهبی از تحلیل‌گران معتقدند احتمالش هست که در چرخه چهارساله بعدی بیت کوین نتواند این مقاومت ۶۰ هزار دلاری را بشکند

این بازار کنید. آنقدر بزرگ سرمایه‌گذاری نکنید که شب‌ها خواب‌تان نبرد. ممکن است در پایان چرخه کنونی بیت کوین به ۱۲ هزار دلار تا سقوط کند: اگر شما تمام پول‌تان را در کریپتو گذاشته باشید فکر می‌کنید دنیا دارد به آخر می‌رسد و ممکن است دست به فروش بزنید. چرخه بعدی ممکن است به هر سمتی برود اما نهایتا زمان‌بندی شما در خرید و فروش و دیسپلین شما در ترید است که فرق شما را با اکثریت ضرر کرده در این بازار مشخص می‌کند.

کاون: به لحاظ تنویریک، به نظرت اوج بازار در چرخه بعدی، در نیمه اولش رخ می‌دهد یا در نیمه دومش؟

لوکاس: اول بگویم منظورمان از نیمه اول و دوم چرخه چیست. هر چیزی که از ۲۰۲۳ قبل از پایان ۲۰۲۴ رخ بدهد نیمه اول و از اول ۲۰۲۵ تا آخر ۲۰۲۶ نیمه دوم این چرخه است.

خب اگر بیت کوین در اواخر نیمه اول شاهد اوج خود باشد و دو سال بعدی را تا پایان ۲۰۲۶ نزول کند یکی ما شاهد یک بازار خرسی دو ساله بوده‌ایم. دو سال بازار نزولی برای بیت کوین واقعا طولانی است و ضربه‌زننده به روح و روان فعالان بازار. به همین خاطر در مقیاس بیت کوین می‌توانیم آن را «بازار خرسی طولانی مدتی» قلمداد کنیم که در پایان چرخه‌های ۱۶ ساله اتفاق می‌افتد. فراموش نکنیم که تا حالا هر بازار خرسی‌ای که در جهان کریپتو داشته‌ایم کوتاه‌مدت بوده.

کاون: اگر اوج چرخه کنونی را آوریل ۲۰۲۱ بدانیم ما در حال حاضر حدود یک سال و نیم است که درون بازار خرسی‌ایم. یا تو شروع بازار خرسی را از نوامبر می‌دانی؟

لوکاس: من شروع بازار خرسی کنونی را نوامبر می‌دانم چون از این زمان بود که احساسات مردم به بازار شروع به تیره شدن کرد و افراد روحیه خود را از دست دادند. البته آوریل یا نوامبر بودن لحظه شروع بازار خرسی خیلی فرقی در وضعیت کنونی ما در چرخه نمی‌کند.

کاون: نکته جالب تحلیل تو اینجاست که اگر اوج چرخه بعد در اواخر ۲۰۲۴ رخ بدهد - یعنی حدود بیت کوین هاوینگ «بیت کوین هاوینگ (Bitcoin Halving)» پروسه‌ای است که هر چهار سال انجام می‌شود و طی آن پاداش استخراج‌کننده‌های بیت کوین نصف می‌شود. یعنی عرضه کاهش می‌یابد و در نتیجه قیمت بیت کوین بالا می‌رود، چیزی که در هاوینگ‌های قبلی هم رخ داده.» یا چند ماه بعد از آن - احتمالا عده زیادی فکر خواهند کرد که بازار در ۲۰۲۵ حساسی پررونق خواهد بود و گلوئی خواهد شد. و تو می‌گویی لحظه‌ای که خیلی‌ها فکر می‌کنند بازار گلوئی شده است در اصل بازار گلوئی تمام شده.

لوکاس: تصور کن که بیت کوین در نیمه دوم ۲۰۲۴ به ۱۰۰ هزار دلار رسیده باشد، در آستانه بیت کوین هاوینگ باشیم یا تازه انجام شده باشد، و تورم هم پایین باشد، مطمئنا خیلی‌ها فکر می‌کنند که قرار است بیت کوین ماه‌هایی عالی پیش‌رو داشته باشد و خیلی‌ها از بیت کوین نیم میلیون دلاری حرف خواهند زد. دقیقا همین احساسات است که ما را به اوج‌گیری و سقوط ناگهانی و ورود به بازار نزولی رهنمون خواهد کرد.

من عموما حامی این ایده نیستم که لزوماً بیت کوین هاوینگ باعث افزایش قیمت شدید بیت کوین می‌شود. در چرخه چهارساله بعدی بیت کوین هاوینگ چون در نیمه اول چرخه قرار دارد ممکن است این حس به وجود آید که رشد بیت کوین به خاطر آن است اما به نظرم چرخه بی‌نیاز از هاوینگ عمل می‌کند.

کاون: می‌گویی دسترسی به نقدینگی ارزان عامل مهم‌تری در رشد قیمت بیت کوین است؟ یعنی اگر فدرال رزرو بتواند تا ۲۰۲۴ تورم را کنترل کند و شروع به کاهش نرخ بهره کند این اهمیت بیشتری از هاوینگ دارد؟



لوکاس: وقتی ما به دیگر سرمایه‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم که بازار آنها علاوه بر چرخه‌های چند ساله، دارای چرخه‌های طولانی‌تر هم هست که چرخه ۱۶ ساله یکی از آنهاست. در چرخه‌های طولانی‌تر، ما شاهد یک زمستان طولانی و حقیقی در بازار هستیم که بیت‌کوین هنوز چنین چیزی را تجربه نکرده است.



دلار رسید دیگر می‌دانستیم چرخه دارد وارد فاز خرسی خود می‌شود و دوران نزول آغاز شده است. هدفگذاری قیمتی درست است و فقط ما باید حدوفا وضعیت هر چرخه را و لحظه ورود و خروجمان در این بازار را بدانیم و سردرگم خرید نکنیم. در چنین وضعیتی است که می‌توانیم ارزان بخریم و گران بفروشیم. کاری که هر تاجر موفق انجام می‌دهد.

وضع طلا و نقره طی سال‌های آینده

کاون: این بازارهای مالی به شیوه خودشان ما را کم‌کم تبدیل به آدم‌های فروتنی می‌کنند. آنقدر اشتباه می‌کنیم و پول از دست می‌دهیم که کم‌کم غرور کاذبمان از بین می‌رود. راستی تو در حوزه فلزات قیمتی هم بسیار فعالی. من البته کریپتو را به طلا و نقره ترجیح می‌دهم اما نمی‌توانم دوره‌هایی را فراموش کنم که طلا و نقره واقعا عملکردی عالی داشتند. زمانی که من به دنیا نیامده بودم یا دو سه دهه پیش. نظرت درباره خرید و فروش فلزات قیمتی و دورنمای آن طی دهه آینده چیست؟

لوکاس: من واقعا منتظرم با توجه به شرایط کنونی جهان آنها خوب عمل کنند اما طلا و نقره جلو نمی‌روند. به خاطر ترس‌های ژئوپلیتیکی و به خاطر تورم منطقی‌اش این است که این سرمایه‌ها خوب عمل کنند و فعالان بازار هم منتظر چنین روندی هستند. من نسبت به آینده طلا هنوز خوشبینم و معتقدم که اگر از سطح حمایتی ۱۶۸۰ دلار پایین‌تر نیاید و آن را حفظ کند می‌تواند بالا برود. اما اگر این سطح ۱۶۸۰ را از دست بدهد می‌تواند سقوط سریعی داشته باشد. به هر حال من این عادت را دارم که نسبت به آنچه که خرید و فروش می‌کنم جانبدار می‌شوم و باید سعی کنم این عادت را کنار بگذارم. من ۲۵ سال است که طلا خرید و فروش می‌کنم و به آن علاقه دارم. به هر حال سرمایه‌گذاران در طلا می‌گویند که طی چند سال آینده طلا روزهای خوبی را خواهد دید اگر چه در کوتاه‌مدت مشکلاتی خواهد داشت.

کاون: وارد ۲۰۲۲ که شدیم با این وضع بازار کریپتو، به من به این نتیجه رسیدم که داشتن پول نقد برای خرید در روزهای افت بازار از همه چیز مهم‌تر است. پس تصمیم گرفتم پولم را به جای بانک روی فلزات قیمتی سرمایه‌گذاری کنم تا از پولم در مقابل تورم مراقبت کنم. اما آنها هم افول کردند، البته نه اندازه کریپتو. اما پول من ارزشش کم شد.

لوکاس: ما مطمئنا بیست سی سال بعد آن روز را می‌بینیم که بیت‌کوین شبیه طلای امروز عمل می‌کند و دیگر شاهد اوج و سقوط‌های پیاپی

لوکاس: مطمئنا. تزریق پول در بازار تمایل مردم به خرید سرمایه‌های پرریسک را بالا می‌برد. من زیاد در مورد استخراج‌کننده‌های بیت‌کوین حرفه‌ای نیستم. اما به نظرم وضعیت آنها فرق کرده. و آنها در حال حاضر اکثرا کسانی‌اند که بیت‌کوین‌های استخراجی خود را ذخیره می‌کنند و هاوینگ تأثیری در رفتارهای استخراجی آنها ندارد. به همین خاطر سیاست‌های پولی دولت آمریکا تأثیر بیشتری از هاوینگ روی قیمت خواهد داشت.

کاون: با تو تقریبا موافقم.

لوکاس: اگر درست یادم باشد تو از مدت‌ها پیش می‌گفتی که بیت‌کوین در بازه ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴ شاهد یک اوج‌گیری خواهد بود.

کاون: بله، اما اعتراف می‌کنم که مسیر و چرخه دیگری را می‌دیدم که درست از آب درنیامد.

لوکاس: پیش‌بینی مسیر بیت‌کوین هیچ‌وقت آسان نبوده. بیت‌کوین مسیر خودش را می‌رود و نهایتا به آنچه که منتظرش هستیم می‌رسد.

کاون: من یادم هست که در سال ۲۰۱۹ می‌گفتم احتمالا تا اوایل ۲۰۲۲ طول می‌کشند که ما بتوانیم به بیت‌کوین ۲۰ هزار دلاری برسیم که می‌تواند خودش را در این بازه حفظ کند. و در سراسر ۲۰۲۱ من از اینکه این حرف را زده بودم شرمسار بودم! چون ما دوازدهم بیت‌کوین ۴۰ و ۶۰ هزار دلاری را تجربه می‌کردیم. حالا در اواخر ۲۰۲۲ ما به همان ۲۰ هزار دلار رسیدیم. من در سال ۲۰۱۹ فکر می‌کردم روند حرکت بیت‌کوین تدریجی خواهد بود نه اینکه به شکل موشکی خودش را به ۶۴ هزار دلار برساند. در اوایل ۲۰۲۲ بالاخره من به این نتیجه رسیدم که آن اوج‌گیری که ما در ۲۰۲۱ دیدیم و سقوط بعد از آن، در اصل داشت ما را آماده می‌کرد که وارد چرخه بعدی شویم. تمام پیش‌شرط‌هایی که پایان یک چرخه را نشان می‌دهند یا محقق شده یا در حال محقق شدن است.

در نهایت اکثر مدل‌هایی که من طی سال‌های گذشته برای پیش‌بینی قیمت بیت‌کوین استفاده کردم سال ۲۰۲۳ را سال صد هزار دلاری شدن بیت‌کوین نشان می‌دادند. اما حالا فکر می‌کنم شاید ۲۰۲۳ کمی زود است و احتمالا در ۲۰۲۴ شاهد شش رقمی شدن بیت‌کوین خواهیم بود. حتی ۲۰۲۵ هم محتمل است. به هر حال امیدوارم در چرخه بعدی به این رقم برسیم.

لوکاس: اگر چرخه چهارساله بعدی بخواهد شبیه سه چرخه قبلی باشد سال ۲۰۲۵ سالی منطقی برای ۶ رقمی شدن بیت‌کوین است. چون در هر سه چرخه بیت‌کوین در نیمه دوم اوج گرفته است. من حتی برای این یکی هم تا اندازه‌ای آماده‌ام. تعصب داشتن روی یک تحلیل در مورد آینده مطمئنا باعث ورشکستگی یک تریدر می‌شود.

کاون: در چرخه‌های که داریم به پائین نزدیک می‌شویم، عموم بر این باور بودند که بیت‌کوین در همین چرخه ۱۰۰ هزار و ۲۰۰ هزار دلار را می‌بیند. حالا هم می‌گوییم در چرخه بعدی این را می‌بینیم. به نظرت این روش هدفگذاری قیمتی اصلا درست است؟ یا بهتر است بیشتر روی زمان اوج‌گیری و سقوط بیت‌کوین در هر چرخه متمرکز شویم و از آن سود ببریم؟

لوکاس: به نظرم ما عموما دست به خیال‌پردازی درباره جیب خودشان و بیت‌کوین می‌زنیم و دیتا را نادیده می‌گیریم. خود من وقتی در نوامبر ۲۰۲۱ ما به ۶۸ هزار دلار رسیدیم، می‌دانستم که این چرخه وارد ماه سی و چهارم خود شده است (یعنی تقریبا آغاز سال سوم چرخه) و اصلا اوج‌گیری در این زمان نشانه خوبی نیست. اما به خودم گفتم چه عیبی دارد که ما در ماه ۳۷ یا ۳۸ چرخه شاهد یک اوج‌گیری عالی باشیم؟ آن موقع همه اینها منطقی به نظر می‌رسید. اما زمانی که بیت‌کوین شروع به سقوط کرد و به ۴۲ هزار

لوکاس: اگر قرار است در پایان ۲۰۲۲ ما شاهد سقوط بیت‌کوین باشیم هیچ‌گریزی نیست که باقی بازار کریپتو هم با آن سقوط خواهد کرد. بیت‌کوین و اتریوم را نمی‌توان فعلا از هم جدا کرد. البته ممکن است اتریوم بتواند به طور نسبی خودش را کمی حفظ کند



برای اینکه دنبال چنین رمزارزهایی بیفتیم کمی پیر هستیم. **کاون:** من احساس می‌کنم در هر چرخه نسبت به چرخه قبل علاقه‌ام به رمزارزهای رقیب بیت‌کوین و اتریوم کمتر و کمتر می‌شود. من هنوز هم آنها را در سبدم دارم اما می‌بینم که بارها و بارها هم با آنها کلی پول در می‌آورم و هم کلی پول از دست می‌دهم. گاهی اوقات می‌گویم که دیگر نمی‌خواهم با اضطراب این رمزارزها دست و پنجه نرم کنم و بی‌خیالشان می‌شوم. می‌خواهم سوال آخر را مطرح کنم. در مورد اتریوم من واقعا خوش‌بینم و احساس می‌کنم هیچ رقیب واقعی ندارد و از بقیه کیلومترها جلوتر است. اما در کوتاه‌مدت احساس می‌کنم همان بلایی که سر بیت‌کوین در پایان سال می‌آید سر اتریوم هم خواهد آمد. اگر بیت‌کوین در پایان سال سقوط سنگینی به ۱۴ هزار و حتی ۱۰ هزار دلار داشته باشد من فکر می‌کنم اتریوم هم سقوطی خواهد داشت که در خوش‌بینانه‌ترین به همین اندازه بیت‌کوین خواهد بود. نظر تو درباره اتریوم در پایان این چرخه چیست؟

لوکاس: من حس می‌کنم اگر قرار است در پایان ۲۰۲۲ ما شاهد سقوط بیت‌کوین باشیم هیچ گریزی نیست که باقی بازار کریپتو هم با آن سقوط خواهد کرد. بیت‌کوین و اتریوم را نمی‌توان فعلا از هم جدا کرد. ممکن است اتریوم بتواند به طور نسبی خودش را کمی حفظ کند اما من نمی‌توانم وضعیتی را ببینم که بیت‌کوین سقوط می‌کند و اتریوم مسیر دیگری را می‌رود. اما رقابت کنونی بیت‌کوین و اتریوم بر سر تسلط بر بازار به من می‌گوید که اتریوم دارد در برابر بیت‌کوین خوب عمل می‌کند و در چرخه بعدی اتریوم مطمئنا یکی از اسب‌های سریعی است که باید سوارش شوید.

کاون: گفت و گوی خوبی بود لوکاس. امیدوارم اوایل سال آینده دوباره با هم حرف بزنیم.

لوکاس: حتی پایان سال ۲۰۲۲ هم بد نیست. شاید آن موقع جشن پایان این بازار خرسی را با هم گرفتیم! ■

نخواهد شد و باعث نمی‌شود کسی یک‌شبه ثروتمند شود. این به نظرم بد نیست. اصلا بیت‌کوین طراحی شده که نهایتا همین راه را برود. زمانی که بیت‌کوین به ارزش عادلانه‌اش رسید - که نمی‌دانیم چقدر است - بیت‌کوین به هدف خود که جایگزینی طلا هست نزدیک‌تر می‌شود.

کاون: من فکر می‌کنم احساس عمومی هم به همین سمت می‌رود. **لوکاس:** بیت‌کوین در نهایت تبدیل به طلا/دلار بازار کریپتو می‌شود. چیزی که به آن اطمینان داریم و نوسان کمی دارد.

اتریوم و بقیه در چرخه بعد

کاون: درباره اتریوم که اخیرا اپدیت مهمش را انجام داد چه پیش‌بینی‌ای داری؟

لوکاس: من هم مثل تو به اتریوم امیدوارم. به نظرم ما در دوران اوج چرخه بعدی شاهد عملکرد عالی اتریوم خواهیم بود. اپدیت کنونی هم می‌تواند به اتریوم کمک کند که خود را حامی محیط زیست نشان دهد و بگوید که از بیت‌کوین در این حوزه بهتر عمل می‌کند. در مورد بقیه رقبای بیت‌کوین نظرس خاصی ندارم. می‌دانم تو به آینده کاردانو (ADA) نگاه خیلی مثبتی داری.

کاون: می‌توانم بگویم که من عموما تمرکز روی بیت‌کوین و اتریوم است و روی بقیه سرمایه‌گذاری سنگینی نمی‌کنم اما پتانسیل رمزارزهای کوچک‌تر را در دوران اوج چرخه‌ها را نمی‌توانم نادیده بگیرم و در چرخه قبلی روی کاردانو سرمایه‌گذاری کردم و سود خوبی بردم. در چرخه بعدی هم مطمئنا روی دیگر رمزارزها - بجز بیت‌کوین و اتریوم - سرمایه‌گذاری می‌کنم تا به سود برسم چون اینها ریسک‌شان بالاتر است و پاداششان بالاتر. اما انتخاب بین اینها اصلا آسان نیست.

لوکاس: انتخاب رمزارزی که قرار است ۱۰۰ برابر شود اصلا آسان نیست. باید یک رمزارز را در روزهای اولیه‌اش پیدا کنید که هم تیم برنامه‌نویس قدرتمندی پشتش باشد و هم مردم به آن علاقه نشان بدهند. من احتمالا

کاون: اکثر مدل‌هایی که طی سال‌های گذشته برای پیش‌بینی قیمت بیت‌کوین استفاده کردم سال ۲۰۲۳ را سال صدهزار دلاری شدن بیت‌کوین نشان می‌دادند. اما حالا فکر می‌کنم شاید ۲۰۲۳ کمی زود است و احتمالا در ۲۰۲۴ شاهد نشن‌رقمی شدن بیت‌کوین خواهیم بود



UPDATING ...

در ژاپن اوضاع آنچنان بد شده که بانک مرکزی ژاپن مجبور به دخالت در بازار شده تا جلوی سقوط بیشترین در برابر دلار را بگیرد. آخرین باری که بانک ژاپن مجبور به چنین کاری شد سال ۱۹۹۸ بود.

چرا جهان وارد بحران دلاری می شود؟

دلار قوی می تواند باعث مشکلات اقتصادی و ناآرامی در کشورهای مختلف دنیا شود



اقتصاد جهان در معرض ریسک بزرگی قرار گرفته است. ریسکی که به نظر نمی رسد به این زودی ها سایه اش را از سر ما بردارد. ممکن است تا حالا درباره آن چیزی نشنیده باشید یا آن را درست نفهمیده باشید. به این ریسک «دلار قوی» می گویند که در لحظه کنونی بازارهای ارزی را دچار بحران کرده و ارزش باقی سرمایه های پربیسک (مثل بیت کوین) را به پایین می کشد. چرا ما دچار چنین بحرانی شده ایم و این برای سبد سرمایه گذاری شما و اقتصاد جهان چه معنایی دارد؟

برای درک ماجرا اول باید نمودار «شاخص دلار» یا U.S. Dollar Index را ببینیم که به اختصار به آن DXY می گویند. برای آنها که با شاخص دلار ناآشنا هستند بگوییم که این یک معیار است که قدرت دلار را در داد و ستد نشان می دهد. این نشانه آن است که دلار در فلان روز در مقایسه با دیگر رقبا پیش چقدر قوی یا ضعیف شده است. و همان طور که در (نمودار ۱) می بینید شاخص دلار در بالاترین حد خود طی ۵ سال اخیر قرار دارد. اما اگر به بازه زمانی طولانی تر را هم بررسی کنیم می بینید که شاخص دلار از سال ۲۰۰۲ تاکنون اینچنین بالا نبوده است. (نمودار ۲). طبیعتا در آن طرف قضیه هم شاهد ضعف هستیم: ارزهای رقیب دلار دچار آنچنان وضعی شده اند که طی دهه های اخیر بی سابقه بوده است. مثلا در انگلیس، پوند به پایین ترین حد خود در برابر دلار طی ۳۷ سال گذشته رسیده است. کاملا مشخص است که پوند که همیشه از دلار گران تر بوده دارد به سمت تساوی با دلار کشیده شده و عده زیادی از اقتصاددانان و تحلیلگران بر این باورند که ما به زودی شاهد چنین تحولی خواهیم بود. اوضاع برای یورو هم بهتر نیست: بعد از حمله روسیه به اوکراین و پس از اینکه اروپایی ها تحت فشار آمریکا دست به تحریم همه جانبه مسکو زدند یورو شروع به سقوط کرد که نهایتا باعث شد دلار و یورو برابر شوند و چند روز بعد دلار از یورو گران تر شد. در (نمودار ۳) می توانید وضعیت یک ساله یورو در برابر دلار را ببینید که در لحظه نوشتن گزارش هر یورو به ۰.۹۸ دلار رسیده است.

در این میان در ژاپن اوضاع آنچنان بد شده که بانک مرکزی ژاپن مجبور به دخالت در بازار شده تا جلوی سقوط بیشترین در برابر دلار را بگیرد. آخرین باری که بانک ژاپن مجبور به چنین کاری شد سال ۱۹۹۸ بود.

علل تقویت دلار

اینجاست که به یک سوال کلیدی می رسیم: چه چیزی باعث قدرت گیری دلار شده است؟ عوامل مختلفی برای تقویت شاخص دلار وجود دارد اما احتمالا یکی از مبرهن ترین آنها تفاوت در نرخ بهره در کشورهای مختلف است. همان طور که می دانید بانک مرکزی آمریکا طی چند ماه گذشته برای مواجهه با تورم بی سابقه دست به افزایش نرخ بهره زده - تا وام گرفتن سخت تر شود و پول در گردش در کشور کاهش یابد. در کشورهای دیگر هم کم و بیش شاهد افزایش هایی

بوده ایم اما هیچ کدام روند تهاجمی آمریکا را نداشته اند. تفاوت نرخ بهره دلار با دیگر ارزها به چه معناست؟ این یعنی اگر دلار تان را بانک بگذارید سود بالاتری نصیب تان می شود، همین طور اوراق قرضه های دلاری هم سود بالاتری نصیب تان خواهند کرد. اینجا داریم مقایسه ای حرف می زنیم: یعنی اگر قرار باشد سرمایه تان را تبدیل به یورو یا یورو کنید و در بانک های ژاپن، انگلیس یا اروپا بگذارید تا سود بگیرید در مقایسه با دلار و بانک های آمریکا سود کمتری نصیب تان خواهد شد.

ماجرا حالا ساده به نظر می رسد: چرا باید سرمایه گذاران بانک های آلمان و اوراق قرضه های آلمانی با نرخ بهره ۲ درصد را بخواهند وقتی می توانند اوراق قرضه ۱۰ ساله آمریکا با سود ۳.۶۸ درصد را نگاه دارد. این را مقایسه کنید با اوراق قرضه ژاپنی با سود خجالت آور ۰.۲۵ درصد.

خب برای خرید اوراق قرضه آمریکایی چه نیاز داریم؟ دلار آمریکا. این یکی از مهم ترین دلایل قدرت گیری بی سابقه شاخص دلار است.



در داخل پیدا کرد یا اینکه خریدشان را به تاخیر انداخت، اما برخی اقلام وارداتی واقعا حیاتی‌اند. مثلا نفت و گاز که عموما با دلار خرید و فروش می‌شوند. هر چه دلار در مقایسه با واحد پولی فلان کشور واردکننده گران تر باشد، واردات گران تر خواهد بود. این نه فقط تورم را در حوزه‌های خاص به شدت بالا خواهد برد، که اگر کنترل نشود می‌تواند باعث بدهی جدی به کشورهای دیگر جهان شود و کاری کند که یک کشور نتواند کالاهای اساسی مورد نیازش را وارد کند. چیزی که در کشورهایی مثل سری لانکا رخ داد و باعث بحرانی ویرانگر شد: بحران اقتصادی باعث بحران سیاسی شد و نهایتا کشور دچار انقلاب شد. در وضعیت کنونی، تعداد کشورهایی که ممکن است به سرنوشت سری لانکا دچار شوند اصلا کم نیست.

با این حال نیاز نیست که کشور درگیر بحران جدی بدهی شود تا زندگی مردم عادی رو به وخامت گذارد. همین گرانی واردات می‌تواند اوضاع را کاملا به هم بریزد؛ فقط کافی است نرخ تورم در برخی کشورهای اروپایی را با تورم در آمریکا مقایسه کنید تا ببینید اروپایی‌ها با چه بحرانی دست و پنجه نرم می‌کنند. نرخ تورم در اروپا به بالاترین حد خود طی ۲۵ سال اخیر رسیده است.

■ اوضاع بد ایتالیا و بقیه اقتصادهای مقروض

اما اخبار بد در اینجا به پایان نمی‌رسد. یک تهدید جدی برای این کشورها بحران بدهی‌های عمومی است، بخصوص اینکه طی بحران کرونا کشورهای زیادی - بخصوص کشورهای فقیر و در حال توسعه - از موسسات مالی غربی دلار قرض کردند. به خصوص که نرخ بهره در آمریکا پایین بود و هزینه وام گرفتن بالا نبود. نکته اینجاست که حالا دلار در حال گران تر شدن است بازپرداخت این وام‌ها سخت تر شده است. به علاوه با افزایش نرخ بهره در آمریکا، کشورهای وام‌گیرنده باید با نرخ بالاتری بهره وام‌های خود را بدهند. بدون تردید طی ماه‌های آینده کشورهای مختلفی هستند که با بحران بازپرداخت بدهی‌های خود روبرو خواهند شد. اصولا بحران‌هایی مربوط به بدهی‌های عمومی به شدت کشورها را ضعیف می‌کند و سال‌ها طول می‌کشد تا یک کشور بتواند از چنین بحرانی سر بلند کند.

مسئله اینجاست که همه وام‌هایی که کشورهای ضعیف تر طی این مدت گرفته‌اند به دلار نبوده است. و همین ماجرا را پیچیده تر می‌کند. چون تعداد زیادی از کشورهای توسعه یافته هم برای کنترل تورم، مجبور شده‌اند نرخ بهره خود را بالا ببرند. (البته بخشی از این افزایش نرخ بهره در واکنش به افزایش نرخ بهره در آمریکا بوده، تا جلوی سقوط بیشتر واحد پولی خود در برابر دلار را بگیرند). مثلا بانک‌های مرکزی انگلیس، نروژ و سوئیس به پیروی از آمریکا نرخ بهره خود را بالا برده‌اند. می‌شود گفت در این چرخه افزایش نرخ بهره، بانک‌های مرکزی تمام ۱۰ اقتصاد برتر دنیا نرخ بهره خود را بالا برده‌اند (جمعا به اندازه ۲۰ درصد). این یعنی بهره تمام وام‌هایی که کشورها با واحد پولی این ۱۰ کشور گرفته‌اند بالا رفته و بازپرداخت آنها سخت تر شده است. در منطقه یورو مثلا بانک مرکزی اروپایی به شیوه‌ای تهاجمی در حال افزایش نرخ بهره است و برای اولین بار طی تاریخ ۲۴ ساله‌اش نرخ بهره را در یک نشست ۰.۷۵ درصد افزایش داد.

این مسئله باعث چالش‌های جدی برای بعضی از کشورهای منطقه یورو شده است به خصوص کشورهای جنوب اروپا. اگر یادتان باشد کشورهای کوچک اروپا در سال ۲۰۱۰ درگیر بحران بدهی‌های عمومی شدند که یونان جزو آنها بود. بحران سال ۲۰۱۰ بحرانی قابل

اما ماجرا به تفاوت نرخ بهره کشورهای مختلف ختم نمی‌شود. نکته دیگر درک عمومی از قدرت اقتصاد آمریکا است. این ممکن است شوخی به نظر برسد بخصوص که اقتصاد آمریکا هم درگیر تورم است و هم احتمالا دارد رکود می‌شود. اما در مقایسه با دیگر کشورهای جهان آمریکا در وضعیت بسیار بهتری قرار دارد. اروپا درگیر جنگ روسیه و اوکراین است و در آستانه بحران جدی انرژی قرار دارد و همین باعث شده که رویتر پیش‌بینی ورود منطقه یورو به رکود را بکند چرا که نبود انرژی به معنای کاهش شدید تقاضا و نهایتا کند شدن اقتصاد خواهد بود.

چین هم در این میان اوضاع عالی‌ای ندارد: سیاست سختگیرانه چین در عدم تحمل کرونا باعث شده اقتصاد شهرهای مختلف این کشور گاه و بیگاه تعطیل شود. به علاوه کرونا و جنگ اوکراین باعث کندی اقتصاد جهان شده، این یعنی کاهش تقاضا برای صادرات چینی ضعیف و ضربه به اقتصاد این کشور. بازار مسکن چین هم در آستانه یک بحران واقعی است و سیاست‌گذاران چینی روزهای خوبی را نمی‌گذرانند.

به همین خاطر است که نگه داشتن دلار و سرمایه‌گذاری روی اوراق قرضه آمریکایی از دید خیلی‌ها کم‌ریسک‌ترین کار ممکن به حساب می‌آید. البته فقط خارجی‌ها نیستند که به دنبال سرمایه‌گذاری روی دلارند. در داخل آمریکا هم اوضاع به هم ریخته کنونی و سیاست‌های انقباضی فدرال رزرو باعث گریز مردم از سرمایه‌گذاری‌های پرریسک مثل بورس و کریپتو شده و آنها چاره‌ای ندارند جز اینکه سرمایه خود را به شکل دلار نگه دارند. و این یعنی تقاضای بیشتر برای دلار.

■ چرا دلار قوی بد است

پس دیدیم که دلار در روزهای خوشش به سر می‌برد اما چرا این برای اقتصاد جهان خوب نیست؟

احتمالا یکی از اولین و مهم‌ترین عواملی که اینجا باید در نظر داشته باشیم نابسامانی‌ای است که دلار قوی در اقتصاد دیگر کشورها به وجود می‌آورد. نه فقط دلار آمریکا ارز ذخیره دنیا به حساب می‌آید، که مورد استفاده‌ترین ارز دنیا در تجارت بین‌الملل هم هست. پس هر چه ارزش دلار در مقایسه با دیگر ارزها بالاتر رود، واردات هم گران تر می‌شود. بعضی از این اقلام وارداتی را می‌توان برایشان جایگزینی

نمودار ۱: شاخص دلار طی ۵ سال اخیر



در گزارش مالی سالانه آمازون این تفاوت هنگام تبدیل، به عنوان سودی که از دست رفته به حساب خواهد آمد. طبق برخی برآوردها حدود ۳۰ درصد درآمدهای ۵۰۰ شرکت اول حاضر در بورس آمریکا از خارج از کشور می‌آید و هر چه شاخص دلار قوی‌تر شود ضربه جدی‌تری به درآمدهای شرکت‌های مهم آمریکایی وارد می‌کند. در نهایت سرمایه‌گذاران در بازار بورس هم از دلار قوی ضربه می‌خورند چون سهام همین شرکت‌ها را خریداری کرده‌اند. کاهش درآمد به معنای کاهش ارزش‌گذاری شرکت و نهایتاً کاهش ارزش سهام آن شرکت است.

به علاوه دلار قوی به معنای کاهش جذابیت دارایی‌های مالی آمریکایی برای سرمایه‌گذاران خارجی است چون آنها را گران‌تر می‌کند.

درست است که شهروندان آمریکایی به اندازه شهروندان دیگر کشورها از دلار قوی ضربه نمی‌خورند، اما در کل اثر دلار قوی بر اقتصاد آمریکا و سبدهای سرمایه‌گذاری‌شان را احساس خواهند کرد.

دلار در ۲۰۲۳

سوال اساسی اینجاست که این دلار قوی تا چه زمانی به صعود خود ادامه خواهد داد و آیا سیاست‌گذاران جهان می‌توانند جلوی آن را بگیرند؟ خبر بد اینکه انتظار نمی‌رود در کوتاه‌مدت بتوان جلوی دلار قوی را گرفت چون عواملی که باعث تقویت دلار شده‌اند همچنان وجود دارند.

مثلاً بانک مرکزی آمریکا گفته که احتمالاً نرخ بهره را باید به ۴۶ درصد برساند تا بتواند تورم را درمان کند. در این میان تحلیل‌گر سایت مارکت‌وچ معتقد است که برای جمع کردن تورم کنونی فدرال رزرو حتی مجبور می‌شود تا سال آینده نرخ بهره را به ۵ درصد هم برساند. این یعنی تفاوت نرخ بهره آمریکا با بقیه جهان بالاتر خواهد رفت و سرمایه‌گذاران جهانی بیشتر و بیشتر اوراق قرضه دلاری خواهند خرید.

در مورد اقتصاد جهان هم به نظر می‌رسد اوضاع قبل از اینکه کمی بهبود یابد بدتر خواهد شد. در اروپا، انتظار می‌رود که جنگ روسیه و اوکراین وارد مرحله بدتری شود. حمله اخیر به خط لوله گاز نورد استریم ۱ و از کار افتادن آن باعث شده امیدهای اروپا برای دستیابی به گاز حداقلی در زمستان کم‌رنگ‌تر شود و روسیه قول داده این خرابکاری را تلافی کند. اگر غرب بخواهد به اوکراین موشک‌های

مدیریت بود اما بحران کنونی که مثلاً ایتالیا را هم در بر می‌گیرد معلوم نیست قابل مدیریت باشد. بررسی‌ها نشان می‌دهد ریسک جدی شدن بحران بدهی‌های عمومی در ایتالیا به این دلایل بسیار بالاست: ۱- اقتصاد ۲ تریلیون دلاری ایتالیا ۱۰ برابر یونان است. ۲- حجم بدهی‌های عمومی در ایتالیا در جهان سوم است. ۳- نسبت بدهی‌های عمومی ایتالیا به تولید ناخالص داخلی این کشور (GDP) حدود ۱۵۰ درصد است که دومین در اروپا به حساب می‌آید. ۴- رشد اقتصادی در ایتالیا کند است و جمعیتش در حال پیر شدن است.

بحران بدهی‌های اروپا طبیعتاً به ایتالیا محدود نمی‌شود، اما کشورهای پرریسک دیگر اهمیت ایتالیا را ندارند.

وقتی درباره کشورهای بدهکار دنیا صحبت می‌کنیم حیف است که به دومین کشور در لیست نسبت بدهی به GDP اشاره نکنیم: احتمالاً باور نمی‌کنید که ژاپن با بدهی عمومی ۲۶۶ درصد تولید ناخالص داخلی دست و پنجه نرم می‌کند.

آمریکایی‌ها هم در امان نیستند

حالا ممکن است آمریکایی‌ها بگویند این بحران‌ها به ما مربوط نیستند: ما به نفت و گاز دنیا احتیاج نداریم و دلار قوی می‌تواند به ما کمک کند که تورم را پایین بیاوریم. اما داستان برای آمریکا هم به راحتی هانیست.

اول اینکه دلار قوی به نفع صادرات آمریکا نیست چون هر چه دلار گران‌تر باشد محصولات صادراتی آمریکایی برای خارجی‌ها گران‌تر خواهد بود. این به شرکت‌های آمریکایی که روی صادرات حساب باز کرده‌اند ضربه خواهد زد و کسری تراز تجاری این کشور را بالاتر خواهد برد. به کسری تراز تجاری آمریکا هر سال به طور میانگین یک تریلیون دلار اضافه می‌شود که پنج درصد تولید ناخالص داخلی این کشور است. فراموش نکنید که میزان بدهی عمومی دولت آمریکا نزدیک به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی است.

دلار قوی نه فقط به شرکت‌های صادرکننده آمریکایی لطمه می‌زند، که به شرکت‌های چندملیتی آمریکایی که خارج از کشور پول در می‌آورند هم خسارت وارد می‌کند. علت آن است که آنها باید نهایتاً درآمدهایشان را - به دلایل مالیاتی پورسی - به دلار آمریکا تبدیل کنند. این چه ضرری دارد؟ یک مثال می‌زنیم: فرض کنید که آمازون در بخش اروپایی خود چند میلیارد یورو سود می‌کند، این سود را اگر به دلاری حساب کنیم طبیعتاً کمتر خواهد بود و

نرخ تورم در
برخی کشورهای
اروپایی را با تورم
در آمریکا مقایسه
کنید تا ببینید
اروپایی‌ها با چه
بحرانی دست و
پنجه نرم می‌کنند.
نرخ تورم در اروپا
به بالاترین حد
خود طی ۲۵ سال
اخیر رسیده است

نمودار ۲: شاخص دلار از ۱۹۹۰ تا کنون





چه دلار قوی بر صادرات آمریکا و درآمد شرکت‌های آمریکایی تاثیر منفی می‌گذارد می‌تواند اثرات تورمی واردات محصولات به آمریکا را کاهش دهد. به همین خاطر به احتمال زیاد وقتی چین و آمریکا در مذاکرات حضور نداشته باشند دیگر کشورها نمی‌توانند اقدام هماهنگی علیه دلار قوی انجام دهند.

دلار قوی از دید سیاست‌گذاران در اکثر نقاط جهان بادی مخالف در عرصه اقتصاد کلان به حساب می‌آید که قرار نیست به این زودی‌ها از شرش خلاص شویم. خود آمریکایی‌ها هم خواهند دید که هر چه شاخص دلار بالاتر رود، صادرات کالاها و آمریکایی کاهش بیشتری خواهد داشت و میزان رقابت‌پذیری اقتصاد آمریکا هم پایین خواهد آمد. اما نهایتاً بزرگ‌ترین ضربه را کشورهای ضعیف‌تر خواهند خورد، کشورهایی که واردکننده مواد غذایی و انرژی هستند؛ دو عامل کرونا و جنگ روسیه و اوکراین همین حالا هم به شدت بر زنجیره تامین (Supply chain) غذا و انرژی تاثیر منفی گذاشته و این محصولات را کمیاب و گران کرده و دلار سنگین باری اضافه بر دوش مردم این کشورهاست. انتظار می‌رود در زمستان سخت آینده کشورهای بیشتری در جهان گرسنگی و سرما را تجربه خواهند کرد و باید منتظر نآرامی‌های گسترده در نقاط مختلف باشیم. جهان، جهان چند سال پیش نیست که کشورهای همیشه بدهکار مثل آرژانتین و یونان در آستانه ورشکستگی باشند، حالا اقتصادهای بزرگ‌تر و خوش‌نام‌تر هم در ریسک ورشکستگی هستند. فقط به این فکر کنید که اگر بحران بدهی‌های عمومی در ایتالیا جدی شود چه تاثیر بی‌سابقه‌ای بر منطقه یورو خواهد گذاشت؟ یورو همین حالا هم با دشواری در حال گذراندن شرایط جنگی کنونی و بحران بی‌سابقه انرژی است. آیا این یورو می‌تواند ضربه ناشی از بحران ایتالیا را تحمل کند؟ چه می‌شود اگر بحران بدهی‌ها به اقتصادهای ضعیف‌تر اتحادیه مثل اسپانیا و پرتغال سرایت کند؟ دورنمای ماه‌های آینده اصلاً روشن نیست.

آیا ممکن است فدرال رزرو به این دلایل روند افزایش نرخ بهره را متوقف کند؟ بعید است. چون فدرال رزرو این روزها کاملاً روی جنگ با تورم متمرکز شده و نه نرخ رشد منفی اقتصاد و نه نشانه‌های خطر در بازار مسکن باعث نشده بانک مرکزی آمریکا کوتاه بیاید. چه برسد به در دسرهای دیگر کشورها در آن سوی اوقیانوس.

البته نهایتاً سال آینده فدرال رزرو افزایش نرخ بهره را متوقف خواهد کرد و جنگ اوکراین هم احتمالاً به نتیجه خواهد رسید. تا آن موقع اما کمربندهایتان را سفت ببندید. ■

دوربرد بدهد و خاک روسیه هدف قرار گیرد باید منتظر حمله روسیه به کشورهایی جز اوکراین باشیم. چین هم در میان همچنان با بازار حبایی مسکن خود دست و پنجه نرم می‌کند و دورنمای مثبتی از وضعیت اقتصادش طی ماه‌های دیده نمی‌شود. درست است که اقتصاد آمریکا هم دچار مشکل شده، اما در مقایسه با باقی نقاط دنیا همچنان وضع پرثبات‌تری دارد.

حالا چطور می‌شود با دلار قوی مقابله کرد؟ وقتی کشورها قرار است به صورت مجزا با این مشکل مواجه شوند گزینه‌های زیادی ندارند. در حال حاضر بانک‌های مرکزی تلاش می‌کنند از افزایش نرخ بهره از فدرال رزرو عقب‌نمانند اما سیاست‌شان جواب نداده چرا که بانک مرکزی آمریکا از آنها خیلی جلوتر است و آنها نمی‌توانند یک‌شبه نرخ بهره را چند درصد بالا ببرند.

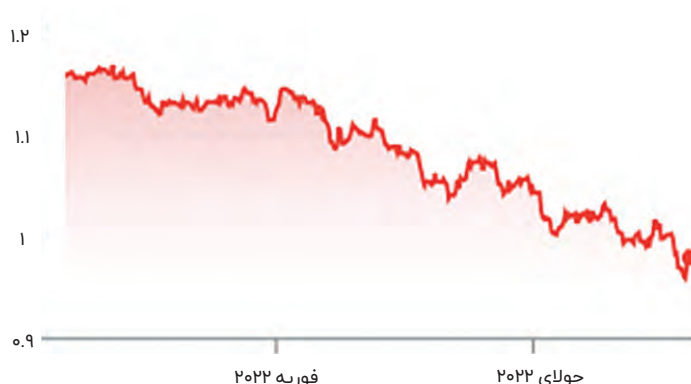
آیا ممکن است کشورهای دنیا اقدام هماهنگی علیه دلار قوی انجام دهند؟ آنها به هر حال قبلاً کار مشابهی کرده‌اند: در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۵ وزیرای مالی و روسای بانک‌های مرکزی بزرگ‌ترین اقتصادهای دنیا در هتل پلازای نیویورک سیتی جمع شدند تا جلوی صدمات بیشتر دلار قوی بر اقتصاد جهان را بگیرند. آنها نهایتاً به تفاهمی رسیدند که به «پیمان پلازا» مشهور شد و قرار بر این شد که آنها به طور هماهنگ در بازارهای ارزی و مالی ورود کنند، نرخ‌های بهره را به رقم مشخصی تغییر دهند و سیاست‌های مالی جدیدی در پیش گیرند. در نهایت آنها موفق شدند: دلار ۵۰ درصد از ارزش خود را از دست داد و واحدهای پولی آلمان غربی، فرانسه، انگلیس و ژاپن ۵۰ درصد بالا رفت. اما آیا رسیدن به چنین تفاهمی در دنیای کنونی امکان‌پذیر است؟ احتمالش به دلایل مختلفی پایین است: اول آنکه اگر برای حاضران در هتل پلازا در ۱۹۸۵ سیستم کنونی اقتصاد جهان را شرح می‌دادند کسی باور نمی‌کرد. چین حالا یکی از مهم‌ترین شرکای تجاری کشورهای غربی است و هر گونه دخالت ارزی بدون حضور چین بی‌ثمر خواهد بود. چین به اندازه کشورهای اتحادیه اروپا، انگلیس و ژاپن نگران ارزش واحد پولی‌اش نیست چون آنها صادرکننده‌اند و دلار قوی برایشان تحول مثبتی است. علاوه بر چین، سیاست‌گذاران آمریکایی هم راضی به مذاکره بر سر دلار قوی نیستند. جنت یلن، وزیر خزانه‌داری آمریکا گفته که او می‌خواهد «ارزش دلار توسط نرخ تبدیل بازار مشخص شود نه مذاکرات». یلن یکی از حامیان سرسخت دخالت در بازار برای نابودی تورم است و به همین خاطر امکان ندارد بر سر افزایش نرخ بهره با خارجی‌ها مذاکره کند. اگر

سوال اساسی اینجاست که این دلار قوی تا چه زمانی به صعود خود ادامه خواهد داد و آیا سیاستگذاران جهان می‌توانند جلوی آن را بگیرند؟ خبر بد اینکه انتظار نمی‌رود در کوتاه‌مدت بتوان جلوی دلار قوی را گرفت چون عواملی که باعث تقویت دلار شده‌اند همچنان وجود دارند

نمودار ۳: یورو به دلار، طی سال اخیر

هر یک یورو برابر است با ۰.۹۸ دلار آمریکا

1	Euro
0.98	United States Dollar



..... اکونومیست
.....

عصر دون کورئونه

آیا نظام پادشاهی بریتانیا با چارلز سوم به حیات خود ادامه می دهد؟



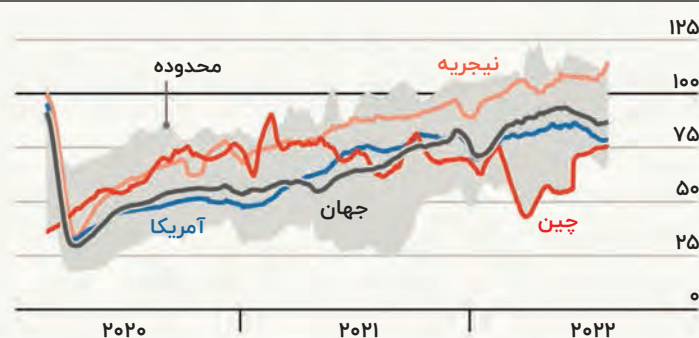
قیمت‌های مصرف‌کننده، ۲۰۲۲، درصد افزایش نسبت به سال گذشته



نگران تورم چین نباشید

اکثر کشورهای توسعه‌یافته و اقتصادهای پیشرفته جهان، طی چند ماه اخیر معضلی بزرگ داشته‌اند: تورم! اما چین در این بین یک استثنا به نظر می‌رسد. ظاهر این کشور توانسته با سیاست‌های پولی صحیح، اقتصاد خود را در مسیری هدایت کند که نرخ تورم آن مهار شود. در حال حاضر چین به لحاظ نرخ تورم، وضعیتی بهتر نسبت به سایر کشورهای توسعه‌یافته جهان دارد.

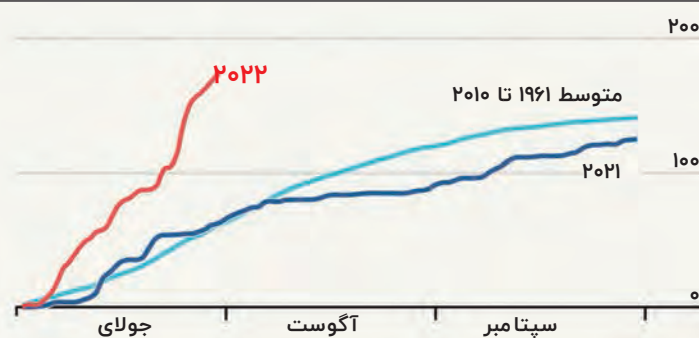
شاخص «عادی بودن» اکونومیست، پیش از کرونا=۱۰۰



بازگشت جهان به دوران قبل از کرونا

شیوع همه‌گیری کرونا منجر به تغییر فضای عادی جهان شد. فعالیت‌های اقتصادی عمدتاً محدود و متوقف شدند. به همین خاطر وضعیت جهان از حالت عادی خود خارج شد. اما حالا بررسی‌های اکونومیست نشان می‌دهد که میزان فعالیت‌ها دوباره به میزان آن در دوران پیش از شیوع همه‌گیری کرونا بازگشته‌است. شاخص عادی بودن جهان که اکونومیست آن را بررسی می‌کند، بازگشت به شرایط عادی را به ما نشان می‌دهد.

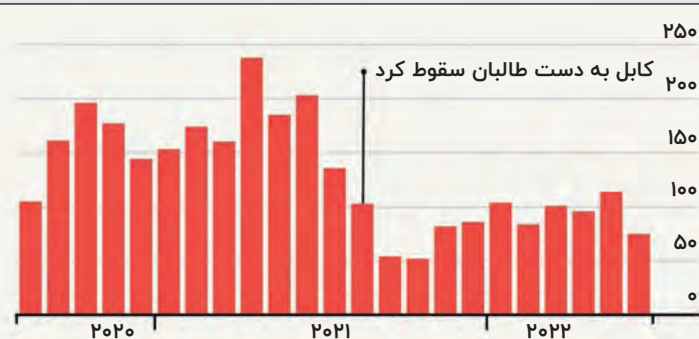
پاکستان، بارندگی‌های فصلی مانسون، میلی‌متر



چرا پاکستان را آب برد؟

پاکستان جزو کشورهایی است که تقریباً هر سال با پدیده سیل مواجه می‌شود. اما سیل امسال ظاهراً با همیشه فرق داشت. دلیل این تفاوت چه بود؟ اکونومیست معتقد است تغییرات اقلیمی و ذوب شدن یخ‌های قطبی باعث شده پاکستان نسبت به هر سال، تجربه تلخ‌تری در زمینه سیل داشته باشد. تا کنون عده زیادی جان خود را بابت این سیل از دست داده‌اند.

افغانستان، گزارش اقدامات خشونت‌آمیز



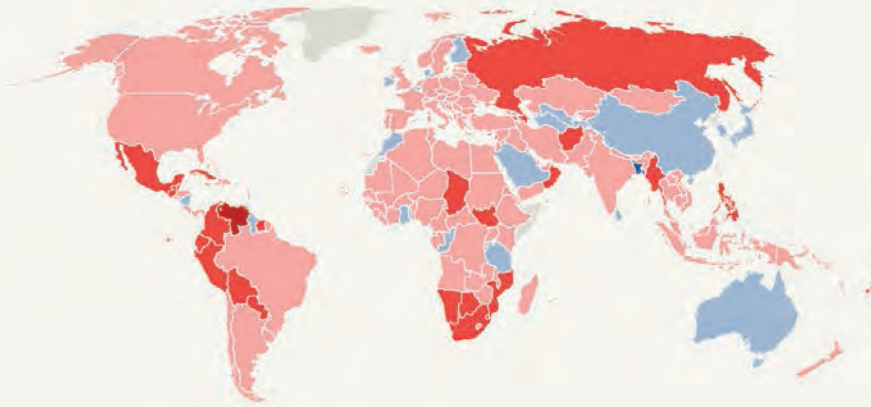
کاهش خشونت در افغانستان

افغانستان همه‌راشگفت‌زده کرده‌است. بررسی‌های اکونومیست نشان می‌دهد از زمان به قدرت رسیدن طالبان تا کنون، میزان خشونت در این کشور کاهش محسوسی داشته‌است. البته هنوز سرکوب امری رایج در این کشور محسوب می‌شود و عمده سرکوب‌گری‌ها هم از سوی نیروهای طالبان انجام می‌دهد. اما به صورت کلی، روند اقدامات خشونت‌آمیز، نزولی بوده‌است.

مسیر جدید استانداردهای زندگی در جهان

تغییرات اقلیمی و تنش‌های مختلف نظیر جنگ باعث شده استانداردهای زندگی در اکثر نقاط جهان افول کند. بررسی‌های اکونومیست نشان می‌دهد که در نقاط کمی از جهان شاهد افزایش کیفیت و استانداردهای زندگی هستیم. در بسیاری از کشورهای بزرگ و توسعه‌یافته، کاهش کیفیت و استانداردهای زندگی را مشاهده می‌کنیم و این یعنی جریان جدیدی بر جهان غالب شده‌است.

افزایش توسعه کاهش توسعه

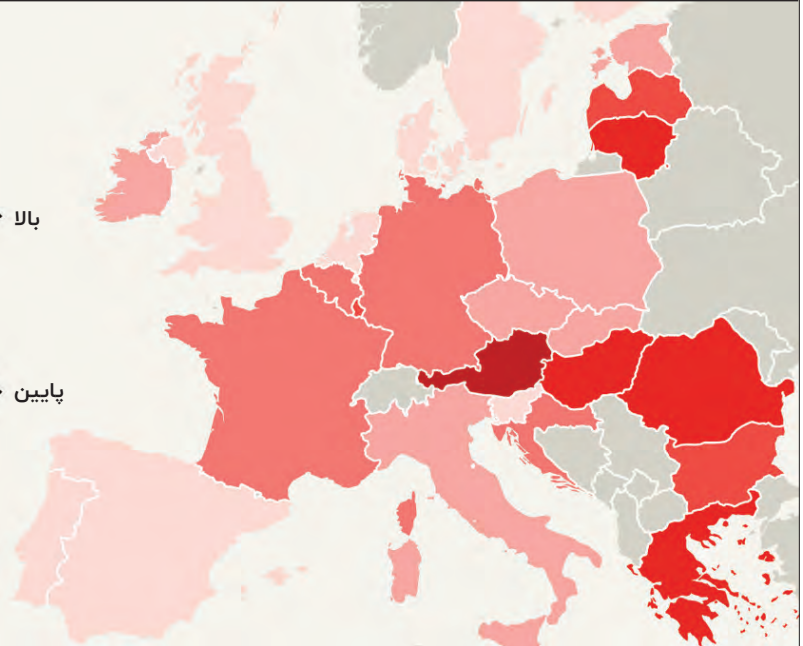


رواج پرداخت‌های غیررسمی در نظام بهداشت و درمان، ۲۰۱۹، درصد

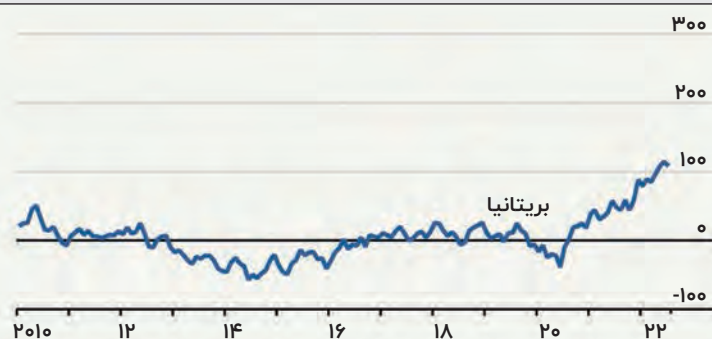
فساد در نظام پزشکی اروپا

نظام خدمات پزشکی و بهداشتی کشورهای اروپایی به شکل عجیبی دچار فساد شده‌است. البته بررسی‌ها نشان می‌دهد عمده این فساد مربوط به کشورهای شرق اروپاست و در غرب، خیزش کمتر فساد را در این زمینه می‌بینیم. بسیاری از بیماران برای اینکه بتوانند معالجه و درمان شوند باید خارج از چهارچوب‌های مرسوم، پولی را پرداخت کنند. این فساد، نظام پزشکی را بیمار کرده‌است

بالا ↑
پایین ↓



شاخص شگفتی آفرین تورم



تورم بریتانیا دورقمی شد

همه کشورهای جهان با معضل تورم روبه‌رو شده‌اند اما بریتانیا نخستین کشور توسعه‌یافته و پیشرفته‌ای بود که نرخ تورم آن دو رقمی اعلام شد. این کشور با افزایش بی‌سابقه قیمت‌ها روبه‌رو شده و بالاترین نرخ تورم را از دهه ۸۰ میلادی تا کنون تجربه می‌کند. در حال حاضر بانک مرکزی این کشور تلاش دارد از طریق اقدام به افزایش نرخ بهره، تورم این کشور را مهار کند.

جمهوری اسلامی ایران طی نشست اخیر به عضو دائمی و ثابت سازمان همکاری‌های شانگهای تبدیل شد. اصولاً رهبران غربی به این نشست دعوت نمی‌شوند. به‌ویژه به دلیل درگیری‌های روسیه با اوکراین، این مسئله حساس‌تر شده و به همین خاطر هیچ‌یک از رهبران غربی در این برنامه حضور نداشته‌اند. اما پرسش اینجاست که سازمان همکاری‌های شانگهای دقیقاً چیست و بناست چه نقشی را در جهان ایفا کند.

[نبادهای بین‌المللی]

سازمانی برای اتحاد شرقی‌ها

سازمان همکاری‌های شانگهای چیست؟

رهایی از انزوا

رشد سازمان همکاری‌های شانگهای به نوعی نشان می‌دهد که کشورهای شرقی به سمت رقابت گام برمی‌دارند. روسیه این روزها در وضعیتی منزوی نسبت به غرب قرار گرفته و از آن دور می‌شود. حالا این کشور برای نمایش اهمیت خود بیش از پیش دست به امان شرق شده و در نتیجه شاهد این فضای رقابتی هستیم. روسیه امیدوار است با گسترش سازمانی مانند سازمان همکاری‌های شانگهای، زمینه نفوذ خود را گسترش دهد و به نوعی قدرتش را در شرق پیاده کند. در مورد چین قضیه کمی فرق دارد. هرچند چین هم مانند روسیه، روحیه‌ای ضد آمریکایی و ضد غربی دارد اما وضعیتش مانند روسیه نیست. در واقع نیازی نیست به اندازه روسیه به دردسر بیفتد. در نتیجه تا جایی که بتواند با قدرت‌های ضدغربی همکاری می‌کند. به‌علاوه چین می‌تواند از طریق این سازمان، زودتر به برخی از اهداف خود برسد، اهدافی نظیر ابتکار «کمربند و جاده» که سایر اعضا باید سعی کنند نسبت به آن خوشبین باشند و به پیشبرد آن کمک کنند. ایران هم تقریباً در وضعیتی مشابه با چین قرار دارد.

در حالی که روسیه سعی دارد نظم جدید جهانی را پیاده‌سازی کند، هند احتمالاً خیلی با روس‌ها همکاری نخواهد کرد. در واقع هند سعی دارد هر دو طرف یعنی هم شرق و هم غرب را برای خودش حفظ کند. اما قطعاً در زمینه مقابله با آمریکا، چندان با روسیه همکاری نخواهد کرد. برخی از کشورها هم در این سازمان صرفاً برای جذب سرمایه یا سرمایه‌گذاری برای چینی‌ها جذابیت دارند مثلاً قزاقستان یا قرقیزستان. این‌ها همان کشورهایایی هستند که در گذشته تحت نفوذ روس‌ها قرار داشته‌اند.

به این ترتیب جمعی از کشورها را در سازمان همکاری‌های شانگهای داریم که در برخی از امور با یکدیگر اهدافی مشترک را دنبال می‌کنند و منافع مشترک دارند اما در برخی از دیگر مسائل، حتی گاه اولویت‌های متفاوت و متعارض با همدیگر دارند. به هر حال، این جمع قدرتمند شرقی می‌تواند منشا نگرانی برای قدرت‌های غربی باشد. آن‌ها می‌دانند که چنین سازمان‌هایی در نهایت به گسترش قدرت‌های شرقی ختم خواهند شد. در واقع این سازمان، زمینه‌ساز گسترش نفوذ روسیه و چین است، دو کشوری که غربی‌ها، به‌ویژه آمریکا با آن مشکل دارند. ■

شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهوری چین برای نخستین بار پس از آغاز همه‌گیری کرونا، به سفری رفته که در آن اهدافی استراتژیک برای بلندپروازی‌های چین را دنبال می‌کند. او در کنار ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه قرار گرفته، رهبر کشوری که اکنون به نوعی با غرب درگیر جنگ شده‌است. سمرقند، یکی از مهم‌ترین شهرهای ازبکستان، جایی است که چندی پیش توجه تمامی رهبران جهان به آن جلب شده بود. جلسات سازمان همکاری‌های شانگهای در این شهر برگزار شد. غربی‌ها با چشمی نگران به این نشست نگاه می‌کردند. دلیلش این بود که در آن رهبران کشورهای شرقی دور هم جمع شده بودند.

یکی از مهم‌ترین دیدارها در این نشست، دیدار شی جین‌پینگ و ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه با همتای ایرانی‌شان یعنی سید ابراهیم رئیسی بود. جمهوری اسلامی ایران طی این نشست اخیر به عضو دائمی و ثابت سازمان همکاری‌های شانگهای تبدیل شد. اصولاً رهبران غربی به این نشست دعوت نمی‌شوند. به‌ویژه به دلیل درگیری‌های روسیه با اوکراین، این مسئله حساس‌تر شده و به همین خاطر هیچ‌یک از رهبران غربی در این برنامه حضور نداشته‌اند. اما پرسش اینجاست که سازمان همکاری‌های شانگهای دقیقاً چیست و بناست چه نقشی را در جهان ایفا کند؟ اصلاً غرب چرا نگران این نشست است؟

سازمان همکاری‌های شانگهای در سال ۲۰۰۱ با حضور چین، قزاقستان، قرقیزستان، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان برگزار شد. عمده مباحثی که در نشست‌های این سازمان مطرح می‌شود درباره مسائل اقتصادی آسیای میانه است. تمرکز آن‌ها هم بر مقابله با تروریسم و همچنین تقویت پیوندهای تجاری است. هرچند اعضای این گروه برخی آزمایش‌های نظامی را به صورت مشترک با یکدیگر پیش برده‌اند اما به عنوان یک گروه دفاعی نظیر ناتو شناخته نمی‌شوند. به عنوان یک اتحادیه اقتصادی رسمی مثل اتحادیه اروپا هم در جهان مطرح نشده‌اند. صرفاً به عنوان مجمعی شناخته می‌شود که در آن روسیه و چین روابط همسایه‌هایشان را با هم مدیریت می‌کنند. اما به مرور عضویت هند و پاکستان در این سازمان که در سال ۲۰۱۷ قطعی و نهایی شد، وضعیت را پیچیده کرد. در سال ۲۰۲۱ طی نشستی که به صورت مجازی برگزار شده بود، تصمیم بر این شد که ایران هم به عضویت دائمی این سازمان درآید. البته ایران پیش از این به عنوان عضو ناظر فعالیت داشت. در حال حاضر کشورهای افغانستان، بلاروس و مغولستان به عنوان اعضای ناظر در این سازمان حضور دارند. برخی از شرکا هم وضعیتی پیچیده در این سازمان دارند از جمله ترکیه که نقش مذاکره‌کننده را ایفا می‌کند.



مشکل اصلی در مورد منطقه قره‌باغ این است که طی دو سال گذشته تنش‌ها در این منطقه رنگ‌وبوی جدی‌تری به خود گرفته‌است. دعوا بر سر منطقه‌ای است که بومیان و مردم هردو کشور در آن حضور دارند و به همین خاطر هردو طرف در مورد آن مدعی هستند. تاکنون بارها هم اتحادیه اروپا و هم روسیه از نفوذ خود در هر دو کشور بهره‌گرفته‌اند تا بتوانند غائله را ختم به خیر کنند. اما ظاهراً این صلح‌های نیم‌بند هیچ‌کدام دوامی ندارد و جنگ میان دو کشور، آتش زیر خاکستری است که با یک باد، شعله‌ور می‌شود.

[آذربایجان و ارمنستان] آتش زیر خاکستر

چرا آذربایجان و ارمنستان دوباره وارد جنگ شدند؟



کشور، آتش زیر خاکستری است که با یک باد، شعله‌ور می‌شود.

صلح نیم‌بندی که میان ارمنستان و آذربایجان برقرار بود، چندی پیش شکسته شد. در حالی که مدت‌ها طول کشیده بود تا این توافق میان دو کشور حاصل شود، سربازان دو کشور دوباره با یکدیگر وارد جنگ شدند. البته دو طرف مدت‌ها بود که با یکدیگر ناسازگاری می‌کردند. دعوا بر سر منطقه ناگورنو قره‌باغ است. حدوداً ۳۰ سال پیش درگیری جدی میان ارمنستان و آذربایجان بر سر منطقه قره‌باغ رخ داد. در این دعوا، ارمنستان ناچار شد این منطقه را رها کند. حالا پس از گذشت دهه‌ها، هنوز دو کشور بر سر این منطقه با یکدیگر دعوا دارند. آذربایجان و ارمنستان همیشه با چشم نگران به یکدیگر نگاه کرده‌اند و می‌دانند مستعد تنش هستند.

روز سیزدهم سپتامبر بود که ارمنستان ناگهان آذربایجان را به تحرکات علیه مرزهایش متهم کرد. ماجرا از این قرار بود که همسایه ارمنی‌ها ظاهراً شبانه دست به اقدامی نظامی زده و موشک‌پرانی‌هایی داشته که در مرز ارمنستان صورت گرفته و در نتیجه مقامات کشور ارمنستان از آن با عنوان تحرکات علیه این کشور یاد کرده‌اند. به همین خاطر تصمیم گرفته‌اند با اقداماتی جدی نسبت به آن پاسخ بدهند. نیکول پاشینیان، نخست‌وزیر ارمنستان گفته دست کم ۴۹ نفر طی یک شب در این تنش‌ها جان خود را از دست داده‌اند که عمده آن‌ها سربازان ارمنی بوده‌اند.

اما در حالی که ارمنستان توپ را به زمین آذربایجان انداخته، از مقامات آذربایجان حرف‌های دیگری می‌شنویم. ظاهراً آن‌ها گفته‌اند علیه امنیت آن‌ها در مرزهایشان اقداماتی صورت گرفته و در نتیجه این کشور ناچار به انجام اقدامات تلافی‌جویانه شده‌است. به این ترتیب آذربایجان هم اعلام کرده ۵۰ نفر از سربازانش در این ماجرا جان خود را از دست داده‌اند. البته مشکل اصلی این است که در این مرزها، سال‌هاست که شاهد درگیری و تنش هستیم. در نتیجه نمی‌توان به سادگی گفت کدام‌یک صلح را زیر پا گذاشته و دوباره در شیپور جنگ دمیده‌است.

مشکل اصلی در مورد منطقه قره‌باغ این است که طی دو سال گذشته تنش‌ها در این منطقه رنگ‌وبوی جدی‌تری به خود گرفته‌است. دعوا بر سر منطقه‌ای است که بومیان و مردم هر دو کشور در آن حضور دارند و به همین خاطر هر دو طرف در مورد آن مدعی هستند. تاکنون بارها هم اتحادیه اروپا و هم روسیه از نفوذ خود در هر دو کشور بهره‌گرفته‌اند تا بتوانند غائله را ختم به خیر کنند. اما ظاهراً این صلح‌های نیم‌بند هیچ‌کدام دوامی ندارد و جنگ میان دو

چرا باید خواند:

ماجرای دعوی میان

ارمنستان و آذربایجان

به سال‌های دور و

تاریخ این دو کشور

باز می‌گردد. اما

اکنون مدتی است

که تنش میان این

دو کشور دوباره

تشدید شده‌است.

اخیراً دوباره دعوی

میان این دو کشور

بالا گرفته و جنگ

میان آن‌ها جدی‌تر

شده‌است. ارمنستان

به عنوان همسایه

ایران در این زمینه

اهمیتی ویژه برای

کشورمان دارد.

سالی که تنش تشدید شد

سال ۲۰۲۰ بود که آذربایجان با دریافت حمایت و پشتیبانی‌های گسترده از طرف ترکیه برای بازپس‌گیری منطقه ناگورنو قره‌باغ، اقدام کرد. در آن زمان، روسیه به عنوان یکی از متحدان اصلی ارمنستان شناخته می‌شد. در نتیجه روسیه خیلی زود دست به کار شد تا از ارمنستان دفاع کند. آذربایجان در ابتدا موفق شد برخی از شهرهای کوچک ارمنستان را اشغال و تصرف کند اما به محض دریافت کمک‌ها و حمایت‌های روسیه، وضعیت تغییر کرد. خشونت در آن وضعیت بسیار بالا رفته بود. اما بالاخره دو طرف توانستند آن را به نوعی مدیریت کنند.

حالا دوباره شاهد همان تنش‌ها و تحرکات در مرزهای دو کشور هستیم. دوباره آتش‌افروزی میان دو کشور از سر گرفته شده‌است. در این بین مقامات دو کشور تلاش می‌کنند دوباره به صلح برسند. اما این باید صلح باشد که هر دو طرف را کاملاً قانع کند. الهام علی‌اف، رئیس‌جمهوری آذربایجان از یک سو و نخست‌وزیر ارمنستان از سوی دیگر، دست به امان کشورها و همسایه‌های دیگر شده‌اند تا بتوانند این وضعیت را مدیریت و از آن عبور کنند.

اما حالا باید در انتظار چه شرایطی باشیم؟ ارمنستان از روسیه به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین متحد خود درخواست کرده در این زمینه مداخله‌گری کند. در واقع هدفش این است که از روسیه برای دفاع از خود کمک بگیرد. روسیه احتمالاً سعی می‌کند با چند اقدام نظامی و همچنین چند اقدام نمادین، شرایط را به نفع ارمنستان تغییر دهد. در این شرایط، آذربایجان باید مسیر محافظه‌کارانه‌تری را در پیش بگیرد و بعید است بتواند حریف روسیه شود. دولت در باکو تلاش دارد از روس‌ها دوری کند. در نتیجه احتمالاً در برابر اقدامات روس‌ها، کوتاه می‌آید. به این ترتیب می‌توان گفت خبری از جنگ تمام‌عیار در منطقه ناگورنو قره‌باغ نخواهد شد. در هر حال، دو طرف اکنون کاملاً تحت فشار قرار دارند و باید به سمت ایجاد صلحی پایدار با یکدیگر حرکت کنند. ■

دولت مرکزی واقعا برای حل بحران در چین، خیلی زود دست به کار شده و تلاش کرده مشکل را به موقع حل کند. یعنی در شناسایی آن موفق بوده اما مشکل اینجاست که نتوانسته راهکار مناسبی برای این بحران پیشنهاد بدهد. در حال حاضر مقامات محلی آن قدر قدرت در اختیار ندارند که بتوانند با اختیارات خودشان این مشکل را مدیریت کنند.

[بحران مسکن چین]

آتش به جان خانه‌ها افتاد

چین با بحرانی جدید روبه‌رو شده است



چین همزمان با برگزاری جلسه حساس و مهم حزب کمونیست که طی آن شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهوری این کشور برای سوسمین دوره به عنوان رهبر حزب انتخاب شد، با بحرانی کم‌سابقه روبه‌رو شده است. این مشکل می‌تواند بحران‌های جدی‌تری را همراه با خود ایجاد کند. اینطور که بررسی‌ها نشان می‌دهد بیش از دو سوم از کل ثروت مردم شهری در این کشور در بخش املاک و مسکن قفل شده است. صنعت املاک و ساختمان در حال حاضر یک پنجم از کل تولید ناخالص داخلی چین را تشکیل می‌دهد. بازار مسکن در چین به بحرانی عمیق تبدیل شده، شبیه به چاله‌ای است که مقامات در آن افتاده‌اند و به سادگی هم نخواهند توانست از آن بیرون بیایند. این بحران، دست اقتصاد را گرفته و با خود به قهقرا می‌برد. در نهایت به دنبال این بحران باید در انتظار ناآرامی‌ها و تنش‌های اجتماعی در چین باشیم. بررسی‌ها نشان می‌دهد بحران مسکن در چین رو به وخامت گذاشته است. وضعیت ساخت مسکن تازه در چین به نوعی نشان می‌دهد که بحران چطور در چین در حال خیزش است. حالا ظاهرا مردم مثل گذشته به این صنعت و سوددهی آن اعتماد ندارند. خریداران سعی دارند از این بازار بیرون بیایند. وام‌دهندگان هم وارد اعتصاب‌های طولانی و سخت شده‌اند. فشارهای مربوط به نقدینگی هم نمایان شده است. در ماه جولای، فروش خانه‌های جدید با سقوط ۲۹ درصدی در مقایسه با سال گذشته همراه بوده است. کانتی‌های گاردن به عنوان یکی از بزرگ‌ترین توسعه‌دهندگان صنعت مسکن در چین اخیرا گزارش داده که سود این شرکت به شدت سقوط کرده و بازار به سرعت در مسیر نزول قرار دارد.

عدم پرداخت وام و پرداخت‌های ماهیانه به گوش می‌رسد که اگر ساخت‌وساز مسکن به شیوه‌ای مطلوب دنبال نشود، قطعا رقم می‌خورد.

معضل ساختاری مسکن

بخشی از مشکلات چین در حال حاضر به سیاست‌های کووید صفر مربوط می‌شود که شی جین‌پینگ روی آن‌ها اصرار و پافشاری دارد. این سیاست‌ها باعث شده شاهد تعطیلی‌های مکرر در چین باشیم. شهری مانند چنگدو در چین با ۲۱ میلیون نفر جمعیت به عنوان یکی از مهم‌ترین ابرشهرهای جهان، اعتمادش را به کسب‌وکارها به کلی از دست داده. این یعنی بحرانی بزرگ در چین رخ داده است. بخش دیگری از مشکلات چین به معضلات ساختاری در برنامه‌های دولت مربوط می‌شود. در واقع چین نتوانسته نیازهای شهروندان را به درستی شناسایی و سپس به آن‌ها رسیدگی کند. محدودیت‌های دولت بیش از آن که بتواند بازار را به کنترل در آورد، آن را از اختیار خارج کرده است. تاخیر در انجام پروژه‌های مسکن که به دلیل کمبود سرمایه رخ داده، بحرانی بزرگ را در این کشور رقم زده است. ضعف در فروش هم سرمایه‌گذاران را در بازار مسکن، تحت فشار قرار داده است. البته ناگفته نماند که دولت مرکزی واقعا برای حل بحران در چین، خیلی زود دست به کار شده و تلاش کرده مشکل را به موقع حل کند. یعنی در شناسایی آن موفق بوده اما مشکل اینجاست که نتوانسته راهکار مناسبی برای این بحران پیشنهاد بدهد. در حال حاضر مقامات محلی آنقدر قدرت در اختیار ندارند که بتوانند با اختیارات خودشان این مشکل را مدیریت کنند. دولت هم نمی‌تواند یک‌تکه همه مشکلات را در حوزه مسکن چین پوشش دهد. علاوه بر آن، کمبود منابع هم باری بر دوش دولت شده است.

واقعیت این است که بازار مسکن چین به بازطراحی نیاز دارد. یعنی همه ابعاد آن باید دوباره طراحی شود. دولت باید بخشی از درآمد خود را به این مسئله اختصاص دهد. وقت آن رسیده که چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان، فکری جدی و متفاوت از طرح سه خط قرمز برای بازار مسکن خود کند. پیش از آنکه بازار مسکن مانند آمریکا، این کشور را به دست بحران بفرستد. ■

چرا باید خواند:

- چین این روزها به
- بحاظ اقتصادی
- حال خوبی ندارد.
- سیاست‌های کووید
- صفر و برخی از
- سیاست‌های نادرست
- دولت، این کشور را
- لچار بحران ورکود
- کرده است. حالا بحران
- مسکن در کمین
- اقتصاد چین است. اما
- دولت باید برای بازار
- مسکن خود چه کار
- کند؟

با حرف‌های شی جین‌پینگ هم‌خوانی نداشت. ایده اصلی دولت این بود که به کمک محدودیت‌ها، خریداران وارد فاز جدیدی می‌شوند و ساخت مسکن کمی کند می‌شود تا به سرعتی معقول برسد و بحران ایجاد نکند.

اما از سال گذشته با سقوط اورگرانده به عنوان اصلی‌ترین غول توسعه‌دهنده در چین، همه چیز به قهقرا رفت. یک سال بعد، رئیس‌جمهوری چین به ناچار اعلام کرد که اقداماتش خوب پیش نرفته است. حالا بحران مسکن از شکل اقتصادی خود خارج شده و جنبه‌ای کاملاً سیاسی پیدا کرده است. البته همچنان به عنوان موضوع اقتصادی هم مطرح است. حالا این تنش در کل کشور چین حس می‌شود. حتی زمزمه تهدیدها در مورد

ملکه سعی می‌کرد وانمود کند که همه کارهایش برای نظام پادشاهی است، نه برای خودش. او هر هفته جلسه‌هایی با مقامات کشور برگزار می‌کرد و در کاخ خودش با نخست‌وزیر بریتانیا دیدار داشت. در عین حال همیشه تلاش می‌کرد تاکید کند که مردم عادی در این کشور اهمیت دارند. برای همین به نقاط مختلف کشور می‌رفت، قیچی به دست می‌گرفت و روبان‌ها را قیچی می‌کرد. سعی داشت پایش را فراتر از زندگی خودش بگذارد و در زندگی همه مردمش حضور داشته باشد.

[سلطنت بریتانیا]

پسر در سایه ملکه

آیا چارلز سوم می‌تواند مثل ملکه باشد؟

ملکه الیزابت دوم در روز ۱۹ سپتامبر از دنیا رفت. لندن برای مدتی پس از مرگ ملکه، در کانون توجه جهانی قرار گرفت. همه مردم جهان و سران کشورها شاهد مراسم خاکسپاری ملکه بریتانیا بودند. او ۷۰ سال بر تخت پادشاهی بریتانیا تکیه زد و نام خودش را جاودانه کرد. اما حالا دیگر عصر و دوره ملکه به پایان آمده‌است. اکنون نوبت به چارلز سوم رسیده، پسر او باید بتواند جای خالی‌اش را پر کند. اما حکومت بر مردم کار ساده‌ای نیست، این سلطنت برای پادشاه جدید با چالش‌هایی همراه خواهد بود. نظام‌های

دموکراتیک نمی‌توانند چنین سیستمی را تحمل کنند.

نظام سلطنت بریتانیا سال‌هاست که دوام آورده و

سعی می‌کند زنده بماند. اما در عصر شایسته‌سالاری،

تداوم سلطنت و پادشاهی کار ساده‌ای نخواهد بود.

مردم امروز می‌دانند که به هر حال در نظام پادشاهی

شاهد تبعیض هستییم. گویی برخی افراد از زمانی

که قدم به این دنیا می‌گذارند، از امتیازاتی برخوردار

می‌شوند. روشنفکران امروزی مخالف نظام پادشاهی

هستند و از دلایل مخالفت خود برای مردم می‌گویند.

ملکه بریتانیا موفق شده بود چهره نامطلوب پادشاهی

را پشت کلاه‌های رنگارنگش مخفی کند. طرفداری از

نظام پادشاهی بریتانیا با ملکه الیزابت کاملاً شدنی به نظر

می‌آمد. اما حالا دوام نظام پادشاهی به سادگی گذشته

نیست چرا که دیگر ملکه‌ای وجود ندارد. حالا وقت آن

رسیده که فردی جدید آن را مدیریت کند.

طی سال‌های گذشته، نظام سلطنتی بریتانیا برای

حفظ ملکه، برقرار بود. ملکه سعی می‌کرد وانمود کند که

همه این‌ها برای نظام پادشاهی است، نه برای خودش.

او هر هفته جلسه‌هایی با مقامات کشور برگزار می‌کرد

و در کاخ خودش با نخست‌وزیر بریتانیا دیدار داشت.

در عین حال همیشه تلاش می‌کرد تاکید کند که مردم

عادی در این کشور اهمیت دارند. برای همین به نقاط

مختلف کشور می‌رفت، قیچی به دست می‌گرفت و

روبان‌ها را قیچی می‌کرد. سعی داشت پایش را فراتر از

زندگی خودش بگذارد و در زندگی همه مردمش حضور

داشته باشد.

سلطنت تا کنون به نوعی محل نمایش قدرت ملکه

بوده، اما حالا از خود ملکه خبری نیست. هر چند ملکه

در طول سلطنت خود تلاش کرده به نوعی نشان دهد

که خودش در کانون جریان‌ها نیست اما واقعیت این

است که او در کانون ماجرا قرار داشته. مسئله مهم

دیگری که در مورد سلطنت بریتانیا وجود دارد و نشان

می‌دهد چرا تاکنون دوام آورده این است که توانسته

خودش را به عنوان محلی برای اتحاد کشورهای تحت

لوازش معرفی کند.

عصر کورلثونه!

گاهی ملکه به کشورهای آفریقایی تحت نظر بریتانیا می‌رفت و پای صحبت مردم آن‌جا می‌نشست. همین امر باعث می‌شد خودش را به عنوان رهبر آن‌ها معرفی و تکرار کند. مردم هم به جای اینکه خودشان را زندانیان سیاسی ببینند، ناگهان خودشان را در یک قاب در کنار ملکه‌شان می‌دیدند. به همین خاطر در برابر او شورش نمی‌کردند. در واقع ملکه با کارهای خود دائم به مردم این سیگنال را می‌داد که در کنارشان قرار دارد، نه روبه‌رویشان. او حتی به دیدار کشورهایی می‌رفت که سعی کرده بودند مستقل شوند و زیر پرچم نظام پادشاهی بریتانیا نباشند. به این ترتیب ملکه به نماد برای اتحاد و هارمونی در میان این کشور تبدیل شد. دیپلماسی او طوری بود که نظام سلطنتی را به عنوان نظامی معرفی می‌کرد که در کنار مردم قرار دارد. به همین خاطر دوام آورد.

هنوز کسی نمی‌داند که آیا چارلز سوم در ۷۳ سالگی می‌تواند مثل ملکه باشد یا خیر. او همیشه زیر سایه ملکه زندگی کرده‌است. حتی می‌توان گفت چارلز همیشه مردی در سایه بوده، زمانی زیر درخشش خیره‌کننده پرنسس دایانا مانده بود و زمانی در سایه مادرش قرار گرفته بود. به همین خاطر او را پادشاهی ترحم‌پرانگیز می‌بینیم. پادشاه جدید سعی دارد مسیر موفقیت را طی کند. به هر حال او در حال حاضر قدرت زیادی در اختیار دارد. ملکه به تاج پادشاهی بریتانیا، شکوه می‌داد. اما آیا چارلز می‌تواند همان شکوه را به تاج پادشاهی این کشور بدهد؟

اگر چارلز بتواند مانند مادرش، مردم را خوشحال و راضی نگه دارد، احتمالاً موفق خواهد شد و حیات نظام پادشاهی بریتانیا باز هم ادامه پیدا خواهد کرد. یکی از ظریف‌ترین وظایف الیزابت، احیای سلطنت به شکلی آرام و تدریجی بود و حالا دشوارترین وظیفه چارلز تداوم این روند است. چشم‌انداز مثبتی به چشم نمی‌آید. میراث به جا مانده از امپراتوری فاسد خواهد شد و این مسئله کشورهای مشترک‌المنافع را به خطر می‌اندازد. جنگ بر سر استقلال اسکاتلند بیش از هر لحظه‌ای نزدیک به نظر می‌رسد. برگزیت حفره‌هایی را در قانون اساسی بریتانیا نشان داد و حتی وضعیت حقوق بنیادین بسیاری از بریتانیایی‌ها مورد تردید قرار گرفته‌است. چارلز قدرت حل این مشکلات به تنهایی را ندارد، اما می‌تواند در حل مسالمت‌آمیز آن‌ها نقشی ایفا کند. او خوشبخت است که الیزابت راه را برایش روشن کرده‌است. ■

چرا باید خواند:

ملکه الیزابت توانست

۷ دهه سلطنت کند

و به نظام پادشاهی

بریتانیا مشروعیت

پبخشد. اما حالا او از

دنیا رفته و این وظیفه

پر دوش پسرش،

چارلز سوم قرار

گرفته‌است. آیا چارلز

سوم می‌تواند مانند

مادرش، این نظام را

حفظ کند؟



برای بسیاری از اقتصادهای نوظهور، بالا رفتن هزینه قرض گرفتن دلار، بیش از فرصت‌های صادراتی پدید آمده است. قدرت دلار حتی برای کشورهای ثروتمند هم یک موهبت حساب نمی‌شود. صادرکنندگان اروپایی تحت فشار اختلال در بخش انرژی قرار دارند و نمی‌توانند از مزیت رقابتی ایجاد شده از سوی نرخ ارز مطلوب، بهره کافی را ببرند.

[اقتصاد جهان]

دلار، قوی‌تر از همیشه

تاثیر مخرب قدرت دلار بر اقتصاد جهانی

کشوری که در آن بانک مرکزی سال‌هاست که اسیر نرخ بهره بسیار پایین شده‌است، مقامات اعلام کرده‌اند که برای جلوگیری از افت بین‌مداخله خواهند کرد. چین هم به دنبال اقداماتی جدید برای حمایت از یوان است.

آینده چطور است؟

پس آیا دلار در حال حاضر یک مشکل حساب می‌شود؟ روی کاغذ، قدرت دلار یک راه درمان برای رشد اقتصادی نامتوازن است، زیرا به صادرکنندگان اروپایی و آسیایی این امکان را می‌دهد که در بازار قوی آمریکا، از تولیدکنندگان داخلی این کشور جلو بزنند. در عمل اما، دلار قوی، وضعیت را بدتر می‌کند، زیرا اعتبار مالی موجود در دنیا را محدود می‌کند. دلیل اصلی این مسئله این است که کشورها و شرکت‌هایی که خارج از مرزهای آمریکا حضور دارند، در قالب دلار استقراض می‌کنند. بنابراین، وقتی دلار گران‌تر شود، پرداخت بدهی‌ها از محل درآمدهایی در قالب ارز محلی، دشوارتر می‌شود.

برای بسیاری از اقتصادهای نوظهور، بالا رفتن هزینه قرض گرفتن دلار، بیش از فرصت‌های صادراتی پدید آمده است. قدرت دلار حتی برای کشورهای ثروتمند هم یک موهبت حساب نمی‌شود. صادرکنندگان اروپایی تحت فشار اختلال در بخش انرژی قرار دارند و نمی‌توانند از مزیت رقابتی ایجاد شده از سوی نرخ ارز مطلوب، بهره کافی را ببرند.

آیا دلار ضعیف خواهد شد؟ این مسئله نیازمند ۳ پیش‌شرط است. اول از همه، شکاف رشد اقتصاد جهانی باید کاهش پیدا کند. شرط دوم کاهش سریع قیمت‌ها و فشار دستمزد در آمریکا است. سومین شرط هم به نوعی به دو مورد اول مربوط می‌شود: برای ضعیف شدن دلار، باید شاهد اخبارهای مثبت در انرژی جهانی باشیم و مادام که این اتفاق نیفتد، اروپا نمی‌تواند فاصله خود با آمریکا را کم کند.

به احتمال زیاد هیچ‌یک از این شرایط به این زودی‌های محقق نشود. تا زمانی که چنین نشود، دلار قدرتمند باقی خواهد ماند، زیرا پوند، یوان، ین، یورو و باقی ارزها ضعیف هستند. بنابراین در وضعیت کنونی جهان، دلار قوی خواهد ماند و این خبر خوبی نیست. ■

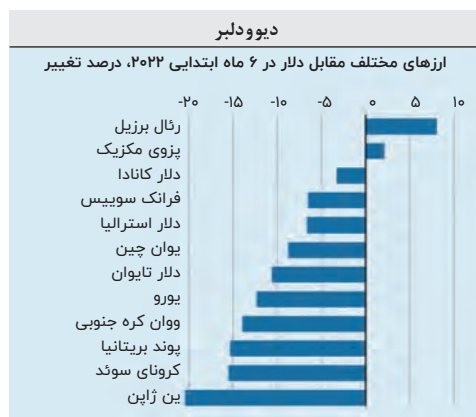
این توصیف‌ها را درباره دلار بخوانید: «تمیزترین لباس، بین لباس‌های چرک»، «یک‌چشم در جمع کورها» و «چهره‌ای که از بقیه کمتر زشت است». این‌طور که به نظر می‌رسد هیچ‌کس دلار را دوست ندارد، بلکه از جایگزین‌هایش بدشان می‌آید و این رویکرد رو به رشد است. شاخص DXY به اوج ۲۰ ساله خود رسیده‌است و همان‌طور که از نمودار می‌بینیم بعد از دلار، پوند، یورو و ین بدترین وضعیت را دارند. هر بار که دلار به سوی بالا جهش اندکی می‌کند یک پرسش بزرگ به ذهن می‌آید: عامل اصلی آن چیست؟ این رشد اخیر تا حد زیادی ناشی از تفاوت در سیاست‌های پولی است. فدرال رزرو از ابتدای سال تصمیمی جدی‌تر برای برخورد با مسئله تورم گرفت و به همین دلیل نرخ بهره را بالا برد و همین مسئله دلار را به ارزی ارزشمند تبدیل کرد.

جدای از این نباید فراموش کنیم که دلار سرپناهی برای دوران پردردسر است. بالا رفتن قیمت نفت و گاز، خبری بد برای واردکنندگانی چون اروپا است و خبری خوش برای صادرکنندگانی چون آمریکا. به همین دلیل تنها ارزی که در این سال با دلار رقابت می‌کند که از کشورهای صادرکننده انرژی برمی‌خیزند. به طور کل دلار یک ارز رایج جهانی است، چون آمریکا توانسته‌است منبعی قابل اطمینان از رشد اقتصادی ارائه کند. این مسئله در حال حاضر بیش از هر زمانی صحت دارد. اروپا هر لحظه به مرز رکود نزدیک‌تر می‌شود. شاخص خرید مدیران به ما می‌گوید که اقتصاد حوزه یورو در ماه اوت کوچک‌تر شده‌است.

از سوی دیگر آسیا هم وارد فازی از ضعف اقتصادی شده‌است. چین از چندین زاویه وضعیت بدی دارد. تولیدات صنعتی در کره جنوبی، تایوان و ژاپن در ماه ژوئیه افت کرده‌است. صادرات کاهش پیدا کرده‌است. هزینه بالای انرژی هم که مزید بر همه این مشکلات شده‌است. ارز این کشورها مقابل دلار دچار تزلزل شده‌است. در ژاپن،

چرا باید خواند:

- گر ارزش دلار نسبت به ارزهای دیگر
- بالا رود، بسیاری از کشورهای می‌توانند
- کالای خود را راحت‌تر
- به بازار بزرگ آمریکا
- صادر کنند. دست کم
- روی کاغذ که این‌طور
- به نظر می‌رسد، اما
- واقعیت کاملاً چیز دیگری را نشان می‌دهد.



الگوی طلاق در حال تغییر است. زمانی طلاق یک حق مردانه بود. در مراکش تعداد زنان و مردانی که فرایند طلاق را آغاز می‌کنند تقریباً برابر است. به گفته جامعه‌شناسان مصری، جوامع عرب در حال تبدیل شدن از یک جامعه سنتی محافظه‌کار به یک جامعه مدرن هستند. در روزگاری، شیخ‌های ثروتمند به راحتی سوگلی‌های خود را در حرماً تعویض می‌کردند. با این حال به مرور زمان چند همسری به شدت محدود و در بسیاری از کشورهای مسلمان به طور کامل ممنوع شد.

[خانواده‌های عرب]

یک تغییر بزرگ

نرخ و شکل طلاق در کشورهای عربی تغییر کرده است



یک نسل پیش، در کشورهای عرب، طلاق امری بود که مورد تحقیر و تمسخر قرار می‌گرفت. امروز داستان فرق کرده است و هر روز زنان بیشتری با شاخه‌های مختلف مردسالاری در این جوامع مبارزه می‌کنند. در ماه رمضان گذشته، یکی از پرطرفدارترین سریال‌های تلویزیونی جهان عرب، داستان زنی مصری را روایت می‌کرد که از دست همسر سابق سواستفاده‌گر خود فرار می‌کرد. به نظر بسیاری از فعالان حقوق زنان در کشورهای عرب، فرهنگ پاپ تأثیری بیشتر از یک دهه مبارزه زنان برای حقوق خود، داشته است.

طلاق که زمانی مذموم بود، به شکل روزافزونی به امری متداول تبدیل می‌شود. در حالی که نرخ طلاق در جهان غرب رو به کاهش است (که البته این مسئله تا حدی ناشی از این است که نرخ ازدواج هم پایین آمده است)، این مسئله در خاورمیانه حالتی صعودی به خود گرفته است. از زمانی که کشور مصر فرایند طلاق را در سال ۲۰۰۰ برای زنان ساده‌تر کرد تا امروز، نرخ طلاق بیش از ۲ برابر شده است. در اردن، لبنان، قطر و امارات متحده عربی، بیش از یک سوم ازدواج‌ها به طلاق ختم می‌شوند. در کویت تقریباً نیمی از ازدواج‌ها چنین سرنجامی پیدا می‌کنند، یعنی نرخ بیشتر از حتی آمریکا.

مسئله دیگر این است که الگوی طلاق هم در حال تغییر است. زمانی طلاق یک حق مردانه بود. در مراکش تعداد زنان و مردانی که فرایند طلاق را آغاز می‌کنند تقریباً برابر است. به گفته جامعه‌شناسان مصری، جوامع عرب در حال تبدیل شدن از یک جامعه سنتی محافظه‌کار به یک جامعه مدرن هستند. در روزگاری، شیخ‌های ثروتمند به راحتی سوگلی‌های خود را در حرماً تعویض می‌کردند. با این حال به مرور زمان چند همسری به شدت محدود و در بسیاری از کشورهای مسلمان به طور کامل ممنوع شد.

میز جدید بازی

چیزی که جدید است، میزان طلاق در خانواده‌های سلطنتی و حضور پررنگ زنان مطلقه در سطح عموم جامعه است. یک مورد اخیر را در نظر بگیرید که دادگاه‌های بریتانیا طلاق گران‌قیمت را برای یکی از اعضای خاندان سلطنتی عرب رقم زدند. امیر دبی برای طلاق دادن شاهزاده حیا، خواهر پادشاه اردن، مجبور به پرداخت هزینه‌ای ۵۵۰ میلیون دلاری شد.

چرا باید خواند:

چند دهه قبل، در

جوامع عرب، طلاق

امری قبیح و عمدتاً

در حیطه اختیارات

مردان بود. این مسئله

امروز به شکلی کامل

بزرگون شده و طلاق

هم به لحاظ تعداد

و هم به لحاظ الگو،

نسبت خوش‌تغییراتی

فراوان شده است.

عمده حکام عرب هم با جریان اجتماعی جدید همراه شده‌اند و رسوم قدیمی را کنار گذاشته‌اند. طبق رسم قدیمی اگر یک مرد سه بار در مورد زنش عبارت «طلاق» را عنوان می‌کرد، طلاق به سادگی رخ می‌داد. پس از راحت‌تر شدن طلاق برای زنان مصری، الجزایر، اردن و مراکش هم وارد این مسیر شدند.

تغییرات اجتماعی باعث شدند که خانواده‌های پرجمعیت، جای خود را به خانواده‌هایی کم‌جمعیت‌تر بدهند. در امتداد این تغییرات، عشق به عامل اصلی‌تری برای ازدواج تبدیل شد و روابط ارباب‌گونه دیگر توانایی حفظ یک پیوند تهنی از خوشبختی را نداشتند. پیش از این، ازدواج یک تصمیم جمعی بود، اما حالا به یک انتخاب شخصی‌تر تبدیل شده است. دیگر بزرگ‌ترهای خاندان تسلط کمتری بر ازدواج دو نفر دارند. مشارکت زنان در بازار کار، به میلیون‌ها نفر از آن‌ها استقلال مالی داده است و یکی از بزرگ‌ترین عوامل تأثیرگذار ارزان‌تر بودن طلاق در خاورمیانه به نسبت دنیای غرب است. یک مرد مهندس عربستانی پس از سومین طلاق خود چنین می‌گوید: «فقط ۱۰ هزار ریال برای من خرج برداشت که چیزی در حدود ۲۶۵۰ دلار است.»

البته بسیاری از نیروهای سنتی این جوامع، افزایش طلاق را یکی از شرارت‌های جهانی‌سازی می‌دانند و آن را رویه‌ای بسیار خطرناک می‌شمارند. این ذهنیت بیش از هر جا در پادشاهی عربستان سعودی رواج دارد، کشوری که سال گذشته تعداد طلاق و ازدواج تقریباً برابری را ثبت کرد.

البته به طور کل از لحاظ مذهبی، جوامع عرب نباید مشکل خاصی با طلاق داشته باشند و می‌توانند رویه‌ای کاملاً عمل‌گرا نسبت به آن اتخاذ کنند. برای مثال یک عروس کویتی تنها سه دقیقه پس از ثبت ازدواج خود، برای طلاق اقدام کرد، آن هم با دلیلی بسیار جالب: هنگام قدم زدن، تعادل عروس اندکی به هم خورده بود و داماد نتوانسته بود دست او را به خوبی بگیرد. حالا باید دید که این تغییر جهت در خانواده‌های عرب به مدرن‌تر شدن جامعه کمک می‌کند یا آسیب‌های اجتماعی را به همراه خود دارد. ■

در ۳ ماهه دوم سال ۲۰۲۲، تولید ناخالص داخلی آمریکا افتی ۰٫۱ درصدی کرد، در حالی که دستمزدبگیران آمریکا ۱٫۳ میلیون نفر بیشتر شدند. تولید ناخالص داخلی بریتانیا هم همین قدر کاهش پیدا کرد، در حالی که اشتغال رشدی ۱۵۰ هزار نفری داشت. بنابراین در هر دو اقتصاد، ثروت کمتری با افراد بیشتری تولید می شود.

[کرونا و نوآوری]

رویای پوچ افزایش بهره‌وری

چرا رویای افزایش بهره‌وری دوران کرونا محقق نشد؟

حتی در داده‌های اقتصادی هم نمی‌گنجید. با این حال، تحلیل ما نتیجه‌گیری نه چندان جذاب‌تری را نشان می‌دهد: بهره‌وری اقتصاد جهانی تنها اندکی بهبود پیدا کرده‌است.

بهره‌وری کجا رفت؟

همان‌طور که در نمودار مشاهده می‌کنیم، آمارهای رسمی به دلیل وجود اختلالات مربوط به تعطیلی‌ها، نوسانی غیرعادی از خود نشان می‌دهند. در ۳ ماهه دوم سال ۲۰۲۲، تولید ناخالص داخلی آمریکا افتی ۰٫۱ درصدی کرد، در حالی که دستمزدبگیران آمریکا ۱٫۳ میلیون نفر بیشتر شدند. تولید ناخالص داخلی بریتانیا هم همین قدر کاهش پیدا کرد، در حالی که اشتغال رشدی ۱۵۰ هزار نفری داشت. بنابراین در هر دو اقتصاد، ثروت کمتری با افراد بیشتری تولید می‌شود. تحلیل‌های اخیر نشان می‌دهند که رشد ضعیف بهره‌وری کنونی می‌تواند ناشی از رشد قابل توجه سال ۲۰۲۰ باشد. در آن زمان، بنگاه‌های آمریکایی ضعیف‌ترین بخش نیروی کار خود را اخراج کردند و با این کار بهره‌وری را بالا بردند و حالا با استخدام مجدد آن‌ها، کند شده‌اند.

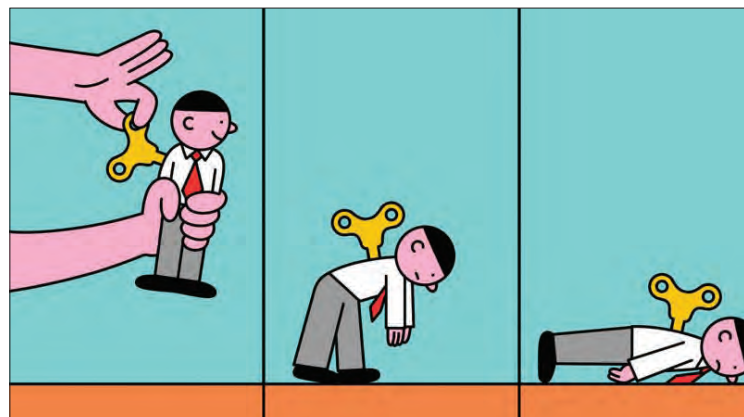
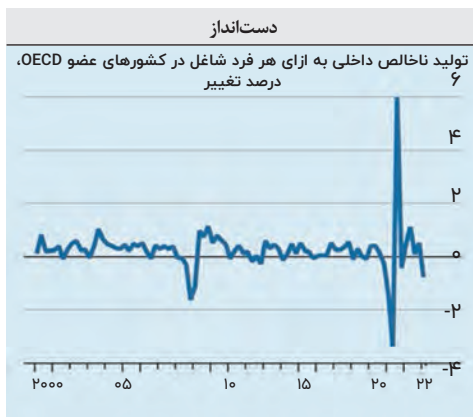
امروزه بسیاری به این نگرانی رسیده‌اند که شاید نوآوری‌هایی که از دوران همه‌گیری انتظار داشتیم، هرگز به وقوع نرسند. سه دلیل عمده برای این نگرش وجود دارد. اولین مسئله مربوط به سرمایه‌گذاری است. بنگاه‌های به طور خلاصه به اندازه کافی روی چیزهایی که بهره‌وری را افزایش می‌دهند، سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. دومین مسئله مربوط به دورکاری است. در حال حاضر کماکان حجم قابل توجهی از نیروی کار تمام وقت آمریکا، دورکار هستند، اما آن شکل از کارایی که در دوران پیش از همه‌گیری برای دورکاری پیش‌بینی می‌شد، هنوز محقق نشده‌است. سومین مسئله هم مواردی از کارایی پایین است که اتفاقاً به دلیل خود همه‌گیری ایجاد شده‌است. بسیاری از شرکت‌ها هنوز هم هزینه‌های قابل توجهی برای حفظ بهداشت محیط کار می‌پردازند، که این مسئله گرچه احساس امنیت بیشتری به نیروی کار می‌دهد، سود قابل توجهی به همراه ندارد. شاید زمانی فرا برسد که جهان ثروتمند از رشد قابل توجهی در بهره‌وری بهره‌مند شود، اما از آن جایی که اقتصاد دوران همه‌گیری فراز و نشیب زیادی دارد، نمی‌توان انتظار آن رشدی را داشت که تا سال قبل در تصور همه بود. به طور کل رویاپردازی صرف، نمی‌تواند تغییری که لازم داریم را محقق کند. ■

این سال‌های کرونایی می‌توانست یک دستاورد مثبت داشته باشد. از اواخر سال ۲۰۲۰، با تایید شدن واکسن‌های کووید-۱۹، تا ماه‌هایی از سال ۲۰۲۱، که این واکسن‌ها تاثیر خود را نشان دادند، خوش‌بینی زیادی به فناوری ایجاد شد. اگر دنیا می‌تواند طی چند ماه به این محصولات نجات‌بخش دسترسی پیدا کند، چرا نمی‌تواند از شر رشد کم اقتصادی و بهره‌وری پایین نجات پیدا کند؟ بنگاه‌ها می‌توانستند دیجیتالی شدن را بیش از هر زمان دیگری وارد کار خود کنند و با بالا بردن سهم دورکاری، فضای بهتری برای بالا بردن بهره‌وری ایجاد کنند. دولت‌ها وعده دادند که هزینه زیادی برای دسترسی به علوم لازم در این مسیر خواهند کرد و شرکت‌ها هم برنامه‌های تحقیق و توسعه مفصلی را ارائه کردند.

این رویکرد کلا حس و حال فضا را عوض کرد. در سال‌های پیش از همه‌گیری، نرخ رشد بخش ثروتمند جهان به شدت افت کرده بود. بهره‌وری نیروی کار آمریکا در دهه ۲۰۱۰، با نصف سرعت دهه قبلی خود رشد کرد. جوامع در پیدا کردن ایده‌های جدید و تبدیل کردن آن‌ها به نوآوری و استفاده از این نوآوری‌ها در سطح کلان، با مشکلات زیادی روبه‌رو بودند. در سال ۲۰۱۶ مطالعاتی نشان می‌داد که چیزهای تاریخ‌ساز کمتری برای اکتشاف وجود دارند. در اوایل سال ۲۰۲۰ عنوان شد که حتی اگر ایده‌هایی جدید وجود داشته باشند، رسیدن به آن‌ها امری دشوار تر شده‌است.

این امکان که دینامیک دنیا تغییر کرده‌است بسیار جذاب بود و این‌طور به نظر می‌رسید که می‌توان از همه‌گیری کرونا، دستاوردهای مثبتی هم داشت. رشد بهره‌وری عامل اصلی دستمزدهای حقیقی بیشتر بود. با رشد سوبه عرضه اقتصاد، تورم به مشکل ضعیف‌تری تبدیل می‌شد، و نوآوری‌ها زندگی مردم را به شکلی بهبود می‌بخشیدند که

- چرا باید خواند:
- یک سال پس از همه‌گیر شدن کووید-۱۹، تقریباً همه دنیا فکر می‌کردند با تغییر شکل کارکرد، بهره‌وری بهبود پیدا می‌کند و مشکل دیرینه اقتصادهای ثروتمند حل می‌شود. اما این اتفاق نیفتاد. دلایل این مسئله را در این گزارش اکونومیست می‌خوانید.



خریداری گازهای طبیعی شناور در سطح دریاهای جهان، بیشترین افت را داشته است. چین هنوز هم بزرگترین واردکننده گاز طبیعی در جهان است، اما بین ژانویه و آگوست، واردات این کشور نسبت به دوره مشابه در سال گذشته، افتی ۲۰ درصدی کرده است. این افت، تقریباً ۱۴ میلیارد مترمکعب است، یعنی چیزی معادل کل واردات سالانه گاز طبیعی بریتانیا.

[واردات انرژی چین]

نهنگ دنیای انرژی

ابعاد تاثیر کاهش واردات انرژی از سوی چین

فقط واردات گاز طبیعی، با کاربرد عمدتاً صنعتی، نیست که کاهش پیدا کرده است. تعطیلی‌ها باعث شده‌اند میزان مسافرت چینی‌ها هم کم شود. بین ژانویه و ژوئیه، ترافیک بزرگراه‌های چین نسبت به دوره مشابه در سال گذشته افتی تقریباً ۳۵ درصدی داشت که همین مسئله تقاضای بنزین را هم کاهش داد. واردات نفت خام چین در ماه اوت ۹ درصد کمتر از سال گذشته بود و پیش‌بینی می‌شود که تا پایان سال با اولین افت تقاضای نفت از سال ۱۹۹۰ به این سو روبه‌رو باشیم. واردات زغال سنگ هم کاهش ۱۵ درصدی داشت.

وداع با بهترین مشتری

اتفاقی که پس از این می‌افتد مهم است. رفتار واردکننده‌ای به بزرگی چین تاثیر زیادی بر قیمت‌ها می‌گذارد، مخصوصاً در شرایط کنونی که بازار تحت تنش‌های شدیدی است. انتظار نمی‌رود که سیاست‌های «کوئید-صفر» چین به این زودی‌ها به پایان برسند. اما مسئله این است که تقاضای انرژی چین حتی نسبت به سال گذشته هم، که این رویکرد در حال اجرا بود، کاهش داشته است، یعنی حتی با تمام شدن این سیاست‌ها هم اندکی افزایش تقاضا خواهیم داشت. آب‌وهوا هم تاثیر خاصی روی این مسئله دارند. اگر هوا «بیش از حد سرد» باشد، چین باز هم باید وارد بازار شود و گاز طبیعی را از دست اروپایی‌هایی درآورد که به شدت به آن نیاز دارند.

همسایه‌های چین هم شاید از این مسئله آسیب ببینند. خریداران گاز طبیعی که در اقتصادهای در حال توسعه آسیا حضور دارند و به شدت نسبت به قیمت این کالا حساس هستند، همین حالا هم نمی‌توانند به راحتی وارد بازار شوند. تخمین‌ها نشان می‌دهند احتمال دارد زیرساخت‌هایی برای واردات انرژی در بنگلادش، پاکستان، فیلیپین و ویتنام به ارزش ۹۷ میلیارد دلار نتوانند به اندازه ظرفیت خود عملیات کنند، اگر قیمت‌ها همین قدر بالا بماند.

سیاست‌های چین برای کاهش شدید واردات انرژی در سال جاری قطعاً با تحسینی مشابه بسته‌های محرک اقتصادی دوران بحران مالی جهانی، روبه‌رو نخواهد شد و این مسئله منطقی هم به نظر می‌رسد. اما اروپایی‌هایی که در سطح جهان گاز خریداری می‌کنند به شدت نیازمند این کاهش تقاضای چین هستند تا بتوانند به هر سختی که شده، زمستان را به سر ببرند. ■

در دوران پس از بحران مالی ۲۰۰۹-۲۰۰۷ تلاش‌های چین در معرفی محرک‌های اقتصادی به ارزش کلی ۵۷۵ میلیارد دلار، باعث شد تمام دنیا دست به تحسین مدیریت اقتصادی این کشور بزنند. رابرت زولیک، رییس وقت بانک جهانی، بارها خشنودی خود را از این انبساط مالی ابراز کرد. صندوق بین‌المللی پول هم در آن دوره دومین اقتصاد جهان را رهبر بازیابی اقتصاد دنیا نامید.

در سال جاری و طی دوره جدیدی از نوسان‌های اقتصادی، چین باز هم در راستای متعادل کردن عرضه و تقاضا گام برداشت، البته به شکلی کاملاً متفاوت. با بالا رفتن قیمت سوخت، افت شدید خریداری گاز طبیعی و دیگر اشکال انرژی از سوی چین، یک موهبت غافل‌گیرکننده برای بقیه کشورهای جهان به حساب می‌آید. خریداری گازهای طبیعی شناور در سطح دریاهای جهان، بیشترین افت را داشته است. چین هنوز هم بزرگ‌ترین واردکننده گاز طبیعی در جهان است، اما بین ژانویه و آگوست، واردات این کشور نسبت به دوره مشابه در سال گذشته، افتی ۲۰ درصدی کرده است. این افت، تقریباً ۱۴ میلیارد مترمکعب است، یعنی چیزی معادل کل واردات سالانه گاز طبیعی بریتانیا.

متخصصان این صنعت انتظار دارند که واردات طی ادامه این سال افزایش پیدا کند، البته نه به میزانی که در سال‌های پیش افزایش داشت. اما تعطیلی‌های بی‌پایان چین برای کوئید-۱۹ افتی شدید در هزینه‌های خانوار ایجاد کرده است و از سوی دیگر بازار املاک مسکونی دچار مشکلاتی شده است که صنعت ساخت‌وساز را به طور کامل عقب نگه می‌دارد. البته واردات گاز از طریق خطوط لوله سیبری، که گاز ارزان روسیه را به چین می‌رساند افزایشی تقریباً ۶۰ درصدی داشته است که تقریباً نیمی از میزان کاهش واردات گاز دریایی را جبران می‌کند.

چرا باید خواند:

چین بزرگ‌ترین

مصرف‌کننده و

واردکننده انرژی

در جهان است. در

سال جاری قیمت

گاز طبیعی به شدت

بالا رفته و این در

حالی است که چین

واردات خود از همه

انرژی‌ها، به ویژه

گاز طبیعی را کاهش

داده است. در صورت

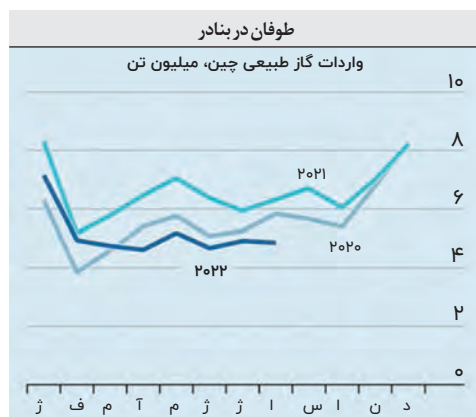
افزایش مجدد

تقاضای چین، قیمت

انرژی بسیاری

از کشورهای خارج

خواهد کرد.



استارت آپی به نام فولاد سبز H۲ در حال ساخت یک کارخانه فولادسازی جدید با هزینه ۴ میلیارد یورو است که اولین کارخانه فولاد ساخته شده در اروپا طی تقریباً نیم قرن اخیر به حساب می آید. در این کارخانه نه از زغال سنگ و گاز طبیعی، بلکه از هیدروژن پاک استفاده می شود. هیدروژن مورد استفاده به عنوان سوخت هم در محل خود کارخانه با استفاده از انرژی بادی و آبی فراوان در منطقه تولید می شود.

[کربن زدایی از اروپا]

صنایع سنگین سبز

آیا اروپا می تواند صنایع خود را کربن زدایی کند؟

همه فولاد سوئد را مستحکم ترین فلز دنیا می دانند و این امکان وجود دارد که این کشور سبزترین تولیدکننده جهان هم لقب گیرد. در این کشور، استارت آپی به نام فولاد سبز H۲ در حال ساخت یک کارخانه فولاد سازی جدید با هزینه ۴ میلیارد یورو است که اولین کارخانه فولاد ساخته شده در اروپا طی تقریباً نیم قرن اخیر به حساب می آید. در این کارخانه نه از زغال سنگ و گاز طبیعی، بلکه از هیدروژن پاک استفاده می شود. هیدروژن مورد استفاده به عنوان سوخت هم در محل خود کارخانه با استفاده از انرژی بادی و آبی فراوان در منطقه تولید می شود. ساخت این کارخانه طی چند سال نسبتاً کوتاه به پایان می رسد و در نهایت با استفاده از نیروی کاری ۱۸۰۰ نفری، امکان تولید سالانه ۵ میلیون تن فولاد را دارد.

اهمیت این پروژه بسیار فراتر از منطقه کم جمعیتی در سوئد است که اطراف آن قرار دارد. این مسئله می تواند لحظه ای تاریخی برای بقیه تولیدکنندگان فولاد این قاره و حتی تولیدکنندگان دیگر مصالح اولیه، مانند سیمان و مواد شیمیایی باشد. این سه صنعت روی هم رفته به طور مستقیم ۱ درصد از تولید ناخالص داخلی اروپا را تشکیل می دهند. این مسئله می تواند به صورت زنجیره ای روی بنگاه های مختلف تاثیر بگذارد، از خودروسازان گرفته تا ساختمان سازان که همه آن ها روی هم رفته سهمی ۱۴ درصدی از تولید ناخالص داخلی این قاره دارند.

از سوی دیگر، چنین رویکردی می تواند استقلال اروپا از حیث انرژی را تقویت کند و اهمیت این مسئله طی اتفاق های پس از حمله نظامی روسیه به اوکراین برای همه روشن شده است. از سوی دیگر به وضوح تاثیر مثبت چنین روشی بر تغییرات اقلیمی را هم خواهیم داشت، زیرا صنایع تولیدکننده مواد و مصالح پایه، سهمی تقریباً ۲۰ درصدی از انتشار گاز گلخانه ای در اروپا دارند.

مسئله قدیمی

از زمان قدیم این فرض وجود داشته است که صنایع سنگین کربن زیادی تولید می کنند و راه چاره خاصی برای آن وجود ندارد. فرایند کاهش سنگ آهن برای تولید فولاد، حرارت دادن سنگ آهن جهت تولید سیمان و استفاده از بخار برای شکستن هیدروکربن ها، انرژی زیادی لازم دارد. جدای از این مسائل مربوط به مصرف انرژی، فرایندهای شیمیایی مربوط به تمام این تولیدات، کربن دی اکسیدی مضاعف تولید می کند. به همین دلیل به نظر متخصصان، کاهش تمام این گازهای تولید شده یا به لحاظ فنی نشدنی بود، یا به شکلی عجیب غیراقتصادی از آب در می آمد.

در حال حاضر هم فناوری و هم شرایط اقتصادی، وضعیتی مطلوب تر ترسیم می کنند. اروپا اهداف سختگیرانه تری برای انتشار گاز وضع کرده است و قیمت کربن در حال افزایش است و مصرف کنندگان تمایل بیشتری برای پرداخت هزینه های اضافه برای محصولات سبزتر از خود نشان می دهند. چندین کشور اروپایی راهبردهایی را برای هیدروژن تدوین کرده اند که نویدبخش ترین جانشین سوخت های فسیلی در بسیاری از فرایندهای صنعتی است. آلمان در این زمینه یک شرکت واسط ایجاد کرده است که تبدیل به جعبه تقسیم اصلی شبکه ای برای مبادلات هیدروژنی خواهد شد. مهم تر از همه این ها، به بلوغ رسیدن فناوری هایی با سطح تولید کم کربن است. تنها لازم است که نوسازی صنایع قدیمی با سرعتی بیشتر اجرا شوند.

اگر همه این پیشرفت ها را با هم در نظر بگیریم، این امکان را برای صنایع اروپایی، که وعده به سفر رساندن کربن تا سال ۲۰۵۰ را داده اند، که تعهد خود را تحقق ببخشند. در حال حاضر چیزی در حدود ۷۰ پروژه در اروپا وجود دارد که فناوری های مربوط به کاهش انتشار کربن در صنایع مواد پایه را به شکلی تجاری و اقتصادی ارائه می کنند. هر هفته خبری جدید در این زمینه به گوش می رسد. کربن زدایی از صنعت از یک «ماموریت غیرممکن» به یک امر ممکن تبدیل شده است.

شرکت H۲ در حال حاضر به این مسئله فکر می کند که هرچه سریع تر پلتفرم های هیدروژنی خود را به مرحله عملیاتی برساند، می تواند مزیتی رقابتی در نقاط مختلف اروپا کسب کند. برای مثال می تواند استانداردهای این فناوری را از آن خود کرده و سهمی زیاد در تولید نرم افزارهای کنترل هیدروژن و تجهیزات فولادسازی به خود اختصاص دهد. برای اینکه اروپا تبدیل به یک ابرقدرت در زمینه صنایع سبز شود، دولت ها و غول های صنعتی اش باید همین بلندپروازی و ابتکار عمل را از خود نشان دهند. ■

چرا باید خواند:

صنایع سنگینی مانند

تولید فولاد، سیمان

و صنایع شیمیایی

همواره از حیث تولید

گازهای گلخانه ای

پدنام بوده اند. با

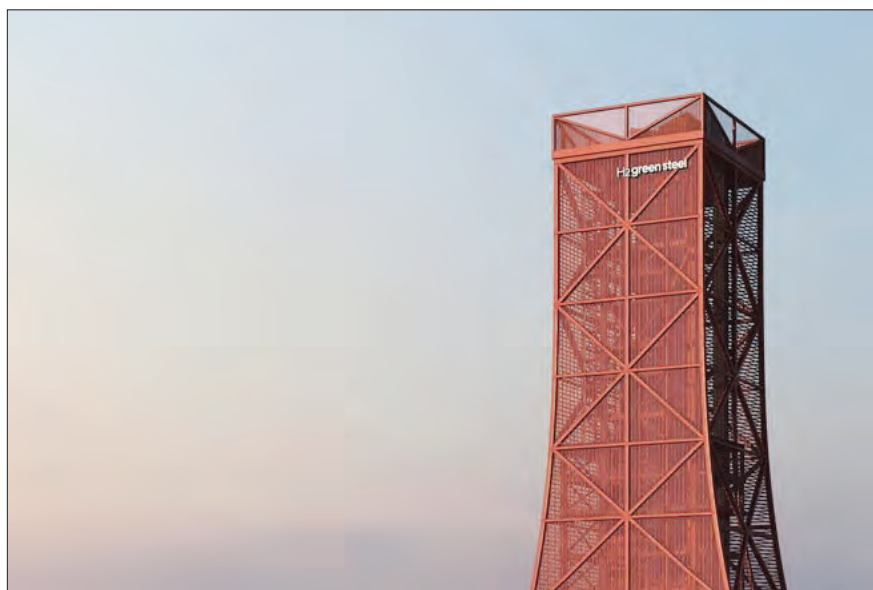
این حال چراغ های

سبزی از اروپا سوسو

می زنند؛ چراغ هایی

سبز به سوی آینده ای

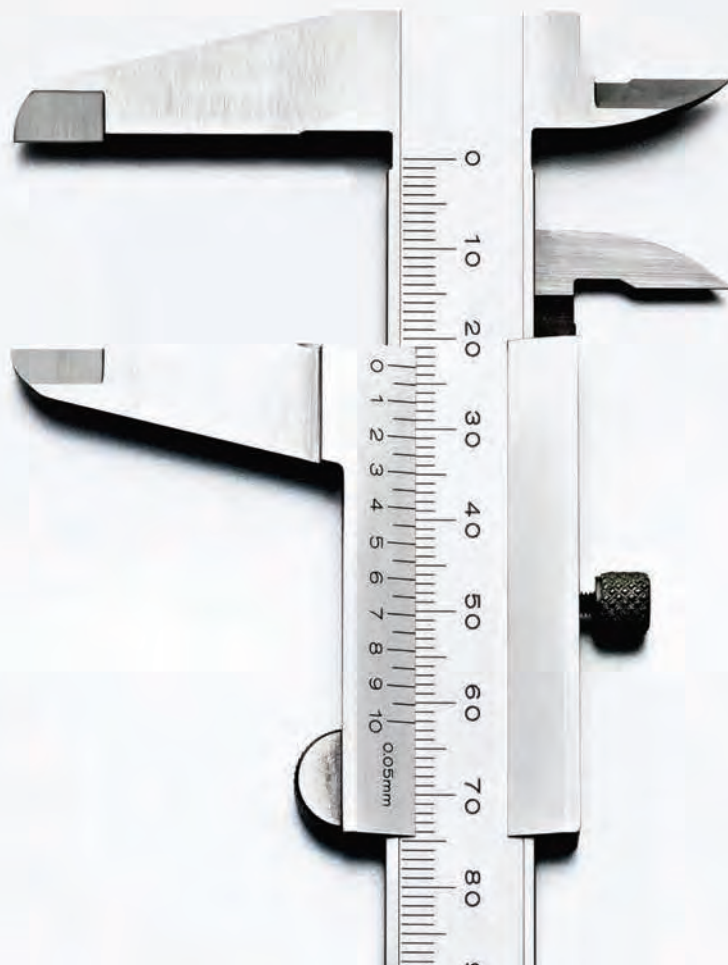
با صنایع سبز.

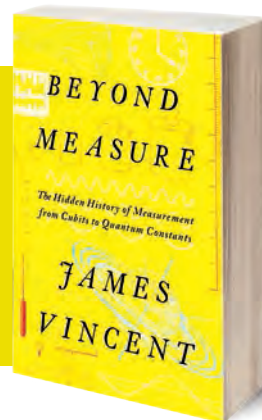


..... کتاب ضمیمه

اندازه‌گیری همه چیز

کمی سازی در دنیای امروز به یکی از راه‌های اصلی داوری و تشخیص تبدیل شده است





فرا تر از اندازه:
تاریخ پنهان اندازه‌گیری
نویسنده: جیمز وینسنت
انتشارات: نورتن اند کمپانی
سال انتشار: ۲۰۲۲

درباره نویسنده

جیمز وینسنت روزنامه‌نگار و نویسنده ساکن در لندن است. او درباره مسائلی تحقیق می‌کند و می‌نویسد که ظاهراً در جامعه بشری نقش کم‌رنگی دارند اما وقتی آن‌ها را می‌کاود، معلوم می‌شود که بسیار بااهمیت و تأثیرگذار بوده است.

مراقبت در اندازه‌گیری طی هزاران سال پیشرفت کرده است، خیلی قبل‌تر از اینکه بتوان ته یک ظرف کره بادام زمینی را درآورد. در حدود شش هزار سال پیش، اولین واحدهای استاندارد شده در بین شهروندانی که در دره رودخانه‌ها زندگی می‌کردند، از جمله ساکنان مصر باستان، رواج یافت و به کار گرفته شد. یکی از این واحدها یک ذراع بود که برای واحد طول به کار می‌رفت و طول دست انسان بود، از آرنج تا نوک انگشت وسط

دنیای اندازه‌ها

چرا نمی‌توانیم به اندازه‌گیری و کمی‌سازی زندگی‌مان پایان بدهیم؟

ترجمه: سعید ارکان زاده یزدی

اندازه‌گیری معاصر — علم اندازه‌گیری — به شمار می‌رود و گواهی است بر اهمیت معیارهای اندازه‌گیری در زندگی ما که به چشم نمی‌آید. هر وقت که چیزی لازم است تأیید شود، مجوز برایش صادر شود یا درجه‌بندی شود — از سطح انتشار آلودگی موتورهای دیزلی جدید گرفته تا جزئیات نوری عدسی‌هایی که برای ابزارهای لیزری با قدرت بالا — دفترچه کتابخانه اندازه‌های استاندارد اندازه‌هایی را پیشنهاد می‌دهد که کنترل کردن محصولات با آن‌ها امکان‌پذیر می‌شود. بسیاری از این اقلام پیش‌پاافتاده هستند: فولاد و بتن برای صنعت ساخت‌وساز، اسفنج خردشده و کاکائوی غنی‌شده برای تولیدات صنایع غذایی. ولی سایر اقلام طوری به‌نظر می‌رسند که گویی آن‌ها جزو مواد اولیه پستوی خانه خدایان بوده است: شمش‌های عناصر تلخیص‌شده و کپسول‌های فشرده گازها که در قالب مخلوط‌ها و ترکیب‌هایی با درجه‌بندی‌های دقیق در دسترس هستند. برخی از آن‌ها صرفاً ترفنی‌اند، اگر حاصل بوروکراسی افراطی نباشند که می‌خواهد هر چیزی را حتی متداول‌ترین مواد در زندگی معمولی را استانداردسازی کند. فقط در نظر داشته باشید: معیارهای اندازه‌گیری فاضلاب شهری، پیه وال و ذرات رادیواکتیو در ریه انسان در فهرست‌های کتابخانه اندازه‌های استاندارد موجود است.

با این حال، هر یک از این معیارهای اندازه‌گیری هدفی دارد. برای نمونه، فاضلات شهری حوزه‌ای است که معیارهای اندازه‌گیری‌اش برای مؤسسات محیط‌زیستی به کار می‌رود تا سطح آلاینده در کارخانه‌ها را کنترل کنند. استانداردهای پیه وال به دانشمندان کمک می‌کند تا افزایش آلاینده‌های شیمیایی اقیانوس‌ها را زیر نظر بگیرند. در این بین، ذرات معلق در ریه معیاری است برای

اگر چیزی بخواهد نمونه‌ای از قدرت اندازه‌گیری در زندگی معاصر ما باشد، آن چیز مواد تشکیل‌دهنده استاندارد کره بادام زمینی است. این اندازه‌گیری را مؤسسه ملی استانداردها و فناوری آمریکا برای هر سه ظرف ۱۷۰ گرمی کره بادام زمینی با هزینه ۱۰۶۹ دلار برای صنعت مواد غذایی انجام می‌دهد. دلیل این هزینه بالا این نیست که مواد تشکیل‌دهنده کره بادام زمینی کمیاب است یا فرایند تولید آن پیچیده است. بلکه هزینه بالاست چون محتویات هر کدام از ظرف‌های این ماده خوراکی دشوار است. کره بادام زمینی منجمد می‌شود، گرم می‌شود، تبخیر می‌شود و به‌شکل صابون درمی‌آید که در تمام این مراحل ممکن است از چند جنبه کمی‌سازی و اندازه‌گیری شود. وقتی خریداران یک ظرف کره بادام زمینی را می‌خرند، می‌توانند مطمئن باشند که نه تنها در هر قاشق غذاخوری این ماده غذایی سهم معینی کربوهیدرات، پروتئین، شکر و فیبر هست، بلکه موادی اضافی — در حد زیر میلی‌گرم — از ده‌ها ملکول و عناصر اضافی مختلف هم در آن هست، از مس و منیزیم گرفته تا اسید دکانوئیک و اسید تترا دکانوئیک. به‌ندرت پیش می‌آید که یک اتم از این ظرف‌ها از زیر نظر پنهان بمانند و در نتیجه، این ظرف‌ها همان موادی را دارند که تحت عنوان کلی این ماده غذایی موجودند و می‌شناسیم. این ماده همچنین خیلی نرم است و شکننده نیست که زیر دندان بیاید.

استاندارد کره بادام زمینی متعلق است به کتابخانه‌ای که بیش از ۱۳۰۰ استاندارد برای موارد تشکیل‌دهنده در آن وجود دارد و به‌وسیله مؤسسه ملی استانداردها و فناوری‌های آمریکا تعیین می‌شود تا تقاضای صنعت و دولت را مرتفع سازد. این فهرست را کتابخانه اندازه‌های استاندارد می‌نامند. این کتابخانه به‌نوعی انجیل

سیگار برای شما انجام می‌شود و برای آزمایش سطح اشتعال‌زایی کاغذ و مواد داخلی سیگار به کار می‌رود. چاکت اشاره می‌کند آتش‌هایی که با شعله مواد ته‌سیگار شروع می‌شود منجر به بسیاری از مرگ‌ها در خانه‌های آمریکا می‌شود که هر سال صدها نفر را می‌کشد.

برای کاهش این آسیب‌ها، استانداردهای قانونی مختلفی وضع شده است تا منسوجات و مبلمان در برابر آتش مقاوم شوند. اما این آزمایش‌ها در بین تولیدکنندگان با مقاومت روبه‌رو است و لازم است که سیگارها هم که سرمنشأ بسیاری از آتش‌سوزی‌ها هستند هم استانداردهایی را رعایت کنند. این همان استاندارد ۱۱۹۶۸ است. این سیگارها به‌وسیله تولیدکنندگان معمولی درست می‌شوند و تفاوتی با سیگارهای عادی ندارند ولی بکنواختی آن‌ها پیش‌بینی‌پذیری مواد داخل‌شان در مؤسسه ملی استانداردها و فناوری‌های آمریکا آزمایش می‌شود. چاکت می‌گوید که این کار همان خدمتی است که این نهاد ارایه می‌کند: یکسانی در مقام یک خدمت. نتیجه این کار می‌تواند حفظ جان افراد باشد.

کاربرد عمده دیگر معیارهای اندازه‌گیری استاندارد درجه‌بندی است که یک ماده نمونه را معیاری برای تأیید آزمایش‌ها قرار می‌دهد. فرض کنید شما تولیدکننده مواد غذایی هستید که می‌خواهید ارزش غذایی محصول‌تان را رعایت کنید. می‌توانید ماشین‌هایی را بخرید که وجود ملکول‌ها و ترکیبات را در محصول آزمایش کنند ولی چطور می‌توانید بفهمید این آزمایش‌ها درست است؟ خب، می‌روید محصولات را به مؤسسه ملی استانداردها می‌دهید و این مؤسسه برای هر یک از نمونه‌ها کمیت‌های دقیقی را تعیین می‌کند که از راه‌های پرهزینه‌ای مشخص می‌شوند. اگر نتیجه آزمایش‌های شما با اندازه‌گیری‌های مؤسسه ملی استانداردها مطابق بود می‌توانید به ماشین‌آلات اعتماد کنید.

خود این نمونه‌ها کاملاً قابل خوردن هستند. ویلیام گریمز، منتقد غذا، در سال ۲۰۰۳ این شانس را داشت که کره بادام زمینی مؤسسه ملی استانداردها و فناوری‌های آمریکا را بچشد. او اشاره کرد که این نمونه طعم گرمی بیشتر برندهای مصرفی را ندارد. بیشتر شبیه یک ماده صنعتی است تا یک خوراکی واقعی و همه می‌گویند که کاملاً در حد وسط کره‌های موجود در بازار قرار دارد. چنین ارزیابی‌ای قاعداً باید موجب خشنودی مؤسسه استانداردها بوده باشد.



تجارت، سیاست و علم تماماً با بینشی که اندازه‌گیری به آن‌ها می‌دهد هدایت می‌شوند و به همین علت است که در این عرصه‌ها همه‌چیز روشن و آشکار است: اعداد باعث می‌شوند که کارهایی که در این حوزه‌ها انجام می‌شود کمتر از نظر احساسی افت‌وخیز داشته باشند اما قابل ردیابی و نظارت و ارزیابی باشند

قرار گرفتن انسان در معرض مواد رادیواکتیو. این ذرات محصول جانبی و واکنشی است به نگرانی از نابودی نسل بشر بر اثر سلاح‌های هسته‌ای در دوره جنگ سرد. نمونه‌های این واحد اندازه‌گیری حاصل ۷۰ کیلوگرم ریه انسان است که از سوی کارکنان کتابخانه ملی لس‌آنجلس اهدا شده است، شهری که بمب اتمی در آن متولد شد. هر یک از اهداکنندگان در زندگی خود در معرض اشعه رادیواکتیو قرار گرفته بوده است و پیشنهاد کرده بوده است که بدن‌شان بعد از مرگ در اختیار دانشمندان برای تحقیق قرار بگیرد. مثل بسیاری از استانداردهای اندازه‌گیری، این ریه‌ها باید خشک و منجمد می‌شد و در سپس خیلی خوب پودر می‌شد تا اطمینان حاصل شود که در هر نمونه آن به یک اندازه و با یک نسبت مواد لازم موجود است. همه این رعایت‌ها در یادداشت‌های آزمایشگاه گزارش شده است. یکی از محققان مؤسسه ملی استانداردها و فناوری‌های آمریکا می‌نویسد: «به‌رغم فرایند کاملاً استریلیزه این کار که ایمنی را بالا می‌برد، گهگاه در حین آسیاب کردن، ذرات ریزی از این موارد روی دیوارهای آزمایشگاه و به‌سمت ما اسپری می‌شد که واجب می‌ساخت لباس‌های آزمایشگاه و ابزارها عوض شوند. در یک مورد، ما حتی یک لکه کرمز در خارج از اتاق آسیاب داشتیم که ذرات معلق در آن شناور بود که فهمیدیم از آزمایشگاه نشت کرده است.» چنین به‌هم ریختن‌ها و تلاش‌هایی در مسیر درست کردن واحدهای اندازه‌گیری به چشم نمی‌آیند.

استیو چاکت، مدیر اداره مواد مرجع مؤسسه ملی استانداردها و فناوری‌ها، می‌گوید که هدف از تمام این اقدامات این است که مشتری مؤسسه اطمینان داشته باشد از آنچه در داخل بطری به او داده می‌شود. اگر بخواهیم بلندپروازانه نگاه کنیم، شغل او این است که مشتریان را مطمئن سازد اعتماد کامل داشته باشند به

اندازه‌گیری‌های این مؤسسه. او می‌گوید: «ما این کار را تا حد مرگ انجام می‌دهیم.» به گفته او، کار مؤسسه فقط این نیست که کمیت‌هایی که برای هر ماده تعیین می‌شود را در نهایت طوری تعیین کند که با سیستم متریک بتواند اندازه‌گیری شود بلکه مقصود دیگر این است که خود واحدهای اندازه‌گیری و کمیت‌ها را تعریف کند. اگر چاکت سؤالی درباره مسایل اندازه‌گیری داشته باشد، می‌تواند برود سراغ متخصصان اندازه‌گیری در جهان و ابهاماتش را از آن‌ها بپرسد.

خود اسناد معیارهای اندازه‌گیری

استاندارد در یک مکان وسیع نگهداری می‌شوند که مجهز به انواع و اقسام فریزر و محفظه‌ها برای مواد رادیواکتیو و سمی است. هر نمونه بر اساس نوع کاربردش در دو دسته تقسیم می‌شود: درجه‌بندی یا تأیید اعتبار. تأیید اعتبار به این معنی است که از استانداردهای اندازه‌گیری استفاده می‌شود تا از درستی آزمایش‌های یک صنعت مشخص اطمینان حاصل شود. برای مثال، معیار اندازه‌گیری استاندارد ۱۱۹۶۸ را در نظر بگیرید: استاندارد سیگار که با هزینه ۴۴۶ دلار برای دو جعبه ۱۰۰ تایی

دل بستگی به اندازه‌ها

مراقبت در اندازه‌گیری طی هزاران سال پیشرفت کرده است، خیلی قبل‌تر از اینکه بتوان ته یک ظرف کره بادام زمینی را در آورد. در حدود شش هزار سال پیش، اولین واحدهای استاندارد شده در بین شهروندانی که در دره رودخانه‌ها زندگی می‌کردند، از جمله ساکنان مصر باستان، رواج یافت و به کار گرفته شد.

کمیت بیش از کیفیت ارزش قائل شویم که نتیجه‌اش می‌شد زنجیره بی‌وقفه‌ای از تیرهای کلیک جذب کن. من شخصاً باید بسیاری از این درس‌ها را که با معیارهای اندازه‌گیری خاصی آموزش داده شده بودند به فراموشی می‌سپردم.

یک اصل پنهان و نهفته تبدیل شده است به یکی از الگوهای اصلی قرن بیست و یکم آن اصل این است که هر انسانی سعی می‌کند بتواند خود را به مجموعه‌ای از آمار تقلیل دهد. جری زد مولر، مورخ سرمایه‌داری، این امر را «دلستگی به اندازه‌ها» می‌نامد که مفهومی فراگیر است و نه تنها بر بخش خصوصی سایه افکنده بلکه به فعالیت‌های کمتر کمی دولت مثل سلامت و پلیس هم سرایت کرده است.

مولر می‌نویسد: «ما در دوره اعتبار اندازه‌گیری شده زندگی می‌کنیم که پاداشی است برای کارایی اندازه‌گیری شده و اعتقاد به مزیت انتشار عمومی این اندازه‌ها از طریق شفافیت.» همان‌طور که او تأکید می‌کند، با اینکه خود اندازه‌گیری چیز بدی نیست، و سواس به اندازه‌گیری و اندازه‌گیری نامناسب آنچه را مدعی هستیم برایش ارزش قائم تحریف می‌کند، حواس را از آن پرت می‌کند و نابود می‌کند.

ریشه دلستگی به اندازه‌ها می‌تواند تا قرن ۱۹ میلادی به عقب برگردد. مدیریت، خاصه در آمریکا، در آن زمان در حال ظهور در نقش یک حرفه بود که به خود متکی بود، بیش از اینکه یک مهارت باشد که با کار کردن درون یک صنعت آموخته می‌شود. یکی از محرک‌هایی که این کار مدیران را منطقی جلوه می‌داد به دگرگونی‌های خود تولید صنعتی ربط داشت. آمریکا در آنچه بعدها «سیستم آمریکایی» شناخته شده پیشگام بود و مفهوم اصلی این سیستم استانداردسازی و دقت و کارایی بود. تا پیش از آن، تولید کالاهای مصرفی کاری هنری به حساب می‌آمد که از اول تا آخر با دست انجام می‌شد. اما با اختراع ماشین‌هایی که می‌توانستند پرس کنند و ببرند و اجزای بسیار متفاوتی داشته باشند، تولید به شکل سلسله‌ای از وظایف ساده درآمد که کارگران کم‌مهارت محصولات را قطعه به قطعه به هم وصل می‌کردند. همان‌طور که یک مهندس بریتانیایی در دهه ۱۸۵۰ وقتی که از کارخانه‌های آمریکا بازدید کرده بود می‌گفت، هر جایی که ماشین‌آلات توانسته است جایگزین کارگر انسانی شده است و این امر در سرتاسر جهان اتفاق

یکی از این واحدها یک ذراع بود که برای واحد طول به کار می‌رفت و طول دست انسان بود، از آرنج تا نوک انگشت وسط. این واحد اندازه‌گیری برای اندازه‌گیری ابعاد اهرام به کار گرفته می‌شد. در قرون وسطی، وظیفه نظارت بر اندازه‌گیری‌ها که موجب تسهیل تجارت می‌شد، بر عهده حاکمان بود و این کار برای آن‌ها مزیت نیز داشت: راهی برای اعمال قدرت در حوزه‌هایی که اندازه‌گیری در آن‌ها انجام می‌شد و البته اسباب آشوب و ناراضی‌ت‌ها اگر به آن توجهی نشان داده نمی‌شد. با گذشت قرن‌ها، تعداد واحدهای اندازه‌گیری چند برابر شد و گفته می‌شود که در فرانسه قرن هجدهم میلادی ۲۵۰ هزار واحد اندازه‌گیری مختلف به کار می‌رفت که منجر به یک خواسته انقلابی شد: «یک پادشاه، یک قانون، یک وزن و یک معیار اندازه‌گیری».

فقدان این واحد اندازه‌گیری منجر به ایجاد نظام متریک در بین دانشمندان فرانسوی شد. واحد اندازه‌گیری‌ای مثل متر — که در اصل یک ده‌میلیونیوم فاصله خط استوا تا قطب شمال تعریف شده است — ابداع شد نه فقط برای اینکه اندازه‌شناسی راحت‌تر شود بلکه همچنین برای اینکه نظرات سیاسی یک کاسه شود. ارزش و قدرت این واحد اندازه‌گیری نه تنها از نهاد پادشاهی بیرون آمد بلکه حاصل محاسبات دانشمندان بود و نیتش این بود که یک معیار یکسان و قابل دسترس برای همه ایجاد کند. بنابراین تا امروز واحدهای اندازه‌گیری توانسته‌اند طوری طراحی شوند که در حوزه زمان و فاصله و فرهنگ قالب‌های یکسانی ایجاد کنند. این امر باعث کنترل فاصله‌ها و اطمینان از صحت آن در بین افراد بیگانه با یکدیگر می‌شود. آنچه از آن زمان تا کنون تغییر کرده است که این است که این واحدهای اندازه‌گیری اکنون در سراسر کره زمین رواج یافته و مورد قبول واقع شده است.

استانداردهای بین‌المللی مثل آن‌هایی که از سوی مؤسسه ملی استانداردها و فناوری‌ها یا سازمان بین‌المللی استاندارد رسمیت می‌یابند، به رغم فراوانی شان عمدتاً در زندگی‌های ما نامرئی‌اند. جایی که اندازه‌گیری وارد می‌شود و خودش را نشان می‌دهد در انواع و اقسام دیوان‌سالاری‌ها خاصه در آموزش و محل کار است. در مدرسه است که ما در وهله نخست با درس‌های خشک و سختی درباره کمی‌سازی مواجه می‌شویم

— جایی که ما سطح و رتبه و نمره درجه‌بندی می‌شویم و بهمان گفته می‌شود که این‌ها معیارهای اندازه‌گیری‌ای است که موفقیت آینده ما با آن سنجیده خواهد شد. وقتی مدرسه را ترک می‌کنیم و سر کار می‌رویم، این امتحانات در قالب شاخص‌های کلیدی بهره‌وری یا مشاهدات عینی و نتایج کلیدی مجدداً نمایان می‌شود. در کار خود من در اوایل اشتغال در مقام روزنامه‌نگار، ارزش کارم در وهله اول با دو آمار اصلی تعیین می‌شد: تعداد مطالبی که می‌نوشتم و تعداد بازدیدهایی که در صفحات آنلاین کسب کرده بودم. به من و همکارانم یاد داده شده بود که برای



مدافعان اندازه‌گیری خود از این جنبش دفاع می‌کنند چرا که آن را پاسخی می‌دانند به کلی‌گویی‌های دانش رسمی. اگر کمی‌سازی جهان را به شکل یک پدیده که همه‌جا یک اندازه است در آورده است که شخص در آن جا نمی‌گیرد و جایی هم ندارد، چرا به دنبال مجموعه‌ای از اعداد که مربوط به خود فرد است و او را درست‌تر نشان می‌دهد نباشیم؟

رواج خواهد یافت و با تمایل کارخانه‌دارها مواجه خواهد شد.

در دوره‌ای که قرن بیستم شروع می‌شد، این سیستم با دو مفهوم مکمل بیش از گذشته رواج یافت و به صنایع وارد شد: مدیریت علمی و تولید انبوه. مفهوم دوم بهترین نمود خود را در کارهای خودروساز معروف، هنری فورد، دید. کارخانه خودروسازی هنری فورد توانست اتومبیل‌های مدل T را با قیمت کم بسازد و و نه فقط این کارش یک اقدام صنعتی به شمار می‌رفت بلکه فرهنگ آمریکایی را نیز از نو شکل داد و کمک کرد که طبقه متوسط مرفهی در این کشور ظهور کند

که دیده نمی‌شوند، آن‌ها را نگاه می‌کنند یا نه. فوکو می‌گوید که در نهایت، آن‌ها این اعمال قدرت و نظارت را در رفتار خود درونی می‌کنند. تسلیم و اطاعت به دست می‌آید بدون اینکه لازم باشد به خشونت وحشیانه‌ای دست بزنند، اما هدف این نیست که تنبیه به حد کمتری برسد بلکه قصد این است که تنبیه بهتری انجام می‌شود. عمل اندازه‌گیری و استانداردسازی برای این نوع از کنترل، کاری اساسی به شمار می‌رود.

اندازه‌گیری برای کشف خویشتن

گری ولف، روزنامه‌نگار حوزه فناوری، در سال ۲۰۱۰ در روزنامه نیویورک تایمز مطلبی نوشت و خبر از عصر کمی‌سازی در دوره ما داد. او نوشت که استفاده از داده‌ها برای تصمیم‌گیری اکنون در بسیاری از عرصه‌های زندگی به یک هنجار تبدیل شده است. او می‌گفت: «سواس به اعداد خصلت تعیین‌کننده مدیران امروزه است. مدیران اجرایی شرکت‌ها با سهامداران بیرحمی روبرو می‌شوند که جیب‌هایشان پر از عدد است. و همین‌طور هستند سیاستمدارانی که در مبارزات انتخاباتی شرکت می‌کنند، پزشکانی که به بیماران مشاوره می‌دهند و هوادارانی که باشگاه‌های ورزشی محلی را در برنامه‌های رادیویی زیر تیغ می‌گیرند.» ولف می‌گوید تجارت، سیاست و علم تماماً با بینشی که اندازه‌گیری به آن‌ها می‌دهد هدایت می‌شوند و به همین علت است که در این عرصه‌ها همه‌چیز روشن و آشکار است: اعداد باعث می‌شوند که کارهایی که در این حوزه‌ها انجام می‌شود کمتر از نظر احساسی افت‌وخیز داشته باشند اما قابل ردیابی و نظارت و ارزیابی باشند. فقط یک حوزه هست که در مقابل کمی‌سازی مقاومت می‌کند: حد و حدود خودمانی و صمیمانه زندگی شخصی. البته ولف می‌گوید این حوزه نیز

که خود را در مصرف انبوه تعریف می‌کرد. فورد مدعی بود که خطوط مونتاژ کارخانه‌های او، که کارگران را ثابت نگه می‌داشت و مواد اولیه به سمت ایستگاه آن‌ها روی تسمه‌های نقاله حرکت می‌کردند، از ایده‌ای گرفته شده است که وقتی او از یک کشتارگاه در شیکاگو بازدید می‌کرده به او الهام شده است. در آنجا او فرابندی برعکس را مشاهده کرده بود: یک خط تکه‌تکه کردن که در آن، ردیفی از قصاب‌ها ایستاده بودند و بخش‌هایی از لاشه خوک را جدا می‌کردند، مفصل به مفصل، و هر کس روی وظیفه تکراری خود متمرکز بود.

این بخش‌بندی کردن نیروی کار منجر شد به جنبش مدیریت علمی که پیشگام آن مهندسی بود به نام فردریک وینسلو تیلور که به شدت روی بهره‌وری و سواس و تمرکز داشت و حامی مجموعه‌ای از کارهایی بود که اکنون تحت عنوان تیلوریسم شناخته می‌شود. تیلور و پیروان او عملیات کارگران را مشاهده کردند و جریان کار آن‌ها را به بخش‌هایی تقسیم کردند که بتوان آن‌ها را استاندارد کرد. تیلور می‌گفت هدف این بود که علمی را پیشرفت بدهد که بتواند جانشین دانش قدیمی کار شود. مسئله مهم این است که چنین کاری مستلزم تغییر در دانش است — و همچنین تغییری مشابه در قدرت — از کارگران گرفته که کار را انجام می‌دهند، تا مدیران که بر آن‌ها نظارت دارند.

این سنخ از کنترل نه فقط در محیط کار به منصفه ظهور می‌رسد بلکه در نهادهایی همچون زندان و ارتش و مدرسه نیز انجام می‌شود. میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی، از جامعه مراقبتی نوشته است، دنیایی که در آن تسلیم و پذیرش از طریق هنجارهایی که به دقت تعریف شده‌اند، به اجبار اعمال می‌شود. به زندانیان لباس یک‌شکل و شماره اختصاص می‌دهند و به آن‌ها گفته می‌شود چه موقع و کجا غذا بخورند و بخوابند و در وضعیتی زندگی می‌کنند که مشخص نیست نگهبان‌هایی



بخش‌بندی کردن نیروی کار منجر شد به جنبش مدیریت علمی که پیشگام آن مهندسی بود به نام فردریک وینسلو تیلور که به شدت روی بهره‌وری و سواس و تمرکز داشت و حامی مجموعه‌ای از کارهایی بود که اکنون تحت عنوان تیلوریسم شناخته می‌شود. تیلور و پیروان او عملیات کارگران را مشاهده کردند و جریان کار آن‌ها را به بخش‌هایی تقسیم کردند که بتوان آن‌ها را استاندارد کرد

به‌زودی تغییر خواهد کرد.

به‌لطف فناوری‌های نوین — عمدتاً مربوط به توانایی دیجیتالی‌سازی اطلاعات، فراگیری گوشی‌های تلفن هوشمند و تولید انبوه مدارهای الکتریکی حسگرها — انسان‌ها اکنون قدرتی در محاسبه خود دارند که از نظر تاریخی بی‌سابقه است. در طلیعه قرن هفدهم میلادی، پزشک ایتالیایی، سانتوریو سانتوریو، به‌منظور درک بهتر کارکرد سوخت‌وساز بدن خود، یک وسیله اندازه‌گیری عظیم درست کرد که می‌توانست روی آن بنشیند. سانتاریو به‌طور پیوسته خود را روی این وسیله اندازه‌گیری وزن می‌کرد، به‌خصوص پیش و پس از خوردن وعده‌های غذایی و دفع غذا. امروزه، من با کمترین تلاشی می‌توانیم سیلی از اطلاعات قابل‌مقایسه با یکدیگر را درباره بدن خود در دست داشته باشیم. می‌توانیم خواب، ورزش، رژیم غذایی و بهره‌وری خود را با اپلیکیشن‌ها و وسایل مجهز به فناوری دنبال کنیم. ما تبدیل شده‌ایم به اهدافی برای اندازه‌گیری‌هایی که به چشم نمی‌آیند و مثل اورانیومی که بدون تلاش و توجه اشعه رادیویی ساطع می‌کند، از خود داده‌های کمی شده منتشر می‌کنیم.

از نظر وولف، ظرفیت این نوع اطلاعات عظیم است. او می‌نویسد: «ما وقتی می‌خواهیم یک خودرو را تعمیر کنیم، یک معادله شیمیایی را تحلیل کنیم یا نتایج یک انتخابات را پیش‌بینی کنیم، اعداد را به کار می‌گیریم. پس چرا نباید از اعداد برای خودمان استفاده می‌کنیم؟» مقاله او نزدیک‌ترین چیز به ظهور و بروز جنبش کمی‌سازی خود است. رفتن به جست‌وجوی اطلاع و دانش از خود از

طریق اعداد نشان می‌دهد که ما چقدر زیاد منطق اندازه‌گیری را در خود نهادینه کرده‌ایم. برای یافتن ریشه‌های جنبش اندازه‌گیری خود می‌توان تا دهه ۱۹۷۰ به عقب برگشت، زمانی که مردم علاقه‌مند به اندازه‌گیری از وسایلی استفاده می‌کردند که سلف کت و کلفت و یقور فناوری‌های پوشیدنی امروزه بود. اما این فکر وقتی با توجه عمومی مواجه شد که وولف و همکار روزنامه‌نگارش، کوین کلی، اصطلاح «کمی‌سازی خود» را درست کردند و در سال ۲۰۰۷ رواج دادند و به افکار خود در یک مؤسسه غیرانتفاعی جامه عمل پوشاندند.

شرح و بسط خود کمی‌شده در کاریکاتورها به تصویر کشیده شد و تصویرهایی درست کرد که در آن افراد با وسواس در حال ردگیری و رصد دیجیتالی علائم حیاتی بدن هستند. و این حقیقت دارد که بسیار از هواداران اندازه‌گیری خود، کاری نکرده‌اند که این تصویر و طنزهایی که برای آن‌ها ساخته می‌شود زایل شود. افتخار به اینکه دقیق‌ترین روزانه اصلاح صورت افراد چقدر است یا اینکه زمان‌های خواب اشخاص چطور است و آیا احساس راحتی می‌کند از این وضعیت یا نه، و حتی بالاتر از آن اینکه چه وضعیت روحی مناسبی دارد، از همین اندازه‌گیری‌ها حاصل می‌شود و البته نوعی از خودنظارتی هم به شمار می‌رود. البته مفسرانی مثل اوگنی موروزوف هم معتقدند که این حد از اندازه‌گیری از وضعیت‌های خود نوعی حس نارسیسم را هم در افراد افزایش می‌دهد و به همان اندازه هم رفع‌کننده چنین حس است؛ احساسی که می‌خواهد القا، کند شخص یک ویژگی منحصر به فرد دارد و کسی استثنایی به شمار می‌رود.



وقتی به این فکر می‌کنیم که اندازه‌گیری در جامعه امروز چه معنای دارد، چطور از آن استفاده و سوءاستفاده می‌شود و چطور ما منطقش را ملکه ذهن می‌کنیم، اغلب در نهایت فکریم به یک عدد مشغول می‌شود: ۱۰ هزار قدم.

شرکت در سال ۱۹۶۵ یک ابزار فناورانه را که آن موقع جدید بود تبلیغ می کرد که یک قدم شمار دیجیتالی بود و نیاز به یک نام تر و تمیز و شیک برای محصول جدیدش داشت. آن ها نام ژاپنی «مانپوکئی» را برای آن برگزیدند که معنی اش می شد «شمارنده ۱۰ هزار قدم». ولی چرا این عدد انتخاب شد؟ به دلیل کلمه «کانچی» که معنی ۱۰ هزار می دهد و بنابراین اولین کلمه نام ژاپنی این محصول همین است و شبیه به عددی است که به فرد اعتماد به نفس می دهد. علمی پشت سر ۱۰ هزار قدم نبوده است بلکه ظاهراً یک شباهت و جناس لفظی و شکلی بوده است.

اگر چه داستان ۱۰ هزار قدم توهمی بیش نیست، اما یک ابزار مفید است. محققان در پاسخ به اینکه چند قدم در روز برای ما مفید است و باید آن را عملی کنیم، در نهایت اهداف روزانه ای را تعیین می کنند که درجه بندی شده است. آن ها می گویند که ۱۰ هزار قدم برای کودکان خیلی کم است و برای بزرگسالان مسن تر خیلی زیاد است. با این حال، کاملاً واضح است که هر افزایش فعلیتی برای ما مفید است و کسانی که هدف روزانه ۱۰ هزار قدم را دنبال می کنند، کمتر نشانه های افسردگی و استرس و اضطراب دارند (حتی اگر به این هدف دست پیدا نکنند). از این لحاظ، جمعیتی که افرادش خودشان را کمی سازی کرده اند، علی الظاهر یک نکته را در ذهن دارند: اگر می خواهی به مردم دست پیدا کنی، باید با زبانی که آن ها می فهمند حرف بزنی.

هارتموت روزا، جامعه شناس آلمانی، وقتی به اندازه گیری در دنیای امروز فکر می کند، فرض می گیرد که این یکی از خصلت های خاص قرن بیست و یکم است: برای ساختن زندگی مان از راه مشاهداتی تجربی، منافع و بلندپروازی هایمان در نقش مجموعه ای از چالش ها ظاهر می شوند که باید از آن ها عبور کرد. او می نویسد: «کوه هایی هست که باید مقیاس شان مشخص شود، آزمایش ها باید از سر گذرانده شود، از دربان های شغلی باید بالا رفت، به وصال عشاق باید رسید، مکان های زیادی باید دیده شود، کتاب ها باید خوانده شود، فیلم ها باید دیده شود و امثالهم.» او ادامه می دهد: «در بیشتر سال های تاریخ مدرن متأخر، در کشورهای توسعه یافته غربی، بیش از پیش زندگی روزمره درگیر تعداد و میزان می شود که با عدد و رقم اندازه گیری می شوند. همین اعداد و ارقام

است که در فهرست کارهای انجام شده باید تفسیر شوند و مشخص کنند انجام کارها یا تمامی کارها باشند.

رزامی گوید که این طرز فکر ناشی از قرن ها توسعه فرهنگی و اقتصادی و علمی است اما در سال های اخیر با دیجیتالی شدن و سببیت رقابت های افسار گسیخته سرمایه دارانه، افراطی تر شده است. اندازه گیری به درستی در نقش ابزاری برای درک و کنترل بهتر واقعیت مورد استقبال قرار گرفته است، اما هر چه ما بیشتر و بیشتر اندازه گیری می کنیم، با محدودیت های این کار مواجه می شویم و با اثرات دلهره آور در زندگی هایمان چالش پیدا می کنیم. ■

مدافعان اندازه گیری خود از این جنبش دفاع می کنند چرا که آن را پاسخی می دانند به کلی گویی های دانش رسمی. اگر کمی سازی جهان را به شکل یک پدیده که همه جا یک اندازه است در آورده است که شخص در آن جا نمی گیرد و جایی هم ندارد، چرا به دنبال مجموعه ای از اعداد که مربوط به خود فرد است و او را درست تر نشان می دهد نباشیم؟ به همین علت است که هواداران اندازه گیری خویشتن از وسایل زیادی استفاده می کنند که خود فرد را تحت نظر دارد، ابزارهایی همچون ردیابی کننده های خواب و آلرژی و میگرن. آن ها با اینکه از پزشکی جریان اصلی استفاده می کنند اما فکر می کنند که ابزارهای اندازه گیری علائم فرد می تواند الگوهای بهتری برای شخص فراهم کند تا پزشک بتواند بر اساس آن ها تصمیم گیری مناسب تری داشته باشد.

ایس افراد بعد از ماه ها و سال های تحت نظر گرفتن خود با ابزارهای دیجیتالی، دریافتند که برخی از سازوکارهای پنهان قبلی در زندگی آن ها، مثل برخی غذاها یا عادت ها، می تواند باعث تشدید غم و غصه آن ها شود و به این ترتیب شناسی برای تغییر لازم در زندگی خود به قصد رسیدن به سعادت و خوشی بیشتری به دست آورند. از این منظر، خویشتن کمی شده شبیه تلاشی برای بازپس گیری جنبه های شخصی اندازه گیری به نظر می رسد؛ مقاومت در برابر انتزاعی شدن آمار و قالب گیری محاسبات تا با وضعیت های زندگی هایمان هماهنگ باشد.

وولف در این مقاله که در سال ۲۰۱۰ منتشر کرده، می گوید که تا یک قرن پیش ما از تحلیل روانی برای واکاوی و تجزیه اسرار نفس استفاده می کردند که متکی بود به زبان و فرهنگ انسان گرایی که فرهنگ و زبانی مطول و ادبی بود. او تاکید می کند که دنیایی که ما اکنون در آن زندگی می کنیم چنین نیست، پس چرا

باید به روش شناسی هایی در تحلیل هایمان اتکا کنیم که منقضی شده اند؟ به این سؤال هیچ گاه پاسخ داده نشد ولی با این حال، نشان می داد که چطور دقت اعداد می تواند با پیچیدگی های زبان در نقش ابزاری برای کشف خویشتن انطباقی پیدا کند.

عده هایی در زندگی روزمره

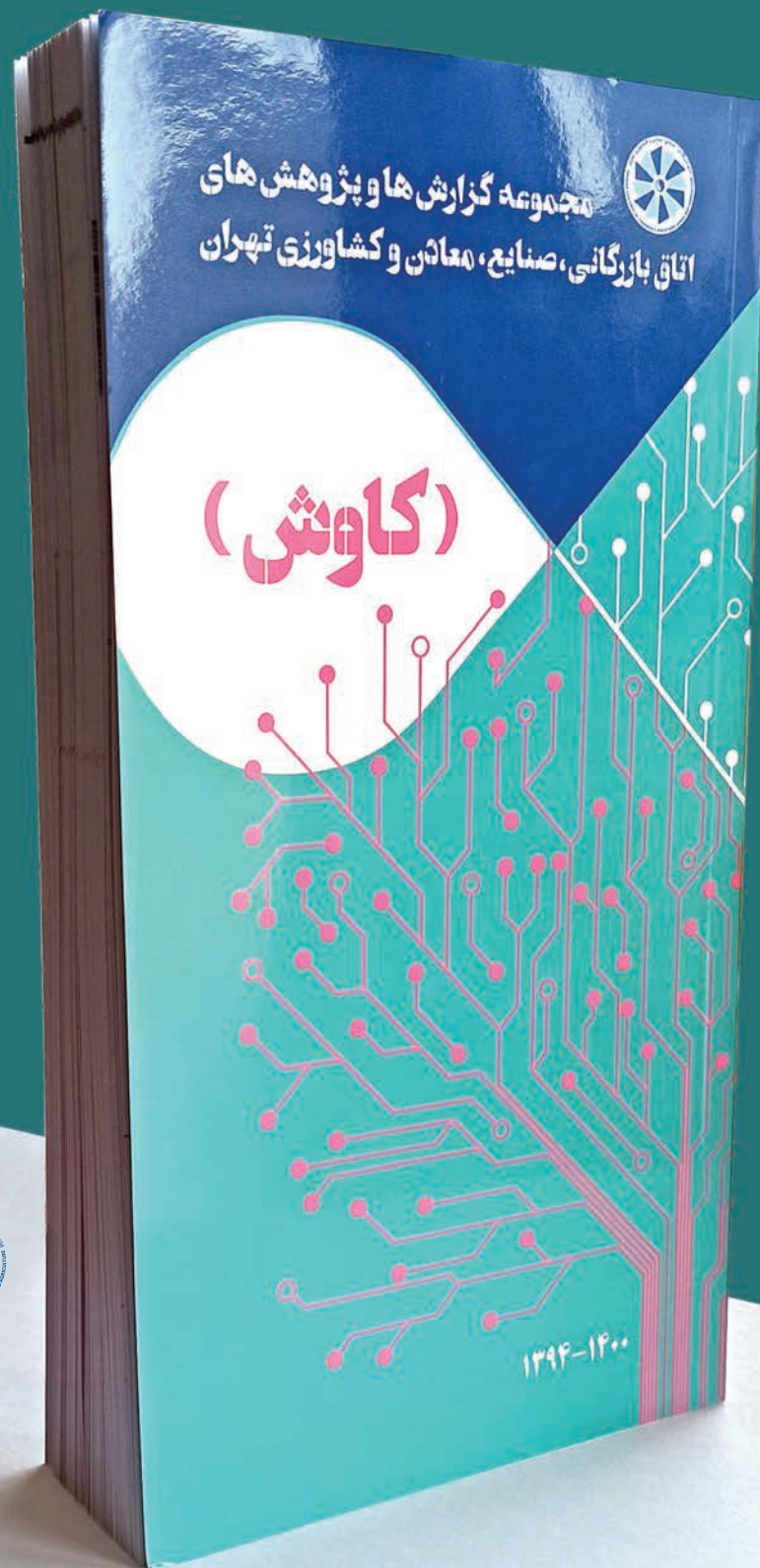
وقتی به این فکر می کنیم که اندازه گیری در جامعه امروز چه معنای دارد، چطور از آن استفاده و سوء استفاده می شود و چطور ما منطقتش را ملکه ذهن می کنیم، اغلب در نهایت فکر می کنیم به یک عدد مشغول می شود:

۱۰ هزار قدم. این عدد معمولاً هدفی ایده آل عنوان می شود برای فعالیت های جسمی روزانه و در اپلیکیشن های ردگیری پیاده روی و برنامه های بدن سازی محاسبه می شود. به ما می گویند که ۱۰ هزار قدم در روز بردارید تا سلامت و در ادامه آن خوشحال باشید.

این عدد با چنان قدرت و فراگیری ای در ذهن ما حضور پیدا کرده است که ما فراموش می کنیم به این فکر کنیم که شاید حاصل یک تحقیق علمی است و عصاره بینش آزمون و خطاهای بسیار است. اما نه. این طور نیست. ریشه های این عدد برگرفته است کارزارهای بازاریابی شرکتی ژاپنی به نام «ساعت یاماسا» است. این



تا یک قرن پیش ما از تحلیل روانی برای واکاوی و تجزیه اسرار نفس استفاده می کردیم که متکی بود به زبان و فرهنگ انسان گرایی که فرهنگ و زبانی مطول و ادبی بود. دنیایی که ما اکنون در آن زندگی می کنیم چنین نیست، پس چرا باید به روش شناسی هایی در تحلیل هایمان اتکا کنیم که منقضی شده اند؟



www.tccim.ir

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

توییتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: [instagram.com/TCCIM.pr](https://www.instagram.com/TCCIM.pr)

تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

چهره‌ها

[این صفحه‌ها به مرور زندگی سیاستمداران و افرادی می‌پردازد که اقتصاد کشورشان را متحول کرده‌اند]

بعضی نهادهای اقتصادی جهان هستند که علی‌رغم ماهیت ملی خود، تأثیری بین‌المللی بر اقتصاد جهان می‌گذارند. برجسته‌ترین

نسیم بنایی

دبیربخش چهره‌ها

نمونه چنین نهادهایی، فدرال رزرو، یا همان بانک مرکزی آمریکا، است. از آنجایی که سیاست‌های فدرال رزرو تأثیری گسترده بر دنیای اقتصاد می‌گذارند، بررسی سابقه و رویکرد شخصی که در حال حاضر به مسند این نهاد تکیه زده‌است، اهمیت زیادی پیدا می‌کند. همین مسئله باعث می‌شود در این متن نگاهی بیندازیم به سابقه عملکرد جروم پاول، رییس کنونی فدرال رزرو.

جروم هیدن پاول متولد فوریه ۱۹۵۳ در شهر واشنگتن آمریکا است. نکته جالب توجه درباره سوابق تحصیلی پاول این است که او بر خلاف تصور اولیه، نه در رشته اقتصاد، بلکه در زمینه علوم سیاسی و حقوق تحصیل کرده‌است. البته این مسئله با در نظر گرفتن ابعاد حقوقی مسائل اقتصادی به هیچ وجه دور از انتظار نیست و اساساً می‌تواند جهان‌بینی ویژه‌ای به شخصی بدهد که قرار است در نهادهای سیاست‌گذار اقتصادی فعالیت کند.

پاول پس از دریافت مدرک دکتری خود از دانشگاه جرج تاون، وارد دستگاه قضایی نیویورک شد و سال‌های ابتدایی دهه ۸۰ را به عنوان یک وکیل سپری کرد. از سال ۱۹۸۴ بود که او رفته‌رفته به سمت بانک‌های سرمایه‌گذاری شد و به بانک دیلون‌رید رفت. سال ۱۹۹۰ زمانی بود که نیکلاس بریدی که پیشتر مدیر عامل دیلون‌رید بود، به مقام وزارت خزانه‌داری آمریکا رسید و پاول را همراه خود به وزارتخانه برد. پس از دو سال پاول به سمت معاون امور مالی داخلی در این خزانه‌داری رسید. پس از فعالیت در وزارتخانه، پاول باز هم به سمت قبلی خود در بخش خصوصی برگشت و طی دهه ابتدایی قرن بیست و یکم، در زمینه‌های مختلفی از بانک‌داری فعالیت کرد.

پاول در سال ۲۰۱۱ از سوی باراک اوباما به همراه جرمی استاین به عنوان کاندیدای عضویت در شورای حکام فدرال رزرو معرفی شد. نکته جالب در این مسئله، جمهوری‌خواه بودن پاول است و اینکه اوبامای دموکرات او را برای چنین سمتی معرفی کرد، امری بی‌سابقه از سال ۱۹۸۸ میلادی به این سو بود. پاول طی سال‌هایی که در این شورا حضور داشت از موافقان تنظیم مقررات سخت‌تر برای فعالیت بانک‌های بزرگ بود.

دولت هم حزبی

دونالد ترامپ با رسیدن به کرسی ریاست جمهوری آمریکا، پاول را برای ریاست فدرال رزرو معرفی کرد. پاول از سال ۲۰۱۸ عهده‌دار این موقعیت شد و طی اولین اقدامات خود روی تداوم افزایش نرخ بهره تأکید کرد تا از این طریق بتواند واکنشی مناسب به قدرت رو به افزایش اقتصاد آمریکا داشته باشد. از سوی دیگر با در پیش گرفتن انقباض کمی به دنبال کاهش سبب دارایی‌های فدرال رزرو از ۴.۵ تریلیون دلار به حدود ۲.۵ تا ۳ تریلیون دلار طی چهار سال، بود. با افت قیمت همه دارایی‌ها طی سال ۲۰۱۸، پاول در سال ۲۰۱۹ دیگر سیاست انقباض کمی را در پیش نگرفت. طی همین دوران و با بالا گرفتن جنگ تجاری چین و آمریکا، دونالد ترامپ خواهان پایین آوردن نرخ بهره بود، اما پاول زیر بار این تصمیم نمی‌رفت و همین مسئله تا جایی بین این دو نفر شکاف انداخت که ترامپ

مدیر دو حزبی

جروم پاول و سایه همیشگی رکود اقتصادی در آمریکا



پاول سال‌های ریاست جمهوری بایدن را هم مانند سال‌های قبل، در سایه رکود اقتصادی، از سر گذراند. البته در آوریل سال ۲۰۲۱ زمانی که از پاول درباره احتمال وقوع بحاب مسکن پرسیدند، یعنی مشابه اتفاقی که پیش از رکود مالی ۲۰۰۸ رخ داد، او این امکان را رد کرد: «شاهد وام‌های اشتباه و قیمت‌های ناپایدار و چیزهایی از این قبیل نیستیم»

او را «دشمن» نامید. با افت قیمت دارایی‌ها در پاییز ۲۰۱۹، پاول اعلام کرد که فدرال رزرو در جهت گسترش ترانزنامه خود حرکت می‌کند و این تصمیم او منجر به رالی صعودی قیمت دارایی‌ها شد. گرچه خود او این تصمیم را تسهیل کمی نمی‌نامد، بسیاری از افراد چنین رویکردی را در چهارچوب سیاست‌های تسهیل کمی در نظر گرفته‌اند.

در سال ۲۰۲۰، یعنی زمانی که بازار مالی به شدت از همه‌گیری کووید-۱۹ آسیب دیده بود، پاول سیاست‌های پیچیده‌ای را در پیش گرفت. این سیاست‌ها شامل خرید مستقیم اوراق شرکت‌ها و برنامه‌های وام‌دهی مستقیم می‌شود که منجر به رشد شدید ترانزنامه فدرال رزرو شدند. به نظر پاول، اگر سیاست‌های پولی در کنار سیاست مالی مناسبی قرار نگیرند، منجر به افزایش نابرابری درآمدی در اجتماع می‌شوند. عملکرد پاول طی این دوره تحسین همه افراد از دو حزب مختلف آمریکا را در پی داشت و حتی دونالد ترامپ هم از رویکرد او تمجید کرد.

البته این رویکرد جدید پاول هم تاثیر خاص خود را داشت و قیمت دارایی‌ها را به شکل مستقیم دچار تورم کرد. سطوح قیمت‌ها به حدی رسیده بود که پیشتر از این تنها در بحاب‌ها شاهد آن بودیم. همین پذیرش تورم قیمت دارایی‌ها از سال ۲۰۱۹ به این سو، منجر به ایجاد سطوحی از نابرابری در ثروت جامعه شد، که از دهه ۲۰ قرن پیش، شاهد آن نبودیم. از سوی دیگر پاول با اجرای قراردادهایی با قابلیت بازخرید در جهت گسترش اعتبارات، کاری را کرد که از دید بسیاری افراد مشابه اقدامات آلن گرینسپن در دهه ابتدایی قرن فعلی بود و منجر به سودهای گزاف بانک‌های سرمایه‌گذاری وال استریتی شد.

البته به نظر بسیاری از تحلیل‌گران اقتصاد آمریکا، پاول در این شکل از عملکرد خود شدت بیشتری نسبت به آلن گرینسپن از خود نشان داد. استیون پرلستاین طی یادداشتی که در واشنگتن پست منتشر شد از این اقدامات پاول انتقاد کرد: «اوراق و سهام حالا یک کف قیمتی پیدا کرده‌اند، اما سقفی ندارند. حالا اگر پاول به هر شکلی بخواهد این مسئله را اصلاح کند با فروش گسترده دارایی‌ها از سوی

سرمایه‌گذارانی روبرو خواهیم شد که به محرک‌های پولی اعتیاد پیدا کرده‌اند.» اقدامات جنجالی پاول به اینجا ختم نشد و او در ماه پایانی سال ۲۰۲۰ از مدل فدرال رزرو استفاده کرد که یک نظریه ارزش‌گذاری دارایی‌ها است، البته با ذکر این نکته مهم که بر سر این نظریه هنوز مناقشات فراوانی وجود دارد.

شرح رکود

پاول سال‌های ریاست جمهوری بایدن را هم مانند سال‌های قبل، در سایه رکود اقتصادی، از سر گذراند. البته در آوریل سال ۲۰۲۱ زمانی که از پاول درباره احتمال وقوع بحاب مسکن پرسیدند، یعنی مشابه اتفاقی که پیش از رکود مالی ۲۰۰۸ رخ داد، او این امکان را رد کرد: «شاهد وام‌های اشتباه و قیمت‌های ناپایدار و چیزهایی از این قبیل نیستیم»

پاول طی ایسن دوره در واکنش به تورم بالا عنوان کرد که نهاد تحت ریاست او سرعت تیرپینگ خرید دارایی‌ها را افزایش خواهد داد و به حدود ۳۰ میلیارد دلار در ماه خواهد رساند. خود او تورم را تهدیدی جدی برای بهبود اوضاع اقتصادی آمریکا عنوان کرد زیرا هزینه اقلای اساسی مانند غذا، مسکن و حمل و نقل را بسیار بالا برده است. طی یک سال اخیر، قیمت‌ها برای مصرف‌کنندگان آمریکایی با بیشترین نرخ سالانه خود از ژوئن ۱۹۸۲ افزایش یافته‌اند. فدرال رزرو قصد داشت تا ماه مارس ۲۰۲۲ نرخ بهره را افزایش دهد و این کار را هم انجام داد.

از سوی دیگر سال ۲۰۲۲ با افت بازار سهام همراه بود. از یک جهت بابت ته‌مانده‌های تاثیر همه‌گیری کووید-۱۹ که سرمایه‌گذاران را با شکلی از عدم قطعیت روبرو کرده بود و از سوی دیگر بابت درگیری روسیه و اوکراین، سال ۲۰۲۲ به هیچ‌وجه سال خوبی برای بازار سهام نبود.

در ابتدای این سال، شاخص S&P500 به اوج خود رسید و پس از آن چندین ماه مسیری نزولی را در پی گرفت. فدرال رزرو به دلیل افزایش تورم، نرخ بهره را بالا برد و همین مسئله هم منجر به پایین آمدن اعتماد سرمایه‌گذاران شد، زیرا بازارها موافق نرخ پایین بهره هستند. در صورت پایین بودن نرخ بهره، شرکت‌ها می‌توانند خرج‌های خود را بالا برده و قیمت سهام را بالا ببرند. با کاهش تولید ناخالص داخلی آمریکا در ۳ ماهه ابتدایی ۲۰۲۲، هراس زیادی از وقوع یک رکود اقتصادی دیگر ایجاد شد که این مسئله منجر به افت قیمت دارایی‌ها شد. این روند ادامه پیدا کرد، به شکلی که در روز ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۲، شاخص S&P500 به پایین‌ترین حد خود از ژوئن ۲۰۲۰ رسید.

البته این سال‌ها به لحاظ سیاسی هم برای پاول به سادگی نگذشت. در ماه فوریه ۲۰۲۲، یعنی زمانی که دوره ریاست پاول بر فدرال رزرو رو به اتمام بود، بسیاری از دمکرات‌ها با ابقای او مخالفت کردند. این گروه که عمدتاً شامل دمکرات‌های چپ‌گرا و مترقی‌تری مانند آلکساندریا اوکازو-کورتز می‌شود، از بایدن خواستند فرد دیگری را به جای پاول برای این نهاد معرفی کند زیرا از نظر آن‌ها پاول نتوانسته بود با خطراتی که تغییرات اقلیمی برای نظام مالی آمریکا در پی دارند، به خوبی مقابله کند. با این حال بایدن تحت تاثیر این مسائل قرار نگرفت و او باز هم پاول را برای این سمت معرفی کرد. سنا هم مانند سال ۲۰۱۸ به پاول رای مثبت داد و او دومین دوره ریاست خود بر فدرال رزرو را آغاز کرد. ■

بازارهای نوظهور

افت تجارت جهانی / سال انتشار: ۲۰۱۶

این اثر بیش از این که یک کتاب نظری باشد، مقاله‌ای بلند در راستای تحلیل یکی از بزرگ‌ترین مسائل اقتصاد امروز جهان است: «افت تجارت جهانی و تاثیر آن بر کشورهای نوظهور آسیایی». به گفته پاول اقتصاد جهانی در وضعیتی پیچیده و بحرانی قرار گرفته است. بر اساس داده‌های مربوط به زمان نوشتن این مقاله، انتظار می‌رفت که اقتصاد جهانی با کمترین میزان خود از زمان بحران مالی جهانی رشد کند. این مسئله در حالی که نرخ بهره در پایین‌ترین حد خود به سر می‌برد، منجر به تمام شدن راه حل‌های کلاسیک سیاست‌گذاران اقتصادی شده است. جدای از این چشم‌انداز ارائه شده توسط پاول، او یک ویژگی در اقتصاد جهانی را از باقی جدا کرده و تاثیر آن روی اقتصادهای نوظهور آسیایی را مورد تاکید قرار می‌دهد: تجارت جهانی. پاول با ذکر این نکته که این افت، تجارت جهانی را از حالت نرمال خارج کرده است، کلیت مطالعه خود را به تحلیل این مسئله اختصاص می‌دهد.



از زمانی که مرکل در سال ۲۰۰۵ قدرت را در آلمان به دست گرفت، تا ۱۶ سال پس از آن، یعنی تابستان ۲۰۲۱، اقتصاد آلمان رشدی ۳۴ درصدی را تجربه کرده است. برای درک ابعاد واقعی این میزان رشد کافی است بدانید در اروپا، نزدیکترین رقیب آلمان، فرانسه است. فرانسه تنها ۱۹ درصد رشد اقتصادی را در همین دوره مشابه تجربه کرده بود.

انقلاب در بانک مرکزی

الویرا نابیولینا، سراندار ناو اقتصادی روسیه

حمله نظامی روسیه به اوکراین مورد توجه جهان قرار گرفته است. برای مثال کشور استرالیا در ماه آوریل سال جاری، شخص نابیولینا را مورد تحریم خود قرار داد. با این حال، جدای جذابیت ویژگی‌های جنسی او، این عملکرد او در دورانی بحرانی است که باید بیشتر مورد توجه قرار بگیرد.

مرده‌باد، زنده‌باد

نابیولینا از همان ابتدای ورود توانست جامعه بانکداری جهانی را تحت تاثیر خود قرار دهد. بانک‌دارها او را به خاطر گرفتن موضعی سرسختانه در مورد بخش بانکداری روسیه بین سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۷ می‌ستودند. او در این دوره بیش از ۳۰۰ پروانه بانکداری را از نهادهایی پس گرفت که یا سابقه ضعیفی داشتند یا عملکرد بدی از خود نشان می‌دادند. این نکته شایان توجه است که این نهادها تقریباً یک‌سوم نهادهای اعتباری روسیه را تشکیل می‌دادند.

مسئله دیگری که باعث شد نابیولینا مورد تحسین همه قرار گیرد، رویکردی چالاک در مورد تورم بود. او در ماه فوریه ۲۰۱۸ نرخ بهره پایه را به ۲٫۱۸ درصد رساند که یک رکورد مینیمم حساب می‌شود. از سوی

الویرا نابیولینا یکی از برجسته‌ترین و قابل‌بحث‌ترین سیاست‌گذاران اقتصادی جهان است، اما تا حد لازم به او پرداخته نشده است. نابیولینا که در اکتبر ۱۹۶۳ به دنیا آمد در حال حاضر رییس بانک مرکزی روسیه است، اما پیش از آن هم همواره موقعیت‌های قابل توجهی در این کشور را از آن خود کرده است. نابیولینا از سال ۲۰۰۷ تا سال ۲۰۱۲ وزیر توسعه اقتصادی و تجارت روسیه بود، بین سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ مشاور پوتین در مسائل اقتصادی بود و طی ۹ سال اخیر، زمامدار بالاترین نهاد سیاست‌گذاری اقتصادی در روسیه شده است.

نابیولینا در باشقیرستان شوروی و در خانواده‌ای تاتار به دنیا آمد. بلندپروازی و انگیزه را از مادرش به ارث برده بود که مدیر یک کارخانه بود، در حالی که پدرش راننده بود. در دوران تحصیل دانش‌آموزی ممتاز بود و نهایتاً در سال ۱۹۸۶ از دانشگاه مسکو فارغ‌التحصیل شد. گرچه به لحاظ حزبی، نابیولینا فردی مستقل مطرح می‌شود، اما نزدیکی او به ولادیمیر پوتین، امری تقریباً روشن برای همه است. مسئله اصلی این است که این نزدیکی واقعا چقدر عمق دارد.

همین کارنامه با ظاهر ساده نشان می‌دهد که او تا چه حد مورد اعتماد ولادیمیر پوتین است و جدای از آن چرا پس از اتفاقاتی مانند



طی دوره صادرات
مرکل، گرچه چین
و ایالات متحده بر
بازارهای جهانی
سلطه کامل
داشتند، آلمان
توانست صادرات
خود را افزایش
دهد. در واقع این
کشور از سال
۲۰۰۵ تا ۲۰۲۰
توانست صادرات
خود را از کمتر
از ۱۰۱ تریلیون
دلار به حدود
۱۰۷ تریلیون دلار
برساند

دیگر نباید فراموش کرد پس از آغاز درگیری روسیه با اوکراین بر سر منطقه کریمه در سال ۲۰۱۴، این ناپولی‌نا بود که با شناور کردن نرخ ارز توانست جلوی آسیب‌های اقتصادی این نبرد نظامی را تا حد قابل قبولی بگیرد. کنترل کردن نرخ ارز سنتی جافخانه در روسیه بود که ناپولی‌نا توانست آن را درست در مهم‌ترین لحظات کنار بگذارد.

با این حال تمام این نکات، سوبه دیگری هم دارند که منتقدان ناپولی‌نا روی آن‌ها دست می‌گذارند. به طور کلی از دید منتقدان، ناپولی‌نا یک ویرترین زیبا برای دیکتاتوری پوتین در عرصه‌های مختلف است. آن‌ها برای این مدعا روی برنامه‌های شکست خورده بانک مرکزی روسیه طی دوران زمامداری ناپولی‌نا دست می‌گذارند. برای مثال، عمده ۳۰۰ بانکی که پروانه خود را طی سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷ از دست دادند، در نهادهای دیگر تحکیم شدند. از بین این نهادهای بزرگ‌تر، سه مورد بانک اتریت، بانک B&N و بانک پرومسیوز، بعدها دچار ورشکستگی شدند و بانک مرکزی روسیه مجبور شد با هزینه ۲ تریلیون روبلی آن‌ها را نجات دهد. هر سه این بانک‌ها تحت تملک الیگارشی‌هایی به نام ایگور فینوگنوف، میخائیل گاتسریف و برداردان آتانیف قرار داشتند که هر سه ارتباطات عمیقی با کرملین دارند.

از دید منتقدان نمی‌توانیم دقیق بگوییم الیویرا ناپولی‌نا کیست و چه انگیزه‌ای دارد. اما اگر عملکرد او را بخواهیم در نظر بگیریم باید بدانیم که مقر اصلی او کرملینی است که هر چه باشد، نهاد شفافی نیست. او که در ابتدای کار ظاهراً یک تکنوکرات لیبرال بود، به مرور زمان و در همکاری روزافزون با ولادیمیر پوتین، دیدگاه‌های ساده سیاسی خود را کنار گذاشت. البته این احتمال وجود دارد که او مخالف حمله نظامی اخیر روسیه به اوکراین باشد و حتی در این راستا اقدام به استعفا هم کرده باشد، اما همین که هنوز بر این مسند تکیه دارد و مانند ۲۲ سال اخیر در کنار پوتین ایستاده‌است، نشان می‌دهد توانایی هضم هر تصمیمی از جانب رییس جمهوری روسیه را دارد. به طور کل از دید منتقدان اگر اقتصاددان یا روزنامه‌نگاری در غرب، هنوز هم امید دارد که ناپولی‌نا روزی به اقتصاد کلان غیرحزبی و غیر سیاسی روی بیاورد، امیدیه‌واهی است.

ماجرای سنجاق سینه

یکی از جالب‌ترین نکات درباره ناپولی‌نا، استفاده او از سنجاق سینه برای ارسال سیگنال‌هایی درباره تصمیمات بانک مرکزی است. برای مثال او در سال ۲۰۲۰ با یک سنجاق سینه آبی‌رنگ در کنفرانس مطبوعاتی حاضر شد و این اتفاق در سال ۲۰۲۱ هم افتاد. هر بار او تصمیماتی جهت تغییر در سیاست‌های کلان اقتصادی را اعلام کرده‌بود. خود او هم روی این مسئله به عنوان ابزاری ارتباطی تاکید می‌کند، زیرا می‌خواهد به «بازار فرصتی برای فکر کردن و تصمیم گرفتن» بدهد. البته اینکه هر شکل و رنگی از سنجاق سینه دقیقاً چه معنایی دارد، یک معماست و خود او هم این مسئله را می‌داند. نکته جالب عدم استفاده از سنجاق سینه در کنفرانس مطبوعاتی مربوط به بحران مالی روسیه در سال ۲۰۲۲ است. بسیاری افراد می‌گویند معنای این اتفاق عدم موافقت او با حمله به اوکراین است. با این حال برخی دیگر هم می‌گویند گرچه واضح است در مورد مسئله تصمیم‌گیری برای حمله نظامی او یکی از افراد حلقه نزدیک پوتین نبوده‌است، عدم استفاده از سنجاق سینه به معنای «کنار گذاشتن سیاست‌های پولی عادی» است.



اقتصاد جنگی

اِشه نلسون، گزارش‌شکر اقتصادی نیویورک تایمز، طی یادداشت نسبتاً مفصّلی رویکردی مثبت نسبت به عمده اقدامات ناپولی‌نا در پیش گرفته است که در ادامه بیشتر با آن آشنا می‌شویم، مخصوصاً بخش‌هایی که مربوط به مدیریت بحران‌های اقتصادی روسیه می‌شود.

ناپولی‌نا در سال ۲۰۱۴ توانست یک فاجعه اقتصادی را به فرصتی مناسب تبدیل کند. اقتصاد روسیه طی آن سال از دو سو تحت فشار زیادی قرار گرفت. اولین مسئله مربوط به سقوط قیمت نفت است و دومین مسئله تحریم‌هایی بود که پس از اشغال کریمه توسط نیروهای روسی اتفاق افتادند.

این اتفاق منجر به سقوط ارزش روبل شد و دقیقاً در همین زمان بود که ناپولی‌نا تمام سیاست‌های سنتی را کنار گذاشت. از بین این سیاست‌های سنتی می‌توان به خرج کردن مقادیر زیاد ارزهای خارجی برای حفظ نرخ ارز اشاره کرد. به جای این اقدام، تمرکز اصلی بانک مرکزی روسیه روی مدیریت تورم قرار گرفت. ناپولی‌نا نرخ بهره را به ۱۷ درصد رساند و تا چند سال این نرخ را نسبتاً بالا نگه داشت.

اقدام ناپولی‌نا تجویزی دردناک برای اقتصاد روسیه به حساب می‌آید و باعث شد تولید ناخالص داخلی این کشور افتی یک سال و نیمه را از سر بگذراند. با این حال تا اواسط سال ۲۰۱۷ اتفاقی در این اقتصاد افتاد که حتی در تخیل سیاستمداران روسی هم نمی‌گنجید: تورم کاهش یافته و به ۴ درصد رسید، کمترین مقدار از زمان فروپاشی شوروی.

ریچارد پورتس، استاد اقتصاد مدرسه اقتصادی لندن در یک میزگرد درباره عملکرد ناپولی‌نا چنین گفت: «او مدل دقیقی از یک رییس بانک مرکزی مدرن است. او کاری را انجام داده‌است که باید انجام می‌داد. تنها کافی است عملکرد ترکیه را طی این بحران‌ها ببینید تا متوجه شوید مداخله سیاستمداران در تصمیم‌های بانک مرکزی چقدر تاثیر وحشتناکی می‌تواند داشته باشد.»

تحت مدیریت ناپولی‌نا، بانک مرکزی روسیه اقدامات گسترده‌ای در جهت مدرن‌سازی خود انجام داد. هم از یک سو هم کاری با تحلیل‌گران متخصص بسیار بیشتر از قبل شد، هم تصمیمات با شفافیت بیشتری مقابل گزارشگران و خبرنگاران مطرح شدند. طی دوران ریاست او، بانک مرکزی روسیه به مغز متفکر واقعی این کشور تبدیل شد و توانست همکاری بسیاری از اقتصاددان‌های برجسته بخش خصوصی را هم به خود جلب کند.

البته این فرایند مدرن‌سازی تدریجی بانک مرکزی و مسائلی مانند مدیریت تورم، تا جایی ادامه داشت که اقتصاد روسیه وضعیت نسبتاً نرمالی را از سر می‌گذراند. با حمله روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲، باز هم شرایط اقتصاد این کشور به هم ریخت و این مسئله باعث شد ناپولی‌نا سیاست‌های مورد علاقه خود را کنار بگذارد. او نرخ بهره را بیش از دو برابر کرد و به ۲۰ درصد رساند و با استفاده از ابزارهای کنترل سرمایه، جریان خروج پول از کشور را به شدت تنگ کرد. جدای از این اقداماتی نظیر تعطیل کردن موقت بازار سهام مسکو و ساده‌تر کردن مقررات بانک‌ها، توانست تا حدی شرایط را در اختیار خود بگیرد. این اقدامات توانستند شرایط بحرانی اولیه را مدیریت کنند و ارزش روبل را به حد اولیه خود بازگردانند، اما نباید فراموش کرد که استفاده از ابزارهای کنترل سرمایه تنها تا حدی کنار گذاشته شدند. در حال حاضر گرچه اقدامات ناپولی‌نا در دوران بحرانی جنگ مثبت ارزیابی شده‌اند، اما اقتصاد روسیه درگیر مسائلی بسیار کلان است که شاید حتی مدیریت مناسب او هم نتواند وضعیت را درست کند. ■

بانک‌ها صرفاً واسطه‌های خنثی و بی‌طرف میان سپرده‌گذاران و وام‌گیرندگان نیستند. این در حالی است که اقتصاددان‌ها در سایر مدل‌های اقتصادی ادعا می‌کنند که بانک‌ها واسطه‌های بی‌طرف هستند. از نگاه این سه اقتصاددان، بانک‌ها در حقیقت خدماتی به کل اقتصاد ارائه می‌کنند و این خدمات، نقشی حیاتی دارند. در واقع بانک‌ها اطلاعات و داده‌هایی از وام‌گیرندگان جمع‌آوری می‌کنند و از طریق پس‌اندازهای سپرده‌گذاران، حجمی از نقدینگی را تأمین می‌کنند که براساس آن می‌توانند اعتبارات و تسهیلات را ارائه دهند.

مدیریت بحران مالی به شرط حفظ بانک‌ها

نوبلیست‌های سال ۲۰۲۲ چطور به نوبل اقتصاد دست پیدا کردند؟

ریشه بحران در بانک‌ها

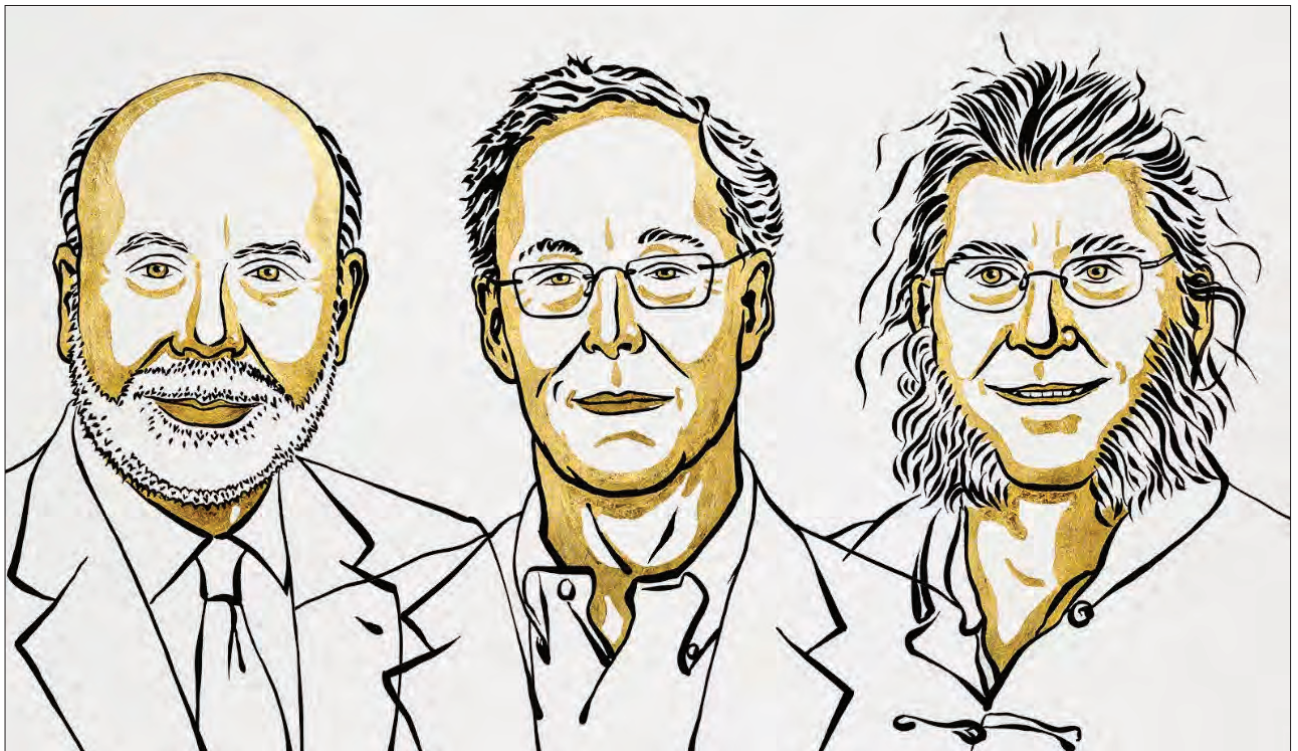
زمانی که بحران مالی رخ می‌دهد، بانک‌ها به شدت در معرض خطر قرار می‌گیرند. از طرفی، افرادی که در بانک‌ها سپرده‌گذاری کرده‌اند، به دلیل ترس و نگرانی برای از دست رفتن سرمایه‌شان، به بانک‌ها هجوم می‌برند تا پول خود را از بانک بیرون بکشند. از طرف دیگر، افرادی که در گذشته از بانک‌ها وام دریافت کرده‌اند به دلیل بحران مالی، از بانک‌ها درخواست تنفس‌های چندماهه می‌کنند و حتی امکان دارد دوباره درخواست دریافت وام کنند. چنین شرایطی را تصور کنید: در از یک‌سو سپرده‌ها از بانک خارج می‌شوند و از سوی دیگر وام‌گیرندگان نمی‌توانند وام خود را بپردازند. در این شرایط، قطعاً بانک‌ها دچار بحران خواهند شد.

سه برنده جایزه نوبل می‌گویند بانک‌ها صرفاً واسطه‌های خنثی و بی‌طرف میان سپرده‌گذاران و وام‌گیرندگان نیستند. این در حالی است که اقتصاددان‌ها در سایر مدل‌های اقتصادی ادعا می‌کنند که بانک‌ها واسطه‌های بی‌طرف هستند. از نگاه این سه اقتصاددان، بانک‌ها در حقیقت خدماتی به کل اقتصاد ارائه می‌کنند و این خدمات، نقشی حیاتی دارند. در واقع بانک‌ها اطلاعات و داده‌هایی از وام‌گیرندگان جمع‌آوری می‌کنند و از طریق پس‌اندازهای سپرده‌گذاران، حجمی از نقدینگی را تأمین می‌کنند که براساس آن می‌توانند اعتبارات و تسهیلات را ارائه دهند. از روی همین نظرات، سه اقتصاددان می‌گویند بانک‌ها نقشی حیاتی در اقتصاد دارند. در واقع در اقتصاد کلان، این بانک‌ها هستند که ایفاگر نقشی کلیدی‌اند. بانک‌ها هم می‌توانند به حیات اقتصاد کمک کنند و هم در عین حال برای آن خطرناک باشند. به همین خاطر در شرایط بحرانی، باید

به نظر شما مهم‌ترین کاری که دولت‌ها باید هنگام وقوع بحران مالی انجام دهند، چیست؟ سه اقتصاددانی که امسال جایزه نوبل را به خانه برده‌اند، به این پرسش پاسخ داده‌اند. آن‌ها می‌گویند کافی است در شرایط بحرانی، حواستان به بانک‌ها باشد. اگر بتوانید جلوی ورشکستگی و بحران بانک‌ها را بگیرید، بحران مالی هم مهار خواهد شد. اما قضیه چیست و چطور این سه اقتصاددان به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند؟

هر بار بحران مالی رخ می‌دهد، عمدتاً اقتصاددان‌ها در یک زمینه مورد سرزنش واقع می‌شوند: نادیده گرفتن نظام‌های بانکی. مجله اکونومیست درباره نوبل اقتصاد امسال نوشته‌است که بالاخره اقتصاددان‌ها فهمیده‌اند هنگام بحران مالی باید تمام تمرکز و توجه را روی بانک‌ها گذاشت. بن برنانکی که سابقه ریاست بر فدرال رزرو یا همان بانک مرکزی آمریکا را دارد به همراه داگلاس دایموند از دانشگاه شیکاگو و فیلیپ دیبویگ از دانشگاه واشنگتن با ارائه نظریه‌هایی در زمینه بحران‌های مالی و بانک‌ها توانسته‌اند به جایزه نوبل اقتصاد دست پیدا کنند.

سال ۲۰۰۸، بحران بزرگ مالی منجر به ورشکستگی کسب‌وکارهای مختلف شد. اما سه اقتصاددانی که امسال جایزه نوبل دریافت کرده‌اند، توضیح می‌دهند که این بحران از بانک‌ها آغاز شده و اگر بحران در بانک‌ها مدیریت می‌شد، این مسئله مالی تا این اندازه قربانی نمی‌گرفت. پرسش اینجاست که مشکل چطور از طریق بانک‌ها، جدیدت پیدا می‌کند و چطور می‌توان جلوی بروز آن را گرفت؟



تمرکز را روی نظام‌های بانکی گذاشت.

برنانکی که بیشتر به عنوان یکی از افراد قدیمی در بانک مرکزی آمریکا شناخته می‌شود به دلیل مطالعاتی که در زمینه رکود بزرگ اقتصادی آمریکا انجام داده، موفق به دریافت جایزه نوبل اقتصاد شده‌است. او به دنبال ریشه‌های بحران و رکود اقتصادی رفته و ظاهراً این ریشه‌ها را در نظام‌های بانکی پیدا کرده‌است. او در یافته‌های خود، تاکید بسیاری روی نقش نظام‌های بانکی داشته و تاکید کرده که در دهه ۳۰ میلادی هم سقوط فعالیت‌های اقتصادی از بحران بانک‌ها ناشی شده‌است. در واقع بانک‌ها نتوانسته‌اند وام مورد نیاز برای کسب کارها را تامین کنند و به همین خاطر، آتش بحران را شعله‌ورتر کرده‌اند. برنانکی این مطالعات را در دانشگاه استنفورد انجام داده و مشخص کرده که بحران بانک‌ها ریشه تشدید بحران‌ها در آمریکا در دهه ۳۰ میلادی بوده‌است. این در حالی است که بسیاری از اقتصاددان‌ها تصور می‌کردند بحران بانک‌ها از عواقب بحران‌های مالی است. اما برنانکی تاکید کرده که بحران بانک‌ها ریشه مداوم بحران‌های مالی است.

قهرمان‌ها راهکار می‌دهند

آنچه برنانکی در مطالعاتش دنبال می‌کرد این بود که بانک‌ها چگونه می‌توانند از طریق پرداخت اعتبارات و تسهیلات، نقشی کلیدی در نیای اقتصاد ایفا کنند. بسیاری از بانک‌ها هنگام اعطای وام، در صورت وجود ناطمینانی اقتصادی، به سختی در این زمینه تصمیم می‌گیرند.



چند عدد درباره نوبل اقتصاد

- ▲ از سال ۱۹۶۹ تاکنون ۵۳ جایزه نوبل در زمینه علوم اقتصادی به اقتصاددان‌ها اعطا شده‌است.
- ▲ از میان جوایز نوبل اقتصاد، ۲۵ مورد تنها به یک فرد اعطا شده‌است.
- ▲ از میان جوایز نوبل اقتصاد، ۲۰ جایزه به صورت اشتراکی به دو نفر تعلق گرفته‌است.
- ▲ از میان جوایز نوبل اقتصاد، ۹ جایزه به صورت مشترک به سه نفر اهدا شده‌است.
- ▲ ایستر دافلو با ۴۶ سال سن، جوان‌ترین برنده جایزه نوبل اقتصاد بوده که سال ۲۰۱۹ موفق به دریافت آن شده‌است.
- ▲ لئونید هورویچ، مسن‌ترین برنده نوبل اقتصاد بوده که در ۹۰ سالگی در سال ۲۰۰۷ نوبل اقتصاد گرفته‌است.

این همان بخشی است که اکنون نوبلیست‌ها در مورد آن راهکاری را ارائه کرده‌اند. در دهه ۳۰ میلادی، بانک‌ها نتوانستند به درستی وامی به افراد ارائه کنند. اما با راهکار نوبلیست‌ها، وضعیت تغییر کرده‌است.

برنانکی، دیپ‌ویگ و دایموند می‌گویند بانک‌ها باید با خیالی آسوده سپرده‌ها را از سپرده‌گذاران را دریافت کنند و به همان شکل، وام‌های بلندمدت به وام‌گیرندگان بدهند. اگر سپرده‌گذاری نیاز به پولش داشت، باید پس‌انداز را بدهند. در این شرایط امکان دارد که ناگهان بانک‌ها با کمبود منابع مواجه شوند چرا که احتمال دارد همه سپرده‌گذاران برای بیرون کشیدن پول خود از بانک، اقدام کنند. در این شرایط، چطور می‌توان جلوی ورشکستگی و بحران بانک‌ها را گرفت؟ در واقع همه این مسائل، بانک‌ها را به شدت آسیب‌پذیر می‌کند و در معرض بحران قرار می‌دهد. راهکار نهایی را به شکلی ساده می‌توان در این جمله خلاصه کرد: دولت به میدان می‌آید. در واقع برای اینکه بحران بانکی ایجاد نشود، دولت‌ها بیمه سپرده‌گذاری ارائه می‌کنند. این کاری است که اگر دولت آمریکا برای مثال در دهه ۳۰ میلادی انجام می‌داد، احتمالاً هرگز با فضای تشدید شده بحران مالی مواجه نمی‌شد. البته رویکرد این اقتصاددان‌ها در این زمینه صد درصد جدید و نو نیست. در گذشته هم اقتصاددان‌هایی بوده‌اند که گفته‌اند بانک مرکزی باید نقش وام‌دهنده ذخیره و وام‌دهنده نهایی را ایفا کند. حالا اقتصاددان‌های برنده نوبل اقتصاد امسال می‌گویند دولت باید این نقش را ایفا کند تا جلوی سقوط بانک‌ها و تشدید بحران مالی را بگیرد. قهرمان‌های نوبل اقتصاد امسال می‌گویند دولت باید پشتوانه بانک‌ها باشد و در صورت خالی شدن منابع آن‌ها، همان بیمه سپرده‌گذاری را تامین کند و از این طریق، بانک‌ها را از بحران نجات دهد. ظاهراً تمام آن‌چه اقتصاددان‌های امسال گفته‌اند، بدیهی و ساده به نظر می‌آید. اما طی گذشت سال‌ها، فراموش شده بودند. حالا هیات داور در آکادمی نوبل به این نتیجه رسیده که این مطالعات، نقشی حیاتی در اقتصاد ایفا می‌کند.

وقتی بانک‌ها بیمه می‌شوند

سه پرسشی که نوبلیست‌های سال ۲۰۲۲ تلاش دارند در نظریات خود به آن پاسخ دهند از این قرار است: بانک‌ها در میان کارهایی که انجام می‌دهند، چه ویژگی مهمی دارند؟ چرا بانک‌ها همان نهادی هستند که این اقدامات خاص و ویژه را انجام می‌دهند؟ و در نهایت، اگر در بخش بانکی اتفاق یا اشتباهی رخ دهد، چه مشکلی به وجود می‌آید؟ سه مقاله‌ای که این سه نفر ارائه کرده‌اند تلاش کرده به این پرسش‌ها پاسخ بدهد. عمده این مطالعات در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ انجام شده و به صورت مشارکتی پیش رفته‌است.

در این مطالعات، مشخص شده که پس از ناپایداری مالی، شاهد بحران بانکی بوده‌ایم. به نظر می‌رسد که بانک‌ها از طریق سپرده‌گذاران به نوعی دست به قمار می‌زنند. اما در نهایت، در این بازی، بازنده‌اند و این یعنی بانک‌ها از منابع مورد نیاز خود تهی می‌شوند. سه اقتصاددان توضیح می‌دهند که چطور بیمه سپرده‌گذاری از طرف دولت‌ها می‌تواند نقش پشتوانه‌ای حیاتی در این زمینه را ایفا کند و به این ترتیب جلوی بروز بحران بانکی را بگیرد.

اساس این نظریه به ما نشان می‌دهد که در هر جامعه‌ای، برای پیش بردن فعالیت‌های اقتصادی، نیازمند سرمایه‌هایی هستیم که بانک‌ها می‌توانند آن را تامین کنند. در نتیجه بانک‌ها اهمیتی کلیدی دارند. اگر متوجه این مسئله باشیم، می‌بینیم که بانک‌ها به نوعی تضمین‌کننده اقتصاد هستند. ناگفته نماند که قانون‌گذاری‌های مربوط به بانک‌ها هم در این زمینه مورد توجه قرار گرفته و اهمیت خود را در خلال این جریان‌ها نشان می‌دهد.

در مجموع، می‌توان نظریه سه نوبلیست سال ۲۰۲۲ را این‌طور خلاصه کرد که بانک‌ها در زمان بحران مالی، نقشی حیاتی دارند. حفظ آن‌ها می‌تواند به حفظ اقتصاد و مهار بحران مالی کمک کند. در حالی که بانک‌ها با معضل بیرون کشیدن سپرده‌ها از سوی سپرده‌گذاران و درخواست وام از سوی وام‌گیرندگان مواجه می‌شوند، باید بدون ترس، وام‌های بلندمدت اعطا کنند و اگر سپرده‌گذاران به پول خود نیاز دارند، به محض اینکه برای دریافت پول خود اراده کنند، پولشان را به آن‌ها بدهند. اگر در چنین شرایطی، بانک‌ها دچار بحران شدند، دولت باید به عنوان آخرین سنگر عمل کنند. یعنی دولت و بانک مرکزی به عنوان وام‌دهنده نهایی و ذخیره برای بانک‌ها می‌مانند. اگر بانکی دچار بحران شد به صورت سلسله‌مراتبی وام دریافت می‌کند تا به دولت می‌رسد. با پشتوانه دولتی، می‌توان جلوی بحران بانک‌ها را گرفت و از این طریق، بحران مالی را مهار کرد. این کل دستاورد سه اقتصاددانی است که امسال جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرده‌اند. ■



تحلیل ساعات کار مردان دارای همسر شاغل

زمان هفتگی کار پدران با افزایش فرزندان افزایش می‌یابد

پژوهش:

تحلیل خرد از ساعات کار بازاری مردان متأهل دارای همسران شاغل
پژوهشگر: لیلا سادات زعفرانچی، مهدی گلدانی

در ساعات کار بیش از حد طولانی (بالتر از ۴۸ ساعت در هفته) اشتغال دارند. در کنار کاهش نرخ مشارکت اقتصادی مردان بالاتر از ۱۵ سال در جهان از ۸۰.۱ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۷۴.۳ درصد در سال ۲۰۱۹، ساعات کار بازاری مردان نیز از اوایل قرن بیستم روندی نزولی را تجربه کرده است.

۱۳۹۷ و نمونه آمار شامل ۷۲۴ نفر از مردان ساکن در مناطق شهری و روستایی کشور است. برآورد الگو با استفاده از روش علمی گشتاورهای تعمیم‌یافته انجام شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که تابع عرضه کار بازاری مردان متأهل در نمونه مطالعه‌شده شکل استاندارد دارد اما رابطه مثبت دستمزد - ساعت کار کاهنده است. همچنین مردان متأهل دارای سطح تحصیلات بالاتر از همسران زمان بیشتری را صرف فراغت زندگی می‌کنند. به‌طور خلاصه، در خانوارهای مطالعه‌شده، ساعات کار مردان متأهل با افزایش سن کاهش می‌یابد و شهرنشینی و تحصیل‌کردگی و نیز تعداد فرزندان بیشتر حضور مردان متأهل را در بازار کار طولانی‌تر می‌کند.

در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی، اوقات فراغت از ویژگی‌های یک کالای لوکس برخوردار بوده است. جان مینارد کینز در سال ۱۹۳۰ در مقاله خود تحت عنوان «احتمالات برای نوه‌های ما» پیش‌بینی کرد که نسل

نوه‌های او خواهند توانست فقط سه ساعت در روز یا معادل ۱۵ ساعت در هفته کار کنند. این نگاه خوش‌بینانه کینزی بعدها فراگیر نشد و همچنان ساعات کار بخش قابل توجهی از زمان افراد را به خود اختصاص می‌دهد. اما در طول قرن بیستم - به‌خصوص در کشورهای صنعتی - ساعات کار کاهش قابل‌ملاحظه‌ای یافته است. تقریباً در تمامی جهان میانگین ساعات کار بازاری مردان بالاتر از زنان بوده است و مردان بیشتر از زنان

ساعد یزدانجو

دبیر بخش ژورنال

مردان متأهل از گروه‌های اصلی شاغلان بازار هستند و از این رو، مطالعات رفتار کار بازاری آن‌ها از جمله اولویت‌های مورد نیاز برای سیاست‌گذاری بازار کار است. لیلا سادات زعفرانچی و مهدی گلدانی تحقیقی در این زمینه انجام داده‌اند و حاصل آن را در مقاله «تحلیل خرد از ساعات کار بازاری مردان متأهل دارای همسران شاغل» در شماره ۸۳ فصلنامه «پژوهشنامه اقتصادی» در دانشگاه علامه طباطبایی منتشر کرده‌اند. تحقیق حاضر در تلاش برای شناسایی متغیرهای مؤثر بر ساعات کار بازاری مردان متأهل دارای همسر شاغل مبتنی بر ادبیات الگوی جمعی عرضه کار خانوار است. اطلاعات پژوهش بر اساس داده‌های خرد و مقطعی کشور ایران در سال

در ایران، مروری بر بازار کار نشان می‌دهد که مردان به‌خصوص در وضعیت تأهل، با توجه به آمار بالای اشتغال (در سال ۱۳۹۵ به اندازه ۷۵.۴ درصد از مردان متأهل شاغل بوده‌اند) از جمله گروه‌های هدف و قابل توجه در زمینه سیاست‌گذاری بازار کار هستند.

می‌تواند اثرات مستقیمی بر عرضه نیروی کار و تقاضای کالاها داشته باشد، اما تأثیرات غیرمستقیمی نیز از خلال متغیرهای مؤثر بر فرایند تصمیم‌گیری حادث می‌شود.

شاید بتوان اولین کار نظری و تجربی مربوط به بررسی عرضه ساعات کار بازاری را به تفکیک جنسیت به سال ۱۹۳۴ بازگرداند، اما ادبیات نظری عرضه کار بر اساس جنسیت به یکی از پرکاربردترین حوزه‌های تحقیقات اقتصادی در ۵۰ سال اخیر مبدل شده است. محققان به‌نام کاسترز در دهه ۱۹۶۰ اولین مطالعه تجربی ساعات کار مردان متأهل را انجام داده است. تحولات دهه ۱۹۷۰ میلادی با پیشرفت وسیع اقتصادسنجی و مباحث مرتبط با تورش انتخاب نمونه در عرضه ساعات کار بازاری متأهلان همراه بود. در سال ۱۹۷۳، دو محقق دیگر با استفاده از روش‌های مختلف اندازه‌گیری درآمد‌های غیر کاری خانوار، تخمین‌های کاملاً متمایزی از تأثیر این گونه درآمد‌ها بر ساعات کار بازاری مردان متأهل نتیجه گرفتند و وجود ارتباط مثبت جزئی و البته معنادار بین درآمد غیر کاری مردان متأهل و ساعات کار بازاری از منظر آنان غیرمعمول نبود. این همبستگی مثبت و جزئی بعدها در مطالعات دیگر نیز دیده شد.

در کنار تحولات تکنیکی در برآورد عرضه ساعات کار بازاری مردان متأهل از دهه ۱۹۸۰، ویژگی‌های خانوار برجسته شد. این امر با بحث اوج‌گیری مشارکت اقتصادی زنان متأهل به‌طور جدی‌تری مورد توجه تحلیل‌گران بازار قرار گرفت. انتظار این بود که افزایش مشارکت اقتصادی زنان متأهل دارای تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی بر رفتار کار بازاری مردان متأهل باشد. ظهور ادبیات به‌نسبت گسترده‌ای در خصوص بازار کار زوجین هر دو شاغل در دهه ۱۹۸۰ متأثر از این اتفاق است.

به‌طور سنتی در مطالعات اقتصاد کار خانوار مبتنی بر الگوی واحد، فرض وجود یک تابع مطلوبیت جمعی برای اعضای خانوار فرض پایه‌ای به‌شمار می‌رفت. برخی از مطالعات نشان دادند که وارونگی ارتباط ساعات کار - دستمزد در گروه مردان متأهل چشمگیرتر است. به‌گفته برخی تحلیل‌گران اقتصادی، شاید بتوان یکی از عوامل موجد وضعیت اخیر ارتباط مثبت بین دستمزدها و ساعات کار بازاری مردان متأهل را افزایش بیشتر مشارکت اقتصادی زنان متأهل و اثرات مستقیم و غیرمستقیم آن بر عرضه ساعات کار مردان متأهل دانست. مروری بر مطالعات نظری - تجربی داخلی مربوط به بررسی عرضه ساعات کار بازاری به تفکیک جنسیت نشان می‌دهد که بیشتر تحقیقات در این حوزه بر عرضه کار زنان متمرکز بوده است. در ایران نیز برخی از مطالعات قبلی نشان می‌دهند که با افزایش دستمزد مردان به دلیل افزایش هزینه اوقات فراغت، ساعات کار بیشتری به کار اختصاص می‌یابد. همچنین با افزایش تجربه کاری، ساعات عرضه نیروی کار آن‌ها کاهش می‌یابد. بر اساس یافته‌های این مطالعه، در خانواده‌هایی که مرد و زن شاغل هستند، فعالیت زنان در بازار کار برای مردان حالت تکمیلی دارد. به‌عبارت دیگر، واکنش مردانی که همسران آن‌ها در بازار کار فعالیت ندارد به تغییرات دستمزد و درآمد شدیدتر از واکنش مردانی که همسران شاغل است. ■

مسئله

ساعات کار مردان متأهل
با افزایش سن کاهش
می‌یابد و شهرنشینی و
تحصیل کردگی و نیز تعداد
فرزندان بیشتر حضور
مردان متأهل را در بازار کار
طولانی‌تر می‌کند.

وضعیت تأهل بر مشارکت و عرضه ساعات کار بازاری زنان و مردان اثرات متفاوتی را دارا است و بررسی‌ها نشان می‌دهد که رفتار کار بازاری مردان متأهل می‌تواند در صورت اشتغال یا عدم اشتغال همسران متفاوت باشد. در کشور ایران، مروری بر بازار کار نشان می‌دهد که مردان به‌خصوص در وضعیت تأهل، با توجه به آمار بالای اشتغال (در سال ۱۳۹۵ به اندازه ۷۵.۴ درصد از مردان متأهل شاغل بوده‌اند) از جمله گروه‌های هدف و قابل توجه در زمینه سیاست‌گذاری بازار کار هستند. در این بین، الگوهای نظری مربوط به ساعات کار مردان و زنان متأهل به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند. دسته اول شامل الگوی واحد عرضه کار خانوار است که با در نظر گرفتن خانوار به‌عنوان یک کل واحد، تابع مطلوبیت منحصر به فرد هر خانوار را با در نظر گرفتن محدودیت

بودجه همان خانوار به حداکثر می‌رساند. در سمت دیگر الگوی جمعی قرار دارد که برخلاف الگوی واحد، زوجین را با یک جفت تابع ترجیحات فردی مجزا و مستقل و به‌همراه یک قانون خاص تصمیم‌گیری درون خانوادگی در نظر می‌گیرد. در نقد الگوی واحد، معتقدان به رویکرد غیرواحد معتقدند که در خانوار هر یک از اعضای ترجیحات مربوط به خود را دارند و ممکن است در خصوص تصمیم‌گیری بهینه در خانوار اختلاف نظر وجود داشته باشد. الگوی واحد از منظر تجربه قیود قابل شناسایی و آزمونی را جهت بسط مطالعات تجربه‌ارایه کرده است اما بسیاری از مطالعات تجربی در تأیید مفروضات اصلی این الگو بر اساس داده‌های خرد و ملی موفق گزارش نمی‌شوند.

در بین ادبیات نظری متنوعی که در دهه ۱۹۸۰ ظهور کردند و سعی داشتند با در نظر گرفتن نقصان‌های الگوی واحد، تعامل روند تصمیم‌گیری مصرف‌رادر خانوار به‌شرط وجود ترجیحات مستقل زوجین تبیین کنند، الگوی جمعی معرفی شده توسط برخی محققان جایگاه ویژه‌ای دارد. در نقد الگوی واحد، معتقدان به رویکرد غیرواحد بر این تصورند که در خانوار هر یک از اعضای ترجیحات مربوط به خود را دارد و ممکن است در خصوص تصمیم‌گیری بهینه در خانوار اختلاف نظر وجود داشته باشد. الگوی نوکلاسیک واحد از منظر تجربی قیود قابل شناسایی و آزمونی را برای بسط مطالعات تجربی ارائه کرد اما بسیاری از مطالعات تجربی در تأیید مفروضات اصلی این الگو بر اساس داده‌های خرد و ملی موفق نبوده‌اند.

الگوی جمعی زیرمجموعه‌ای از الگوهای همکارانه اقتصادی خانوار است و در مقایسه با الگوی واحد از جدی‌ترین رقبا و مطرح‌ترین نظریه‌های اخیر به‌شمار می‌رود و با استقبال زیادی مواجه شده است. در الگوی جمعی، تغییرات در دستمزد و قیمت و درآمد غیر کاری

دستاوردهای تحقیق: اهمیت بعد خانوار در سیاست‌گذاری‌ها

آینده، می‌یابد مورد نظر سیاست‌گذاران بازار کار قرار گیرد. از سوی دیگر، سیاست‌های مربوط به جمعیت و فرزندآوری در کشور امروزه از مسایل راهبردی سیاست‌گذاری رسمی محسوب می‌شود. با توجه به رابطه مثبت ساعات کار پدران با افزایش تعداد فرزندان بیشتر در خانوار (با توجه به اینکه صرفاً ۱۸ درصد از خانوارهای مطالعه‌شده دارای فرزند بالاتر از ۱۸ سال هستند)، سیاست‌های بازار کار باید در راستای سیاست‌های جمعیتی، از ابزارهای حمایتی والدگری و تشویقی در این خصوص بهره‌گیرد. به‌طور خلاصه، این تحقیق نشان می‌دهد که ساعات کار بازاری مردان متأهل و دارای همسر شاغل با افزایش بعد خانوار (تعداد فرزندان) و سکونت در مناطق شهری افزایش می‌یابد و سیاست‌گذاران بازار کار ضمن توجه به پرکردن شاف هزینه و درآمد خانوار باید به فراهم کردن امکان توازن بیشتر زمان کار - زندگی مردان متأهل دقت نظر داشته باشند.

این تحقیق در تلاش برای شناسایی متغیرهایی مؤثر بر ساعات کار بازاری مردان متأهل دارای همسران شاغل بر پایه ادبیات الگوی جمعی عرضه کار خانوار بود. از آنجا که میانگین ساعات کار بازاری مردان متأهل در این تحقیق برابر ۴۵.۵ ساعت در هفته و بر اساس استاندارد نزدیک به ساعات کار طولانی (بیش از ۴۸ ساعت در هفته) است، اصلی‌ترین توصیه پیشنهادی در این زمینه لزوم توجه سیاست‌گذاران بازار کار به فشار ناشی از بالا بودن ساعات کاری طولانی مدت مردان متأهل و دغدغه محدودیت زمان فراغت - زندگی آنان است. مهار تورم، به‌خصوص در مناطق شهری، برای کاهش فقر فراغتی و معیشتی مردان متأهل و دارای همسر شاغل از محورترین توصیه‌های پژوهش به‌شمار می‌رود. کاهش ساعات کار به‌همراه افزایش سن مردان متأهل ایرانی به‌معنای آن است که برنامه‌ریزی ناظر بر افزایش تعهدات صندوق‌های بازنشستگی در

با توجه به نرخ بیکاری قابل توجه افراد تحصیل کرده که قاعدتاً موجب جذب نشدن بخش زیادی از اثرات تحصیلات در بهره‌وری کل می‌شود و تطابق نداشتن رشته‌های تحصیلی و حتی میزان تحصیلات با شغل افراد، می‌توان انتظار داشت که افزایش سال‌های تحصیل شاغلان به‌طور مداوم نتواند موجب افزایش بهره‌وری کل شود.

اثر گذاری تحصیلات نیروی کار بر بهره‌وری کل

تحصیلات بالا با اشباع شدن بازار نمی‌تواند بهره‌وری را به اندازه کافی افزایش دهد

انتشار مقالات پژوهشگران و دانشمندان در دهه ۱۹۶۰ میلادی همگی نقش سرمایه‌های آموزش را تقویت کردند. به این ترتیب، انتظار می‌رود آموزش با شکل دادن سرمایه انسانی، نقش جوهری را در ارتقای بهره‌وری نیروی کار همچنان افزایش بهره‌وری در کاربرد تجهیزات و سرمایه‌های فیزیکی داشته باشد. طی دو دهه اخیر نیز پژوهشگران رابطه بین سرمایه انسانی و بهره‌وری را مورد کنکاش قرار داده‌اند. اکثر مطالعات نشان می‌دهد که سرمایه انسانی تأثیر مثبتی بر بهره‌وری کل عوامل تولید دارد، اما برخی از مطالعات استدلال می‌کنند افزایش آموزش سهم قابل توجهی از افزایش بهره‌وری ندارد و حتی در مواردی نیز تأثیر منفی را گزارش کرده‌اند. از آنجا که کارهای پژوهشی قبلی به نتیجه یکسانی نرسیده‌اند، می‌توان به تأثیر خطی آموزش بر بهره‌وری تردید داشت. وقتی پیوند غیرخطی بین متغیرهای وابسته و مستقل وجود داشته باشد، ویژگی خطی ممکن است ارتباط آموزش با بهره‌وری کلی را بیش از حد ساده کند. با توجه به نرخ بیکاری قابل توجه افراد تحصیل کرده که قاعدتاً موجب جذب نشدن بخش زیادی از اثرات تحصیلات در بهره‌وری کل می‌شود و تطابق نداشتن رشته‌های تحصیلی و حتی میزان تحصیلات با شغل افراد، می‌توان انتظار داشت که افزایش سال‌های تحصیل شاغلان به‌طور مداوم نتواند موجب

پژوهش: تاثیر آستانه‌ای و غیرخطی تحصیلات بر بهره‌وری کل عوامل در اقتصاد ایران: رویکرد رگرسیون انتقال ملایم پژوهشگر: شهرام مصلی، علیرضا امینی غلامرضا گرایبی‌نژاد، علی اکبر خسروی‌نژاد

بهره‌وری در سه برنامه توسعه اخیر ایران همواره یکی از مضامین مورد تأکید برای افزایش نرخ رشد اقتصاد و پایداری آن در طول زمان تلقی شده است. بر این اساس، تا سه درصد از رشد اقتصادی هدف گذاری شده را در گرو افزایش بهره‌وری و برنامه‌ریزی برای آن فرض کرده‌اند. در همین راستا، در برنامه جامع بهره‌وری کشور (مصوب هیئت وزیران در سال ۱۳۹۴)، ضمن اشاره به مسایل اقتصادی نظیر تورم، نرخ بالای بیکاری، پایین بودن بازده سرمایه‌گذاری، کم بودن سرمایه‌گذاری خارجی، پایین بودن درآمد صادراتی کشور به‌ویژه درآمدهای غیر نفتی، نسبت به توان بالقوه کشور و پایین بودن رتبه ایران در رقابت پذیری، توجه به مقوله بهره‌وری در کنار سایر عوامل مؤثر یک ضرورت تشخیص داده شده است. بنابراین اولین پرسشی که در مقابل سیاست‌گذاران اقتصادی رخ می‌نماید این است که بهره‌وری کل عوامل تولید تحت تأثیر کدام یک از عوامل قابل ارتقا و افزایش است.

آدام اسمیت معتقد بود که سرمایه انسانی و بهره‌وری نیروی کار، هر دو با تقسیم کار ارتباط دارند و بهبود بهره‌وری نیروی کار و بخش عمده‌ای از مهارت و زبردستی کارگران و تفاوت در نگرش آن‌ها ناشی از تقسیم کار بین کارگران است، اما نضج و تکمیل نظریه سرمایه انسانی در دهه ۱۹۶۰ میلادی، عرصه نوینی را در تبیین عوامل ایجادکننده بهره‌وری نزد سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان رشد و توسعه گشود.

برخی محققان بر این اعتقادند که تجهیزات فیزیکی انباشت اصلی سرمایه در کشورهای پیشرفته نیست بلکه دانش آن‌هاست که با آزمون یافته‌هایشان و از طریق کشف‌های علوم تجربی و ظرفیت دانشی و مهارت جمعیت و استفاده مؤثر از این دانش و مهارت‌ها ایجاد شده است. بنابراین، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین عامل رشد سرانه محصول همانا انباشت روزافزون دانش آزمون شده و مفید است.

سیاست‌گذار باید سرعت توسعه کمی آموزش را در یک سطح معین آهسته‌تر کند و ارتقای کیفیت آموزش را در اولویت قرار دهد یا سیاست‌هایی در خصوص بهبود تناسبات تحصیلات با شغل اجرا کند یا استراتژی‌های گزینشی در زمینه توسعه کمی آموزش با رویکرد توسعه‌ای در حوزه‌هایی که کمبود وجود دارد، دنبال شود



انتقال ملایم» در شماره ۸۳ فصلنامه علمی پژوهشی «پژوهشنامه اقتصادی» دانشگاه علامه طباطبائی منتشر کرده‌اند. این مطالعه به بررسی رابطه غیرخطی آموزش با بهره‌وری کل عوامل طی دوره ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۷ پرداخته است. برای آموزش نیز از شاخص متوسط سال‌های تحصیل استفاده شده است. به این منظور برای تعیین حد آستانه‌ای تأثیر تحصیلات بر بهره‌وری کل عوامل از الگوی علمی رگرسیون انتقال ملایم که یک روش علمی در چنین تحقیقاتی به شمار می‌رود استفاده شده است.

بررسی تأثیر تحصیلات بر بهره‌وری کل عوامل یکی از موضوعات مهم در ادبیات اقتصاد کلان و سیاست‌گذاری آموزشی بوده که مورد توجه بسیاری از اقتصاددانان در سال‌های اخیر بوده است. شناخت حد آستانه‌ای اثر تحصیلات بر بهره‌وری کل عوامل موضوع مهم‌تری برای سیاست‌گذاران است. شهرام مصلی، علیرضا امینی، غلامرضا گرایبی‌نژاد و علی اکبر خسروی‌نژاد در این باره دست به پژوهشی زده‌اند و نتایج حاصل از آن را در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر آستانه‌ای و غیرخطی تحصیلات بر بهره‌وری کل عوامل در اقتصاد ایران: رویکرد رگرسیون

بهره‌وری در سه برنامه توسعه اخیر ایران همواره یکی از مضامین مورد تأکید برای افزایش نرخ رشد اقتصاد و پایداری آن در طول زمان تلقی شده است. بر این اساس، تا سه درصد از رشد اقتصادی هدف گذاری شده را در گرو افزایش بهره‌وری و برنامه‌ریزی برای آن فرض کرده‌اند

افزایش بهره‌وری کل شود و غیرخطی بودن رابطه متوسط سال‌های تحصیل با بهره‌وری کل استنباط می‌شود.

با توجه به این موارد، این پژوهش در پی آن بوده است که با استفاده از یک رویکرد غیرخطی به بررسی تأثیر سرمایه انسانی از نوع آموزش بر بهره‌وری کل عوامل بپردازد. شناسایی این رابطه غیرخطی می‌تواند کاربرد بسزایی در بازنگری سیاست‌های کلان در حوزه آموزش و بهره‌وری داشته باشد. سؤالی که این پژوهش در پی پاسخ به آن است، بررسی این فرضیه است که آیا ارتقای سطح کمی آموزش تا یک حد آستانه‌ای به افزایش بهره‌وری و از آن حد به بعد، به کاهش بهره‌وری منجر می‌شود یا خیر؟ اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، بدین معناست که سیاست‌گذار باید سرعت توسعه کمی آموزش را در یک سطح معین آهسته‌تر کند و ارتقای کیفیت آموزش را در اولویت قرار دهد یا سیاست‌هایی در خصوص بهبود تناسب تحصیلات با شغل اجرا کند یا استراتژی‌های دیگری در زمینه توسعه کمی آموزش با رویکرد توسعه‌ای در حوزه‌هایی که کمبود وجود دارد، دنبال شود. بدیهی است این تغییر رویکرد به تغییر تخصیص بودجه دولت و منابع انسانی بین کمیت و کیفیت آموزش از یک سو و بین انواع آموزش (از جنبه‌های مختلف مانند آموزش‌های نظری و کاربردی و آموزش در رشته‌های مختلف) از سوی دیگر منجر خواهد شد. هدف این پژوهش اندازه‌گیری متوسط سال‌های تحصیل و حد آستانه‌ای آموزش در سطح کلان و برای کل اقتصاد (تجمع‌شده کل بخش‌های اقتصادی) است و بررسی سطوح آستانه‌ای به تفکیک بخش‌های اقتصادی محدودیت این پژوهش است. با توجه به هدف پژوهش که بررسی رابطه سرمایه انسانی از نوع آموزش و بهره‌وری کل عوامل است و ارتقای بهره‌وری عامل مؤثری در رشد اقتصادی است، به بررسی اجمالی نظریات رشد پرداخته شده است. نظریات رشد به دو دسته تقسیم می‌شوند: نظریات رشد برون‌زا و درون‌زا.

نظریات رشد برون‌زا منابع رشد را به عوامل برون‌زا ارتباط می‌دهند. نظریه نئوکلاسیک‌ها در چارچوب نظریات رشد برون‌زا که اولین بار توسط سولو در سال ۱۹۵۶ مطرح شد، درصد زیادی از رشد اقتصادی

مسئله
با توجه به اینکه شاخص کمیت آموزش از سال ۱۳۹۰ از حد آستانه‌ای تأثیرات مثبت بر بهره‌وری گذشته است، باید به ارتقای کیفیت آموزش و توسعه آموزش‌های مهارتی به منظور کاهش نرخ بیکاری افراد تحصیل کرده دانشگاه اولویت داد تا اثر سرمایه انسانی بر بهره‌وری بیشتر شود.

را به یک متغیر برون‌زا (پیشرفت فنی) نسبت می‌دهد. سولو نرخ رشد اقتصادی را ناشی از نرخ رشد کار و نرخ رشد سرمایه و نرخ رشد بهره‌وری کل عوامل می‌داند. رشد بهره‌وری کل عوامل بصورت تفاضل میان رشد تولید و متوسط موزون نرخ‌های رشد نهاده‌ها توضیح داده می‌شود.

در مقابل، نظریات رشد درون‌زا منابع رشد را به عوامل درون‌زا و داخل الگو نسبت می‌دهند. نظریات رشد درون‌زا به‌طور عمده به سه شاخه تقسیم می‌شوند: مدل‌های رشد مبتنی بر تحقیق و توسعه یا اقتصاد اندیشه‌ها، مدل‌های رشد مبتنی بر سرمایه اجتماعی و مدل‌های رشد مبتنی بر سرمایه انسانی. بر اساس این

طبقه‌بندی، نرخ رشد بهره‌وری کل عوامل به عوامل متعددی از جمله سرمایه انسانی، دانش و فناوری و سرمایه اجتماعی بستگی دارد. سرمایه انسانی سرمایه‌های مولدی است که در وجود انسان‌ها جمع شده است. این سرمایه‌ها شامل مهارت‌ها، توانایی‌ها، اندیشه‌ها، سلامتی و غیره است که ناشی از سرمایه‌گذاری در آموزش، برنامه‌های کارآموزی و مراقبت‌های پزشکی است. به عبارت دیگر، سرمایه انسانی متأثر از آموزش، سلامت و مهارت است که با توجه به هدف پژوهش حاضر، تنها سرمایه انسانی از نوع آموزش بررسی می‌شود. در دهه‌های اخیر، رابطه بین سرمایه انسانی و به‌خصوص آموزش با رشد بهره‌وری مورد بحث قرار گرفته است. بسیاری از تحقیقات نشان داده است که تحصیلات تأثیرات بالقوه‌ای بر بهره‌وری دارد. مطالعات موجود بیشتر از مدل‌های خطی تأثیر آموزش بر بهره‌وری استفاده می‌کنند که ممکن است برآورد خوبی باشد و با بسیاری از رویکردهای نظری مطابقت داشته باشد. ■

دستاوردهای تحقیق: مناسب نبودن تحصیلات با فرصت‌های شغلی

لرزم توجه ویژه مسئولان به ارتقای کیفیت آموزش و سیاست‌گذاری دقیق‌تر برای تعادل بخشی این دو و تلاش برای کاهش عدم تطابق نوع و میزان تحصیلات با شغل ضرورت بیشتری نسبت به گذشته دارد. با توجه به اینکه شاخص کمیت آموزش از سال ۱۳۹۰ از حد آستانه‌ای تأثیرات مثبت بر بهره‌وری گذشته است، بازنگری در استراتژی توسعه کمی آموزش متناسب با نیاز بازار کار در ایران ضروری است و در مقابل باید به ارتقای کیفیت آموزش و توسعه آموزش‌های مهارتی به‌منظور کاهش نرخ بیکاری افراد تحصیل کرده دانشگاه اولویت داد تا اثر سرمایه انسانی بر بهره‌وری بیشتر شود. اثر منفی آموزش بر بهره‌وری می‌تواند به دلیل استفاده ناپهینه از افراد تحصیل کرده دانشگاه در پست‌های شغل نامرتب باشد. به عبارت دیگر، یکی از دلایل اثر غیرخطی منفی تحصیلات بر بهره‌وری در کشور نبود شغل مناسب و متناسب با تحصیلات است که افراد به‌ناچار در شغل‌هایی مشغول به کار می‌شوند که یا با رشته تحصیلی‌شان انطباق ندارد یا برای آن شغل سطح پایین‌تری از تحصیلات نیاز است که هر دو این موارد، علاوه بر کاهش انگیزه کارکنان، منجر به اثر منفی آموزش بیشتر بر بهره‌وری کل عوامل می‌شود.

نتایج مدل‌سازی و روش علمی این تحقیق نشان‌دهنده این است که افزایش یک‌درصدی کمیت آموزش منجر به افزایش ۱.۲۵ درصدی بهره‌وری کل عوامل تولید در رژیم اول مدل‌سازی تحقیق و در بخش خطی و کاهش ۰.۳۴ درصدی آن در رژیم دوم و در بخش غیرخطی می‌شود. بنابراین انتظار بر این است که با افزایش کمیت تحصیلات و فراتر رفتن آن از سطح ۸۱.۸۶ واحد، بهره‌وری کل عوامل تولید کاهش یابد. حد آستانه این مدل ۸۱.۸۶ واحد و سرعت انتقال برابر با ۳.۴۱ است که به نسبت ملازم و تابع انتقال آ «نیز نزدیک S شکل است. حد آستانه‌ای بر مبنای متوسط سال‌های تحصیل شاغلان معادل ۷.۸۱ سال است که بسیار نزدیک به حد آستانه ۷.۵ سال متوسط سال‌های تحصیل کشورهای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه در مطالعات غربی در سال ۲۰۰۱ است. همچنین افزایش متوسط سال‌های تحصیل بیش از این حد موجب ارتباط غیرخطی بین کمیت آموزش و بهره‌وری کل می‌شود و بهره‌وری کل کاهش می‌یابد. این نکته نشان‌دهنده این است که در سیاست‌گذاری آموزش نباید بر ارتقای کمیت آموزش بدون قید و بند تمرکز کرد و باید به نیاز بازار کار و ساختار اقتصادی کشور توجه بیشتری کرد. افزون بر این،

در دو دهه اخیر، سهم دستمزدها کاهش و سهم سود افزایش داشته است. توزیع درآمد به صورت ناعادلانه شده و روند کاهشی سهم دستمزد ادامه خواهد داشت و از سال ۲۰۲۰ به بعد، به کمتر از ۲۵ درصد خواهد رسید، این در حالی است که سهم سود روند افزایشی و بیش از ۷۵ درصد سهم تولید را به خود اختصاص داده است.

تأثیر تنگنای مالی بنگاه‌ها بر رکود اقتصادی

شبیه‌سازی محدود مبتنی بر رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده



پژوهش: تأثیر تنگنای مالی بنگاه‌ها بر رکود اقتصادی؛ شبیه‌سازی محدود مبتنی بر رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده
پژوهشگر:
سمیرا آزاده رنجبر، حسین راغفر، کبری سنگری مهذب

افزایش سطح بدهی، کاهش سطح پس‌انداز و افزایش بیکاری برخی از خانوارها و بنگاه‌ها را تحت تنگنای مالی قرار می‌دهد و آن‌ها را به عامل‌های بدبین تبدیل می‌کند، که منجر به تغییر رفتار مالی آن‌ها می‌شود. خانوارها و بنگاه‌ها بدون آنکه تصویر کلی از اقتصاد داشته باشند و بدون هماهنگی با یکدیگر، هر یک رفتار مالی خود را با توجه به احساساتی که نسبت به بازار دارند، تطبیق می‌دهند. این احساسات بازار تا حدودی ناشی از وضعیت فردی خود عامل‌ها است که سبب می‌شود آن‌ها نسبت به وضعیت اقتصادی خوشبین و یا بدبین باشند. هنگامی که پندار خوشبینی و یا بدبینی در بین عامل‌ها نشأت پیدا می‌کند، رفتار باعث انتقال الگوی خوشبینی و بدبینی در بین آن‌ها می‌شود. رفتار گله‌ای نوسانات کوچکی را که ناشی از تغییر رفتار عامل‌ها است تعدیل و تقویت می‌کند و به صورت زنجیره‌ای در بین خانوار و بنگاه‌ها منتشر کرده و سبب ایجاد حلقه‌های بازخوردی در خانوار و بنگاه می‌شود. در نتیجه دوباره اثراتی را در رفتار مالی آن‌ها ایجاد می‌کند. چنین تعاملاتی، ترکیبی پیچیده از ثبات نسبی و نوسان را در وضعیت اقتصادی پدید می‌آورد. به‌طور کلی، رفتارهای مالی به‌نوبه خود به فعالیت‌های کلان بازمی‌گردد، تحركات جمعی بازار را سبب می‌شود و بر پویایی‌های کل تأثیر می‌گذارد. این پویایی‌های کل تا حدودی احساسات عامل‌ها را نیز تعیین می‌کند. در نتیجه، رفتار گله‌ای، رفتار خرد و پویایی کل را در یک سیستم به‌صورت زنجیره‌ای بهم متصل می‌کند. مدل‌های مبتنی بر عامل، پایه‌های خرد به مدل‌های کلان را با تکیه بر دو عنصر اصلی ناهمگنی روندی و عقلانیت محدود ارائه می‌کنند. در این مدل‌ها، یک مجموعه

هر موج بدبینی سبب کاهش خودکفایی مالی بنگاه‌ها شده است. کاهش خودکفایی مالی، برخی از بنگاه‌ها را تحت تنگنای مالی قرار داده و آن‌ها را به عامل‌های بدبین تبدیل کرده است. همچنین در نتیجه کاهش خودکفایی مالی بنگاه، اهرم بنگاه‌ها در طی این دو دهه افزایش داشته است و بنگاه‌ها بسیار اهرمی شده‌اند

از عامل‌های ناهمگن (خانوار و بنگاه) بدون آنکه تصویر کلی از اقتصاد داشته باشند با یکدیگر در تعامل هستند، آن‌ها با توجه به کل اطلاعات مربوطه، نمی‌توانند بر نامه‌های بهینه را شناسایی کنند. رفتار مالی و احساسات مصرف‌کننده به شکل تصمیمات خانوار و بنگاه با توجه به عقلانیت محدود مسیری بین خانوار و بنگاه شیوع پیدا می‌کند و تأثیر آن بر بدهی و اهرم بنگاه، ظرفیت اشتغال، تصمیمات احتکار نقدینگی خانوارها، توزیع درآمد و رکود اقتصادی خود را نشان می‌دهد. در این چارچوب با شبیه‌سازی محدود، یک مدل مبتنی بر عامل کاملاً غیرمتمرکز اقتصاد کلان با پایه‌های خرد توسعه داده می‌شود که مدل پندار به آن اضافه شده است که امواج درون‌زای خوش‌بینی و بدبینی ایجاد می‌کند. این امواج خوش‌بینی و بدبینی بازخوردی از احساساتی است که خانوار و بنگاه‌ها نسبت به وضعیت بازار دارند و منجر به تغییر رفتار مالی آن‌ها در پس‌انداز احتیاطی خانوار و نسبت بدهی بلندمدت،

دوره ۵۶ فصلنامه «تحقیقات اقتصادی» دانشگاه تهران منتشر کرده‌اند. در این پژوهش تلاش شده است تا بررسی شود طی دو دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ پندار خانوارها و بنگاه‌ها، نسبت به وضعیت اقتصادی زمانی که آن‌ها خوشبین و یا بدبین هستند، چگونه بر رفتار مالی آن‌ها تأثیر گذاشته و این تغییر رفتار چه تأثیری بر متغیرهای اقتصاد کلان گذاشته است. برای این منظور، شبیه‌سازی محدود با استفاده از یک مدل مبتنی بر عامل کاملاً غیرمتمرکز اقتصاد کلان با پایه‌های خرد مبتنی بر رویکرد سازگاری انباز - روانه انجام شده است. به این شبیه‌سازی، مدل پندار که سبب ایجاد امواج درون‌زای خوشبینی و بدبینی می‌شود، اضافه شده است. پندار خوشبینی و بدبینی بازخوردی از وضعیت فردی، رفتار پس‌انداز احتیاطی در خانوار و نسبت بدهی بلندمدت به کل سرمایه به‌کاررفته در بنگاه است.

توسعه اقتصادی و پویایی‌های اقتصاد کلان از طریق الگوهای متناوب از دوره‌های ثبات نسبی و نوسانات بزرگ در فعالیت‌های اقتصادی مشخص می‌شود. به‌عبارتی، یک دوره ثبات نسبی کوتاه‌مدت و به‌دنیال آن نوسانات بزرگ بلندمدت ممکن است ایجاد شود. مدل‌های متعارف اقتصاد کلان با پایه‌های خرد، این الگوها را از طریق شوک‌های برون‌زا و ماندگار توضیح می‌دهد، در حالی که شوک‌های درون‌زا را نادیده می‌گیرد و ممکن است مدل از درون به آن شوک وارد شود و سیستم خود این شوک‌ها را ایجاد کند و این نوسانات در سیستم نه به‌صورت شوک‌های برون‌زا، بلکه به‌صورت شوک درون‌زا مشاهده شود. سمیرا آزاده رنجبر، حسین راغفر و کبری سنگری مهذب در این زمینه تحقیقی کرده‌اند که نتایج آن را در مقاله «تأثیر تنگنای مالی بنگاه‌ها بر رکود اقتصادی: شبیه‌سازی محدود مبتنی بر رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده» در شماره ۴

در دو دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰، مدت زمان بیکاری خانوارها افزایش داشته و همچنین با توجه به مدت زمان بیکاری، خانوارها دستمزد دریافتی خود را رو به پایین تعدیل کرده‌اند و ارزش دستمزدهای دریافتی آنها کاهش یافته و همچنین احتکار نقدینگی خانوار به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است

به کل سرمایه به کاررفته در بنگاه، یا به عبارتی اهرم مالی بنگاه می‌شود. این تحقیق نشان می‌دهد که هر موج بدبینی سبب کاهش خودکفایی مالی بنگاه‌ها شده است. کاهش خودکفایی مالی، برخی از بنگاه‌ها را تحت تنگناهای مالی قرار داده و آن‌ها را به عامل‌های بدبین تبدیل کرده است. همچنین در نتیجه کاهش خودکفایی مالی بنگاه، اهرم بنگاه‌ها در طی این دو دهه افزایش داشته است و بنگاه‌ها بسیار اهرمی شده‌اند. این در حالی است که به دلیل بالا بودن هزینه تأمین مالی از محل استقراض در شرایط رکود اقتصادی و افزایش احتمال ورشکستگی، بنگاه‌ها تأمین مالی به روش استقراض از نظام بانکی را مقرون به‌صرفه نمی‌دانند و از این روش استفاده نمی‌کنند. از سویی بنگاه‌ها در برخی مواقع منابع حاصل از استقراض را صرف برطرف کردن مشکلات مالی خود در شرایط رکود می‌کنند و در بلندمدت با کاهش سودآوری روبه‌رو می‌شوند.

با اوصاف نتایج این تحقیق نشان می‌دهد اهرم مالی بنگاه‌ها بسیار بالاتر از میزان اهرم مالی هدف بنگاه در شرایط عادی است و تلاش بیشتر برای اهرم‌زدایی سبب افزایش میزان بدهی حقیقی می‌شود. در این پژوهش مشاهده می‌شود در نتیجه کاهش خودکفایی بنگاه‌ها و افزایش اهرم، در طی دو دهه اخیر، بنگاه‌ها تنها توانسته‌اند تقریباً از ۱۵ درصد ظرفیت اشتغال خود استفاده کنند. با توجه به اینکه پنج هزار خانوار در مدل این پژوهش تعریف شده است و هر خانوار یک نیروی کار عرضه می‌کند، تقریباً سه هزار نفر متقاضی کار و در جست‌وجوی شغلی دیگر هستند. این در حالی است که مدت زمان بیکاری روند افزایشی به خود گرفته است و به‌طور میانگین افراد بیکار حدود هفت ماه بیکار بوده‌اند. در نتیجه آن خانوارها دستمزد دریافتی خود را رو به پایین تعدیل کرده‌اند و میزان احتکار نقدینگی خانوار بسیار بالاتر از میزان هدف خانوار در شرایط عادی می‌باشد و از سال ۱۳۸۴ روند افزایشی به خود گرفته است. خانوارها با توجه به احساسات خود نسبت به وضعیت اقتصادی در طی این دو دهه میزان احتکار پول و یا نگهداری پول

مسئله
بنگاه‌ها در ایران
نقدینگی زیادی برای
تأمین سرمایه وام
گرفته‌اند. آن‌ها بسیار
اهرمی هستند و بهره
زیادی را پرداخت
می‌کنند اما توانایی
استفاده از تمامی
ظرفیت‌های اشتغال
را ندارند و در پرداخت
هزینه‌های ثابت و
متغیر خود را نیز ناتوان
هستند.

نقد حال به‌صورت طلا و یا ارز را در خانه افزایش داده‌اند و این روند سیر صعودی به خود گرفته و بیش از ۵۰۰ درصد از نقدینگی خانوار احتکار شده و در جریان تولید قرار نگرفته است.

در دو دهه اخیر، سهم دستمزدها کاهش و سهم سود افزایش داشته است. توزیع درآمد به‌صورت ناعادلانه شده و روند کاهشی سهم دستمزد ادامه خواهد داشت و از سال ۲۰۲۰ به بعد، به کمتر از ۲۵ درصد خواهد رسید، این در حالی است که سهم سود روند افزایشی و بیش از ۷۵ درصد سهم تولید را به خود اختصاص داده است. این روند

یک موج بدبینی بین بنگاه‌ها و خانوارها ایجاد کرده و این موج بدبینی با توجه به رفتار گله‌ای، بین عامل‌ها سرایت پیدا کرده است و سبب نوسانات کوچک شده است. در نتیجه این شرایط، در طی این سال‌ها، نوسانات کوچک به‌تدریج سبب کند شدن پویایی کل شده است، زیرا در نتیجه تعامل پیچیده بین احساسات بازار و بنگاه و خانوار و همچنین رفتار مالی آن‌ها پویایی کل دچار تغییر شده و بیکاری و مدت زمان بیکاری افزایش یافته و موج بدبینی تقویت شده است، به‌طوری‌که عقاید بدبینانه اعتبار پیدا کرده و این کندی پویایی کل، بدبینی را افزایش داده است. این حلقه تقویت‌کننده تعاملات بین عامل‌ها، اقتصاد را به سمت رکود عمیق سوق داده است. این روند تا زمانی که ترازنامه‌های بخش خصوصی اصلاح شود و یا بخش خصوصی برای پس‌انداز کردن بسیار فقیر شود و درآمدی برای پس‌انداز نداشته باشد ادامه خواهد یافت و بعد از آن شبیه‌سازی متوقف می‌شود. ■

دستاوردهای تحقیق: هزینه‌های بسیار و کارآمدی کم بنگاه‌ها

گرفته است. نتایج نشان می‌دهد بنگاه‌ها در ایران نقدینگی زیادی برای تأمین سرمایه وام گرفته‌اند. آن‌ها بسیار اهرمی هستند و بهره زیادی را پرداخت می‌کنند و این در حالی است که توانایی استفاده از تمامی ظرفیت‌های اشتغال را ندارند و همچنین در پرداخت هزینه‌های ثابت و متغیر خود را نیز ناتوان هستند. مجموع این تعاملات خانوارها و بنگاه‌ها را به عامل‌های بدبین تبدیل کرده، که به‌نوبه خود منجر به کند شدن پویایی کل و رکود ناشی از بدهی شده است، به‌گونه‌ای که نظرات بدبینانه اعتبار پیدا کرده و رفتار کل‌های سبب سرایت بدبینی بین عامل‌ها شده است. این نوسانات کوچک به‌تدریج در طول زمان منجر به نوسانات بزرگ شده و روی متغیرهای اقتصاد کلان تأثیر گذاشته و بازخورد این تغییرات روی متغیرهای اقتصاد کلان، مجدداً بر روی احساسات خانوار و بنگاه تأثیر گذاشته و آن‌ها دوباره رفتار خود را با توجه به این تغییرات کلان، تعدیل کرده‌اند. این حلقه‌های بازخوردی به‌طور متناوب ادامه پیدا کرده و نوسانات کوچک در نهایت سبب رکود اقتصادی و عمیق‌تر شدن این رکود شده است، که پیش‌بینی می‌شود این وضعیت تا سال ۲۰۲۴ ادامه داشته باشد.

در دو دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰، مدت زمان بیکاری خانوارها افزایش داشته و همچنین با توجه به مدت زمان بیکاری، خانوارها دستمزد دریافتی خود را رو به پایین تعدیل کرده‌اند و ارزش دستمزدهای دریافتی آنها کاهش یافته و همچنین احتکار نقدینگی خانوار به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است. خودکفایی مالی بنگاه، کاهش و به‌دنبال آن اهرم مالی بنگاه که نسبت بدهی بلندمدت به کل سرمایه به کاررفته در بنگاه است افزایش یافته است. کاهش خودکفایی مالی بنگاه و افزایش اهرم بنگاه به‌روشنی نشان می‌دهند به هر میزان که خودکفایی بنگاه کاهش داشته، در جهت خلاف آن اهرم بنگاه افزایش داشته است؛ اما به‌طور قطع نمی‌توان اظهار نظر کرد که این افزایش اعتبارات دریافتی و اهرم بنگاه‌ها به‌طور کامل در زمینه تولید و فعالیت‌های مولد سرمایه‌گذاری شده است. آیا این افزایش اعتبارات دریافتی بنگاه‌ها، ساختار درآمدی را نشان می‌دهد و یا ساختار شبکه کلابرداری و انگیزه‌های سوداگری و سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های غیرمولد است که دلیل افزایش اعتبارات دریافتی بنگاه‌ها شده است. در توزیع درآمد مشاهده می‌شود که سهم سود روند افزایشی و سهم دستمزد روندی کاهشی به خود

اندیشه‌های بنیادی جوزف شومپتر

اقتصاد
به زبان ساده

۲

راسل سوپل، جیسن کلمنس
مترجم: عبدالله احمدی کافشانی
ویراستار علمی: جعفر خیرخواهان



آینده‌نگار



www.tccim.ir

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

توییتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: [instagram.com/TCCIM.pr](https://www.instagram.com/TCCIM.pr)

تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کد پستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸



شماره اول. مهر ۱۴۰۱

آینده نگر را بشنوید



یادگست

آینده نگر



روابط عمومی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

www.tccim.ir

توییتر: twitter.com/TCCIM @ اینستاگرام: [instagram.com/TCCIM.pr](https://www.instagram.com/TCCIM.pr)

تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کد پستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸